

مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد شانزدهم

جمال صفری

مصدق ، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد شانزدهم

جمال صفری

انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

تیر ۱۳۹۹

ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mosadegh.fatemi@yahoo.com

انتشارات مصدق – فاطمی

فهرست

۲	فهرست
۸	پیشگفتار
۳۹	قدم سوم: جنگ خلیج [خلیج فارس] اضافه شود
۴۰	قدم چهارم: افغانستان
۴۱	قدم پنجم: عراق
۴۹	تقی زاده: مأموریت لندن، تیمورتاش و داور، وزارت مالیه و قرارداد نفت
۵۰	داور و وزارت مالیه
۵۱	خودکشی داور
۵۲	رضاشاه و تیمورتاش
۵۴	تیمورتاش و امین‌التجار
۵۵	تیمورتاش و یاسایی و کاری که شاه کرد
۵۵	نحوه اطلاع یافتن شرکت نفت
۵۶	مأموریت سهیلی
۵۶	درز کردن خبر از هیات وزرا
۵۷	تفتیش آیرم
۵۸	عزل تیمورتاش
۶۰	روایت مخبرالسلطنه هدایت: علل قتل تیمورتاش بدستور رضاخان
۶۳	معرفی رجال ما در سفارتخانه‌ها
۸۰	در باره شهر آبادان
۸۲	جریان باد دود پالایشگاه
۸۹	نامه تقی زاده به وزارت امور خارجه
۹۵	توضیحات و مآخذ
۹۹	موقوفه اود و روحانیت
۱۰۲	پای درد دل‌های چند جوان اهوازی
۱۰۴	دستفروش‌ها در بازار اهواز
۱۰۸	فصل اول

۱۰۸.....	افلاس اقتصادی ایران و تکاپوی شرکت های فراملیتی.....
۱۱۳.....	مسئله استقراض.....
۱۲۸.....	تلاش سرمایه های جهان وطنی برای راه یابی به ایران.....
۱۴۰.....	مجلس و بحران اقتصادی کشور.....
۱۴۵.....	توضیحات و مأخذ.....
۱۴۷.....	فصل دوم
۱۴۷.....	اهمیت بعد ایران برای شرکت نفت ایران و انگلیس.....
۱۵۲.....	یک جهت ساز ساکن در تهران.....
۱۶۲.....	امکان شریک شدن.....
۱۶۵.....	۳- تجدید نظر در قرارداد داریسی.....
۱۷۱.....	آغاز خطر کردن برای سود بردن.....
۱۷۳.....	افزایش امتیاز برای بیست سال و پشتیبانی اخلاقی.....
۱۷۵.....	اقدامات به تأخیر افتاده.....
۱۷۷.....	بازیگرانی میانه روانه.....
۲۰۰.....	توضیحات و مأخذ.....
۲۱۴.....	فصل سوم
۲۱۴.....	مصطفی علم : رضا شاه و امتیاز ۱۹۳۳.....
۲۳۹.....	چگونگی لغو امتیاز داریسی.....
۲۴۶.....	توضیحات و مأخذ.....
۲۵۰.....	فصل چهارم
۲۵۰.....	مروری بر ماجرای واگذاری امتیاز نفت شمال.....
۲۵۳.....	سیدضیاء، قوام السلطنه و آمریکا.....
۲۵۶.....	ورقه خوشتاریا را انگلیسی ها خریدند.....
۲۵۸.....	بندبازی قوام با طناب آمریکا و روسیه.....
۲۶۱.....	سینکدر به جای استاندارد اویل.....
۲۶۲.....	تعطیلی شعب بانک شاهنشاهی.....
۲۷۲.....	توضیحات و مأخذ.....
۲۷۳.....	فصل پنجم

۲۷۳.....	انگلیس و نفت ایران، ۱۹۵۱-۱۹۱۱ چهل سال غارت و چپاول
۲۷۳.....	افول موقت تیمورتاش
۲۸۲.....	بازگشت تیمورتاش به صحنه
۲۸۵.....	محاکمه و آزاد شدن فیروز و صارم الدوله
۲۸۹.....	چهل سال غارت و چپاول نفت ایران
۲۹۱.....	امتیاز داریسی
۲۹۷.....	قرارداد آرمیناژ - اسمیت
۳۰۱.....	چهار شیپینگ به ازای هر تن
۳۰۵.....	مکس ام. دیکسن و امتیاز نفت شمال، ۱۹۳۱-۱۹۳۰
۳۰۹.....	پیشنهاد شرکت نفت انگلیس و ایران به رضا شاه
۳۱۲.....	توضیحات و مأخذ
۳۱۷.....	فصل ششم
۳۱۷.....	زندگینامه تیمورتاش
۳۳۷.....	توضیحات و مأخذ
۳۴۰.....	فصل هفتم
۳۴۰.....	سراشویی سقوط
۳۴۳.....	دور اول مذاکرات در تهران: (اوایل ژانویه ۱۹۲۹)
۳۴۴.....	دور دوم مذاکرات نفت در لندن (از آوریل ۱۹۲۹ تا فوریه ۱۹۳۰)
۳۴۷.....	دور سوم مذاکرات نفت در تهران: از ماه مارس ۱۹۳۰ تا مارس ۱۹۳۱)
۳۵۰.....	دور چهارم مذاکرات در تهران و لندن: (از آوریل ۱۹۳۱ تا ژوئن ۱۹۳۲)
۳۵۲.....	۱ - مالیات بر عواید شرکت
۳۵۶.....	دور پنجم مذاکرات در تهران: (از ماه ژوئیه تا اوت ۱۹۳۱)
۳۵۶.....	مسئله تعلق مالیات به درآمدهای شرکت طبق قوانین داخلی ایران
۳۵۷.....	تجدید نظر در قرار دادداریسی
۳۵۹.....	نامه کدمن به تیمورتاش:
۳۶۱.....	در دور ششم مذاکرات در تهران:
۳۶۵.....	دور هفتم (ادامه مذاکرات نفت در تهران)
۳۶۶.....	دور هشتم (آخرین دور مذاکرات نفت) در لوزان و لندن و پاریس

۳۶۷	توضیحات و مأخذ
۳۶۸	فصل هشتم
۳۶۸	تیمور تاش، نصرت الدوله و داور بر اساس اسناد وزارت خارج انگلیس
۳۸۹	«شاه و مستشارانش»
۳۹۶	توضیحات و مأخذ
۳۹۷	روایت علی مؤیدثابتی در باره چگونگی قتل تیمورتاش
۴۰۰	فصل نهم
۴۰۰	تیمورتاش قربانی منافع انگلیس در ایران
۴۱۳	مقاومت تیمورتاش
۴۳۱	توضیحات و مأخذ
۴۳۷	فصل دهم
۴۳۷	تأملی در علل صعود و سقوط تیمورتاش
۴۴۱	انتخاب تیمورتاش به وزارت دربار
۴۵۴	توضیحات و مأخذ
۴۵۶	فصل یازدهم
۴۵۶	«عبدالحسین تیمورتاش و روابط خارجی ایران بر اساس اسناد نو یافته»
۴۵۸	اولویت سیاست خارجی ایران در سال ۱۳۰۵
۴۵۹	مواضع بریتانیا
۴۶۱	تیمورتاش و مسئله روابط با شوروی
۴۶۳	بحرانهای داخلی و مأموریت تیمورتاش
۴۶۵	ماهیت مأموریت تیمورتاش
۴۶۹	مسافرت به برلین و تشدید سوءظنها
۴۷۵	توضیحات و مأخذ
۴۸۳	فصل دوازدهم
۴۸۳	تیمورتاش و مسئله بحرین
۴۸۷	تیمورتاش و نیروی دریایی ایران در خلیج فارس
۴۹۰	تیمورتاش و جزایر و بنادر خلیج فارس
۴۹۵	تشدید منازعه بر سر بحرین (مذاکرات تیمورتاش و کلاویو)

۴۹۸.....	۱. مسئله را به رأی و حکمیت یک مرجع سوم یا بی طرف واگذار کنند؛
۵۰۰.....	۱. ترک ادعای ایران درباره بحرین؛
۵۰۳.....	تلاش تیمورتاش برای ارجاع مسئله به جامعه ملل
۵۱۰.....	پایان کار تیمورتاش.....
۵۱۳.....	نتیجه.....
۵۱۶.....	توضیحات و مآخذ.....
۵۲۱.....	فصل سیزدهم
۵۲۱.....	الول ساتن : مأموریت متمدانه شرکت.....
۵۴۲.....	فصل چهاردهم.....
۵۴۲.....	آبادان.....
۵۵۶.....	فصل چهاردهم
۵۵۶.....	از خاطرات یوسف افتخاری: جنبش کارگری در صنعت نفت ایران.....
۵۵۶.....	بازگشت به ایران.....
۵۵۹.....	خوزستان.....
۵۶۱.....	چگونه در پالایشگاه کار پیدا کردم.....
۵۶۵.....	تشکیل اتحادیه کارگری در میان کارگران صنعت نفت.....
۵۶۹.....	اعتصاب.....
۵۷۶.....	شرکت زنان در اعتصاب ۱۳۰۸.....
۵۸۱.....	فصل پانزدهم
۵۸۱.....	در کنار یا بر کنار از کارگران ایران آبادان، اردیبهشت ۱۳۰۸.....
۵۹۸.....	توضیحات و مآخذ.....
۶۰۲.....	فصل شانزدهم
۶۰۲.....	تورج اتابکی: از عمله تا کارگر؛ زایش طبقه کارگر در صنعت نفت ایران -.....
۶۰۷.....	استخدام نیروی کار برای صنعت جدید.....
۶۱۰.....	استخدام کارگر و اسکان کارگر.....
۶۱۲.....	استخدام کارگر و نظم کار.....
۶۱۴.....	خودآگاهی طبقاتی و پذیرش منزلت طبقاتی کارگران.....
۶۱۸.....	فصل هفدهم

- ۶۱۸..... کارگران هندی صنعت نفت ایران در اواخر قاجاریه و دوران پهلوی اول
- ۶۲۳..... ۲. پیدایی زمینه اولیه حضور کارگران ماهر هندی در صنعت نفت ایران
- ۶۲۵..... ۳. اعتراض اولیه ایران به اشتغال کارگران هندی در صنعت نفت
- ۶۲۸..... ۵. فوران چاه نفت و ساخت پالایشگاه و تداوم حضور روزافزون هندی ها
- ۶۳۰..... ۶. چگونگی روابط کارگران هندی با کارگران ایرانی صنعت نفت
- ۶۳۲..... ۷. اعتراض های کارگران هندی به وضعیت کاری و پی آمدهای آن
- ۶۳۷..... ۸. اقامت گاه کارگران هندی در آبادان و برخی اماکن عمومی آنها
- ۶۳۸..... ۹. توسل کارگران هندی به مقامات ایرانی برای اقامت و حل مشکلاتشان
- ۶۳۹..... ۱۰. دائر شدن مدرسه هندی ها در آبادان و مشکلات ادامه فعالیت آن
- ۶۴۱..... ۱۱. حضور قابل توجه کارگران و صنعتگران هندی در پالایشگاه نفت آبادان
- ۶۴۲..... ۱۲. تنوع قومی و مذهبی کارگران هندی صنعت نفت ایران
- ۶۴۳..... ۱۳. ایجاد فاصله هندی ها با دیگر گروه های شاغل در صنعت نفت
- ۶۴۴..... ۱۴. تداوم رویه به کارگیری هندی ها در صنعت نفت بعد از لغو قرارداد داریسی
- ۶۴۶..... ۱۵. نتیجه گیری.....
- ۶۴۸..... توضیحات و مآخذ.....
- ۶۵۲..... **فصل هجدهم**.....
- ۶۵۲..... صنعت نفت، برآمدن «کارگر» در ایران.....
- ۶۷۳..... توضیحات و مآخذ.....

پیشگفتار

یکی از کارمندان بریتانیایی تازه وارد که دارای وجدانی تأثیر پذیر بود، توجیحات مقامات شرکت را چنین بازگو نموده است: «عضو هیئت مدیره یک بار برای من (در سال ۱۹۵۰ / ۱۳۲۹) توضیح داد که باید به خاطر بسپارم، ما در اینجا باید به عنوان یک شرکت تجاری، صرفاً برای به دست آوردن نفت عمل کنیم. ساختمان جاده ها، خانه ها، مدارس، کاشتن درخت، ایجاد باغ، ساختن بازارها و سینماها در مناطقی که اگر شرکت حضور نمی داشت، موجود زنده ای در آن یافت نمی شد، باید در نازلترین سطح ممکن انجام شود. این مطالب در پاسخ به پرسشهای جستجو گرانه من در این مورد داده شد که چرا شرکت نفت انگلیس و ایران اجازه داده است بازاری به کثیفی بازار آبادان در کنار بزرگترین پالایشگاه جهان وجود داشته باشد. من پرسیدم آیا این چیزی نیست که باید از آن شرم داشت؟ پاسخ این بود که ما نباید زیاد مداخله کنیم. اگر ما اندک امتیازی بدهیم آنها بیشتر از آن در خواست خواهند کرد. بنابراین بهترین کار این است که هر جا ارائه خدمات برای عملیات شرکت ضرورتی ندارد، اصلاً چیزی ندهیم.»

الول ساتن «نفت ایران، ص ۱۱۰»

توضیح اینکه، رفتار دولت مرکزی در عصر پهلوی ها و نظام ولایت فقیه با مردم استانها و شهرستانهای ایران همچون رفتار عصر امپراطوری انگلیس با مردم کشورهای مستعمره و زیر سلطه است.

تیمورتاش، علی اکبر داور، محمد علی فروغی، نصرت الدوله فیروز و... دستیاران معمار استبداد رضاخانی بودند که به هشدار دکتر مصدق گوش ندادند و خود نیز قربانیان آن شدند.

«البته امروز کاندیدای مسلم شخص آقای رئیس الوزراء است. خوب، آقای رئیس الوزراء سلطان میشوند و مقام سلطنت را اشغال میکنند، آیا امروز، در قرن بیستم، هیچ کس میتواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مسئول است؟ اگرما این حرف را بزنیم، آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند، ایشان پادشاه مملکت میشوند آنهم پادشاه مسئول! هیچ کس چنین حرفی نمی تواند بزند و اگر سیر قهقرائی بکنیم و بگوییم: پادشاه است، رئیس الوزراء، حاکم همه چیز است این ارتجاع و استبداد صرف است! ما میگوییم که سلاطین قاجاریه بد بوده اند مخالف آزادی بوده اند مرتجع بوده اند، خوب حال آقای رئیس الوزراء پادشاه شد اگر مسئول شد که ما سیر قهقرائی میکنیم. امروز مملکت ما بعد از بیست سال و این همه خونریزیها میخواهد سیر قهقرائی بکند و مثل زنگبار بشود که گمان نمیکنم در زنگبار هم اینطور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد و هم مسئول مملکت باشد! اگر گفتیم که ایشان پادشاهند و مسئول نیستند، آنوقت خیانت به مملکت کرده ایم برای اینکه ایشان در این مقامی که هستند مؤثر هستند و همه کار می توانند بکنند. در مملکت مشروطه رئیس الوزراء مهم است نه پادشاه. پادشاه فقط می تواند بواسطه رأی عدم اعتماد مجلس یک رئیس الوزرائی را بفرستد که در خانه اش بنشیند.

یا بواسطه تمایل مجلس یک رئیس الوزرائی را بکار بگمارد. خوب اگر ما قائل شویم که آقای رئیس الوزرا پادشاه بشوند، آنوقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح میکند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند، رئیس الوزرا هستند، فرماده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند تکه تکه ام بکنند و آقای سید یعقوب هزار فحش بمن بدهد زیر بار این حرفها نمی روم، بعد از بیست سال خونریزی! آقای آقا سید یعقوب! شما مشروطه خواه بودید، آزادی خواه بودید، بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که پای منبر میرفتید و مردم را دعوت به آزادی می کردید. حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد، هم رئیس الوزراء باشد، هم حاکم! اگر اینطور باشد که ارتجاع صرف است استبداد صرف است، پس چرا خون شهداء راه آزادی را بیخود ریختند؟؟ چرا مردم را بگشتن دادید؟ میخواستید از

روز اول بیانید بگوئید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمیخواستیم یک ملت است جاهل و باید با چماق آدم شود!.

اگر مقصود این بوده بنده هم نوکر شما و مطیع شما هستم. ولی چرا بیست سال زحمت کشیدیم و اگر مقصود این بود که ما خودمان را در عرض ملل دنیا و دول متمدنه آورده و بگوئیم از آن استبداد و ارتجاع گذشتیم؛ ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، ما شاه داریم، ما رئیس الوزراء داریم. ما شاه غیر مسئول داریم که بموجب اصل ۴۵ قانون اساسی از تمام مسئولیت مبری است و فقط وظیفه اش این است که هر وقت مجلس رأی عدم اعتماد خودش را به موجب اصل ۶۷ قانون اساسی بیک رئیس دولت یا وزیری اظهار کرد آن وزیر میرود توی خانه اش می نشیند، آنوقت مجدداً اکثریت مجلس یک دولتی را سر کار می آورد» (۱)

علی اکبر داوریکی از دستیاران معمار «امنیت و ترقی» رژیم رضاخانی که خود قربانی آن شد، بعنوان موافق «ماده واحده» در جواب دکتر مصدق بیان داشت: «تمام گفتگوی ایشان [دکتر مصدق] در قسمت اول راجع باین بود که من بر خلاف مصالح مملکت نمیخواهم رأی بدهم. البته هیچ وکیلی نباید حاضر شود که برخلاف مملکت رأی بدهد، منتهی تمام صحبت در تشخیص است که یک چنین پیشنهادی بر خلاف مصالح مملکت است و بنده هم خدا را شاهد می گیرم و عرض میکنم که این تغییر و این پیشنهاد موافق مصالح مملکت است. مگر اینکه یک کسی پیدا شود و بگوید فکر من، سیاست من، بدرجه ای قوی و عالی است که تمام مردم و وکلاء باید تابع نظر و فکر سیاست من بشوند و چون من تشخیص میدهم که این پیشنهاد بر خلاف مصالح مملکت است و وکلاء هر کس است، هر جا هست و بهر شکل و لباسی هست، تمام باید نظر مرا تعقیب کند، والا از این شکل که بگذریم هر کس مطابق دستور خودش حق دارد یک مسئله را قضاوت کند. ایشان اینطور تشخیص دادند که این کار موافق مصالح مملکت نیست. بنده عرض میکنم و معتقدم که مصالح مملکت در این کار است و اگر غیر از این نکنیم.

مصالح مملکت را زیر پا گذاشته ایم راجع به قاجاریه و رئیس الوزراء که اظهار عقیده فرمودند در این موضوع هیچ وارد نمیشوم ولی دو پایه محکم در مذاکرات ایشان پیدا شد گفتند (از نقطه نظر داخلی و خارجی) بنده در این قسمت میخواهم چند کلمه جواب عرض کنم.

فرمودند شما میخواهید بیائید این خانواده را بردارید و آقای پهلوی را شاه کنید. اولاً بنده نمیدانم در یک پیشنهادی که هفتاد امضاء دارد این مسئله را از کجا پیدا کردند و بنده چون راجع به این پیشنهاد صحبت میکنم، عرض میکنم در این پیشنهاد ابداً گفتگوی شاه کردن ایشان نبود، بلکه حل قضیه و ترتیب این کار واگذار شده است بیک مجلس که مجلس مؤسسان است!

یک نکته را ایشان فرمودند که اساساً صحیح بود. فرمودند خوب وقتی که ایشان شاه شدند، بایستی مسئول باشند یا نباشند، اگر مسئول نباشند که این خیانت به مملکت است. بنده کلاً موافقم و تصور نمیکنم که هیچ کس در مملکت باشد که فکرش این قدر کوچک و عقب مانده باشد که تصور بکند دادن اختیاری بدست یک نفر بدون هیچ حدی و بدون هیچ قانونی یعنی یکنفر بقول ایشان شاه باشد. رئیس الوزراء باشد، رئیس عالی قوا باشد وزیر جنگ باشد! یک همچو چیزی نه تنها یک مسئله ایست که همه به او خواهند خندید، بلکه یک مسئله ایست بقدری واضح و مسلم که هیچ کس زیر این بار نمیرود!! بنده تعجب میکنم چطور ایشان که مدتی است در مجلس هستند و غالب ماها را میشناسند درجه فهم رفقای پارلمانی خودشان را آنقدر کوچک تصور کردند که ممکن است اینطور فرض کنند، پس این قسمت فرضشان مورد نداشت.» (۲)

قبل از اینکه به سرنوشت عبدالحسین تیمورتاش بپردازم، ذکر این نکته را لازم می بینم که منش و روش سیاسی تیمورتاش از دستیاران معمار استبداد رضاخانی نمونه بارزی است از منش و روش اکثریت کارگزاران دولت استبدادی. اشخاص و افرادی که کارگزارانند و یا از آن ارتزاق می کنند، زندگی انگلی پیدامی کنند. متأسفانه کثیری از گروهها و نخبگان سیاسی به این زندگی، بشدت معتادند. منش و

روش اینگونه نخبگان، در زمان پهلوی اول و دوم این بود که از طریق یک رهبر مقتدر برخوردار از حمایت قدرت سلطه گرجارچی، می توان دست به اصلاحات در جامعه ایران زد. آنان سلطه بیگانه، یعنی سیاست آن روز انگلستان را در ایران، این سان توجیه می کردند. آنها این واقعیت را می دانستند که رضا خان یک فرد نظامی قلدر و دارای انواع ضعفها می باشد. این نخبگان با دست خود مکانیزمی را ایجاد کردند که خود قربانی آن شدند. بی اعتناء به آزادیها و نقض استقلال ایران، سرسپرده شخصی شدند که فرمانده قوای فزاق در کودتای ۱۲۹۹ بود. او در کابینه سیاه ۱۰۰ روزه سید ضیاء طباطبائی، وزیر جنگ شد. با حمایت دولت انگلیس و با « من حکم می کنم » که بیانگرافتار گرانی قانون شناس است، لقب سردار سپهی و مقام نخست وزیری یافت. هنوز هم تشنگان قدرت، بدون اینکه از تاریخ درس عبرت بگیرند، این طرز فکر و روش را دنبال می کنند.

همچون فروغی ها، تیمور تاش ها، نصرت الدوله ها و داورها و...، غالباً مستبدی را می تراشند و خود خدمتگزار او می شوند و از « امتیازات » بندگی « رهبر » برخوردار می شوند. اینان، طرز فکر و رفتار خود را از تربیتی دارند که در خانواده و محیط اجتماعی یافته اند. آمریت (Authority) در بکار بردن زور، فروکاسته می شود و ارزش اول می گردد. بنیاد خانواده و بنیادهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و دینی بر اساس آزادی و احترام به حقوق یکدیگر تعریف نشده و شکل نگرفته است بلکه بر اساس آمریت سازمان یافته اند. در استبداد عصر پهلوی و « اسلام فقهاتی » رژیم ولایت مطلقه فقیه، نگرش های پندارگونه و خرافاتی و " عقده ها و گره های روانی " ذهنیت و عنیت " (subject-object) جامعه می شوند بدون نقد و ارزیابی، آنچه را که راهنمای عمل می کنند، به حکم آمریت قدرت، می پذیرند. این « نخبه ها » بی آنکه در فراگرد رهائی و آزادی خود و جامعه شوند، در چنبره این جبرها و موانع رشد اجتماعی در می غلطند و تقلا می کنند با قدرت، اینهمانی بیابند. یا نوکر و کارگزار انیران، بیگانگان و سلطه گران خارجی گردند به آمریکا، عربستان سعودی، اسرائیل و .. دخیل به بندند... و شبکه های رسانه ای آنها مبلغ این عناصر خود فروخته و ضعیف و نوکر صفت و خائن گردند. ... در نهایت توسط این مزدوران و خائنین ایران راهمانند عراق، سوریه و لیبی کنند!

ببیاد شما خوانندگان ارجمند می آورم که استراتژی و اهداف آمریکا در هنگام لشکر کشی و تجاوز به عراق و منطقه خاورمیانه کنترل نفت و انرژی بود بر این نظر بودند و هستند که:

۱ - مایکل کلرنویسنده کتاب "جنگ بر سر منابع" میگوید: "هدف از کنترل عراق، تسلط بر منابع نفت آن به عنوان یک اهرم قدرت است و نه یک منبع سوخت. تسلط بر منطقه خلیج به معنای داشتن کنترل روی اروپا، ژاپن و چین است. این کار به ما قدرت کنترل باز و بستن شیر نفت را خواهد داد." اگر تمام کره زمین را برای یافتن سرزمینی بگردیم که در جهت برپا ساختن یک امپراتوری آمریکایی اهمیت حیاتی داشته باشد، اولین جا خلیج فارس باید باشد.

۲ - از افغانستان گرفته تا جمهوریهای ازبکستان و قرقیزستان، ایالات متحده پایگاههای خود را در جاهایی مستقر کرده که مدتها منطقه نفوذ روسیه بوده است. آسیای مرکزی با ذخائر نفت غنی و موقعیت استراتژیک پراهمیت اش، اکنون حلقه اتصال شرقی زنجیره ای به هم پیوسته ای از پایگاههای نظامی، تسهیلات نظامی و متحدان نظامی است که از مدیترانه و دریای سرخ تا اقصی نقاط آسیا گسترده شده اند.

۳ - وقتی عراق را تصرف کردیم کار آسان تر خواهد شد. کویت از قبل مال ما بوده است. قطر و بحرین هم مال ما بوده اند. بنابراین صحبت بر سر عربستان است و در آن صورت امارات متحده عربی نیز به دستمان خواهد افتاد."

۴ - نفت دیگر یک کالای معمولی نیست که در محدوده ی سنتی قوانین عرضه و تقاضا، خرید و فروش شود. به عکس نفت به عامل تعیین کننده ی قدرت، امنیت ملی و برتری جهانی بدل شده است.

۵ - دولت کنونی "میخواهد اراده ی خود را بر جهان تحمیل کند. این یک جهان بینی و یک موضع گیری ژئوپلتیک است. نظر گردانندگان دولت این است که ما نیاز به تسلط بر منطقه داریم."

۶ - هر کوششی توسط هر نیروی خارجی برای به دست گرفتن کنترل منطقه خلیج فارس، حمله به منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا تلقی خواهد شد و چنین حمله ای با هر وسیله ممکن از جمله نیروی نظامی دفع خواهد شد."

۷ - همین حالا [ماهها قبل از حمله به عراق] شرکتهای نفتی آمریکا در حال ملاقات با اپوزیسیون عراق در خارج و مذاکره برای تقسیم این غنائم بادآورده میان خود هستند.

شایان ذکر است که در این باره در همین پیشگفتار مقاله ای از رابرت دریفوس تحت عنوان «طرح سی ساله واشنگتن برای کنترل نفت خلیج فارس» آورده ام.

علی رغم اهداف آمریکادارکنترل نفت منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، جان ایکنبری (John Ikenberry) بر این نظر است که «تغییر قدرت جهانی و افول قدرت آمریکا و تغییر نظام تک قطبی در جریان است. عصر آمریکا در حال پایان است و نظم جهانی شرقی جایگزین نظم جهانی غربی شده است. ما شاهد پیدایش قدرت های نوظهور هستیم؛ در حالی که قدرت آمریکا در حال فرسایش است. تغییر قدرت جهانی، به این دلیل در جریان است که قدرت در حال انتقال از غرب به شرق است. کشور چین در کانون این تغییر قرار دارد و رسانه های آمریکا تصدیق می کنند که چین بزودی بزرگترین اقتصاد دنیا یعنی آمریکا را پشت سر خواهد گذاشت. بنابراین جهان به نوعی در وضعیت تحول قدرت جهانی از قدرت متمرکز به نظام چندقطبی است که می توان از آن به عنوان «سیستم انتشار قدرت» یاد کرد. کشور چین شاید بیشترین بهره را از این انتقال قدرت داشته باشد.» (۳)

جان کلام اینکه، نگرش و روش این نخبگان افزون بر مزدوری و سرسپردگی سلطه خارجی و غفلت از آزادی خود و انسان حقوق مدار است و زندگی آنها ترجمان "تراژدی" و تکرار "کمدی طنز آلود" (Satiric Comedy) ذهنیت جامعه زیسته در استبداد می باشد.

این منش و روش، در دوران پهلوی دوم، بویژه، پس از کودتای ۲۸ مرداد

۱۳۳۲ انگلیسی - امریکائی برضد حکومت ملی مصدق، منش و روش کارگزاران آن رژیم شد. پس از آن، در رژیم «سلسله جلیله روحانیت شیعه»، همین منش و روش، با طرز فکروبینش «اسلام فقهاتی» رژیم مافیائی ولایت فقیه راپدیدآورد و این رژیم سبب تداوم آن شد. دو نظام مستبد «شاهنشاهی» و «ملاشاهی»، ساز و کارهای غارت و تاراج ثروت و سرمایه ملی توسط غارتگران، رشوه خواران، رانت خواران و دزدان و در رأس آنها شاه سابق و خاندانش و اینکه در دولت اسلام مداران ولایی و سران حکومتگر نظام فاسد ولائی، تکمیل شدند. چنانکه که غارت کردن و به غارت دادن ثروتهای ملی روشی مستمر گشته است و پول و سرمایه ملی ایرانیان، توسط آنها و کارگزاران آنها، به بانکهای مطمئن کشورهای غربی و بانکهای اسمی و رسمی، بویژه مؤسسه های پولشویی در این و آن نقطه از دنیا انتقال می یابد. از نا بختیاری ملت ایران، این بیداد، چپاول و غارتگری هم، در این برهه از تاریخ نیز، بدتر از آنچه در دوره شاه سابق بود، ادامه دارد!

ذکاء الملک فروغی که یکی از دستیاران استبداد رژیم رضا خانی است دراصلاح رفتار و کردار و گفتار و خفیات مردم ایران براین نظر است که «اگر بزرگان ما از زیردستان خود درستی بخواهند و مؤاخذه بکنند، همه ایرانی ها درستکاری شوند!». فروغی خوب می دانست که «اکثریت بزرگان و مسئولین در دوران عصری خبری قاجاریه»، فاسد بودند. سپس فساد زیردستان رضاخان و شخص رضا خان در دزدی و غارتگری، در پی آمد. و شاهد آن وضعیت از نزدیک شد. فرزند رضا خان، محمد رضا شاه و خانواده و اطرافیانش، در دزدی و غارتگری، دست کمی، از دزدان دوران پهلوی اول نداشتند. بدنبال آن استبدادها فسادپرور، ایران زمین دچار بدترین استبدادها گشت. رژیمی مافیائی ولایت فقیه بر کشور مسلط شده است که سرانش فاسد و جاتی هستند. برخی از مردم در دوران ۴۰ ساله حکومت مافیائی مذهبی با بینش «اسلام فقهاتی»، دزدی و غارتگری سران این رژیم را توجیه گر دزدی و رشوه خواری خود کرده اند. تا جائیکه دزدی را ارزش گردانده اند. این عناصر دزد و رشوه خوار را بسیاری «زرنگ» می خوانند و درباره هریک از آنها می گویند: «زرنگ بود و خودش را بست»!! آیا این مردم و بنیادهای خانواده

جامعه ملی ما نباید مسئول و مکلف نفس خود باشند و تن به جبرها و ضرورت‌های تحمیل شده، ندهند؟ آیا نباید عزم خود را برای مبارزه با این ناهنجاریهای مخرب اجتماعی جزم کنند؟ متأسفانه آنچه در دوران پهلوی و دوران حکومت «روحانیت» شیعه، در بین مسئولین و اکثریت مردم وجود خارجی ندارد، اخلاق آزادگی و رعایت حقوق ملی است.

فروغی در ادامه یادداشت‌هایش، می‌نویسد: «به اعتقاد من وجود تمام صفات رذیله و عدم صفات حسنه در این مردم بیشتر به واسطه این است که بزرگان و صاحب اختیاران ما از رذایل متنفر نبوده و به حسنات شایق نبوده، بلکه عکس این حال را داشته و بنابراین، این مردم چندان تقصیر ندارند که این حالات را پیدا کرده اند. همین قدر که بزرگان ما درستی و خوبی بخواهند البته بزودی اصلاح کلی خواهد شد...» (۴).

او می‌افزاید: «زیرا ایرانی‌ها راست است که حالا اکثر متقلبد اما اولاً چاره ندارند زیرا که می‌بینند از تقلب کار بهتر پیش می‌رود تا از درستی. ثانیاً کسی از ایشان مؤاخذه نمی‌کند و خدمتی توقع ندارد و اگر بزرگان ما از زیر دستان خود درستی بخواهند و جداً مؤاخذه کنند من ضامن می‌شوم که در مدت قلیلی همه ایرانی‌ها مردم درستی بشوند. همچنین در باب علم و کمال و هنر و غیره.

اگر ایرانیها از آن عاری هستند به علت این است که می‌بینند این کمالات فایده ندارد، بلکه مانع ترقی و تنزل است. هرکس جوانی خود را صرف تحصیل میکند از مهارت یافتن در اخاذی و تقلب و سایر لوازم پیشرفت کار محروم می‌ماند و گرسنگی می‌خورد و نادر اتفاق می‌افتد که خوشبخت واقع شده ترقی کند. این است که کسی در عقب کمال نمی‌رود و به محض اینکه مردم ببینند کمال قدر دارد همه باکمال می‌شوند. ایرانیها مستعدند و مثل بعضی از ملل نیستند که به زور باید آنها را آدم کرد. همین قدر بدانند آدم شدن فایده دارد بلکه مضر نیست آدم می‌شوند.» (۵)

حکایت ملاها:

فروغی در یادداشتهای روزانه حکایتی از "ملاها" آورده است که بیانگر گفتار، رفتار و کردار بزرگان و مسئولین کشور می باشد که بدینقرار است:

میرپنج چون داخل درسلسله فقرا و مخلص ایشان است از این حکایات هم می گوید. حکایتی درباره ملاها از قول حاجی شیخ هادی نقل می کرد و آن این است که وقتی تاجری پسرش ناخوش شد. همه قسم نذر برای شفای او کرد مثمر نشد. از جمله نذر کرد که صد تومان به شقی ترین مردم بدهد. اتفاقاً پسرشفا یافت و تاجر خواست نذر خود را ادا کند. با دوستان خود مشورت کرد که قسی ترین مردم کیست. بعد از فکرها گفتند کدخدای محله چون مرد جابری است باید شقی ترین مردم باشد. حاجی این را پسندید و صد تومان را برداشته نزد کدخدا رفت و اظهارمطلب نمود. کدخدا گفت راست است که من مرد شقی هستم ولی مطیع کلانترم و اوازم شقی تراست، به او باید برسد. تاجر نزد کلانتر رفت. او محول به حاکم کرد و قس علی هذا تا به شاه رسید. شاه گفت من خیلی شقی هستم ولی فرارش شریعتم. باید این نذر به ملا برسد. تاجر نزد ملا رفت اظهار مطلب نمود. آقا تغیر کرد که این چه تکلیفی است به من می کنی. تاجر < ترسیده خواست > برگردد. آقا صدا کرد که بیا مؤمن. چون تو آدم خوبی هستی و نذری کرده ای و باید وفا کنی من کاری می کنم که هم نذر ادا شود و هم صورت شرعی داشته باشد. (۶)

محمدعلی فروغی، یکی دوسال قبل از انقلاب مشروطه، مردم تهران را به تصویر کشیده است. او در «یادداشتهای روزانه» خود از کار و کردار این مردم به فغان آمده و می نویسد: «در حقیقت شهر بیدی شده است. شخص نمی تواند حفظ مراتب خود را بنماید. هرنانجیب بی شرمی بر انسان مسلط است. سید، درویش، گدا. آخوند، از آن طرف تمام مردم شهر شغل و حرفه ایشان منحصر به دو کار شده: یکی دزدی یکی گدائی. تمام کارهای مردم شکلی از این دوشغل شریف است. ثالثی هم اگر بخواهیم برای آن پیدا کنیم غارت گری. اگر چه آن هم نوعی از دزدی است.

این او اخراج‌کنشی هم از مشاغل متداول معزز شده است.» (۷)

ناگفته نماند هم اکنون شهر تهران بعنوان نماد به غارت رفتن منابع طبیعی جنوب کشور و واپس رفتن تولیدات کشاورزی ایران است. این شهر، تحت دیوانسالاری گسترده کشوری و لشکری فاسد و بازار دلالی و سوداگری، بسان انگل، بزرگ و بزرگ تر گشته است.

محسن فروغی فرزند محمد علی فروغی، در گفتگو با دکتر باقر عاقلی می‌گوید: «در تابستان ۱۳۱۹... وقتی فرشته، خواهرم ماجرای بیماری شوهرش [پسر محمدولی خان اسدی، در زندان بیرجند] را برای پدر [فروغی] بیان می‌کرد... پدرم او را به بردباری و آرامش دعوت می‌کرد... در این موقع مرحوم عموجان [ابوالحسن فروغی] که حاضر بود و با دقت به حرف‌های برادرزاده خود گوش می‌داد رنگش برافروخته گردید. با وجود احترام فوق‌العاده‌ای که برای برادرش [محمد علی فروغی] داشت با صدای لرزان و عصبانی خطاب به پدرم گفت: داداش، شما هم در به وجود آوردن این اوضاع خفقان‌آور مقصرید. زیربنای این ساختمان جهنمی را شما و چند نفر دیگر بنا کردید، حالا دختر خودتان پاداش خدمات شما را دریافت می‌کند. پدرم با مهربانی جواب داد: من مقصر نیستم، ولی گول خوردم.* این مرد (رضاشاه) در ابتدای سلطنت دم از قانون می‌زد و می‌گفت کارها باید در پناه قانون باشد. نباید کسی کار غیرقانونی انجام دهد. حالا فهمیدم که آن گفته‌ها و تظاهرات برای اغفال بنده و امثال من بود...» (۸)

آیا شما این استدلال را از ذکاء‌الملک با ذهنیت قوی، هوش و ذکاوت و خرد تجربه گرا قبول می‌کنید؟! یا او با قهربنام «امنیت» همسو شده بود و آن را مامای تحول می‌پنداشت!؟

خواننده گرامی! شانزدهمین جلد از سری مجله‌های «مصداق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران»، پیش روی شما است.

سرنوشت تیمورتاش در رابطه با قرارداد نفت و به قتل رساندن او، تمدید قرارداد ننگین داری و استراتژی نفت و انرژی غرب منطقه خلیج فارس و خاورمیانه پرداخته و در دسترس شما خوانندگان ارجمند قرار می‌دهم.

در جلد پانزدهم «مصداق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران» در باره تاریخ نفت، امتیاز دادن به داری در زمان مظفرالدین شاه آورده شد، در اینجا جا دارد به خاطرات سرآتور هاردینگ وزیر مختار بریتانیا (***) که واسطه امتیاز داری با حکومت وقت ایران بود اشاره کنم که نشانگر دخالت انگلیسها در سیاست داخلی ایران است و در متن خاطرات آمده است: «اولین کار و اقدام مهم من، که چند ماهی پس از ورودم به تهران انجام گرفت، گرفتن امتیازی مهم به نام یک شرکت بریتانیایی بود که نفت نواحی جنوب ایران را استخراج کند. با اینکه از مدت‌ها پیش حدس زده می‌شد که منابع زیرزمینی نفت به مقادیری کلان در کرانه‌های خلیج فارس وجود دارد، ولی تا این تاریخ هیچ‌گونه اقدام جدی برای سرمایه‌گذاری در این زمینه و استفاده از ذخایر سرشار نفتی ایران به عمل نیامده بود.

سرهنری درامندولف (از اسلاف من در تهران) عقیده داشت... و عقیده او مورد تأیید یک سرمایه دار ایرانی به نام کتابچی خان بود... که به احتمال قوی ذخایر فراوان نفت نه تنها در جنوب ایران بلکه در مناطق باختری این کشور (مرز ایران و ترکیه) هم وجود دارد که به اکتشاف و بهره برداری اش می‌ارزد و این همان منطقه‌ای است که شاهراه بزرگ زوار، که از راه همدان به بغداد می‌رود، از آنجا می‌گذرد. در نتیجه، سرهنری ولف نامه‌ای به من نوشت و در ضمن آن حامل نامه را، که شخصی به نام مستر ماریوت بود، معرفی و توصیه کرد از نفوذ و موقعیت خود در ایران برای تحصیل امتیازی به نام یک سرمایه دار استرالیایی (که این شخص نماینده اش بود) استفاده کنم. وی (درامند ولف) در نامه اش اشاره کرده بود

که خود مستر ماریوت جزئیات و هدفهای اصلی مأموریتش را حضوراً برایم تشریح خواهد کرد.

طریقه ای که برای نیل به مقصود و گرفتن این امتیاز در نظر گرفته شده بود، و به نظر مستحق داشت از طرف سفارت پشتیبانی شود، این بود که اولیای شرکت مورد نظر با تخصیص مقداری از سهام همین شرکت به جمعی از اعضای متنفذ حکومت ایران - از جمله به خود صدراعظم میرزا علی اصغر خان امین السلطان - نظر موافق کابینه را با پیشنهادی که قرار بود به اعضای آن تسلیم شود جلب کنند و امتیاز استخراج این ماده گرانها را در ایالات نفت خیز ایران به دست آورند.

من بیدرنگ امین السلطان را ملاقات و جداً توصیه کردم که نسبت به اعطای این امتیاز، که تقاضای رسمی برای گرفتن آن مستقیماً از طرف کتابچی خان تسلیم صدر اعظم شده بود، نظر موافق مبذول دارد. در این تقاضانامه، اگر جزئیاتش درست به خاطرمانده باشد، شرکت آتی نفت انحصار استخراج این ماده را در سراسر ایران به جز در استانهایی که هم مرز روسیه بودند یعنی، آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان، برای خود درخواست کرده بود و سرمایه داری که قرار بود این امتیاز را بگیرد، یکی از ثروتمندان مشهور استرالیایی به نام دارسی بود که سرمایه های هنگفت برای استخراج معادن مختلف در استرالیا و جاهای دیگر به کار انداخته و از این راه ثروتی کلان به چنگ آورده بود. این مرد اکنون حاضر شده بود بخشی از سرمایه خود را برای استخراج معادن نفت جنوب ایران به کار اندازد.

صدر اعظم، با توجه به سهامی که برای خودش در نظر گرفته شده بود، اظهار داشت که شخصاً هیچ گونه مخالفتی با اعطای این امتیاز به مستر دارسی ندارد، ولی پیشنهاد کرد برای جلوگیری از بعضی اشکالات آتی، که ممکن است روسها ایجاد کنند، قبلاً نامه ای به امضای وزیر مختار بریتانیا - منتها به زبان فارسی - که در آن رئیس امتیاز مورد نظر تشریح شده باشد تنظیم و بیدرنگ به دفتر اتابک فرستاده شود. صدراعظم کاملاً از این موضوع خبر داشت که شخص وزیر مختار (مسیو آگور و پولو) قادر به خواندن نامه های فارسی (مخصوصاً

هنگامی که مطالب آن به خط شکسته نوشته شده باشد) نیست، چون این خط شکسته را حتی استادان زبان فارسی هم غالباً به اشکال قرائت می کنند. در عین حال بنا به اطلاعی که جاسوسان ویژه صدراعظم در اختیارش قرار داده بودند، دبیر شرقی سفارت روس (مسیواشتریتر) که تنها کسی بود در آن سفارت که می توانست خط فارسی را بخواند، در عرض همان روز یا فردایش قرار بود مقرر تابستانی سفارت روس در زرگنده را ترک کند و چند روزی در کوهستانهای اطراف تهران و حوالی جاجرود به شکار و تفریح بپردازد. با استفاده از راهنمایی امین السلطان، سفارت انگلیس نامه مورد نظر را بیدرنگ تنظیم و به دفتر صدراعظم ارسال کرد و او بعداً همان نامه را همراه با یادداشتی به خط خود پیش وزیر مختار روسیه فرستاد. در این نامه، همچنان انتظار می رفت، برای مدتی نزدیک یک هفته، بی آنکه مترجمی در دسترس باشد که مفاد مهم آنرا برای وزیر مختار ترجمه کند، سر بسته و نخوانده روی میز مسیوار گوروپولو باقی ماند تا اینکه دبیر شرقی سفارت از سفر شکار برگردد و مضمون نامه را به عرض مافوقش برساند.

در این ضمن تمام اعضای حکومت ایران، سکوت و زیرمختار روسیه را علامت «رضاء شمردند و از پیشنهاد صدر اعظم، که موافق اعطای امتیاز نفت به شرکت بریتانیایی بود، پشتیبانی کردند و این امتیاز را به سرمایه دار استرالیایی دادند. مسیوار گوروپولو، موقعی که اطلاع پیدا کرد چه تصمیم مهمی از طرف دولت ایران به نفع انگلیسیها گرفته شده است، فوق العاده عصبانی شد. ولی صدراعظم مسئولیت عمل را از گردن خود برداشت و عذر آورد که اواز کجا می دانسته است که مترجم فارسی سفارت برای شکار و هوا خوری به خارج از تهران رفته است؟! در قبال این وضع، وزیر مختار روسیه ناچار شد عمل انجام یافته را بپذیرد، ولی در ضمن به صدراعظم گوشزد کرد که دولت متبوع وی این حق را برای خود محفوظ نگاه می دارد که برای این عملی که به نفع بریتانیا صورت گرفته در موقعش غرامتی مکفی درخواست کند. پیدا کردن دستاویز برای این منظور مدتی طول کشید، ولی سرانجام به دست آمد. خلاصه آن از این قرار بود که جوانی اسکاتلندی به نام مک لین که در آن تاریخ سمتی نسبتاً مهم در وزارت دارایی ایران داشت، ناگهان آماج تلافی وزیر مختار روسیه قرار گرفت. وی شروع به فشار آوردن به

امین السلطان کرد که این کارمند بریتانیایی حتماً باید از سمتش برکنار شود و در توجیه در خواست خود پرورده اعلام کرد که این عمل نوعی اقدام متقابل در مقابل نیرنگ بازی انگلیسی هاست که به روسها نارو زده و امتیاز نفت را گرفته اند. هنگامی که قضیه به گوش من رسید با این عمل دولت ایران که حاضر شده بود مک لین را از خدمت برکنار کند، به شدت مخالفت کردم و برای اولین بار از تاریخ انتصابم به سمت وزیرمختاری در ایران، مصاحبه ای بسپارتم و ناگوار با صدراعظم داشتم که در ضمن آن مشارالیه کوشید مرا متقاعد کند که انفصال این مستخدم اسکاتلندی فقط ناشی از ملاحظات صرفه جویی در مخارج دولتی بوده و احساسات ضد انگلیسی سفارت روس، که از سن پترزبورگ الهام می گرفت، نقشی در این قضیه نداشته است. و به هر تقدیر فقط خود اعلیحضرت (مظفر الدین شاه) می توانسته است. این دلیل آخری (که گیرنده تصمیم در این گونه موارد خود شاه است. البته به ظاهر صحیح بود، به طوری که من ناچار شدم برای ختنی کردن نقشه روسها و نگاه داشتن مک لین در ایران تحت فشار سفارت روس این کارمند جوان را از کار برکنار کرد، دیگر بر اینم جای تردید باقی نماند که در آتیه، هر جا که پای منافع روسیه در کار باشد، ابداً نمی توان به بیطرفی امین السلطان و استقلال او در عمل اطمینان کرد. و خود شاه هم) که به حقیقت نوعی بچه سالمند بود. چیزی نیست جز ساقه ای شکسته که آماده است در مقابل هر بادی بلرزد. حتی به این نتیجه رسیدیم که دستگاه سلطنت ایران خودش، به علت طول زمان و سوء اداره کارها، کاملاً از حیز احترام افتاده است و همیشه حاضر است در مقابل هر دولت خارجی که رشوه بیشتری بدهد، یا اینکه زمامداران فاسد و بی دفاع کشور را با نعره ای مهیب تر بترساند، سر تسلیم فرود آورد.» (۹)

◀ الول ساتن نویسنده انگلیسی در کتاب «نفت ایران» اذعان می کند که: «شرکت نفت انگلیس و ایران تجسم و خلاصه ای از دخالت بیگانگان بود. این مؤسسه یکی از بزرگترین منابع و ثروت ایران را در اختیار داشت و از آن بهره برداری می کرد و در ازای میلیونها که از کشوری برد مبلغ ناچیز به دولت می داد. با چنان استقلالی رفتار می کرد که دولت ایران از هیچ رئیس ایل و قبیله ای هر قدر هم

مقتدر بودتحمّل نمی نمود. در طرز رفتار با ایرانیان از عالی و دانی چنان نخوتی نشان می داد که برای نژادی که بیش از هر وقت به عظمت گذشته خود فخر می کرد و به آینده درخشان خود اعتماد داشت قابل تحمل نبود.» (۱۰)

ساتن می نویسد: «پس از جنگ جهانی اول، سه رقیب عمده بازارهای جهانی عبارت بودند از شرکت نفت انگلیس و ایران، رویال داچ - شل و شرکت نفت استاندارد نیوجرسی. رقابت بین دوشرکت اول به زودی به ادغام تسهیلات بازارهای آنها در سراسر جهان از بین رفت و عملاً تا سال ۱۹۲۸ / ۱۳۰۷ کامل شد. این تحول، به لحاظ زمینه های سیاسی و از نظر منافی که شرکت نفت برمه از گذشته در گروه شل داشت، عملاً غیرمنتظر نبود. پیش از سال ۱۹۱۹ / ۱۹۲۸ دلایلی برای این تصور وجود داشت که دولت بریتانیا از طریق «کمیته سلطنتی سیاست گذاری نفت» (Petroleum Imperial Policy Committee) می کوشید تا منافی شبیه به آنچه در شرکت نفت انگلیس و ایران به دست آورده بود در گروه رویال داچ - شل به دست آورد. در این کمیته سرجان کدمن، سرفردریک بلک و دیگران عضویت داشتند. البته معلوم نیست که آیا دولت در این کار موفق شد یا خیر. اما، ای. جی. پرتی من که برای آخرین بار در ژوئیه ۱۹۱۹ / تیر ۱۲۹۸، نیروی دریایی را ترک کرده بود، در ۷ مه / ۱۷ اردیبهشت همان سال اظهار داشت که دولت در آستانه به دست آوردن کنترل نیمی از ذخایر نفت جهان است. این گفته تنها می توانست به ذخایری اشاره داشته باشد که متعلق به دو گروه بزرگ بریتانیایی، و بریتانیایی - هلندی بود.

چند سال بعد جریان تقریباً برعکس شد. در طول سال ۱۹۲۳ / ۱۳۰۲ مذاکرات موفقیت آمیزی بین دولت بریتانیا و مدیرات نفت انگلیس و ایران، شرکت نفت برمه و گروه رویال داچ - شل انجام شد. در نتیجه این مذاکرات، اطلاعیه ای در ماه نوامبر / آبان صادر شد مبنی بر اینکه دولت تصمیم گرفته است سهام خود را در شرکت نفت انگلیس و ایران واگذار کند. متعاقباً افشا شد که این مسئله به این معنی است که قرار است شرکت نفت برمه سهام دولت را خریداری کند و سپس به گروه رویال داچ - شل بپیوندد. در این هنگام ۶۰ درصد مالکیت گروه اخیر متعلق به هلند، و ۴۰ درصد متعلق به شرکتهای بریتانیایی بود.

با پیوستن شرکت جدید بریتانیایی، بیشترین آرا متعلق به بریتانیا می شد و به این ترتیب به جای دولت، شرکتهای خصوصی بریتانیا کنترل «نیمی از ذخایر نفت دنیا» را به دست می آوردند. سر چارلز گرنیوی نسبت به اطلاعیه، اظهار بی اعتنائی کرد. در هر صورت، در ماه ژانویه / دی، دولت جدید کارگری، سیاست دولت پیشین خود را تغییر داد. این اقدام، خشم پنهانی مدیران شرکت نفت برمه را برانگیخت. مواضع دولت کارگری بریتانیا در ملی کردن شرکتهای خصوصی آن کشور، مغایرت آشکاری را با موضع سرسختانه آن دولت در برابر ملی کردن صنعت نفت ایران در سال ۱۹۵۱ / ۱۳۳۰ نشان می دهد.

به هر حال، تا سال ۱۹۲۸ / ۱۳۰۷ دوشرکت عظیم بریتانیایی برای دستیابی به مقاصد و هدفهای خود مشترکاً در سراسر جهان عمل می کردند. مرحله بعد حذف رقابت و همسو کردن آمریکایی ها در این زمینه بود. شرکت نفت استاندارد نیوجرسی سخنگوی قسمت اعظم شرکتهایی بود که علاقه مند به منابع و بازارهای خارجی بودند. در گزارش کارتل بین الملل نفت که به وسیله کمیسیون تجارت فدرال ایالات متحده در تابستان ۱۹۵۱ - ۱۳۳۰ تهیه شده چنین آمده است:

لزوم کنترل بیشتر بازارهای پخش در اواسط دهه ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹ احساس می شد. در آن هنگام آشکار شد که کنترل تولید، حتی در میان بزرگترین شرکتهای مبنای نارسایی برای کنترل رقابت قیمتها به وجود می آورد. زیرا ناگهان جنگ قیمت بین دو شرکت از بزرگترین شرکتهای بین المللی در آسیا آغاز شد. از آن پس در سال ۱۹۲۸ / ۱۳۰۷ توافقی برای ایجاد یک کارتل بین المللی بین شرکتهای اصلی بین المللی شکل گرفت. هدف کارتل جلوگیری از رقابت بازار، در میان اعضا و با دیگران آن هم از طریق کنترل تولید و صادرات بود. با وجود این قرارداد، فعالیت آن دسته از شرکتهای مهم و مستقل که طرف این قرارداد نبودند، به صورت گستردهای غیر قابل کنترل باقی می ماند و پس از آن موافقت نامه های دیگری تنظیم شد. در این موافقت نامه ها قرار شد که، اولاً، از رقابت طرفهای اصلی بیشتر جلوگیری شود، ثانیاً، به وسیله توافقیهای بازریایی محلی که جداگانه تنظیم می شد، کنترل راههای بین المللی به فعالیت شرکتهای مستقل گسترش یابد، در عین حال، این اقدامات تا آنجا ممکن است بر اساس اصول و رویه هایی انجام یابد که از جانب

طرفهای اصلی قرارداد مورد توافق قرار گرفته است.

اولی قرارداد به وسیله سرهنری دیتردینگ از رویال داچ - شل، سرجان کدمن از شرکت نفت انگلیس - ایران و والتز سی. تیگل (Walter C. Teagle) از شرکت نفت استاندارد نیوجرسی در ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۸ / ۲۶ شهریور ۱۳۰۷، امضا شد که اصول زیر را مقرر می داشت:

- پذیرش حجم موجود کاربه وسیله شرکت کنندگان، وموقت برای افزایشهای متناسب .

- استفاده مشترک از تسهیلات موجود برای تولید، تصفیه وغیره، براساس هزینه تمام شده.

- پیش بینی ساخت تسهیلات اضافی که تنها برای تدارک تقاضای افزایش یافته عامه لازم است.

- تولید، برتری شرایط جغرافیایی خود را حفظ کند. به عبارت دیگر، قیمتها درمحل اصلی یکسان وهزینه حمل ونقل به آنها افزوده شود. به ترتیبی که انحصار نزدیکترین بازارها را از لحاظ جغرافیایی به هر منطقه تولدی واگذار کند. (موافقت نامه به نتیجه منطقی این قرارداد اشاره نکرده است که مصرف کنندگان دردیگر مناطق تولیدی مانند

خاورمیانه، علی رغم هزینه تولید ارزانترنفت خود، باید قیمت پایه سطح جهانی را بپردازد.)

- تدارکات از نزدیکترین منطقه تولیدی تامین شود.

- « مازاد تولید» باید قطع شود ونباید برای درهم ریختن ساخت قیمت درمناطق جغرافیایی دیگر، به کارگرفته شود.

- از اقداماتی که به لحاظ مادی موجب افزایش هزینه ها می شود باید جلوگیری به عمل آید.

اگرچه این سند به شکل قرارداد مناسبی هرگز رسمیت نیافت، مبنای موافقت نامه هایی شد که در خلال هشت یا نه سال بعد بین شرکتهای مختلف مورد علاقه به امضا رسید. علاوه برسه شرکتی که محرک اولیه این طرح بودند، سیاستهای کلی این موافقت نامه درفواصل مختلف ازطرف بیشتر شرکتهای عمده نفت امریکایی

فعال در خارج از امریکا و حتی برای مدت کوتاهی در دهه ۱۹۳۰ / ۱۳۰۹ از سوی شرکت نفت روسیه پذیرفته شد. جریان جذب و دفع، تدریجاً تعداد شرکتهای درگیر را کاهش داد. تا اینکه در سال ۱۹۴۹ / ۱۳۲۷ کارتل بین المللی نفت از هفت شرکت زیرتشکیل شد: شرکت نفت انگلیس و ایران، گروه رویال داچ - شل، شرکت نفت استاندارد نیوجرسی، شرکت نفت استاندارد کالیفرنیا، شرکت نفت سوکونی - وکیوم، شرکت نفت گلف و شرکت تگزاس.

کارتل نفت سلطه گسترده ای برذخایرنفتی جهان داشت. به استثنای ذخایر ایالات متحده، روسیه و مکزیک که به ترتیب، دراولی شرکتهای متعدد کوچک بزرگ محلی به کار تدارک احتیاجات مردم امریکا پرداخته بودن، در دومی شرکت دولتی نفتی صادر نمی کرد یا صادراتش اندک بود و در سومی، تولید نفت ملی شده و روندی رو به کاهش داشت، کارتل نفت در سال ۱۹۴۹ / ۱۳۲۸ - پیش از جدا شدن ایران - ۹۲ درصد ذخایرنفت جهان، ۸۸ درصد تولید جهان، ۷۷ در ظرفیت پالایش، ۷۰ درصد ظرفیت تانکرهای تحت مالکیت خصوصی و در بعضی نقاط حدود ۹۹ درصد سازمانهای بازاریابی را کنترل می کرد.

به این ترتیب هیچ توسعه ای در هیچ بخشی بدون موافقت تمام اعضای کارتل نمی توانست صورت بگیرد. برعکس، در صورت اقتضای شرایط، تدارکات و تسهیلات می توانست با شرطهای هماهنگ افزایش یابد یا آنچه که برای مقاومت کارتل مصلحت نبود از هریک از اعضا سلب شود.

این شرایط، عامل عمده ای در خفه کردن تولید نفت ایران پس از ملی شدن آن در سال ۱۹۵۱ / ۱۳۳۰ بود.» (۱۱)

◀ ابوالحسن بنی صدر در کتاب «نفت و سلطه» بر این عقیده است نقش نفت در کشورهای خاورمیانه در خدمت سرمایه داری جهانی و چند ملیتی ها» و می نویسد: «نفت در خدمت سرمایه داری عامل ثبات این نظام گشته و به سرمایه ها امکان داده است، با انتقال از رشته ای به رشته دیگر و از کشوری به کشور دیگر، به پخش سرمایه ها در سراسر جهان بپردازد و جهان را قلمرو ترک تازیهای خویش سازد. امروز شرکتهای چند ملیتی، تولید و مصرف و سرمایه و نیروی انسانی را

در سراسر جهان تحت سلطه خود، چنان پخش کرده اند که عملاً سرمایه های متعلق بدیگران در دست آنها و بسود آنها بکار می افتد. در حقیقت رشد سرمایه داری موکول به تامین هدفهای اساسی زیر است که جزو اهداف شرکتهای چند ملیتی است:

- ۱- جور کردن مخارج کشورهای مختلف متناسب با نیازهای توسعه بازار.
- ۲- جانشین کردن توقعات رشد خود بجای توقعات رشد مسفل ملتها از راه نشان دادن واردات بجای تولید داخلی و تبدیل واردات مذکور به محور فعالیتهای اقتصادی.
- ۳- سلب اختیار کشورهای نفت خیز در اداره میزان تولید، نوع تولید و منابع ثروت.
- ۴- پخش تولید در سراسر جهان بطوریکه استفاده از منابع و نیروی انسانی و سرمایه های هر کشور، بسود چند ملیتی ها، بحد اکثر برسد و تاثیر تغییرات سیاسی در تحول تولید و مصرف به صفر میل می کند.
- ۵- از بین بردن مبانی اقتصاد مستقل و نابود کردن امکانات بازگشت به استقلال اقتصادی از دو طرف: از طرفی با تشدید تضاد میان انسان و اقتصادی که هر روز بیشتر به بیگانگی میگراید و از طرف دیگر با تخریب از روی قرار و قاعده انسان و طبیعت.
- ۶- حفظ و کامل کردن اختیار انحصاری سرمایه، فن و بازار و در نتیجه اداره فعالیتهای اقتصادی در همه جا (در حال و آینده).
- ۷- افزایش ضریب وابستگی کشورهای جهان به مادر شهر و به خود این چند ملیتی (۱۲)

بنی صدر وابستگی بودجه کشور به درآمدهای نفتی را عملی مخرب می داند و در رابطه با «حرکات انتقالی غیر مستقیم درآمدهای نفتی» که از راه واردات کالا انجام می گیرد و بر اقتصاد کشورهای نفت خیز اثراتی بمراتب مخرب تر از اثرات حرکات انتقالی مستقیم می گذارد و در باره «جریان تبدیل نفت به سرمایه و نحوه عمل آن در اقتصادهای مسلط و زیر سلطه» بر این نظر است:

«- نفت کالائی است که مصرف آن اتفاقی نیست، هر چند یک بار نیست، هر روزی و هر ساعتی و هر دقیقه ای و هر ثانیه ای است. بنابراین میان خروج از

چاه تا مصرف نهائی فرآورده های آن فاصله ای بغایت کوتاه وجود دارد. معنی این سخن اینست که نفت بسرعت به پول نزدیک می شود و بصورت سرمایه های کلان آماده بکار افتادن در اقتصادهای صنعتی می گردد.

- و نفت به تفاوت هزینه تولید در قسمتهای مختلف جهان ۲۰ تا حداقل ۴۰ برابر هزینه تولید خود سرمایه ایجاد می کند یعنی قیمت فروش آن ۲۰ تا ۴۰ برابر هزینه تولید آنست.

- و بالاخره نفت از خارج وارد اقتصادهای صنعتی می شود و در این اقتصادها به سرمایه تبدیل می گردد. بنابراین خود توضیح روشن مطلب بالا درباره منشاء سرمایه ای است که کشورهای صنعتی بویژه امریکا در اختیار دارند.

- این سرمایه بدو قسمت تقسیم می شود قسمتی را اقتصادهای صنعتی بکار می اندازند و قسمتی را به کشورهای صاحب نفت می دهند. اکنون ببینیم هرکدام از این دو دسته سرمایه ها در اقتصادهای مختلف چگونه عمل می کنند.

دوره کوتاه تبدیل نفت به سرمایه و جریان دائمی و روزافزون نفت (و مواد خام دیگر نیز) به کشورهای صنعتی و تبدیل شدنشان به سرمایه، به این اقتصادها امکان داده است باتکای سرمایه هایی چنین عظیم سیاستهای قدیمی تشویق پس اندازد و خودداری از مصرف را رها کنند و با پیروی از نظریه کینز دائر بر تشویق مصرف، میزان مصرف را سخت بالا ببرند و برای پاسخ گفتن به میل شدید مصرف، سرمایه های وارد شده را در رشته های مختلف تولید بکار اندازند. بدینسان تبدیل نفت (و نیز مواد خام دیگر) به سرمایه به اقتصادهای صنعتی امکان داده است که میزان مصرف و سرمایه گذاری هر دو را بالا و بالاتر ببرند. توضیح آنکه سرمایه ها به نسبت زیادتری از میزان خود قدرت خرید بوجود می آورند که آنرا باید سرمایه گذاری های بعدی جذب کنند.

اما بعلت همین افزایش بیشتر و زود بزود قدرت خرید که ارقام جدول ۱۰] رجوع شود به کتاب «نفت و سلطه» ص ۳۸۶] تنها بیانگر جزئی از آنست، در اقتصادهای موجود تورم بوجود می آید. هر اندازه قدرت خرید بیشتر و قدرت تولید کمتر باشد میزان تورم بیشتر خواهد بود. اینست که دارندگان سرمایه ها به آسانی می توانند سرمایه ها را به رشته هایی بکشانند که قادرند قدرت خرید اضافی را

در حدی بخود جلب کنند که موجب رسیدن سود به حداکثر می شود. و درکشورهایی بکار اندازند که برعدم تناسب میان قدرت خرید و قدرت تولید بیفزاید و اینکاری است که امریکامی کند. درحقیقت تورم هیچ چیزرا از نیست به هست نمی آورد بلکه تنها کم و کیف رابطه ها را عوض می کند. توضیح آنکه تورم زمینه انباشت سرمایه است و با سرعت گرفتن آن سرعت می گیرد. اقتصاد مسلط با تمرکز سرمایه ها و منابع و استعدادهای جهانیان درخود و با بکار انداختن آنها در خود و بقیه، راه می افتد. از قوی ترین کشورها خارج می شود و همراه سرمایه ها و کالاها به کشورهای ضعیف ترمی رود و پس از آنکه جیب همه را خالی کرد، دست آورد خود را البته باخودش بقوی ترین کشورها باز می گرداند. تباردیگر، بزرگتر، راهی کشورهای ضعیف ترشود. پس ازیک دوره ای روابط تازه ای میان کشورهای در رابطه برقرار می شود: قوی قوی تر و مسلط تر و ضعیف ناتوانتر و به پیش فروش ثروتها و استعدادهایش مجبورتر (مثل ایران امروز) می شود.

گفتیم مثل ایران امروز. چگونه؟ چگونه تورم همراه سرمایه و کالا به کشوری مثل ایران می آید و ثروتها و هستی آنرا غارت می کند و همراه خود بر می گرداند تا بار دیگر با ابعادی بزرگتر باز گردد؟ گفتیم بخشی از سرمایه را به می دهند.

اکنون ببینیم این جزء که به ما می رسد چگونه عمل می کند؟

این پولی که بابت نفت به ما می دهند پول خارجی است یعنی نفت را می برند و در ازاء آن به ما اجازه می دهند باندازه قدرت خرید پول از آنها خرید کنیم. پس این پول یعنی قدرت خرید ما بر اقتصادهای دهنده پول است. اما این پول در دو جا و به دو صورت عمل می کند: در ایران تبدیل به ریال می شود و به صورت بودجه دولت خرج می شود و در خارجه صرف خرید کالا و خدمات می گردد. کالا به کشور وارد می شود و قدرت خرید را جذب می کند. اما از طرفی قدرت خرید با ضریب بزرگتری افزایش می یابد و از طرف دیگر تورم قیمت کالاها را بالا می برد در نتیجه به دلیل بالا رفتن بیشتر قدرت خرید باید کالای بیشتری وارد کرد. اما تورم از جمله یعنی افزایش قیمت های کالاها. چطور می توان با همان پول همان مقدار کالا وارد کرد چه رسد به بیشتر وارد کردن؟ از این روست که کشور ناگزیر است

نفت بیشتری بفروشد تا بتواند به مقدار کافی کالا وارد کند. بدینسان حمله به تورم یک حمله گازانبری است هم از طریق سرمایه (کاهش ارزش پول و افزایش قدرت خرید) و هم از طریق کالا حمله می کند و کشور مورد حمله را دچار تجزیه همه جانبه می کند یعنی بنای اقتصادیش را متلاشی می کند. بندهای اقتصادیش را از هم می گسلد و بخشهایی را در خود ادغام می کند و بقیه را دچار رکود و زوال می سازد و هر زمان بر میزان منابع و ثروتهایی که بغارت می برد می افزاید طوریکه منابع متعلق به آینده را نیز پیشخور می کند. بهمین نظر است که رشد بخش غیردولتی اقتصاد ایران علی رغم رشد عظیم صنایع متکی به واردات منفی و یا ناچیز است. دنباله بحث توضیح بیشتر اثرات عمل سرمایه حاصل از نفت است.

بنی صدر «اثرات سرمایه ها در جهت یابیهای اقتصادهای مسلط زیر سلطه» را مورد موشکافی و بررسی قرار می دهد و می گوید:

«که عمل سرمایه در اقتصاد مسلط موجب بالا رفتن قدرت جذب آن می شود اما در اقتصاد زیرسلطه موجبات تجزیه و صدور باز هم بیشتر ثروتهای آنرا فراهم می آورد. و در نتیجه رابطه میان این دو دسته کشورها هر زمان نابرابرتر می شود. این نقش سرمایه است که به کمک روابط بازرگانی و روابط پولی و تورم (و البته روابط دیگر از جمله و مهمترینشان سلطه های سیاسی و فرهنگی) این نقش را بازی می کند. بدینسان نفت سلاحی است که از دست زیر سلطه گرفته می شود و علیه خود وی بکار می رود. چگونه؟

- تغییر رابطه میان کشورهای صنعتی و این کشورها و بقیه جهان را در قسمت اول این مطالعه توضیح دادیم در اینجا می گویم بحران حاضر که مشخصه آن افزایش قیمتها در امریکا و بقیه جهان است آغاز روابط جدیدی میان امریکا و کشورهای صنعتی و غیرصنعتی و میان حال و آینده است. واقعیهایی که بر شمرديم حکایت از تحول روابط در جهت سلطه قطعی امریکا بر اروپا و بقیه جهان می کند. در حقیقت همان سان که دیدیم تورم هیچ چیز را از نیست به هست نمی آورد. بنابراین بالا بردن و پایین آوردن قیمت نفت هم هیچ چیز را موجود نمی کند. افزایش قیمت نفت برداشت از اقتصادهایی و افزودن آن به اقتصادهای دیگری است.

تورم همان سان که دیدیم زاده و زاینده تراکم سرمایه و ثروتها است بنابراین هر چه از مرکز جهانی تراکم دورتر شویم ابعاد بزرگتری می یابد. یعنی هر اندازه ساخت یک اقتصاد نارسا تر و بعد آن کوچکتر و توانائی آن کمتر باشد، بار بیشتری از تورم را باید بر دوش بکشد. تورم وقتی همراه سرمایه و کالا مدار جهانی خود را طی کرد و بصورت سرمایه ها و کالاهای بیشتر به مرکز بازگشت، ابعادش بزرگتر می شود و بدوران ثبات نسبی قیمتها در مرکز پایان می دهد. دوران جدیدی شروع می شود: در این دوران اگر مرکز بتواند عواقب صدور سرمایه ها و کالاها و در نتیجه تورم بیشتر را به بقیه جهان و بازگرداندن سرمایه ها و کالاهای باز هم بیشتر را تحمیل کند، البته از استعمار مضاعف مردم جهان، سودها بیشتری می برد. انگلستان پیش از جنگ نتوانست عواقب بحران را تحمل کند ناگزیر بسود مرکز جدید یعنی امریکا قربانی شد. آیا امریکای امروز قادر به تحمل عواقب یعنی قادر به حل تضادهای حاصل از بحران هست؟ نیاز امریکا به سلاح نفت برای پاسخ مثبت گفتن به این سؤال است. افزایش قیمتهای نفت یعنی برداشت ۶۰ میلیارد دلار از سرمایه هایی که نفت در اقتصادهای اروپایی ایجاد می کرد. ما در جای دیگر چگونگی بازگرداندن این پول رابه اقتصادهای صنعتی و بویژه امریکا توضیح خواهیم داد. در اینجا می گوئیم اگر اثر افزایش قیمتها را به سالانه ۵۰ میلیارد دلار برآورد کنیم از اثرات گوناگون این سرمایه گذشته رقم آن ظرف ۲۰ سال ۱۰۰۰ میلیارد دلار می شود و البته سرمایه ای سخت عظیم است آنهم در وقتی که هسته تر شدن بیش از حد رشد تولید موجب بالا رفتن باز هم بیشتر قیمتها و تبدیل بحران اقتصادی به بحران شدید سیاسی و اجتماعی خواهد شد. این پول در دست اقتصادهای زیر سلطه قدرت خریدی است بر اقتصادهای مسلط و برداشت آن از تولید اقتصادهای صنعتی نمی تواند در این اقتصادها و جهت یابی آنها بی تأثیر باشد. اثر آن بر اقتصادهای زیر سلطه به شرحی که گذشت افزایش فاصله میان قدرت خرید و قدرت تولید و رسیدن میزان تورم به حداکثر خویش است. همانسان که دیدیم باج نهایی تورم را زحمتکشان همه کشورها و بویژه کشورهای زیر سلطه خواهند پرداخت و پرداخت این باج به این است که عواید نفت برای جذب قدرت خریدی که خود ایجاد می کند و جلوگیری از افزایش قیمتها مصرف خواهد شد و

این دو به صورت: افزایش واردات و پرداخت و اختصاص بخش مهمی از عواید نفت به پرداخت ما به التقات قیمتها و پایین نگاه داشتن مصنوعی میزان افزایش قیمتها. بدینسان پس از یک دوره که طول مدت آنرا ساخت روابط اقتصادی بین المللی تعیین خواهد کرد بخش های اقتصادی مسلط موفق خواهد شد این قدرت خرید را جذب کنند. بدینسان دنیا شکل تازه ای از تقسیم بین المللی کار را بخود خواهد دید رشته های تولیدی که دیگر در غرب بازده چندانی نمی توانند داشته باشند به نقاطی که حداکثر سود را می توانند داشته باشند منتقل خواهند شد و مسئله بازده سرمایه موجب تسهیم سرمایه ها در جهان بنحوی خواهد شد که جریان شتاب گیر تراکم ایجاد می کند.

اما در اقتصادهای صنعتی نیز بحران ضمن قطعی کردن سلطه امریکا و شرکتهای چند ملیتی که امریکا مادرشهر آنهاست جهت سرمایه گذاریها را به رشته هایی که بازده سرمایه در آنها عظیم است منحرف تر خواهد کرد و آن قسمت از تولیدات که یا بیهوده اند و یا مضر اما می توانند قسمت عمده قدرت خرید را جذب کنند و سودهای کلان عاید نمایند بیشتر خواهند شد. بحران حاضر بحران فاصله گیری قطعی امریکا نه تنها از کشورهای زیرسلطه بلکه از کشورهای صنعتی و غیرصنعتی است. به سخن دیگر در صورتیکه امریکا تضادها را در جهت منافع خویش حل کند با جمع آوردن سرمایه و تکنولوژی و نیروی کار خبره هم بر کشورهای صنعتی و هم غیرصنعتی مسلط خواهد شد و هم میزان استثمار از این کشورها را بسود خود افزایش خواهد داد.» (۱۳)

هدف از لشکرکشی بوش پدر ۱۹۹۱ و بوش پسر ۱۹ مارس ۲۰۰۳ با ائتلافی از کشورهای دیگر برای کنترل نفت عراق و کویت بود برای دستیابی به سلطه جهانی و حضور دائم در خاورمیانه و خلیج فارس بود که به نابودی و کشتار ده ها هزار نفر منجر شد. عملیات حمله امریکا به عراق در زمان بوش پدر به عنوان طوفان صحرا نامیده شد و لشکرکشی بوش پسر به عراق که مغایر با منشور و حقوق بین الملل بود «به عملیات آزادی عراق» خوانده شد. بنا بر این نوشته "رابرت دریفوس" اهداف امریکا در منطقه پس از فروپاشی روسیه شوروی را مورد بررسی قرار داده است که در اینجا می آورم.

◀ رابرت دریفوس مقاله ای تحت عنوان «طرح سی ساله واشنگتن برای کنترل نفت خلیج فارس» در مجله «مادرجونیز» نوشته که مرتضی محیط آنرا ترجمه کرده است، او بر این نظر می باشد که:

سی سال است که منطقه خلیج فارس نقطه ی هدف گیری شده از سوی گروه پرنفوذی از طراحان سیاست خارجی آمریکا بوده است که عقیده دارند دولت آمریکا برای دستیابی به سلطه جهانی باید کنترل نفت این منطقه را به دست گیرد.

مایکل کلر نویسنده کتاب "جنگ بر سر منابع" میگوید: "هدف از کنترل عراق، تسلط بر منابع نفت آن به عنوان یک اهرم قدرت است و نه یک منبع سوخت. تسلط بر منطقه خلیج به معنای داشتن کنترل روی اروپا، ژاپن و چین است. این کار به ما قدرت کنترل باز و بستن شیر نفت را خواهد داد." اگر تمام کره زمین را برای یافتن سرزمینی بگردیم که در جهت برپا ساختن یک امپراتوری آمریکایی اهمیت حیاتی داشته باشد، اولین جا خلیج فارس باید باشد.

شبهای بیابان این منطقه، دو بشکه از هر سه بشکه نفت موجود در جهان را در دل خود نهفته دارد. ذخائر نفتی عراق به تنهایی بیش از مجموع ذخائر موجود در روسیه، ایالات متحده، چین و مکزیک تخمین زده شده است. اکنون سی سال است که منطقه خلیج فارس نقطه ی هدف گیری شده از سوی گروه پرنفوذی از طراحان سیاست خارجی آمریکا بوده است که عقیده دارند دولت آمریکا برای دستیابی به سلطه جهانی باید کنترل نفت این منطقه را به دست گیرد. این رویکرد که حین بحران انرژی سالهای دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت و از آن هنگام به بعد توسط یک نسل از سیاستگذاران صیقل خورد، جسورانه ترین بیان خود را در سیاستهای

دولت کنونی جورج بوش یافته است؛ دولتی که در برنامه خود در حمله به عراق و مستقر کردن رژیمی دست نشانده و اشنگتن در آنجا، از هر دولت دیگری در آمریکا برای تبدیل منطقه خلیج فارس به یک مستعمره آمریکا نزدیکتر شده است.

بینش ژئوپلیتیک برانگیزنده سیاست کنونی دولت آمریکا در هجوم به عراق آن است که عامل کلیدی برای امنیت ملی آمریکا همانا سلطه ی جهانی یعنی برتری کامل بر هرگونه رقیب بالقوه است. ایالات متحده برای رسیدن به این هدف نه تنها باید قدری اعمال قدرت نظامی خود در هر نقطه از جهان و در هر زمان باشد، بلکه منابع کلیدی ثروت جهان را نیز که مهمترین آن نفت، بویژه نفت منطقه خلیج است باید کنترل کند. از دیدگاه راست های افراطی مستقر در کاخ سفید و پنتاگون که تعیین کننده سیاستهای کنونی دولت آمریکا هستند، اهمیت حیاتی منطقه خلیج فارس تنها از جهت سهم آن در تامین انرژی ایالات متحده نیست (چرا که در سالهای اخیر منابع دیگر جهان از این جهت اهمیت بیشتری یافته اند) بلکه از آن جهت مهم است که این منابع به ایالات متحده اجازه میدهد شریان حیاتی انرژی جهان را در دست داشته باشد تا بتواند رقبای بالقوه را از دستیابی به آنها محروم سازد. چاس فریمن سفیر سابق ایالات متحده در عربستان سعودی در دوره ریاست جمهوری بوش اول میگوید: دولت آمریکا "اعتقاد دارد که برای دسترسی به منابع انرژی باید بر آنها کنترل داشته باشی. تفکر غالب در دولت این است که پایان گرفتن جنگ سرد شرایطی را برای ایالات متحده فراهم آورده است که بتواند اراده ی خود را بر جهان تحمیل کند. و آنها که توان تعیین مسیر رویدادها را از طریق اعمال قدرت دارند وظیفه دارند چنین کنند. ایدئولوژی آنها این است." در این دیدگاه ایدئولوژیک، عراق گنجینه ای است که از جهت اهمیت بی همتا است. نفت خام عراق برخلاف نفت موجود زیر خاک یخ بسته آلاسکا یا نهفته در زیر جلگه های آسیای مرکزی و یا زیر امواج توفانی دریاها، به آسانی و با هزینه های ناچیز یک دلار و نیم برای هر بشکه ارزان ترین هزینه ممکن قابل دسترس است.

همین حالا [ماهها قبل از حمله به عراق] شرکتهای نفتی آمریکا در حال ملاقات با

اپوزیسیون عراق در خارج و مذاکره برای تقسیم این غنایم بادآورده میان خود هستند.

اما شرکتهای نفتی و دیک چینی هدفشان فقط تسلط بر این منابع نیست. هدف آنها بسیار فراتر از تسخیر عراق و تسلط بر منابع نفتی آن کشور می‌رود. مایکل کلراستاد مطالعات صلح و امنیت جهانی در کالج هامپشایرو نویسنده کتاب "جنگ بر سر منابع" می‌گوید: "هدف از کنترل عراق، تسلط بر منابع نفت آن به عنوان یک اهرم قدرت است و نه یک منبع سوخت. تسلط بر منطقه خلیج به معنای داشتن کنترل روی اروپا، ژاپن و چین است. این کار به ما قدرت کنترل باز و بستن شیر نفت را خواهد داد." دولت آمریکا از همان هنگام "شوگ نفت" سالهای دهه ی ۱۹۷۰ به طور پیگیر و بی وقفه ای مشغول افزایش قدرت نظامی خود در منطقه خلیج فارس، ساختن پایگاههای نظامی، فروش اسلحه و بستن قراردادهای دو جانبه نظامی با رژیمهای محلی بوده است. اکنون برپایه این قدرت نظامی، دولت آمریکا آماده ی تحکیم قدرت خود در نقطه ای از جهان است که اهرم تعیین موازنه قدرت در چند دهه آینده خواهد بود. دولت بوش با کنترل خاک عراق، با یک ضربت خواهد توانست این طرح استراتژیک درازمدت را تحکیم بخشد. جیمز اکینز دیپلمات پیشین آمریکا می‌گوید: "این طرح مربوط به هنری کیسینجر است. فکر می‌کردم آن را کنار گذاشته اند اما آشکار است که دوباره در دستور کار قرار گرفته است."

آقای اکینز درس دشوار خود درباره سیاست نفتی دولت آمریکا را هنگام ماموریت سیاسی اش در کویت و عراق و آخر سر به عنوان سفیر آمریکا در عربستان سعودی، هنگام بحران نفت سالهای ۷۴ - ۱۹۷۳ فرا گرفت. تاچه ها و قفسه های منزل آقای اکینز در واشنگتن پر از ظروف سفالی ساخت خاورمیانه و دیوارهای آن پوشیده از یادگارهای آن منطقه و هدیه هایی است که طی سالها خدمت سیاسی در آنجا به دست آورده است. پس از گذشت سی سال، یادآوری رویارو شدن با این نظریه که ایالات متحده باید آماده ی اشغال کشورهای تولیدکننده نفت باشد، هنوز او را برآشفته میکند.

در سال ۱۹۷۵ هنگامی که آقای اکینز سفیر آمریکا در عربستان سعودی بود، مقاله ای زیر عنوان "تسخیر نفت عربها" در مجله "هارپر" به چاپ رسید. نویسنده آن بانام مستعار مایلز ایگنوتوس، به عنوان "پروفسور ساکن واشنگتن و مشاور نظامی، با روابط خیلی نزدیک با مقامات بلندپایه سیاسی" معرفی شده بود. به نظر اکینز در این مقاله خطوط کلی اینکه "چگونه با تصرف مناطق نفت خیز کشورهای عربی و آوردن افرادی از تکراس و اکلاهما برای اداره آنها میتوان مشکلات اقتصادی و سیاسی آمریکا را حل کرد" ترسیم شده بود. به طور همزمان شمار زیادی مقالات مشابه، در دیگر مجلات و روزنامه ها ظاهر شد. اکینز میگوید: "مطمئن بودم که ظاهر شدن این مقالات می بایست نتیجه القاء یک نظریه از سوی کسانی بوده باشد. ممکن نیست که هشت نویسنده با چنین نظریه ی عجیب و مشابهی به طور همزمان و مستقل از هم ظاهر شوند."

اکینز در ادامه میگوید: "سپس مرتکب اشتباه وخیمی شدم و آن اینکه در مصاحبه تلویزیونی اظهار داشتم که هر کس چنین برنامه ای را پیشنهاد کرده است یا باید دیوانه باشد یا جنایتکار باشد و یا جاسوس اتحاد شوروی". اما او به زودی دریافت که طرح این نظریه در واقع زیر رهبری رئیس او یعنی هنری کیسینجر وزیر خارجه وقت صورت گرفته است. اکینز همان سال ۱۹۷۵ از وزارت خارجه اخراج گردید.

هنری کیسینجر در هیچ جایی اعتراف نکرده است که زمینه های فکری آن مقالات را فراهم کرده است. اما ضمن مصاحبه ای که همان سال ۱۹۷۵ با مجله "بیزنس ویک" انجام داد، با طرح این نظریه که از طریق "به راه انداختن جنگ سیاسی سهمگینی علیه کشورهای چو عربستان سعودی و ایران، و ایجاد بی ثباتی و حتی به خطر انداختن امنیت این کشورها، در صورت عدم همکاری با ما، میتوان قیمت نفت را پایین آورد"، آشکارا اما به طور ظریفی رهبران عربستان را تهدید کرد. ایالات متحده تا سالهای دهه ۱۹۷۰ در منطقه خلیج فارس عملا حضور نظامی

نداشت. بنابراین تصور تسخیر و کنترل نفت آنجا خواب و خیالی بیش نبود. با این همه، از هنگام انتشار مقاله مایلز ایگنوتوس و چاپ همزمان مقاله‌ی مشابهی توسط رابرت تاگر استاد دانشگاه جانز هاپکینز و یکی از طراحان سیاسی دست راستی و افراطی، در مجله کامنتری، این نظریه مورد پشتیبانی گروهی از متفکرین افراطی و ستیزگر طرفدار اسرائیل بویژه محفل راست افراطی وابسته به دو نفر سناتور دموکرات یعنی هنری جاکسون و پاتریک مویناهان قرار گرفت. سرانجام مجموعه‌ی این طراحان سیاسی دست راستی به "محافظه کاران نو" معروف شدند و در زمان ریگان، چه در پنتاگون، چه در مراکز (Neoconservative) فکرسازی و چه محافل "پژوهش‌های سیاسی" دانشگاهی در دهه‌ی ۱۹۸۰ نقش بسیار پراهمیتی بازی کردند. اعضای این گروه که رهبری آن به دست ریچارد پرل رئیس کمیته‌ی بسیار قدرتمند سیاست‌گذاری‌های دفاعی در پنتاگون و پال ولفوویتز معاون کنونی وزیر جنگ آمریکا است، هم‌اکنون دهها مقام کلیدی در کاخ سفید، پنتاگون و وزارت خارجه در دست دارند. این گروه نزدیک‌ترین روابط را با دو نفر شخصیت کلیدی دولت یعنی دیک چینی معاون رئیس‌جمهور و دونالد رامسفلد وزیر جنگ آمریکا دارند. دو نفر اخیر از زمانی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ هنگام ریاست جمهوری فورد در کاخ سفید کار میکردند روابط نزدیکی با هم داشته‌اند. این گروه همچنین هنگامی که دیک چینی حین جنگ اول خلیج در ۱۹۹۱ وزیر جنگ بود، دور او گرد آمده بودند.

در سراسر آن سالها و بویژه پس از جنگ خلیج نفوذ و حضور ارتش آمریکا در خلیج فارس و مناطق اطراف آن، از شاخ افریقا گرفته تا آسیای مرکزی به طور پیگیری رو به افزایش بوده است. حمله به عراق و تسخیر آن کشور توسط دولت آمریکا برپایه اقداماتی صورت می‌گیرد که قدم به قدم در عرض ۲۵ سال اخیر توسط طراحان سیاسی و نظامی فراهم آمده است:

قدم اول: نیروهای ویژه آمادگی سریع تلاطم های سیاسی (Rapid Deployment Force) سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ و به دنبال آن انقلاب ۱۹۷۹ در خاورمیانه موجب افزایش شدید بهای نفت به میزان ۱۵ برابر در عرض یک دهه شد و این مسئله، خاورمیانه را دوباره وبه طور جدی در مرکز توجه قرار داد. جیمی کارتر در سال ۱۹۸۰ خلیج فارس را عملاً منطقه ی زیر نفوذ ایالات متحده، بویژه در برابر گسترش نفوذ شوروی به آن منطقه اعلام کرد. او اعلام داشت: "بگذارید موضع خود را به طور مطلقاً آشکار بیان کنم. هر کوششی توسط هر نیروی خارجی برای به دست گرفتن کنترل منطقه خلیج فارس، حمله به منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا تلقی خواهد شد و چنین حمله ای با هر وسیله ممکن از جمله نیروی نظامی دفع خواهد شد." این سیاست بعدها به نام دکترین کارتر معروف شد. کارتر در پشتیبانی عملی از این تهدید نیروهای ویژه آمادگی سریع را به وجود آورد؛ واحد نظامی چند هزار نفره ای که در نزدیکی منطقه مستقر شده و در صورت بروز بحران میتواند سریعاً به خاورمیانه گسیل داده شود.

قدم دوم: فرماندهی مرکزی (Central Command) در سالهای دهه ۱۹۸۰، در دوران ریگان، دولت آمریکا آغاز به فشار گذاشتن روی کشورهای منطقه خلیج فارس برای گرفتن پایگاهها و تاسیسات نظامی کرد. بدین سان نیروی ویژه آمادگی سریع به فرماندهی مرکزی یعنی فرماندهی نظامی جدیدی تبدیل شد که مسئول کنترل منطقه خلیج فارس و نواحی اطراف آن بود، از آفریقای شرقی گرفته تا افغانستان. ریگان کوشش کرد "اتحاد استراتژیک" ضد شوروی مرکب از کشورهای ترکیه، اسرائیل و عربستان سعودی به وجود آورد. در سالهای دهه ی ۱۹۸۰ دولت آمریکا میلیاردها دلار اسلحه به صورت هواپیماهای جاسوسی آواکس، جنگنده های اف ۱۵ و غیره به عربستان سعودی فروخت. در سال ۱۹۸۷، در اوج جنگ ایران و عراق نیروهای دریایی ایالات متحده، نیروی ضربتی مشترک خاورمیانه را برای حفاظت از کشتی های نفتکش به وجود آورد که کشتی های جنگی اش سراسر خلیج فارس را زیر کنترل خود میگرفت و بدین سان حضور نظامی نیروی دریایی آمریکا در خلیج را از سه یا چهار کشتی جنگی به ناوگان بزرگی مرکب از ۴۰ ناو هواپیمابر، رزمناو و دیگر کشتیهای جنگی افزایش داد.

قدم سوم: جنگ خلیج [خلیج فارس] اضافه شود

قبل از سال ۱۹۹۱ ایالات متحده قادر به قانع کردن دولتهای اطراف خلیج [فارس] برای اجازه دادن به ارتش آمریکا برای حضور نظامی دائم در خاک آن ها نبود. عربستان سعودی، ضمن حفظ روابط نزدیک با ایالات متحده، آغاز به تنوع بخشیدن به روابط تجاری و نظامی خود کرد و هنگام ورود چاس فریمن سفیر آمریکا در اواخر دهه ی ۱۹۸۰ به این کشور، ایالات متحده از جهت فروش اسلحه به عربستان به مقام چهارم تنزل پیدا کرده بود. فریمن اظهار میدارد که حتی از جهت تجاری نیز بریتانیا، فرانسه و چین جای ایالات متحده را گرفته بودند. با آغاز جنگ خلیج [فارس] این شرایط به کلی تغییر کرد. عربستان سعودی و دیگر دولتهای اطراف خلیج [فارس]، دیگر با حضور مستقیم نظامی آمریکا در منطقه مخالفت نمیکردند و در نتیجه نظامیان آمریکا، گروههای متعدد ساختمانی، دلالان اسلحه، تیم های کمک نظامی با سرعت هر چه تمامتر روانه منطقه شدند. به قول چاس فریمن "جنگ خلیج [فارس]، عربستان سعودی را دوباره روی نقشه ما قرار داد و روابط ما را که سخت فرسوده شده بود دوباره احیا کرد."

طبق آمار تهیه شده از سوی فدراسیون دانشمندان آمریکایی، در یک دهه ی بعد از جنگ خلیج [فارس]، ایالات متحده ۴۳ میلیارد دلار اسلحه و وسایل و ابزار نظامی همراه با پروژه های ساختمانی به عربستان سعودی فروخت. ۱۶ میلیارد دیگر نیز به کویت، قطر، بحرین و امارات متحده عربی. پیش از عملیات "توفان صحرا" ایالات متحده، فقط در کشور دور افتاده ای چون عمان حق انبار کردن یا "استقرار موقت" مهمات جنگی داشت. پس از جنگ خلیج [فارس] تقریباً همه ی کشورهای منطقه آغاز به مانورهای نظامی مشترک با آمریکا کرده و میهمان واحدهای نیروی دریایی و اسکادران های نیروی هوایی آن شدند، علاوه بر آن به دولت آمریکا اجازه ی استقرار نیروی نظامی دادند. ویلیام کوهن وزیر جنگ پیشین آمریکا در سال ۱۹۹۵ با غرور اظهار داشت: "حضور نظامی مادر خاورمیانه به طور چشمگیری افزایش یافته است." عامل دیگری که حضور نظامی آمریکا در منطقه را شدت

بخشید عبارت از تحمیل یک جانبه مناطق ممنوعه برای پرواز هواپیماهای عراقی در شمال و جنوب این کشور در سال ۱۹۹۱ بود که بیشتر توسط پایگاههای هوایی آمریکا در ترکیه و عربستان سعودی اعمال میگردید. کولین رابینسون عضو مرکز اطلاعات دفاعی که یکی از مراکز فکرسازی در واشنگتن است میگوید: "حضور نظامی آمریکا در اطراف پایگاههای نظامی اینچیرلیک در ترکیه برای کنترل شمال عراق و اطراف ریاض برای کنترل جنوب عراق به شدت گسترش یافت". مرکز فرماندهی هوایی عظیمی با پیشرفته ترین تکنولوژی با هزینه یک میلیارد دلار نزدیک ریاض در عربستان سعودی ساخته شد و در دو سال اخیر دولت آمریکا مخفیانه مشغول تکمیل مرکز فرماندهی دیگری در قطر بوده است. رابینسون اظهار میدارد: "مرکز فرماندهی واقع در عربستان، دارای چنان ظرفیتی است که بسیار فزاتر از توان عربستان سعودی برای استفاده از آن می رود. این مسئله در مورد قطر نیز دقیقاً صدق میکند."

قدم چهارم: افغانستان

حمله به افغانستان و جنگ بی پایان و بی مرز "علیه تروریسم" که منجر به حملات هوایی آمریکا به کشورهای یمن، پاکستان و دیگر جاها گردید قدرت آمریکا در منطقه را تقویت کرده است. علاوه بر آن دولت توانسته است بودجه نظامی را به شدت افزایش دهد و از ۳۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۴۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۳ برساند. بخش بزرگی از این بودجه بیش از ۶۰ میلیارد دلار برای هزینه نظامی در منطقه خلیج فارس اختصاص داده شده است. تاسیسات نظامی اطراف خلیج از جیبوتی در شاخ آفریقا گرفته تا جزایر دیه گو گارسیا در دریای هند گسترش داده شده اند. شبکه ای از پایگاه ها و ماموریت های آموزش نظامی، حضور نظامی آمریکا را به اعماق آسیای مرکزی گسترش داده است. از افغانستان گرفته تا جمهوریهای ازبکستان و قرقیزستان، ایالات متحده پایگاههای خود را در جاهایی مستقر کرده که مدتها منطقه نفوذ روسیه بوده است. آسیای مرکزی با ذخائر نفت غنی و موقعیت استراتژیک پراهمیت اش، اکنون حلقه اتصال شرقی زنجیره ای به هم پیوسته ای از پایگاههای نظامی، تسهیلات نظامی و متحدان نظامی است که از مدیترانه و دریای سرخ تا اقصی نقاط آسیا گسترده شده اند.

قدم پنجم: عراق

بر انداختن صدام حسین میتواند آخرین قطعه از یک طرح (پازل) باشد که قطعات یک امپراتوری آمریکایی را به هم متصل میکند. رابرت کیگان یک استراتژیست بلندپایه راست افراطی اخیرا به مجله آتلانتیک جورنال کانستی توشن گفته است: "امکان زیادی است که آمریکا پایگاه نظامی در عراق مستقر سازد." او میگوید: "احتمال دارد که ما نیاز به تمرکز نیروهای فراوانی در خاورمیانه برای مدتی طولانی داشته باشیم." و سپس ادامه میدهد: "هر وقت مشکل اقتصادی داشته ایم علت آن اختلال در عرضه ی نفت به ما بوده است. اگر نیروی نظامی در عراق داشته باشیم، دیگر اختلالی در جریان نفت به وجود نخواهد آمد." رابرت کیگان و ویلیام کریستول از گردانندگان مجله "ویکی استاندارد" و از بنیانگذاران پروژه ای هستند به نام قرن جدید آمریکایی، که مجمعی از افراطی ترین نظریه پردازان سیاست خارجی آمریکا است. از جمله طرفداران این دو، ریچارد پرل در پنتاگون، مارتین پرز ناشر مجله نیوریپابلیک و جیمز وولزی رئیس سابق سازمان سیا است. اعضای وابسته به این گروه در دولت بوش عبارتند از دیک چینی، دونالد رامسفلد و پال ولفوویتز؛ لوئیس لیبی رئیس دفتر دیک چینی؛ الیوت ابرامز مسئول امور خاورمیانه در شورای امنیت ملی، و زالمی خلیل زاد رابط کاخ سفید با اپوزیسیون دولت عراق هستند. گروه کیگان که از طریق شبکه درهم پیچیده ای با دیگر گروههای راست افراطی و سازمانهای طرفدار اسرائیل در رابطه است، مجموعه ای از نظریه پردازان را نمایندگی میکنند که پیوند ایدئولوژیک شان در زمان ریاست جمهوری نیکسون و فورد قوام یافت.

به نظر آقای اکینز که به تازگی از سفر عربستان برگشته است، چهره ی اعضای این تیم کاملا آشنا به نظر میرسد. اینان مجموعه ای از افرادند که در صدد پیاده کردن برنامه ای هستند که خطوط کلی آن در سال ۱۹۷۵ ترسیم شده بود. او میگوید: "وقتی که عراق را تصرف کردیم کار آسان تر خواهد شد. کویت از قبل مال ما بوده است. قطر و بحرین هم مال ما بوده اند. بنابراین صحبت بر

سر عربستان است و در آن صورت امارات متحده عربی نیز به دستمان خواهد افتاد."

تابستان گذشته، ریچارد پرل با دعوت از لارنت موراویک، استراتژ موسسه فکرسازی برای سخنرانی در حضور هیئت سیاست‌گذاری دفاعی کمیته ای Rand راند مرکب از مقامات سابق و بلند پایه دولت و ژنرالهای ارتش که با طرح نظرات سیاست عمومی جهانی برای پنتاگون نقش مشورتی دارد موقعیتی فراهم کرد تا نگاهی گذرا به شیوه تفکر محفل همکارانش انداخته شود. هنگامی که توصیه های موراویک به این هیئت که در پشت درهای بسته ایراد شد به بیرون درز پیدا کرد، توفانی از انتقاد برپا کرد. او عربستان سعودی را به عنوان جرثومه فساد قلمداد کرده و پیشنهاد کرده بود که خاندان سعودی یا باید برانداخته شده و یا جابجا شوند. پیشنهاد دیگرش اشغال میدانهای نفتی عربستان توسط نیروهای نظامی ایالات متحده بود. سرانجام هنگامی که موسسه "راند" دریافت که نظرات موراویک بیش از اندازه بحث‌انگیز است عذر او را خواست.

موراویک بخشی از مکتب فکری درواشنگتن است که عقیده دارد تقریباً همه ی کشورهای اطراف خلیج فارس، کشورهایی بی ثبات و از کار افتاده اند و فقط ایالات متحده دارای قدرت لازم برای سازمان دادن و تجدید ساختار آنها است. طبق این دیدگاه سیستم انتقال اسلحه به این کشورها و استقرار پایگاه نظامی در آنها، زیرساخت حاضر و آماده ای را برای اشغال این کشورها و تسلط بر میدانهای نفتی شان فراهم می‌آورد.

رابرت ابل مدیر برنامه انرژی مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی، یکی از مراکز فکرسازی و اشنگتن که هنری کیسینجر، جیمز شلزینگر وزیر دفاع و رئیس سابق سازمان سیا، زیبایی‌شناسی برژینسکی مشاور امنیتی جیمی کارتر از جمله مشاوران آن هستند، می‌گوید: احتمال دارد که وزارت دفاع آمریکا برنامه احتیاطی برای اشغال عربستان داشته باشد. و سپس ادامه می‌دهد: "اگر اتفاقی در عربستان سعودی روی دهد؛ اگر خاندان سعودی برانداخته شود و یا آنها تصمیم بگیرند شیر نفت را ببندند ما باید به آنجا حمله کنیم."

ابل که از مامورین سابق سازمان سیا است، دو سال پیش، ناظر بر انجام پروژه ای از سوی مرکز مطالعات استراتژیک بود که توسط گروهی شامل چند نفر از اعضای کنگره آمریکا و نمایندگانی از سوی شرکتهای نفتی اکسون موبیل، آرکو، بریتیش پترولیوم، شل، تکراکو و موسسه امریکن پترولیوم انجام گرفت. گزارش این گروه مطالعاتی زیر عنوان "ژئوپولیتیک انرژی در قرن بیست و یکم" به این نتیجه گیری رسیده بود که جهان برای سالهای طولانی خود را متکی به کشورهای تولیدکننده نفت خواهد یافت؛ کشورهایایی که دچار بی ثباتی اند و کشاکش و جنگ لاجرم در مناطق آنان شعله خواهدکشید. ابل میگوید "نفت ماده ای پر اهمیت و مورد توجه است. نفت منبع انرژی برای نیروهای نظامی، منبع ثروت ملی و پشتوانه قدرت سیاسی در سطح جهان است. نفت دیگر یک کالای معمولی نیست که در محدوده ی سنتی قوانین عرضه و تقاضا، خرید و فروش شود. به عکس نفت به عامل تعیین کننده ی قدرت، امنیت ملی و برتری جهانی بدل شده است." منطقه خلیج فارس گرچه اکنون هم اهمیت حیاتی دارد، اما اهمیت استراتژیک آن در ۲۰ سال آینده احتمالاً به طور تصاعدی بالا خواهد رفت. تقریباً از هر سه بشکه نفت ذخیره ای جهان یک بشکه اش زیر خاک دو کشور قرار دارد: عربستان سعودی (با ۲۹۵ میلیارد بشکه ذخائر مسلم) و عراق با (۱۱۲ میلیارد). این ارقام نشان دهنده حداقل ذخائر موجود در عراق است چرا که هنوز در آن سرزمین ذخائر کشف نشده ای موجود است که طبق برآورد دولت آمریکا ممکن است حاوی ۴۳۲ میلیارد بشکه نفت باشد.

با کاهش سریع ذخائر نفت در بسیاری از مناطق جهان بویژه در ایالات متحده و دریای شمال، نفت عربستان سعودی و عراق جنبه ی پراهمیت تری به خود میگیرد؛ واقعیتی که صریحاً در سند سیاست انرژی ملی دولت آمریکا که در سال ۲۰۰۱ توسط یک هیئت پژوهشی انتشار یافت، منعکس گردیده است. طبق این سند خلیج فارس تا سال ۲۰۲۰ بین ۵۴ تا ۶۷ درصد از نفت خام جهان را فراهم خواهد کرد و این منطقه را به بخشی از "منابع حیاتی ایالات متحده" بدل خواهد کرد. به گفته دانیل باتلر تحلیل گر بازار نفت در موسسه مدیریت اطلاعات انرژی ایالات متحده (ESA) ظرفیت تولیدی نفت عربستان از میزان کنونی ۹/۴ میلیون بشکه

در روز ۱ / ۲۲ میلیون بشکه در روز خواهد رسید. به گفته آقای باتلر عراق که در در روز به سال ۲۰۰۲ فقط ۲ میلیون بشکه در روز تولید کرد، تا سال ۲۰۲۰ به راحتی بیش از ۱۰ میلیون بشکه در روز تولید خواهد کرد.

استراتژیست های دولت آمریکا در درجه اول نگران ذخائر نفتی خود آمریکا نیستند. اکنون چند دهه است که ایالات متحده کوشش کرده است منابع تهیه نیازهای انرژی خود را تنوع بخشد. کشورهای تولید کننده نفت مانند ونزوئلا، نیجریه، مکزیک و دیگر کشورها از این جهت برای آمریکا اهمیت بیشتری پیدا کرده اند. اما برای کشورهای اروپای غربی، ژاپن و قدرتهای صنعتی در حال رشد شرق آسیا، نفت خلیج فارس اهمیت درجه اول دارد. هر کشوری که بر این منابع کنترل داشته باشد، اهرم قدرت جهانی را در چند دهه آینده کنترل خواهد کرد. آقای باتلر خاطرنشان میکند که اکنون دو سوم نفت خلیج راهی کشورهای صنعتی غرب میشود. طبق بررسی شورای اطلاعات ملی وابسته به سازمان سیا تا سال ۲۰۱۵ سه چهارم نفت خلیج روانه ی آسیا و بویژه چین خواهد شد. طبق گزارش گروه تحقیقاتی مرکز مطالعاتی استراتژیک و بین المللی که زیر نظر آقای ابل فعالیت میکند، اتکاء هر چه بیشتر چین به نفت خلیج ممکن است موجب گردد که این کشور روابط نظامی و سیاسی نزدیکتری با کشورهایی چون عراق و ایران برقرار کند. آقای ابل میگوید: "آنها (چینی ها) در منطقه خلیج منافع سیاسی مغایر با ما دارند. به نفع ماست که برای نفت رقیب دیگری (آمریکا) در آن منطقه باشد."

دیوید لانگ دیپلمات سابق آمریکا در عربستان سعودی و رئیس بخش خاورمیانه اداره اطلاعات و پژوهش وزارت خارجه آمریکا در دوران ریگان، شیوه برخورد جورج دبلیو بوش را با فلسفه دریادار ماهان استراتژیست نظامی قرن ۱۹ تشبیه میکند.

دریادار ماهان طرفدار کاربرد قدرت نیروی دریایی برای ایجاد یک امپراتوری آمریکایی بود. او میگوید دولت کنونی "میخواهد اراده ی خود را بر جهان تحمیل کند. این یک جهان بینی و یک موضع گیری ژئوپلتیک است. نظر گردانندگان دولت این است که ما نیاز به تسلط بر منطقه داریم."

قدرت آمریکا در منطقه خلیج تا دهه ی ۱۹۷۰ توسط شرکتهای نفتی به رهبری

اکسون، موبیل، شوران، تکزاکو و گلف نمایندگی میشد و همه درگیر رقابت سخت با شرکت انگلیسی بریتیش پترولیوم و شرکت هلندی انگلیسی شل بودند. اما از اوایل دهه ی ۱۹۷۰، عراق، عربستان سعودی، و دیگر کشورهای خلیج صنایع نفت خود را ملی کرده و شرکتهای دولتی برای اداره چاههای نفت، خطوط لوله نفت و تاسیسات تولید نفت برپا ساختند. این کار نه تنها قدرت اپک را افزایش داد و این سازمان را قادر به افزایش قیمت نفت کرد بلکه هیئت حاکمه آمریکا را نیز دچار هراس کرد.

امروزه شمار فزاینده ای از استراتژیستهای واشنگتن خواهان رویارویی مستقیم دولت آمریکا با صنایع نفت ملی در کشورهای تولید کننده نفت بویژه در منطقه خلیج فارس اند. موسسات فکرسازی چون، امریکن انترپرایز، بنیاد هریتج و مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی، صحبت از خصوصی کردن نفت عراق میکنند. برخی از این نظریه پردازان جزئیات طرح هایی را مطرح کرده اند که چگونه عراق، عربستان سعودی و دیگر کشورها را بتوان از طریق زور وادار کرد به شرکتهای خارجی اجازه ی سرمایه گذاری مستقیم در صنایع نفت این کشور دهند. دولت جورج بوش خیلی مواظب بوده است که صحبت زیادی درباره اینکه سرنوشت صنایع نفت عراق چه خواهد شد، نکند. اما مقامات وزارت خارجه مذاکرات مقدماتی با اپوزیسیون عراقی به عمل آورده اند و در گزارشات آمده است که پنتاگون در صدد استفاده از لاقبل بخشی از درآمد نفت عراق برای مخارج اشغال آن کشور است.

راب سبحانی یکی از مشاوران شرکتهای نفتی در کنفرانس برگزار شده از سوی امریکن انترپرایز در پاییز گذشته در واشنگتن اظهار داشت: "یکی از مشکلات عمده منطقه خلیج فارس این است که وسایل تولید در دست دولتها است" او خاطرنشان ساخت که چند شرکت نفت آمریکایی هم اکنون مشغول مطالعه ی امکان خصوصی سازی در منطقه خلیج فارس هستند. آقای سبحانی استدلال میکند که برچیدن شرکتهای نفت دولتی میتواند تغییرات سیاسی نیز به منطقه تحمیل کند.

او با اذعان به اینکه کشورهای عربی در برابر این پیشنهادها مقاومت خواهند کرد اظهار داشت: "زمانی لیبرال دمکراسی آغاز خواهد شد که وسایل تولید از دست

دولتها بیرون آید. این کار البته نیاز به تبلیغ زیاد و اقتناع شدید دارد. "اینکه کدام شرکتهای نفتی بر ذخائر نفت عراق مسلط خواهد شد مورد بحث فراوان است. امکان زیادی وجود دارد که بعد از جنگ قراردادهایی که شرکت نفت دولتی عراق با شرکتهای نفتی اروپایی، روسی و چینی امضا کرده است فسخ شوند و شرکتهای نفتی آمریکایی جای آنها را بگیرند. آقای اकिनز میگوید: "برنامه آنها خصوصی کردن شرکتهای نفت ملی و تقسیم غنائم نفتی عراق میان شرکتهای نفت آمریکایی است. شرکتهای نفتی آمریکایی سود برندگان اصلی این جنگ خواهند بود."

حکومت گران آینده بعد از صدام دقیقا در همین راستا فکر میکنند. احمد چلبی رهبر کنگره ملی عراق گروهی مرکب از اشراف و ثروتمندان عراقی که بعد از سقوط حکومت دست نشانده عراق در سال ۱۹۵۸ به خارج فرار کردند میگوید: "شرکتهای نفت آمریکایی سهم بزرگی در ذخائر نفت عراق خواهند داشت. آقای چلبی ضمن سفر خود به واشنگتن در پاییز گذشته لاقبل با نمایندگان سه شرکت نفتی عمده آمریکا ملاقات داشت که ضمن آن کوشش کرد پشتیبانی آنها را نسبت به خود و برانداختن دولت عراق جلب کند. ملاقاتهای مشابهی میان عناصر اپوزیسیون عراقی و شرکتهای نفتی ایالات متحده در اروپا صورت گرفته است.

جرالد بیلی که تا سال ۱۹۹۷ سرپرست عملیات شرکت نفت اکسون در خاورمیانه بود میگوید: "اپوزیسیون عراقی به ما مراجعه کرده و میگوید: "اگر اجازه دهید ما دوباره به عراق برگردیم نفت آن کشور مال شما خواهد بود." همه ی شرکتهای نفتی عمده آمریکا در پاریس، لندن، بروکسل و خیلی جاهای دیگر با آنها ملاقات داشته اند. همه بر سر به دست آوردن مقام دولتی در حال رقابت با هم هستند.

این چیزها را نمیتوان نادیده گرفت اما باید با احتیاط با آنها برخورد کرد. از سویی نمیتوان منتظر نشست تا فرصت از دست برود." اما از سوی دیگر طبق گفته بسیاری از متخصصان شرکتهای نفت مقامات وزارت خارجه، شرکتهای نفت نگران پیامدهای جنگ هستند. روسای شرکتهای نفت از آن ترس دارند که جنگ باعث ناآرامی و اغتشاش در منطقه شود و کشورهای عربی را علیه غرب و کمپانی های نفتی غرب برانگیزد. از سوی دیگر اگر حمله آمریکا به عراق با موفقیت همراه باشد این شرکتها میخواهند هنگام تقسیم غنائم حضور داشته باشند.

دیوید لانگ یکی از دیپلماتهای پیشین میگوید: "از یک سوترس و از سوی دیگر طمع وجود دارد."

ابراهیم اویس، متخصص امور خاورمیانه در دانشگاه جورج تاون، مشاور نفتی شرکتهای بریتیش پترولیوم و اکسیدنتال و کسی که اصطلاح "پترودلار" را ابداع کرد و شاهد مانورهای محتاطانه شرکتهای نفتی در این زمینه بوده است میگوید: "میدانم که شرکتهای نفت از عواقب این جنگ بیمناک هستند و اصلاً مطمئن نیستند که این کار بهترین منافع آنها را دربرخواهد گرفت." آن جویس دبیر شورای سیاستهای خاورمیانه که به طور خصوصی با مقامات بالای شرکت اکسون به گفت و گو نشست است میگوید: "آشکار است که بسیاری از مدیران صنعت نفت از اینکه پیامدهای درازمدت این جنگ در منطقه خلیج چه خواهد بود "ترس دارند" بویژه اگر تشنج در منطقه از کنترل خارج شود. او اضافه میکند: "آنها این جنگ را یک ریسک بزرگ میدانند و معتقدند که سرتاپا یک رسوایی بزرگ است. علت ترس آنها این است." (۱۴)

◀ دیگر اینکه، بخشی از متن کتاب « مذاکرات تیمورتاش به نمایندگی از طرف رضاخان و مسئولین شرکت نفت در عرض سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲ یعنی در عرض آن چهارسال پیش از لغو امتیاز یادداشت تنظیم شده است. » سرنوشت تیمورتاش از سرنوشت امتیاز نفت داری و از اوضاع و احوالی که منجر به تجدید نظر در آن امتیاز گردید مجزا نیست و حتی می شود گفت مجز شدنی نیست». (۱۵)

«سید حسن تقی زاده (وزیرداری وقت) چه درخاطراتش و چه در نطقهائی که پیش از انتشار این خاطرات در مجلس شورای ملی و در مجامع علمی ایراد کرده، همیشه به صراحت اعلام داشته که مسئله تمدید امتیاز نفت جنوب در آخرین دور مذاکرات تهران (آوریل ۱۹۳۳) مطرح شد و رضا شاه که در اول کار مخالف جدی تمدید امتیاز نفت بود سرانجام در نتیجه فشار و تهدید سر جان کدمن (رئیس هیئت مدیره شرکت نفت که در رأس هیئتی برای عقد قرارداد جدید به تهران آمده

بود) به خواست اولیای شرکت تسلیم و متن قرارداد ۱۹۳۳ را (با ماده معروف تمدیدش) پذیرفت و دستور تصویب آن را به هیئت دولت داد.

اما اسناد مربوط به مذاکرات مفصل و طولانی این دوره- از ژانویه ۱۹۲۹ تا دسامبر ۱۹۳۲- آشکارا نشان می دهد که رضا شاه از تمایل باطنی انگلیسیها به تمدید امتیاز نفت، به عکس آنچه تقی زاده و دیگران نوشته اند، از سالها قبل خبر داشته و اگر با دید وسیع و دقیق به این مسئله دشوار صنعتی و اقتصادی نزدیک می شده شاید اصلاً دست به لغو امتیاز (امتیاز داریسیه) نمی زده و مصالح ملی ایران را از راههائی بهتر و کوتاهتر و بی خطرتر تأمین می کرده است.

* * *

دربحیوچه اختلافات ایران و انگلیس (ناشی از لغو شدن یک طرفی امتیاز نفت داریسی) یکی از کارمندان عالیرتبه وزارت خارجه بریتانیا چکیده ای از مذاکرات سابق طرفین را در عرض سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲، یعنی در عرض آن چهل سال پیش از لغو، برای اطلاع وزیر خارجه متبوعش (سر جان سیمون) تنظیم کرده که از لحاظ تاریخی واجد اهمیت خاصی است.

مفاد این سند مهم که ترجمه کامل آن در این بخش آورده می شود از مساعی خستگی ناپذیر وزیر دربار ایران برای استیفای حقوق حقه کشورش خبر می دهد. نیز مطلب مهم دیگری در این میان فاش می شود و آن این است که تیمور تاش در مذاکرات ژانویه ۱۹۲۹ (چهار سال پیش از بسته شدن قرارداد ۱۹۳۳) با تمدید دوره امتیاز نفت و رساندنش به شصت سال موافقت کرده بوده است که این موافقت، با در نظر گرفتن اوضاع و احوال آن زمان، بدون اجازه دیکتاتور وقت (رضاشاه پهلوی) تقریباً محال به نظر می رسد. متن انگلیسی این سند که تاریخ دهم ژانویه ۱۹۲۹ را دارد در دارالاسناد دولتی بریتانیا (P.R.O) با مشخصات: Fo 371 / 16933 ثبت گردیده است. » (۱۶)

با این وجود، تیمورتاش که رضاخان می گفت «قول تیمور قول من است » توانائیهای او را دیگر نمی توانست تحمل کند و مورد غضب او قرار گرفت و خیانت رضا خان در تمدید قرار داد داریسی و پیش از آن، صحنه سازی برای لغو امتیاز داریسی در سال ۱۳۱۲ شمسی قرارداد دیگری که به مراتب، بدتر از قرارداد

اول بود با « آلت فعل » کردن تقی زاده، فروغی، داور و علاء و...، با انگلستان بر ضد حقوق ملی ایران منعقد کرد.

چگونگی روند سقوط تیمورتاش در خاطرات تقی زاده (وزیر مالیه) و مخبر السلطنه هدایت (رئیس الوزراء وقت) مختصری آمده است که در اینجا در اختیار خوانندگان ارجمند قرار میدهم.

تقی زاده: مأموریت لندن، تیمورتاش و داور، وزارت مالیه و قرارداد نفت

رضا شاه امیدش به من بود که بروم لندن جلوی انگلیس ها را بگیرم. من رفتم ولی تلفات زیادی دادند.

به طهران آمدم و با عجله به لندن رفتم تا آنجا که خاطر من هست در ماه اوت فرنگی وارد لندن شدم تا ماه آوریل ۱۹۳۱ در لندن به عنوان سفیر بودم. آن وقت مرا از طهران خواستند، رضاشاه مایل بود که من در کابینه داخل شوم و میل داشت وزارت مالیه یا یک وزارت دیگری را قبول بکنم و چون ملتفت شد که من به وزارت مالیه مایل نیستم وزارت طرق را پیشنهاد کرد. من به وزارت طرق رفتم و قریب پنج شش ماه در وزارت طرق بودم بعد به اصرار به من قبولانید که وزارت مالیه را به عهده بگیرم.

سه سال و کسری، متصدی وزارت مالیه بودم تا آنکه رضاشاه عدم رضایت پیدا کرد و کابینه را که تحت ریاست مرحوم مخبر السلطنه هدایت بود عوض کرد و ذکاءالملک فروغی را رییس الوزرا کرد، کابینه جدیدی تشکیل دادند که من دیگر در آن نبودم.

رضا شاه یکی دو کار کرده بود که من از آنها اطلاعی نداشتم. مخبر السلطنه را خواسته و به او گفته بود خبر خوشی ندارم برای تو و آن این است که من تصمیم گرفته ام کابینه عوض شود، این طور ترتیب داده بودند که وزرا منزل سردار اسعد بختیاری جمع شوند و همه شان، هر کس به امضا و خط خودش استعفا بدهد؛ یعنی احترام کرد و مخصوصا به من. نمی خواست معزول کرده باشد. همین کار را کردیم، استعفا نوشتیم دادیم.

داور و وزارت مالیه

بعد که عازم طهران شدیم، مرحوم میرزا علی اکبر خان داور از من تقاضا کرد که با اتومبیل من بیاید به طهران، گفت اتومبیل ندارم، گویا اتومبیل او حاضر نشده بود. در راه خیلی اظهار تالم می‌کرد از اینکه باید از وزارت عدلیه برود. گفت تمام شوق و ذوق و همه اشتیاقش به وزارت عدلیه است. رضاشاه او را جداگانه خواسته بود و گفته بود باید وزارت مالیه را به عهده بگیری. این صحبت‌ها برای این بود که او از من خجالت می‌کشید، ولی گفت که رضاشاه چنین حرفی به او زده است.

بعد از دو سه روز که کابینه جدید تشکیل شد ما مطلع شدیم که فروغی را رییس‌الوزرا کرده‌اند و داور وزیر مالیه. من اطلاعی از این کار نداشتم، خیال می‌کردم باز من وزیر مالیه می‌شوم. شاه به داور تاکید کرده بود که رسیدگی کامل دقیقی در اوضاع مالیه بکند، مخصوصا معلوم شد که شبهه‌ای در باب موجودی طلا داشت و شاید سوءظنی به من داشت، از این حیث که من میل دارم او نداند که ما چقدر طلا داریم، فکر می‌کرد من قدری از او مخفی نگاه می‌دارم که به قشون صرف نکند.

داور و قضیه طلا

بیچاره داور که ناخوش هم بود خیلی می‌ترسید. شب و روز زیر میز منقل می‌گذاشت و رسیدگی می‌کرد. رضاشاه می‌خواست برود تبریز، به داور مرتب زور می‌آورد که زودباش این کار را صاف کن. بالاخره داور آمد، گفت که رسیدگی کردیم کاملا درست است. تا دینار آخر همه صحیح است.

داور آدم خوش قلبی بود، گفته بود قربان خیلی زحمت‌ها کشیده شده است. از این حرف دیگر خوشش نیامده بود، گفته بود، خودم می‌دانم آدم امینی است ولی خوب دیگر اقتضا ندارد.

بعد گفته بود که برای فلانی باید یک کاری در خارجه پیدا بکنیم، این را داور به من گفت. هیچ کس نمی‌دانست. حتی خود من هم نمی‌دانستم. مردم می‌گفتند، غیظش گرفته کار به حبس و آخر هم به قتل می‌رسد.

یک شب داور آمد منزل من. او همه چیز را بدون استثنا به من می‌گفت. وقتی از در آمد به فرنگی گفت، من «آمبراسه» هستم، یعنی خیلی خجالت می‌کشم. گفتم مگر چه شده؟ گفت، آخر من جای شما را گرفته‌ام. من خندیدم گفتم، حالا جای کسی را گرفتن و آمدن و رفتن معنی ندارد. اختیار در دست خود آدم نیست.

یک روز پنج دقیقه طول می‌کشد، این را برمی‌دارند آن را می‌گذارند. اختیار با کس دیگر است. شما نیامدید جای من. گفت والله من این کار را نمی‌خواستم و از این کار می‌ترسم.

او یک وحشت غریبی داشت از مالیه. داور آدم خیلی‌خیلی عاقلی بود و بلکه اول عاقل بود، آخرش من گفتم برای چه وحشت می‌کنید، من که این قدر طلا جمع کرده‌ام. علاوه بر تهیه طلا، من خست را به جایی رسانده بودم که در ایران دیده نشده بود.

وقتی از وزارت مالیه رفتم تا آن روز علاوه بر تمام بودجه و مخارجات، معادل یک ثلث کل بودجه سالانه مملکت علیحده پول نگه داشته بودم.

گفت، فلانی من همه اینها را می‌دانم، درد من جای دیگر است، خیلی وحشت داشت. گفت خلاصه یک کلمه به شما بگویم. از شما رودروایستی داشت از من ندارد. بلای من اینه، راستش هم همین بود. به من خلاف قاعده نمی‌توانست بگوید که مال فلان کس را بگیرید. ولی به او همه چیز می‌توانست بگوید. «داور» عقیده داشت کارها که به اینجا رسید آدم باید خودش را از بین ببرد. آخر هم همین کار را کرد.

خودکشی داور

خلاصه قضیه این بود که رضاشاه، دادن ارز را سخت قدغن کرده بود و می‌گفت رقم آن ولو اینکه خیلی کم و جزئی باشد باید به اطلاع او برسد.

به کسی مقداری ارز داده شد و آن مطلب به اطلاع شاه رسیده بود. امیر خسروی را

صدا کرده بود که این ارز برای چه داده شده است. او که آدم خوبی هم نبود می‌گوید وزیر مالیه تجویز و تصدیق کرده است رضا شاه سخت متغیر می‌شود و به داور پرخاش می‌کند. به طور غیر عمد کلمه «پدر سوخته» از زبانش جاری می‌شود. از این واقعه، داور خیلی دگرگون می‌شود.

داور از آنجا به وزارت مالیه می‌رود و رییس اداره تریاک را می‌خواهد و می‌گوید به من گزارش رسیده است که تریاک‌های شما خالص نیست. او می‌گوید، همه آزمایش شده و درست است. داور می‌گوید، نه درست نیست من باید شخصا آن را بدهم به آزمایش. می‌گوید برو یک قوری بیاور... به این عنوان مقدار نیم کیلو از او می‌گیرد و در کیف خود جای می‌دهد.

بعد داور به خانه می‌رود با فرزندان خود روبوسی می‌کند، به زنش می‌گوید من امشب کار زیادی دارم، کسی به اطاق من نیاید. بعد داخل اطاق شده در را می‌بندد و مقداری از تریاک را حل کرده می‌خورد. فردا صبح می‌بینند داور از بین رفته است. رضاشاه خیلی ناراحت شد. دستور داد احترامات و تشریفات فراوان در تشییع جنازه به عمل آید. ولی همان روز گویا پشیمان شده بود. گفت این همه جمعیت برای چیست؟

جمعیت عظیمی در مراسم تشییع جنازه شرکت کرده بودند. ادیب‌السلطنه (رادسر) دستور داد مردم را متفرق کنند.

رضاشاه و تیمورتاش

رضاشاه با تیمورتاش خیلی بد شد. دائما از او بد می‌گفت. پیش من که می‌گفت جواب نمی‌دادم. دلش هم از آن بابت پر بود که چرا جواب نمی‌دهم. یک روز گفت اینقدر آدم بی‌شرف در دنیا پیدا می‌شود و این درجه بی‌شرفی می‌شود. من جواب ندادم، ولی او گفت شما چه می‌گویید در این باره. من گفتم هر چه بود از اول هم همین طور بود، یعنی از آن وقتی که مثل برادر و پسرش بود و عاشق او بود، آن وقت هم همان آدم بود. عوض که نشده بود. این حرف من بهش خیلی برخورد.

سبب اینکه این حرف را به من گفت این بود که یک روز رفتم از کمپانی نفت فلان قدر پول به ما رسیده، علاوه بر آنچه باید بدهند. چون ما در آن امتیازنامه گذاشته بودیم، اگر تناسب لیره با طلا عوض شد یعنی چنانچه لیره تنزل کرد هر اندازه تنزل کند مطابق روزی که امتیاز امضا شده، قیمت طلا و لیره هر چه هست، اگر باید صد لیره به ما بدهند، صد لیره طلای آن روز بدهند. این قدر باید لیره طلا بدهند و این قدر هم برای اینکه لیره فرق کرده بدهند. این بود که هرچه زمان می‌گذشت، وقتی پول می‌دادند حساب می‌کردند و مطابق امتیازنامه تفاوت را هم می‌دادند. تا آخر هم همین طور بود. این مرد که خیلی خوشش آمد، گفت به‌به. بعد به تمسخر گفت: «این را هم آن فلان فلان شده در امتیازنامه گذاشته» یعنی شما کرده‌اید. اگر او بود می‌گفتم من کرده‌ام.» با تیمورتاش خیلی بد شد. آخرش هم که معلوم است چه شد. همه جا نوشته شده است.

داستان این بود. وقتی امتیازنامه را به هم زده بود (شاید هیچ کس این را نمی‌داند) خودش رفته بود به مازندران، از آن روزی که امتیازنامه نفت را پاره کرده و انداخته بود بخاری گفت بردارید بنویسید ما این امتیازنامه را فسخ کردیم. تیمورتاش خیلی مضطرب بود. هی به فرانسه مرتب می‌گفت: «ژو سوئی دزوله» یعنی من ناامید شدم. داور آدم خیلی عاقلی بود. رفیق خیلی صمیمی و جانجانی تیمورتاش هم بود. آخر به او گفت حالا می‌گویید چه؟ گفتند تمام شد. باید امشب از اینجا برویم و این کار را بکنیم. والا اسباب زحمت می‌شود. ما همان شب فسخ امتیازنامه را نوشتیم. فردای آن شب عید مبعث بود و صبح بایستی برویم به سلام پیش رضاشاه. من این فسخ امتیازنامه را که نوشته بودم، شنیدم در خارج گفته بودند می‌خواهند از انگلیس بگیرند به روس بدهند. برای دفع این شبهه‌ها در آخر آن مراسله که برای فسخ امتیازنامه نوشتیم، نوشتیم که چون عمل کمپانی برخلاف منافع ایران است اگر همین کمپانی مطابق منافع ایران - چنانکه مطلوب ما باشد - حاضر بشود که امتیاز تازه بدهیم می‌دهیم و مضایقه از این نداریم که به خود آنها امتیازی بدهیم، مشروط به آن که مقاصد ما حاصل شود. این دیگر لازم به نظر می‌آمد.

تیمورتاش و امین‌التجار

امین‌التجار تریاک را می‌گرفت و خرید و فروش را منحصر کرده بود به خودش. شصت هزار لیره به دولت می‌داد، البته خیلی مطلوب بود، مثل شصت میلیون امروز بود. از این جهت امین‌التجار را هم گرفتند. او خود از حقیقت امر غافل بود. ولی رضاشاه می‌خواست راهی برای ایجاد مزاحمت تیمورتاش پیدا بکند. گفت و گو می‌کردیم، به رضاشاه گفتم این را گرفتند اسباب زحمت می‌شود. این قدر لیره باید به ما بدهد. حرف من تأثیر کرد، گفت عجلان دست نگاه می‌داریم.

همه اینها را فکر می‌کرد. او را دوباره گرفتند. به من گفت شما نگران و مشوش نباشید، همان پول تریاک را می‌گیریم اما مطلب مهمی است که باید گرفتار بشود.

امین‌التجار بیچاره را گرفتند و استنطاق کردند، او هم نامردی کرد، یعنی از ترس جان خود گفت، بلی به تیمورتاش پول دادیم. رفیق خیلی نزدیک تیمورتاش بود، مثل برادر. نمی‌خواست در حق او بدی بکند ولی دید جان خودش در خطر است یواش یواش او را مرخص کرد.

اگر رضا شاه غرض شخصی نداشت، اگر پنجاه هزار لیره هم بود اغماض کرد. اسماعیل یکانی هم اتفاقاً رییس محکمه بود. تیمورتاش خودش را باخت. اما نصرت‌الدوله هیچ اعتنایی نداشت، می‌گفت، من وزیر مالیه بودم، وزیر مالیه آفتابه دزد نمی‌شود. اگر می‌خواستم، یک کرور می‌گرفتم. ولی تیمورتاش خودش را باخت. فهمید آخر کارش است.

بچه‌هایش از فرنگستان آمدند پدرشان را ببینند، شاه اجازه داد که فقط از پشت شیشه می‌توانند ببینند. خیلی با او بد رفتاری کردند. می‌خواستند چیزی به او بخوراند که حالش منقلب شود، هیچ نمی‌خورد. تخم‌مرغ می‌خورد، روز آخر دست و پایش را گرفتند خوراندند. پزشک احمدی که از او ملعون‌تر کسی نبود انژکسیون کرد.

صبح تلفن کردند وفات کرده بیایید ببرید. دخترش (ایراندخت) زن حسنعلی‌خان قراقرلو بود. علا می‌گفت صبح رفت آنجا و فریاد زد بیایید پدر مرا کشتند. ختم هم

گرفتند! مانند معطل که برویم یا نرویم، ولی علا رفت. آنها غیر از علا آدم‌های خوبی نبودند. پسرهای ناصرالملک وقتی که تیمورتاش مقامی داشت رفته بودند اداره ثبت احوال که اسم فامیلشان را عوض کنند و تیمورتاش بکنند. بعد که تیمورتاش گرفتار شد رفتند و به هر زحمتی بود دادند قلم زدند. این دختر هم رفت در پاریس در سفارت خانه ماند.

تیمورتاش و یاسایی و کاری که شاه کرد

صبح که آنجا رفتیم، من جلو رفتم. به رضاشاه اولی را نشان دادم. خواند و گفت: بلی خیلی خوب است. بعد گفتم ولی یک نسخه دیگری هم نوشته‌ایم این را هم ملاحظه بفرمایید (آن تکه آخر را). گفت این هم خوب است، عیب ندارد. برای اینکه کاغذ را رسماً ماثنین کنیم و بفرستیم کمپانی، چون روز عید مبعث وزارت مالیه بسته بود فرستادم قفل را باز کردند و همایون سیاح معاون وزارت مالیه را خبر کردم از منزلش آمد. [نامه] را در وزارت مالیه نوشتیم و به آنها فرستادیم. آنها هم ابداً بو نبرده بودند. هیچ احتمالی نمی‌رفت و از خاطرشان هم نمی‌گذشت.

نحوه اطلاع یافتن شرکت نفت

عصر دعوت چایی داشتند، در یک جایی. آنجا همان طوری که نشسته بودند یکی آمده و گفته بود آقا روزنامه‌فروش‌ها در خیابان صدا می‌زنند فسخ امتیازنامه. روحشان هم خبر نداشت. بعد دیگر کشمکش شروع شد. به دولت اعتراض کردند. وزیر مختارشان آمد پیش فروغی که داستان طولانی است. رضاشاه هم در این بین رفت به مازندران. دیگر کمپانی نفت از دولت ایران منقطع شده بود. یعنی کسی همدیگر را نمی‌دید.

ماموریت سهیلی

میان ما (تیمورتاش و مرحوم فروغی و من) صحبت می‌شد که به یک نحوی بفهمیم اینها (انگلیس‌ها) حالا در چه خیال هستند. چون خیلی متغیر بودند. (نمی‌دانستیم) چه قصد دارند؟ من گفتم من یک راهی پیدا می‌کنم برای این کار. مرحوم سهیلی را خواستم. همین علی سهیلی را که بعدها رییس‌الوزرا شد. آن وقت در وزارت خارجه بود. سهیلی با مصطفی فاتح دوست بود. به او گفتم یک چیزی را بهانه کند و فاتح را ببیند و بفهمد آنجا چه خبر هست. گفتم بگوید چون ما می‌خواهیم در وزارتخانه‌مان نظامنامه‌ای بنویسیم می‌خواهیم نظامنامه کمپانی نفت را ببینیم که آنجا آنها با مستخدمین چطور معامله می‌کنند و [وضع] تقاعدشان چطور است. سهیلی رفت آنجا و با او صحبت کرد در بین صحبت از فسخ امتیاز صحبت پیش آمد و اینکه آنها چطور آن جلسه هیات وزرا را که رضاشاه آمده و امتیازنامه نفت را انداخته بود بخاری، با قدری اختلاف آنها می‌دانستند. [اما اینکه] که به آنها خبر برده بود، معلوم نشد.

دزد کردن خبر از هیات وزرا

من وقتی به تیمورتاش گفتم، گفت این تعجبی ندارد. رییس‌الوزرای ما که پیرمرد و چانه‌اش لُق است (مقصودش مخبرالسلطنه بود). سردار اسعد هم که وزیر جنگ است [و] برادرش در کلوب ایران با انگلیسی‌ها دائم ارتباط دارد. آنها [از او می‌پرسند] که چه خبر است. یک روز تیمورتاش به من تلفن کرد که بیایید اینجا، یعنی منزل او. گفتم چون داور اتومبیل ندارد (روز جمعه بود) اگر ممکن است وقت آمدن او را هم بیاورید. من به داور تلفن کردم و او را برداشتم و رفتیم منزل

تیمورتاش. آنجا فقط تیمورتاش و فروغی بود و داور و من، کس دیگر نبود، آنجا صحبت‌هایی کردیم. می‌گفت انگلیسی‌ها مراسله‌ای نوشته‌اند می‌بایست جواب بدهیم. [ضمناً] اینها را متصل ساعت به ساعت باید تلگراف بکنیم به مازندران خدمت شاه. صحبت کردیم. بعد گفتیم خب به هیات وزرا باید بگوییم. تیمورتاش خیلی آدم تند بود. گفت ای آقا هیات وزرا چه هستند! آدم نیستند! گفتم باید یک چیزی هم بگویم. گویا هیات وزرای ما هم یک سوراخ دارد. معلوم شده همه از آن جلسه هیات وزرا که شاه آمد آنجا و چطور شد خبر دارند. تیمورتاش عادتش این بود هر کلمه حرف که زده می‌شد به شاه می‌گفت، ولی این صحبت ما را نگفته بود.

تفتیش آیرم

رضاشاه که برگشت تیمورتاش به او گفته بود فلان کس گفته است از هیات وزرا هر چه صحبت می‌شود به [انگلیسی‌ها] خبر می‌رسد. یک روز بعد از آن، آیرم لعنه‌الله علیه که بدترین آدم‌ها بود و از شمر و یزید بدتر که هیچ در دنیا آدم از او شقی‌تر نبود تلفن کرد به وزارت مالیه به من که آقا من باید خدمت برسم و صحبتی بکنیم، چون بعضی فرمایشات فرموده‌اید.

گفتم خیلی خب، تشریف بیاورید اینجا در وزارت مالیه هستم. تقریباً ساعت سه یا چهار عصر بود. گفت نه آنجا نمی‌شود. گفتم شما کجا هستید؟

گفت من در دربارم. گفتم خب من حالا باید به دربار بیایم و هیات وزرا داریم. گفت آنجا هم نمی‌شود. من قدری نگران شدم از این صحبت‌های او که شاید شاه حرف‌هایی گفته که نمی‌خواهد نه در وزارت مالیه و نه در دربار گفته شود. گفتم پس چه باید بکنیم. گفت شما تشریف ببرید منزل خودتان آنجا منتظر بشوید. من می‌آیم آنجا. حالا هیات وزرا هم هست، اگر وزیر مالیه نرود هیچ منعقد نمی‌شود. بیشتر کارها با وزیر مالیه بود.

من آمدم منزل که در فیشرآباد بود. به عیالم گفتم یک چیز خیلی شبهه‌آمیزی هست، نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده. شما خوب است از اینجا بروید. اوراق و هر چه کاغذ داشتم در یک چمدانی کردم و دادم به ایشان و ایشان رفتند منزل مرحوم

سید عبدالرحیم خلخالی. من همین طور تنها نشستم و منتظر آیرم شدم. هر چه نشستم نیامد. متصل هم از دربار تلفن می‌کردند که منتظرند. گفتم اتفاقی برای من افتاده می‌آیم. تیمورتاش نگران شد. گفت چه اتفاقی افتاده؟ گفتند خیلی خب منتظر می‌شویم، من هر چه منتظر شدم نیامد که نیامد. آخر آمد. گفت من این کوچه را پیدا نکردم اشتباه کردم.

گویا غلطی رفته بود. آمد این شرح را گفت که تیمورتاش به رضاشاه گفته که وزیر مالیه می‌گوید که هیات وزرا سوراخ دارد و خبرها به انگلیس‌ها می‌رسد. شاه به من گفت من بیایم پیش شما و حقیقت این مطلب را درست تحقیق بکنم و به او برسانم. من دیدم دیگر هیچ چیزی نمی‌شود گفت الا عین حقیقت. گفتم حقیقتش این است که این طور شد. من سهیلی را فرستادم پیش فاتح و غیره که مطالب را به دست بیاورد. گفت خیلی خوب، خیلی خوب. این آیرم با تیمورتاش دشمنی می‌کرد. گفت حالا که دیر شده من می‌روم خانه رضاشاه، قصر سلطنتی، یک چیزی می‌نویسم و به اطاق خوابش می‌فرستم. ولی فردا صبح من سهیلی را می‌خواهم و از او مطلب را تماما تحقیق می‌کنم آن وقت راپورت کامل به [شاه] می‌دهم. من بابت سهیلی خیلی نگران و ناراحت شدم. با خود گفتم من باعث این کار شدم. آخر بلایی به سر این بیچاره می‌آورند. فردا صبح سعی کردم به سهیلی تلفن بکنم. تلفن هم سهل نبود. تلفن‌ها را گوش می‌دادند. من گفتم هر چه بادا باد، هر چه می‌خواهد باشد. تلفن کردم گفتم آقا از شما بعضی تحقیقات خواهد شد راجع به آن ملاقات. نگفتم راجع به چه هست. عین مآوقع را بدون کلمه‌ای کم و کسر چنان که بود بگویند.

عزل تیمورتاش

فردا صبح سهیلی را خواسته بودند. او هم عینا همان مطلب را گفته بود. آیرم رفته بود و به رضاشاه گفته بود. این آخرین جرعه سوءظنش بود که به طرف تیمورتاش رفت. بیچاره تیمورتاش تقصیری نداشت، ولی رضاشاه می‌گفت که آنکه می‌گوید سوراخ، خود تیمورتاش است و از راه او [ست که] آنها مطلع شده‌اند، این [شد که] همان روز جمعه که دفتر هم نبود به او کاغذ نوشت که او از وزارت دربار

معاف است. فردا ما رفتیم دیدیم تیمورتاش نیست. در هیات وزرا شاه خودش آمد گفت آقایان مشغول کار خودتان بشوید. رضاشاه با مرحوم فروغی سر و سر داشتند. یعنی به او همه چیز را می‌گفت. شاه آمد خیلی با وزرا گرم گرفت و گفت این یاسایی مانشاءالله پهلوانی است، کار خودش را می‌کند (یعنی محتاج به تیمورتاش نیست). دستش را به صورت هر کسی کشید. مثل اینکه [او را] وحشت برداشته بود که تیمورتاش می‌خواسته کلکش را بکند. فروغی به من محرمانه گفت این صورت ظاهر را نگاه نکنید دم همه سست است، یعنی تمام این وزرا را ریشه‌کن خواهد کرد. گفت خودش به من گفت (به فروغی) غیر از شما و تقی‌زاده و منصور [رجبعلی منصور، منصورالملک] که الان سوئیس است. ما خیلی تعجب کردیم، معلوم می‌شود با او رغبت باطنی داشت. باقی وزرا غیر این سه نفر همه با آن حرامزاده همدست بودند. این بود که می‌گفت من می‌دانم ریشه همه این وزرا را خواهد کند. بعدا دیگر داستانش طولانی است.

قضیه یاسائی

بیچاره یاسائی که دست نشانده داور بود و تیمورتاش همه کار را به اسم یاسائی می‌کرد. یاسائی وحشت کرده بود.

تا یک روز گفته شد به کار این یاسائی هم باید رسیدگی بکنم. یاسائی دیگر مثل اینکه روح از بدنش رفته باشد. داور هم وقتی به یاسائی چیزی گفته می‌شد خیلی پریشان می‌شد. من یک قدری در هیات وزرا تند حرف زدم. گفتم شاه آمد که به کار یاسائی هیات وزرا رسیدگی کند. الحمدالله خبر خوشی است. تا حالا پلیس رسیدگی می‌کرد [و آن] برای وزرا مناسب ندارد. خیلی خب، ما رسیدگی می‌کنیم، این را داور به یاسائی گفته بود.

[یاسائی] با من خوب نبود. دیدم بیچاره از در عقب آمد به وزارت مالیه و از من خیلی تشکر کرد. خیلی پریشان بود. ولی آخرش او را نجات دادیم. [به شاه] گفتم رسیدگی کردیم گناهی نداشت. هر چند، آنهای دیگر هم گناهی نداشتند، بدترین معامله‌اش با تیمورتاش بود. (۱۷)

روایت مخبر السلطنه هدایت: علل قتل تیمورتاش بدستور رضاخان

حاج مهدیقلی مخبر السلطنه هدایت رئیس وزراء وقت علل سقوط و قتل تیمورتاش بدستور رضا خان در کتاب خاطرات و خطرات اینگونه شرح داده است :
 « بطوریکه قبلا اشاره شد چندی است شاه به تیمور تاش خوب نگاه نمیکند، روزی در افسردگی در هیئت این ابیات را برخواند و از فردوسی می‌دانست.

یکی ابلهی شب چراغی بجست	که با وی بدی عقد پروین درست
خری داشت آن ابله کور دل	که بد جانش با جان خر متصل
چنان شب چراغی که ناید به دست	شنیدم که بر گردن خر بیست
من آن شبچراغ سحر گاهیم	فروزان کن ماه تا ماهیم
ولیکن مرا بخت ابله شمار	بیست است بر گردن روزگار

گفتند که در غرور یا از حواس دور از او تراوش کرده باشد که:
 رستم یلی بود در سیستان منش کرده‌ام رستم داستان لیکن مطلب این نیست.
 در قضیه طوفان نوح آورده‌اند که خر عقب مانده بود هراسان می‌آمد که به کشتی نوح برسد در حالی که نوح میخواست در را ببندد فریاد کرد بیا دنیا بی تو صفائی ندارد گویند گوش خر بخاری گرفت دراز شد.

بسعی تیمورتاش در ۱۳۱۰ انحصارتجارت تریاک به امین التجار اصفهانی داده شدوگفته میشدکه خرکریم را نعل کرده است.

در ۱۳۱۱ کمپانی نفت خبردادکه سهم دولت از نفت در ۱۳۱۰، ۲۰۰ هزار لیره شده است در صورتی که ۷۰۰ و ۸۰۰ هزار تا یک میلیون بود تیمورتاش بلندن رفت که در ضمن کارها با رئیس نفت صحبت کند نتیجه بدست نیامد در مراجعت چند روزی در مسکو معطل شد معروف شد کیف کاغذ او مفقود شده است اسمی هم از پاکروان برده شد پس از مراجعت تیمور تاش، کدمن رئیس کل نفت (در کارهای ایران) بتهران آمد در هر موقع که بتهران می‌آید تیمور تاش از او میهمانی میکند این نوبت

چون نوبتهای دیگر منهدم بودم و بعد از شام نمی‌ماندم دو روز بعد در ملاقات، شاه از من پرسید رئیس نفت چه صحبت می‌کرد؟ عرض کردم قبل از شام فرصت صحبت نیست و بعد از شام من نبودم.

شاه دوسیه نفت را خواسته است ظاهراً چند روز هم گذشته شب ششم آذر تیمور تاش دوسیه را به هیئت آورد، شاه تشریف آوردند و متغییرانه فرمودند دوسیه نفت چه شد؟ گفته شد حاضر است. زمستان است، بخاری می‌سوزد، دوسیه را برداشتند انداختند توی بخاری و فرمودند نمیروید تا امتیاز نفت را لغو کنید، تشریف بردند، نشستیم و امتیاز را لغو کردیم، وزیر خارجه به جکمن مدیر مقیم اخطار کرد، از سفارت اعتراض آمد، تیمور تاش جوابی لایق نوشت که وزیر آلمان تمجید کرد.

نوشتیم منافع دولت محفوظ نیست لهذا امتیاز را ملغی کردیم و برای قرارداد بهتری از مذاکره مضایقه نیست جواب سفارت هم در همین لحن داده شد.

چند روز بعد تیمور تاش توقیف شد من در صحبت تمجید وزیر آلمان را بعرض رساندم فرمودند تو که با تیمور تاش هم عقیده نبودی؟ عرض کردم حالا هم نیستیم اما حقایق را باید بعرض برسانم ضمناً گفتیم گیوم دوم که به بیسمارک کم‌لطف شد گفت بر سر ملک خود برود.

از لندن خبر رسید که در تایمز یا روزنامه دیگر نوشته بودند کیف کاغذ تیمور تاش بدست آمد و کشف شد که بست و بندی با شوروی داشته است، راست یا دروغ معلوم نشد و من از شاه چیزی نشنیدم. مطالب رایج در این دوره محرمانه است تا چه رسد بمطالبی که یک‌سرس در لندن است و یک‌سرس در مسکو. سوء ظن همه قسم شد آنچه مقرون بصحت بود تیمور تاش قصدش از صحبت‌های مسکو ترساندن انگلیس بوده است. در کار نفت تفسیرات دیگر کردند، مصارف انگلیس را اهل خبره ۴۲ میلیون لیره دیده بودند و کمپانی آلمانی حاضر بود بدهد اگر تغییر کلی میسر میبود امتیاز نفت برای آلمان صد میلیون ارزش داشت.

کار تیمور تاش بمحاکمه کشید، صحبت از مبالغ گزاف میرفت روز ۲۳ اسفند مقبل وکیل او نزد من آمد که تخفیفی از شاه تقاضا کنم، روز ۲۴ اسفند تولد شاه و افتتاح مجلس است پس از برگزار شدن تشریفات مجلس شرفیاب شدم عرض کردم

عنقریب اولاد تیمورتاش متوسل بخاکیای مبارک خواهند شد و امر خواهند فرمود برای آنها فکری بشود زمینه‌ای که محکمه برداشت کرده است گزاف است فرمودند خیال کردم برای تبریک آمده‌ای؟ عرض کردم زمین و آسمان تبریک می‌گویند، فرمودند رجوع بعدلیه کرده‌ام هر چه حکم کنند.

در این اثنا کاراخان بتهران آمد، تسویه بعضی امور معوقه بهانه بود و توسط از تیمورتاش نشانه، مزید بر سوء ظن شد.

ظاهراً شاه از سفیر افغانستان پرسیده بودند که سفراء در قضیه الغای امتیاز نفت چه می‌گویند؟

تصور نمیکنند که من در فسخ قرارداد محق باشم؟ سفیر میگوید منتظر نتیجه هستند میفرمایند حاضر م کار با انگلیس به اسلحه بکشند ولو جانم در خطر باشد.

در هوش، فراست، پشتکار، مجلس آرائی، چارمجویی، نکته‌سنجی تیمورتاش انگشت ایراد نمیتوان گذاشت. بی‌پروائی، بآب زنی، هوسرانی هم بافراط داشت خوشنوتش بیش از ملاطفت بود و اواخر بی‌غروری نمینمود دچار بعضی عادات هم بود که گاه آنهمه معلومات را در پرده می‌افکند، چه بحث بر کسی درحالی که نداند چه میگوید و چه میگوید و چه میکند، در گیلان اتوموبیل بر میگردد جمعی بی‌گناه بدار آویخته میشوند *إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ* وای بآنکه تریاک هم ضمیمه بشود.

دعوت‌های رسمی را که سفراء در يك شب از من و تیمورتاش می‌کردند بدو شب قرار دادند.

شبی من و بعضی از وزراء و شبی تیمورتاش و بعضی (فیروز، داور) البته با حضور من دعوت زن ایرانی در سفارت ممکن نبود و هنوز رفع حجاب نشده بود من بعد از شنیدن این قصه کم‌کم به بهانه کسالت دعوت‌ها را عذر می‌خواستم.

بخارنفت از دیرگاه درباکو واردبیل تراوشی کرد چنانکه در آن حدود شعله آتش مستمر بود و آتش‌پرستی در ایران از آنجا پیدا شد.

در شوشتر نفت سیال از زمین می‌جوشید، در کرکوک شعله کبود رنگ در اثر انفجار نفت دائم بود، تکمیل مکانیک و افزار وسیله بدست داد که نفت را از اعماق زمین بیرون بکشند از اکناف کره چشم بروی نفت باز است و دستها دراز، ایران هم

باید چشم بمالد که این یگانه سرمایه طبیعی را برایگان از دست ندهد. سیاح معروف سون هدن می‌نویسد ایران از هر جهت بی‌بهره است مگر از جهت صحرای بی‌آب و علف، نمیدانست زیر این صحرا انبار طلا خوابیده است. در سنه ۱۲۷۹ (۱۹۰۱) داری نامی به خیال افتاد در قصر شیرین مته بزمین نهد، قراردادی با دولت بست شصت ساله که از منافع حاصله ۲۰۰ هزار سهم بدولت بدهد و صد ۱۶ از لب عایدات و ۲۰ هزار لیره نقد. در قصر شیرین به نتیجه نرسیدند با شرکت نفت بر ما شریک شد، مته را در مسجد سلیمان بکار انداختند در عین یأس به رگی برخورده چشمها که از سنگینی خرج بیهوده سیاهی میرفت بروی شاهد مقصود روشن شد در ۱۲۸۷ (۱۹۰۹) کمپانی موفق شد مؤسسه را تکمیل نماید. بمرور دولت انگلیس از سهام کمپانی خریداری نموده اینک سهم شیر میبرد و در حفظ آن تپش قلب دارد. در جنگ بین المللی اول کلین «۲» از افسران آلمان موفق شد خسارتی به مجرای نفتی که بدریا می‌رود وارد بیاورد نه آنقدر که خسارت مؤثر به کشتی‌رانی انگلیس وارد بشود.

معرفی رجال ما در سفارتخانه‌ها

سالمان پتروسکی سفیر روس گوید تیمور تاش فعال و سیاسی است تازن و ورق چه بروز او بیاورد، فروغی مرد نظر است و در عمل سست، داور هوشیار است اما فاقد اسلوب.

سفیر آلمان بر آن است که فروغی دانشمند است و در عمل نرم، تقی زاده را روح بزرگ در قالب کوچک میداند، منصور الملک را گوید تودار است و شناخته نمیشود داور را گوید در فن خود ماهر است و در معاشرت سرد، صورخوش‌برخورد است وشوخ، سردار اسعد اهل صحبت است وشکارواز نظام بی‌اطلاع، تیمورتاش مجلس‌آراست و حوزه گرم‌کن و در سیاست چارمجو.

در سفارتخانه‌ها صحبت از بلبل هم میشده است گفتم بلبل کیست؟ معلوم شد بواسطه

دوستی تیمورتاش با دیبا او را در میهمانیها دعوت می‌کنند و بلبل اسمی بوده است که تیمورتاش به زن دیبا نهاده بوده است و بهمین مناسبت میهمانی رسمی را بدو شب قرار داده بودند.

بهرحال تا تیمورتاش بود چرخ دولت و مجلس آرامی می‌چرخید در تمام دوره‌ها از خراسان وکیل میشد، وزارت فواید عامه و عدلیه میکرد و از برای وزارت دربار این دوره ساخته شده بود، شاید شاه از بازیگران در دوره تغییرات اساسی نگران است و از بعضی روگردان، خوش نداشت کسی زیاد رشد کندحتی اگر حکام قبول عامه می‌یافتند بولایات سرکشی میکردند اوضاع را مطالعه فرموده و مدعی را بتهران می‌آوردند.

در کار تیمورتاش چون نصرت الدوله حاجت به رجوع بمجلس نبود وزیردربار خارج از حوزه کارمندان رسمی است برای محاکمه وزراء تصویب مجلس لازم است. در این دوره از وکلای چند سلب مصونیت شد؛ جواد امامی، اسمعیل عراقی، اعتصام زاده و رضای رفیع. کسی اسم شاه بر زبان می‌آورد یقه‌اش را می‌چسبیدند که منظورت چه بود و گاهی هر محمل که میخواستند بآن می‌بستند و راه دخی برای مأمورین بود.

شده بر بدی دست دیوان دراز ز نیکی نبودی سخن جز براز

کار بجائی کشیده که شاه طالب ایمان بخودش است و کلمه خدا شاه میهن شاهد مدعا، بالجمله تیمورتاش در محکمه به اخذ ۱۷۱۲ لیره از حاجی امین و باز ۲۰۰ هزار ریال محکوم شد سه سال حبس و محرومیت از حقوق اجتماعی. (تناسب نداشت) روزی شاه به حبس میروند، مختصر وسایل آسایش و نظافت که برای او مهیا بود امر میکنند بیرون بریزند، باری آفتاب حیات او بهروسيله روز ۹ مهر ۱۳۱۲ خاموش شد کسان او را خبر کردند، جنازه را بدون هر تشریفاتى به امامزاده عبد الله برده بخاک سپردند خداوندش بیامرزد. (۱۸)

الهام ملک زاده-علی الله جانی نویسنندگان مقاله پژوهشی «عملیات جاسوسی شوروی در ایران در دوره رضاشاه» بر اساس زندگی و خاطرات ژرژ آقابکف ۱۳۰۷-۱۳۰۵ می نویسند:

«یکی دیگر از تبعات این افشاگری‌ها انتصاب محمّدحسین آیرم به ریاست نظمیّه بود. رضاشاه در فروردین ۱۳۱۰، سرتیپ فضل الله زاهدی را از فرماندهی نظمیّه برکنار و سرتیپ آیرم را به جای وی منصوب کرد. آیرم در سمت جدید سه ماموریت مشخص داشت. اول، متلاشی کردن شبکه جاسوسی آقابکف در ایران. دوم، مبارزه با هرگونه جنبش و فعالیت کمونیستی و سوم، تحت نظر گرفتن عبدالحسین خان تیمورتاش وزیر دربار. آیرم بلافاصله دست به کار شد و در اولین قدم بخشی تازه به اسم پلیس سیاسی را در نظمیّه تاسیس کرد: «آیرم شهربانی را توسعه داد و دایره‌ای بنام اداره سیاسی که بعد کارآگاهی نام گرفت تاسیس کرد و جمع کثیری از ماموران شهربانی را در آن اداره جای داد و تمام مقامات و دولتمردان و نمایندگان مجلس تحت نظر قرار گرفتند و همه روزه گزارش‌های زیادی درباره افراد به دربار می‌فرستاد و راست و دروغ اتهاماتی به اشخاص وارد می‌کرد و نامه‌های بی‌امضایی جعل و به دربار ارسال می‌نمود و خود مامور تحقیق آن‌ها می‌شد. خسونت رضاشاه نسبت به تیمورتاش مولود همین گزارش‌های خلاف واقع آیرم بود.» اما این‌که چرا رضاشاه به وزیر دربار ظنین شده بود، باید گفت که این امر ناشی از مطالب روزنامه‌های اروپایی درباره رابطه آقابکف و تیمورتاش بود. امروز و با دسترسی به اسناد و آرشیو روزنامه‌های آن دوره مشخص شده است که مطالب منتشرشده در روزنامه‌ها هیچ‌گونه شباهتی به محتوای کتاب خاطرات آقابکف ندارد و حاوی مطالب غیرواقعی و تحریف شده است. در این تحریفات می‌خوانیم که تیمورتاش با لوگانوفسکی یک عضو سفارت شوروی در تهران روابط سری داشته و اطلاعات محرمانه‌ای را به او منتقل می‌کرده است و یا در سفر به روسیه کیف اسناد تیمورتاش توسط یک جاسوس زن که برای اینتلجیت سرویس کار می‌کرده به سرقت برده شده، و یا خوشترایا که تبعه روسیه بوده مبالغ هنگفتی رابه تیمورتاش پرداخت کرده که این پرداخت‌ها در ازای

خدمات اطلاعاتی وزیر دربار بوده است. حتی دامنه این تحریفات تا جایی رسید که روزنامه ارمنی کارگر (Mshag) چاپ آمریکا از قول صاحب امتیازش گریگور یفتیکیان نوشت که وی شخصا به تهران رفته و با آقابکف مصاحبه کرده و این مطالب حاصل این گفتگوها است! دشمنان تیمورتاش در داخل و خارج بسیار روی این مطالب غیر واقعی مانور دادند و حتی نامه‌های بدون امضایی برای رضاشاه فرستادند و وزیر دربار را متهم به خیانت به کشور کردند. از طرف دیگر عدم واکنش درست و به موقع تیمورتاش به این مطالب، بازار شایعات در تهران را بیشتر داغ کرد. بنابر دلایلی که برای پژوهشگران نامشخص است، تیمورتاش نه تنها واکنشی نشان نداد، حتی از انتشار یک بیانیه رسمی در مطبوعات داخل و خارج از کشور و دفاع از خود امتناع ورزید. همه این پیشامدها دست به دست هم داد و ذهن رضاشاه را نسبت به تیمورتاش مسموم کرد. شاه حق داشت که ترسیده و مضطرب باشد. از طرفی می‌دید که روس‌ها در فکر تجزیه کشور هستند و از طرف دیگر جمع کثیری از مهم‌ترین مقامات اداری و نظامی کشور برای آن‌ها جاسوسی می‌کنند. در نتیجه منطقی بود که از آیرم بخواهد تیمورتاش را زیر ذره‌بین قرار دهد. پالگونوف روزنامه نگار روس که هم زمان وقایع تهران را دنبال می‌کرد درباره اهداف رضاشاه از انتصاب آیرم به ریاست نظمیه، گزارش کرد: «وظیفه آیرم صرفا تامین امنیت شاه نیست بلکه، جلوگیری از ظهور یک نیروی سیاسی یا یک شخصیت سیاسی معروف که توان رقابت با شاه را دارا است نیز می‌شود. آشکارا محتمل‌ترین حریف و رقیب شاه، تیمورتاش است؛ در محافل دیپلماتیک و سیاسی ایران، شایع شده که ژنرال آیرم از نزدیک تیمورتاش را زیر نظر گرفته و شاه مصمم است که خود را از شر این وزیر دربار پر انرژی و خوش قریحه رها سازد.»

گزارش‌های ماموران سیاسی بریتانیا نیز موید همین نظر است. در گزارش مستر هور به سرجان سیمون به تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۳۳ می‌خوانیم: «نباید فراموش کرد که سقوط تیمورتاش اندکی پس از محاکمه ایرانیانی که متهم به جاسوسی برای شوروی بودند صورت گرفت و لذا هیچ بعید نیست که دشمنان وزیر دربار، و در راس آن‌ها سرتیپ آیرم رییس کل شهربانی کشور، بتدریج شاه را به سوی این

اعتقادسوق داده باشند که تیمورتاش خطری است جدی و واقعی برای سلسله پهلوی.» وظیفه دیگر آیرم مبارزه با جنبش‌های کمونیستی در سراسر کشور بود. از این منظر در طی ریاست آیرم تعداد قابل توجه‌ای از فعالان کمونیست دستگیر شده و پس از محاکمه به زندان رفتند. حکومت نیز برای قانونی کردن این بگیر و ببندها، در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت را در مجلس تصویب کرد. براساس بند اول این قانون «هرکس در ایران به هر اسم و یا به هر عنوان، دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی را تشکیل دهد و یا اداره نماید که مرام یا رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران و یا رویه یا مرام آن اشتراکی است و یا عضو دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی شود که با یکی از مرام یا رویه‌های مزبور در ایران تشکیل شده باشد، از سه تا پانزده سال حبس مجرد محکوم خواهد شد.» (۱۹)

◀ فصل اول، حسین آبادیان در کتاب پژوهشی خود «بحران مشروطیت در ایران» در باره تلاش شرکت‌های فراملیتی برای ادغام ایران در بازار سرمایه داری جهانی اینگونه به نوشته آورده است: تاکنون بارها از عنوان شرکت های فراملیتی برای تحلیل اختلاف نظرهای بین گروه های سرمایه سالار بریتانیا از سوی و دولت انگلیس از سوی دیگر سخن گفتیم. اینک می خواهیم نشان دهیم منظورمان از شرکت های فراملیتی چیست و کدامیک از این شرکت ها با تحولات ایران گره خورده بودند؟ شرکت های فراملیتی مجموعه ای یک پارچه و سازمان یافته از وسائل تولیدند که توسط یک مرکز سیاستگذاری واحد اداره می شوند. این مجموعه، مؤسسات و تأسیسات گوناگونی را در سرزمین های مختلف کنترل می کند. برای شناخت ماهیت و ابعاد بسیاری از تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران دوره معاصر، شناخت ماهیت و عملکرد این شرکت ها ضرورت اساسی دارد. فرض ما این است که نقطه عطف تلاش برای ادغام ایران در بازار سرمایه داری جهانی، عصر مشروطیت است. بنابر این لازم است به سازوکارهای این شرکت ها برای هضم و جذب اقتصاد کشورهای دیگر توجه شود. این شرکت ها عمده ترین ابزار سرمایه داری انحصاری و مهم ترین عامل سلطه اقتصاد سرمایه داری هستند.

عملکرد شرکت های فرا ملیتی جهانی است و هیچ نقطه ای در عالم وجود ندارد که از تأثیرات آن مصون مانده باشد. این شرکت ها از نظر مالی آن قدر قدرت دارند که حتی دولت های مقتدر اروپایی را به زانو در آورده اند. خصیصه بارز شرکت های مزبور این است که فقط و فقط در پی کسب سود و گسترش فعالیت خود هستند و مهم ترین ویژگی آنان این است که به منافع ملی کشور متبوع خود یا توجهی ندارند و یا اینکه به این مقوله بیبش از هر چیزی از منظر سود می نگرند. اگر دولت ها منافع آنان را با خطر مواجه سازند این شرکت ها، دولت ها را هم به مبارزه دعوت می نمایند و اقتدار دولت را در کشور متبوع خود رهم می شکنند. مرکز عمده فعالیت شرکت های فراملیتی در اروپا و آمریکاست؛ اما صاحبان این شرکت ها برای سرمایه گذاری در کشورهای پیرامونی (Peripheral) یا وابسته که به غلط کشورهای جهان سوم خوانده می شوند، علاقه زیادی نشان می دهند. سرمایه گذاری در این کشورها در زمینه منابع طبیعی و مواد خام اولیه است؛ یعنی کشور میزبان، صرفاً تا آنجایی اهمیت دارد که لوازم اولیه و ضروری برای تهیه محصولات جهان صنعتی فراهم کند و به همین دلیل این کشورها از نظر صنعتی بسیار عقب مانده هستند و با وجود امکانات بالقوه و بالفعل فراوان از صنعتی شدن آنها با ترفندهای مختلف جلوگیری می شود. شرکتهای فراملیتی در ایران از دوره ناصری شروع به تحرک کردند و تکاپوهای آنان در عصر مشروطیت به اوج خود رسید. پس تحلیل تحولات مشروطه ایران بدون توجه به این عامل بسیار مهم کاری عبث، بیهوده و غیرممکن است. شرکت هایی که در ایران فعالیت می کردند ابتدا از طریق احداث شعبه (Branch) یا شرکت تابعه (Affiliate) اقدام می نمودند. (۲۰)

◀ در فصل دوم، رونالد دبلیو. فریر (Ronald W. Ferrier) در کتاب «تاریخ بریتیش

پترولیوم که بین سالهای ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۲» آورده است :

لورین در اواخر ۱۳۰۴ در باره رضا شاه نوشت: "من متقاعد شده ام که او تنها مردیست که میتواند بکارهای این کشور سر و سامان دهد و کشور را در راه پیشرفت واقعی قرار دهد." (۱) چند ماه بعد در پنجم اردیبهشت ۱۳۰۵ در یک مراسم شگفت انگیز با شکوه و درخشان افسر پیشین تیپ نظامی قزاق که نخست وزیر

شده بود بنام رضا شاه پهلوی تاجگذاری کرد. ^(۲) کدمن رئیس تعیین شده شرکت نفت ایران و انگلیس برای تاجگذاری دعوت شده بود، او تصمیم گرفته بود به ایجاد و برقرار کردن روان دوستانه بیشتر و ایجاد کردن مکانیزمی برای نگهداشتن رابطه نزدیکتری با دولت ایران که تا پیش از این امکان پذیر بوده است. ^(۳) او احتیاج به گفتگوهای مستقیم بین دولت ایران و شرکت را در آینده احساس میکرد. کدمن در ملاقات با شاه تشویق شد و وقتی که شاه اظهار داشت خود او شخصاً از پیشرفت های شرکت راضی است حتی چنانچه دولت از آن درآمدی نداشته باشد ولی تمام کاری که شرکت انجام میدهد در جهت منافع ایران است. ^(۴) فرصت مناسبی برای نزدیک شدن به رابطه جدیدی برای امتیاز نفت نمایان شد. لیکن ظاهر فریبنده بود، چون بعد از شش سال و بعد از یک سلسله گفتگوها شاه امتیاز داری را ملغا کرد.

در پشت اتهام آشکار شده قصد بد شرکت که منجر به این کنش شاه شد، همواره یک درک ناآگاهانه نادرست واقعی بطور جدی وجود داشت که نفوذ اندکی نداشت. برای هر دو طرف یک مفروضاتی وجود داشت که یا باندازه کافی از آنها آگاه نبودند و یا باندازه لازم آنها را تشخیص نمیدادند. سطی خواهد بود چنانچه بر دیگرگونه بودن فرهنگی اغراق شود لیکن بهمان اندازه غیر واقعی خواهد بود چنانچه آنرا نادیده بگیریم. عدم موافقت نتنها از برخورد قصدها برمیخواست بلکه با استدلال بروی دو خط موازی که هرگز توانائی اینرا نداشتند که بهم برسند دنبال میشد. پارس دلیل وجود شرکت بود. کانون وجود شرکت طبیعت و محتوای گفتگوهای امتیاز نفت بود که با امیدواری فراوانی در ۱۳۰۷ آغاز شد و آنچنان بناگهانی در ۱۳۱۱ با شکست روبرو شد.

خوشبینی لورین مشروط به پیش بینی هایش میشد که میگفت چنانچه شاه "انرژی بدنی، اندیشگی و تعادل اخلاقی خود را نگهدارد، من فکر میکنم ما میتوانیم با اطمینان به پیش روی خود نگاه کنیم نتنها به بهبود همیشگی رابطه ایران و انگلیس و همکاری نزدیکتری بین دو دولت بلکه همچنین به مزیت ثبات و پیشرفت غیر قابل تخمین زدن ایران". او خطر تنها به شاه متکی بودن را تشخیص میداد. لورین به وزیر امور خارجه آستین چمبرلین چنین آگاهی داد:

بنابراین ممکن است جریان وقایع به حالت گذرای مزاج متغیر یک فرد که رضا

شاه باشد بستگی داشته باشد. آنهایی که میتوانند توصیه خوبی بکنند میترسند که توصیه آنها مطبوع واقع نشود یا اینکه برای توصیه ایکه میخواستند بنمایند از امکان ناراحت کردن شاه خیلی میترسیدند. آنهایی که به شاه توصیه بد میدهند، کسانی هستند که برای پیشبردن منافع شخصی خود و راضی کردن منافع شخصیت حقیر خود همواره تا نهایت تمایل او از او تعریف میکنند، میتوانند او را بهر اشتباهی تشویق کنند... اگر انسان های باخرد گفتار خود را نگویند، توصیه های ساده لوحانه در خدمت کوتاه مدت غالب خواهند شد. (۲۱)

تعریف هگاترین درپشت خوشبینی احساساتی لورین حاکی از احساس ناراحتی اوست، که هرولد نیکلسون بعد از رفتن لورین که بعنوان شارجه دافر برای مدت کوتاهی عمل میکرد در انتقاد ظریف خود پنهان نمیکند.

شش ماه بعد از تاجگذاری نیکلسون به منشی وزارت امور خارجه اطلاع داد، "منطق تعقل وقایع پارس جریان زیگ زاگی را دنبال میکند و در بعضی لحظه ها برضد خود عمل میکند و یکباره در لحظاتی از بعضی تماسهای توافقی به متنافر عقیدتی تبدیل میشود." او در شوق لورین درباره شاه سهیم نبود و شک داشت او برای عمل کرد مقام بالائی که دارد "گنجایش روشنفکرانه و اخلاقی ضروری را داشته باشد". این تقریباً یک قضاوت برتر اجتماعی بود، لیکن او در باره فشار اقتصادی، هرج و مرج در مدیریت، آشوب ایلیاتی ها، افتضاح نظامی، کردار بد دادگستری و فساد در دولت بیشتر قانع کننده بود. او معتقد بود که "ابر سیاه بی اطمینانی، نا امنی، و درماندگی آسمان سراسر کشور را فراگرفته است". او اظها تأسف مینماید از چندگانگی که شاه در اجتماع پارسی ایجاد کرده که کمبود کشاورگی را آغاز کرده که پیش از این داشت و توانائی مقاومتی ملاحظه ایکه پیش از این داشت. برای نیکلسون "ایران قدیم تور بافته شلی بود هر می که بروی قاعده اش نشسته بود. ایران جدید هر می است و تقریباً همانقدر شل، لیکن بروی رأس خود قرار دارد و برای همین است که براندازیش آسان است." (۲۲)

◀ **فصل سوم، چهارم و پنجم**، به بررسی رضاخان و تمدید قرارداد داری - ماجرای واگذاری امتیاز نفت شمال - چهل سال غارت و چپاول نفت ایران پرداخته شده است.

◀ **از فصل ششم تا فصل دوازدهم**، زندگینامه تیمورتاش - مذاکرات تیمورتاش با مسئولین دولت انگلیس در رابطه قرار داد داری - بررسی تیمورتاش، نصرت الدوله و داوربر اساس اسناد وزارت خارجه انگلیس - تیمورتاش قربانی منافع انگلیس در ایران - علل صعود و سقوط تیمورتاش - «عبدالحسین تیمورتاش و روابط خارجی ایران بر اساس اسناد نو یافته» - تیمورتاش و مسئله روابط - تیمورتاش و مسئله بحرین، جزایر و بنادر خلیج فارس - تیمورتاش و کوشش برای افزایش درآمد نفتی ایران - روایت دختر تیمورتاش از مرگ پدرش.

◀ **در فصل سیزدهم، الول ساتن در کتاب «نفت ایران»** وضعیت اجتماعی و امکانات زندگی کارگران و کارکنان شرکت نفت و ایران انگلیس تحت عنوان «مأموریت متمدانه شرکت» شرح داده است که چکیده آن چنین است:

«از ۶۱۴ ، ۴۲ نفر کارگر روزمزد در سال ۱۹۴۹ / ۱۳۲۸ تنها ۱۱۶۷ نفر عملاً دستمزد ناچیز روزی ۴۰ ریال را دریافت می کردند. اما آنچه که به نظرمی رسد از چشمان هیئت نمایندگی اداره بین المللی کار دور مانده بود - هر چند که آنها توانستند آن را از محاسبه ارقام خود به دست آورند - این واقعیت بود که ۴۰ ، ۴۳۳ نفر کارگر یعنی حدود ۹۵ درصد کل کارگران کمتر از ۸۰ ریال در روز دریافت می کردند. این مبلغ ارزش اسمی هفته ای ۴ پوند را داشت، اما در واقع ارزش آن کمتر از یک چهارم این رقم و تنها دوبرابر حداقل دستمزد بود. کارگران صنایع نفت در همان موقع در ایالات متحده ساعتی ۶۵ / ۱ دلار دریافت می کردند. این مبلغ حدود شش و نیم برابر متوسط مزدی بود که شرکت نفت انگلیس و ایران در سال پیش از آن پرداخت می کرد. این دستمزد ممکن است استثنائاً خیلی بالا باشد، اما در هیچ منطقه ای خارج از خاورمیانه، حد متوسط دستمزد، پایین تر از ایران تعیین نشده بود.

وضع در رده های بالاتر شغلی نیز چندان بهتر نبود. در واقع یکی از دلایلی که شرکت قادر نبود به تعداد کافی ایرانی ها را برای انجام امور اجرایی تربیت کند، این بود که دستمزد و حقوق پیشنهادی برای کسی که خواهان ترقی بود، بطور کلی رضایت بخش نبود.

عملکرد دیگر شرکت که چهره ارقام رسمی اش را بهبود می بخشید، اجیر کردن تعداد زیادی کارگر قراردادی بود. این افراد در لیست دستمزدهای شرکت نبودند و از هیچ تسهیلاتی که برای کارگران شرکت در نظر گرفته بود، استفاده نمی کردند. با مراجعه به گزارش با ارزش اداره بین المللی کار که شرکت به طور شتاب زده ای از آن منظور دفاع کامل از اقدامات خود استقبال کرد می توان دریافت که در سال ۱۹۴۹ / ۱۳۲۸ تعداد ۴۱۰، ۱۶ نفر به صورت کارگر قراردادی اجیر شده بودند. اغلب آنها کارگران غیر ماهری بودند که به عنوان کارگر موقتی، فقط به هنگام احتیاج اجیر می شدند.

نباید تصور کرد که امنیت شغلی کارگران دائم در شرکت خیلی بهتر از کارگران قراردادی بود. حتی پس از تغییرات سال ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ چشم انداز استخدام دائم کارگران خیلی خوب نبود. ارقام نشان می دهد که حتی در سال ۱۹۴۸ / ۱۳۲۷، ۲۱ درصد کارگران روزمزد از کار اخراج شدند. در آن زمان شرکت موظف بود به هنگام اخراج کارگران در ازای هر سال کامل کار، یک هفته دستمزد بپردازد. این قرار نمی توانست فشار سنگینی بر منابع مالی شرکت داشته باشد، زیرا ۵۹ درصد کارگرانی که در سال ۱۹۴۸ / ۱۳۲۷ اخراج شدند کمتر از یکسال کار کرده بودند و ۲۸ درصد دیگر، اندکی بیش از یک سال سابقه کار داشتند.»

«پیش از شروع جنگ، هیچ خطاری برای اخراج کارگران لازم نبود. برداشتن شماره های آنها از مقابل در ورودی به این معنی بود که آنها باید برای دریافت اوراق تسویه حساب خود به اداره کار مراجعه کنند. گاهی اوقات تنها کارگران را معلق می کردند و به این ترتیب، تا زمانی که در جای دیگری به کار گمارده شوند، آنها را از دریافت مزد محروم می ساختند. مدت تعلیق ممکن بود یک هفته و یا بیشتر به طول انجامید. این روش به منظور اعمال نظم نیز به کار می رفت و در مقابل سوء رفتار، چند روز تعلیق از کار به عنوان تنبیه عمومی به کار می رفت.»

ترس از بی کاری همیشه در ذهن کارگران شرکت وجود داشت. بیکار شدن به مفهوم از دست دادن مزد، امتیازات شغلی و محروم شدن از مسکن بود که برای به دست آوردن آن مبارزه شدیدی جریان داشت و نیز موجب محرومیت از حقوق بازنشستگی می شد. حقوق بازنشستگی در صورتی پرداخت می شد که کارگرمی توانست به کار بازگردد و برای مدت لازم جهت بازنشسته شدن دوام بیاورد. «(۲۳)»

«خشم علیه بیگانگان تنها از طرف کسانی که از به دست آوردن کارمأیوس شده بودند ابراز نمی شد، بلکه زخم عمیقی نیز از تبعیض بین ایرانی ها و بریتانیایی ها به جای مانده بود. در این مورد یک خط تمایز نژادی وجود داشت. هندی ها و پاکستانی ها نیز مانند ایرانی ها در شئونات و موقعیت پایینی قرار می گرفتند. کلیه کارکنان به ۳ طبقه تقسیم شده بودند. در اولین طبقه (عملاً تا اواخر دهه ۱۹۳۰ / ۱۳۰۹ طبقه اول خوانده می شد) کارمندان اروپایی از هر مرتبه ای جای داشتند. تعداد محدود و دست چین شده ای از ایرانی های دارای تحصیلات عالی از بریتانیا در این طبقه بودند. طبقه دوم، دربرگیرنده حقوق بگیران اداری و فنی ایرانی، هندی و پاکستانی بود. اینها اغلب در بریتانیا تحصیل کرده، اما شرایط کافی برای پذیرفته شدن در طبقه اول نداشتند. طبقه سوم ۳ گروه را شامل می شد: صنعتگران - شامل هندی ها، پاکستانی ها و نیز ایرانی ها کارگران ماهرو کارگران غیر ما هرکه صرفاً ایرانی بودند. این تقسیم بندی هم به لحاظ حقوق و دستمزد و هم به لحاظ مسکن، بیمارستان، حمل و نقل، باشگاهها، تفریحات و به طور کلی در مورد کلیه شئونات زندگی جمعی رعایت می شد.

شرکت نفت انگلیس و ایران از تهیه مسکن درجه یک و تسهیلاتی که برای مستخدمین فراهم ساخته بود، فخر می فروخت. بازدید کنندگان، اعضای پارلمان، کارشناسان امور کارگری و روزنامه نگاران با توجه به شناخت اندکی که از شرایط عمومی ایران داشتند، در این زمینه اتفاق نظر داشتند. اما باید به خاطر داشت آنچه که توسط شرکت فراهم می شد ناشی از نوع دوستی نبود. وقتی شرکت به ایران آمد منطقه مورد علاقه اش چیزی جز یک صحرای خشک نبود. بنابراین، شرکت مجبور بود راه و پلهای جدید بسازد و برای کارگران خود مسکن خدمات فراهم

سازد. زیرا این اقدامات از جمله وظایف اساسی شرکت در عملیات تولید بود. این اقدامات همان قدر ضروری بود که برپایی دکل های حفاری یا برجهای تجزیه و تفکیک اهمیت داشت. این تسهیلات برای کارمندان تدارک دیده شده بود که از ماورای بحار وارد می شدند و قرار بر این گذاشته شده بود که همه چیز برای آنها را انتخاب می کرد و کشیش ها را برای انجام مراسم مذهبی برمی گزید، خشمناک بودند. اما هر جا مربوط به مردم ایران می شد چنین نیازی در کار نبود. امکانات درست به اندازه ای تدارک دیده می شد تا دسترسی به کارگر، با درجه و استاندارد لازم را تأمین کند و نه بیشتر.

یکی از کارمندان بریتانیایی تازه وارد که دارای وجدانی تأثیر پذیر بود، توجهات مقامات شرکت را چنین بازگو نموده است: «عضوهیئت مدیره یک بار برای من (در سال ۱۹۵۰ / ۱۳۲۹) توضیح داد که باید به خاطر بسپارم، ما در اینجا باید به عنوان یک شرکت تجاری، صرفاً برای به دست آوردن نفت عمل کنیم. ساختمان جاده ها، خانه ها، مدارس، کاشتن درخت، ایجاد باغ، ساختن بازارها و سینماها در مناطقی که اگر شرکت حضور نمی داشت، موجود زنده ای در آن یافت نمی شد، باید در نازلترین سطح ممکن انجام شود. این مطالب در پاسخ به پرسشهای جستجو گرانه من در این مورد داده شد که چرا شرکت نفت انگلیس و ایران اجازه داده است بازاری به کثیفی بازار آبادان در کنار بزرگترین پالایشگاه جهان وجود داشته باشد. من پرسیدم آیا این چیزی نیست که باید از آن شرم داشت؟ پاسخ این بود که ما نباید زیاد مداخله کنیم. اگر ما اندک امتیازی بدهیم آنها بیشتر از آن در خواست خواهند کرد. بنابراین بهترین کار این است که هر جا ارائه خدمات برای عملیات شرکت ضرورتی ندارد، اصلاً چیزی ندهیم.»

این نکته باتوجه به شرایطی که برای دریافت مسکن تعیین شده بود به خوبی روشن می شود. تنها کارمندان به هنگام استخدام حق داشتند از مسکن استفاده کنند که از ماورای بحار آمده باشند. کارمندان استخدام شده در محل باید برای دریافت مسکن در نوبت قرار می گرفتند. اولویت در نوبت به طور عمده به حقوق یا دستمزد و تا حدودی هم به مدت خدمت بستگی داشت. نیاز کارمندان محلی به مسکن در حد نیاز کارمندان خارجی بود. چرا که مناطق نفتی از نزدیکترین شهرها فاصله زیادی

داشت و هیچ مسکن مناسبی جز آنچه به وسیله شرکت آماده شده بود، در آن نزدیکیها وجود نداشت. کارمندان دفتری و صنعتگران عالی رتبه که از حقوق بهتری برخوردار بودند، معدود کسانی بودند که می توانستند برای به دست آوردن یک اطاق در طول یک زمان منطقی حساب بازکنند. یک کارگر ماهردون پایه ممکن بود مجبور شود ۳۰ سال صبر کند. یک کارگر غیرماهر اصلاً امیدی نداشت البته ۴۰ درصد مزد بگیران شامل این دو طبقه اخیر می شدند.» (۲۴)

الول ساتن در ادامه آن می افزاید: «ظاهر شرکت فکری کرده دولت باید میلیونها تومان از ذخایر ناچیزی را صرف توسعه این منطقه کند. منطقه ای که اگر شرکت در آن حضور نمی داشت منطقه ای غیر مسکونی بود. با این حال، وقتی ایرانی ها با ملایمت مطرح ساختند که بیشتر از این بایستی از منابع نفت خود بهره ببرند، با امتناع شرکت روبه رو شدند. براین اساس، دولت بیش از آنچه که انتظار داشت از خوزستان به دست آورد، می باید برای آن خرج می کرد. چه رسد به اینکه منافع صنعت نفت به ۹۶ درصد بقیه کشور هم برسد.

در خلال همین مدت شرکت میلیونها پوند برای برای توسعه صنایع خود در داخل و خارج از ایران صرف کرد، به ساختن پالایشگاههایی در سراسر جهان همت گماشت، یک سازمان عظیم بازاریابی برپا کرد، و به توسعه منابع جدید تهیه نفت در کشورهای دیگر اقدام کرد تا در صورت لزوم بتواند با ایران به رقابت بپردازد) مانند کویت که توانست در سال ۱۹۵۱ / ۱۳۳۰ به رقابت با ایران اقدام کند. تمام این فعالیت‌های به زبان پیشرفت و منافع عمومی در ایران انجام گرفت. دولت ایران کاملاً حق داشت شاکی باشد که صنعت نفت به طور کلی منافع اندکی برای ایران داشته است.

حق السهم ایران به طور نسبی ناچیز بود. به گونه ای که هیچگاه بیش از ۱۵ درصد بودجه دولت را تشکیل نمی داد و فقط بخش بسیار کوچکی از کل درآمد ملی بود. بخش اندکی از جمعیت به صورتهای مختلف از تسهیلات و خدماتی که به وسیله شرکت فراهم شده بود، مستقیماً استفاده می کردند. کل جمعیت مناطق نفتی تنها ۱ درصد ساکنین کشور را تشکیل می داد. حداکثر کمتر از یک ششم این تعداد از خانه های شرکت استفاده می کردند.

در خارج تزمحدوده دقیقاً تعیین شده برای مستخدمین شرکت، خط محکم و استواری کشیده شده بود که اجازه نمی داد قطره ای از امکانات به خارج نفوذ کند. طبیعی بود منطقه ای که چنین صنعت عظیمی در آن تأسیس شده است در طول چند سال به صورت واقع فعال و موفقی درآمد داشته باشد. اما خارج از حدود مایملک شرکت، رکود به همان شدت گذشته وجود داشت. بدتر از همه، جمعیت به صورت گسترده ای افزایش یافته بود، بدون اینکه امکانات و تسهیلات لازم برای آنها فراهم شده باشد. از کل ثروتی که از زمین به دست می آمد قطره ای به دولت مرکزی در تهران و قطره ای نیز به مستخدمین ایرانی شرکت داده می شد؛ بخش کمی از درآمد، به توسعه تأسیسات نفت در ایران اختصاص می یافت که بی تردید تا زمان واگذاری آن به ایرانی ها ارزش خود را از دست می داد. قسمت دیگری نیز صرف تقویت شرکت در سراسر چشم گیری داشته باشد. این در صورتی است که از مبالغ هنگفتی که در خلال این مدت به دولت بریتانیا و سهام داران پرداخت می شد، سخنی نگوئیم.

شرکت می کوشید رفتار خود را چنین توجیه کند که «اگر در خارج از محدوده مشخص مایملک خود دست به کاری بزنیم، به انجام فعالیتهای سیاسی و مداخله در امور داخلی ایران متهم خواهیم شد.» این یک بهانه خود به خودی و رهنمودی اصولی در تمام اظهارات سیاسی شرکت بود.

به طور طبیعی شرکت در امور داخلی ایران مداخله زیادی می کرد. سازمانی چنین عظیم در کشوری مانند ایران که صنعتی نشده بود، نمی توانست بدون اعمال فشار آگاهانه یا غیر آگاهانه به کل دستگاه حکومت، عمل کند. خود مختاری شرکت با عدم حضور مقامات دولتی در مراکز کوچکتر نفتی به اندازه کافی تأمین شده بود. در مناطق دیگر، با مدیون کردن مقامات به شرکت به دلیل تأمین مسکن، خدمات و دیگر تسهیلاتی که در اختیارشان گذاشته می شد، این خود مختاری به حد کافی تأمین می شد. حتی رای یک فرد آگاه هم ساده نبود که در چنین شرایطی بی طرف باقی بماند. یا از تشکیلاتی که در حقیقت خود به نحوی به آن بستگی داشت، پیروی نکند.

شرکت از درک این مسئله که دلایلش بهترین استدلالهای ممکن را برای ملی کردن

صنایع نفت فراهم می‌کند غافل بود. شرکتی با آن غفلت در امور کشور به صورتی «مداخله» می‌کرد که برای هیچ شرکت خارجی دیگری ممکن نبود. اگر برای ایران این امکان وجود داشت که به جای دریافت تنها ۵ تا ۱۰، یا حتی ۲۰ میلیون ارز خارجی در سال، کل ارزش صادرات نفت خود را دریافت کند، توسعه کشور سریعتر صورت می‌گرفت. این درآمدی بود که ایران برای واردات تولیدات صنعتی از غرب به شدت به آن احتیاج داشت. در آن صورت دیگر مسئله، تنها ساختن چند هزار خانه در آبادان و مسجد سلیمان نبود، بلکه مسئله تأمین تراکتور مزارع صنعتی خوزستان، برچیدن حلبی آباد ها در تهران، لوله کشی آب در اصفهان و هزار و یک طرح روی کاغذ مانده دیگر نیز مطرح می‌شد.

مستخدمین خارجی شرکت از همه اینها بی‌خبر بودند. چگونه ممکن بود از این مسائل آگاه شوند؟ در ورای صحراهای گسترده و تپه‌های برهنه که تأسیسات نفت را از هرسو احاطه کرده بود چیزی ندیده بودند. آنها در حقیقت امکاناتی برای مسافرت نداشتند و تشویقی هم برای این کار صورت نمی‌گرفت. حتی تعداد اندکی که از فرصت نادر مرخصی داخلی برخوردار می‌شدند با این اعتقاد که مسافرت در داخل ایران کار خطرناکی است، سفر به بصره، بمبئی و مناطق مطمئن‌تر دیگر را ترجیح می‌دادند. هیچ‌کس روزنامه‌های فارسی و حتی روزنامه فرانسوی زبان «ژورنال دو تهران» را که از سال ۱۹۳۴ / ۱۳۱۳ روزانه در پایتخت منتشر می‌شد، ندیده بود و نمی‌خواند. شرکت روزانه «بولتن اخبار جهان» را منتشر می‌ساخت، اما بولتن به ندرت کلمه‌ای راجع به ایران داشت.

در این اواخر، مقامات شرکت حتی سعی می‌کردند روزنامه‌های فارسی را که بین مستخدمین ایرانی پخش می‌شد، جمع‌آوری کنند. این کار با انتشار بولتن فارسی زبان شرکت و مجله هفتگی آن که مسائل را به سود خود مطرح می‌کرد انجام می‌گرفت. از شناخت تاریخ ایران (که از تاریخ بریتانیا بسیار کهنسال‌تر است)، فرهنگ و نقش اساسی آن در تمدن یا حتی آگاهی از اینکه چنین چیزهایی در ایران وجود داشته است، کاملاً چشم‌پوشی می‌شد. هنر ایرانی برای اغلب کارمندان بریتانیا شرکت نفت انگلیس و ایران، پارچه‌های بنجل ابریشمی قلابدوزی شده، یا دست‌بندهای استخوانی بد رنگی بود که توسط فروشنده‌های دوره‌گرد طماع به درخانه

آنها آورده می شد. از دید آنها خط فارسی حروف تصویری عجیبی بود که بر بعضی از تابلوهای اطراف پالایشگاه با چاههای نفت، به صورت « استعمال دخانیات ممنوع است» یا « خطر! چاه در حال حفاری است» نقش بسته بود. ایران به نظر آنها گدای ژنده پوشی بود که از کنار خیابان می خزید و یا به کارگری بی رمق و روزه دار در ماه رمضان توصیف می شد. گذشته ایران از دیدگاه آنها به مثابه سکه های نامفهومی بود که به وسیله بچه های خاک آلود از میان خرابه های مسجد سلیمان پیدا می شد.

مناسبات شخصی بین بریتانیایی ها و ایرانی ها تشویق نمی شد و قبلاً مشاهده کردیم که چگونه تبعیض نژادی حاکم بود. جدا سازی ایرانی ها و خارجی ها تقریباً به صورت کاملی، چه در امور عمده مانند استخدام یا مسکن، یا در استفاده از اتوبوسها، سینماها و باشگاهها رعایت می شد. تنها یک باشگاه مختلط وجود داشت: باشگاه گلستان با ۳۰۰ عضو برگزیده که ۱۶۰ نفر آنها ایرانی و ۴۰ نفر خارجی بودند. تقسیم عضویت محفلی بود تا وانمود شود باشگاه توسط اعضای ایرانی آن کنترل می شود. در حالی که این باشگاه هرگز به وسیله اعضا کنترل نمی شد، بلکه آن را مدیریت شرکت نفت انگلیس و ایران مثل همه باشگاههایی که شرکت تأسیس کرده بود، کنترل می کرد.

شرکت روی کاغذ ادعا کرد که تماس بین افراد را تشویق می کند. شرکت طرح این موضوع را که به مستخدمین بریتانیایی دارای وقت، انرژی و علاقه کافی برای گزاراندن امتحان زبان فارسی جایزه می دهد، به عنوان نشانه ای از تمایل خود به تماس با ایرانی ها مطرح می ساخت. شرکت به بعضی از کارمندان خاص خود مأموریت می داد تا با مقامات ایرانی «تماس» بگیرند و توجه آنها را برای فعالیتهای عمومی "رفاهی" جلب کنند. حتی یک بار شرکت به تشکیل یک "محفل فرانسوی" همت گماشت، تا بریتانیایی هایی که به زبان فرانسه صحبت می کردند با ایرانی های آشنا به زبان فرانسه ملاقات کنند. اما این باشگاه برای مدت زیادی دوام نیافت. در مقایسه، با فعالیتهای اجتماعی دیگری که در انحصار بریتانیایی ها بود، مخالفتی وجود نداشت؛ باشگاههایی مانند انجمن هنرهای دراماتیک، رقص، گلف، تنیس و باشگاههای قایقرانی و سرگرمیهای خصوصی که ایرانی ها در آن جایی نداشتند.

شرکت با استفاده از القایی که از هندوستان عاریه گرفته شده بود، به صورت مبتدلی روی امتیازات تأکید می کرد. بریتانیایی ها «صاحب» و زنهای آنها «خانم صاحب» نامیده می شدند. اصطلاحاتی که حتی آن دسته از ایرانی هایی را که دارای رتبه مشابه بودند از همکاران بریتانیایی جدا می کرد. یک بار در مرکزی کوچک، بخشنامه ای از طرف یک باشگاه عالی رتبه انتشار یافت که ضمن اعلام تشکیل جلسه آینده باشگاه؛ اظهار امیدواری کرده بود تمام «پنج خانم صاحب حضور به هم رسانند» احساس ششمین خانم عضو باشگاه که زن یک ایرانی عالی مقام بود، با دریافت این کارت به خوبی قابل تصور است.

حوادث و رفتارهایی از این نوع استثنایی نبود. نادراین بود که یک ایتالیایی شخصاً برای همنشینی با ایرانی ها اقدام کند. اگر چنین اتفاقی صورت می گرفت به عنوان خطا تلقی می شد. حتی ملاقات با یک ایرانی عالی مقام هم عجیب بود. آمیزش با ایرانی دون پایه هرگز شنیده نشد. فجیع ترین مسئله، موضوع چند دختر بریتانیایی بود که با دانشجویان ایرانی در بریتانیا ازدواج کرده بودند و اکنون توسط میهن پرستان بریتانیایی، از حقوق اجتماعی محروم شده بودند. چند دختر ایرانی که با بریتانیایی ها ازدواج کرده بودند، وضع بهتری داشتند و آنها از طرف زنهای بریتانیایی بایکوت شده بودند، آنها دست کم جایی در میان جامعه ایرانی داشتند.

در چنین شرایطی بیشترین سرزنش باید متوجه مدیریت و مقامات عالی شرکت باشد. وقتی معاون مدیر عامل یا یک سرپرست بتواند ۲۰ سال در ایران بماند، اما فقط یک جمله آن هم برای خریدن ویسکی فارسی بیاموزد، مدیران مسئول به صورت اهانت آمیزی از ایرانی ها صحبت کنند و اجازه ندهند کسی به خانه های آنها رفت و آمد کند، وقتی که مدیریت به طور رسمی، چاپلوسانه در خصوص استعداد و توانایی ایرانی ها سخن بگوید، اما آشکارا به عنوان افراد حقیقی به آنها اهانت کند، دیگر جای تعجب نیست که کارمندان تازه وارد که الگوی دیگری جز این ندارند، خود به خود از رفتار مشابهی پیروی کنند.

با چنین رفتاری نسبت به ایرانی هایی که اسماً از نظر اجتماعی با بریتانیایی برابر (بعضی می گویند برتر) بودند، مشکل نیست نظر غالب بریتانیایی ها را در مورد

کارگران یا ۵۰۰۰۰۰۰ مزد بگیري که در تمامی روزهای حیاتشان با آنها در تماس بودند تصور کرد. به نظر آنها ایرانی ها نژادی «متفاوت»، «سیاه»، «حرام زاده» و «ایکبیری» بودند. به کسی گفته بودند که تنها راه اداره آنها، نهیب زدن و ترساندنشان برای تسلیم شدن است. تأسف بار بود که پلیس دیگر اجازه نمی داد کسی برای خود کارت، ساعت کار بزند. درحالی که اوضاع در گذشته خیلی بهتر از این بود.» (۲۵)

◀ فصل چهاردهم تا هیجدهم درباره خاطرات یوسف افتخاری - جنبش کارگری در صنعت نفت ایران - شرکت زنان در اعتصاب ۱۳۰۸ - زایش طبقه کارگر در صنعت نفت ایران - چگونگی روابط کارگران هندی با کارگران ایرانی صنعت نفت - حضور قابل توجه کارگران و صنعتگران هندی در پالایشگاه نفت آبادان تنوع قومی و مذهبی کارگران هندی صنعت نفت ایران می باشد .

در باره شهر آبادان

«برای اثبات این مدعا باید گفت که پس از پنجاه سال بهره برداری از نفت توسط یک شرکت خارجی هنوز کارشناسان ایرانی کافی در اختیار نداریم و مجبوریم که از کارشناسان خارجی دعوت کنیم. برای آن که شمه ای از منافع انگلیس را از این قسمت عظیم برای شما مجسم کنیم کافی است که بگویم در سال ۱۹۴۸ بر طبق دفاتر شرکت سابق نفت ایران درآمد خالص شرکت در حدود شصت و یک میلیون لیره بوده که فقط نه میلیون لیره آن به ایران داده شده و هشت میلیون لیره آن هم بابت مالیات به خزانه داری انگلیس تحویل داده شده است. در اینجا باید اضافه کنم مردمی که در آبادان یعنی جایگاه معروف ترین تصفیه خانه نفت جهان زندگی می کنند با فقر و پریشانی بی حد و حساب دست به گریبان هستند و حتی از ضروریات اولیه زندگی نیز محروم می باشند اگر بنا باشد که در آینده نیز مانند گذشته درآمد نفت ما را خارجیان ببرند، اگر قرار باشد که کارگران ایرانی در اراضی نتت خیز مسجد سلیمان، آغاچاری، کرمانشاه و تصفیه خانه آبادان در بدترین شرایط به سر برند و استثمارچیان خارجی همچنان عملاً کلیه درآمد نفت را تصاحب کنند مردم

ایران تا ابدالاباد در فقر و پریشانی خواهند ماند. به همین دلیل ها بود که پارلمان ایران به نفع ملی شدن نفت در سراسر کشور رأی داد و در واقع نظر پارلمان ایران نظر قاطبه اهالی این کشور بود که اکنون دولت انگلیس با شکایت به شورای امنیت می خواهد با نظر تمام مردم ایران مخالفت کند. جنبشی که در ایران در جریان است مورد پشتیبانی کامل کلیه افراد ملتی است که به حقوق خود آشنایی کامل دارند. ملت ایران مصمم است که از این منبع حیاتی که میراث ملی آن به شمار می رود برای بالا بردن سطح زندگی افراد خود و حفظ صلح جهان استفاده کند.

«از سخنرانی دکتر مصدق در روز ۲۳ مهر ۱۳۳۰ در جلسه شورای امنیت سازمان ملل متحد»

◀ در فصل چهاردهم، در باره شهر آبادان است. لازم به توضیح است، امکانات مناطق شرکتی با مناطق شهری فرق می کرد و اصولاً مناطق شهری از امکانات و تسهیلات رفاهی برخوردار نبودند، فرماندار و شهردار برای آبادان اکثراً غیر بومی بودند! و آنها کاربخصوصی برای شهر انجام نمی دادند. چه در عصر پهلوی اول و دوم و چه در رژیم ولایت فقیه که هنرش اینست همچنان به جنایت و غارت و فساد ادامه دهد. بیش از سه دهه از خاتمه جنگ ایران - عراق گذشته است، هنوز آبادان و خرمشهر بازسازی نشده و رژیم ولایت فقیه در غارت، چپاول منابع طبیعی خوزستان و تخریب محیط زیست آن استان گوی سبقت را ربوده است و افزون بر آن در آبادان، خرمشهر و اهواز و مشکلات آب شیرین، فاضل آب، بیکاری و .. طاقت فرسا و غم انگیز است. آیا از نظام «سلسله جلیله روحانیت» با نگرش «اسلام فقهاتی» و آمران این طرز فکر انتظار بیش از این باید داشت که بخاطریه اصطلاح «تقوا و اسلام» در «بیست و هشتم مردادماه سال ۱۳۵۷، سینما رکس آبادان را به دست افرادی به آتش کشیدند. آنهم در هنگامیکه بیش از ۶۵۰ نفر از زن و مرد و کودک در حال تماشای فیلم گوزن‌ها به کارگردانی مسعود کیمیایی بودند، که متوجه شدند سالن سینما به آتش کشیده شده است و درهای خروجی بسته است. علی‌رغم کمک‌های مأموران آتش نشانی و شرکت ملی نفت ایران ۴۳۰ نفر) لازم به توضیح است که ارقام صحیح تماشا کنندگان و کشته

شدگان سینما رکس بدلیل سانسور در دست نیست) در این واقعه کشته شدند. شدت آتش سوزی به حدی بود که جسد بسیاری از قربانیان قابل شناسایی نبود. در حدود ساعت ۲ بامداد سرانجام آتش مهار گردید و اجساد سوخته و متلاشی شده به وسیله آمبولانس به قبرستان شهر آبادان منتقل شد.»

فراموش نشود، زبان ساختاری اجتماعی آن ملغمه ای است از زبان عربی و جنوبی ولری و انگلیسی و... که بنام زبان آبادانی بنیادگذاشته شد. آنچه درخور توجه است "ارج و برسمیت شناختن" «چند فرهنگی و تساهل» عملا بین مذاهب، زبان ها و نژادهای مختلف و متفاوت مردم آبادان برقرار بود و همه زن ها و مردهای همسایه خاله، عمو یا بچه های محل کاکا و ولک بودند!! در عین حال ورزش، موسیقی و سینما حرف اول را برای آنها می زد که با استقلال و آزادی ایران منافات نداشت. طرز زندگی این جامعه غیرسنتی و غیرمذهبی آبادان برای بخشی از روحانیت سنتی و مذهبیون جزمگرا و متعصب غیرقابل تحمل بود.

جریان باد دود پالایشگاه

قیادفخیمی «عضو هیئت مدیره شرکت ملی نفت قبل و بعد از انقلاب ۱۳۵۷» در کتاب خاطرات خود «سی سال نفت ایران» در باره تبعیض نژادی و طبقاتی در شرکت نفت این چنین می نویسد: روش های تبعیض نژادی شرکت نفت و گسترش تدریجی تمایلات سیاسی متمایل به چپ بعد از سال ۱۳۲۰ در تشدید و توسعه این قبیل افکار و شایعات بسیار مؤثر بود. تبعیض نژادی به و وضع گسترده علاوه بر محیط کار، در روابط اجتماعی، در وسایل حمل و نقل (کارکنان انگلیسی با اتوبوس های نوار قرمز، کارمندان ایرانی و هندی با اتوبوس های نوار سبز و کارگران با کامیون های مخصوصی به نام تریلی که حفاظی برای گرما و سرما نداشت رفت و آمد می کردند) و در امور اجتماعی و ورزشی (باشگاه، استخر، ورزشگاه، سینما، فروشگاه و غیره) و مناطق مسکونی حاکم بود. انگلیسی ها به جز تعداد معدودی که در خانه های بزرگ و زیبایی کلاه قرمزی ساخلاروند رود در منطقه بواره

جنوبی زندگی می کردند همگی در منطقه بریم که در قسمت شمال غربی آبادان واقع شده بود ساکن بودند. پالایشگاه آبادان در مرکز مناطق مسکونی قرار داشت و جریان باد در آبادان تقریباً در بیشتر ایام سال از طرف شمال غربی (بریم) به طرف جنوب شرقی (بوارده و بهمنشیر) جریان داشت و در تمام این مدت دود دود کس های بزرگ متعدد پالایشگاه آبادان به طرف مناطق ایرانی نشین هدایت می شود در حالی که ساکنین ایران آبادان از دود و گازهای پالایشگاه با انواع ناراحتی ها روبرو بودند انگلیسی ها در پاییز، زمستان، و اوایل بهار از هوای بهشتی آبادان استفاده کرده لذت می بردند و در بقیه بهار و اوایل تابستان از شب های خنک بدون دود و گاز برخوردار بودند. تنها استثنا در این وضع در دو ماه تیر و مرداد بود که بادهای معروف شرقی آبادان از جنوب شرقی و خلیج فارس می وزید و سراسر منطقه را با گرمایی در حدود چهل و هشت درجه سانتیگراد در زیر سایه و رطوبت صد درصد می پوشانید و علی رغم ناراحتی عمومی، موجب آن می شد که انگلیسی های ساکن بریم قدری از دود و گازهای پالایشگاه برخوردار شوند. ولی آنها ها اکثراً در این دو ماه به مرخصی می رفتند تا از ناراحتی دود و هوای شرقی فرار کنند. از سال ۱۹۶۹ که برای انجام مأموریت به کشور آفریقای جنوبی می رفتم و در آن زمان خفقان تبعیض نژادی در آن کشور ادامه داشت با شرایطی مانند آبادان روبرو شدم و متوجه گردیدم که این فرار گرفتن مردم کشورهای استعمارزده در جهت بادهایی که دود های مضر را حمل می کند تصادفی نبوده با برنامه ریزی پایه گذاری شده است. در آفریقای جنوبی که سوخت اول انرژی زای آن کشور ذغال سنگ می باشد تمام شهرک های جداگانه سیاه پوستان طوری انتخاب و ساخته شده بودند که در تمام مدت سال دود ذغال سنگهای مصرف شده در کارخانجات و اماکن شهرک های سفید پوستان که صدها برابر دود گازهای پالایشگاه آبادان بود بر سر شهرک سیاه پوستان و ساکنین آن فرو می ریخت. (۲۶)

ابوالفضل لسانی در کتاب «طلای سیاه یا بلای ایران» شهر آبادان را در اواسط دهه ۲۰ شمسی شرح کرده است که کامل آن در متن کتاب است. او می نویسد: «ولی رویهمرفته اختلافات فاحش زندگانی طبقات مختلف در این شهر بحدی است

که تمام نویسندگان و روزنامه نگاران ایرانی و خارجی که از نزدیک آنرا دیده اند اعم از چپ و راست و اعتدالی نام آبادان را با فقر و ثروت، سعادت و بدبختی، صحت و بیماری یکجا ذکر می نمایند.

یکی از دکترهای طب برای تشریح گرمای تابستان آبادان به برادر خود چنین در تهران می نویسد:

«درجه حرارت تابستان این شهرورنج و غذایی را که مرمان فاقد وسایل آن در یکی از روزهای (شرجی) تحمل می نمایند قابل توصیف نبوده و مثل آنستکه انسان در مرداد ماه هرآن با لباس زمستانی وارد حمام گرمی شود ولی همین هوای گرم برای کسانی که از وسایل صنعتی شرکت نفت بهره مندهستند از هوای پس قلعه شمیران نیز خنک تر می باشد.» (۲۷)

برای اینکه شهر آبادان را بهتر بشناسیم لازم است بخش های مختلف آن را یکا یک مورد مطالعه قرار دهیم. شهر آبادان از لحاظ مناطق مسکونی بدو قسمت می شود:

۱ - مناطق مسکونی آزاد، ۲ - مناطق مسکونی متعلق به شرکت نفت.

الف - مناطق مسکونی آزاد نیز بدو قسمت می شود.

شهر آبادان

این قسمت در بین دو کانال مصنوعی و شطالعرب و خیابان بریم و بوارده قرار دارد.

کانال های مذکور که در آبادان به نام " حفار " نامیده می شوند بن بست بوده و فقط بوسیله مجرای باریکی به یکدیگر متصل می گردند. از کانال شمالی که با سیمان ساخته شده و از دو طرف دارای دریچه های تنظیم ارتفاع آب می باشد، بمنظور تنظیم جریان آبروهای شهر استفاده می شود و کانال جنوبی که به شط العرب راه دارد، چون در کنار کارخانجات و انبارهای مصالح ساختمانی حفر شده برای بارگیری سنگ و آهن و آجر و روشن و ماسه که بوسیله کرجی های بزرگ شراع دار برای بارگیری و باراندازی دیده می شود. این کرجی ها برای حمل و نقل کالا بین آبادان و خرمشهر و بصره و کویت و بحرین و بنادر خلیج فارس رفت و آمد می کنند.

کلیه ادارات دولتی و مدارس و بازارها و نمایندگی‌های شرکت‌های بازرگانی در این قسمت از شهر قرار دارند.

خیابان‌های معهود و کوتاه این شهر که طویل‌ترین آنها از چندصد متر تجاوز نمی‌کند کم‌وسعت و بطور ناقصی اسفالت شده است. اغلب خانه‌ها کوچک و مصالح ساختمانی عمده آن از آجر و گل و خشت خام می‌باشد. مجاری عمیق و مکشوف فاضل‌آب که از وسط کوچه‌ها می‌گذرد بر تنگی آنها می‌افزاید.

عده معدودی از این خانه‌ها دارای لوله آب تصفیه شده می‌باشند و بقیه که سکونت در اطاق‌های تاریک و بدون منفذ آن بسیار دشوار است، آب مصرفی را با اشکال زیادی از لوله‌هایی که در وسط هر محله‌ای نصب شده است تهیه می‌نمایند. این قسمت از شهر آبادان محل سکونت کسبه و پیشه‌وران و تجار و اعضای ادارات دولتی و عده‌ای از کارگران (که واجد شرایط استفاده از خانه‌های شرکت نفت نیستند) می‌باشد.

احمدآباد

این محله که می‌توان آنرا کوی کارگران نامید بشکل مستطیل در بین خیابان‌های آبادان - بهمنشیر و آبادان بوارده و بوارده شمالی و قبرستان مسلمین محصور شده است. این محله نیز نظیر شهر آبادان می‌باشد با این تفاوت که چون تازه‌سازتر است بهمین جهت درخیابان بندی آن دقت بیشتری بعمل آمده است ولی درعوض مردمانش فقیرتر و خانه‌هایش پوشالی‌تر و شلوغ‌تر است بنحوی که حتی دکان‌های این ناحیه نیز از این گونه موجودات سرگردان مملو می‌باشد.

فقط درابتداء و وسط این محله نیست که کپرهای احدائی از بوریا و تخته باعث رونق خانه‌های گلی و نیمه‌آجری اطراف شده است، بلکه درانتهای این محله مساکن مخصوصی دیده می‌شود که از روی هم گذاشتن چند قطعه حلبی زنگ‌زده، گونی پاره، شاخه درخت خرما، لنگه کفش مندرس و سفال شکسته بوجود آمده.

مهمترین مسئله مشکلی که سکنه آبادان و احمدآباد با آن مواجه هستند، مسئله کمیابی خانه است و این مسئله لاینحل طبق اظهار پیران این شهر با پیدایش آبادان بوجود

آمده و هنوز هم ادامه داشته و روز به روز مشکل ترمی گردیده همین مسئله است که میزان کرایه خانه رابترز سرسام‌آوری بالا برده بطوری که هرکس میتواند در چند مترمربع زمین با روی هم گذاشتن مقداری گل و بوریا و تخته، دخمه‌های تنگ و باریکی بنام اطاق بسازد ماهیانه عایدی مهمی بدست آورده و هرکارگری که میخواست در این شهر زندگی کند، باید سهم نسبتاً مهمی از دستمزد ناچیز خود را به کرایه خانه اختصاص می داد.

متأسفانه چنین بنظرمی رسد که این مسئله مهم و حیاتی که روز بروز مشکلتر می شود بطرق معمولی بهیچوجه قابل حل نباشد. زیرا انجمن شهر و شهرداری بقدری در اینمورد بی علاقه‌گی و عدم توجه خود را ثابت کرده اند که اولیاء شرکت نفت برای رد انتقادات صحیح و منطقی اصلاح طلبان ملی آنرا بهترین بهانه خود قرار داده اند.

گواینکه فرضاً هم اگر شرکت نفت بتعداد تمام کارگران خودخانه بسازد و شهرداری نیز در امرخانه های آبادان و احمد آباد توجهی نماید - چون طبق یک برنامه دقیق و قدیمی وی که قاعده کلی رژیم اقتصادی کهنه برای پائین آوردن ارزش واقعی کارگر، وجود تعداد زیاد بیکارو برای بالا بردن ارزش عملیات عمومی شرکت نفت وجود نقاط ضعف عمیقی در موسسات دولتی لازم می باشد. بهمین جهت باز هم حل مسئله خانه مشکل بنظر رسیده و اشکال این مسئله تا موقعی قوس صعودی خود را خواهد پیمود که امور مربوط بکارگران آبادان نیز مانند سایر کشورهای مترقی جهان تحت نظارت دقیق تشکیلات سندیکایی قرار گیرد که بوسیله خود آنها تشکیل شده باشد. در این شهر نیز مانند تمامی شهرهای ایران برای کارگران و مردمان فقیر و اطفال آنها هیچگونه وسیله تفریح و یا سرگرمی موجود نیست. یگانه وسیله تفریح کودکان بینوای آبادان همبازی شدن با میکروبهای فراوان و مخوف مجاری فاضل آب بوده و تنها محل اجتماع و سرگرمی مردان فقیر این ناحیه میخانه ها و مراکز فحشاء و محلات استعمال تریاک و شیریه می باشد. زیرا کارگران و طبقات محرومی که محکوم بتولید بدون قید و شرط بوده و فرزندان علیل و بی پناهی که در این راه یگانه وارث تحمل رنج و عذاب پدران خود خواهند بود بایستی به مرگ تهدید شوند تا به تب راضی گردند.

۲ - مناطق مسکونی متعلق بشرکت نفت: این منطقه نیز بچند ناحیه زیر تقسیم می گردد:

بوآرده

در جنوب شهر آبادان، در منطقه وسیعی که شامل خانه‌های قشنگ، خیابان‌های زیبا، درخت‌های سبز و خرم، چمن‌های شاداب، استخر شنا، زمین‌های تنیس و فوتبال، باشگاه و سینما و رستوران‌های درجه اول می باشد، ناحیه با صفای بوآرده قرار دارد. خانه‌های این ناحیه به چندین درجه تقسیم شده است که بهترین آنها به کارمندان انگلیسی تعلق دارد. این ناحیه زیبا که محل سکونت کارمندان طبقه اول ایرانی و هندی است اگرچه از هر حیث بمیزان بسیار عالی از نواحی سابق الذکر جلوتر است با اینحال با ناحیه انگلیسی‌نشین بریم نیز قابل مقایسه نمی باشد. درست است که در این ناحیه کارمندان طبقه اول از قبیل دکتر، مهندس، پزشک، استاد، حسابدار و امثال آنها سکونت دارند و مانند همکاران انگلیسی خود لباس تمیز پوشیده و برای رفع عطش و بیسکی و سودا نوشیده و در شب‌نشینی‌ها و مجالس رقص شرکت می کنند؛ و اگرچه بعضی از سکنه این ناحیه برای اینکه در موقع اضافه‌حقوق عقب‌مانده و یا اینکه مبادا با تظاهر به ملیت شغل خود را از دست داده و بنا به مقتضیات این کشور راه گدائی پیش گیرند؛ به میل یا اکراه ایرانیانی را که در زیر آفتاب سوزان و به کمک عرق بدن و دود نفت پوست‌شان را سوخته و دباغی‌شده و از صورت و شکل ظاهری یک بشر طبیعی خارج شده‌اند، مورد خشم و غضب قرار می دهند و بالاخره با اینکه عده‌ای از آنان در این خوش رقصی راه افراط را پیش گرفته و برای اثبات وفاداری خلل‌ناپذیر تمام مقدسات ملی خود را نیز در این راه به پست‌ترین وضعی قربانی می کنند؛ با اینحال چون ایرانی هستند، چون نفت مال آنهاست، چون موجر این ثروت ملی می باشند، چون بنا به عرف امپراطوران نفت بایستی با امتیازاتی که خیلی کمتر از امتیازات مستأجرین است ساخت و راضی باشند، لذا بوآرده نیز به میزان استحقاق آنها ساخته شده است.

بریم

این نام بر منطقه‌ای اطلاق می‌گردد که در قسمت شمالی پالایشگاه احداث شده و محل سکونت کارمندان انگلیسی شرکت نفت است.

از ترکیب ویلاهای باشکوه و زیبایی که در میان انبوه درختان سبز و گل‌های رنگارنگ قرار گرفته‌اند، باغ‌های باصفائی که در تمام فصول سال شاداب بوده و هر روز به رنگی در می‌آیند، خیابان‌های صیقلی و مشجری که از همه جا گذشته و این عروسک‌های زیبا و تپه‌های گل و سبزه را با نظم و ترتیب جالبی به قطعات مختلف تقسیم میکنند، لطافتی که از وزش نسیم آرام و مطبوع شطالعرب در میان این گل‌ها و سبزه‌ها و خیابان‌های قشنگ جریان دارد و همچنین از صدها زیبایی و محاسن دیگر، این ناحیه بوجود آمده که همواره در آغوش یک آرامش مطبوع و سحرآسایی لمیده است.

در درون خانه‌های پر سعادت این ناحیه همه گونه وسایل آسایش موجود بوده و با بودن این وسایل نه گرما، نه سرما، نه رنج و نه زحمت، نه فقر و نه بیماری به هیچ وجه بدرون این خانه‌ها راه ندارند.

اگر بگوئیم که این ناحیه یک بهشت کاملی است در گفته خود هیچ مبالغه نکرده‌ایم. زیرا در اینجا نیز درست مانند همان بهشت مصنوعی و معروف «حسن صباح» رئیس مذهب اسماعیلیه، مقامات مسئول این کشور مسحور اعجاز خدایان نفت گشته بردگی و عبودیت آنان را می‌پذیرند.

آری از اینجا در این منطقه قشنگ و آرام، در این گلستان بهشت‌آسا و فریبنده‌ای که از همه جا و همه چیز آن بوی صلح و صفا بر می‌خیزد، تمام اختلافات طبقاتی که منشاء تمام نزاع‌های نژادی و مذهبی، و منبع تمام فسادهای اجتماعی، تمام فتنه‌های آبادان سرچشمه می‌گیرد.

تا موقعیکه این کاخهای باشکوه با تمام مظاهر عالی خود در کنار لجن زار احمد آباد برپا می‌باشند. تا هنگامیکه این بهشت موعود در مقابل دوزخ سوزان آبادان قرار دارد. تا زمانیکه این دسته گل روح بخش در میان خارهای زهر آلود اطراف جلوه

گری می کند. نا رضایتی های شدید و خطرناک مردمان آبادان نیز ادامه خواهد داشت و تا وقتی که شرایط زندگی در نوحی سابق الذکر تا این اندازه و یا شدیدتر می باشد. میزان نارضایتی مردم آبادان و فاصله بین کارگزان و فرمان فرمایان نفت بهمین درجه مخوف خواهد بود. (۲۸)

نگارنده بومی آبادان است و بچه شهر آبادان. نامه تقی زاده نمایانگر واقعیت رفتار حکومت مرکزی در عصر پهلوی اول و دوم و هم اکنون حکومت «سلسله جلیله روحانیت» نسبت به شهر آبادان است. که برگردانی همچون رفتار عصر امپراطوری انگلیس با مردم کشورهای مستعمره و زیر سلطه می باشد. و امکانات ما بچه ها و بومیان مناطق شهری بامحل های شرکت نفت قابل قیاس نبود در تابستان نمی توانستیم از استخراج شرکت نفت استفاده بکنیم درجوی های غیر بهداشتی یا کناره های اروند کناریا نهرها میان باغ نخل آب تنی و شنا می کردیم ... در صدی از در آمدها خرج شهرهای خوزستان نمی شد و رژیم آخوندی بعد از سه دهه پایان جنگ ویرانگر ایران و عراق در بازسازی ساختار شهر آبادان و خرمشهر قدمی مثبت بر نداشته است و زندگی در این دوشهر مشکل آب و ... طاقت فرسا است.

نامه تقی زاده به وزارت امور خارجه

حسن تقی زاده که آن زمان «وزیر مختار و سفیر کبیر ایران در بریتانیا» بود در نامه ای به وزارت خارجه ایران می نویسد در این نامه وضعیت مسئولین مرکز در قبال قسمت غیر شرکتی شهر آبادان را انتقاد می کنند. این مسئولین و کسانی که بنام فرماندار یا شهردار روانه آبادان می کردند آشنائی با آن شهر نداشته و اثری درخور برای آن شهر بر نداشتند ابوالفضل لسانی در کتاب «طلای سیاه یا بلای ایران» بیانگر آن است.

حسن تقی زاده سفیر وقت ایران در انگلیس آورده است:

«پس از عرض مراتب فوق لازم میدانم مطلبی را که اغلب اینجا گفته می شود و مورد انتقاد و گله مندی اعضای شرکت نفت است و گمان می رود ناحق نباشد شرح داده نظر اولیای دولت را به این نکته جلب و خاطر شریفشان را متذکر سازم و

مخصوصاً تمنا دارم که اگر مطلب مورد تصدیق و تصویب جناب آقای وزیر امور خارجه واقع گردد لطف فرموده استخراجی ازین قسمت این معروفه را چند نسخه برای مقامات مربوطه مسئول امور صحتی و بلدی و معارفی و غیره بفرستند .

مطلب این است که رؤسای شرکت که مرکز کارشان در خوزستان و مخصوصاً عبادان (یا آبادان) واقع است و دستگاه صنعتی بسیار وسیع و عالی و با اهمیت از اولین درجه مراکز صنعتی دنیا نظیر نیویورک و باکو در آنجا بنا نموده و ده هزاران عمه و صنعتگر و استاد و مهندس در آنجا دارند و استلزاماً صد نوع تأسیسات دیگر هم برای تدارک لوازم و شرایط کار خود بر پانموده اند بطوری که از دوا خانه و طبیب و نانوایخانه و نجارخانه و آهنگرخانه گرفته تا آخر پزی و تخته بری و مرکز تعلیم استادان عمه و مدارس و مریضخانه و تعمیراتومیل و تراکتور ادارات و مؤسسات بیشمار دیگر آنجا راه انداخته اند چنانکه در همین زمان حال ادراحرای نقشه تأسیسات جدیدی با مخارج ده ملیون لیره شروع نموده اند.

این اشخاص بسیار بسیار مایل اند که اداره کشوری داخلی آنجاها هم کم و بیش متناسب با اهمیت مدنی و علمی و ثروتی و صنعتی آنجا باشد و مانند بعضی ممالک آفریقای مرکزی نباشد که مرکز صنعت عالی بزرگی در یک نقطه در دست اروپائیهای صاحب کار بوده و اطراف و جوانب آن مردمان لخت و برهنه مبتلا به امراض مختلفه با غذاهای کثیف و اطفال مریض محاط باشد. البته اگر اداره مملکت هم دست خودشان بوده ای شکایت مورد نداشت و بایستی همه کار را خودشان بکنند. لکن در ایران که حق ندارند و چنانکه خودشان اظهار می کنند احتراز هم دارند که در امور داخلی مداخله نمایند و یا در امور بلدیه و صحتیه شرکت کنند، یا نظمیة بی مایه و فقیرگدا را کمک کرده مواجب کافی بدهند، یا امنیه و قشون را به حالت آبرومندتر بیاورند، یا شهر و اطراف آن را تمیز و پاک کرده آبها را در مجرای بسته و پلاک انداخته از صدها گونه امراض مسری و امراض اطفال و رم د چشم و کوری و کثافت عفونت انگیز معابر و مجاری و آبله و دیفتری (خناق) و تیفوس و تیفوئید (حصه محرقه و مطبقة) با تدابیر اجراییه جلوگیری کنند و لذا باید صدها انگلیسی تربیت شده و عالم در یک نقطه خرابه و میان جماعت سکنه که در حالت پست دور از تمدن و پیراز امراض هستند اقامت نموده و مراقب دستگاه

صنعتی خود بشوند. درحالی که مجزی زندگی کردن بطور کامل و جلو گیری از سرایت اوضاع حزن انگیز محیط به دایره آنها ممکن نیست.

لذا این حضرات اغلب می گویند و تعجب می کنند که چرادر دولت ایران به این نقطه مهم مملکت خود که حاصلخیزترین و با ثروت ترین و پرمفعت ترین نقاط مملکت است و عایدی خیلی هنگفت به خزانه مملکت می دهد و مرکزیک دستگاه خیلی عظیم صنعتی عصری و مدنی عالی است هیچ عطف نظری متناسب با اهمیت آنجا نمی کند و گذشته از اینکه این اصلاحات داخلی از نظر خیرورفاه مردم ایرانی آنجا لازم است کمکی برای شرکت که در واقع شرکای خود دولت در کار نفت هستند نمی کند و در واقع عقلاً هم روانیست که صاحب خانه ای برای گریه خانه و گاو عظیم الجثه خود که روزی سه من شیر می دهد برای هر کدام روزی پنج شاهی خرج کند. ولی می گویند اولیای دولت ایران نظریه تقسیم ایالت و ولایات و شهرها و قصبات به مراتب معینه لابد اهواز را در جزو طبقه رفسنجان و آبادان را (که حالا صد و سی هزار نفوس دارد) در طبقه خلخال یا محلات گذاشته. رئیس نظمیه و حاکم و رئیس معارف و رئیس صحیه این نقاط را از درجات پائین تر و اقران مأمورین خونسار و فومن و ترشیز انتخاب می کند و نظریه همان تقسیم به مراتب و درجات خرمشهر را منتهی با بند جزهمدرجه می شمارد بنابراین رئیس نظمیه اش سروان (سلطان) و رئیس قشون یاور و رئیس معارف جوان دارای رتبه سوم از شاگردان مدرسه بروجرود و رئیس صحیه اش را از اطبای مجاز بوشهر انتخاب می کند و توجه نمی فرمایند که این نقاط به اندازه دوسه ایالت ایران روی هم عایدی دارد و باید مأمورین خیلی آبرومند و مهم و دانا و تربیت شده و عالی درجه این مرکز صنعت را اداره کنند.

مخصوصاً در باب امور صحیه آنجا خیلی خیلی شکایت تلخ و ظاهراً به حق دارند که آن قسمت از مردم ساکن آنجا که جزو کارکنان و کارگران شرکت نیستند بکلی از رعایت صحی محروم هستند و هیچ نوع اقدامات صحی نظیر ممالک متمدنه یا نصف آنچه در معادن نفت رومانی معمول است به کار نمی رود. شپش میکروبهای مضره از هر نوع استیلا دارد. نه تلقیح ضد حصیه عمومی است نه ضد مطبقه و نه ضد ویا و نه ضد حصیه عمومی است نه ضد حناق و نه ضد مطبقه و نه ضد

وبا و نه ضد آبل. کوفت جلوگیری نمی شود و از امراض چشم هم چنین. اخیراً در آبادان صد و پنجاه نفر مبتلای حصبه عمومی شده اند و دولت بابلدیه یعنی ایرانی یک مریضخانه در آنجاها ندارد و نیز ساختمانهای مساکن مردم بسیار بد و کثیف و ناراحت و غیر صحی است.

می گویند شرکت همیشه حاضر است برای این اصلاحات داخلی هم همه نوع کمک کند و حتی در مخارج مدد نماید. ولی نمی توانند مستقیماً به عمال دولت مدد خرج بدهند یا مداخله در تأسیسات مستقیم این امور لازم بنمایند. بهمین جهت رئیس شرکت توقع داشت و حتی می خواست شرط کند که ازین وجهی که شرکت به طیب خاطر اضافه بر حق الامتیاز مقرر می دهد قسمتی کنار گذاشته شده و تخصیص به اصلاحات مدنی و مخصوصاً صحی و معارفی و انتظامی و اصلاح مساکن و بنای خانه های پاکیزه نیز در آن نقاط داده شود و حتی رفیق اویعنی عضو دیگر هیئت مدیره شرکت می خواست که همه این وجه قسمت اضافی جداً به این کارها صرف شود. اینجانب به هیچوجه این شرط و قید را قبول نکرده و آبداً ذکرش جایز ندانستم.

حضرات حتی شاید علاوه بر این مساعدتی که کردند برای اصلاحات مزبوره جداگانه هم حصر اشتراک و تجمل مصارف اضافی هم هستند. ولی عقیده بنده که صریحاً عرض می کنم و به آنها هم مثل عقیده شخصی غیر رسمی خود اظهار کردم آن است که آبداً دولت هیچ وقت و به هیچ وجه نباید دیناری از حضرات ولو به عنوان اشتراک یا مدد یا هراسمی که باشد بگیرد و آبداً نباید اجازه بدهد و راضی بشود که حضرات یک شاهی به دولت یا به وزارتخانه ها یا به عمال دولت یا به حکومت خوزستان یا به نظمیة عبادان یا به معارف اهواز بدهند و یا خدای نخواستہ مستقیماً خرجی بکنند اقداماتی به خرج خود بنمایند.

بلکه باید حتماً و قطعاً و جرماً و بتاً دولت تمام این اصلاحات را به درجه اعلاء و آبرومندی ولی با صرف صد هزار لیره در سال باشد خود به عهده بگیرد و البته باید و بلکه واجب حتمی و ضروری است که دولت مأمورین لایق از بهترین طبقه تربیت شده با حقوقهای کافی و خیلی آبرومند و بلکه با چند برابر حقوق مأمورین سایر نقاط برای نظمیة و حکومت و بلدیة و معارف و صحیة و قشون آنجا بفرستد و یک عنوان قانونی ظاهر اصلاح برای افزایش حقوق مأمورین آن نقاط مثلاً مانند بد آب و هوا بودن یا اهمیت نقطه و گرمی هوا و ساحلی بودن و غیره (ولی نه عنوان بودن

فرنگیها در آنجا یا وجود شرکت نفت و غیره) پیدا کند که در واقع ظاهراً حکم کلی باشد ولی شرایط قانونی آن شرایط قانونی آن طوری باشد که مصداق منحصر پیدا کند و همه مخارج را از خزانه دولت بدهند و به اعلا درجه و به منتهای مرتبه امکان مظاهر اجرائی دولت را در « نقاط آبرومند و با حیثیت و با شرف و بزرگواری و سرافراز و سر بلند نگاه دارن. نه آنکه حاکم جوان گدا منش کم حقوق و بی حیثیت ذللی در آن نقطه به درخانه نایب یا منشی اداره شرکت رفته انتظار دیدار او را بکشد و برای شب خود ویسکی بخواد.

درواقع برای اینجانب قابل تصور و تصدیق نبود وقتی که شنیدم شرکت نفت همراه یا هرسالی مبنای پول برای کمک نظمیه آبادان داده و می دهد و دولت با آنها قرار گذاشته که در آنجا نداده و در طهران به دولت بدهند و خود دولت بر حقوق نظمیه آنجا اضافه کند و اینها هم همیشه داده اند و اولیای دولت وقت حتی پول را گرفته لکن به نظمیه آنجا نرسانیده اند و چون نظمیه گرسنه و عور بوده این حضرات مجدداً به صدا آمده اند که دولت اجازه بدهد پول را خودشان در محل به نظمیه بدهند (و شاید هم چیزی به علاوه در محل می داده اند؟)

این مطلب را بنده هرگز نمی توانستم باور کنم ولی اینجا گفته شد و فوق العاده موجب خجلت و عار و شرمندگی بنده شد و یقیناً تصدیق خواهید فرمود که برای دولتی که دم از حقوق استقلالی و حیثیت و عزت نفس ملی و مناعت نفس و عظمت خود می زند بالاتراز این افتضاحی متصور نیست که برای نظمیه یک شهر کوچک خودش از خارجیهای مقیم آنجا اعانه بگیرد و لو آنکه آن اعانه را به محل مصرف خود هم رسانده باشد (که از قراری که گفته می شود نرسانده اند).

اگر دولت ایران سالی صد هزار تومان هم برای نظمیه شهر آبادان از خزانه خود مصرف نماید نباید صد تومان از آن را از خارجی ها بگیرد که این بدترین ننگ و مخالف شئون و حیثیت و شرف ملی است. و بدون دغدغه باید دولت وجه قابلی از خود برای معارف و نظمیه و بلدییه و قشون و مساکن و عمارات و راه سازی و مخصوصاً صحیه آن نقاط صرف کند و فقط چیزی که بعد از آن به عمل آوردن همه نوع اقدامات لازمه و اصلاحات مدنی ضروری دولت می تواند به حضرات اجازه بدهد کمک کنند و پولی صرف نمایند تنها امور صحی غیر دولتی است مثلاً تأسیس مریضخانه های غیر از مریضخانه دولتی و آوردن قدری دواى مجانی یا

ایجاد یک قرائتخانه و کتابخانه عمومی و هدیه کردن آن به بلدیۀ شهروازین قبیل چیزها که بیشتر مربوط به امور خیریه و صحیه باشد، یعنی همان چیزها که در خاک هردولتی حتی درپاریس یک جمعیت امریکائی مانند مؤسسۀ « راکفلر » و «کارنگی» می تواند اقدام کند. ولی هیچ شرکت امریکائی نمی تواند به نظمیۀ مارسیل یا لیون مواجب بدهد.

این است آنچه عرض آن را لازم و وظیفۀ ملی خود دانستم و این عرایض نه برای کمک به مقاصد و خیالات و منظور شرکت نفت است بلکه اگر اصلاً هیچ وقت اظهاری هم نمی کردند (و کاش هم نکرده بودند) ما خود بایستی عطف توجه بیشتری به این مرکز معدن طلای سیال کرده باشیم و وسائل تمدن را در آن نقاط اقلأ به میزان طهران مهیا کنیم ولو آنکه سالی پنجاه یا صد هزار لیره صرف کنیم و اگر این وجه را صرف کنیم و نتیجه مشهود گردد ضرر نمی کنیم، بلکه از حضرات دوماقبل آن را برای امور مفیدۀ دیگر صحت و معارفی بی ضرر می توان استفاده کرد، یعنی تشویق کرد که در آن نقاط شرکت کنند و باعث ترقی مدنی بیشتری گردند و بی مضایقه هم می کنند و مداخله در امور داخلی ما یا باعث وهن مملکت نمی شود و به آسانی ممکن است اگر یک مدرسۀ متوسطۀ علم خیلی خوب در آنجا باشد شرکت نفت روزی یک دستگاه عملیات - خان (لابراتوار) شیمیائی یا فیزیکی با تمام اسباب و آلات اخرین شکل عصری به آن مدرسۀ هدیه نماید. به این عنوان که بعضی استادان کارگر محلی خود آنها نیز در آنجا عملیات یاد بگیرند، یا اگر دول در آنجا مریضخانۀ مرتب عالی با اطبا و جراحان قابل داشته باشد روزی کمپانی یک دستگاه جراحی خانه یا رادیولوژی یا دندانسازی یا سرم سازی به آنجا هدیه نماید که خود ده هزار لیره یا بیشتر ارزش داشته باشد.

یقین دارم اولیای دولت به این موضوع توجه لازم فرموده ما را در خارجه سر بلند و نیکنام و روسفید خواهند فرمود.

وزیر مختار (۲۹)

جمال صفری

فرانکفورت، تیر ۱۳۹۹

توضیحات و مأخذ

- ۱- حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد سوم - نشر ناشر، ۱۳۶۲، صص ۴۴۷ - ۴۴۶
- جمال صفری «مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران» جلد دهم - انتشارات مصدق - فاطمی - تیر ۱۳۹۷ - صص ۵۱۷ - ۵۱۶
- ۲- حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد سوم - نشر ناشر، ۱۳۶۲، صص ۴۵۰ و ۴۵۳
- (جمال صفری «مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران» جلد دهم - انتشارات مصدق - فاطمی - تیر ۱۳۹۷ - صص ۵۲۳ - ۵۲۰)
- ۳- علی ظریف «افول قدرت آمریکا در اقتصاد بین الملل (۱) خیزش اقتصادی چین»، خبرگزاری صدا و سیما - ۱۷ بهمن ۱۳۹۶
- ۴- محمد علی فروغی «یادداشتهای روزانه»، به کوشش ایرج افشار - نشر: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - ۱۳۸۸، صص ۲۱۴
- ۵- پیشین -، صص ۳۲۸
- ۶- پیشین، ۱۳۸۸، صص ۱۳۷)
- ۷- پیشین - صص ۱۷۰ - ۱۶۹
- ۸- باقر عاقلی «ذکاء الملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰»، انتشارات علمی و انتشارات سخن، ۱۳۶۷ - صص ۵۰ - ۵۱ - به نقل نوشته احمد افرادی «فروغی در گذر تاریخ» - سایت دنیا خانه من است.

◀ **دکتر فخرالدین عظیمی** نوشته است: اگر این داستان حقیقت داشته باشد، طرز تلقی فروغی و افرادی نظیر او را روشن می سازد. آنان اطاعت خود را از کی حاکم خودکامه چنین توصیف میکردند که قصدشان پیوسته خدمت به کشور بوده است؛ ولی عملاً گرفتار وضعی بودند که جز

فرمانبرداری از پادشاه، راه دیگری پیش روی آنان نمی نهاد، و بنابراین برسرکار می ماندند تا زمانی که دیگر به خدمتشان نیازی نباشد.

منبع: فخرالدین عظیمی «بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰»، از انتشارات قطره، مترجمین عبدالرضا هوشنگ مهدوی - بیژن نوزری، ۱۳۷۲، ص ۵۶

◀ **قاسم غنی** از رجال سالم دوران پهلوی و مورد اعتماد پهلوی اول و دوم بود. او در یادداشت‌هایش در سال ۱۳۲۸ پس از بازگشت شاه از آمریکا که ۱۸ ماه قبل از استقرار حکومت ملی دکتر مصدق بود و در آن سفر شاه را همراهی کرد، می نویسد: درباره شاه نیم میلیون دلار تقریباً خرج مسافرتش به آمریکا شد و به اصطلاح مقدمه‌ئی بود برای اینکه لااقل ما هم راهی که ترک‌ها چند سال پیش در پیش گرفتند تازه شروع کنیم و دست از تذبذب و حقه‌بازیهای کهنه و سیاستهای دوره‌های میرزا آقاخان نوری و امین‌السلطان و عین‌الدوله برداریم. به محض مراجعت به ایران، کلیک عجیبی روی کارآمده در دولت، در اداره برنامه هفت ساله که سال دوم آن درکار تمام شدن است، در دربار، در ادارات و جماعتی بنام وکیل و وزیر و سناتور، اداری و درباری که افراد آنها دست‌نشانده‌های قطعی و مسلم انگلیسها هستند در کارهای حساس گماشته شده‌اند. بنده به انگلیسها کاری ندارم. سفیر و مأمور انگلیسی که بتواند در مملکت خارجی به نفع مملکت خود کاری انجام دهد و ندهد در این دنیای پراشوب مادی به یک پول ارزش ندارد ولی ما هم باید بنفع مملکت و زندگی خودمان کاری بکنیم لااقل خیانتی نکنیم...

این درباریان و اشخاصی که در آن اطراف هستند آب خوردن آنجا را به سفارت انگلیس خبر می‌دهند. راه تقدم و ترقی هم دزدی، خیانت پیشه‌گی، جنایت، دروغ، افتراء، بست و بند، جاکشی، دیوثی و دخترخواهر [خود را] به حریف خارجی و داخلی بردن شده است. زنان متمدن شهر نشین مان را دیدید، مردان متنور تحصیل کرده مان را دیدید. (I)

شایان ذکر است، دکتر مصدق در خاطراتش به این مهم اشاره می‌کند که:
 «من با دستگاهی کار می‌کردم که زیر نفوذ استعمار بود. پس از چند تغییر و تبدیل سرتیپ افشارطوس را در رأس اداره کل شهرستانی گذاردم شاید اصلاحاتی بکند. او را از بین بردند.» (II)

- I- «یادداشت‌های دکتر قاسم غنی» جلد ۸، به کوشش دکتر سیروس غنی- انتشارات زوار - ۱۳۶۷، ص ۲۷۲
- II- دکتر محمد مصدق «خاطرات و تالمات دکتر مصدق» بکوشش ایرج افشار - انتشارات علمی - ۱۳۶۵، ص ۲۷۲
- ۹ - «خاطرات سرآرتور هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در ایران» ترجمه جواد شیخ الاسلامی، نشر: ستاد انقلاب فرهنگی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳. صص ۱۸۹ - ۱۸۶)
- ۱۰ - الول ساتن «نفت ایران»، ترجمه رضا رئیس طوسی - مؤسسه انتشارات صابرین - ۱۹۷۲، ص ۷۳
- ۱۱- پیشین، صص ۷۲ - ۶۸
- ۱۲ - ابوالحسن بنی صدر «نفت و سلطه» یا «نقش نفت در توسعه سرمایه داری در پهنه جهان و زمان»، انتشارات مصدق - صص ۲۶ - ۲۵
- ۱۳ - پیشین، صص ۱۸۴ - ۱۷۸
- ۱۴- رابرت دریفوس «طرح سی ساله واشنگتن برای کنترل نفت خلیج فارس» ترجمه: مرتضی محیط نیویورک - مجله مادر جونز، آپریل ۲۰۰۳ - به نقل از دیپلماسی ایرانی
- ۱۵ - دکتر جواد شیخ الاسلامی «صعود و سقوط تیمور تاش»، انتشارات توس - ۱۳۷۹ - صص ۱۵۳
- ۱۶- پیشین، صص ۱۵۵ - ۱۵۴
- ۱۷ - خاطرات سید حسن تقی زاده (زندگی طوفانی) - انتشارات فردوس - ۱۳۷۹ - صص ۲۶۹ - ۲۴۰
- ۱۸ - حاج مخبرالسلطنه هدایت «خاطرات و خطرات»، کتابفروشی زوار - ۱۹۶۳، صص ۳۹۷ - ۳۹۴

پی نوشت:

- (۱) - در مقدمه فردوسی چاپ امیر بهادر، ادیب الممالک من الغرائب این اشعار را بنام فردوسی نگاشته در شاهنامه نیست و بکلام فردوسی نمی‌ماند. در تذکره محمد طاهر نصرآبادی با اسم ملازمانی یزدی ضبط است که دیوان خواجه را مصدر گفتار قرار داده است نزد شاه عباس برد که خواجه را جواب گفته‌ام فرمودند جواب خدا را چه میدهی؟- نقل از ترجمه حال یمین الدوله محمود، به قلم ادیب الممالک فراهانی، مندرج در شاهنامه، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، تهران، ۲۵۳۷، ص ۱۷.
- (۲) - این کلین همان است که به تبریز آمد و میخواست دنبال اردو به اهر برود و باز در حکومت من در فارس باتفاق سفیر فرانسه لوکنت بشیراز آمد.

۱۹ - ملک‌زاده، الهام؛ الله جانی، علی «عملیات جاسوسی شوروی در ایران در دوره رضاشاه بر اساس زندگی و خاطرات ژرژ آقابکف ۱۳۰۷-۱۳۰۵ شمسی» مجله: دوفصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات اوراسیای مرکزی، سال پاییز و زمستان ۱۳۹۶، شماره ۲ دوره ۱۰- صص ۴۱۰ - ۴۰۹

۲۰ - دکتر حسین آبادیان «بحران مشروطیت در ایران»، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی- ۱۳۹۰ - صص ۵۴۹ - ۵۴۸

۲۱ - رونالد. و. فریر (Ronald W. Ferrier)، «تاریخ بریتیش پترولیوم که بین سالهای ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۲» مترجم: کامبیز باسطوت ۱۴/۲۹/۱۲ - سایت سیاست در ایران)

(<http://www.iranpolitics.org>)

۲۲ - پیشین

۲۳ - الول ساتن « نفت ایران» صص ۱۰۶ - ۱۰۴

۲۴ - الول پیشین، صص ۱۱۱ - ۱۰۹

۲۵ - پیشین، صص ۱۲۱ - ۱۱۶

۲۶ - مهندس قباد فحیمی «سی سال نفت ایران - از ملی شدن تا انقلاب اسلامی» شرکت نشر کتاب (کالیفرنیا)، مرداد ۱۳۸۳ - صص ۶ - ۵

- ۲۷ - ابوالفضل لسانی «طلای سیاه یا بلای ایران» مؤسسه انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۵۷ - ص ۲۸۶
- ۲۸ - صص ۲۹۴ - ۲۸۷
- ۲۹ - نامه های لندن (ازدوران سفارت تقی زاده در انگلستان) به کوشش ایرچ افشار - نشر فرزانه - ۱۳۷۵ ، صص ۴۵ - ۳۶

موقوفه اود و روحانیت

اسماعیل راثین در کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران نقل قولی از محمود محمود می آورد که «انگلیسی ها از آغاز قرن نوزدهم یعنی پس از سفر اول سر جان ملکم به ایران (۱۲۱۵ هـ - ۱۸۰۰ م) چنین احساس کردند که غیر از هیئت حاکمه وقت در ایران، نیروی دیگری هم در این کشور وجود دارد که اهمیت آن از لحاظ توسعه و بسط نفوذ اجانب کمتر از هیئت حاکمه نیست و این نیرو جامعه مذهبی نام دارد. بنابر این آنها کوشیدند با علماء و روحانیون مذهب تشیع که فوق العاده در عامه مردم ایران نفوذ داشتند تماس حاصل کنند و روشی را در پیش بگیرند که از نفوذ آنان نیز به نفع خود استفاده نمایند و من غیر مستقیم اعضای برجسته این جامعه را در اختیار داشته باشند. این بود که چندین فقره اعتبار به عنوان موقوفات ترتیب دادند تا توجه علما و روحانیون ضعیف را جلب نمایند...» (محمود محمود ، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد ۶، ص ۱۷۴۳) و بر این نظر است که «اولین موقوفه ای که در اختیار شعبه اوقاف هند در بغداد برای تقسیم در ایران و بین النهرین قرار داده شد، قریب یکصد لک روپیه بود که به پول ایران در روزی که وقف گردید در حدود سیصد میلیون قران می شد. نایب السلطنه هندوستان این موقوفه را که ظاهراً متعلق به "صوبه اود" فرمانروای لکنهو بود ولی در حقیقت واقف آن که یک زن رقاچه شیرازی الاصل به شمار می رفت، به نام سپرده ثابت در بانک دولتی انگلستان در لندن به امانت گذارد تا سود و ربح آن همه ساله به تهران منتقل شود و در اختیار شعبه اوقاف هند در کنسولگری بغداد قرار گیرد... از روزی که تقسیم سود موقوفه "اود" در بین النهرین و ایران آغاز

گردید، عده ای از علما و روحانیون که از کنه افکار و سیاست "وصی" اطلاع داشتند مقرری ماهانه پرداختی کنسولگری بغداد و سفارت تهران را قبول نکردند. نخستین کسی که در عراق از قبول وجوه موقوفه اود هند امتناع کرد مرحوم شیخ مرتضی انصاری مرجع تقلید در نجف اشرف بود... علاوه بر مرحوم مرتضی انصاری، عده ای از علمای دیگر نظیر آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی نیز از قبول «موقوفه اود» هند امتناع می کردند. (۱)

او در تأیید اسناد راکد هند و کتاب محمود محمود، دانشمند فقید خان ملک ساسانی در کتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران که سه سال قبل از کتاب محمود محمود چاپ شده در این باره می افزاید «مرحوم حاجی محمد کپه (بروزن قبه) وکیل و پیشکار مرحوم شیخ الطایفه و حاجی شیخ مرتضی انصاری که خود نیز از نیکان و اخیار بود برای پدرم حکایت کرده بود که روزی قونسول انگلیس در بغداد به منزل شیخ انصاری در کاظمین درآمد و سلام ملکه و ویکتوریا رسانیده و خواهش کرد که از وجوه اوقاف هند مبلغی قبول بفرمایند. عادت شیخ بر این بود که هر وقت می خواست تقاضائی را نپذیرد بدهن آستین دست راست خویش نگاه می کرد و جواب می داد.

همینکه شیخ بدهن آستینش نگاه کرد ما متوجه شدیم که او این هدیه را نخواهد پذیرفت پس از لحظه ای سر بر آورد و فرمود (تکلیف نیست). «(دست پنهان سیاست انگلیس، ص ۱۰۲) (۲)

«در عین حال از سال ۱۸۵۰ م (۱۲۶۶ هـ) تاکنون به موجب اسناد رسمی حکومت هندوستان و وزارت خارجه انگلیس در حدود ششصد نفر از علماء و روحانیون از وجوه موقوفه سفارت فخمیه در تهران و کنسولگری بغداد استفاده کرده و حتی عده ای از آنها رسید کتبی نیز داده اند...» (۳)

در کتاب «خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ» وزیر مختار بریتانیا در ایران که توسط جواد شیخ الاسلامی به فارسی برگردانده شده است در باره "موقوفه اود" آمده است:

«ابزاری فوق العاده نیرومند که در آن تاریخ در اختیار داشتم و به کمک آن روابط

بسیار حسنه با طبقه روحانیون ایران برقرار کرده بودم عطیه یا «موقوفه عود» بود که آخرین سلطان ایالت عود (واقع در هونستان)، که شیعی مذهب بود، آن را برای تأمین هزینه تحصیل طلاب شیعه، که در کربلا و نجف درس می خواندند، تخصیص داده بود، به این منظور که این طلاب بعدها به اخذ درجه اجتهاد در الهیات و فقه شیعی نایل شوند.

این موقوفه جالب فرهنگی، که در حال حاضر تصور می کنم به سرمایه ای هنگفت تبدیل شده باشد، در اختیار نمایندگان مقیم انگلیس در بغداد قرار داشت و در نتیجه دقتی که آنها در عرض سالیان متمادی با سپردن این مبلغ به بانکها و افزودن فرع کلان به اصل مبلغ، به خرج داده بودند. رقم کلی این موقوفه، در تاریخی که من در ایران بودم، به مبلغی هنگفت رسیده بود. از این جهت، عده ای از دوستان بی شمار من، که جزو علما و روحانیان ایران بودند، مکرراً از من تقاضا می کردند که جوانان جامع الشرایط ایرانی را که با خود آنها نسبت و قرابت داشتند مشمول استفاده از این موقوفه فرهنگی کنم و وسایل تحصیلشان را در عتبات عالیات فراهم کنم تا بعداً پس از طی دوران تحصیل اقامت لازم در انجا، به علمای مذهبی، و در صورت داشتن استعداد و لیاقت استثنایی، به مجتهدان طراز اول شیعی تبدیل شوند. من همیشه برای موضوع اهمیت قایل بودم که موقوفه عود، همچنانکه کلنل نیومارچ (یکی از امنای این موقوفه) آن را به خوبی اداره کرده بود، در آئینه نیز به همان نحو اداره شود و به سر نوشته و قوفه ای دیگر - مشهور به موقوفه مینوث - دچار نگردد که در نتیجه سهل انگاری هیئت امانا و بی توجهی به خصال کسانی که از آن متفیض می شدند، عملاً تبدیل به اعتباری شده بود برای تربیت عصیانگران و مبلغان شهر آشوب که مرامشان علی الاصول با مقاصد بانی موقوفه و دوستانش تناقض داشت. رعایت بیطرفی کامل در مورد درخواستهایی که در این باره (اعطای بورس به طلاب ایرانی) به خود من تسلیم می شد و دقتی که در گزینش و احاله آنها به سرهنگ نیومارچ در بغداد به خرج میدادم، وسیله بسیار مغتنمی شده بود برای اعمال نفوذ در میان علمای طراز اول ایران و من همیشه از این وسیله برای حفظ تماس و تقویت روابط حسنه ام با رؤسای این طبقه منتفذ استفاده می کردم. (۴)

پی نوشت:

- ۱- اسمعیل رایین « حقوق بگیران انگلیس در ایران »، انتشارات جلوبیدان - ۱۳۴۷، صص ۱۰۱ - ۱۰۰
- ۲- پیشین - ، ص ۱۰۲
- ۳- پیشین ، ص ۱۰۳
- ۴- « خاطرات سر آرتور هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در ایران » ترجمه جواد شیخ الاسلامی، نشر : ستاد انقلاب فرهنگی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳، صص ۲۵۴ - ۲۵۳

خوزستان که بیش از یک قرن است که از منابع زیر زمینی یعنی نفت (طلای سیاه) برای زیربنا و توسعه ایران مورد استفاده قرار می گیرد و نقش اساسی در بودجه کشور دارد، دولت های مرکزی در صدی خرج خوزستان و مردم بومی آنجا نکرده و نمی کنند. در واقع «رفتار دولت مرکزی در عصر پهلوی ها و نظام ولایت فقیه با مردم این استان همچون رفتار عصر امپراطوری انگلیس با مردم کشورهای مستعمره و زیر سلطه است.» گزارش روز جمعه ۹ خرداد ۱۳۹۹ خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران «ایسنا» نمونه ای از وضعیت خوزستان و مردم را نشان می دهد که در اینجا آورده ام:

پای درد دل های چند جوان اهوازی

«فروردین که همیشه رودخونه کارون پر آب میشه اما شما خرداد که بیای اهواز یهو می بینی رودخونه خشک خشک خشکه! پس این آب یهو کجا می ره؟ میگن لوله کشیدن و آبو می فروشن.» خودت اون لوله کشی رو دیدی؟ «نه من ندیدم اما بعضیا دیدن.» دستفروشی می کند. ظهر که می شود برای فرار از گرما و کشیدن قلیان و نوشیدن دله قهوه (قهوه طبخ شده به سبک عربی) به نزدیکترین قهوهخانه می رود. حاضر است به عنوان کارگر شهرداری استخدام شود و زباله جمع کند اما می گوید: «همین کار هم برای ما نیست. حتما باید آشنا داشته باشیم تا به ما کار بدن. حتی حقوق

کارگرهای شهرداری رو هم خیلی وقت‌ها نمیدن و اون بنده خداها هم دست از کار می‌کشن. یه وقتایی شهر رو بوی آشغال می‌گیره. هوای اینجا هم گرمه و از بوی بد اصلا نمیشه تو خیابون بری. باید پارتنی داشته باشی تا بهت کار بدن. اهواز این همه شرکت نفت داره که این شرکت‌ها رو به پیمانکار می‌سپارن، پیمانکارها هم معمولاً از استان‌های بزرگ مثل تهران و شیراز میان و فک و فامیل خودشونو به کار می‌گیرن. بخدا ما حاضریم هر کاری حتی کارهای خدماتی هم انجام بدیم اما اونم نیست. پسر عموم فوق لیسانس داره اما هیچ کجا استخدامش نمی‌کنن. اصلاً به بومی‌ها کار نمی‌دن. یکی از آشناهای ما دنبال کارگر با موتور می‌گشت، من یکی رو که دنبال کار می‌گشت بهش معرفی کردم اما قبولش نکردن! حتی برای کارهای ساده هم باید پارتنی داشت. هر چی می‌گردیم کار نیست حتی دستفروشی هم سرمایه می‌خواهد که خیلی‌ها اونم ندارن.»

«محمد» یک کام عمیق از قلیان می‌گیرد و تازموردی را که وارد قهوه‌خانه می‌شود با دست نشان می‌دهد: «اینو می‌بینی؟ دیپلم داره و کارگر سمبوسه‌فروشیه. حتی یه مدت واسه کار رفت تهران و تو یه ساندویچی کار می‌کرد، شب‌ها هم همون جا می‌خوابید اما پول خیلی کمی بهش می‌دادن و چون برارش صرف نداشت، مجبور شد دوباره بیاد اهواز و همین‌جا تو یه سمبوسه‌فروشی کار کنه. «خالد» خودت بگو تو تهران بهت چقدر سخت گذشته.»

لاغر است و کم‌حرف. از حرف دوستش خجالت می‌کشد. لبخند می‌زند و سرش را پایین می‌اندازد: «چی بگم؟ اینجا با تهران خیلی فرق داره. تهران همه چی داره. یه بار یه مسافری که از تهران اومده بود یه سمبوسه سفارش داد، وقتی بهش گفتم ۱۰۰۰ تومن میشه تعجب کرد. گفت همین سمبوسه رو تو تهران ۱۰ هزار تومن می‌خرم. حالا اگه ما بخوایم یه سمبوسه رو تو اهواز ۲۵۰۰ تومن بفروشیم، هیشکی ازمون نمی‌خره.»

کارگر قهوه‌خانه، دله (قهوه‌جوش عربی) را با یک فنجان به سمت خالد می‌آورد و برایش قهوه می‌ریزد. او هم فنجان را یک‌نفس سر می‌کشد. مشتری جدید وارد قهوه‌خانه می‌شود. با همه سلام و علیکی می‌کند و با خالد دست می‌دهد و کنار او

می‌نشیند. ۲۵ ساله است و در یک فلافل‌فروشی مشغول به کار است، پدرش ماشین سنگین دارد و وضع مالی بدی ندارند. قرار است گواهی‌نامه ماشین سنگین بگیرد و کار پدرش را ادامه دهد تا خودش آقای خودش باشد: «خیلی دوست دارم ازدواج کنم اما با مشکلاتی که هست فکر نکنم اصلاً بتوانم پا پیش بذارم. آقام ماشین سنگین داره و وضعمون به نسبت بقیه بهتره. قرار شده من هم گواهی‌نامه ماشین سنگین بگیرم و کنار دست آقام کار کنم تا آقای خودم باشم. حاضرم تو شهرداری هم کار کنم و یه حقوق نسبی داشته باشم تا بتونم زن بگیرم اما کو کار؟ فکرشو بکن ما با کارگری ۹۰۰ هزار تومن حقوق می‌گیریم و پارسال باید برای یک کیلو پیاز ۱۲ هزار تومن می‌دادیم. باید برای اجاره یه خونه تو حاشیه شهر اهواز پنج میلیون بیعانه و ماهی ۵۰۰ هزار تومن اجاره داد. زندگی واقعا سخته. خونه ما سه تا کولر داره. بارها پیش اومده که صبح زود از خواب بیدار شدیم و دیدیم لوله‌های کولر رو بریدن. فکرشو بکن لوله‌ها رو می‌دزدن و می‌فروشون. هر بار هم آقام مجبوره هزینه کنه تا دوباره همه لوله‌ها رو تعمیر کنه.»

دستفروش‌ها در بازار اهواز

محمد وسط صحبت‌های تازه‌وارد می‌پرد تا خودش از اتفاق‌هایی که در اهواز می‌افتد و او شاهدش بوده بگوید: «بعضی شب‌ها ما با صدای تیراندازی از خونه بیرون می‌آیم. یه بار برای اینکه یه نفر داشت میله‌های یه خونه رو می‌دزدید تیراندازی شده بود. صاحب‌خونه فهمیده بود و هر چی به دزد می‌گفت نبر، دزد می‌گفت «حاجی بذار همین یه بار هم ببرم دفعه بعد اجازه نده». آخرشم جمع شدیم و دزدو گرفتیم. بعد از اینکه آنها رو می‌دزدن به ضایعاتیا می‌فروشون. من یه وقتی با پسرداییم برای سرکشی و تعویض کنتورهای برق می‌رفتم. خیلی‌ها از سرنداری کنتوراشونو دستکاری کرده بودن و ما هم جریمه‌شون نمی‌کردیم. فقط کنتورا رو عوض می‌کردیم. شما ساعت ۱۰ تا ۱۲ شب سری به بازار بزن تا ببینی جوونای

مردم چطوری تو آشغال دنبال غذا می‌گردن تا تهمونده فلا فلا رو جمع کنن و بخورن. بیشتر جوانای اینجا معتاد شدن. بعضی از زنا هم از بدبختی مواد می‌فروشن. اینجا مواد مخدر با هر قیمتی پیدا میشه؛ از ۲۰ هزار تومن گرفته به بالا. اگر این کارا رو انجام ندن چطوری می‌تونن پول دربیارن و زندگی کنن؟ حتی بعضیا مجبورن کابل برق بدزدن.»

محمد بلند می‌شود تا برگردد سر کارش. وقتی می‌خواهد از در بیرون بزند، نگاهی به من می‌کند و می‌گوید: «اگه می‌خوای بیا تا یه چیزایی رو بهت نشون بدم». از در قهوه‌خانه که بیرون می‌زنیم، آن دست خیابان یک زن چادری که روی زمین نشسته و سبزی می‌فروشد را نشان می‌دهد: «عممه. خواهر شهید. برادرش شهید مدافع حرمه». جلو می‌رود و با زن خوش و بش می‌کند. بعد وارد بازار می‌شود و توصیه می‌کند حواسم به موبایلم باشد.

همین طور که راه می‌رود، درد دل‌هایش را که تمامی هم ندارد بیرون می‌ریزد: «خیلی از زمینای اطراف اهواز تا خرمشهر نفت داره. عموم طرف جوفر حدود سه هکتار زمین داشت، زمیناش نفت داشت. حدود یه هفته زمینشو اجاره کردن و بهش گفتن تو نگهبان زمین باش. بعد مدتی که لوله زدن، گفتن زمینت بدرد نمی‌خوره. بعد از جنگ، نفت زیادی تو زمینای اطراف پیدا شد. بعضیا شرکت نفتی ثبت می‌کنن و آدمای ضعیفو استخدام می‌کنن و وقتی که کارشون گرفت، نیروهاشونو تعدیل می‌کنن. اگه یه شرکت ۱۰۰ نفر کارگر داشته باشه ۲۰ نفر بومی هم نمی‌گیره. اگه کاری تو تهران هست به من زنگ بزن تا پیام کار کنم. اینجا تو شرکتای ملی حفاری به کارگرا به جای پول، لباس و مواد شوینده می‌دن که مجبور میشن اونارو بفروشن تا بتونن شکم زن و بچه‌هاشونو سیر کنن. ما چند بار به مسئولین نامه نوشتیم اما نمی‌ذارن به دستشون برسه. پسردایی من به چشم خودش دیده نامه‌ها رو می‌ریزن تو رودخونه. اگه نامه‌مون رو به دستشون برسونه، کمکمون می‌کنن. یکی از اقوام ما که مادرش از پدرش طلاق گرفته نامه نوشت، حالا ماهی دو میلیون تومن برایش پول می‌ریزن.»

محمد تا ته بازار را نشاتم می‌دهد و می‌گوید: «میدونی؟ زندگی تو اینجا خیلی سخته. یه روز اصلا نمی‌تونیم نفس بکشیم و گرد و غبار، یه روز آب نداریم بخوریم، یه روز نون نداریم بخوریم، قبیش هم که جنگ بود و گرفتاریای خودشو داشت. حالا ما که اون روزا رو ندیدیم اما تعریفاشو که شنیدیم. پارسال هم درگیر سیل بودیم. یه وقتی هم فاضلاب بالا میزنه و زندگی‌مونو کثافت برمی‌داره. گرمای تابستونا هم که همیشگیه. بیا یه مدت اینجا زندگی کن، می‌فهمی ما چی می‌گیم».

منبع: ایسنا

<https://www.isna.ir/news/99030804628>/پای-در-دل-های-چند-جوان-اهوازی

جمعه / ۹ خرداد ۱۳۹۹

* سیدمحمد مولوی نماینده مردم آبادان در مجلس یازدهم با اظهار تأسف از اظهارات شب گذشته استاندار خوزستان گفت: اظهارات استاندار خوزستان نادیده گرفتن واقعیت های استان و عدم شناخت کافی از مردم ولایتمدار خوزستان است. وی افزود: چرا بجای عذرخواهی از مردم و احساس شرمساری در مقابل میهمانانی که اوج تبعیض ها و محرومیت ها را با چشم خود دیدن و لمس کردند کم کاری و ناتوانی مدیران خود را به بهانه های واهی و غیر واقعی گره میزنید؟!.

مولوی با تقدیر از حضور ۱۲ نماینده عضو فراکسیون مناطق محروم مجلس خاطرنشان کرد: نمایندگانی که تنها برای چند ساعت به عنوان میهمان در منطقه غیزانیه حضور پیدا کردند به اوج محرومیت ها، تبعیض ها، اشرافی گری ها و فاصله بین مردم و مدیران پی بردند اما ظاهراً مسوولان ارشد استان هنوز به این موضوع پی نبرده اند.

عضو فراکسیون مناطق محروم مجلس تصریح کرد: خوزستان سالهاست از تبعیض ویی توجهی ویی تفاوتی و مدیریت های ناکارآمد که عموماً زابیده سفارشات و گروه بازی ها و رفیق بازی هاست رنج می‌برد و متأسفانه کسی نیز فریاد این مردم را به جایی نرسانده و اگر واکنش ها و پیگیری های امروز مقامات در

خصوص غیزانیه را می‌بینید این ناشی از انعکاس فریاد دادخواهی مردم آن منطقه در فضای مجازی بود.

مولوی با انتقاد از سکوت نمایندگان خوزستان در جلسه شب گذشته با استاندار خوزستان گفت: همین تعارفات و سکوت‌ها باعث شده وضعیت خوزستان به این شکل باقی بماند. نماینده مردم آبادان در مجلس با اشاره به گلایه نماینده مردم سمنان از اشرافی‌گری و سانتافه‌سواری مدیران در خوزستان اظهار داشت: مدت‌های مدیدی است مدیران سانتافه‌سوار از مردم محروم و بی‌نوا فاصله گرفته‌اند و از پشت شیشه‌ها دودی خودروهای خود و پنجره‌اتاق‌های مدیریتی نظاره‌گر محرومیت‌ها و نداری مردم هستند. وی افزود: فریاد عطش مردمی که در کنار رودخانه‌ها و سدها ساکن هستند سالهاست از چوئیده تا ایذه و غیزانیه و ... بالاست اما تنها منت مسوولان افزودن تانکرها و وعده‌هایی است که معلوم نیست کی به سرانجام برسند!

منبع: ایفانیوز ۱۶ خرداد ۱۳۹۹

فصل اول

افلاس اقتصادی ایران و تکاپوی شرکت های فراملیتی

حسین آبادیان در کتاب پژوهشی خود «بحران مشروطیت در ایران» درباره تلاش شرکتهای فراملیتی برای ادغام ایران در بازار سرمایه داری جهانی اینگونه به نوشته آورده است: تاکنون بارها از عنوان شرکت های فراملیتی برای تحلیل اختلاف نظرهای بین گروه های سرمایه سالار بریتانیا از سوئی و دولت انگلیس از سوی دیگر سخن گفتیم. اینک می خواهیم نشان دهیم منظورمان از شرکت های فراملیتی چیست و کدامیک از این شرکت ها با تحولات ایران گره خورده بودند؟ شرکت های فراملیتی مجموعه ای یک پارچه و سازمان یافته از وسائل تولیدند که توسط یک مرکز سیاستگذاری واحد اداره می شوند. این مجموعه، مؤسسات و تأسیسات گوناگونی را در سرزمین های مختلف کنترل می کند. برای شناخت ماهیت و ابعاد بسیاری از تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران دوره معاصر شناخت ماهیت و عملکرد این شرکت ها ضرورت اساسی دارد. فرض ما این است که نقطه عطف تلاش برای ادغام ایران در بازار سرمایه داری جهانی، عصر مشروطیت است. بنابر این لازم است به سازوکارهای این شرکت ها برای هضم و جذب اقتصاد کشورهای دیگر توجه شود. این شرکت ها عمده ترین ابزار سرمایه داری انحصاری و مهم ترین عامل سلطه اقتصاد سرمایه داری هستند.

عملکرد شرکت های فراملیتی جهانی است و هیچ نقطه ای در عالم وجود ندارد که از تأثیرات آن مصون مانده باشد. این شرکت ها از نظر مالی آن قدر قدرت دارند که حتی دولت های مقتدر اروپایی را به زانو در آورده اند. خصیصه بارز شرکت های مزبور این است که فقط و فقط در پی کسب سود و گسترش فعالیت خود هستند و مهم ترین ویژگی آنان این است که به منافع ملی کشور متبوع خود

یا توجهی ندارند و یا اینکه به این مقوله بیش از هر چیزی از منظر سود می نگرند. اگر دولت ها منافع آنان را با خطر مواجه سازند این شرکت ها، دولت ها را هم به مبارزه دعوت می نمایند و اقتدار دولت را در کشور متبوع خود در هم می شکنند. مرکز عمده فعالیت شرکت های فراملیتی در اروپا و آمریکاست؛ اما صاحبان این شرکت ها برای سرمایه گذاری در کشورهای پیرامونی (Peripheral) یا وابسته که به غلط کشورهای جهان سوم خوانده می شوند، علاقه زیادی نشان می دهند. سرمایه گذاری در این کشورها در زمینه منابع طبیعی و مواد خام اولیه است؛ یعنی کشور میزبان، صرفاً تا آنجایی اهمیت دارد که لوازم اولیه و ضروری برای تهیه محصولات جهان صنعتی فراهم کند و به همین دلیل این کشورها از نظر صنعتی بسیار عقب مانده هستند و با وجود امکانات بالقوه و بالفعل فراوان از صنعتی شدن آنها با ترفندهای مختلف جلوگیری می شود. شرکتهای فراملیتی در ایران از دوره ناصری شروع به تحرک کردند و تکاپوهای آنان در عصر مشروطیت به اوج خود رسید. پس تحلیل تحولات مشروطه ایران بدون توجه به این عامل بسیار مهم کاری عبث، بیهوده و غیرممکن است. شرکت هایی که در ایران فعالیت می کردند ابتدا از طریق احداث شعبه (Branch) یا شرکت تابعه (Affiliate) اقدام می نمودند.

شعبه در واقع بخشی از یک شرکت است که عملیات آن در خارج از کشور اصلی صورت می گیرد. بهترین نمونه آن تشکیل بانک شاهنشاهی بود که در واقع شعبه ای از بانک شانگهای-هنگ کنگ به شمار می رفت. نیزباید از مواردی مثل تلاشهای شرکت شل برای سهم شدن در نفت ایران یاد کرد که از راههای مختلف مثل اعزام فرستاده تا تقاضای نفت ایران به عنوان ضمانت پرداخت وام از طریق بخش خصوصی را در بر می گرفت.

شرکت تابعه تحت کنترل مؤثر شرکت اصلی است که این شرکت اصلی همان طور که ذکر کردیم یا در اروپا بود و یا در امریکا، مثل شرکت جنرال موتورز (G.M.) که تحت کنترل مؤثر برادران سلیگمن بود؛ که تلاش می کردند جای پای برای شرکت های فراملیتی در ایران باز کنند.

نوع سرمایه گذاری این شرکت ها در ایران بیشتر از طریق پرداخت وام بود، این

نوع سرمایه گذاری مستقیم (Direct Investment) بود، یعنی سرمایه گذاری در روند تولید به شمار می رفت و کنترل مستقیم عملیات اقتصادی را در دست شرکت سرمایه گذار قرار می داد. تلاشهای برادران ساموئل برای گرفتن بخشی از سهام ایران در شرکت نفت انگلیس و ایران در زمره این گونه سرمایه گذاری ها بود که خشم مهارناشدنی برخی مقامات بریتانیا را در پی داشت. از نظر تاریخی فعالیت این شرکت ها ابتدا در بخش سرمایه گذاری در مواد اولیه و استخراج بود تا بخش صنایع. بهترین نوع سرمایه گذاری در عصر مشروطه سرمایه گذاری در صنعت نفت بود که البته همان طور که خواهیم دید رقابت های فراوانی در پی آورد.

تشکیل این شرکت ها مولود زوال دوره رقابت آزاد و تشکیل انحصارها در دنیای سرمایه داری بود که از آن به عصر امپریالیسم یاد می شود. پویای سرمایه در جهت انحصاری شدن محصول تراکم و تمرکز سرمایه است. تراکم، ناشی از ثروت اندوزی فرد سرمایه دار است که کمیت سرمایه تحت سلطه او را زیاد می کند و سرمایه گذاری و تولید را در مقیاس انبوه امکان پذیر می سازد. تمرکز از تراکم (Concentration of Capital) مهم تر است، تمرکز (Centralization of Capital)، ترکیب آلی سرمایه هایی است که از پیش به طور کمی شکل گرفته اند و به طور بالفعل وجود دارند. به عبارت بهتر در توزیع سرمایه ای که در دست است تغییری رخ می دهد، سرمایه ای با حجم بزرگ به دست یک واحد تولیدی و اقتصادی می افتد، زیرا واحد دیگری آن را از دست داده است و توسط واحد مزبور «بلعیده» شده است. شرکتهای بزرگ نفتی و واحدهای بزرگ تولید صنعتی و مؤسسات عظیم مالی و اعتباری از مصادیق تمرکز سرمایه هستند و این شرکت ها بودند که در مقطع مشروطه ایران بسیار فعالیت داشتند.

برای نیل به تسلط بر بازار ایران باید استقلال عمل مؤسسات موازی یا سلب می شد و یا تحدید می گردید تا کلیه فعالیت های اقتصادی تحت کنترل یک خط مشی واحد و مشخص درمی آمد. دستیابی به مقصود یادشده یک راه حل ساده داشت و یک راه حل پیچیده. راه حل ساده تقریر خط مشی مشترکی بود که مورد توافق رقبا قرار می گرفت، اما هیچ مرجعی طرفین را به رعایت آن ملزم نمی ساخت.

به این روش در اصطلاح، «توافق عالیجنابان» (Agreement of Eminences) اطلاق می‌گردد. اما روش پیچیده یک شکل محکم تشکیلاتی داشت که تراست خوانده می‌شد. در این راه حل صاحبان سرمایه به عده ای اختیار می‌دادند تا با سرمایه آنها کارکنند و سود سهام را بین سهامداران تقسیم نمایند. به عبارت بهتر عده ای معدود وظیفه تعیین خط مشی برای سرمایه های بزرگ را بر عهده داشتند و در برابر، سهامداران در تصمیم گیریهای کلان مشارکت نمی‌کردند و فقط به سود خود فکر می‌کردند که وظیفه توزیع آن بر عهده همان گروه معدود بود. مهم ترین ابزار در این زمینه بانک و مسئله استقراض و اعطای وام بود. اعطای وام از دوره صورت می‌گرفت: شرکتهای فراملیتی و یادوبانک شاهنشاهی و استقراضی.

بانک شاهنشاهی مؤسسه ای بود اعتباری که از دوره ناصری بر تمام اقتصاد کلان ایران چنگ انداخته بود. این بانک وجود خود را در محور رقیب می‌دید و طرفین دعوی هدف فوق را صرف نظر از سود و زیان دنبال می‌کردند، زیرا دوره موقت کاهش درآمد با فرض حذف رقیب؛ طلایع به دست آوردن سود بیشتر و هنگفت تر بود. با این وصف بانک شاهنشاهی به دلیل ترکیب سرمایه گذارانش با بسیاری از صاحبان شرکت های فراملیتی هم در پیوند بود. بانک تلاش می‌کرد شرایط انحصار را در ایران به دست آورد و این امر مستلزم حذف رقبا بود. به دلیل گستردگی پیوندهای صاحبان سهام بانک با مؤسسات دیگری مثل شرکت راه آهن عثمانی، شرکت نفت باکو، دوپچه بانک و کمپانی شل بود که آمریکاییان و روس ها به عنوان رقیب عملاً حذف شدند. سرمایه ملی ایران در دست بانک شاهنشاهی بود که به هر حال توسط بانکداران حرفه ای در بخش خصوصی بریتانیا به کار گرفته می‌شد. در واقع روند صدور سرمایه انگلیسی به ایران با اعتبارات بانک شاهی صورت می‌گرفت و نتیجه یکی بود: قبضه انحصاری بازار ایران به قیمت عقب راندن رقیب روسی.

اهمیت موضوعی که به آن اشاره کردیم، در این است که بحث مشروطه صرفاً در حد رقابت روس و انگلیس تقلیل (Reduction) داده نشده است. بلکه در برابر این دیدگاه که ریشه ای کهن در نگاه سیاسی و تاریخ نگاری ایران داشته، فرضیه

ای نوین قرار داده شده و پرسش جدیدی مطرح گردیده است: آیا می توان بسیاری از تحولات سیاسی مشروطه ایران را حاصل رقابت کمپانی های فراملیتی- که بیشتر به سود خود می اندیشیدند تا به منافع ملی کشور متبوعشان- با سیاست های رسمی دولت های انگلیس و روسیه دانست؟ پاسخ به این پرسش مستلزم جدی انگاشتن یک عنصر جدید در تحولات دوره مورد بحث است. با این فرض که اندیشه ها و انگیزه های این عنصر جدید با اهداف دولتین روس و انگلیس تفاوت داشته است و تندروترین گروه های مشروطه خواه خواسته و یا ناخواسته، دانسته و یا نادانسته با این عنصر «هم سخنی» داشته اند؛ ابعاد تحولات مشروطه در بسیاری موارد قابل فهم تر می شود.

بدون شک یکی از بحرانی ترین سالهای اقتصاد ایران متعلق به همین دوره مشروطه بود. در این دوره ایران در حالی که با بحران های فراوان سیاسی دست به گریبان بود و در حالی که احزاب سیاسی بر سر هر مسئله ریزودرشتی به هم پرخاش می کردند و مصالح ملی را قربانی اهداف شخصی می نمودند، و درست در حالی که کشور با امواج توفنده سقوط همه جانبه مواجه بود، نفت به بهره برداری رسید و عامل جدیدی برای دست اندازی قدرت های بزرگ به میان آمد. اما مهم ترین ویژگی این دوره تکاپوهای عجیب و شبانه روزی شرکت های فراملیتی بود که مقدر بود تلاش هایشان تا دهه های بعد در رقابت با شرکت نفت انگلیس و ایران، سهم بسیار مؤثری در سقوط اقتصادی ایران بر عهده داشته باشد. درست در هنگامی که انگلیس به ذخایر افسانه ای نفت دست پیدا کرده بود، سیاستمداران ایرانی برای به دست آوردن مبلغ ناچیزی پول دست نیاز به سوی دولت های روس و انگلیس و شرکت های فراملیتی دراز می کردند و پای کسانی را به اقتصاد و سیاست کشوربازمی کردند که به هر چیزی فکرمی کردند جزم مشروطه و آزادی ایران. درست در چنین ایامی ایران تلاش کرد برای حل عاجل مشکلات اقتصادی خود از روس و انگلیس و یا شرکت های خصوصی وامی بگیرد، اما این طرحها سرانجامی نیافت. از سوی دیگر در همین دوره نمایندگان مجلس برای حل مشکلات مبرم اقتصادی کشور لوایحی تصویب کردند و البته اجرای این لوایح هم به بن بست رسید. اما ایران در این دوره تبدیل به

کشوری شده بود که بدون اطلاع نمایندگان سیاسی هر گونه تصمیمی درباره مقدراتش گرفته می شد. بحث راه آهن سراسری در این زمره بود که پای سرمایه سالاران فراوانی را به کشور باز کرد. از سوی دیگر نفت ایران عرصه رقابتهای شگفت انگیز قدرتهای بزرگ و البته شرکت های فراملیتی شده بود. در هنگامه غفلت سیاستمداران ایرانی اینان سرگرم تهیه نقشه سیاسی و اقتصادی آینده کشور ما بودند؛ اینک می خواهیم ببینیم این تلاش ها چه تأثیری بر سرنوشت سیاسی و اقتصادی کشور بر جای گذاشت.

مسئله استقراض

در این دوره مردی فرانسوی به نام مسیو بیزو به عنوان مستشار مالیه، ماهانه پول گزافی از ایران می گرفت. اما جز آمد و شد به اینجا و آنجا و مذاکره با نماینده های دولتین روس و انگلیس کار دیگری نمی توانست انجام دهد. دولت ایران ناگزیر شد مسئله وامی را که پیش تر محمدعلیشاه تقاضا کرده بود و دولتین با اعطای آن موافقت نکرده بودند، دنبال کند. بالاخره طبق طرحی که تقی زاده و دوستانش در مجلس تدوین کرده بودند قرار شد دولت ده میلیون تومان وام از دولت های خارجی یا بانک های خصوصی بخواهد. دو و نیم میلیون تومان می بایست نقد گرفته می شد و سی هزار سپاهی با آن تجهیز و ادارات تأمین مالی می شدند و از باقی مانده این وام، قروض وام های گذشته را می پرداختند. مجلس با این طرح موافقت کرد. قرار شد پانصد هزار لیره معادل حدود دو و نیم میلیون تومان از روس و انگلیس وام گرفته شود. اواخر آذر ۱۲۸۸ شمسی گفتگو با نمایندگان دولتین آغاز شد، مذاکرات تا بهمن آن سال ادامه یافت و جواب دولتین منفی بود.

درست در چنین اوضاعی، اروپا در وضعیتی مخاطره آمیز به سر می برد، رقابت بین آلمان و فرانسه و روس و انگلیس تشدید شده بود. قرارداد ۱۹۰۷ م در حقیقت مقدمه قراردادهای دیگری بود که طبق آنها دو دولت برای آمادگی در جنگ با آلمان به امور خود در آسیا سر و سامانی دادند و در دوره ای که اروپا

سرگرم مسائل خود بود، تلاش می شد مفاد آن پیمان اجرا شود. قرار بود در ایران یک دولت ناتوان روی کار آید تا سایردول اروپایی در مورد نقض استقلال کشور زبان به اعتراض بلند نکنند و نیز از داخل شورش پدید نیاید. در راستای چنین سیاستی بود که پس از مذاکرات مفصل گفته شد دولتین فقط می توانند چهارصد هزار لیره وام دهند، لیکن ایران بایستی به شرایطی تن می داد که البته پذیرفتنی نبود، مجلس با درخواست های دولتین مخالفت کرد.

وقتی شروط دولتین به گوش مردم رسید از هر طرف فریاد اعتراض بلند شد، بازرگانان تبریز اعلام کردند حاضرند به دولت مساعدت نمایند. سیل تلگراف از سراسر ایران در محکومیت شروط دولتین و وعده کمک به دولت واصل شد. در اسفند سال ۱۲۸۸ش دولتین یادآورد شدند ایران نمی تواند هیچ منبع درآمدی را در کشور به عنوان وثیقه برای اخذ وام نزد بیگانه گذارد. ایران پاسخ داد دولت بجز منابعی که در گرو دولتین است می تواند هرگونه که خود می خواهد تصمیم بگیرد. در فروردین و اردیبهشت سال بعد یادداشت های شدیدالحنی تقدیم دولت شد. ایران از حق کشیدن خط آهن و احداث معادن و استخدام مستشار نظامی منع شده بود. ترس عمده از آلمان ها بود که خطوط آهن عثمانی را احداث می کردند و گمان می رفت خط تهران- خانقین هم به آنها داده شود. در روسیه گروه تندرو زمامداران به رهبری نظامیان که امورسیاسی را هم قبضه کرده بودند، می خواستند هرچه سریع تر کار ایران یکسره شود. (۱)

مسئله استقراض در دوره دوم مشروطیت، نخستین بار در دولت مستوفی الممالک مطرح شد. این کابینه منتسب به حزب دمکرات بود. از طرف گروهها و شخصیت های سیاسی دیگر هم نسبت به این طرح ابراز موافقت شد و حتی سیصد و چهل هزار تومان قبل از تشکیل کابینه سپهدار اعظم از بانک شاهنشاهی گرفته شد و مصرف گردید. از این مبلغ ۲۴۰ هزار تومان را صنایع الدوله گرفت و یکصد هزار تومان دیگر برحسب ضرورت بعد از آن گرفته شد. از نحوه هزینه شدن ۲۴۰ هزار تومان خبری نشد. صد هزار تومان هم به دستور نایب السلطنه به مصرف قشون فارس رسید. پس از سقوط کابینه مستوفی، حزب دمکرات در صدد اشکال تراشی برآمد. آنها که تا دیروز استقراض را صحیح می دانستند، امروز آن را رد می کردند. هدف

حزب مخالفت با دولت دوم سپهدار تنکابنی به هر شکل ممکن بود. اعتدالی‌ها برای اثبات بی‌پایه بودن مواضع دمکرات‌ها از بالفور رهبر حزب محافظه‌کار در لندن سخن می‌گفتند که با وجود انتقاد از دولت لیبرال اسکویت، در اغلب مسائل حول محور منافع ملی انگلیس با آن حزب موافقت نشان می‌داد. منظورشان این بود که احزاب انگلیس اگر هم باهم اختلافی دارند، وقتی پای مسائل مربوط به منافع ملی پیش آید با هم متحد می‌شوند؛ اما در ایران دمکرات‌ها به دلیل مواضع حزبی خودیک روز با هزار دلیل از ضرورت استقرار سخن به میان می‌آوردند، اما وقتی کابینه از دستشان خارج شد، مواضعی می‌گیرند که زیان‌های فراوانی به منافع ملی وارد می‌کند.

فکر استقرار از ۲۹ ذی حجه ۱۳۲۸ آغاز شد، آن اندیشه ریشه در احتیاجات ضروری کشور داشت. مثلاً وضع امنیت فارس مخاطره‌آمیز بود و اگر برای آن چاره‌ای اندیشیده نمی‌شد استقلال وطن در معرض تهدید قرار می‌گرفت. بحث امنیت جنوب هم با اولتیماتوم انگلیس شدت گرفت، به همین دلیل گفته شد اگر ایران دست به اقدامی نزند، انگلیس رأساً مداخله خواهد کرد. امنیت جنوب در گرو تأمین بودجه بود و غیر از جنوب، «ایالت وسیع زرخیزی مثل بلوچستان که تالی سواحل نیل است و چندین سال است که در حقیقت دست دولت ایران از آنجا کوتاه شده و نزدیک به تجزیه است»، اهمیت اقتصادی زایدالوصفی داشت. این در حالی بود که عایدات دولت ظرف یکی- دو سال اخیر وصول نشده بود. وثوق الدوله می‌گفت دولت هفده‌کرور کسری بودجه دارد و جبران آن کسری از منابع داخلی غیرممکن است. عمده قرض ایران از بانک شاهی بود که مبلغش هفت کرور تومان می‌شد، اما سود آن بسیار گزاف شده بود. قرار بود دولت دوازده کرور قرض کند و از محل آن ابتدا قرض بانک شاهی را بپردازد و باقیمانده را صرف مخارج لازمه کند. دولتین روس و انگلیس که در دوره نیابت سلطنت عضدالملک شروط غیرقابل‌قبولی برای استقرار به ایران ارائه داده بودند، در نیابت ناصرالملک راضی به این استقرار بدون شروط سیاسی شدند. (۲)

اما دمکرات‌ها علیه لایحه استقرار به میدان آمدند. مخالفین، آنها را دشمنان

این آب و خاک می دانستند که به ناامنی، یاغی تراشی و اغتشاش طلبی کمک می کنند. همان طور که بالاتر گفتیم دمکرات ها پیش از این توسط صنایع الدوله و قبل از تصویب لایحه استقراض، مبلغی گرفتند که معلوم نشد در کجا خرج کردند. اما این بار با استقراض مخالفت می کردند و رعب ایجاد می نمودند، حتی نایب السلطنه که موافق استقراض بود به دلیل ناامنی هر روز با یک اردوی مسلح از خانه به دربار می رفت و باز می گشت و هر روز مسیر خود را عوض می کرد. اعتدالی ها می گفتند اگر همین مبلغ ناچیز استقراض شود، امنیت برقرار می گردد و از آنجایی که امنیت شرط ضروری سرمایه گذاری است، در سایه آن می توان «یک استقراض صد میلیونی بکنیم و از آن سیل ثروت خارجی که ناشی از نعمت امنیت است به مصرف آبادانی و ترقی و تعالی ملت و مملکت برسانیم و به دست خودمان بدون شرایط سخت خارجی خطوط آهن مملکتمان را می کشیم و با آن ثروت، بی خون دل معادن خداداد را کشف می کنیم و به جزئی وقتی، ایران را به حال تاریخی خود بلکه بالاتر می رسانیم». آنها مدعی بودند مخالفین استقراض در صدد ناامنی هستند و می خواهند کشور را در طبق گذارده به اجنبی تسلیم کنند. (۳)

واقعیت این است که دمکراتها با کارهایشان ناامنی را دامن می زدند. یکی از بزرگترین مشکلات ایران در این دوره مسئله خلع سلاح بود. لایحه خلع سلاح در زمان کابینه اول سپهدار تصویب شد اما اجرانگرید؛ تا اینکه در دوره مستوفی ماجرای پارک اتابک پیش آمد. اما بعد از آن هم، وکلای دمکرات، مسلح حرکت می کردند و حتی در صحن مجلس با اسلحه حاضر می شدند. هدف دمکرات ها این بود که جو سیاسی کشور را ملتهب نشان دهند و ناامنی اوضاع را اثبات نمایند. در یک مورد حاجی محمدصادق علیزاده نماینده آذربایجان، ششلول به دست، فردی را که گفته می شد قصد ترور او را داشته تهدید به قتل کرد. این قضیه بازتاب نامطلوبی یافت، در حقیقت مخالفین احساس کردند وکلای دمکرات روزی آنها را به جرم ابراز عقیده مخالف هلاک نمایند: «عجبا ممکن است در یک مجلس قانون خلع سلاح بنویسند در صورتی که اعضای آن مجلس خودشان مسلح باشند؟» از اداره مباشرت مجلس خواسته شد نمایندگان و

تماشاگران را بازرسی کنند و نگذارند با اسلحه وارد صحن مجلس شوند. (۵) اینان همان افرادی بودند که با شعار خلع سلاح، ستارخان و یارانش را به مسلخ فرستادند.

در جلسه سیزدهم مجلس دوم، برنامه دولت سپهدار تنکابنی در مجلس قرائت شد. مهمترین مطالب برنامه او راجع به اصلاحات مالیه و معارف بود. پیشنهاد شده بود مردم برای بسط معارف کمک نمایند، اما وکیل التجار خاطر نشان ساخت دولت موظف است بودجه ای برای این منظور در نظر گیرد. از دید ارباب کیخسرو «سه چیز که مایه ترقی عالم است و لازم داریم تجارت و فلاح و فوائد عامه است» که در برنامه دولت به آن توجهی نشده است. مشیرالدوله، وزیر عدلیه، پاسخ داد کلیه ضروریات کشور در برنامه قید نشده است، بلکه در آن صرفاً چیزهایی ذکر گردیده که مربوط به «استقرار امنیت» است. بعد از آنکه اصلاحات مقدماتی به عمل آمد بودجه تمام وزارتخانه ها به مجلس خواهد آمد و بعد «نقشه رفم و اصلاحات» به مجلس پیشنهاد خواهد شد.

مشیرالدوله در ادامه خاطر نشان ساخت به اهمیت کار تجارت و قوف دارد، و «تجارت از منابع ثروت است»، اما باید تمهیدی اندیشید تا به گفته او برخلاف گذشته اقوال با افعال مطابقت داشته باشد. بنابراین تا وسایل لازم به دست نیامده، نه اصلاحات تجاری ممکن و میسر است، نه احداث طرق و شوارع. بنابراین در روند اصلاحات در مجلس دوم باید دو نکته عمده را مورد توجه قرار داد: یکی استقراض و دیگری مسئله بودجه. او «احداث پارلمان» را برای تعدیل اوضاع مغشوش مالیه دانست. به همین دلیل پیشنهاد کرد دولت برای هر سال بودجه ای در نظرگیرد تا مجلس شورای ملی آن را تصویب نماید. مشیرالدوله ادامه داد فرآیند تصویب بودجه سال آتی انجام خواهد شد، اما فعلاً آن چیزی که مهم است، اقدام براساس در اولویت قرار گرفتن امور مهم است. او گفت در بودجه جدید «اولاً ژاندارم و حقوق پلیس، بعد بودجه وزارت داخله، بعد سایرین» تدوین خواهد شد.

در همین جلسه سیدحسین اردبیلی از اعضای فراکسیون پارلمانی حزب دمکرات، برای نخستین بار از ضرورت استخدام مستشارهای خارجی سخن به میان آورد.

او این امر را از «واضحات» دانست که باید «هرچه زودتر» انجام شود. اردبیلی از وزرا خواست تعداد مستشارها و حقوق آنها را معین نمایند، «تا آنکه ان شاء الله کارها از مقام لفظ به فعلیت آید». وحیدالملک از دیگر اعضای حزب دمکرات این مطلب را خیلی مهم دانست و خاطر نشان ساخت در مورد تعداد مستشاران و کشوری که مستشاران آنجا استخدام خواهد شد، بحث به عمل آید. نمایندگان استدلال می کردند مستشاران باید از کشورهای بی طرف مثل سوئد یا آمریکا استخدام شود.

در کمال تعجب آن کسی که از ورود مستشار مالی از آمریکا، ایراد داشت وزیر پست و تلگراف بود. معلوم نیست وظایف مالیه که خود تشکیلاتی جداگانه داشت، چه ربطی به آن وزارت خانه می توانست داشته باشد؟ بهر حال وزیر مزبور گفت گویا نمایندگان تصمیم خود را گرفته اند زیرا اصرار دارند مستشار مالی از آمریکا خواسته شود. از دید او همین ترتیب ناقص مالیه هم متعلق به فرانسویهاست؛ حال آنکه اگر مستشار آمریکایی آورده شود اولاً باید حداقل یک سال وقت خود را صرف تحصیل اطلاع از اوضاع ایران کند و ثانیاً در ایران کسانی که انگلیسی می دانند کمند و افرادی که در امر مالیه مشغولند عمدتاً به زبان فرانسه آشنایی دارند، «بعلاوه نظریات دیگری هم در استخدام از فرانسه بود که شاید نشود در مجلس علنی اظهار کرد».

دکتر علیخان از اینکه وزیر پست در مورد مالیه اظهار نظر می کند ابراز تعجب نمود: «چیزی که راجع به مالیه است چرا [وزیر مربوطه] خودشان دفاع نمی کنند که وزیر پست دفاع بکنند». او اطلاعات آمریکایی ها را از فرانسوی ها کمتر نمی دانست، «به این واسطه در نظر بنده خیلی خوب [است] که برای مالیه از آمریکا مستخدم بخواهیم و در این باب هیچ گفتگو نیست». بالاخره تصویب شد مستشار مالی از آمریکا استخدام شود. (۶).

در باب استخدام مستشار برای عدلیه و نظمیه، عده ای ایتالیا، عده ای آمریکا، گروهی سوئد و تعدادی فرانسه را پیشنهاد می کردند. هیچ کدام هم دلیل منطقی نداشتند و صرفاً از تشابه آب و هوا، خصوصیات اخلاقی و نظایر آن بحث می کردند. در حقیقت به قول حاجی آقا شیرازی میزان و معیار صحیحی برای

پیشنهادها وجود نداشت و هر نماینده ای به کشوری رأی می داد که مدتی در آنجا اقامت داشته است. مثلاً متین السلطنه به این دلیل در جلب مستشار نظمیه، آمریکا را ترجیح می داد که مدتی در آنجا بود. وحید الملک هم که با شدت و حرارت از استخدام سوئدی ها دفاع می کرد، منطقتش این بود که مدتی در سوئد زندگی کرده و نظم مأموران آنجا را دیده است. به همین سیاق دکتر اسماعیل خان هم از مستشاران فرانسوی دفاع می کرد. مهمترین بحث در مورد جلب مستشاران مربوط به بخش قضایی بود، اما این مسئله وجود داشت که قوانین ایران بر دو بخش است: شرعی و عرفی؛ مستشاران فقط در مورد قوانین موضوعه رایج در غرب تخصص دارند، پس اگر وارد ایران شوند با قوانین شرعی چگونه برخورد خواهند کرد؟

در مورد مستشار عدلیه، دبیر الملک وزیر عدلیه معتقد بود باید از فرانسه و مصر استخدام شود. (۷) دلیلش آن بود که مستشار فرانسوی باید تنظیمات عدلیه را عهده داری شد تا آن را به سامان آورد و از بی نظمی نجات دهد و قاضی تربیت کند. مستشار مصری هم چون مسلمان است دستور العمل های مستشار فرانسوی را که مغایر شرع نیست، به بوته اجرا می گذارد. وحید الملک می گفت چون قوانین مدون است، مستشار برای تدوین قانون آورده نمی شود، «شرع ما مدون است» و مستشار برای اداره کردن و تنظیمات عدلیه خواسته می شود و نیازی به شرط اسلامیت نیست و صرف حقوقدان بودن کفایت می کند.

مشیرالدوله هم استدلال کرد «ما مستخدمین عدلیه را برای این نمی خواهیم که احکام برای ما تعیین نمایند، احکام شرع ما از ۱۳۲۸ سال پیش از این جاری بوده و خواهد بود، بهتر از آن نمی شود، مقصد از مستخدمین انتظام امور اداره است. برای اینکه کارهای عرفی اداری است که باید از روی ترتیب اداره شود». و اما درباره امور شرعی باید مجلس ویژه ای تشکیل داد که ربطی به مستشار نداشته باشد، زیرا وظایف آن داخلی است. او می گفت امور شرعی مربوط به موازین فقهی است، حال آنکه مسئله مستشار مربوط به اداره کردن عدلیه است. بالاخره تصویب شد یک نفر از فرانسه و یک نفر از مصر برای عدلیه استخدام شوند. به این شکل خواستند هم مسئله شرعی و هم مسئله عرفی

را رعایت کنند، اما با این ترتیب مشکلی از مشکلات ایران حل نمی شد زیرا مستشار مصری در فقه اهل سنت متبحر بود و نه شیعه؛ بنابراین همچنان مشکل ادامه می یافت.

هیأت دولت تصویب کرده بود مستشار مالی از سوییس استخدام گردد. اما دکتر علیخان و شیخ رئیس پیشنهاد کردند مستخدمین وزارت مالیه از آمریکا جلب شوند. علیخان در دفاع از نظر خود گفت مستشار مالی باید از جایی انتخاب شود که بی طرف باشد و منافع تجاری و غیر تجاری در ایران نداشته باشد و از این حیث آمریکا حائز شرایط است.

با مقدمات، شوستر توسط نبیل الدوله استخدام و وارد ایران شد. اقدامات تحریک آمیز شوستر را پیش تر مورد بررسی قرار دادیم و دیدیم اعمال تحریک آمیز وی چگونه باعث ورود قشون روسیه به ایران شد.

در واقع مهمترین بحث مجلس در مورد استقراض بود و برنامه های دیگر همه مکمل آن بودند، اما آن گاه که بار دیگر بحث درباره استقراض آغاز شد، معلوم گردید دولت هیچ برنامه ای برای نحوه هزینه کردن مبالغ مورد تقاضا ندارد. وکیل الرعایا پرسید وجوه استقراضی به مصرف چه چیزی خواهد رسید؟ وثوق الدوله وزیر مالیه پاسخ داد «دولت نمی تواند جواب صحیح بدهد» که پنج کروور وجهی که باید استقراض شود به چه مصارفی خواهد رسید. او به جای استدلال منطقی و اقتصادی گفت در ابتدای لایحه نوشته شده است «اساس کار بر درستی است»، با همین زمینه اخلاقی گفته شد:

دولت اطلاع از مصارف و حقوقی که باید بدهد کاملاً ندارد و اسباب و عناصری که به توسط آنها بتواند تعیین نماید موجود نیست و می داند که ترتیب وزارت مالیه سابقاً خیلی مغشوش بوده است و حقوقی که از این وجه به مصارف سابق داده می شود، حقوق قشون و ساخلو دولت جدید و سفرایی است که در خارجه مأمور هستند.

و حیدالملک ضمن اینکه قرضه را برای هر دولتی لازم می دانست، خاطرنشان کرد اولاً باید دانسته شود نقشه این استقراض چیست، ثانیاً وجوه به چه نحوی خرج خواهند شد، ثالثاً شرایط استقراض چیست و رابعاً کیفیت تفتیش در این

باره چگونه است؟ وزیر مالیه پاسخ داد دولت قروضی دارد که مربوط به گذشته است و از بابت آن صدی نه الی دوازده سود داده می شود. او غرض از استقراض را تبدیل این قروض به یک قرض دولتی دانست «و از اینکار یک نفع فوق العاده عاید دولت خواهد شد که آن در ازای فرع این استقراض داده می شود». هیچ کس از وزیر مالیه نپرسید کیفیت این اقدام چگونه است و به چه طریقی نفع فوق العاده عاید دولت خواهد شد؟ اما یک چیز معلوم بود، می خواستند قرض کنند تا سود قرض های سالیان گذشته را یک جا به روس و انگلیس بپردازند! یعنی حتی اصل قرضه های سابق هم تسویه نمی شد. در شرایطی که ایران دچار بحران شدید اقتصادی بود، دولتین بیگانه ایران را برای پرداخت سود وامهای خود تحت فشار قرار داده بودند. از سویی در حقیقت اصول اقتصادی و آینده مالی کشور به یک اصل اخلاقی «اساس بر درستی کار است»، فرو کاسته شد و با توجه به اینکه اکنون هم دولت سپهدار و هم مخالفین دمکرات او با اصل استقراض موافق بودند، در همان جلسه به برنامه دولت رأی اعتماد داده شد. (۸)

با این وصف به دنبال مذاکرات مفصل درباره استقراض خارجی یا داخلی بالاخره مجلس تصمیم گرفت کسری بودجه دولت را از منابع داخلی تأمین نماید. طبق این لایحه وزارت مالیه مجاز بود از منابع داخلی مملکت مبلغ ده کرور تومان استقراض کند. مقرر گردید یک کرور سهام ده تومانی طبع و نشر گردد و سود این قرضه، سالیانه ۷ درصد باشد. مدت استهلاك اصل و فرع استقراض بیست سال شمسی بود و هر سال مبلغ ۴۷۲ هزار تومان از بابت اصل و فرع مستهلک می شد. محل تأدیه قرض، عایدات خالصه جات بود که در صورت عدم کفایت، بقیه از عایدات تذکره یعنی اداره گذرنامه به آن اضافه می شد. این در حالی بود که هنوز فهرست عایدات خالصه جات در وزارت مالیه موجود نبود و مبالغ صرفاً براساس تخمین برآورد شده بود.

مهم ترین بند این لایحه، ماده ۷ آن بود: «توزیع سهام و اخذ وجه در تمام نقاط مملکت به توسط بانک شاهنشاهی و شعب و عمال آن صورت خواهد گرفت». فقط اعتراض مختصر و کم ارزشی به این ماده شد. در شور اول مقرر شده بود

این ماده حذف شود، زیرا اگر اختیار استقراض با وزیر مالیه باشد بهتر خواهد بود. اما وکیل الرعایا به ضرورت تصویب این ماده تأکید کرد، در حالی که استقراض داخلی ربطی به بانک شاهی نداشت و اگر چیزی به آن بانک ربطی پیدا می کرد مربوط به استقراض خارجی بود. او گفت وجود این ماده لازم است زیرا شاید ایرانیان مقیم خارج بخواهند در امر استقراض داخلی شرکت کنند و «اگر تصویب نشود که شعب بانک اوراق سهام را توزیع و اخذ وجه نماید، آنها از شرکت در این استقراض محروم خواهند بود».

ارباب کیخسرو از این بهانه استفاده کرد و پیشنهاد نمود از بند ۷، عبارت «در تمام نقاط مملکت» حذف شود. ماده ۷ این گونه اصلاح شد: «توزیع سهام و اخذ وجه به توسط شاهنشاهی و شعب عمال آن صورت خواهد گرفت».

در ماده ۹ آمده بود «وجه قرض فقط به مصرف اصلاحات اساسی و ضروریات مهم فوق العاده که مجلس شورای ملی تصویب می نماید خواهد رسید». این ماده هم «بدون مذاکره» تصویب شد، بدون اینکه معلوم باشد دولت وجه استقراضی را چگونه هزینه خواهد کرد؟ و یا اینکه براساس چه اطلاعاتی از اقتصاد کشور می خواست ده کروار استقراض کند؟ فقط تصویب شد هیأتی هفت نفری بر نحوه هزینه کردن استقراض نظارت کند. طبق ماده ۱۱ برای مراقبت در اداره کردن محل تأدیه قرض و رسانیدن اقساط اصل و فرع در موعد مقرربه صاحبان سهام «یک نفر متخصص مالیه از خارجه معین یا مستخدم خواهد شد». این ماده هم «با جزیی مذاکرات» تصویب شد.

تنها بحثی که انجام گرفت مربوط به ماده ۱۲ بود. حاج شیخ علی ابوالوردی نماینده شیراز پیشنهاد کرد به عنوان ماده دوازدهم تصویب شود اگر سهام قرض به اتباع خارجه منتقل شود باید تابع قوانین داخلی باشد. اما تقی زاده گفت خارجی ها حق خرید سهام را ندارند و اگر یکی از سهام به اتباع خارجه منتقل شد، فوراً باید به اتباع ایرانی فروخته شود وگرنه ازدرجه اعتبار ساقط است. ماده دوازدهم برای بررسی بیشتر به کمیسیون تجدیدنظرارجاع گردید، علت هم فقط این بود که مخبر کمیسیون قبل از اخذ رأی درمورد این ماده پیشنهاد ارجاع به کمیسیون مربوطه را داده بود. معلوم بود مشکل اقتصادی کشور از این راه، حل

نخواهد شد به همین دلیل باید راه حل فوری تری پیدا می کردند. در آخر نوامبر ۱۹۰۹، مجلس شورای ملی پیشنهاد کرد یک وام فوری بالغ بر پنج میلیون کرور برای اداره امور جاری کشور تأمین شود. در سیزدهم دسامبر آن سال وزرای امور خارجه و مالیه، به نمایندگان دولتین روس و انگلیس مراجعه کردند و شرایط اخذ وام را جویا شدند. چند ماه بعد در شانزدهم فوریه ۱۹۱۰ جواب وزراء داده شد که خلاصه آن به قرار زیر بود:

۱. طرز مصرف وام باید از طرف یک هیأت معین شود، این هیأت زیر نظر وزیر مالیه و متشکل از یک مستشار مالی فرانسوی، مدیر گمرکات که بلژیکی بود، دو نفر نماینده مجلس و دو مأمور دیگر ایرانی خواهد بود.

۲. هفت نفر مستخدم فرانسوی، مأمور اجرای تصمیمات این هیأت خواهند بود.

۳. دولت ایران باید بخشی از این وام را صرف تشکیل یک نیروی نظامی کند. برای تهیه قوای نظامی دولت ایران حق ندارد معلم بیگانه استخدام کند، مگر اینکه دولتین رضایت خود را اعلام کرده باشند.

۴. دولت ایران حق ندارد به هیچ دولت خارجی امتیاز خطوط آهن بدهد، مگر اینکه دولتین اجازه دهند. اگر ایرانی ها بخواهند امتیازی بگیرند، دولتین حق دارند تحقیق نمایند که آیا متقاضیان امتیاز، سرمایه لازم را در اختیار دارند یا خیر.

۵. کمپانی روسی که راه جلفا- تبریز را در اختیار دارد، انحصار کشتی رانی دریایچه ارومیه را خواهد داشت.

۶. در برابر تعهدات فوق وامی به مبلغ ۴۰۰ هزار لیره انگلیسی در اختیار ایران قرار می گیرد، این وام احتمالاً جزیی از یک وام بزرگ خواهد بود که به صورت علی الحساب پرداخت خواهد شد. اگر دولتین نخواستند بیش از این به ایران پول بدهند، این وام باید در ده قسط سالیانه بازپرداخت شود. سود این وام ۷ درصد خواهد بود و محل ضمانت آن عایدات گمرکی و ضرابخانه دولتی تعیین شد.

دولت ایران شروط فوق را نپذیرفت. ایرانی ها با استخدام مستشار فرانسوی مخالف نبودند، لیکن نمی خواستند این افراد تحت کنترل روس و انگلیس باشند. به همین سیاق شروط دیگر را هم مردود اعلام کردند. در همین اوضاع سر و کله

بخش خصوصی اروپا و آمریکا در ایران پیدا شد. درحالی که مذاکرات به بن بست رسیده بود، «یک دسته از ارباب مال و مکننت که نمایندگی ایشان را هم یک نفر انگلیسی به عهده داشته است، از حکومت ایران قبول یک استقراض پنج میلیون لیره ای را گرفته بود». اما سفارتین در شانزدهم مارس ۱۹۱۰ مانع از این امر شدند. آنها اعلام کردندتا وقتی مسئله استقراض ایران از روس و انگلیس معوق مانده است و تاهنگامی که ایران قروض خود را به بانک شاهنشاهی و بانک استقراضی نپرداخته است، حق نداردهیچ یک از عایدات کشور را برای اخذ وامی غیر از وام مورد بحث به وثیقه گذارد.

از آن روز دولتین به ایران دستور دادند دیگر حق ندارد از هیچ سرمایه بیگانه، طلب کمک نماید. معاون الدوله وزیر وقت امور خارجه ایران در اعتراض به این حرکت نوشت:

مسئله مقاولات و گفتگوهایی که فیما بین حکومت ایران و دولتین انگلیس و روس در موضوع عقد یک آوانس یا یک استقراضی جاری شده است، نمی تواند حکومت ایران را از آزادی و اختیارات کامله اش در عایداتی که منابع آن هنوز محل ضمانت و رهن نیست عاری و مسلوب الحق سازد.

در هفتم آوریل سفارتین استقراض ایران را از منابع خارجی به دو شرط مجاز شمردند: ۱. عایداتی که فعلاً ضمانت استقراض از روس و انگلیس هستند، نباید برای عملیات اعتباری جدید به وثیقه گذارده شوند و ۲. قروض فعلی ایران به روس و انگلیس باید تحت قواعدی معین در آیند.

به دنبال این مباحث، موضوع جدیدی مطرح شد که راه رسیدن به توافق را محال و ممتنع ساخت:

انگلستان و روسیه که حقوق رعایای سایر دول را به اعمال تجارتی در ایران هیچ مانع نیستند، در هیچ موقعی نمی توانند قبول کنند که به تبعه دیگر دول معظمه خارجه امتیازاتی اعطا شود که به منافع سیاسی و یا نظامی دولتین در ایران صدمه برساند.

مقارن بن بست مذاکرات استقراض، در مجلس لردهای انگلیس بحثی درباره این موضوع در گرفت. لرد لمینگتون عضو کمیته ایران از لرد کریو پرسید وضعیت

استقراض ایران از روس و انگلیس چگونه است؟ و نیز درباره سیاست انگلیس در ایران پرسش هایی را مطرح نمود. کریو تقاضا کرد در این زمینه یعنی توضیح سیاست انگلیس در ایران اصراری نشود، زیرا او در این باب جوابی نخواهد داد. در مورد استقراض هم گفته شد آن مهم به بن بست رسیده است، زیرا ایران شرایط روس و انگلیس را نپذیرفته است. او اعلام کرد انگلیس «خیرخواه حقیقی ایران و ایرانیان است»، به همین دلیل دولت انگلیس اصرار در قبولاندن شرایط خود را لازم می داند!

لرد لندسوان اظهارات لرد کریورا به شکل صریح تری بیان نمود. او خاطر نشان کرد در انگلستان امروز همه طرفدار سعادت ایران هستند و تلاش دولت ایران را در انتظام بخشیدن به امور خود ارج می نهند. بنابراین لرد کریو حق دارد از لرد لمینگتون خواهش کند که دیگر با سئوالات خود درباره مسائل ایران، وی را دچار مشکل نکند «چون که مذاکرات ایران سری بوده و اظهارات بیش از این برضد منافع مملکت خواهد شد و به این جهت اکثریت مجلس در توضیح این مسئله اصرار نخواهد کرد». (۹) چه حادثی در پس پرده های سیاست بریتانیا در ارتباط با مسائل ایران رقم می خورد که غیر قابل توضیح حتی برای نمایندگان مجلس آن کشور بود؟

وقتی اقدامات دیپلماتیک به بن بست رسید، تلاش برای ورود شرکت های خصوصی به ایران جدی تر شد. در سپتامبر ۱۹۱۰ جلسه ای در هتل در لندن تشکیل گردید تا پیرامون نحوه فعال تر شدن پارسیان هند در مسائل اقتصادی ایران مذاکره نمایند. این جلسه به دعوت ناسارا دانجی مانکجی کوپر مدیر روزنامه لندن ایندیان کرونیك تشکیل شد. جمعی از پارسیان هند و ایرانیان و اروپاییان و نیز مشیرالملک وزیرمختار ایران در لندن، غفار خان نایب اول سفارت و سر جورج بردوود از حاضران جلسه بودند. کوپر که ریاست جلسه را برعهده داشت گفت پارسیان هند در این اواخر توجه ویژه ای به ایران مبذول داشته اند و «در این خیالند که بار دیگر ایران را خانه خود کنند». خاطر نشان شد این «جنبش» از بیست سال پیش در بمبئی آغاز گردید و اعتقاد بر این بود که آینده بسیار باشکوهی در ایران برای زرتشتیان فراهم است. اما اشکال کار این

است که پارسیان هند نسبت به زرتشتی های مقیم ایران، زندگی آسوده تری دارند و ثروت بیشتری به دست آورده اند.

اعلام شد پارسیان نسبت به زرتشتی های مقیم ایران مساعدت اندکی کرده اند، خیلی از پارسیان هر سال به اروپا می آیند و بیش از هزار لیره خرج مسافرت می کنند، حال آنکه کمک آنها به هم کیشان خود در ایران به سالی سیصد لیره هم نمی رسد: «پارسیان قائد بزرگی می خواهند». کوپر به پارسیان هند متوسل شد و از آنها خواست کمک و همراهی نمایند تا زرتشتی های ایران صاحب مدرسه، مریض خانه و داروخانه شوند. مشیرالملک از زرتشتی ها تمجید کرد، کسانی که «محبوب القلوب ایرانی ها هستند» و اخلاق و صفات نیک آنها را می پسندند، اما ابراز تأسف کرد از اینکه پارسیان هند «هیچ به وطن اصلی خود مسافرت نمی کنند و گویا بیش از دو نفر در این مدت نرفته اند»، به همین دلیل است که این جماعت از اوضاع ایران اطلاعات ناقصی دارند، حال آنکه تماس بیشتر فواید بسیاری برای طرفین دارد. پارسیان باید محبت های هم وطنان را به زرتشتی ها از نزدیک ببینند و «معتبرترین صرافان و تجار ایران» را در بین هم کیشان خود ملاحظه کنند و ببینند که زرتشتی ها «حتی داخل اسرار و دارالشورای ملی» هم هستند.

وزیر مختار به پارسیان ابراز اعتماد کرد، خود را از آنها جدا ندانست و از «محبت و سمپاتی» خویش در حق آنان سخن گفت. او ادامه داد بین تجار خارجه که با ایران داد و ستد دارند، هیچ اسم پارسی ندیده است. شاید برخی باشند که غیر مستقیم با ایران تجارت می کنند، اما به شکل مستقیم کسی در این موضوع مشارکت نمی کند. او آینده را حائز امیدواری دانست و زمینه فعالیت اقتصادی در ایران را مناسب و گسترده تشخیص داد. سر جورج بردوود از خاطرات سال ۱۸۵۵ خود در هند سخن گفت، در آن زمان او به پارسیان گفته بود اگر می خواهند نشان دهند «که از بودن در تحت حکومت انگلیس فایده» برده اند، باید برای ایران کاری انجام دهند. به نظر او برای پارسیان «تربیت شده فرصت های بزرگ» در ایران وجود دارد. او موفقیت پارسیان را در هند خوب توصیف کرد

و عدم اقدام آنها رادرایران ناشی از «بی خیالی و بی ملاحظه گی پاریسیان بمبئی» دانست، زیرا آنها از زندگی خود راضی بودند. با این وصف از همان وقت توصیه شد و اصرار فراوانی انجام گرفت تا پاریسیان به ایران بروند و عقب ماندگی «برادران زردشتی» خود را ببینند و «به شکرانه فوایدی که از بودن در تحت حکومت انگلیسی برده اند»، فایده ای به هم کیشان خود در ایران برسانند.

بر دوود از آغاز «جنبش» پاریسیان در این موضوع، ابراز خوشوقتی کرد و گفته وزیرمختار را مبنی بر روابط بیشتر پاریسیان با ایران مورد تأیید و تأکید قرار داد. میرزاغفارخان از تکلم پاریسیان به زبان خارجی ایراد گرفت، او زبان را «از امتیازات بزرگ ملی» و «اساس و بقای ملیت» شمرد و فارسی را مظهر این مهم نامید. اولین ایرادغفارخان این بود که با وجود ثروت هنگفت، پاریسیان نسبت به «ترقی و رفاه برادران زرتشتی خود در ایران»، کمکی نکرده اند.

گفته شد این جماعت محبوبیت زیادی در ایران دارند و عذری برای بی عملی موجود نیست: «دشمنی های مذهبی که در قرون گذشته در تمام نقاط عالم سر راه تمدن و ترقی و ننگ عالم انسانیت بود، خوشوقتم بگویم که در همه جای عالم با سرعت نمایان رو به زوال است». ایران هم جاده ترقی را خواهد پیمود، اما اقدام مهم به کار انداختن و فایده بردن از ثروت های عظیم طبیعی است. ایرانیان علی رغم مشکلات ایجاد شده، ثروت های طبیعی خود را به کار خواهند انداخت، اما «اگر پاریسیان، هم وطنان خود را در این تلاش سختی که در استرداد شوکت و ترقیات دوره کیان دارند، تنها نگذارند تاریخ در آتیه خواهد گفت که شوکت ساسان در اتفاق پاریسیان برگشت». در پایان گرشاسب پاریسی «که در خدمت دولت هند» بود و تازه از ایران بازگشته بود، در نطق خود از تغییر اوضاع ایران سخن گفت و ضمن گزارشی از ترقیات کشور و اوضاع و احوال زرتشتی های ایران، پاریسیان را تشویق به رفتن به میهن باستانی خود کرد (۱۰).

تلاش سرمایه های جهان وطنی برای راه یابی به ایران

بحران مالی، دولت ایران را از پای افکنده بود، وقتی روس و انگلیس آشکارا شرایطی را برای استقراض تعیین کردند که در حکم شروط استعماری بود، ایران تلاش کرد تا شاید از منابع خصوصی پول فراهم آورد. در دسامبر ۱۹۰۹ سر جورج بارکلی وزیرمختار بریتانیا در تهران اطلاع داد دو تن به نامهای جوزف وولف (Joseph Woolf) و مستر آسبرن (Mr. Osborn) وارد ایران شده اند. معلوم شد وولف به منظور مسائل مالی، با ایران وارد مذاکره شده و پیشنهاد کرده است وامی به دولت ایران اعطا کند، مشروط بر آنکه وثیقه آن سهام ایران در شرکت نفت انگلیس و ایران باشد. (۱۱) این تقاضا فوق العاده مهم بود: در آن زمان یک شرکت بزرگ چشم طمع به سهام نفت ایران دوخته بود و آن هم کمپانی رویال داچ شل بود. در حقیقت سرمایه داران یهودی وقت را غنیمت شمرده و برای مشارکت در شرکت نفت انگلیس و ایران به تکاپو افتاده بودند.

موضوع وقتی اهمیت زایدالوصفی یافت که وولف به شرکت ساموئل و شرکا (Samuel and Co) در لندن تلگراف کرد تا برای پرداخت وام به دولت ایران اقدام کند. خاندان ساموئل در زمره نامدارترین صهیونیست های انگلیس بودند که سهمی عظیم در کمپانی شل و شرکت نفت باکوداشتند. ساموئل و شریکش والتزلوی (Walter Levy) که در بسیاری از ممالک آسیایی دارای منافع سرشار بودند، می خواستند ابتدا از سرمایه گذاری خود مطمئن شود. برای این منظور تلاش کرد تا حمایت دولت انگلیس را جلب کند. ساموئل که در زمره بزرگترین سهامداران سندیکای بین المللی شرقی (International Oriental Syndicate) - مؤسسه عظیم مالی که در کشورهای شرق سرمایه گذاری می کرد و سهامداران آن یهودی بودند - به حساب می آمد با وزارت خارجه بریتانیا وارد گفتگو شد. نزاعی عجیب بین دیپلمات ها و سرمایه داران در گرفت. سر ادوارد گری به محض اطلاع از قضیه، از نیکولسون خواست موضوع تلاش یهودیان برای پرداخت وام به ایران را در نزد روس ها علنی کند و بخواهد دولتین یک

زبان ایران را از گرفتن آن وام منع کنند. بارکلی برای حفظ منافع دولتش که عمده ترین آن شرکت نفت بود، مقامات کشور را از عواقب معامله با وولف و شرکایش آگاه کرد و قاطعانه گفت دولت انگلیس نمی تواند بپذیرد که ایران منابعش را درازای دریافت وام از مؤسسات خصوصی به گرو گذارد. (۱۲)

وزیر امور خارجه انگلیس، سامونل را آگاه کرد که دولتین در مورد اعطای وام از طرف او به ایران مخالف هستند. اما وولف اطلاع داد دو گروه مالی آماده شده اند که علی رغم میل وزارت خارجه انگلیس در قالب شرکت بازرگانی به اوضاع مالی ایران کمک کنند. در مقابل دولتین روس و انگلیس، ایران را تهدید کردند اگر از منابع خصوصی وام تهیه کند، آنها هر عملی را برای حفاظت از منافع خود لازم و ضروری خواهند شمرد. نواب وزیر وقت امور خارجه ایران که طرفدار اخذ وام از منابع خصوصی بودواز استقراض دولت ایران از یهودیان حمایت می کرد، استدلال نمود تصمیم دولتین مغایر با استقلال و آزادی ایران است که در پرتو مشروطه به دست آمده است. (۱۳) روس و انگلیس روز بعد یادداشت وزیر خارجه را برگرداندند، یعنی حتی ادعای او را در مورد استقلال ایران نادیده گرفتند. بالاخره وولف و شرکا در برابر دولتین ناموفق ماندند و ناکام به لندن مراجعت کردند.

متعاقب این امر اولتیماتوم انگلیس برای لشکرکشی به جنوب ایران باعث استعفای نواب از وزارت امور خارجه شد. حسینقلی خان نواب، پیش از استعفایی که به قول نورمن، معاون وزارت خارجه انگلیس، ضایعه ای جبران ناپذیر بود، دست به مهم ترین اقدام دوره وزارت خود زد. در اواخر دسامبر ۱۹۱۰ وی به علیقلی خان نبیل الدوله کاردار سفارت ایران در واشنگتن دستور داد تا با مقامات آمریکایی به منظور استخدام عده ای مستشار برای خزانه داری ایران گفتگو کند. وزیر خارجه آمریکا فیلندر چیس ناکس (Philander Chase Knox) با انگلیسی ها مشورت کرد و آنها مخالفتی ابراز نکردند. با این وصف دولت آمریکا خود را از مذاکراتی که درباره شرایط استخدام مستشاران در جریان بود کنار کشید. (۱۴)

می دانیم مستشاری که به ایران اعزام شد مورگان شوستر بود که با نمایندگان

کمپانی سلینگمن روابط صمیمانه ای داشت. نمایندگان کمپانی سلینگمن در قلهک اقامت داشتند و شوستر را به میهمانی شام دعوت می کردند. در برخی از جلسات اینها بارکلی و پاکلوسکی وزرای مختار انگلیس و روسیه هم حضور می یافتند. در یکی از آن جلسات سخن از چهارمیلیون لیره قرضه به میان آمد که قرار بود سلینگمن به ایران پرداخت کند. شوستر حتی وقتی سخن از ناامنی راه های جنوب به میان آمد گله کرد که چرا سفارت انگلیس نمی گذارد استوکس با او همکاری کند و اینکه چرا انگلیس با روسیه علیه او همدستان است. وی ادامه داد با توجه به اینکه سیاست های روس و انگلیس خلاف ترقی ایران است، اگر در بخش غربی ایران امتیازاتی به دولت آلمان داده شود، بسیار مناسب خواهد بود. بارکلی از این کنایه مرعوب و در عین حال خشمگین شد، به گونه ای که شوستر سخن خود را تغییر داد و بحث را مسکوت گذاشت (۱۵). شوستر حامی منافع سرمایه های فراملیتی در ایران بود و در این راستا حتی از تهدید انگلیس ابایی نداشت.

مه ۱۹۱۰ کمپانی برادران سلینگمن (Seligman Brothers) به وزارت خارجه انگلستان اطلاع داد حاضر به اعطای وامی به دولت ایران است. تنها چیزی که آنها انتظار داشتند این بود که دولت انگلیس از آنها حمایت کند. از سوی دولت بریتانیا اطلاع داده شد هیچ قراردادی اگر موافقت روسیه را در پی نداشته باشد، مورد تصویب قرار نخواهد گرفت. در اکتبر آن سال دولت ایران رسماً از برادران سلینگمن تقاضای ۱/۲۰۰/۰۰۰ لیره وام کرد. سلینگمن هم مثل وولف و ساموئل با دیپلماسی پیچیده ای مواجه شد که قصد داشت با حفظ رضایت روسیه منافع بریتانیا را در منطقه حفظ کند.

بانک شاهنشاهی قبل از این آزمون خود را داده بود و در حقیقت ابزار اجرایی سیاست دولت انگلیس تلقی می شد، پس خطر کردن در سیاست خارجی بی فایده بود. اعطای وام توسط بانک، هم مانع از سوء ظن روس ها می شد و هم اینکه باعث پیشرفت دیپلماسی انگلیس در ایران می گردید. بنابراین، در ۸ مه ۱۹۱۱ از طریق بانک شاهی وامی به ارزش ۱/۲۵۰/۰۰۰ لیره با بهره ۵ درصد در اختیار ایران قرار دادند و گمرک های ایران وثیقه آن وام آن شد. (۱۶).

برخلاف تصور رایج، روابط شوستر و سفارت روسیه خیلی هم نامناسب نبود. مثلاً وقتی شوستر می خواست از کمپانی سلیگمن چهار میلیون لیره وام دریافت کند، وزیرمختار روسیه را در جریان امر قرار داد و رونوشت تقاضای خود را از کمپانی مزبور برای او ارسال کرد و خواستار همراهی دولت روسیه و نفوذ شخصی پاکلوسکی وزیرمختار روسیه برای انجام این امر شد. در مسئله استخدام استوکس هم وزیرمختار روسیه در جریان قرار گرفته بود. شوستر ضمن ارسال یک نامه یادآوری کرد هر روز که در اعلام نتیجه مذاکرات دولت روسیه در این زمینه تعویق انجام گیرد، کار او مشکل تر می شود. پاکلوسکی سه روز بعد پاسخ داد هنوز در موضوع استخدام استوکس خبری از دولت متبوع خود دریافت نکرده است. اعلام شد شاید علت، خارج شدن امپراتور از پایتخت باشد. شوستر می خواست استوکس را استخدام کند، به طوری که با منافع دولتین در مناطق نفوذشان منافات نداشته باشد، لیکن روسیه در نهایت با این موضوع مخالفت ورزید.

حتی پس از اینکه شوستر از تهران خارج شد، نه روز پس از عاشورای خونین تبریز، پاکلوسکی این نامه را برای او ارسال کرد:

دهم ژانویه ۱۹۱۲ (مطابق نوزدهم محرم ۱۳۳۰)، شخصی است. مستر شوستر عزیزم، از مراسله مهربانانه ای که خیلی مؤثر واقع شد کمال تشکر حاصل گشت... همواره از تجدید ملاقات شخصی بسیار پسندیده و دلنشین شما در آینده مسرور خواهم بود... با تقدیم بهترین آرزوی خوشی سفر شما مستر شوستر عزیزم، دوست بسیار صادق شما. (۱۷)

پس از شکست روسیه از ژاپن، سیاست انگلستان جلوگیری از تضعیف بیشتر روسیه و تقویت آن کشور در برابر خطر آلمان بود.

معاهده ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس در چهارچوب این استراتژی تحقق پذیرفت. سر ادوارد گری که مبتکر اتحاد با روسیه علیه آلمان بود، امیدوار بود به وسیله انعقاد معاهده مزبور، جانشینی لایق برای لردلنسدوان باشد که به همین استراتژی اعتقاد داشت. این معاهده تا حدی تنازع دو قدرت را در ایران حل کرد. زمانی که اتحاد مثلث در شرف انجام بود، آلمانی ها بهتر درک کردند ریشه این همه

جوش و خروش انگلیسی ها با آنها مرتبط است، یعنی سیاست اروپایی انگلیس حل مسئله آلمان بود. آلمان بیشتر در عثمانی تکاپو می کرد و هدف عمده اش به دست آوردن امتیاز راه آهن بود. درست در اوج تکاپوی این کشور در آسیا، امپراتور روس در پوتسدام با امپراتور آلمان دیدار کرد و نتیجه آن هم معاهده پوتسدام بود. در دوازدهم محرم ۱۳۲۹ مطابق با چهاردهم ژانویه ۱۹۱۱ بارون مارشال فون بیبرشتاین (aron Marshal von Bieberstein) دیپلمات با هوش آلمانی مقیم استانبول اعلام کرد معاهده روس و آلمان صرفاً مربوط به کشیدن راه آهن ایران و اتصال آن به راه آهن عثمانی است. طبق عهد نامه مزبور دو دولت از اتحاد با هر قدرت ثالثی که قصد آغاز جنگ علیه دیگری را داشت، اجتناب می ورزیدند. آلمان پذیرفت ایالات شمالی ایران حوزه نفوذ روسیه است و روسیه حق دارد در آن منطقه راه آهن احداث کند. قرار شد سرمایه آلمانی در شمال ایران جنبه حمایت از روش سیاسی روسیه در ایران داشته باشد. اتصال تهران به خانیقین در سرحد عثمانی نیز باید با سرمایه مشترک و نظارت روسیه انجام می گرفت.

از طرفی روسیه منافع تجاری آلمان را در منطقه نفوذ خود به رسمیت می شناخت و حمایت سیاسی خود را از احداث راه آهن بغداد به خانیقین اعلام نمود. امتیاز احداث راه آهن از بغداد تا خانیقین و از آنجا به تهران در انحصار دولت آلمان بود و روس ها وعده دادند، این خطوط به راه آهن شمال که توسط آنها احداث خواهد شد، متصل گردد.

سرمایه داران متنفذ روسیه تلاش کردند یک شرکت بین المللی برای احداث خطوط راه آهن ایران به وجود آورند. این راه باید از قفقاز تا بلوچستان ایران امتداد می یافت. قرار بود سرمایه این شرکت از روسیه، فرانسه، انگلیس و سایر کشورها تأمین شود. احتمال داشت از آلمان ها هم برای مشارکت در این طرح دعوت به عمل آورند. قرار شد یک هیأت مدیره تشکیل شود تا ابتدا امتیاز مربوطه را از ایران اخذ کنند و سپس شرکت بین المللی را تأسیس نمایند. اگر این راه احداث می شد طول مدت مسافرت از لندن به بمبئی، به یک هفته کاهش می یافت.

راه آهن جدید از باکو آغاز می‌گردید و از آنجا به رشت، تهران، کرمان، بلوچستان و نوشکی منتهی می‌شد. خطوطی که در مناطق تحت نفوذ روس و انگلیس بود، زیر نظارت همان دولت‌ها قرار می‌گرفت. راه آهن سراسری توسط شرکت بین‌المللی احداث می‌شد و زیر نظر همان شرکت قرار می‌گرفت. طول خط راه آهن در ایران حدود یک‌هزار و صد مایل می‌شد و تمام مسیر لندن- بمبئی ۵۷۰۰ مایل تخمین زده می‌شد. خرج سفر از طریق این خط ۲۰ درصد کمتر از راه‌های دیگر بود. این راه سریع‌ترین و کوتاه‌ترین راه انتقال کالاهای تجاری از لندن به بمبئی بود، پس بسیار سود آور تشخیص داده می‌شد (۱۸). یکی از وکلای دومای روسیه که «برای تحصیل مساعدت و همراهی فرق مالیه انگلیس در مسئله کشیدن راه آهن قفقاز از داخل ایران به بلوچستان، [اوسپس] مسافرت به لندن نموده بود»، در مراجعت نسبت به مساعدت‌های انگلیسی‌ها ابراز رضایت کرد. (۱۹) اما در مقام عمل طرح احداث راه آهن ایران با مشکلات زیادی مواجه بود و پیش‌بینی می‌شد هرگز عملی نخواهد گردید. فرانسه از مشارکت در این طرح سر باز زد، زیرا برای خود منفعتی نمی‌دید. سرمایه‌داران فرانسوی حاضر به خطر کردن در این منطقه خاص نبودند و به روسیه اعتماد نداشتند. در لندن هم طرح روسیه با عدم استقبال مواجه گردید. پنداشته می‌شد راه آهن ایران به جای منفعت برای انگلیس و هند، به موقعیت بریتانیا در هندوستان صدمه خواهد زد. به دلیل خودداری انگلیس و فرانسه از همکاری، طرح روسیه با شکست مواجه شد، زیرا روسیه نمی‌توانست با منابع و وسایل خود به این اقدام مبادرت ورزد. از نقطه نظر سیاسی، انگلیسی‌ها معتقد بودند طرح مزبور تمام ایران را به منطقه نفوذ روسیه مبدل خواهد کرد، مضافاً اینکه این طرح نفوذ نسبی انگلیس را در آسیای میانه نابود می‌کند. مدیر امور شرقی وزارت خارجه روسیه، اعلام کرد فعلاً باید در انتظار خاتمه راه آهن بغداد ماند، تا آن هنگام اوضاع ایران بهتر مشخص خواهد شد، یعنی طرح راه آهن روسیه برای ایران فعلاً بر روی کاغذ باقی ماند. (۲۰)

مهم‌ترین دلیل عدم اعتماد فرانسه و انگلیس به روسیه، اظهارات صدر اعظم آلمان در رایشتاگ، مجلس ملی آلمان بود. طبق اظهارات او ائتلافی بین روسیه

و آلمان بر سرمسائل ایران حاصل شده بود، این امر افکار عمومی را در فرانسه به هیجان آورد. مطبوعات محافظه کار انگلیس این تفاهم را که به کلی علیه منافع آنها بود با سوء ظن تعقیب می کردند. پال مال گازت از «نتهای انگلیس» بحثی به میان آورد. طبق این مقاله اتحاد آلمان و روسیه معادلات قدرت را در تهران به هم می زد و روسیه را در مقام وموقعیت بهتری قرار می داد. در صورت اتحاد روسیه و آلمان، انگلیس در آینده اقتصادی ایران نمی توانست سهمی داشته باشد و حتی قرارداد ۱۹۰۷ عملاً لغومی شد. انتلاف دوقدرت بزرگ خطر دیگری هم داشت و آن تهدید هندوستان بود. مهم نبود خطر دور یا نزدیک بود؛ مهم این بود که خطر احساس می شد. انگلیسی ها می خواستند روسیه قرارداد ۱۹۰۷ را محترم شمارد وبواسطه مذاکرات و عهدنامه هایی که بدون اطلاع انگلیس با سایر ممالک منعقد می کند، آن را متزلزل نکند. در همین زمینه سفیر انگلیس در سن پترزبورگ باید به روسیه شدیداً اعتراض می کرد. (۲۱)

وزیر خارجه روسیه در ملاقاتی با خبرنگار «نوییه ورمیا» اظهار داشت بین روسیه و آلمان در موضوع ایران توافق هایی به عمل آمده است. منافع روسیه در شمال ایران از طرف آلمان تأیید شد و قیصر آلمان فقط به رعایت سیاست درهای باز اقتصادی اصرار نمود و درخواست کرد راه آهن ایران به خط بغداد اتصال پیدا کند. قرار بود خط آهن ایران؛ کاله- بندری در شمال غربی فرانسه که از مراکز اقتصادی اروپا محسوب می شد- را به کلکته مربوط نماید و با این حساب یک راه آهن چهار هزار کیلومتری را تحت نفوذ روسیه درمی آورد. به همین دلیل بود که روس ها می خواستند هرچه زودتر کار خود را در ساختن این مسیر آغاز نمایند. اما یک مسئله مهم در این بین وجود داشت. تا این ایام تجارت روسیه در شمال و غرب ایران انحصاری شده بود و عرضه دیگر کالاهای بیگانه با مشکلاتی مواجه بود. اگر راه بغداد تا خانقین به ایران امتداد می یافت، باب مناسبات اقتصادی با آلمان با کمال سهولت گسترده می شد، و این تنها چیزی بود که آلمان ها طلب می کردند. مطبوعات روسیه رقابت های آتی را بین دو کشور اروپایی مدنظر قرار می دادند و دولت خود را به حزم و احتیاط دعوت می کردند. در همین حال مطبوعات آلمان از اهمیت راه تبریز، بایزید، ارزروم و

طرابوزان بحث می کردند. این راه تجاری، در زمانی که اقتصاد ایران در معرض نابودی قرار داشت، توجهات را به خود جلب می کرد. مدیر امور شرقی وزارت امور خارجه روسیه که با امپراتوریه پوتسدام رفته بود، اعلام کرده بود راهی که از تبریز به طرابوزان امتداد یابد برای آناتولی شمالی اهمیت زیادی دارد. روزنامه روسکویه اسلوووا قول او خاطر نشان کرد از آنجایی که احداث یک خط آهن در نزدیک حدود قفقاز حائز اهمیت زیادی برای روسیه است، و روسیه نمی تواند فقط در برابر آن تماشاجی باشد، خط آهن دیگری را که به جنوب امتداد یابد پیشنهاد می کرد. از زمانی که روسیه دو بندر تجاری باطوم و پوتی در گرجستان واقع در سواحل دریای سیاه را توسعه داده و راه آهن باکو-تفلیس- دریای سیاه را تکمیل کرد، تجارت آناتولی و مخصوصاً ترانزیت تجاری آن را دچار تنزل نمود.

تا سی سال پیش بندر طرابوزان اهمیت درجه نخست اقتصادی داشت، اما تا آن زمان به درجه چهارم و پنجم رسیده بود. پیش بینی می شد در آینده ای نزدیک این بندر از تجاری بودن خواهد افتاد. این مهم راه تاریخی تجاری تبریز- طرابوزان را در معرض تهدید قرار می داد، در حالی که این راه در قرون وسطی محور تجارت شرق و غرب بود. پس از کشف آمریکا و راه هندوستان، تجارت شرق و متعاقباً اهمیت راه مذکور رو به تنزل گذاشت. با این وصف تا چندی پیش این راه برای روابط تجاری اروپا و ایران اهمیت بسیار زیادی داشت. بعد از جنگ روسیه و عثمانی که دو بندر باطوم و پوتی به دست روسیه افتاد و خط آهن ماورای قفقاز احداث شد، دیگر ترانزیت تجاری آناتولی هم کاملاً محو گردید. اگر تجارت آناتولی هنوز حیات و رمقی داشت به واسطه موقعیت مناسب ارزروم بود، این شهر در مسیر تبریز به طرابوزان قرار داشت و کاروان های تجاری در آنجا گرد می آمدند. اگر طرابوزان موقعیت خود را مستحکم می کرد و در آن راه آهن احداث می شد، باز هم همان اهمیت سابق را پیدا می نمود.

برای فعال نگه داشتن طرابوزان باید برای ارزروم هم، کاری می شد، زیرا روسیه سعی می کرد تجارت ایران و آناتولی را همواره در دست خود داشته باشد. در باطوم امکانات اقتصادی مهمی تدارک دیده شده و کمیسیون مختلطی

در تفلیس ایجاد شده بود که پیشنهاد کرد راه آهن قفقاز تا تبریز و ارز روم کشیده شود. دومای دولتی روسیه تصویب کرد اعتبارات لازم برای امتداد راه آهن تا «ساری قامش» در حدود عثمانی در نظر گرفته شود، نیز برای احداث راه آهن جلفا به تبریز اعتباراتی تخصیص داده شد. از طرف دیگر راه ولادی قفقاز - تفلیس به رغم مصارف بسیاری که داشت تا چند سال دیگر خاتمه می یافت. روسیه تلاش داشت از این طریق راه خود را به جنوب بگشاید. این پیشرفت، عثمانی و آسیای غربی را هم مورد تهدید قرار می داد. در این حال اروپا در جستجوی وسایل و تمهیداتی برای حفاظت از استقلال ایران در برابر روسیه بود و برای این مقصد قابل اعتمادترین راه را خط آهن تبریز - طرابوزان می دانست. محافل غربی معتقد بودند یادداشتهای تهدید آمیز و میتینگ دادن هیچکدام راه حل مناسبی برای ایران نیست. ایران فقط در سایه آزادی اقتصادی می تواند از چنگال روسیه خارج شود. اگر ایران از نظراقتصادی از روسیه مستقل می شد، استقلال سیاسی آن هم محفوظ می ماند. راه تبریز - طرابوزان، حتی با نادیده گرفتن راه بغداد - تهران بیشتر از کلیه راه های دیگر برای اقتصاد ایران اهمیت داشت، زیرا یگانگی ایالتی که همیشه مورد تهدید روسیه قرار می گرفت، آذربایجان بود. (۲۲)

در سال ۱۹۰۸، مدت قراردادهایی که طبق آنها روس و انگلیس توافق کرده بودند، از احداث خط آهن در ایران اجتناب کنند، خاتمه یافت. آنچه باعث می شد انگلیسی ها بیشتر از گذشته به طرح راه آهن اقبال نشان دهند یکی تکان های شدید ناشی از قرارداد ۱۹۰۷ و دیگری وحشت از احداث خط آهن توسط آلمان در عراق عرب و غرب ایران بود. بنا بود راه آهن ایران از بنادر مختلف خلیج فارس عبور کند و سپس یزد را به نوشکی یا کراچی متصل نماید.

از دوره سلطنت ناصر الدین شاه در مورد کیفیت خط آهن ایران در مجلس عوام بحث شده بود. کمیته منتخب این مجلس معتقد بود راه آهن باید به گونه ای باشد که بتواند با کشتی هایی که از هندوستان به مقصد بصره در رفت و آمد بودند، ارتباط برقرار کند. آنها با امتداد راه آهن ایران به مرزهای هند به شدت مخالفت می کردند. در دوره مشروطه هم مأمورین انگلیسی در ایران، اصرار می ورزیدند

راه آهن مزبور باید از کارون آغاز شود. به این ترتیب خط آهن ایران با خطوط کشتیرانی لینچ و از آنجا کشتی های اعزامی از هند می شد. وزیرمختار انگلیس برای عملی ساختن منظور خود خط آهن خرمشهر به خرم آباد را مطرح نمود. این راه از همدان عبور می کرد، یعنی جایی که چهل درصد صادرات انگلیس به ایران از آنجا به نقاط مختلف کشور ارسال می گردید. خط تجاری همدان مستقیماً با بغداد در ارتباط بود؛ یعنی نقطه ای که یکی از مراکز مالی ساسون ها محسوب می شد. اهمیت دیگر این راه خنثی ساختن عملیات احداث راه آهن توسط آلمان ها بود.

در همین ایام مدیرعامل شرکت نفت انگلیس و ایران وارد ماجرا شد. او پیشنهاد کرد راهی از اهواز به تهران کشیده شود که در مسیر آن شهرهای شوشتر، دزفول، بروجرد، کرمانشاه، همدان، اراک و اصفهان قرارگیرند. محاسبات نشان می داد هزینه این خط بیشتر از دوتا سه میلیون لیره نمی شد. برای احداث راه آهن مزبور، سندیکایی تشکیل شد. کمپانی لینچ، شرکت نفت انگلیس و ایران و بانک شاهنشاهی اعضای این سندیکا بودند (۲۳)؛ یعنی دقیقاً گروههای مالی ای که بر شاهرگهای حیات اقتصادی کشور مسلط بودند. قرار بود صاحبان امتیاز به شکلی انحصاری تا شعاع پنجاه کیلومتری اطراف خط حمل و نقل را در اختیار داشته باشند؛ از حقوق گمرکی معاف باشند؛ بتوانند به هر میزان که می خواهند زمین تهیه کنند و البته هزینه مساحت کردن آن را دولت ایران بپردازد. (۲۴) این طرح هرگز اجرا نشد، زیرا در همین اوضاع و احوال قرارداد پوتسدام منعقد شد و انگلیس برای اینکه روسیه را از خود خشنود سازد، سیاست یکی به نعل یکی به میخ را در پیش گرفت. از طرف دیگر اندکی بعد جنگ اول جهانی در گرفت و بعد از جنگ هم انگلیس مسئولیت هایی را در بستن راه نفوذ حکومت بلشویکی در شمال ایران و قفقاز بر عهده گرفت. آن زمان مصادف با حوادث کودتای رضاخان و تحولات بعدی بود. رضاخان بعد از رسیدن به سلطنت طرح راه آهن مزبور را به انجام رسانید.

از همان عصر مشروطه یکی از مأموریت های آرنولد ویلسون، از مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران، آن بود که تحقیق کند آیا امکان احداث خط آهن در جنوب

ایران وجود دارد یا خیر؟ تا دوره مشروطه راههای ایران اتومبیل رو نبود و کمپانی برادران لینچ همیشه متجاوز از نصد رأس قاطر برای حمل و نقل در اختیار داشت. طبق دستور حکومت هند، او باید امکان احداث خط آهن از خرمشهر یا خورموسی به بروجرد و همدان را بررسی می کرد و اینکه اگر امکان احداث این خط وجود دارد هزینه های لازم چقدر خواهد بود؟ او حدود یک ماه کلیه اسناد و اوراق و نقشه هایی را که قبلاً راجع به این موضوع تهیه شده بود مطالعه کرد؛ سر پرسی کاکس هم توضیحات لازم را می داد و او را نسبت به جریان واقعی امور آشنا می کرد. کاکس بارها لزوم احداث راه آهن را به مقامات مافوق گزارش کرده بود؛ وزارت خارجه بریتانیا هم با این امر موافق بود، اما دولت به دلایلی صلاح نمی دانست طرح را با نمایندگان مجلس عوام در میان گذارد. (۲۵) ویلسون درلرستان هم پیرامون مأموریت خود تحقیق کرد. او نوشت قرار است راه آهن سرتاسری ایران از خلیج فارس به دریای خزر کشیده شود. (۲۶). تحقیقات او در خورموسی هم سه روز متوالی طول کشید و به این نتیجه رسید اگر قرار باشد روزی در ایران راه آهن سراسری ایجاد گردد، خورموسی مناسب ترین منتهی الیه این خط خواهد بود؛ زیرا خاک ایران را به خلیج فارس متصل می کند. (۲۷). همان طور که بالاتر گفتیم انگلیسیها بلافاصله برای احداث خط آهن یک سندیکا تشکیل دادند. سندیکای راه آهن ایران، طبق گزارش چارلز گرینوی مدیر شرکت نفت انگلیس و ایران مشتمل بر اعضای زیر بود:

۱. از طرف گروه شرکت نفت انگلیس و ایران: لرد استراتکونا، دگ داری، چارلز گرینوی و تعدادی دیگر.
 ۲. از طرف بانک شاهی و شرکت لینچ: توماس جکسون، تامسون، گوردون و ه. ب. لینچ.
 ۳. از سوی شرکت کشتی رانی هند - انگلیس: و.آ. بیوکانون و شرکاء، نیز لرد اینچوکیپ.
 ۴. از طرف تراست سرمایه گذاری و امنیت عمومی انگلیس: ت. ب. باورینگ، ب. ویلیامسون و شرکا.
- گروه خصوصی دیگری موسوم به ویتمن پیرسون که لرد کلودری، کلارندون

هاید و شرکا در آن به چشم می خوردند هم از دیگر اعضای هیأت مدیره بودند. بیشترین تعداد اعضای این سندیکا از آن شرکت نفت بود که به جز افراد ذکر شده کسانی مثل ج. ت. کارجیل، تاربت فلمینگ، سی. و. دالاس، فرانک استریک، و. ر. و. آدامسون در آن دیده می شدند (۲۸). قرار بود سرمایه این راه از طریق گرو گذاشتن عواید دولتی ایران تأمین گردد، البته گفته شده بود عواید راه آهن هم ضامن اجرای قرارداد است؛ لیکن راه آهنی که هنوز احداث نشده بود، چگونه می توانست درآمد داشته باشد؟ جالب اینکه حتی خط سیر راه آهن ایران هم ترسیم شده بود. درسندیکایی که حتی یک ایرانی هم در آن حضور نداشت، یک تصمیم مهم اقتصادی و سیاسی گرفته شده بود که صراحتاً گفته می شد منافع تجارتی انگلیس در آن مدنظر قرار گرفته است؛ اما سندیکا می خواست هزینه اجرای آن را از مردمی بگیرد که روز بروز فقیرتر می شدند. این همه در دوره مشروطه روی می داد و احزاب سرگرم زدو خورد و فحاشی به هم بودند و در این باب بحث می کردند که آیا شرایط ایران هم مثل انگلیس است که در آن احزاب کارگر، لیبرال و محافظه کار وجود دارد یا خیر! در حالی که انگلیسی ها و شرکای غربی دنیای سرمایه داری، ایران را غارت می کردند و هر روز برنامه جدیدی برای نقض استقلال کشور در دستور کار خود قرار می دادند، رجال سیاسی ایران سرگرم دعوای جاهلانه و بی مورد خود بودند؛ مصالح ملی جلوی پای منافع شخصی و فردی قربانی شده بود.

اعضای سندیکا پیش بینی می کردند تنها منبع مهم درآمد ایران، یعنی مازاد درآمدهای گمرک که بعد از کسربدهی بابت وامهای گذشته عاید دولت ایران می شد، تکافوی این طرح عظیم را نخواهد داد؛ اما پیشنهاد می کردند دولت ایران مالیات های جدید وضع کند یا اینکه خزانه داری ایران منابع درآمدی جدیدی برای این منظور پیدا نماید.

سرمایه داران غرب و بالاخص انگلیس تمایلی به سرمایه گذاری در بیابان های ایران نداشتند. مطبوعات اروپا هر روز این نکته را مطرح می کردند که در ایران به شکل عمیق ناامنی سیاسی وجود دارد و هیچ تضمینی برای آینده سرمایه گذاری موجود نیست. به همین جهت پیشنهاد شده بود اوراق قرضه منتشر شود

تا از این طریق سرمایه اولیه احداث راه آهن تأمین گردد (۲۹). سندیکا به شکلی خودخواسته راه آهن ایران را «دولتی» عنوان کرد؛ در حالی که آنها به طرف ایرانی به دلیل تمایل دولت این کشور برای نظارت بر خطوط آهن ایراد می گرفتند! سرمایه سالاران بیگانه می خواستند با پول مردم فقیر ایران و با مالیات ستانی مضاعف از مردمی که به قوت لایموت محتاج بودند، هزینه های احداث راه آهن سراسری خود را تأمین نمایند.

مجلس و بحران اقتصادی کشور

وقتی این تحولات در کنارگوش مجلس ایران جریان داشت، چه راه حلی برای مقابله با بحران درپیش گرفته شد؟ در دوره دوم مشروطه در حالی که شرکت های خارجی برای غارت ایران با هم مسابقه گذاشته بودند و در این حال مردم در فقر و ناامنی غوطه می خوردند، مجلس چند لایحه برای ترمیم بودجه دولت تصویب کرد که به شوخی بیشتر شبیه بود. در دوره دوم مشروطه، برای نخستین بار دولت لایحه بودجه سالانه تهیه کرد و به مجلس تقدیم نمود. این لایحه تحت نظارت مرتضی قلی خان صنایع الدوله، وزیر مالیه تهیه شده بود؛ اما هنگامی که لایحه بودجه به مجلس تقدیم شد، وی به قتل رسیده بود. طبق این بودجه بندی قروض خارجی ایران که «میراث یک دوره تقلب بی لگام و مرده ریگ یک دربار فاسد و بی آبروی قدیم» بود، یک کاسه شده و به قرضی ثابت با سود معین تبدیل گردیده بود. در ۷۱ صفحه وضع مالی ایران در آن زمان تشریح شده بود و ۶۰ صفحه دیگر هم مشتمل بر عایدات و مخارج کشور بود و سهمیه هر وزارتخانه از بودجه کل کشور معین شده بود. هم چنین قوانین ثبت اسناد برای نخستین بار در این زمان تدوین گردید.

در همین دوره قوانین بسیاری از تصویب مجلس گذشت که صیغه اقتصادی داشت. از مهم ترین آنها قانون مالیات نمک بود که درجای خود شرح داده خواهد شد. این مالیات به پیشنهاد فراکسیون دمکرات به منظور تحصیل درآمد برای دولت تعیین گردید و ردیف ثابتی برای آن در نظر گرفته شد. چون این قانون در

مقام عمل با اشکالات زیادی مواجه شد، باز هم فراکسیون دمکرات آن را پس گرفت و به طور کلی لغو شد. دمکرات ها به جای مالیات برنمک، این بار مالیات بر املاک و مستغلات را پیشنهاد کردند که البته باز هم پیشرفتی نداشت. در حالی که منابع غنی نفت ایران به دست شرکت نفت انگلیس و ایران غارت می شد و در حالی که منابع دیگر کشور به شرط استحصال می توانست درآمد هنگفتی عاید کشور کند، نمایندگان بی خبر از همه جابرای جبران کسری بودجه مالیات بر روده حیوانات وضع کردند! مالیات پروسائط نقلیه و مالیات گرفتن از روده کلیه حیواناتی که برای خوردن ذبح می شدند و به «قانون روده» مشهور بود، از مصوبات مجلس دوم بود. از دیگر قوانین مهم مصوب مجلس قانون تحدید تریاک بود که در تاریخ ۱۲ ربیع الاول سال ۱۳۲۹ تصویب شد. طبق این قانون از هر مثقال تریاک سیصد دینار دریافت می شد. این قانون در حقیقت در زمره مالیات های غیر مستقیم به حساب می آمد (۳۰). اما نه مالیات نمک و نه مالیات تریاک و نه قانون روده نمی توانست در آن شرایط گرهی از کار فروبسته ایران بگشاید.

تولید و مصرف تریاک در ایران تا اواسط قرن نوزدهم بسیار اندک بود؛ مقدار اندکی از این کالا از طریق بوشهر به خارج کشور صادر می شد (۳۱). از نیمه قرن نوزدهم به بعد بود که تقاضا برای محصول تریاک ترقی کرد. کنسول انگلیس پیش بینی نمود صادرات تریاک ایران به سال ۱۸۶۷ سه برابر بیشتر از معمول باشد. این تریاک به چین صادر می شد. دو سال بعد صادرات این محصول بیش از چهار برابر شد. به زودی سود حاصله از فروش تریاک، توجه کشاورزان ایرانی را به خود جلب کرد. تقریباً تمامی اراضی مناسب در یزد و اصفهان و برخی نقاط دیگر به کشت خشخاش اختصاص یافت و حتی از کشت محصولات دیگر مثل گندم که قوت لایموت مردم را تشکیل می داد، خودداری گردید. در همین دوره، سالهای خشکسالی ایران هم آغاز گردید. این عوامل دست به دست هم دادند و مرگ های ناشی از قحطی بزرگ سال های ۷۲-۱۸۷۱ را به ارمغان آوردند. اما این امر هرگز باعث کندی روند تولید و تجارت تریاک نشد. در سال های قحطی، تولید تریاک فقط ۸۷۰ جعبه بود. اما کمتر از ده سال بعد این میزان به

حجم باورنکردنی ۷۷۰۰ جعبه رسید. کلیه این محصول به استثنای اندکی که از طریق کرمانشاه به بغداد صادر می شد، به چین می رفت. در بازار هنگ کنگ، تریاک مرغوب ایرانی طرفدار زیادی داشت و قیمت آن تا جعبه ای ۵۳۹ دلار بالا رفت. نخستین محموله های تریاک ایران، به جاوه صادر می شد و از آنجا به بندر هنگ کنگ و سنگاپور انتقال می یافت.

مسئله دیگر، مالیات بستن بر محصول بی ارزشی مثل نمک بود. درست در شرایطی که بانک شاهنشاهی بیلان سود خود را منتشر می کرد، در مجلس ایران مباحثی دیگر جریان داشت. آنها به جای اینکه برنامه درازمدتی جهت رفع بحران های مالی کشور جستجو نمایند، طرح قانونی انحصار معادن نمک را از مجلس گذرانیدند. دمکرات ها به این دلیل به لایحه رأی مثبت دادند و پیرامون آن جار و جنجال براه انداختند که می گفتند نمک، اغلب صرف پلو و چلو متمولین می شود و از طریق انحصار این محصول چهار کرور به عایدات مملکت افزوده می شود. گفته می شد برای اینکه از خارجه استقراض نشود، باید از منابع داخلی قرض کرد. اما راه حل آنها اشتباه بود. نخستین گام در این مسیر را انحصار نمک می دانستند. انحصار نمک فشار زیادی به مردم وارد می کرد. اگر دولت بر نمک مالیات می بست تنها چیز ارزانی که در اختیار مردم بود گران می شد. ایران نو که برای انحصار نمک آن همه هیاهو بپا کرده بود، همگام با نمایندگان مدافع لایحه که اغلب دمکرات بودند، برای مقابله با مخالفین از ابزار خشونت بهره جست. در حالی که نفت ایران به یغما می رفت، دمکرات ها برای مالیات نمک رگ گردن کلفت می کردند و با زبانی به اصطلاح انقلابی می نوشتند:

غیرت و حمیت ملی نباید که از هیاهوی شوم این جغدان نکبت شعار متأثر گشته، میدان را خالی نماید و هرگز هم نخواهد کرد. مهر درخشنده همت مجدانه لازم است به میدان بیاید تا اینکه این شب پره های پست فطرت و دون خصلت به کنج های تاریک کثیف خود فرو روند (۳۲).

این پاسخ ایران نو به روضه خوانی بود که علیه لایحه انحصار نمک سخن گفته و اظهار کرده بود فقرا از آن لایحه آسیب خواهند دید.

این طرح ها تقلیدی از اقدامات انقلابیون فرانسه در دوره انقلاب کبیر بود:

بله آن جاها که این قبیل مالیات ها را گرفتند اول حوائج مردم را کم کردند، بعد هم درآمد را زیاد کردند. اینجا حوائج به جای خود، بلکه روز به روز بالاتر می رود، درآمد هم نیست. البته [به مردم] زور می آید و تمکین نمی کنند. همین دباغ سالی مبلغی نمک باید استعمال کند، به این قیمت چرم گران درست می شود و خریدار کم می شود. روغن، کره، کشک، گاو، گوسفند همه نمک لازم دارد. مختصر، کار غلط بود و بعد از ضرر زیاد یا موقوف می کنند یا مردم برهم می زنند یا علما حرام می کنند... اما دولت چه کند پول می خواهد قرض کند مانع می شوند. مالیات می خواهد نمی دهند. آن وقت تعرضی هم دارند چرا کارها مرتب نمی شود و اینجا برلن یا پاریس نمی شود (۳۳).

نتیجه اینکه با این لایحه ظلم بزرگی به فقرا و حیوانات آنان شد. گوسفندهای الموت چون کم نمک خورده بودند لاغر شدند و از بابت شیر و لبنیات خسارت های زیادی وارد شد. چهل و پنج هزار تومان عواید سه ماهه نمک الموت بود. از این مبلغ بیست هزار و صد و هشتاد تومان مقرری ماهیانه متصدیان وصول مالیات می شد، بقیه آن برای مأمورین نظامی، خرج سفر، هزینه پست و تلگراف و کرایه منزل مؤدیان مالیاتی خرج می شد. در حقیقت مخارج کسانی که خود درآمد داشتند از این مالیات پرداخته می شد، فقط بر تعداد مأمورین دولتی افزوده شده بود و دیناری به خزانه نمی رسید تا به مصارف لازمه برسد (۳۴). بالاخره در اوایل ربیع الاول سال ۱۳۲۹ درباره رفع مالیات نمک و این بار هم از طرف دمکراتها لایحه ای تقدیم مجلس شد. سلیمان میرزا پیشنهاد کرد مالیات نمک برداشته شود و به جای آن مالیات مستغلات بگذارند. او طبق مرامنامه حزب دمکرات، مالیات مستقیم را حتی الامکان بر غیرمستقیم ترجیح می داد، لیکن اشاره کرد مالیات های غیرمستقیمی که برای ترقی و توسعه و ترویج صنایع داخلی ضروری است برقرار خواهند ماند. (۳۵)

از دیگر ایرادات اقلیت در مجلس دوم، استیضاح وزارت داخله در باب انحصاری شدن فروش نان در تهران بود. از آنجایی که نان خوراک عموم مردم بود، انحصار فروش نان همان انحصار فروش گندم به حساب می آمد. قوام السلطنه معاون وزیر داخله انحصار را تکذیب کرده بود، اما اقلیت گفتند رعیت به هر

حال ناچار است گندم را به نانوا بفروشد و این چیزی نیست جز انحصار. اگر خریدار فقط نانوا باشد، قیمت گندم کاهش می یابد و ضرر متوجه رعیت می شود. تقی زاده گفت:

این را من یک ننگ بزرگ و یک لکه برای آزادی خودمان می دانم که بگویند برای ملاحظه از جماعت شهری که در منی صد دینار نان را ارزان بخورند، مبالغی ضرر بر رعیتی وارد شود که تمام زندگانش را از چهار خروار گندم باید بدهد، لباسش، قندش و چایش و تمام ملزوماتش را از پول آن گندم باید تحصیل کند، این ترتیب در حق آنها ظلم فاحش است ...

قوام پاسخ داد تعیین نرخ بر عهده بلدیة یا همان شهرداری امروز است و بلدیة نمی تواند به کلی انحصار را رد کند. با این وصف وزارت داخله با انحصار فروش گندم مخالف است و کمپانی خاصی هم برای این کار تشکیل نشده است. یعنی اینکه به هر حال چه بخواهیم و چه نخواهیم واقعیت این است که انحصار وجود دارد و این ربطی به دولت ندارد. در کمال شگفتی تقی زاده در همین جلسه اعتراض خود را پس گرفت. این طرح ها و لوایح که به فرض موفقیت نمی توانست کوچکترین مشکلی از گره فرو بسته اقتصاد ایران بگشاید، ناشی از غفلت از مهم ترین منبع درآمد کشور یعنی نفت بود.

توضیحات و مأخذ

۱ - حسین آبادیان - «بحران مشروطیت در ایران» نشر: تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۳. صص ۵۸۴ - ۵۴۸

پی نوشت ها:

- ۱- تاریخ هجده ساله آذربایجان، صص ۱۲۲-۱۲۰.
- ۲- مجلس، سال چهارم، ش ۸۵، یکشنبه ۶ جمادی الاول ۱۳۲۹، ۳۰ آوریل ۱۹۱۱، «مسئله استقراض»
- ۳- همان جا.
- ۵- مجلس، سال چهارم، ش ۸۶، یکشنبه ۸ جمادی الاولی ۱۳۲۹، ۷ مه ۱۹۱۱، «مخالفت از قانون خلع سلاح».
- ۶- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، مورخه سه شنبه غره رمضان ۱۳۲۸.
- ۷- همان، مورخه شنبه پنجم رمضان ۱۳۲۸.
- ۸- همان، سه شنبه ۲۳ ذی قعدة الحرام سال ۱۳۲۷ قمری.
- ۹- ایران نو، سال اول، ش ۱۹۲، یکشنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۸، ۱ مه ۱۹۱۰، ص ۴.
- ۱۰- مجلس، سال چهارم، ش ۱۶، سه شنبه ۲۹ رمضان ۱۳۲۸، ۴ اکتبر ۱۹۱۰، «مجمع زردشتیان در لندن».

11- Barclay to Grey, No. 36, Very Confidential, Tehran, March 15/1910, F.O. 371/954

12 - Barclay to Persian Government, No. 43, Enclosure No.1, Tehran, March 24/1910, F.O. 371/954

13 - Hussein Kulikhan Nawab to Sir. G. Barclay, September 3/1910, Enclosure No. 1. in: Barclay to Grey, No. 169, September 6/1910, F.O. 371/954

- ۱۴- روس و انگلیس در ایران، ص ۵۵۹.
- ۱۵- اختناق ایران، صص ۱۷۵-۱۷۴.
- 16- Imperial Bank of Persia to Foreign Office, London, June 1/1911, Ibid
- ۱۷- اختناق ایران، ص ۴۷۵
- ۱۸- ایران نو، سال دوم، ش ۴۱، پنج شنبه ۵ ذی حجه ۱۳۲۸، ۸ دسامبر ۱۹۱۰، «راه آهن ایران یا راه جدید هندوستان».
- ۱۹- پیشین، ص ۴.
- ۲۰- پیشین، «روس و آلمان در باره ایران».
- ۲۱- پیشین، همان مقاله.
- ۲۲- ایران نو، سال دوم، ش ۵۳، یکشنبه ۲۳ ذی حجه ۱۳۲۸ ق. ۲۵ دسامبر ۱۹۱۰، «راه آهن در ایران».
- 23 - Anglo- Persian oil Corporation to Foreign Affairs, August 10/1911; F.O 371/1186
- 24 - Greenway to Foreign Affairs ;August 11/1911; Ibid -۲
- ۲۵ - سفرنامه ویلسون، ص ۱۷۲.
- ۲۶- پیشین، ص ۱۶۰.
- ۲۷- پیشین، ص ۱۴۴.
- ۲۸- تاریخ اقتصادی ایران، ص ۲۹۳.
- 29 - Greenway to Foreign Affairs ;July 15/1911; Ibid
- ۳۰- شمس الدین جزایری: قوانین مالیه، تهران، ۱۳۳۵، صص ۸۱- ۷۹.
- 31 - John Barrett Kelly: Britain and Persian Gulf; London; 1968; p. 44
- ۳۲ - ایران نو، سال اول، ش ۱۵۴، یکشنبه غره ربیع الاول ۱۳۲۸ق، ۱۳ مارس ۱۹۱۰م، سرمقاله.
- ۳۳- روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۴، ص ۲۱۶۸.
- ۳۴ - پیشین، ج ۵، ص ۳۲۰۹.
- ۳۵ - مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، شنبه ۹ ربیع الاول ۱۳۲۹.

فصل دوم

اهمیت بعد ایران برای شرکت نفت ایران و انگلیس

۱۹۲۶-۱۹۳۲ میلادی ۱۳۰۵-۱۳۱۱ خورشیدی

رونالد دبلیو فریر (Ronald W. Ferrier) در پیشگفتار کتاب «تاریخ بریتیش پترولیوم که بین سالهای ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۲» آورده است:

لورین در اواخر ۱۳۰۴ در باره رضا شاه نوشت: "من متقاعد شده ام که او تنها مردیست که میتواند بکارهای این کشور سر و سامان دهد و کشور را در راه پیشرفت واقعی قرار دهد." (۱) چند ماه بعد در پنجم اردیبهشت ۱۳۰۵ در یک مراسم شگفت انگیز با شکوه و درخشان افسر پیشین تیپ نظامی قزاق که نخست وزیر شده بود بنام رضا شاه پهلوی تاجگذاری کرد. (۲) کدمن رئیس تعیین شده شرکت نفت ایران و انگلیس برای تاجگذاری دعوت شده بود، او تصمیم گرفته بود به ایجاد و برقرار کردن روان دوستانه بیشتر و ایجاد کردن مکانیزمی برای نگهداشتن رابطه نزدیکتری با دولت ایران که تا پیش از این امکان پذیر بوده است. (۳) او احتیاج به گفتگوهای مستقیم بین دولت ایران و شرکت را در آینده احساس میکرد. کدمن در ملاقات با شاه تشویق شد و قتیکه شاه اظهار داشت خود او شخصاً از پیشرفت های شرکت راضی است حتی چنانچه دولت از آن درآمدی نداشته باشد و تمام کاری که شرکت انجام میدهد در جهت منافع ایران است. (۴) فرصت مناسبی برای نزدیک شدن به رابطه جدیدی برای امتیاز نفت نمایان شد. لیکن ظاهر فریبنده بود، چون بعد از شش سال و بعد از یک سلسله گفتگوها شاه امتیاز داری را ملغا کرد.

در پشت اتهام آشکار شده قصد بد شرکت که منجر به این کنش شاه شد، همواره یک درک ناآگاهانه نادرست واقعی بطور جدی وجود داشت که نفوذ اندکی

نداشت. برای هر دو طرف یک مفروضاتی وجود داشت که یا باندازه کافی از آنها آگاه نبودند و یا بانداز لازم آنها را تشخیص نمیدادند. سطی خواهد بود چنانچه بر دیگرگونه بودن فرهنگی اغراق شود لیکن بهمان اندازه غیر واقعی خواهد بود چنانچه آنها نادیده بگیریم. عدم موافقت نتنها از برخورد قصدها برمیخواست بلکه با استدلال بروی دوخط موازی که هرگز توانائی اینرا نداشتند که بهم برسند دنبال میشد. پارس دلیل وجود شرکت بود. کانون وجود شرکت طبیعت و محتوای گفتگوهای امتیاز نفت بود که با امیدواری فراوانی در ۱۳۰۷ آغاز شد و آنچنان بناگهائی در ۱۳۱۱ با شکست روبرو شد.

خوشبینی لورین مشروط به پیشبینی هایش میشد که میگفت چنانچه شاه "انرژی بدنی، اندیشگی و تعادل اخلاقی خود را نگهدارد، من فکر میکنم ما میتوانیم با اطمینان به پیش روی خود نگاه کنیم نتنها به بهبود همیشگی رابطه ایران و انگلیس و همکاری نزدیکتری بین دودولت بلکه همچنین به مزیت ثبات و پیشرفت غیر قابل تخمین زدن ایران". (۵) او خطر تنها به شاه متکی بودن را تشخیص میداد. لورین به وزیر امور خارجه آستین چمبرلین چنین آگاهی داد:

بنابراین ممکن است جریان وقایع به حالت گذرای مزاج متغیر یک فرد که رضا شاه باشد بستگی داشته باشد. آنهائی که میتوانند توصیه خوبی بکنند میترسند که توصیه آنها مطبوع واقع نشود یا اینکه برای توصیه ایکه میخواستند بنمایند از امکان ناراحت کردن شاه خیلی میترسیدند. آنهائی که به شاه توصیه بد میدهند، کسانی هستند که برای پیشبردن منافع شخصی خود و راضی کرد منافع شخصیت حقیر خود همواره تا نهایت تمایل او از او تعریف میکنند، میتوانند او را بهر اشتباهی تشویق کنند... اگر انسان های باخرد گفتار خود را نگویند، توصیه های ساده لوحانه در خدمت کوتاه مدت غالب خواهند شد. (۶)

تعریف هگاترین در پشت خوشبینی احساساتی لورین حاکی از احساس ناراحتی اوست، که هرولد نیکلسون بعد از رفتن لورین که بعنوان شارجه دافر برای مدت کوتاهی عمل میکرد در انتقاد ظریف خود پنهان نمیکند.

شش ماه بعد از تاجگذاری نیکلسون به منشی وزارت امورخاج اطلاع داد، "منطق تعقل وقایع پارس جریان زیگ زاگی رادنبال میکند و در بعضی لحظه ها

برضد خود عمل میکند و یکباره در لحظاتی از بعضی تماسهای توافقی به متنافر عقیدتی تبدیل میشود.^(۷) او در شوق لورین درباره شاه سهیم نبود و شک داشت او برای عمل کرد مقام بالائی که دارد "گنجایش روشنفکرانه و اخلاقی ضروری را داشته باشد". این تقریباً یک قضاوت برتر اجتماعی بود، لیکن او در باره فشار اقتصادی، هرج و مرج در مدیریت، آشوب ایلپاتی ها، افتضاح نظامی، کردار بد داگستری و فساد در دولت بیشتر قانع کننده بود. او معتقد بود که "ابر سیاه بی اطمینانی، نا امنی، و درماندگی آسمان سراسر کشور را فراگرفته است". او اظها تأسف مینماید از چندگانگی که شاه در اجتماع پارسی ایجاد کرده که کمبود کشاورگی را آغاز کرده که پیش از این داشت و توانائی مقاومتی ملاحظه ای که پیش از این داشت. برای نیکلسون "ایران قدیم تور بافته شلی بود هر می که بروی قاعده اش نشسته بود. ایران جدید هر می است و تقریباً همانقدر شل، لیکن بروی رأس خود قرار دارد و برای همین است که براندازیش آسان است."

کوبش این افسردگی، درحقیقت، برخورد مینماید به دوران عدم اعتماد و خویشتن نگری شاه وقتیکه او مردد بود که آیا بر پایه قانون اساسی مشروطیت حکومت کند و یا دیکتاتوری و سرگردان بود چه کسانی میتوانند به او خدمت کنند. تردید تنها به ناظران خارجی محدود نمیشد، برای علی اکبر داور که چشم انداز رادیکالی از اجتماع ایران داشت و اجتماع تبعیض آلود و سنت های مذهبی برایش مانعی نبود، کسیکه بعداً چندین سال از نزدیک به شاه خدمت کرد، بشدت منتقد این وضعیت بود. او معتقد بود زیر ساخت اجتماعی و اقتصادی علت ناراضی بودن مردم است. داور در سپتامبر ۱۹۲۶ بدون پرده پوشی به جکز گفت که "ایرانی ها یاد گرفته اند وسایلی را که اروپائی ها بطورکلی بکار میبرند و حالا از ضروریات زندگی روزانه خود میدانند بکار ببرند، لیکن یاد نگرفته اند مانند اروپائی ها صنعتگر بشوند".^(۸) داور مأیوس شده بود از اینکه "موج امیدی که با تاجگذاری تحریک شده بود نگهداشته نشده بود، امید به پیشرفت و بهتر شدن و افزایش توانائی کسب درآمد توده مردم" پائین رفته است. او فعالیت های رهبری ملاحای همیشه در همه جا حاضر را و حرص و

از افسران ارتش را محکوم میکرد.

باوجود پشتیبانیش از شاه، داور شاه را به دودل بودن متهم میکرد و به جهت های مختلف بوسیله مشاوران زیادش نوسان کردن. در نتیجه این بی تصمیمی "شاه اشتباه های بزرگ میکرد و مردم اعتمادشان را باو از دست میدادند".
 آنطور که لورین بیان کرده بود وقتیکه سلسله قاجار در پایان ۱۹۲۵ برکنار شد، مردم مطمئن نبودند آیا "آنها تنها یک شاه بیکاره را با یک شاه پرکار عوض نکرده بودند".^(۹) وقتیکه شاه در فکر تشکیل جمهوری سکولار بود در همان خطی که ترکیه آتاتورک بود با مخالفت شدید آخوندها روبرو شد. وقتیکه بعداً او تغییری را تحمیل کرد مانند اجباری نبودن چادر سر کردن بانوان در اجتماع، بهبود بخشیدن به بهداشت و ایجاد فرصت تحصیلات گسترده اینها بیشتر مخالفت آخوندها را خشمگینانه کرد.

نیروی مخالفت با رضا شاه میباید تشخیص داده شود، برای اینکه اشتباه است که تصور شود راه توانمندشدن رضاشاه مانند یک سیاره سحر آمیز آورنده شکوهی بود که میباید میامد. خیلی دورتر از تحقیر کردن دست آوردهای او، یک بررسی واقعبینانه جایگاه موفقیت ها و مردودیت های شاه را بیشتر در یک مضمون تاریخی مناسب قرار میدهد. برای تمام فرری که باو نسبت داده میشود و بدی که برای آنها از او انتقاد میشود، او از احساس عدم امنیت رنج میبرد. دهش رضا شاه برای نوسازی کشورش اذعان شده است. لیکن او کمبود میهن پرستی نداشت بلکه نداشتن باریک بینی لازم برای آستی دادن عناصر متناقض در کشورش بود. ملیگرایی که او با زنده کردن دوباره هخامنشیان تحریک کرد رژه آنی پیشرفت تصویر شده بود. قابل مجادله است، رونمای پادشاهی بزرگی که با هر دو پادشاه پهلوی به نمایش گذاشته شد در نهایت تصویر درستی از ملت ایران باشد. [توضیح جمال صفری: برخلاف پهلوی ها، هخامنشیان ساخته و پرداخته بیگانگان نبودند] مطمئناً پادشاهی بزرگ بر پایه ای قرار گرفته بود آسیب پذیرتر از آنکه بتواند سنگینی آنرا با وجود افزایش مدام ضربه به آن نگهدارد.

در دوران بخش دوم سال ۱۳۰۵ ظاهراً شاه مردد بود. در مجلس چهاردهم نمایندگان به بازی سنتی سیاست های فردی ادامه میدادند. بگفته رابرت کلیو

کسیکه بتازگی بنام وزیر جای لورین را گرفته بود، "چنین سیستمی طبیعتاً تمام گفتگوها و اقدام ها با وزیران پارسی را فلج مینماید و بطور گسترده ای مسئول تردید و گریزی استکه به اینچنین برجستگی به درماندگی در تمام موارد مورد بحث شکل میدهد." (۱۰) حتی واکنش نخست وزیر در ۱۳۰۵ به حرکت عدم اعتماد به کسانیکه وزارت خانه ها را میگرداندند این بود که "درگیری، مجادله و حمله های شخصی را کنار بگذارید و تمام وقت پر ارزش خود را به رفاه و شادی مردم اختصاص دهید." (۱۱) با پایان سال شاه اعصاب خود را دوباره بدست آورد، بلوف مخالفانش راخواندوابتکارسیاسی را بدست گرفت واراده کرد حکومت کند تا پادشاهی. کلیو از احساس هدفی نیرمند داشتن آگاهی یافت "چون مطمئناً هیچ کاری بدون تائید شاه در این روزها انجام نمیشد." در حقیقت کلیو "موضع پارس را پیشرس در نظر میگرفت، چونکه تماماً بستگی داشت به زندگی شاه". او گزارش داد "من دلایل زیادی دارم که معتقد باشم، تلاش جدی در جریان استکه خود شاه محرک آن است برای اینکه استقلال کمرکات را کسب کند، کاپیتالاسیون را ملغا کند، امتیازات خارجی ها را کم کند... و آخرین نشان و رد مزیت بیگانگان را بردارد." (۱۲)

شاه برنامه ای را پیشنهاد کرد. برنامه مثبتی بود که ایران را تغییر میداد. چه کسانی در این تلاش دوباره سازی ملی با شاه همکاری میکنند یا شاید مبتکر آن بودند؟ بیشتر از همه عبدالحسین تیمورتاش نماینده پیشین مجلس، سپس وزیر خدمات ملی و از ۱۳۰۵ وزیر دربار شده بود. یک انسان رمزآلود و پیچیده لیکن توانا، کسیکه سرزندگی و فریبندگی، نزاکت و اطوار، کوهر پارسی، ماسکی بودبرای گنجایش کار، استاد دسیسه با چاشنی برای فرصت طلبی که معاصرانش را شگفت زده و خشمگین میکرد. تیمورتاش بنابر گفته کلیو اینچنین بود:

دومین شخص بعد از شاه... او در تمام نشست های شورای مشورتی وزرا شرکت میکند و هیچکس تا آنجا که من شنیده ام جسارت مخالفت با او را ندارد... امید داشتن باینکه کاری انجام شود بدون رضایت او بیهوده بود. ممکن بود حتی سرزندگی، انرژی و جاه طلبی او، کیفیتی که در میان پارسی ها کمیاب بود، نیروی محرک واقعی او باشد و آن این بود که تیمورتاش بود نه رضاشاه که بر

کشور حکومت میکرد. (۱۳)

بعدها نخست وزیر به کادفری هاوارد، کسیکه منشی شرف بود ۳۱-۱۹۲۳، گفت که "تیمورتاش در همه چیز دخالت میکند و اوتوانائی نداشت." (۱۴) از بهمن ۱۳۰۶ که دولت جدید تشکیل شد تا برنامه تعیین شده را اجرا کند اتحاد سه گانه نیرمند، تیمورتاش، داور وزیر دادگستری، و فیروز وزیر دارائی بود که عملاً و بطور موثر امور کشور را اداره میکردند. (۱۵) این زمینه و بعضی از غالب گیریها دیگر بود که پایان امتیاز داری را اعلان کرد.

یک جهت ساز ساکن در تهران

کدمن در دیدارش از تهران در بهمن ۱۳۰۵ برای تاجگذاری شاه تصمیم گرفت نمایندگی شرکت را از مکان شنوائی به مکان فرمان بالا ببرد. با مسئولیت ارتباط مستقیم با دولت ایران که پیش از این توسط نمایندگی سفار انگلیس نگهداشته میشد. او تصمیم گرفت که "در آغاز توجه خود را در جهت برپا کردن روان رابطه دوستانه بیشتر و خلق مکانیزم ضروری که با آن ارتباط نزدیکتر با دولت ایران که پیش از این امکان پذیر بوده است ایجاد شود." (۱۶) کدمن امیدوار بود با بیشتر نزدیک کردن شرکت به دولت ایران درک بهتری از شرکت نائل خواهد شد، برای اینکه گستردگی، اهمیت و امور فنی گرداندن شرکت بیشتر با ایرانی ها قدردانی شود" که بیشتر و بیشتر فعالیت های ما را از چشم ایرانی ها و عبارت گفتاری ایرانی در نظر بگیرند". به کوتاهی، همانطور که در حضور شاه بیان کرد او یک روش تازه ای را میخواست که با آن نشان دهد "شرکت بشدت مشتاق است که خود را در آنچنان وضعیتی تثبیت کند که دولت ایران تشخیص دهد و ارزش بگذارد برای پیشرفت و گسترش یافتن صنعت نفت در ایران." (۱۷)

کدمن قول داد برای کارکنان پارسی شرکت فرصتهای آموزشی را افزایش دهد، در ساختن راههای ارتباطی یاری دهد، ارتباط تلفنی که شرکت میگرداند را دائمی کند، و اقدام به اکتشافات بیشتر کند. در آنزمان در پاسخ به تحریم تجارتي

که بوسیله روسیه به پارس تحمیل شده بود برای کسب مالیات تجارتي ترجیحی، او موافقت کرد تا برای استان های شمالی ایران مشتقات نفتی را بهتر فراهم کند و مقدار آنرا افزایش دهد. کدمن انتظار داشت که به جایگاه حوزه نفتی اخیراً تأیید شده نفت خانه در سرزمین زیر مجادله و منتقل شده در مرز ایران و عراق سامان داده شود تا تولید نفت در آن امکان پذیر شود.^(۱۸) او تصمیم گرفت تی. ال. جکز را با مقام جهت سازساکن در تهران تعیین کند تا کنشهای شرکت را در پارس هماهنگ کند و بعنوان نماینده شرکت در تهران عمل کند. در ۱۹۱۲، جکز در محمره به استریک پیوست در شرکت اسکات و شرکا با نام نویسنده. جکز قابل اعتماد و اتکا، مناسب و بخوبی آموزش دیده، و چوگان بازی کمال یافته بود، و بعد از جنگ بصورت شخصیتی توانا نمایان شد. در ۱۹۲۲ بعنوان مدیرکل در محمره به آرنولد ویلسون پیوست و در ۱۹۲۵ تغییرات بزرگی در مدیریت اجرائی شرکت ایجاد کرد. از ۱۹۲۲ شرکت در تهران با دلبلیو. سی. فزلی نمایندگی میشد که او یک کمک پارسی داشت، مصطفی خان فتح، که بعدها او جولان حرفه ای برجسته ای در شرکت داشت.

پیش از اینکه جکز بطوردائمی در تهران ساکن شود چندین بار به تهران آمده بود. اولین کار مهم و اگذار شده به او در اکتبر ۱۹۲۶ درباره پرسش نفت خانه بود. شرکت میخواست در جهت داخل مرز ایران حفاری کند. هیچ مانعی برای اکتشاف نبود، شاه در این ناحیه ملک بزرگی خریده بود که بهمین مناسبت بنام نفت شاه نامیده شد. از ۱۹۲۳ وجود نفت در جهت خاک عراق ثابت شده بود. بعد از یک آتش سوزی دیدنی در برج حفاری چاه نفت، این چاه از سال ۱۹۲۸ نفت پالایشگاه کوچکی را در الوند فراهم میکرد. شرکت یک توافقنامه ای را که در این رابطه داشت آزمایش صداقت دولت ملاحظه میگردد. هرولد نیکولسون و میلیسویج که مشاور آمریکائی دولت ایران بود، هر دو بدبین بودند. آنها به جکز اخطار کردند مهم نیست که طبیعت توافقنامه چگونه بسر انجام رسیده باشد، در نهایت بزودی و یا کمی دیرتر موضوع مخالفت و انتقاد مجلس خواهد شد.^(۱۹)

اگرچه در نهم دسامبر ۱۹۲۶ جکز توانست با مبادله چند نامه با نخست وزیر یک توافقنامه رضایت بخش را ب نتیجه برساند. و آن برای نفتی که در خاک ایران

از حوزه نفت شاه تولید میشد امکان پذیر میکرد که در پالایشگاه الوند پالایش شود و اجازه داده میشد بدون مالیات به ایران برای بازار داخلی آورده شود، ماشین آلات سبکی که در حین عملیات بکار برده میشد و از مرز میگذشت و برمیگشت بدون مالیات و یا ایجاد مانع بود و پول امتیاز بر پایه نفت تولید شده به تن بود نه بر پایه سود. (۲۰) عراقی ها رضایت خود را داده بودند. بنظر میرسید که این یک کسب ورزی ساده است، که منجر میشد به تولید نفت پارس در نزدیکی مکان پر جمعیت اصلی و بطور قابل ملاحظه ای وابستگی به نفت روسیه را کم میکرد. توافق نامه به مجلس داده نشده بود لیکن بعداً با یک افشاگری عمداً یا اتفاقی توسط یک سیاست ورز کهنکار، نخست وزیر پیشین و ثوق الدوله، آگاه شد و بعضی از نمایندگان بیدرنگ به دولت حمله کردند. تیمورتاش که در مسکومذاکره میکرد با برگشتن به تهران مخالفت خود را با موافقت نامه بیان کرد.

رسانه ها دولت را سرزنش کردند (۲۱) برای اینکه به خارجی ها اجازه داده است تا منابع نفت کشور را خالی کنند و عمداً درآمد کشور را کم کرده اند با تضمین کردن غیرقانونی و غیر ضروری مستثنا کردن حقوق گمرکی. در اوایل ژانویه بیانیه سیاسی در تبریز منتشر شد با یک انجمن سیاسی آذربایجانی موافق با شاه که راه آهن ها ساخته شود، از چاه های نفت بهره برداری شود، و واردات اجناس تجملی ممنوع شود. (۲۲) بنظر میرسید که شاه خود را تحمیل میکرد، بدولت فشار وارد میکرد و برنامه کنشگرانه جدید خود را اعلان میکرد. نخست وزیر ایران مستوفی الممالک قربانی شورش شخصی میشود و نه برای اولین و یا آخرین بار یک موافقت نامه شرکت با دولت ایران در میان جریان های سیاسی مخالف یکدیگر و رقابت کنند گرفتار میشود. در آپریل ۱۹۲۷ و قتیکه جکز دوباره به تهران برگشت او متوجه شد که جو تغییر کرده است. رد کردن موافقت نامه یک نشانه بود: "بنظر میرسید که شاه نه مجلس قدرتمند شده بود". (۲۳) باو اطلاع داده شد که دولت جدیدی که در بهمن تشکیل شده بود انتظار نمی رود از نامه ای که در آبان گذشته مبادله شده بود هیچ پشتیبانی واقعی بکند". جکز تشخیص داد که "برای اینکه ما بتوانیم امیدوار باشیم تا همکاری کامل دولت

ایران را بدست بیاوریم خیلی کارها برای انجام دادن باقی مانده است." تیمورتاش انتظار داشت بجای اینکه شرکت نفت ایران را برای پالایش به عراق ببرد یک پالایشگاه در خاک ایران بسازد. (۲۴) جکز موفق نشد او را قانع کند که ساختن یک پالایشگاه دیگر در پارس یک پیشنهاد مناسب اقتصادی نیست. جکز مشاهد کرد که فیروز کوچکترین کارحسابگرانه ای نخواهد کرد تا به شرکت یاری دهد، و بدون تردید چنانچه آن برای منافع او خطری ایجاد نکند او از اقدامی خصمانه خودارنخواهد کرد. (۲۵) عراق مایع بیزاری بود، و عراق بی دلیل متهم شده بود مأمور امپریالیست بریتانیا هست که پارس در برابر آن سرتعظیم پائین نیاورد، عراق مایه دشمنی ملی و مذهبی ایران برای جمعیت شیعه در شهرهای مقدس نجف و کربلا و ادعای عراق بر مالکیت الوند رود بود. (۲۶)

همانطور که اثر اصلاحات جدید آغاز به احساس کردن شد، اعتراض از دو بخش مردم که هیچ وجه مشترکی باهم نداشتند لیکن کسانی که یک خطر تهدید کننده ای برای دولت ایجاد میکردند افزایش یافت و ضرورتاً کمک کرد تا شرکت را در قاپوق سیاسی قرار دهد. از یک جهت در ۱۹۲۷ حزب کمونیست ایران در گنگره دوم خود اراده کرد "کوشش کند تا به توده های زحمتکش ثابت کند که تا وقتی که دیکتاتوری پادشاهی ادامه دارد امپریالیست انگلیس و غارت کشور همچنان ادامه پیدا خواهد کرد". (۲۷) از جهت دیگر اصلاحات دادگستری که بوسیله داور ایجاد شده بود مخالفت مذهبی ها را برانگیخت که احساس میکردند شأن اجتماعی آنها بزیر کشیده شده است و پایه های مذهبی اجتماع پارسی تهدید شده است. بازارها بسته شد و اقدامات جدید در مساجد تقبیح شد. مخالفت ایدئولوژیک و مذهبی به کشور سکولار جدید در قلب مشکل سیاسی قرار داشتند که سلسله جدید پادشاهی با آن روبرو بود، ناهماهنگی مفاهیم متجدد با سنت، بویژه وقتی که بوسیله یک دولت استبدادی و بدون نمایندگان مردم پیشبرده میشود. شرکت دوبار سربلا شد. در زمینه ایدئولوژیک کایکاتور یک لولوی امپریالیست شد، یک خونخوار سرمایه داری. در دایره های مذهبی موجودیتی شد که در یک شرکت نامقدس با دولت ارزش های سنتی را زیر پا میگذاشت و در اجتماع گوهر بیگانه ای را ارائه میداد. بعنوان بزرگترین صنعت ساخته شده و در حال

کار و گسترش درکشور نمیشد برجستگی آن نادیده گرفته شود. شرکت شکار اعتراض ملیگرایانه بر ضد فعالیت های بیگانگان صنعتگر دارند امتیاز شد که در تلاش برای نوسازی کشور همکاری میکردند. اگرچه ترکیه ترتیبی داد که سرمایه گذاری خارجی را بپذیرد بدون اینکه استقلال ملی خود را از دست رفته ببیند و یا آنرا رنجیدگی فرهنگ ملی تبلیغ کند. همچنین شرکت از شناسائیش با دولت انگلیس و برای نفوذ رسمی و نهانی در شرکت در برخوردهای دیپلماتیک با ایران رنج میبرد.

۱۹۲۷ سال کنشگرانه پرجوش و خروشی بود با اقدام برای اصلاحات آموزشی، پیشبردن صنایع داخلی، برنامه ریزی راه آهن شمال به جنوب ایران، و در اواسط سال اعلان الغاء امتیازبیگانگان یا کاپیلاتیسیون، که با روان ملیگرایی تحریک شده بود و کلیو معتقد بود "این از دیکته استدلال و شعور همگانی گذشته است".^(۲۸) اف. سی. کرین هاس مسئول دفتر تهران پس از رفتن فنرلی و پیش از رسیدن جکز متوجه شد "که غیرممکن است از دولت ایران به پرسش های موجود- شرکت پاسخهای رضایت بخشی دریافت کند". همچنین از حل نشدن موضوع اختلاف شکایت کرد.^(۲۹) بهرروی در ژانویه ۱۹۲۸ بنظر میرسید فعالیت های هیجان آمیز سال گذشته بایک حرکت میانه روانه جایگزین شده باشد. به کلیو بوسیله شاه اطمینان داده شد "که او آماده است برای تمام پرسش ها باقی مانده بتوافق برسد، لیکن او فکر میکرد، درنوبت نخست بهتر است او همه چیز را با وزیر دربار مذاکره کند پیش از اینکه خطوط توافق شده به شورای وزیران ارائه شود".^(۳۰) شاه درباره موضع شرکت نگران بود و اعلان کرد "او دستوراکید داده است که بهترین روابط با شرکت باید نگه داشت شود"، لیکن چنانچه هرعلتی برای نارضایتی وجود داشت نماینده میباید به وزیر دربار بگوید. کلیومیگوید سپس شاه تقریباً با کلمات گزافه گویانه ای به ستایش شرکت آغاز کرد.

جکز در میانه ژانویه ۱۹۲۸ وارد تهران شد تا منسب خود را بعنوان جهت ساز ساکن اشغال کند در حالیکه نشان ها بنظر مساعد میرسید. مطمئناً روشن بود که ستاره تیموتاش در حال صعود بود. ارتباط مستقیم با او امید دهنده بود که شاه

قول داده بود و ملاقات های بی پایان با مقامات را حذف میکرد که تمایل نداشتند تصمیم هائی را بگیرند برای ترس از اینکه مجبور شوند بعداً آنها را پس بگیرند و یا خود آنها برای اقدام کردن بیرون از اختیارشان رسماً توبیخ شوند. بد شانسی در این بود که خط تلفن وزیر دربار با هجوم تلفن ها پر بود و تأخیر محظ فرستاده شدن از یک اداره به اداره دیگر.

جکز مصمم بود که از عهد مسئولیت جدید خود بر بیاید و از فرصت هائی که بدست میآورد حد اکثر استفاده را بکند. او ظاهری کوبنده داشت و شخصیت پر ذرق و برقی بود با همسر زیبا و مهمانوازش در پایتخت پارس. او زود از شهرت مساعدی در میان گروه بیگانگان و ایرانی ها بهره مند شد. اگر کسی سر خود را بسوی او بر میگرداند، بنظر جکز میرسید تنها انعکاس طبیعی موقعیتی بود که او داشت، لیکن همچنین این او را برای جلب توجه مستعد مینمود که او میباید با خود داری بیشتری در نظر می گرفت. شاید او سرگردان بود که اعتماد بنفسش به قضاوتش آسیب نرسانده باشد و چنین کوبشی را میداد که بیشتر از ان توانورزی دارد که میتوانست توجیه کند. کدمن باو احتیاج داشت و او مطمئناً بطور مناسبی پاسخ داده بود. در دوران مشاورتش در لندن در پایان ۱۹۲۷ و گفتگویش با کدمن و در راه برگشت به ایران در اوایل ۱۹۲۸، جکز سرگردان بود تا چگونه به امتیاز جدید نفت نزدیک شود که میباید پذیرفته میشد. او از اعتقاد کدمن برای نزدیک شدن به امتیاز جدید آگاه بود.

او تشخیص میداد فعالیت های شرکت در خارج از ایران رنجش ایرانی ها را زیاد مینماید. گرچه ایرانی ها به این نتیجه نمیرسیدند که اگر شرایط مانع گسترش شرکت در کشور آنها بشود مشکل میتوان انتظار داشت که شرکت درگیر فرصت های صنعتی در مکان های دیگر نشود. جکز فکر میکرد علاقه شرکت برای نفت خام در خارج از ایران را ممکن است دولت ایران تهدیدی برای خودش در نظر بگیرد، بنابراین او استدلال میکرد چنانچه هر بهره ای واقعی و دراز مدت کسب شود آن وسیله ای خلق میکند تا با آن ایران تنها به سود درآمد نفت خام ایران متکی نباشد و بنظر میرسد آن قابل توصیه باشد.^(۳۱) او بطور مناسب ذکر کرد که از آن بیشتر در چشم انداز افزایش فعالیت های جهانی شرکت های بزرگ،

ایران میتواند "اقدام به تثبیت این بنماید که تا آنجا که به موقعیت جهانی شرکت مربوط است آغاز شرکت در نفت ایران بوده است، و ایران حق دارد درخواست سهمی شدن در تمام شاخه های شرکت بکند."

این یک تجزیه تحلیل ساده بوسیله جکز بود، یک قدردانی مقدماتی از دشواری امتیاز در برابر شرکت که بیشتر از یک ستیز برای منافع امتیاز داشت و مجبور بود هدف های کسب ورزی را با فشارهای ملیگرایی هماهنگ کند، یک حرکت تجارتي متعادلانه بروی طناب کشیده سیاسی با کشندهای متغیر. جکز آسیب پذیر بودن برای تعدیل مالیات ها شرکت را تشخیص میداد "چنانچه مدرک نشان میداد دولت ایران تمایل داشت گوشت بیشتری داشته باشد نه اینکه اندکی بیشتر داشته باشد". برای پیش بینی چنین بلقوه ای او پیشنهاد کرد:

تنها راه رضایت بخش بودن معامله کردن با پرسش رابطه ما با ایران در آینده، بکار بردن هر کوششی است برای انتقال حق امتیاز به سودهای خالص که از نفت ایران حاصل میشود و یا شراکت در یک شرکتی است که شامل تمام شاخه های شرکت در داخل و خارج ایران میشود، و برای چنین تغییری در خواست معافیت کامل از تمام مالیات های داخلی و خارجی کردن به همراه افزایش مدت قرارداد امتیاز داری. (۳۲)

کدامن با اینکه علاقمند بود فکرمیکرد این زودرس است، او ترجیح میداد به تمام پرسشها یکباره در یک همایش سامان داده شود. دفتر امور خارجه همچنین تلاش میکرد برای اختلاف هایشان با دولت ایران با یک عهدنامه فراگیر یکباره به تمام اختلاف هاسامان دهد. کدامن محتاطانه معترف بود "با در نظر گرفتن شکست ما در گذشته برای رسیدن به یک سامان قطعی با وزیرها بطور انفرادی یا وزیرها برای پرسشهای یگانه بنظر میرسد که این تنها خط سیاسی است". (۳۳) او آماده بود یک شرکت برای پخش در ایران تشکیل دهد، با چنین نامی "شرکت محدود بازاریابی نفت جنوب"، با فرصتی برای سرمایه و نمایندگان ایران در گروه جهت ساز (همچنین نگاه کنید به بخش ۱۱). این یک پیشنهاد جالب بود در خط فکری کدامن برای علاقمند کردن ایرانیان در کارهای شرکت، لیکن کشش آن محدود بود و امکاناتش زیر اقدام برای تغییر امتیاز ناپدید شد. هنوز هر چند

ممکن بود این چشم انداز بخوبی دریافت نشود. و نمایان میشد برای افزایش دادن تا کم کردن نقش شرکت در دوایر تجارتي ایران و همچنین شرکت را در سیاست داخلی و رقابت های انفرادی درگیر مینود.

قصد جکز با وارد شدن به تهران این بود که روابط خوبی با تیمورتاش ایجاد کند، "که سخن شاه ازدهانش بیرون میامد"، کسیکه مجری برنامه های دولت بود، برای اینکه "تمام مذاکرات بر دوش تیمورتاش است و مقدارکاری را که او ازعهده اش برمیاید همه راشگفت زده میکند". (۳۴) درپارس مسئولیت های مدیریت نهادینه نمیشود بلکه شخصی میشود، و در آنجا کمبود تداوم سیاسی است، نتیجه طبیعی شخصیت یک پارسی و یک سنت تاریخی که نمایندگی موثر بندرت اجرا میشد و تصمیم گیری به بالاترین توان ورز محدود میشود. کدمن نزدیک شدن مستقیم جکز را تأیید کرد، چون او متقد بود که، "هر چه بیشتر ما بتوانیم به دولت ایران تاکید کنیم که ما خود را یک صنعت بزرگ تجارتي میدانیم که با اتحادی مستقیم با دولت ایران در اینجا کار میکند بهتر است". (۳۵)

بهر روی تیمورتاش یک وزیر انفرادی بود و مهم نبود که چقدر توانا بود لیکن روابط امتیازی تنها یک موضوع بود، اگرچه مهم بود، در میان خیلی موضوعها که در دستور کار او بود. بزودی این نمایان شد در نتیجه دیداری که فیروز از خوزستان کرد برای اینکه پرچم ایران را نشان دهد و تحقیر خروس وارانہ توانورزان عراق برای کشتیرانی درالوند رود، در دوران آن فیروز خواست که تمام نفت کش ها برای بارگیری اجازماموران ایران را باید بگیرند. (۳۶) این یک خواب وحشتناک مدیریتی میبود، با وجود ناتوانی سازمانی دولت ایران در استان ها، وبعد از گفتگو ای بین جکز و تیمورتاش این برنامه بی سر و صدا منتفی شد. جکز از این قدم سیاسی موفقیت آمیز تیمورتاش تحت تأثیر قرار گرفت و، در نوشتاری به کدمن، وزیر دربار را بشدت ستایش کرد کسیکه "برای توانائی بزرگش جایگزین کردن او را بینهایت مشکل مینماید"، شاید از نظر منتفی درست باشد لیکن از جهت سیاسی بی ارتباط است. (۳۷) بعد از یک ماه جکز نظرهای خصمانه ای درباره تیمورتاش میداد، توجه میکرد که "هر کجا دود است بطورکلی آتش وجود دارد، و بخوبی دانسته شده بود که سیاست شاه

است که هرگز اجازه ندهد هیچکس قدرت زیادی بگیرد". (۳۸) شاه اجازه نمیداد کسی بیشتر از او در صحنه باشد.

جکز استنباط میکرد طرز تلقی دوستانه تیمورتاش بسوی او "نه به درجه اندکی بوسیله اشیاق مخلصانه شاه برای کارکرد ما ایجاد شده است". لیکن واقعگرایی نه اخلاص سنگ محک او بود. در یک ملاقات جالب با شاه در ۲۹ می ۱۹۲۸ جکز قانع شده بود که او دستور قطعی داده بود "برای کار ما از هر راهی یاری داده شود". (۳۹) بدو شک این حقیقت داشت بخاطر اندیشه اجرای طرح های اقتصادی شاه که برای آن درآمد ملی دولت میباید بیشتر بالا میرفت و بالاتر از آنکه گمرک، مالیات و مالیات ویژه بروی شکر و چای فراهم میکرد. این یک بدشانسی و یا حتی فاجعه بود که وابستگی شاه به درآمد امتیاز نفت در حال افزایش بود وقتیکه وضعیت بازار جهانی نفت باعث کاهش نسبی و حتی کم شدن رشد شرکت و سود آن شده بود که ماورای اختیار شرکت بود. بهر روی در این لحظه شاه انتظارهای بزرگی داشت. این همانطور که امین بنانی در بررسی تجدد ایران اذعان میدارد، "هم نتایج اقتصادی داشت و هم اهمیت ژرف اجتماعی داشت. هدف او تنها ایجاد کردن صنایع مکانیکی نبود بلکه جانشین کرد یک نیروی منسجم دولت مرکزی بجای پایه اجتماعی همگانی بود". لیکن در میان مشکلات یکی کمبود نیروی انسانی با مهارت، کمبود توانائی مدیریت و سرمایه مکانی، بی تفاوتی اگر نه کمی مشکوک بودن به صنعتی شدن و "یک کمبود ایمان به هرثبات سیاسی دراز مدت و خواست یا توانائی دولت برای مراقبت از سرمایه گذاری بخش خصوصی". (۴۰) جکز برای همکاری به تیمورتاش نگاه میکرد، کسیکه بنوبت خود به جکز متکی بود برای آشنائیش با او که مذاکرات را تسهیل کند، که او میدانست در نهایت ایجاد یک رابطه امتیازی جدیدی را اقتضا میکرد که زیر بنای توسعه اقتصادی را فراهم میکرد. شاه در همان ملاقات ادعا کرد که او "هرگز تردیدی برای یاری و پشتیبانی از اشتغال پذیرش وارانه شرکت نکرده است و او در آینده به چنین کاری ادامه خواهد داد". جکز به آرزوی کدمن اشاره کرد "تا ترتیبات جدیدی بدهیم برای محاسبه حق امتیاز مقرر در حال حاضر"، که با وجود موافقتنامه آرمیتاج-اسمیت

باعث مناقشه سالیانه میشود. تیمورتاش که فرصت خود را دیده بود به شاه پیشنهاد کرد که شرکت، اخیراً برای سامان دادن به اختلاف های بین دولت و شرکت تمایل خود را بیان کرده است. جناب جکز بسوی رسیدن به درک دو جانبه و بازدید امتیازهم آوایی کاملی نشان داده اند و این موضوع توجه دولت را جلب کرده است. " جکز به بدتر شدن وضع کنونی نفت اشاره کرد که به آن شاه پاسخ داد "اگر این خانه من آسیب ببیند من رنج خواهم برد، بهمین سان، اگر هر چیز بدی برای شرکت پیش بیاید پارس آسیب خواهد دید". یک احساس قابل ستایش لیکن تسکین دهنده ای سرد اگر او واقعاً شرایط را درک نکرده باشد.

در این نشست در پایان شاه اظهار نظر قابل توجه خود را و تنها مخالفت خود را با شرکت که "داشتن اکثریت سهام شرکت توسط دولت بریتانیا بود بیان کرد؛ در غیر اینصورت کار آن خیلی خوب بوده است" هیچ ایرانی هرگز نمیتواند ارتباط شرکت با دولت بریتانیا را نادیده بگیرد یک ارتباطی که همواره بروی نظر ایرانیان به شرکت تأثیرمیگذارد. اگر چه جکز ممکن بود اعتراض کند که دولت بریتانیا " در مدیریت تجارتي شرکت هیچگونه اختیار اجرائی ندارد"، این برای هیچ ایرانی قابل باورکردن نبود که تنها میتوانست تصور کند که دو روئی با همدستی مجرمانه مخلوط شده است. تلاش شرکت برای قانع کردن ایرانیان که آن از دولت بریتانیامستقل است مانند یک حقیقت سراب وارنه بود در کویر دیرباوری. در واقع هرچه بیشتر رابطه ایران با دولت بریتانیا در این دوران بدتر میشد برسر ادعای ایران به بحرین، حق نشستن هواپیماهای شرکت هواپیمائی بریتانیا، برسمیت شناختن عراق و ادعای پولی، همچنین تأثیر زیان آوری بروی رابطه بین شرکت و دولت ایران میگذاشت.

در واقع در ۲۴ جون تیمورتاش به جکز اعتراف کرد که دشمنی بین ایران و عراق مسئول شکست سامان دادن به وضع نفت شاه شده است.^(۴۱) با سیاست سخت گیرانه در برابر شرکت، دولت ایران امیدوار بود شرکت را مجبور کند که بیشتر فعالیت کاری خود را به بخش ایرانی سرزمین منتقل شده تغییر دهد. کدمن نگران بود که جکز دست خود را زیاد باز کرده است و به موقعیت مذاکرات آسیب برساند. بهرروی او شاد شد از اینکه آگاه شد تیمورتاش به

گشتوارگی اروپا میاید و وزیردربار اذعان مینماید که "دولت و شرکت هر دو تشخیص میدهند چنین بازبینی امتیاز ضروری است تا با احتیاجات و تغییرات زمان حاضر مناسب بشود".^(۴۲) کدمن امیدوار بود "این دیدار ثابت کند یک فرصت است و موقعیتی را فراهم کند تا به تمام پرسش بین ما و دولت ایران بعنوان یک موضوع در ارتباط باهم رفتار شود و از گفتگو ها و سامان دادن های موضوع های کوچک اجتناب شود".

امکان شریک شدن

تیمورتاش در ۲۷ جولای ۱۹۲۸ به لندن رسید.^(۴۳) او مصمم بود از منابع شرکت برای تجدد ایران بهره برداری کند و کودتای سیاسی و اقتصادی دیدنی شخصی خود را انجام دهد که کوبشی بر شاه داشته باشد. تیمورتاش میخواست موقعیت خود را بهتر کند. او در فکر این نبود که تنها بخشهای از مدل قدیمی را دستکاری کند بلکه یک طرح جدید نو بیرون بیاورد. بدبختانه، بعداً مانند دکتر مصدق در اوایل ۱۹۵۰، او نهایتاً به دام در هر وضعیت برنده همه چیز را میبرد افتاد بدون هرگونه جای مانور دادن و اندک امکانی برای سازش کردن، او شکار جاه طلبی شخصی خود شد. یک احساس عدم اعتماد سیاست پیشه های ایرانی را وادار میکرد برای محافظت از خود سیاست هائی را پیش ببرند که شاه را خوشنود کند که برای آن او ادعای اعتبار و موفقیت میکرد، لیکن آنها برای مردود شدن یا مغضوب شدن به اندازه زیادی میپرداختند. جکز ذکر کرد که "شاه هرگز به هیچکس در دوایر دولت ویا ارتش اجازه نمیداد موقعیتی را کسب کند که به کنترل مطلق نزدیک شود". بنابراین "تیمورتاش اگر میخواست ادامه موقعیت کنونیش را حفظ کند میباید با احتیاط زیادی کار میکرد".^(۴۴)

کدمن زیر چنین محدودیتی نبود. نفوذ او در شرکت، در صنعت نفت و دولت بریتانیا در او جش بود. او نتنها رئیس گروه جهت ساز شرکت بود بلکه همچنین رئیس گروه جهت ساز بتازگی برپا شده شرکت نفت ترکیه بود که در جون ۱۹۲۹ بنام شرکت نفت عراق خوانده شد، همکارانش و رقیبانش بشدت به او

احترام می‌گذاشتند. او آماده بود برای اولین بار یک سابقه ای که آن پذیرش سهمی شدن ایران در شرکت بود را بگذارد. یک گذر بنیادی از روش امتیاز گرفتن. در ملاقاتی در لندن در ۳۱ جولای بانداز کافی اراده و زمینه مشترک با وجود تفاوت های بزرگ برای اینکه مذاکراتی با محتوا در لوزان پیش برود آشکار شد. (۴۵) موافقت نامه اسمیت-آرمیتاج را که دولت ایران لیکن نه شرکت آنرا بعنوان نامه مرده رد کرد بود (۴۶) معلق گذاشته شده بود و بسته باین داشت که نتیجه مذاکرات چگونه بشود. در ادعای درصدی از سود شرکت از تمام فعالیت هایش، نه تنها آنهاستیکه در پارس بود و برداشتن تمام خرج های مجاز کم شده از سود تیمورتاش سازش نمیکرد. همکاران کدمن کاملاً از معقول بودن داخل گفتگو شدن رئیس شان قانع نشده بودند، لوید اشاره کرد که "آن آنچنان به مشکلات سیخ میزند که آنرا یک پیشنهاد غیر عملی مینماید". (۴۷)

کدمن به‌مراه دکتر یانگ مشاور خود برای پارس در ۲۳ اگست ۱۹۲۸ به شهر لوزان رسید. روز بعد او با ده پیشنهاد از طرف تیمورتاش روبرو شد که شامل مذاکرات برای امتیاز جدیدی بود که برای ۶۰ سال از زمان امطاً کردن آن ادامه پیدا میکرد و سرزمین زیر امتیاز را کم میکرد و بر امتیاز داری ارجحیت میداشت. قرارداد امتیاز بدین شرح بود: دولت ایران از تمام هر تن نفت استخراج شده ۲ شلینگ دریافت کند، ۲۵٪ سهام شرکت را مجانی بگیرد، و ۵۰۰۰۰۰ پاند برای ادعاهای خود از قرار داد داری بگیرد. شرکت در ایران ثبت شود همچنانکه در اتحادیه پادشاهی ثبت شده بود.^(۴۸) تیمورتاش به کدمن گفت " امتیاز عتیقه شده است و چنانچه گسترده سخن بگوئیم غیره قابل بکار بردن با روش ها و نیازهای جدید است". او نگاه به آغاز شرایط جدید دارد که "آن دولت ایران را بر میانگیزد تا علاقه عمیقتری برای این کار بزرگ دلیرانه در ایران داشته باشد که قادر بوده است تا بحال در گذشته داشته باشد". او احساس میکرد که یک صنعت ایجاد و گسترش یافته است که پارسی ها در آن سهمی واقعی نداشتند و هیچ پاداش مالی نمیتواند این احساس را از بین ببرد. تیمورتاش از کدمن التماس کرد " سهمی از این کسبوری را به دولت ایران بده، اجازه بده آنها احساس کنند شریک واقعی هستند و بفع منافع خودشان است که

شرکت بیشترگسترش یابد و کشورپیشرفت کند و آنوقت تمام طرز تلقی آنها تغییر خواهد کرد."

کدام بیشتر واقعگرا بود تا ایدالیست در آرزوی "به آزادی با برنامه های ما برای گسترش به پیشرفتن و با این احساس که همه با ما هستند بویژه دولت ایران". پشت سر این لفاظی ها پرسش درآمد دولت ایران از فعالیت های شرکت قرار داشت. آیا حق امتیازمیاید بر پایه تن نفت استخراج شده باشد، در صدی از سودها، سود سهام یا بهمان ارزش نفت؟ اگر شراکت مورد نظر بود، پس بنابر کدام، "باید پذیرفته میشد که آنها همه بر یک پایه قرار دارند، دولت ایران در سالهای خوشبختی و بدبختی شرکت سهم میشد مانند تمام سهام داران و دلیلی برای شکایت وجود نمیداشت."

در مذاکرات با جزئیات در ۲۵ آگست، تیمورتاش اظطراری بودن به توافق رسیدن را بیان کرد بطوریکه " او اهمیت نمی دهد یک فرصت را که مناسب تشخیص میدهد از دست بدهد". وجود شرکت ممکن بود که از جهت سیاسی برای پارس خجالت آور باشد، لیکن سود آن از جهت اقتصادی برای پیشرفتن در آینده غیر قابل جایگزین کردن بود. تیمورتاش یک درآمد ثابت از شرکت را انتظار داشت" که اندکی بیشتر از آن میبود که در حال حاضر دریافت میکردند"، و درخواست خود را بنا میکرد بروی خط ۱,۴ میلیون پاند حق امتیازی که در ۱۹۲۷ دریافت کرده بودند. (برای درآمد پارس به جدول ۱۳,۱ نگاه کنید) کدام چنین استدلال میکرد که چنین مقداری استثنائی بود، " که ممکن است آنها برای سالها نبینند با در نظر گرفتن تولید مازاد امروز و افزایش بیشتر آن در آینده". مطمئنا کدام درست میگفت در سال ۱۹۲۸ به ۵۰۲۰۰۰ پاند سقوط کرد. بفاصله یک ماه کدام در آچنکری در اسکاتلند موفقیت نامه ای را با تیگل و دیتردینگ (رئیسای شرکت های نفتی شل و) برای تولید منطقی نفت مذاکره میکرد. کدام بخوبی آگاه بود. تیمورتاش قانع شدنی نبود. چنان ملاحظاتی بی ارتباط با مضمون هدف های اقتصادی پارس بود، که احتیاج به درآمد را معین میکرد، چنانچه بنابر منابع در دسترس بوجه کم نمیشد. دهش درآمد لازم از نفت برای اقتصاد یک میلیون پاند بود. تنها نکته برای این موضوع امکان فراهم کردن آن

نبود بلکه روش رسیدن به آن بود. بنابراین محاسبه تیمورتاش بهترین روش رسیدن به آن دو شلینگ و شش پنی برای هر تن نفت استخراج شده و دریافت سه میلیون سهام که بطور متوسط سود سهام دوازده و نیم درصد قابل پرداخت بود. وزیر دربار اعلان کرد بدون چنین سامانی "مجلس خواهد گفت دولت اغفال شده است و وضع آنها بدتر از پیش است". کدمن از پیشنهاد شگفت زده شد که نامتناسب بود به چیزی که او در فکرش داشت. او تاکید کرد "چنانچه تیمورتاش بروی این خط برود امکان آوردن این مذاکرات به نتیجه موفقیت آمیز بیشتر از هر وقتی غیر قابل دسترس است، مگر اینکه دولت پارس شرایطش را کمتر کند اندکی پیشرفت یا هیچ پیشرفتی نخواهد شد".

تیمورتاش از جای خو تکان نمیخورد. او برای سهم بزرگی بازی میکرد بدون اینکه آنچنان جزئیات کوچک را مانند پرسش از شمندی و سهامی را که دولت بریتانیا در اختیار داشت را در نظر بگیرد. او اظها داشت "چنانچه بجای افزایش و یا تغییر امتیازداری این یک امتیاز جدیدی بود دولت ایران اصرار میکرد سهام نه ۲۵٪ بلکه برپایه ۵۰-۵۰ باشد. این بنظریک بن بست میرسید، لیکن باوجود پیچیدگی و گرفتگی موضوع گفتگو دو جانبه و سزاوار پاسخی قابل تصور بود. کدمن مصمم بود در شراکت با دولت ایران یک معامله کلی با جزئیات بنماید.

۳- تجدید نظر در قرارداد داری

معین کردن ارزش ها

از آنجا که تیمورتاش نکته های مهم موضع خود را تعیین کرده بود، برای کدمن ضروری بود که طرز تلقی شرکت را معین کند. در سه ماهی که در پی نشست لوزان آمد، بجز بردن همسر بیمارش به خانه سالمندان و مذاکراتش با تیگل و دینتر دینگ در آچنکری، کدمن برای فعالیت های شرکت در پارس بر پایه امتیاز جدید عمیقاً درگیر آماده شدن بود. در سخن گفتن و برابری با شرکت های نفتی جهانی استاندارد اویل و رویال داچ شل حالا شرکت با استحکام مستقر شده بود.

بعد از کشف نفت در میدان هفت گل در ۱۹۲۷ شرکت دیگر تنها به یک منبع نفت در پارس وابسته نبود و یک شریک در کنسرسیوم جهانی در شرکت نفت ترکیه بود، که همچنین در ۱۹۲۷ در اکتشاف چاه بابا گورگور حفاری کرده بود. گسترش بیشتر نمیتوانست بر پایه ای نامطمئن بنا شود. ضروری بود که به بی اطمینانی حق امتیاز پایان داده شود.

مشکل پایه ای در این بود که، همانطور که گرینوی پیش از این تشخیص داده بود، با گسترش شرکت دیگر فعالیتهای آن محدود به پارس نمیشود.^(۴۹) بروشی این یک شرکت کمال یافته است و آنچنان در حق امتیاز تصور نشده بود، دیگر شرکت تولیدات خود را در بندر ایران به شرکت های دیگر نمی فروشد و سود آن محدود به فعالیت واحدی نمیشود. شرکت بیشتر از آن به یک شرکت صنعتی بزرگ نمایندگی کننده ایران تبدیل شده است لیکن اندازه سهام دولت بریتانیا در شرکت با هر حضور متناسب ایران موازنه نشده است. کدمن معتقد بود در برابر برآمدن مد اقتصاد ملگرایانه در رابطه با سیاست نفتی که در حال افزایش در ایتالیا، ترکیه، و افریقای جنوبی است، شرکت تنها میتواند بوسیله تامین کردن منافع متقابل پارس حق امتیاز خود را پاسداری کند و از نزدیک ایران را بیشتر در ثروت این صنعت درگیر کند چونکه شرکت آغاز خود را به منابع طبیعی ایران بدهکار است.^(۵۰) او فکر میکرد که بنظر میرسد "منطقی میباشد چنانچه فرض شود که امتیاز گیرندگان در برابر برآمدن افزایش تعقل اقتصاد ملیگرایانه میتوانند نگهداری امنیت آینده اشان را در نظر بگیرند در تناسب باندازه ای که منافع ملی امتیاز دهندگان است و با ویژگی نزدیک شدن خود آنها باشد."^(۵۱) این خلاصه وضع دشوار امتیازدارندگان بود که برای شرکت ها نفتی بیشتر در ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شدیتر میشود.^(۵۲)

فرستی برای رسیدن بیک توافق نامه جامع با پدیدار شدن تیمورتاش بروی صحنه نمایان شد، "مردی هوشمند، با چشم اندازی گسترده و بطور استثنائی آگاه از گوهر زیربنای موضوع حاضر".^(۵۳) یک مزیت بیشتر قطعی در تخمین گروه رهبری، لیکن یک فرض زیر پرسش، آیا "وزن رسمی وزیر و شخصیت او باندازه کافی هست تا به تأیید شاه و مجلس به هر طرح دوباره

سازی که خود او آماده کرده و جورمندش شده است اطمینان دهد". ملاحظات مقدماتی وجود داشت. ضریب های ویژه ای که تأثیر به موضوع می‌گذاشت تشکیل شده بود از: ۱- کوتاهی نسبی دوران امتیاز؛ ۲- منسوخ شدن ابزار امتیاز؛ ۳- غیبت علاقه های مناسب مشخص؛ ۴- آسیب پذیر بودن به فشار سیاسی؛ ۵- پیچیدگی رابطه مالی؛ و ۶- رنجش بر فعالیت های شرکت در مکان های دیگر مگر ایران. (۵۴)

گروه جهت ساز آماده بود تا به دولت ایران پیشنهاد سهام و دخالت داشتن در شرکت را بدهد، نماینده ای درگروه جهت ساز داشته باشد، سرزمین زیر امتیاز موجود کوچک شود و به موضوع های مالی گذشته سامان داده شود. روش هایی که باید اختیار میشد تا تفاوت ها را برطرف کند و اطمینان بدهد به رابطه امتیازی جدید، با دوام، با اعتماد دو طرفه و منافع موازنه شده. (۵۵) در ۱۱ اکتبر ۱۹۲۸ گفتگوها در دارئی بریتانیا با مقامات ارشد رسمی آغاز شد، پس از اینکه جهت سازان دولت گوهر پیشنهاد را تصویب کردند و بطور کلی پذیرفته شد که "دادن پیشنهاد به دولت ایران که یک سهام دار بشود یک سیاست معتبری است، و موکول باینکه چنین سهامی غیرقابل انتقال باشد. (۵۶) رضایت وزیر دارائی، چرچیل، بهر روی نمیتوانست فرض شود چنانچه او "خلق بشدت دشواری داشت".

در وزارت خارجه، سررونالد لیندسی، معاون دائمی وزیر، "بطور کلی همفکر بود با سیاست همکاری نزدیکتر" با دولت ایران. (۵۷) در آنجا و نئیستارت معتقد بود که آمریکا مخالفتی نمیباید داشته باشد، بویژه "چنانچه سرزمین امتیاز کم میشود". (۵۸) او همچنین احساس میکرد یک نتیجه موفقیت آمیز میتواند منتقل کننده بهبودی در درک شرایط باشد، لیکن او خطر متوقف شدن رابط بریتانیا و ایران را چنانچه این طرح شکست میخورد اندک نمیکرفت بویژه چونکه هنوز امید رسیدن بیک توافق بر پایه قراردادی جامع وجود داشت. او همچنین معتقد بود که حق سهام داشتن میباید غیرقابل انتقال باشد و در گوهر آن "بنظر ما نمیرسد مشکلات و خطرها غیر قابل فائق آمدن باشد و یا وزن بیشتری داشته باشد تا مزیت ترتیبات پیشنهاد شده. (۵۹) سر وارن فیشر معاون وزیر دارئی که

در پی سر جرح بارستومنسوب شده بود، موافق بود، اگرچه او معترف بود که "ظاهراً هیچ سابقه ای وجود ندارد برای آوردن دو دولت به رابطه ای که تلویحاً در ارتباط با یک شرکت که برای سود معامله میکند"^(۶۰) این یک تعهد استثنائی بود. در ۲۲ نوامبر چرچیل و امری به کدمن اطمینان پشتیبانی خود را دادند.^(۶۱) در ۲۲ نوامبر کدمن آگاه شد که دولت مخالفتی ندارد تا روی این موضوع مذاکرات آغاز شود با فراهم کردن اینکه موضع کنترل کننده سهام دولت نگهداشته شود و هر سهامی که به دولت ایران واگذار میشود غیرقابل انتقال باشد.^(۶۲)

در حالیکه کدمن سختی شدیدی را برای قانع کردن همکاران خود تجربه میکرد برای اینکه باو فرصت بدهند تا تغییرات شدیدی را در در طبیعت امتیاز انجام دهد،^(۶۳) بادهای گرم و سردی در ایران میوزید. تیمورتاش مشتاق بود. از تهران به کدمن اطلاع داد که تنها شاه و او از پیشنهاد آگاه اند، او تاکید کرد که علاقه یا حتی قدردانی تلویحی شاه را میتوان استنباط کرد که اینقدر زیاد از پیش بروی آن توافق شده است، مانند داشتن ۲۵٪ از سهام شرکت، محاسبه حق امتیاز بروی هرتن نفت استخراج شده، پرداخت های عقب افتاده به دولت، کاستن از سرزمین زیر امتیاز، الغای انحصاری حق کشیدن لوله نفت، طولانی کردن دوران امتیاز،^(۶۴) کدمن از پیشرفت خود تیمورتاش را آگاه میکرد برای شکل دادن به موضع خود و مشکلاتی که او میباید فائق میامد برای قانع کردن دیگران برای "مطلوب بودن چنین تغییرات ریشه ای". کدمن به تیمورتاش توصیه کرد احتیاط کند برای اینکه ما با یک نونهال معامله نمیکنیم بلکه "با یک مورد علاقه برجا شده که برای ۲۷ سال برپای خود ایستاده بوده است"^(۶۵). در نتیجه دیدار شاه و وزرای دولت از خوزستان در اوایل نوامبر دلالت بر بعضی مشکلات که احتمال داشت شرکت تجربه کند آشکار شد. جکز در دفاع از کدمن که آرزو داشت بدبینی که شرکت را احاطه کرده بود بردارد، پیش از این دو گروه از ایرانیان برجسته که شامل روزنامه نگاران نیز میشد به صحنه فعالیت های شرکت در دسامبر ۱۹۲۶ و آپریل ۱۹۲۷ برده بود.^(۶۶) نخستین دیدار در نوامبر قابل توجه بود بخاطر خشمی که شاه بر ضد مقامات خودش در

مدیریت استانی و تأخیر در برنامه ساختن راه آهن از خود نشان داد. شاه ظاهراً در این دیدار نشان داد نسبت به شرکت بی تفاوت است، باوجود اینکه بخاطر هوای آزار دهنده خیس او مجبور شده بود به وسیله نقلیه شرکت که در اختیار او گذاشته شده بود اتکا کند. بعضی مفسران روزنامه نگار که رضاشاه را دنبال میکردند مانند علی دشتی درشفق سرخ ذکر کرد رفتار انتخاب شده شاه بی اعتنائی عمدی به شرکت تعبیر میشود که او ادعا کرد "شرکت همانقدر با جمعیت مکانی بد رفتاری میکند که شرکت هند شرقی هندوستان متهم شده بود با هندی ها دویست سال پیش از این رفتار میکرد".^(۶۷) شاه در دیداری با مصطفی فتح که خودش درخواست کرد بود بدون ابهام به او گفت که به شرکت بگوید که او همواره به شرکت یاری کرده است، اگرچه "درحال حاضر روابط شرکت و دولت ایران آنطوری نیست که باید باشد. ترتیبات کنونی کهنه شده و زمانش گذشته است و هرچه زودتر باید تغییر داده شود. این تغییر باید ایجاد شود تا با منافع ایران مطابقت کند".^(۶۸)

تیمورتاش رک گوتر و با صدای بلندتر از ازاباش بود. اودرپیشگاه مردم از شرکت ستایش میکرد لیکن بطور خصوصی به جکز اخطار کرد که اگر با بهار آینده من تشویق نشوم و خود را مایوس بیابم، من بر ضد تو برخوام گشت و با تو خواهم جنگید آنوقت تو یک تغییر روش قطعی از سوی من را تجربه خواهی کرد ... من میبینم که مردمان شما یک راه زندگی بسیار بهتری در میان صحرا برای خود فراهم کرده اند ... که برای ۹۹٪ مردم تهران وجود دارد.^(۶۹) این گشتندگی مهمتربیت رنجش را از یک کاربزرگ خارجی را نشان میداد و آنچه که بنظر تبعیض گذاشتن دریافت میشد. در لوزان، تیمورتاش محرمانه به کدمن وضعیت ناگوار خود را برای متجدد کردن ایران را گفت که "اگر ایران مرد مناسبی داشت ایران احتمالاً خودش رستاخیز خود را در نیم این زمان انجام میداد. آنها برای ایجاد کردن نهادهائی در خط غرب کار میکنند نه با یک نسل درست بلکه با یک نسل نادرست. ممکن است نسل حاضر تمام نیت خوب را داشته باشد، تمام شور و انرژی را داشته باشد لیکن آموزش و تجربه را ندارد".^(۷۰) در این رابطه، برای رضاشاه و تیمورتاش ساختن راه آهن بیشتر از یک

موضوع اقتصادی بود، آن غرور ملی ایران بود که به یک مبارزه جوئی خوانده شده بود. تجدید نظر در امتیاز نفت چیزی بیشتر از درآمد آن بود، آن آزمایشی بود برای اراده ملی. (۷۱)

از آن بیشتر در آنجا برخورد منافع وجود داشت. از یک جهت تیمورتاش یک مذاکرات موفقیت آمیز میخواست " در فکر سرمایه گذاران خارجی با این صنعت بزرگ پارس و در حال کار منظم میتوانست یک احساس امنیت خلق کند"، لیکن در همان حال نمایان میشد او نمیتوانست تشخیص دهد که اگر مناسبات جذاب نباشد و شرایط غیر قابل قبول باشد بخاطر محدودیتها بروی اقدام برای فعالیت ها و اندازه زیاد درگیری و ممنوعیت های اداری شرکت های بزرگ تجارتي تشویق نمیشدند. آنچنانکه تیمورتاش به جکزا اعتراف کرد او برای توسعه صنعتی مشکلاتی داشت: "برای دوسال است من کوشش میکنم که طرحی را فورموله کنم برای فراهم کردن پول و توسعه فنی... من به آلمان ها التماس کردم تا کارهای الکتریکی را بدست بگیرند و فرانسوی ها کارهای دیگر مورد علاقه را. من علاقه دارم بتو کمک کنم برای اینکه ثابت کنم با سرمایه خارجی در ایران منصفانه رفتار میشود." فشار به شتاب نوسازی ایران سنگینی خرد کننده و تنش ناآشنائی را به اجتماع ایران وارد میکرد، که آخرین آنها مالیات بروی شکر و چای برای فراهم کردن پول ساختن راه آهن نبود. فشار دیوانه وار برای به موفقیت نائل شدن کششیدگی را به ظرفیت موجود برای ممکن شدن موفقیت وارد میکرد. پول نقدار جمعیت داشت. مرکز برنامه ریزی سیاسی و اقتصادی تیمورتاش درآمد از شرکت بود.

تیمورتاش هدف های خود را پنهان نمیکرد. در حقیقت او بروشنی مجلس جدید را هوشیار کرد که درسامبر ۱۹۲۸ تشکیل شد، به دستور تیمورتاش نخست وزیر عباس مهدی هدایت به مجلس گفت که "چنانچه دارندگان امتیاز قدیمی، اگر میخواهند روی پشتیبانی کامل دولت ایران حساب کنند... قابل توصیه خواهند دید که بعضی تجدید نظرها در امتیازشان را در نظر بگیرند". (۷۲) "برای آماده کردن راه برای تجدید نظر در امتیاز در آینده" تیمورتاش مسئولیت خود را برای فحوای گفته ها از کلیو پنهان نمیکرد. روزنامه ها تشویق شدند تا دادن امتیاز را

ارتکاب مقامات فاسد ترسیم کنند که با گرفتن رشوه بوسیله تأمین کنندگان مالی بدون بنیاد اخلاقی چنین کنند.^(۷۳) اتهاماتی که چاپ شده بود ادعای مالیاخوانه فعالیت های امپریالیستی و کاپیتالیستی بود. کدمن پریشان شد لیکن بدون اینکه بروی او کوبشی داشتن باشد. او درباره یک مبارزه رسانه ای سازمان یافته به تیمورتاش ناراحتی خود را بیان کرد که "در آستانه نشست ما من باید نگران باشم که یک کوبش اشتباه و دردآلود در فکر مرمان زیادی که منافعشان در شرکت در گرو است تولید مینماید". او پیشنهاد کرد "این کشتی را تنها در آنها آرام و جو آرام میتوان سالم به بندر آورده شود."^(۷۴) تیمورتاش گرچه از گستردگی دستگاه های نسب شده نفت شگفت زده شده بود، صبر نداشت و بنوبت خود توصیه خود را به کدمن داد: "توانائی خودت را در جیبیت بگذار تا پیشنهاد ما را بپذیری، که تنها میانه روانه است، آنچنانکه من به تو گفتم، کتاب حساب داری خود را پشت سر خود در لندن بگذار یا به هر درجه ای در مرز و بعنوان یک میهمان خوش آمده بیا."^(۷۵) درباره توانائی و فریبندگی پشت پیشنهاد گفتگوئی نیست. هیچ چیز برای بخت باقی گذاشته نشده بود.

آغاز خطر کردن برای سود بردن

کدمن در ۳۱ ژانویه ۱۹۲۹ به آبادان آمد و بعد از دو هفته بازرسی عملیات در ۱۸ فبریه به تهران رفت. در ۲۰ فبریه شاه با احترام او را پذیرفت کسیکه باو گفت "این کاملاً در جهت منافع ماست که بهر راهی که میشود به شرکت کمک و یاری دهیم بسادگی برای در آمدی که ما از کارکردن شرکت دریافت میکنیم."^(۷۶) کدمن وضعیت کنونی صنایع نفت جهانی را، طرح های خوش را برای شرکت، طبیعت درگیری دولت بریتانیا را در شرکت و نظر خود را درباره رابطه ایران و بریتانیا توضیح داد. در ششم مارچ، کدمن با یک گروه مشاوران نیرمند همراهی میشد که شامل وکیل ها و حسابداران بودند، برای مراعات ترجیح تیمورتاش پیشنهاد مقدماتی را ارائه کرد "برای اینکه موافقت نامه جدیدی را داشته باشند نه یک تجدید نظر با افزایش های جدیدی بر امتیاز

داریسی".^(۷۷) وقتیکه تیمورتاش آنرا دریافت کرد گفت "که ۲۴ ساعت بیشتر برای او نخواهد کشید تا یادداشت های خود را آماده کند سپس آماده خواهد بود تا آنرا بحث کند که بعد از آن با شاه آنرا بحث خواهد کرد، به کابینه ارائه، و به مجلس تسلیم خواهد کرد".

دکتر یانگ فکر میکرد که وزیر دربار "امیدوار و سازنده بنظر میرسید"، لیکن با ۱۵ مارچ کدمن تقاضای کنشی را میکرد و تیمورتاش عنوان میکرد که در نظر گرفتن پیشنهاد مقدماتی "کار خیلی بزرگتری است" که او پیشبینی کرده بود.^(۷۸) تردید آمیز بود، لیکن دلیل اصلی برای تأخیر ممکن بود نتیجه دستور شاه به داور و فیروز باشد که در مذاکرات در کنار تیمورتاش باشند. از آن بیعد دیگر برای کدمن یک مذاکره خصوصی نبود. افزودن این دو همکار احتمالاً یک سنجش غیر مستقیم وزیر دربار بود. آن حرکات تیمورتاش را محدود میکرد و احتمال مسئولیت موفقیت انحصاری او را از بین میبرد.^(۷۹) انتظارات عمداً افزایش یافت که موضع سختی را ضروری میکرد و آن برای هدف های پارس منصفانه بود، لیکن حضور همکاران تیمورتاش احتمالاً او را وادار کرد بیشتر سازش ناپذیر باشد و از کم شدن جایگاه خود در نزد شاه توسط همکارانش اجتناب کند.

نخستین نشست جامع در ۱۸ مارچ برگزار شد و مذاکرات تقریباً بدون انقطاع تا ۲۴ مارچ ادامه داشت. در ۲۲ مارچ کدمن درخواست های ایران را اینطور خلاصه کرد: ۱- یک چهارم سهام در تمام شرکت. ۲- ۲ شیلینگ پرداخت برای هر تن نفت استخراج شده. ۳- برگرداندن سه چهارم سرزمین امتیاز به ایران. ۴- تضمین در آمد حداقل برای ایران. ۵- پرداخت مالیات و گمرکات. ۶- داشتن سهام و منافع ایران در تمام فعالیت های شرکت حتی پس از پایان دوران امتیاز. در برابر این ها ایران این دهش ها را ارائه میدهد:

افزایش امتیاز برای بیست سال و پشتیبانی اخلاقی.

کدمن هیچ قولی نمیدهد. او بر یک "شراکت واقعی" تأکید میکند، "یک تجمع منافع" ^(۸۰) تیمورتاش تضمین تعهد دقیق یک پراخت سالانه را میخواست. کدمن نمیتوانست یک سهام دار را برتر از دیگر سهام دارها قرار دهد و احساس میکرد که "اگر دولت پارس به توانائی شرکت برای توسعه و پیشرفت تا درآمد بیشتری تولید کند اعتقادی ندارد در اینصورت این بحث پایان میابد".

در نشست ۲۲ مارچ تیمورتاش "خیلی هیجان زده، سخت گیر و غیرممکن شد"، کدمن شرایط پارسی ها را بعنوان "گزافه - آنها خیلی زیاد درخواست میکنند" توصیف کرد. تیمورتاش ادعا کرد آنها غیر قابل کاستن هستند "اگر مجلس قرار است آنها را بپذیرد و قرار است بلشیویک ها را دفع کند". در آن زمان یک توطئه براندازی روسی کشف شد که تیمورتاش را بیشتر پریشان کرد. درخواست کدمن که "این فرصت را برای توافق کردن به موضوع ها بر پایه توانائی که او داشت از دست ندهد" تأثیری بر تیمورتاش نکرد. مفهوم شرکت برای دو طرف متفاوت بود. برای کدمن بعنوان ازدواجی تعبیر میشد "برای بهتر یا بدتر شدن، برای ثروتمند یا فقیر شدن، در بیماری و تندرستی"، برای تیمورتاش تعهد و مزیت در این قرارداد ازدواج میباید دقیقاً از پیش معین میشد. تیمورتاش انتظار داشت شراکت همیشگی باشد؛ کدمن انتظار داشت در دوران امتیاز باشد. تیمورتاش معافیت مالیاتی برای شرکت را تضمین نمیکرد که قابل درک بود لیکن موافقت میکرد که آنها نمیباید غیر منطقی باشد.

دو نشست برای تنها جزئیات در ۲۳ و ۲۴ مارچ تشکیل شد که "کوشش شود تا کلمات توافق نامه و چهارچوبی برای نوشتار مقدماتی معین شود و ارغام را برای توافق نامه نهائی بگذارند"، که در متن هارولدبران لینک لندوپین مشاوران حقوقی شرکت با مذاکر کنندگان پارسی بشدت در آن تجدید نظر شد. در ۳۰ مارچ ۱۹۲۹ تیمورتاش شرایط نهائی خود را ارائه داد که شامل ایجاد ۴۴۷۵۰۰ سهام معمولی شرکت برای ایران میشد که ۲۵٪ سهام شرکت را

کاملاً و برای همیشه به دولت ایران با تمام حقوق آن در شرکت میداد. ^(۸۱) مذاکرات به روشی دوستانه خاتمه یافت با تأیید شاه تا کدمن بیشتر آنرا در لندن در نظر بگیرد. کدمن نگران بود که گستردگی درخواست های تیمورتاش باعث حیرت زدگی دوایر مالی شود. ^(۸۲)

جای تأسف حتی فاجعه بود که به یک سازش نرسیده بودند. زمانه درستی بود، مردمانه درستی بودند، شرایط نادرست بود. تیمورتاش دست زیاد قوی را بازی کرد و در دلجو بودن کدمن برای مخالفت نکردن به خطا رفت. آن یک محاسبه کشنده ای بود. ^(۸۳) آنچنانچه کدمن تأسف میخورد این فرصتی بود که از دست رفت و ممکن است دوباره پدیدار نشود- و نشد.

شش ماه بعد بازار سهام نیویورک سقوط کرد. ^(۸۴) فیروز به اتهام دست داشتن در شورش ایللیاتی ها در پارس و درارتباط بودن با شاه مخلوع مغضوب شد. تیمورتاش خودش زیر بدگمانی قرار گرفته بود. دخالت روسیه در آشوب های خورستان و ایللیات آشکار شده بود. مذاکرات بین دولت های بریتانیا و ایران در میان پرخاش و بی اعتمادی معلق شد. مشکلات اقتصادی بیشتر بهبود ناپذیر شد. مشاوران خارجی مانند میلوسویک و دیگران نمیتوانستند جانشین اقدامات درست و با اتکا بخود بشوند. قصد خوبی بین تیمورتاش و کدمن وجود داشت اما فرصت از دست رفته بود. جذابیت روان یک امتیاز جدید کمتر ارتباط داشت تا پول نقد در دست. تیمورتاش نمیتوانست با اعتماد به نفس کدمن برابری کند و کم بود اعتماد بنفس داشت تا بتواند پاسخی باچشم انداز ذهنی به کدمن بدهد، که میتواندست یک توافق عملی را بروی بعضی از شرایط خودش فراهم کند و اگر او شرایط دیگر را به کدمن واگذار میکرد. ^(۸۵) با وجود از روی شانه خود به داور و فیروز نگاه کردن و با شاه طرف بودن، تیموتاش از عهده بخطر انداختن موقعیت خود بر نمی آمد پیش از آنکه از او خواسته شود حساب کردار خود را پس بدهد. او نمیتوانست تا موفقیت شراکت نمایان شود منتظر شود پیش از اینکه به پایان افسار سیاسی خود برسد. بازنده همه چیز را از دست میداد و او خیلی چیزها داشت تا ببازد. طعنه آمیز است که شکست او به روز سقوط خودش شتاب داد، که بوسیله یک شاه مأیوس، مشکوک، از توهم بیرون آمده، و از همه بالاتر مظنون آورده شد.

اقدامات به تأخیر افتاده

در ۷ می وقتیکه شرکت پیشنهاد جدیدی را فراهم کرد این اقدام برای نماینده پادشاه و مشاورانش به لندن فرستاده شد.^(۸۶) تیمورتاش انتظار داشت تمام کارها با آخر سپتامبر تمام شود، وقتیکه او پیشبینی میکرد شرایط موافقت نامه قرارداد ایران و انگلیس را با کلیو بگذارد.^(۸۷) پیش نویس در ۱۳ سپتامبر آماده بود، اما با رسیدن آن بدست تیمورتاش، اوچندین بار به تأخیر انداختن آنرا درخواست کرد پیش از اینکه آماده شود مذاکرات را آغاز کند.^(۸۸) در این بین فعالیت های براندازنه کمونیست ها ادامه پیدا میکرد،^(۸۹) که شامل شورش کوچکی در آبادان میشد.^(۹۰) شورش های ایللیاتی بویژه در پارس و شمال ایران برپا شد، که علت اولیه آن سختگیری افسران نظامی و کردار فاسد آنها بود. فیروز به جرم فعالیت های آشوبگرانه و اختلاس دستگیر شد. مبارز برای قدرت شخصی کاهش نیافته بود. به تیمورتاش بخاطر همکاریش با فیروز حمله شد. بدگمانی شاه پرورش یافت و وزیر درباره ناپدید شدن موقتی تن در داد، که بنابر گفته کلیو دولت را در پائیز ۱۹۲۹ فلج کرد.^(۹۱) شایعات در این سردرگمی زیاد بود و شرکت و دولت بریتانیا بیکسان توسط تیمورتاش متهم شدند اختلاف را در کشور تحریک میکنند.^(۹۲) بااینوجود تیمورتاش برای برقراری نظم از کلیو درخواست کمک کرد^(۹۳) و وزیر ایرانی حسین علا در فرانسه، بدستور تیمورتاش از وزیر خارجه دیدار کرد، آرتور هندرسون، که همکاری کند تا طرزطلق ویرانگر بر ضد دولت ایران راکه در حال قالب شدن است را از بین ببریم.^(۹۴) درخواست عجیبی بنظر میرسید، تنها بخشی از آن قابل توضیح است در رابطه با اکتیو فرنیای است که بسوی دولت بریتانیا نمایان میشود.

در اوایل ۱۹۳۰ تیمورتاش دوباره بر زمین کارها سوار شده بود و کشور را با کنترل شدیدتری اداره میکرد، لیکن آشکارا زخم برداشته بود. آنگونه که به کلیو اعتراف کرد، خطای بزرگ شاه در این است که "به هر فرد و هر کسی مشکوک است. واقعاً هیچکسی در کشور یافت نمیشود که شاه باو اعتماد داشته باشد و این

باعث رنجش کسانی است که همواره وفادارانه در کنار او ایستاده اند.^(۹۵) این یک جهت شخصیت شاه بود که در پی سالهائی که گذشت شدیدتر شد. بااینوجود همچنین کلیو که هم فکر اونبود لیکن یک ناظر بی تجربه نیز نبود متوجه شده بود که این یک ویژگی استثنائی نیست. اودربراش اظهار کرد "بی اعتمادی ومشکوکی ذاتی ننها هرپارسی به هرپارسی دیگری بلکه بتمام خارجی های دراستخدام ایران وجوددارد".^(۹۶) دردهه ۱۹۳۰ جریان اقتصادی بطورروز افزونی مهمتر میشد. درمارچ ایران به استاندارد طلا پیوست. موازنه تجارتي بغیرازنفت نامساعد باقی ماند. تأثیرقانون تجارتي یکجانبه گذاشته شده دولتي بهبودی اندکی ایجاد کرد که یک تجارتي دولتي را آغاز کرد با یک سیستم اجازه نامه که تمام واردات و صادرات کشور را کنترل میکرد با استثنای شرکت، لیکن بدون سازه اداری و کارمندان آموزش دیده برای اطمینان از اجرای موفقیت آمیز آن. برابری پول ایران سقوط کرد و تورم افزایش یافت.^(۹۷) در دوران دهه ۱۹۳۰ خیلی از کارهای کشورراکد شد. در اوایل سال و گاه گاهی بعد از آن کدمن باتیمورتاش تماس میگرفت.^(۹۸) درمارچ جکز پرسش ازسرگیری مذاکرات را با تیمورتاش مطرح کردبواو اطمینان داده شد انتظار میرود که آنها "کامل شود و پیش از انحلا مجلس درپائیز به آن ارائه شود".^(۹۹)

هیچ کنشی انجام نشد لیکن خشم زیادی تخلیه شد تا موضوع را در جوش وخروش نگهدارد. علی دشتی دستورگرفت تا در شفق سرخ سرمقاله ای درباره "تجدید نظر در امتیاز" بنویسد و در آن امتیازها را محکوم کند " امتیازهایی که بوسیله دولت های دیکتاتوری گذشته به خارجی هاداده شده است پیش از برآمدن دولت مشروطه ایران یک بارسنگینی هستندبرزندگی کشور. "هیچ راهی وجود ندارد" دشتی ادعا کرد، "آیا ما از جهت فکری و اخلاقی محدودیم تا با شکیبائی این ضرربدون حد را تحمل کنیم که بوسیله دولت های فاسد گذشته برای ما بجا گذاشته شده است." بنابراین " اگرچنانچه یک ملتی بر ضد دولتش بپاخواسته است و آنرا برانداخته، سپس این حق را خواهد داشت که درکنش های گذشته چنین دولت هائی تجدید نظر کند".^(۱۰۰) این بیشتر آشکار شدن احساس یک بی عدالتی بود، عادلانه یا غیرعادلانه، که در زیر سطح ظاهری دوستانه قرار

میگیرد. (۱۰۱) در نوامبر تیمورتاش پیام خود را دوباره به جکز کسبیکه بزودی از ایران میرفت تکرار کرد و خواست که "کدمن مذاکراتی را که با او کرده بود دوباره در نظر بگیر، در اینصورت ممکن است بنیاد جدیدی پیدا کرد که با شرایط اقتصادی تغییر کرده ایران روبرو شود". (۱۰۲) بهر روی نه پیش از این و نه در ژانویه ۱۹۳۱، وقیکه کدمن او را در تهران ملاقات کرد، تیمورتاش هیچ امکان تغییرات در درخواستهای خود روی میز نگذاشت، مگر اینکه درخواست کند "درآمدسالیانه معینی به دولت ایران داده شود تا آنها بتوانند بودجه خود را بروی آن قرار دهند". شاه امیدوار بود "کدمن برای تجدید نظر در امتیاز راهی پیدا کند تا منافع و رضایت دوطرف تأمین گردد و از راهی به صندوق دولت پول بریزد"، (۱۰۳) لیکن هیچ پیشنهادی نمیآمد و نه پاسخی به پیشنهادش ۱۳ نوامبر ۱۹۲۹ داده میشود. مذاکران منتفی شده بود.

بازیگرانی میانه روانه

در این میان نماینده پادشا عیسی خان در لندن در ۱۳ مارچ ۱۹۳۱ دوباره پرسش آزاردهنده رسیدن به توافقی برای پرداخت امتیاز را مطرح کرد. (۱۰۴) احتمالاً آن به تحریک سید حسن تقی‌زاده انجام شده بود، کسبیکه نقش برجسته ای در جنبش قانون اساسی بازی کرده بود و در آگست جایگزین فیروز وزیر دارائی شده بود. مذاکرات در این باره معلق شد و قتیکه پارسی ها در ۱۹۲۸ قرارداد آرمیتاج-اسمیت را ملغا کردند. (۱۰۵) در آگوست ۱۹۲۸ کدمن و تیمورتاش در لوزان تصمیم گرفتند قرارداد رامسکوت بگذارند موقوف به یک سامان نهائی. در مارچ ۱۹۳۱ کدمن یک نشست برای مدیران درخواست کرد (۱۰۶) تا دریا به تمام پرسش های برجسته پارس گفتگو شود که در حال حاضر شامل پرداخت مالیات بر درآمد میشود، که برای اولین بار بطور غیررسمی در آپریل ۱۹۲۹ بوسیله دکتر شیندویند مشاور مالی آلمانی ذکر شده بود. شرکت در باره بدهکاری مالیات بر درآمدش ستیزی نداشت لیکن اعتراض به مقدار محاسبه شده آن داشت. یک شرکت جداگانه که از تولید نفت شاه بهره بردار کند پذیرفته شده بود. قرارداد

آرمیتاج - اسمیت که هنوز شرکت آنرا برسمیت می‌شناخت به مشاوران مالی مربوطه ارجا شد تا آنرا سامان دهند.

شرط های سهم شدن مانع اصلی مذاکرات امتیاز باقی مانده است چون تیمورتاش نپذیرفت که یک وزن یکسان مقضی به ارزش سود تقسیم نشده بین سهام داران داده شود که دولت ایران در رابطه با تعداد سهام خود دریافت خواهد کرد. او ادعای خود را بنا کرد بر "هر دو درآمد از نفت استخراج شده هر تن و درصد سود سهام، پول نقد دریافت شده هر سال که میباید برابر میشدند با بیشترین سطح پرداخت ویژه به ایران که تابحال مایه پرداخت کرده بودیم". در غیر اینصورت احساس میشد که بروی محدوده گسترده مکان زمین استخراج، افزایش زمان امتیاز، روش در اختیار گرفتن زمین، حق پالایش و ترابری، نماینده ایرانی در گروه جهت ساز و داوری توافق نزدیک بود.^(۱۰۷) بهرروی یک اختلاف بنیادی از زمان انجام شدن مذاکرات بوجود آمده بود. شرایط تجارتي و مشکلات که از ۱۹۲۷ آغاز شده بود با پائین رفتن یک دلار از ارزش هر بشکه نفت در سرچاه در آمریکا بین سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۳۲ بدتر شده بود، آنطور که در تصویر ۱۳،۱ نشان داده میشود.

در نتیجه این وضعیت در صنعت نفت یک تغییر ریشه ای تجارتي شکل گرفت، که دیگر مزیت تجارتي برفع شرکت هائیکه بلقوه ظرفیت تولید زیاد نفت را داشتند نبود. ضریب اصلی موثر در سودآوری بودن پیدا کردن و نگهداشتن بازار محصولات پالایش شدن نفت خام در یک بازار رقابتی شدید با قیمت های همواره در حال سقوط بود. بنابراین همانطور که کدمن بیان کرد "محدودیت خیلی روشنی برای تحمیل سنگینی برداشت پولی از صنایع نفتی پارسی وجود دارد چنانچه شرکت بخواهد در شرایط زیان آوری که در حال حاضر نمایان شده اند بطور موفقیت آمیزی در سطح بازار جهانی به رقابت خود ادامه دهد". تصادف شگفت انگیز در این بود که در حالیکه مدیریت شرکت برای اقدامی که میخواست انجام دهد گفتگو میکرد، در همان روز تیمورتاش یک پیشنهاد چهارده بخشی را به لندن فرستاد، با باور براینکه "مشکلاتی که پیش از این یک زمانی در راه رسیدن به یک چنین درک مشترکی وجود داشت است ناپدید

شده اند"، و خوش بینانه اظهار عقیده کرد که "تصویب امتیاز جدید با مشکلی روبرو نخواهد شد اگر این پیشنهادها پذیرفته شود".^(۱۰۸) آنها خیلی جامع و تعهد بزرگی را شامل میشدند، افزون بر درخواست های جدید:

۱- تجدید نظر در سرزمینی که در حال حاضر در امتیاز داری وجود دارد. ۲- الغا امتیاز ویژه برای لوله نفت برای نفت ایران. ۳- ایجاد روش جدیدی برای پرداخت پول امتیاز (با یک پایه ثابت که شامل افزایش میشود). ۴- یک روشی برای شرکت کردن دولت پارس (بعنوان سهام دار) در گرداندن شرکت و ایجاد حقوقی که بستگی به سهام داشتن دارد. ۵- راه حلی برای اطمینان دادن به دولت ایران برای درآمد کافی در زیر پول امتیاز و سود سهام، که نمیباید در شرایط موجود تولید سالیانه کمتر از ۲,۵ میلیون پاند باشد. ۶- یک تولید افزاینده نفت ایران. ۷- ایجاد پالایشگاه ها برای تأمین مصرف داخلی ایران. ۸- گسترش تولید نفت خارج از ایران در شرایطی که به تولید نفت ایران آسیب نرساند. ۹- راه حلی برای پرسش مالیات قابل پرداخت شرکت، در رابطه با این واقعیت که دولت بریتانیا معتقد است که این پرسش بین دولت ایران و شرکت باید رفع شود. ۱۰- یک موافقت موقت برای پذیرش پرسش مالیات یادداشت ۲۵ ژانویه که به سر جان کدمن بوسیله وزیر دارائی تقیزاده داده شده است. ۱۱- سامان دادن سریع به اختلاف های موجود پیشین بین دولت و شرکت، در رابطه با ضرورت افزایش ذخیره ملی طلا برای دولت ایران در حال حاضر. ۱۲- اطمینان به دولت ایران برای تأمین نفت مصرفی آن بقیمت خرج آن. ۱۳- تأمین نفت و مشتقات آن برای مصرف داخلی با قیمت معقول. ۱۴- ایجاد یک شرکت بهره برداری برای ناحیه شاه آباد.

امکان کوبش تولید نفت عراق بر بازار جهانی در آینده در بعضی از این پیشنهاد ها نادیده گرفته نشده بود و مطمئناً متمایل بود تا از تولید نفت و درآمد ایران از رقابت خارجی پاسداری کند. بنابراین در اینجا بطور اجتناب ناپذیری هرچند قابل درک ناهماهنگی مشاهده میشود، ادعای دخالت و سهم بودن در تمام شرکت بعنوان یک مجموعه داشتن در حالیکه درخواست کرداری با امتیازی ویژه برای خود میکردند. درحقیقت مشکل قاطع مانند پیش از این بجاماند، ارزش، تعهد و

حقوق سهام داری تخصیص داده شده به دولت ایران. در آنجا هنوز یک آرزومندی نیرومند برای رسیدن به توافق وجود داشت، لیکن در چشم انداز جهانی نفت بعضی از شرایط تیمورتاش تحت شرایط کاملاً تغییر کرده که در برابر شرکت بودند دیدگاهی غیر منطقی بودند اگرچه دیگر شرایط غیر قابل قبول نبودند.

این برای تیمورتاش درک شدنی نبود، کسیکه بطور محض تصور میکرد نکته احتیاط در بحث است، طرحی برای مذاکرات که ارتباطی به وضعیت اقتصادی ایران نداشت، که عملاً از مشکلات اقتصادی یکسانی زیان میدید. در واقع چنانچه درخواست های تیمورتاش بطور کامل پذیرفته میشد آنها به مقدار بیست و هفت میلیون پاند میرسید که تنها ۱۷۷۰۰ پاند در یک سال برای پخش کردن در میان سایر سهام دارها باقی میگذاشت، وقتیکه سود سهام منتشر شد آن تنها پنج سنت بود. تیمورتاش آنرا نپذیرفت "در چشم انداز تغییر کرده صنعت نفت روشن بود که غیرممکن بود تا خیلی از درخواست هائی را برآورده کرد که حالا دولت ایران در رابطه با یک پیشنهاد مطرح میکرد، که تحت شرایط کاملاً تغییر کرده در برابر شرکت بود، که اگر پیش از این ارائه نشده بود در این زمان نمیشد ارائه شود"،^(۱۰۹) در تهران "علی دشتی"^(۱۱۰) در شفق سرخ به مبارزه برای تحقیر کردن امتیاز داری ادامه داد، و ادعا کرد که امتیاز داری منشأ درد سر اقتصادی ایران است.^(۱۱۱)

جکز در ۲۸ جون ۱۹۳۱ به تهران بازگشت بامید از سر گرفتن مذاکرات رسمی لیکن پی ببرد که رابطه تیمورتاش با تقیزاده بهم خورده است. کلیو پی برد محبوبیت وزیر دربار تیمورتاش کاهش پیدا کرده است و مقصر دانسته شده بود "برای اقدامات اقتصادی که به کشور تحمیل شده بود برخلاف گوهر مالی و اقتصادی و برخلاف توصیه های کارشناسان"^(۱۱۲) در سه نشست در اوایل جولای بین جکز و تیمورتاش پیشرفتی نشد. جکز بیشتر از کسل شدن تیمورتاش آگاه شد، کسیکه اعلان کرد "دولت به برنامه های معین اقتصادی مبادرت کرده است که اگر شکست بخورد بمعنی نابودیش است. امروز پول برای پارس موضوع مرگ و زندگی است." به گوتاهی او استدلال کرد دولت "خود را در

شرایط وحشتناکی یافته است و کمک شرکت بسیار قدردانی میشود"- اما در چه شرایطی؟ تیمورتاش مانند پیش از این تنها یک میلیون پاند بعنوان حداقل پرداخت در خواست نمیکرد بلکه دو نیم میلیون پاند برای کشور ضروری بود "هرسال یک میلیون پاند برای ذخیره طلای خود، یک میلیون پاند برای اقتصاد و خدمات مردمی، و نیم میلیون برای دررفت ارتش" (نگاه کنید به جدول ۳، ۱۳ برای درآمد دولت). از آن بیشتر در سال آینده دولت پارس به ۴۰۰۰۰۰۰ پاند در رابطه با بدهیش به دولت ایتالیا احتیاج داشت برای خریدن کشتی های ناوگان دریائی و مقدار بیشتری برای دررفت های نامعین.

جکز از موفقیت اقتصادی آگاه بود^(۱۱۳) و با احتیاجات کشور همفکری میکرد لیکن بیان کرد که "این نمیتواند باری بر رابطه سود شرکت داشته باشد و مقدار حق امتیاز که دولت از شرکت انتظار دارد". بنظر میرسد که کالسگه اقتصادی را جلوی اسب امتیاز بسته اند، لیکن تیمورتاش محکم میخواست که شرکت یا بما تولید و یا تضمین پول نقد بدهد که اولی ۸ تا ده میلیون تن تولید نفت بود و دومی با سهام و یا درصد سود شرکت بود که نمیباید کمتر از ۲,۵ میلیون پاند در سال میبود. (در ۱۹۳۶ پنج سال بعد بود پیش از اینکه تولید به ۸ میلیون تن نفت برسد و پول امتیاز به بالای ۲,۵ میلیون پاند برسد.) با این وجود تیمورتاش معترف بود که "او بیمناک است اقتضای بازار نفت و گوهراستراتژیک پخش نفت ممکن است تمام تولید نفت ایران را حذف کند". تیمورتاش اهمیت نمیداد که درخواست های او "ممکن است بطور جدی فعالیت های شرکت را در بازارهای جهان محدود کند" و بنابراین ثابت شود آنچه آنچنان به منافع ایران آسیب برساند. او میخواست بوسیله بر ضد شرکت اقدام کردن شرکت را مطیع زیر دست درخواستهای پارس مینماید" آنطور که بنماید... با کنترل مناسب دررفت شرکت". او میخواست "مانع شرکت بشود تا خود را درگیر هر کنشی در خارج از ایران بکند که برای منافع ایران تبعیض آمیز باشد". او با شرکت مخالفت میکرد که "یک سازمان بزرگ جهانی بسازد با سودی که از نفت ایران بدست میآورد". تیمورتاش تأکید میکرد "شرایط تغییر کرده است و پیشنهاد های پیشین او به سر جان کدمن مرده اند".^(۱۱۴) او به جکز گفت "آنچه منظور من برای درک کردن

توست این است که بدترین سالهای آینده نباید نامساعدتر از بهترین سالهای گذشته باشد". این ممکن است از جهت سیاسی معقول باشد لیکن کمبود منطق تجارتي دارد.

کدمن از آنچه او ملاحظه میکرد گیج شده بود " افزایش اختلاف" بین چشم انداز دو طرف در باره آنچه ممکن و منصفانه بود.^(۱۱۵) او در نامه ای به تیمورتاش از شرایط مبادله صنعت نفت اظهار تأسف کرد که کاملاً قابل درک بود، لیکن او میباید از موقعیت شرکت دفاع و امنیت موجودیت آنرا فراهم میکرد.^(۱۱۶) هر دو کدمن و تیمورتاش میباید از منافع مورد نظر خود دفاع میکردند که کاملاً قابل درک بود. مشکل برای هر دو آنها این بود که این منافع باهم برخورد کرده بود و میباید با رضایت دو طرف آشتی داده میشد. کدمن پیشنهاد کرد که درباره تمام پرسشها " تنها وقتیکه زمان مناسبتر باشد و حرج و مرج در حال حاضر صنعت نفت ناپدید شده باشد میتواند بطور موثر مذاکره کرد".^(۱۱۷) کدمن از اینکه " عقلانیت و چشم انداز قابل لمس" آشکار نشده بود مأیوس شده بود. بنظر میرسید این به تیمورتاش آسایشی میداد، کسیکه میتواندست بروی مجادله های گذشته تمرکز کند، کیوتر امتیازی در دست بهتر از مفروض بودن آن در آینده بود. او از این پس " بیشتر پرسشها را از دیدگاه تجدید نظر در امتیاز نمیکرد مگر بطور قطع در تعبیر امتیاز داری".^(۱۱۸) این دوباره پرسش آزار دهنده موافقت نامه آرمیتاژ- اسمیت را مطرح میکرد.

در آگست تیمورتاش از یک نمایندگی متشکل از تقیزاده، عیسی خان و جکز درخواست کرد تا وضعیت مالیات و پول امتیاز را زیر قاعده ای درآورند.^(۱۱۹) این موفقیت ناچیزی داشت مگر بیرون ریختن دوباره تمام موضوع های ستیز برانگیز. بنظر میرسید تیمورتاش "اراده کرده بود که بیش از این سخن نگوید مگر درخواست چنین ضمانتی و اطمینانی که صنایع نفت ما بطور مناسب توسعه یابد."، همانطور که در ۳۱ آگوست او در یک دیدار مهم جکز را مطلع کرد که در آن داور، تقیزاده، عیسی خان، ام کلیور، جهت ساز فرانسوی درآمد داخلی، جکز و فتح حاضر بودند.^(۱۲۰) بنظر میرسید وزیر دربار خود را درباره نیت بد شرکت قانع کرده بود، که در چشم انداز او در آینده انتقال فعالیت های توسعه

شرکت در مکان دیگری بود، لیکن او برای چنین کنشی در رابطه با سرمایه گذاری موجود شرکت در پارس مکی نکرد تا منطق و یا تعقل آنرا بپرسید. تیمورتاش از کدمن ناراحت بود برای اینکه "بعد از این همه سالها حرف زدن محظ حالا از کدمن به من نامه ای می‌رسد که در آن بطور قطع برای تجدید نظر در امتیاز در را می‌بیند". "ما باندازه کافی حرف زده ایم" او درباره فرضیه شراکت بیان کرد، " که حالا در آنرا تو بسته ای". تقریباً تیمورتاش اینطور احساس میکرد که به آخر جاده رسیده است تا پی ببرد جاده بن بست بوده است، لیکن او واقع بین نبود، برای تمام توانائی های غیر قابل شک خودش و اراده اش تا دوباره به پارس نیرو دهد. اگر او نمیتوانست تمامش را داشته باش نمیخواست هیچ چیز از آنرا داشته باشد. با احساسی خوفناک او برای جکر امتیاز را تشبیه کرد به مانند "یک پدر بیمار و پیر که نمیشود از دست آن آسوده شد: ما باید منظر باشیم تا آن بمیرد"، لیکن او این را وارد دانست که "اعتبار امتیاز هرگز زیر پرسش نبوده است و هرگز نخواهد بود. آن یک قانونی است که نمیتوان تغییرش داد، اصلاحش کرد، لغو کرد مگر با رضایت دو طرف". تیمورتاش بشدت نه کمتر از کدمن درمانده شده بود، لیکن برای دلایل متفاوت. در پایان آشتی جوئی نه درماندگی به مشکل آنها سامان میداد.

بازی دیگر

دیدار تیمورتاش از سوئیس برای گذاشتن ولیعهد در آموزشگاه سوئیس در سپتامبر ۱۹۳۱ فرصتی برای کدمن فراهم کرد تا او را دوبار ببیند. ترتیب این دیدار در لوزان در ششم اکتبر داده شد. در تحلیل نهائی ارجحیت حاکمیت ملی با دستگاه امتیازی قابل تطبیق نبود، لیکن در این لحظه نه دولت ایران و نه شرکت نمیتوانستند بدون یکدیگر باشند. یک موازنه ای میباید بین ملیگرایی و ملاحظات تجارتي بیرون آورده شود. شرکت نمیتوانست حق دولت پارس را نادیده بگیرد، لیکن دولت نمیتوانست هردو طرف را داشته باشد، باین ترتیب که، "آنها نمیتوانند سیاستی را تعقیب کنند و طرح بریزند تا سود شرکت را به حداقل

برساند و، در همان زمان امیدوار باشند تا شرکت را اغوا کنند تا در جستجوی پاسداری از خود در جهت های دیگر برضد "آخشیج" تحمیل های غیر منصفانه نباشد".^(۱۲۱) این یک بحران اعتماد داشتن بود. با این وجود، تیمورتاش و کدمن موافقت کردند تا پیشنهاد شریک شدن را رها کنند و موافقت نامه دیگری را جانشین موافقت رسیده شده آرمیتاج - اسمیت که در ۱۹۲۸ توسط دولت ایران مالکیت آن انکار شده بود، لیکن از نظر شرکت معتبر بود، کسیکه دستش تقویت شد با نظر ولفرد گرین کیسی و وی. سی. ادلسون در ۳۰ اکتبر که گفتند قرارداد "آرمیتاج - اسمیت قانوناً برای دولت ایران الزام آور است".^(۱۲۲)

ستیز بروی توافق نامه آرمیتاج - اسمیت روابط امتیازی را برای یک دهه تلخ کرده بود. طعنه آمیز بود که عیسی خان، کسیکه در وزارت دارائی در ۱۹۲۰ کاملاً و بروشنی به آرمیتاج - اسمیت توانورزی داد تا از طرف دولت ایران عمل کنند، آغاز به استدلال کردن کرد که در شرایط تغییر کرده از ۱۹۲۸ مشاوران مالی چنین توانورزی رانداشتند و افزون بر اختیارات خود کنشی کرده بودند. در یادداشتی که او برای این موضوع در تهران در ۶ سپتامبر ۱۹۳۱ تهیه کرده است، بدون شک برای تیمورتاش، او توجه را به نظر پیشین ام. دی. کرلی کی. سی و رینور گودارد در ۲۲ مارچ ۱۹۲۱، که بوسیله مشاور حقوق نماینده پادشاه بدست آمده بود، مسرزلوملی و لوملی، که بیشتر در جهت منافع دولت ایران بود جلب کرده است. او فرضه خود را بر پایه نامه لوملی و لوملی که آنوقت نماینده پادشاهی در ۲۷ جولای ۱۹۲۱، که در آن بنابر مدرک فراهم شده نماینده اظهار میدارد، که به آرمیتاج - اسمیت ممکن است توانائی داده نشده باشد که بروی شرایطی مذاکره کند که او انجام داد بنابراین دولت ایران به موافقت نامه آرمیتاج - اسمیت الزامی ندارد، با وجود اینکه مصرانه او انکار میکند که کنشی نادرست نکرده است. تبریگی که آرمیتاژ از وزیر ایرانی وقتیکه او با کدمن بتوافق رسید در آن زمان دریافت کرد و کلمات نامه عیسی خان که او را بعنوان مذاکره کننده منسوب میکند "که نهایتاً تمام پرسش های مجادله بین شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت پادشاهی ایران را تعدیل کند"، بنظر میرسد موقعیت آرمیتاژ را تأیید میکند. (۱۲۳)

خیلی تأسف آور بود که تعبیر قانونی بر توافق نامه آرمیتاژ - اسمیت، نه کمتر از اختلاف های حرفه ای بروی کردار حسابداری، رابطه امتیازی را عذاب آور کرد، که بیشتر گرفتار محتوای نوشته بود تا روان قانون. آنهم شاید منعکس کننده کمبود اعتماد دوطرفه بود که وجود داشت، باوجود اعتراض به معکوس بودن آن.

مرحله بعدی مذاکرات با تیمورتاش بطور روشن بوسیله کدمن شرح داده شده است، او به لندن آمد، شراب نوشید، میهمانی های مجلل شام داشت و شب و روز را در مذاکرات گذراند. چندین مصاحبه انجام داد. ازدواج دخترش را برگزار کرد، پسرش را در آموزشگاه هارو گذاشت، او منشی وزارت خارجه در امور خارجی را ملاقات کرد در دولت ما یک تغییر بوجود آمد، و در میان این فعالیت های پیچ در پیچ ما بروی شامل شدن گوهری که میباید در سند جدید جای میگرفت به یک توافق آزمایشی رسیدیم، چند رقم و پراخت پولی یکجا را رها کردیم تا در زمان بعدی به آنها سامان دهیم.^(۱۲۴) کدمن مصمم بود به یک توافق برسد، ماورای آنچه بعضی از هموندان گروه جهت ساز او بنظرشان عاقلانه بود. برای تیمورتاش در لندن، بدون همکاری دولتیش و گرمای تنفسشان بروی گردنش، آن فرصتی فراهم کرد تا خود را از لباس خشک سیاسی که دست و پای او را می بست بیرون بیاورد و موضوع ها را حل کند و به یک پیروزی شخصی نائل شود، دشمنانش را در موضع دفاعی قرار دهد، اعتماد شاه را بخود دوباره برقرار کند و خدمتی واقعی به کشور خود بکند. نیروی محرکه او قابل تشخیص بود لیکن روش او معمولاً تکبرآمیز و ناجور بود. او شخصیتی چالاک و شگفت انگیز داشت لیکن درمانده کننده بود. او توانائی گذشتن از راهی پیچ در پیچ و با مانع را داشت و میتوانست از گذرگاه های باریک به آسانی بگذرد، گستاخی که یکباره زمین خوردن را بنظر غیر قابل تصور لیکن همچنین اجتناب ناپذیر میکرد. او همواره در مسابقه ای با زمان بود؛ فوق العاده متکی بنفس و بطور گنجگاوانه ای آسیب پذیر بود.

نخستین دور مذاکرات در ۱۳ نوامبر انجام شد^(۱۲۵) کارشناسان قانونی و حسابداری دوطرف اقدام به معین کردن دقیق تمام شرایطی که بکار برده میشد

تا کنش های شرکت را تعریف کنند پرداختند، برای اینکه در رابطه با معنی آنها به درک درستی برسند که برای هر دو طرفه قابل قبول باشد.^(۱۲۶) کدمن از کارشناسان درخواست کردتا "جزئیات ضروری موافقت نامه را به آسانترین شکل ممکن" فراهم کنند. تفصیر مانند سرود آغازین یک تراژدی یونانی بود که کاستی های کشنده بافته روابط انسان ها را اعلان میکرد، چون هرچه بیشتر کارشناسان تلاش کردند تا تمام احتمالات را دقیقاً پوشش دهند، آنها بیشتر بدام عبارات پیچیده خودشان افتادند. با ۳۰ نوامبر تیمورتاش متن پیش نویس یک توافق نامه را فراهم کرد.^(۱۲۷) در اینجا آشکار شد مشکل اصلی که گفتگوهای آرمیتاژ - اسمیت را به بنبست کشیده بود باقی مانده است: و آن تحقیق کردن در سودهای گروه شرکت های متفاوتی بودند که بخشی از شرکت نفت ایران و انگلیس بودند و ارزیابی و منظور کردند سود آنها در محاسبه سود شرکت بود. همچنانکه تیمورتاش و کارشناسان او جزئیات پیش نویس را بیشتر و بیشتر کردند و آن بیشتر و بیشتر پیچیده شد،^(۱۲۸) لیکن در نهایت کدمن و تیمورتاش در ۲۳ دسامبر بیک موافقت نامه موقت رسیدند،^(۱۲۹) با تئریکات زیاد زودرس دو طرفه. تیمورتاش ذکر کرد که "ما تلاش مشترکی برای رسیدن به درک کامل و رفع اختلاف منافع دو طرف اعمال کردیم." در حالیکه کدمن تأکید کرد که "درک مشترکی که مابین آن رسیدیم وقتیکه کامل شود ثابت میکند که یک ضریب حیاطی است برای تثبیت کردن حسن تفاهم دوستانه ای که همشیه تو قهرمان آن بوده ای.^(۱۳۰)

مذاکرات در پاریس در ۷ ژانویه و روز بعدش از سر گرفته شد. بنابر گفته کدمن، "ما به روی گوهر همگانی سند توافق کردیم، که ما تصمیم گرفتیم آنرا به حسابدارن و وکلای خود بسپریم." آن امطاً شد و تاریخ توافق بروی محاسبات تنها باقی ماند. دوازده نکته اصلی که بروی آن توافق شده بود شامل: ۱- شرکت میباید به دولت ۱۶٪ بنابر اتکا به امتیاز داری و ۴٪ بنابر اتکا به موافقت جدید پرداخت کند- این درصد شامل سود خالص از استخراج، پالایش، ترابری، انبارداری و پخش نفت ایران میشود همچنین شامل فعالیت های دیگر در ارتباط با آن نیز میشود، چنانچه این فعالیت ها به وسیله شرکت نفت ایران و انگلیس

انجام شود و یا با شرکت های مطعلق به آن و همچنین چنانچه این فعالیت ها در ایران باشد و یا خارج از ایران باشد. ۲- سود تجارت از فعالیت های نفت ایران میباید، تا آنجا که امکان داشته باشد، جداگانه برای شرکت نفت ایران و انگلیس و شرکت های زیر دست آن محاسبه شود، درحالیکه سود خالص ۲۰٪ بروی آنها برای امتیاز باید پرداخت شود که میباید جمع سود خالص باشد. ۳- برای ارزیابی سود شرکت های متفاوت و مجموعه پولی که به شرکت اجازه داد میشود از درآمدش کم کند برای رسیدن به سود خالص جزئیات مفصلی باید تدارک شود. ۴- بدون بزرگ نفوذ خود درآوردن امتیاز داری دولت و شرکت متعهد میشوند توافق نامه را در محتوا و روان و از نزدیک تا آنجا که امکان پذیر باشد اجرا کنند و برای بدست آوردن حداکثر سود هریک از آنها باهم همکاری کنند. شرکت متعهد میشود برای اینکه به منافع ایران خدمت کند بیشترین کار ممکن را بکند تا زیر امتیاز عملیات صنعتی خود را گسترش دهد و همچنین وقتیکه شرایط بازار نفت جهان باندازه کافی مناسب بشود بدون درنگ عملیات صنعتی خود را در ایران گسترش و افزایش دهد. ۵- شرکت بجای مالیات بر درآمد ۴٪ سود خالص خود را به دولت پراخت خواهد کرد، بنابراین پول امتیاز از ۱۶٪ به ۲۰٪ سود افزایش میابد. در برابر این دولت موافقت میکند که شرکت و شرکت های وابسته به آنرا تا انقضای امتیاز داری از هرگونه مالیات وارداتی و دیگر مالیات ها بر سرمایه، دارائی ها، درآمد، سود سرمایه و سودی که در فعالیت های صنعتی شرکت و یا شرکت های وابسته به آن توضیح داده شده است معاف کند. (۱۳۱)

بناگهانی تیمورتاش درخواستی را ارائه داد برای پرداخت ۳,۲۵ میلیون پاند، که او ادعا کرد بدهکاری است منهای ۷۵۰ هزار پاند که میشود ۲,۵ میلیون پاند، بطور مشکوکی همان مقدار که به جکز در تهران گفته شده بود. این برای کدمن سرگرم کننده نبود "در این جا سنتیزی درگرفت. تیمورتاش با خشم از اتاق خارج شد، و من از آن زمان ببعد او را هرگز، یا در واقع دوباره هرگز ندیدم." (۱۳۲)

حادثه غریبی بود. حداکثر بدهکاری شرکت بنابر محاسبات مکرر آن ۲۳۷۰۰۰ پاند بود، لیکن حتی اگر تمام بدهکاری های مشکوک هم افزوده میشد آن بیشتر

از نیم میلیون پاند نمیشد، که کدمن وقتیکه توافق نامه پایان میافت آماده بود یکباره دوبرابرش کند " قانع شده بود که راه حلی که بتوان امروز به آن رسیده شود برای شرکت در آینده بیشتر بکار میاید تا ارزش آنرا بشود امروز اندازه گیری کرد، اگرچه دررفت آن خیلی زیاد باشد". آن به معنی حرکتی برای پشتیبانی از تیمورتاش بود. کدمن یکجا مبلغ یک میلیون پاند را برای توافق پیشنهاد کرد. کدمن سرگشته بود و تمایل به توافق داشت و بعد از آن تلاش کرد آب گل آلود را آرام کند با تعریف کردن از تیمورتاش و از او برای کوشش شخصیش سپاسگزاری کردن.^(۱۳۳) تیمورتاش پاسخ داد، لیکن دوباره واقعیتهای وضعیت جهانی نفت را نادیده گرفت، و شکایت کرد که، اگر پیشنهاد کنونی در مقایسه مناسبتر از پیشنهاد گذشته نیست " کم و بیش ارغامی که ارزش توجه داشته باشند، نمیتوانند در مزیت موافقتنامه جدید تأثیری داشت باشند".^(۱۳۴)

مشکل است تا علت کردار تیمورتاش را بیان کرد. او برای مذاکرات دست بازی داشت و تنها در برابر شاه مسئول بود.^(۱۳۵) او ممکن است داوری نادرستی از کدمن داشته باشد که تصور میکرد میتواند در پایان به کدمن بلوف بزند، که بنابر آن بتواند ایران را از موقعیت اقتصادی سختش با تزریق پول زیادی بوسیله درخواست پرداخت بدهی گذشته متورم شده بیرون بکشد. اگر چنین باشد، آن هم یک قماری بود که نادرست از آب درآمده بود. او ممکن است در لحظه تصمیم گرفتن از اقدام بان خود داری کرد، اگرچه داشت تا خود را به تنهایی متعهد به تصمیمی بکند، اگرچه داشت که آن بوسیله شاه و یا همکارانش رد شود. او ممکن بود به هر دلیلی واقعاً به پول احتیاج داشته باشد و سعی میکرد با شوکه کردن کدمن از پذیرش آن و موافقت نامه گذاشته شده پیش از این مطمئن شود. یکبار دیگر فرصت برای رسیدن بیک موافقت نامه از دست رفت.

آچمز

کدمن برای نگهداشتن ادامه جریان مذاکرات واقعاً تلاش کرد. همچنانکه تیمورتاش از راه مسکو به پارس برمیگشت جائیکه بطور مجالی از او پذیرائی

و تمجید شد، کدمن ابراز کرد تا بروی پرداخت های معینی تاریخ گذشته را بگذارد و پرداخت امتیاز ۱۹۳۱ را شامل ۲۰٪ امتیاز جدید نمود،^(۱۳۶) لیکن تیمورتاش راضی نشد.^(۱۳۷) او احتیاج به افزایش پول نقد بیشتر یکجا باندازه ۲۵۰۰۰۰ پاند داشت. لیکن کدمن امتناع کرد. توافقنامه برای دو طرف سخاوتمندانه بود چون نتیجه هفته ها شدیداً در نظر گرفتن ملاحظات بوسیله کارشناسان بود، "مسئله خیلی بیشتر از آنکه در ابتدای مذاکراتمان من فکرش را میکردم"، کدمن اظهار نظر کرد.^(۱۳۸) در ۶ فبریه جکز گزارش داد که بنظر میرسد شاه از نتیجه مذاکرات خوشنود است و تیمورتاش درخواست کرده است "بعنوان یک کار نیک شخصی یک افزایش ۵۰۰۰۰ تا ۶۰۰۰۰ پاند "بستگی به موافقت تو برای افزایش، بیدرنگ قدم هائی برداشته خواهد شد تا موافقت نامه تصویب شود". کدمن به پرداخت افزایش سود به ادعا های گذشته موافقت کرد لیکن نه افزایش دیگر. تیمورتاش هنوز احساس درماندگی میکرد،^(۱۳۹) قول داد موافقت نامه را که بوسیله آنها مذاکره شده است به کابینه ارائه دهد " آنرا بعنوان شخصی بیعلاقه به کابینه واگذار میکند تا تصمیم بگیرند".^(۱۴۰) او اندرز عیسی خان را برای موافقت کردن نادیده گرفت^(۱۴۱) و بدون موفقیت برای درخواست پول بیشتر اصرار کرد،^(۱۴۲) لیکن کدمن آماده نبود پول بیشتری بدهد.^(۱۴۳) تیمورتاش به جکز شکایت کرد "از کمبود همراهی کدمن برای پشتیبانی او برای مشکلاتی که در برابر او در اینجا وجود دارد".^(۱۴۴) بهر روی کابینه شرایط موافقت نامه را تصویب کرد. جکز و مامور پادشاهی در ۱۳ فبریه ۱۹۳۲ از آن آگاه شدند^(۱۴۵) و یک پیش پرداخت صد هزار پاندی به دولت ایران در ۱۳ فبریه پرداخت شد. در نهایت تقی زاده کسی بود که به عیسی خان اختیار داد تا از طرف دولت مذاکرات را در ۴ آپریل خاتمه دهد.^(۱۴۶) بنظر میرسد موافقت نامه در چشم انداز است، بویژه وقتی که تیمورتاش موافقت نامه را برای کدمن فرستاد با ذکر اینکه "اراده پادشاهی این بود که تمام مشکلات کنار گذاشته شود و حالا که شورای وزیران موافقت نامه را تصویب کرده اند تو کاری نداری مگر اینکه آنرا امضای کنی". او از کدمن درخواست کرد تا ۵۰۰۰۰ پاند برای او بفرستد تا در رفت موزه ای در تهران را

تأمین کند بعنوان "خواهش شخصی". در ۲۲ می جکز نوشت که پول یکجای یک میلیون پاند "پول موافقت شده بروی تمام بدهکاری ها، مسلماً تمام آن به بوجه امسال وزارت جنگ تخصیص داده خواهد شد". بنظر میرسید موافقت نامه انجام شده بود.

مأمور پادشاه و مشاورانش تعداد زیادی اصلاحات جزئی برای حفظ منافع دولت ایران انجام دادند که در نتیجه آن نوشتار "یک نوشتار خیلی پیچیده و مشکل شد".^(۱۴۷) حسابداران و مشاوران شرکت نگران شدند. هران کسیکه مسئولیت مذاکرات راداشت، مشاوران را ترغیب کرد" از همه مهمتر کامل شدن موافقت نامه نهائی، مدرک موافقت شده موضوع فوریت است."^(۱۴۸) همچنین کدمن تأکید به احتیاج" به ارائه بدون تأخیر مدرک رسمی کرد".^(۱۴۹) ارجعیت مأمور پادشاهی درج عباراتی برای گریزاز متن قانونی بود تا کم کردن تأخیرها.^(۱۵۰) بنظر میرسید که پیش نویس در ۴ آپریل آماده بود.^(۱۵۱) سپس تیمورتاش اصلاحات بیشتری را از تهران فرستاد و ناشکیبائی خود را از عیسی خان برای زمانیکه گرفته است اعلان کرد.^(۱۵۲) کسیکه خود را معذور کرد.^(۱۵۳) این حرکت عیسی خان ممکن است تحریک شده باشد چون او پی برد که تقی زاده پیش نویس جایگزینی را آماده میکند به کمک ام کلپور، مشاور فرانسوی، و اینکه وزارت جنگ ۱,۵ میلیون پاند بدهکاری داشت که شاه میخواست هرچه زودتر ممکن است پراخت شود.^(۱۵۴) کدمن و مأمور پادشاهی در ۱۲ می ۱۹۳۲ سند را امضای مختصر کردند.^(۱۵۵) عیسی خان متن نهائی را به دولت ایران تحویل داد و از کار خود برای نگهبانی از منافع آن ستایش کرد.^(۱۵۶) کدمن با اکراه گذاشتن قیدهای معینی را به دولت ایران واگذار کرد "خیلی بیشتر از آنکه من واقعاً در نظر منصفانه میدانم برای اینکه تصویب آنرا تسهیل و سریع بکنم".^(۱۵۷) لیکن یک بار دیگر او مأیوس خواهد شد.

در ۲۹ می با چیزی کمتر از اشتیاق نوشتار به تهران رسید.^(۱۵۸) تیمورتاش از درازای جدول ها به جکز شکایت کرد و پیشنهاد کرد پیشنویس را بروش ماهرانه دوباره بنویسند برای اینکه گذشتن آنرا از مجلس تسهیل کنیم.^(۱۵۹) او همچنین تخمین پرداخت پول امتیاز برای سال ۱۹۳۱ را جویا شد و به او گفته شد مقدار

ان ۸۷۰ ۳۰۶ پاند بر پایه گذشته خواهد بود، کمتر از سال ۱۹۱۷ و پرداخت سود معمولی سهام ۵٪ اعلان شده است. (۱۶۰) تیمورتاش بسختی آنرا میتوانست باور کند، با وجود تمام اخطارهایی که پیش از این درباره صنعت نفت به او داده شده بود. مدت کوتاهی پس از آن او شکایت کرد که "موافقت نامه اصلاحی آنچنان پیچیده است که او نمیتواند سر آنرا از آخر آن تشخیص دهد". (۱۶۱) در ۶ جون جکز با تیمورتاش، تقیزاده، داور دیدار کرد و با تیمورتاش باو گفته شد که عیسی خان مسئول عبارات پیچیده پیش نویس است و آشکارا بنام احمق و دیوانه کوبیده شد. (۱۶۲) تیمورتاش با بعضی از تعاریفی که بوسیله عیسی خان و مشاورنش موافقت شده بود مخالفت داشت. او درخواست کرد نوشتار فرانسوی روشن شود. بنظر میرسید که او از گرفتن یک تصمیم یکبار دیگر ظفره میروید.

واکنش کدمن بیدرنگ بود، با گفتن، او اگر مایل باشد نوشتار ۸ ژانویه را امضاً خواهد کرد. (۱۶۳) به هر روی آشکار بود که یک رکن جدیدی دخالت کرده است که مقدار پول مصیبت بار امتیاز بود. در دوران دیدارش از اروپا از سپتامبر تا ژانویه با وجود گفتگوهایش با وزارت دارائی، بانک انگلیس و دولت های دیگر بروی نرخ مبادله پول، استاندار دطلا و جنبه پولی رکود اقتصادی، بنظر میرسید تیمورتاش تصور میکرد پارس از بدترین تأثیر رکود اقتصادی احتمالاً در زیر سپر پول امتیاز نفت خواهد گریخت. او اعتراض (واخواهی) کرد که پول امتیاز "انچنان اندک است که حتی با در نظر گرفتن پائین آمدن ارزش نفت و رکود اقتصادی همگانی بنظر میرسد پذیرفتن آن فوق العاده مشکل باشد". (۱۶۴) عیسی خان، اگرچه ایرادگیری غیرمنصف در بررسی نوشتار موافقت نامه بود، درک درستتری از وضعیت همگانی داشت و اندرز داد که "واخواهی و انتقاد از شرکت بیجاست از آنجا که شرکت ۶ میلیون پاند درآمد کمتری در رابطه با نفت در سال گذشته داشته در مقایسه با هر یک از دوسال پیش از این ... اگرچه مقدار نفت فروخته شده برابر است با مقداری که در هر یک از دوسال گذشته فروخته است". (۱۶۵) مقایسه مقتضی بین پول امتیاز و تولید نفت در جدول ۱۳، ۱ وجود دارد.

تیمورتاش عذرخواهی واقعی برای فهم نادانانه خود نداشت. پندار آسان اینکه

پول بیشتر بتنهائی میتوانست وضعیت اقتصاد ناپایدار پارس را استوار کند، با وجود سنگینی دررفت نظامی که برابر با انداز ۴۰٪ درآمد دولت بود، با آرزوی بزرگ راه آهن و برنامه های ضروری صنعتی، یک پاسخ اندک به وضعیت مالی آشکار و رو به زوال رفتن است. بدبختانه آن واکنش او توصیف میکرد که ترجیح میداد انتخاب مصنوعی سیاسی بیشتر قابل قبول را بکند تا انتخابی که مردم پسند نبود. لیکن یک کنش مثبت اقتصادی بود که به وجود آن احتیاج بود. از آنجا که تیمورتاش خود را آنچنان انحصاری به موافقت نامه پیوسته بود با شکست آن اوشخصاً برای انتقاد آسیب پذیر میشد. برای اینکه موقعیت خود را نگهدارد اومیباید خود را صاحب جریانی که او مسئول آن بود نمیکرد و رهبر آنهایی که آنرا رد میکردند میشد تا محبوبیت مردمی خود را و جایگاه خود را پیش شاه نگه میداشت. بطور کلی از دست رفتن یک فرصت بود که مذاکرات در آخرین لحظه شکست میخورد و سپس بعداً دوباره از سر گرفته میشد. آن مانند زخمی بود که چرک کرده بود چونکه همواره خاریده شده بود. جای تأسف بود که هارولد بران، مشاور حقوقی شرکت، نمیتوانست در جون به تهران برود و کدمن همینطور در آن زمان گرفتار بود.^(۱۶۶) یک دیدار در آن تابستان ممکن بود سنگینی ترازو را تغییر میداد. به همان اندازه ممکن بود جدال را بدرازا میکشاند. آهنگ پیش رفتن ایستاد و هرگز دوباره آغاز نشد. کدمن برای اینکه راه را هموار کند پیشنهاد کرد یک میلیون پاند^(۱۶۷) برای سامان دادن به ادعا های گذشته پیش پرداخت کند و آماده شده بود ترجمه فرانسوی و اجباری نوشتار شرکت توسط مشاور حقوقی ایرانی دکتر نفیسی را بپذیرد؛^(۱۶۸) لیکن تمام آنها بیفایده بود.

ارتباط بین پرداخت پول کم امتیاز برای سال ۱۹۳۱ و موافقت نامه پیش صریح شد. تیمورتاش به جکز گفت "من خوشم نمیاید این کوبیش نامساعد غالب شود و قتیکه توافق نامه جدید به مجلس ارائه میشود".^(۱۶۹) تقی زاده و تیمورتاش باهم برخورد کردند و تقی زاده از شرکت خواست تا پول امتیاز را بر پایه هفتگی به صندوق دولت بریزد که بستگی خواهد داشت به تصمیم وزیران،^(۱۷۰) و به جکز متذکر شد که وزیر دربار "یک وزیر معتبر دولت نیست"،^(۱۷۱) لیکن

تیمورتاش از پذیرفتن پرداخت خود داری کرد^(۱۷۲) و بعداً خواست که آن هر شش ماه به بانک سپرده شود.^(۱۷۳) شگفت انگیز نبود که کدمن با دستورات متضاد گنج شده بود که ظاهراً در نتیجه تقسیم مسئولیت ها در تهران بود.^(۱۷۴) دشمنی در میان وزرا و نگرانی بروی بدتر شدن آشفته‌گی اقتصادی و بدتر شدن کردار غیر قابل پیشبینی شاه، کسیکه شایع بود "دوباره مشغول به "فحاشی" به دولت است، بدون تردید خشمگین شدنش به مشکلات اقتصادی که کشور با آن روبرو شده بود بدون پیوند نبود".^(۱۷۵) خشم و درنده خویی شاه، جکز به هرن نوشت، " به تمام احساس امنیت فردی تأثیر گذاشته است. هیچکس نمیخواهد خشم توانای بزرگ خدای واره را با اشکار کردن صمیمانه و طعیت تحمل کند، به رسانه ها پوزه بند زده شده بود، و اطلاعات شاه بطورکلی از ارتش و پلیس بود که هر دوی آنها برای پوشانیدن کم بودهای خود نگران بودند".^(۱۷۶)

جکز هشدار داد در حقیقت "نباید نادیده بگیریم که ما با شاه معامله میکنیم، کسیکه با پی بردن باینکه در نهایت در این روزها نفت طلا نیست خشمش برانگیخته شده است، و شاه خوشنود میشود چنانچه معتقد بشود او قدرت مطلق است، نباید هر دوی ما را بازی که میشود شگفت زده کند بیشتر از آنکه شاه را پول امتیاز نفت شگفتزده کرده است". در پایان جون تیمورتاش در روزنامه ها ردیفی از حمله را به شرکت آغاز کرد، که سر ریجنال هوار، کسیکه در پی کلیو بعنوان وزیر در ۱۹۳۱ آمده بود، آنرا مزخرف بودن در رابطه با شعور همگانی و شعور همگانی بودن در مزخرفی توصیف کرد.^(۱۷۷) سرمقاله ها به جنبه سیاسی کاهش پول امتیاز بعنوان خسارت به اقتصاد کشور حمله کردند و بیان کردند بویژه وقتیکه " کشور به ارز خارجی و افزایش ذخیره پولی بیشتر از قبل احتیاج دارد".^(۱۷۸) نوشتار شکایت کرد، باوجود رسیدگی سالیانه حسابداری بوسیله سر مک لینتاک و مشاوره گروهی وکلا و حسابدارها که بوسیله مأمور پادشاهی گرفته شده است "دولت گفته ای اندک در حسابداری های دارد که چنین شرکت هائی مانند اصرار فراماسونی پنهان نگه میدارند".^(۱۷۹) بی اعتنا به واقعیت های اقتصادی عرضه و تقاضا شرکت محکوم میشد برای اینکه از تمام چاه های نفتش آنچنان تولید نمیکند تا "میدان های نفتی پارس بازار جهانی را

از نفت پارس اشباح کند".^(۱۸۰) بدون مقداری پیوستگی، علی دشتی، بعد از متهم کردن شرکت برای نادیده گرفتن منافع ایران، بنظر میرسید از دولت انتقاد میکند برای اینکه "دردسر مأمور کردن یک کارشناس دقیق مانند آرمیتاج - اسمیت را بخود نمیدهد تا حساب های پیچیده و پنهان شرکت را روشن و تطبیق دهد".^(۱۸۱) در ۵ جولای پراودا از اعتراض ایران پشتیبانی کرد و روان امپریالیستی بریتانیا را مطرح کرد.

در ۶ جولای تیمورتاش یک باره دیگر راه خود را تغییر داد، درخواست کرد برای " تجدید نظر کامل برای اینکه منافع ایران کاملاً نگه داشته شود".^(۱۸۲) اگرچه کدمن دلجویانه بود و از گردش وقایع مایوس شده بود،^(۱۸۳) توانائی نداشت تا به تیمورتاش قول بدهد که پارس از تأثیر رکود اقتصادی جهانی مسئون میماند^(۱۸۴) و معتقد بود بعد از تمام وقتیکه صرف مذاکره شد پایه بهتری برای امتیاز "در شرایط موجود و موقعیت تجارتی جهانی حاضر بنظر نمیرسد احتمالاً ترتیبات دیگری مزیت بیشتر داشته باشد".^(۱۸۵) اندرز مشابه ای توسط عیسی خان داده شد.^(۱۸۶) این به تیمورتاش برخورد، در ۱۰ جولای به جکر گفت به من پیشنهاد تهدید آمیز "بگیرش یا ولش کن" شده است، صداقت کدمن خورد شده بود و او شک داشت بتواند با تلاش خود به یک موافقت نامه دست یابد.^(۱۸۷) همچنین کلیو استعداد قابل ملاحظه تیمورتاش را برای ظرفیت منفیش تجربه کرده بود، توانائی او برای دادن کوبش به پیش رفتن بدون اینکه واقعاً هیچگونه پیشرفتی شده باشد، برای اینکه گفتگوهای قرارداد ایران و انگلیس از وقتیکه لورین در ۱۹۲۱ به ایران آمد بود که متناوباً در جریان بوده هنوز به موافقت نامه ای نرسیده بود.

تیمورتاش بسادگی برای رد کردن شرایطی که با آنچنان مذاکرات پرزحمتی گذاشته شده بود تردیدی نمیکند، مجموعاً چهار سال مذاکران باتلاش بدون توقف برای بهبود شرایط غیر دقیق امتیاز و ارائه تقصیر قطعی بیشتر آن بیهوده میشد. او آماده بود تا برگردد به میز ترسیم " چونکه شرایط حکم بررسی کامل را میکند". حالا او اقرار میکرد، "بدون فایده است چنانچه انتظار داشه باشیم پول امتیاز بر پایه درصد سود خالص هرگز توسط مردم ایران بتواند درک بشود."

او امتیاز را مقصر میدانست برای "تمام درک اشتباه و مضمون بودن" لیکن اقدام به تجدید نظر پیشین را نادیده می‌گرفت. تیمورتاش خوبی ممکن است احساس کرده باشد که "همیشه آرزوی بزرگ او تغییر پایه رابطه های شرکت با دولت پارس بوده است". جائی برای شک در میهن پرستی او نبود، لیکن اعتمادبنفس او زیرپرسش بود که "در آنجا خیلی دلالت ها بود که حالا جو بیشتر مناسب بود تا در امتیاز تجدید نظر بشود". تیمورتاش مانند شاه افسانه ای یونانی (سیسیفاس) امتیازدهنده ای بود که پیشنهاد خود را تا ابروی تپه قل میدهد لیکن موفق نمیشود آنرا از بالای تپه برای موافقت نامه سرازیر کند و دوباره پیشنهاد قل میخورد به پائین تپه میامد. این تحلیل برنده بود.

چند روز بعد تیمورتاش دچار حمله قلبی شد.^(۱۸۸) موافقت نامه بدور انداخته شد چون آن "احتیاج های اصلی پارس را تأمین نمی‌کرد".^(۱۸۹) ظاهراً تنها توهین پرداخت پول امتیاز برای ۱۹۳۱ بود که بیاد میماند، یک توهینی به شأن ملی. تیمورتاش از سگته مغزی خود بجاماند و برای تجدیدنظر مانند تلاش ۱۹۲۹ فشار آورد، لیکن پرسش هائی مانند "چرا شرکت نفت پارس را در بازارهای غیر سود آور فروخته؟"^(۱۹۰) چندان اعتمادی رادرلندن برنیا نگیخت و درجه حرارت سیاسی در تهران احساس نمیشد بتواند حامل پیش رو گذاردن پیشنهاد هائی باشد، لیکن برای آنها انتظار کشیدن ترجیح داده میشد. یکبار دیگر، اگرچه در نتیجه رسوائی رشوه گیری که یکی از دوستان او را در بانک ملی درگیر می‌کرد^(۱۹۱) و رفقای غیرمحبوبش^(۱۹۲) نفوذ او در حال ویران شدن بود، تیمورتاش تهدید کرد در کردار با هر دو دولت بریتانیا و شرکت کنش شدیدتری را اختیار خواهد کرد و مبارزه روزنامه ها را بر ضد آنها شدیدتر خواهد کرد،^(۱۹۳) همچنانچه او در فکر پیشنهادهای جدید بود. در این مرحله شاه بیشتر آشکارانه دخالت کرد، وبی صبرش نسبت به وزرایش بیشتر شد. جکز فکر می‌کرد که دولت پارس "مجبور خواهد شد اقدام به تهاجم نیرومندی را اختیار کند" و شاه به فروغی وزیر خارجه دستور داد، تا در روزنامه های خارجی عبارت های محکوم کننده درباره شرکت درج کند.^(۱۹۴)

کدام نگران شده بود و در ۱۷ کتبر ۱۹۳۲ دولت بریتانیا از این موضوع آگاه کرد

پیش از اینکه برای دیدار مهمی بریتانیا را به مقصد ایالات متحده ترک کند. کدمن، جکز را آگاه کرد که او خیلی امیدوار است پیشنهاد های جدید پارس" بر پایه شعور کامل از واقعیت ها و انصاف بنا شده باشند ... در اینصورت وزیر دربار میتواند به آسودگی مطمئن باشد به آنها بیشتر ملاحظه دقیقتری داده خواهد شد".^(۱۹۵) در ۲۹ اکتبر تیمورتاش ادعا کرد که پیشنهادهای او "تقریباً کامل شده است"،^(۱۹۶) همچنانکه در ۱۶ نوامبر انجام داده بود.^(۱۹۷) در اوایل نوامبر شاه از خوزستان دیدار کرد، و در اهواز به جکز خوش آمد گفت، کسیکه "تنها فردی بود که میتوانست شادی کند چون از برجستگی برخوردار است که شاه با او دست میدهد".^(۱۹۸) اوبعداً ناوگان بتازگی ساخته شده ایتالیائی خود را، و راه آهن و تأسیسات دیگر را در مکان های دیگر بازدید کرد. در ایران در یک سرمقاله از شاه و سازندگی هایش برای ایران ستایش شد و از شاه درخواست شد هدیه ای را به کشور خود ببخشد "در راه بازگشت از جنوب بوسیله ملغا کرد امتیاز ... در غیر اینصورت غیرممکن خواهد بود تا منافع ما بوسیله مذاکرات، نامه نگاری و اعتراض تأمین شود".^(۱۹۹)

وقتی که شاه به تهران رسید، حسابدار دربار را اخراج کرد که یکی از گروه تیمورتاش بود. آگاهی برجسته ای بود از نابودی تیمورتاش،^(۲۰۰) که با زمان کوتاهی در پی آن او دستگیری شد. خسته از نوسان های وزیرانش، شاه در یک کودتای نمایشوارانه بازی خود را کانون توجه قرار داد. در ۲۶ نوامبر با شگفت زده کردن وزرا در دیدار کابینه امتیاز داری را ملغا کرد. وزرائی که با موضوع امتیاز درگیر بودند تبدیل به عروسک های شدند که ریسمانش در دست شاه بود. فشار سیاسی بر ملاک های اقتصادی غالب شد. این قابل فهم بود که ایرانی هائی که خود را متعهد به متجدد کردن کشور شان کرده بودند احساس کلافگی میکردند، نه بخاطر آنچه گسترگی که به آن اقدام کرده بودند و یا زمان کوتاهی که برای خود تعیین کرده بودن تا به آن نائل شوند، بلکه بخاطر بی تفاوتی دیگران برای به واقعیت پیوستن آن. این یک ویژگی ایرانی بود که تصمیم بگیرند طرح های تحمیل کننده بزرگی را آغاز کنند تنها با خطوط برجسته آن نه با جزئیات آن و به اعتماد بنفس خود تا اجرائی بودن آن اعتماد

کنند. هیچگونه ستیزی برای ویژگی های بنیادی رضاشاه برای برنامه متجدد کردن ایران در ۱۹۲۸ وجود نداشت، برنامه های ۱۹۴۸، ابتکار ۱۹۶۲ یا چشم انداز ۱۹۷۳، لیکن گستردگی و بزرگی آنها هم آهنگی نداشتند. تقریباً اینطور بنظر میرسید که برای رشد سریع فشار بیشتر اینچینی ضروری میبود تا عایقی بشود برای جلوگیری کردن از فعالیت های سیاسی مخالفین حکومت تا پیش بینی کردن تنش های اجتماعی و فشار اقتصادی که رسوباتی خواهد بود که بوسیله کوبش تغییر ایجاد میشود. توصیه برای کم کردن سرعت نوسازی بدبینی ایجاد میکرد بعنوان الغای عدم توانائی پارس ها برای نگهداشتن تداوم تلاش شان، حتی بدتر از آن، هتک شرف توانائیشان بود.

برای پیشرفت ملی فروش نفت لازم بود که سرچشمه بزرگ درآمد ارزی بود (نگاه کنید به جدول ۴، ۱۳). نفت یک منبع دارائی ملی بود، بنابراین اگر آن باندازه کافی تولید نمیشد یا به قیمت بالای کافی فروخته نمیشد برای سازندگی ملی، مقصر بر طبق نظر پارس، دولت پارس نبود بلکه شرکت بود که خرابکاری در رشد ملی میکرد و کشور را عقب نگه میداشت. شرکت استدلال پارس را انکار نمیکرد لیکن نتیجه گیری را رد میکرد چون هر دو طرف با ضریب های تجارتي محدود بودند که به مبادلات جهانی تأثیر میگذاشت و شامل پائین آمدن ارزش مواد خام اصلی میشد که به همراه رکود بازار جهانی آمده بود. به یک سازش قابل قبول که هر دو طرف را راضی کند احتیاج بود. در ۱۹۳۲ تیمورتاش در آستانه یک موافقت نامه بود. در ۱۹۲۹ او بهترین پیشنهادی را دریافت کرد که به هر دولت ایران تا آن زمان شده بود که در آن پیشنهاد دولت پارس سهام شرکت را دریافت میکرد که حتی اگر در آن زمان بنظر اورضایت بخش نبود لیکن در حال حاضر با نگاهی بگذشته مزیت قابل ملاحظه ای آن دیده میشود. در حقیقت میتوان استدلال کرد که شرکت از امکان سهام دار شدن ایران بر راحتی گریخت، که میتواند از گسترش جهانی آن با جلوگیری کردن از گرداندگی جهانی کم کند و مانع رشد و گستردگی سازندگی آن شود.

بهر روی انتظار کدمن که یک شرکت صنعتی تجارت میتواند با دولت یک کشور خارجی مستقل در یک شرکت سهامی سهیم شود غیر واقع بینانه و غیر

عملی بود. واقعیت نیروی گریز از مرکز که آنها را از هم جدا نگاه میداشت نیرومندتر از نیروی جاذبه مرکز بود که آنها را با هم نگاه میداشت. فکر سهیم شدن دولت ایران در شرکت یک تلاش تخیل وارانه بود بعنوان اندیشه ای برای حل کردن دشواری های امتیاز نفت با وجود منافع متناقض، لیکن مانند بیشتر چنین کوشش ها آن درخواستی بود که میشد "خواستن معلق کردن ناباوری برای آن لحظه" که میتوانست باورداشتن را امکان پذیر کند. پهنای فاصله تفاوت فرهنگی بیشتر از آن بود که هرگز بشود بروی آن پلی زد. ارجحیت های اقتصادی و سیاسی هر طرف بیشتر از آن از هم جدا بودند که بشود آنها را با هم تطبیق داد. همیشه واقعیت های بازار نفت با آرزوهای ملی مطابقت نمیکرد. غرور ملی از بهرجوئی خارجی رنجیده بود. سازش ذاتا مشکل بود، و بیشتر از تعهد فردی تقاضا میکرد، برای اینکه آن بستگی داشت به تشکیل مناسب نمایندگان با توانورزی که بر پایه دستورات خوبی تعریف شده عمل کنند.

هر دو کدمن و تیمورتاش یکدیگر را ارزیابی کرده بودند. هر دو مرد به ماورای محدودیت مسئولیت واقعی خود رسیده بودند. کدمن در جسجوی دنیای نفتی دلیری بود که برای همکاری در میان صنعتگران و دولت ها کوشش میکرد. انجمنی از وابستگان به نفت در عراق نمایندگی میشدند، ترتیبات همکاری آزمایشی بین شرکت های نفتی برای پخش نفت، و پیشنهاد سهیم شدن دولت ایران تلاش او را برای اجتناب از رقابت های افراطی و درگیری ها برای امتیاز نفت چشم انداز او را تشکیل میداد، حتی پیش از اینکه شرایط تجارتي جهان به پیشنهاد های او فوریتی بدهد که ممکن بود تشخیص دادن زودتر آنها را تیره کرده باشد. کدمن از عدم موفقیتش برای قانع کردن ایرانی ها برای سهیم شدن در امید او برای سهام دار شدن در شرکت بشدت مأیوس شده بود. همچنین تیمورتاش استعداد خود را فداکرد، مانند اصلاحگر دیگر ایران در میانه قرن نوزدهم، میرزا تقی خان، برای بسختی کار کردن برای کشورش و پادشاهش که به وجدان او اعتبار میداد، اگر چه نه همیشه به هوشمندیش. سخت آغشته به اراده دیگرگون کردن ایران به یک کشور متجدد بود در کوتاه ترین دورانی که ممکن بود، او کوشش کرد در کوتاه ترین زمان بیشترین کار را انجام دهد.

آرزومندی و موفقیت او نه تنها کسانی را که او آورده بود میرنجاند بلکه همچنین یک کسیکه بیشتر از همه به او خدمت کرده بود. فشار پیوسته زندگی او و سنگینی در مانده کننده کنش ها همواره او را بروی راه پر فعالیت و در حال حرکت نگه میداشت که او بندرت میتواند از آن بگریزد تا به جهت راهی که میرود و تصمیم هائی که احتیاج داشت بگیرد اندیشه کند. بیصبری او در تناقض با خونسردی کدمن بود. پیوسته کوش بزنگ، تقریباً غیر قابل تصور بود که او بتواند حرف کدمن را باور کند با وجود آنچنان بی اعتمادی به خارجی ها و به آنچنان اعتماد به نفس اندکی که شاه آنرا تأیید کند. دربار ایران گورستان وزرای غیر قابل اعتماد و کسانی بود که از محبوبین دربار بودند، همچنانکه تیمورتاش آنرا بخوبی آموخت لیکن وقتیکه خیلی دیر شده بود.

موقعیت و شخصیت کدمن و تیمورتاش، غرور و پیش داوری تأثیر گذار به رابطه ایران و انگلیس آنها نه به اندازه کافی باهم سازگار بودند و نه یکدیگر را ستایش میکردند. سهم شدن و دخالت دولت ایران در شرکت یک رویائی بود که بواقعیت نپیوست. تمایلات شرافتمندانه بود، لیکن در نهایت غیر قابل تصور بود که شراکت بتواند دوام بیاورد. کدمن یک ترتیبات همیشگی را انتظار داشت، لیکن برای تیمورتاش، باوجود اشتیاق ابتدائی اش، به آنجا رسید که یک رابطه زیرین غیر قابل قبول بود. او ممکن بود در فکر یک اتحاد موفقی برای یک مدت معین میبود، لیکن نه شاه، نه او و نه دیگر وزرای ایران، نه آنزمان و یا بعد از آن، نمیتوانستند تصور کنند برای زمان نامعینی آنها بروی احساس حاکمیت ملی خود یا بروی مالکیت میراث منابع طبیعی خود برای مزیت موقتی و نتیجه های نامعین که بروی آن آنها قدرتی نداشته باشند سازش کنند. در ۱۹۳۲ ایران توانائی اعمال کردن کنترل خود بروی صنایع نفت را نداشتند، لیکن اراده آنرا داشتند تا آزادی کنش خود را محفوظ نگهدارند.

توضیحات و مأخذ

رونالد^{*} و. فریر (Ronald W. Ferrier) «تاریخ بریتیش پترولیوم که بین سالهای ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۲» مترجم: کامبیز باسطوت ۱۴/۲۹/۱۲ - سایت سیاست در ایران (<http://www.iranpolitics.org>)

پی نوشت ها :

- ۱ - وزارت خارجه ۷۸/۴۱۶، لورین به آچمبرلین، ۳۱ دسامبر ۱۹۲۵
- ۲ - بانو لورین برای تاجگذاری خدماتی ارائه داد و مادر او گزارشی از تاجگذاری نوشت، وایولت استوارت ورتلی، زندگی بدون فرضیه، یک زندگی نامه (لندن ۱۹۴۶)، ص، ۹۵، توصیف دیگری در ویتا ساکویل-وست، مسافری در تهران (لندن ۱۹۲۶)، ص، ۱۳۸-۵۴.
- ۳ - تاریخ بی پی ۴۱۹۱۸، کدمن به لورین، می ۶، ۱۹۲۶
- ۴ - همان، یادواره های پنهان کدمن، می ۶، ۱۹۲۶.
- ۵ - وزارت خارجه، ۷۸/۴۱۶، لورین به چمبرلین، دسامبر ۳۱ ۱۹۲۵.
- ۶ - و خ، ۷۷/۴۱۶، لورین به چمبرلین، اکتبر ۲۲، ۱۹۲۵.
- ۷ - و خ، ۴۱۶/۷۹، نیکلسون به چمبرلین، ۳۱ دسامبر ۱۹۲۵. برای دوران کوتاه نیکلسون در تهران به جیمز لی میلن نگاه کنید، هرالد نیکلسون، جلد یکم. ۱۹۲۹-۱۸۸۶ (لندن، ۱۹۸۰)، ص، ۳۰۷-۲۴۳.
- ۸ - تاریخ بی پی ۱۸/۱۱، یادوارهای جکر، اکتبر ۹/۱۹۲۶
- ۹ - وزارت خارجه ۷۷/۴۱۶، لورین به آچمبرلین، نوامبر ۶، ۱۹۲۵
- ۱۰ - و خ، ۴۱۶/۸۰، کلیو به چمبرلین، ۱۳ ژانویه ۱۹۲۷.
- ۱۱ - همان، پاسخ مصطفوی به کلیو به چمبرلین، ۲۹ دسامبر ۱۹۲۷.
- ۱۲ - و خ، ۲۴۸/۱۳۸۳، کلیو به آچمبرلین، ۲۷ ژانویه ۱۹۲۷.
- ۱۳ - همان، نوشتار اولیه کلیو به آچمبرلین، ۲۹ دسامبر ۱۹۲۷.

- ۱۴ - و خ، ۴۱۶/۸۲، کلیو به آچمبرلین، ۲۹ دسامبر ۱۹۲۷.
- ۱۵ - جوزف اف اپتون، تاریخ ایران مدرن، یک گزارش (هاوارد ۱۹۶۵)، ص ۹-۵۸.
- ۱۶ - تاریخ بی پی ۱۸/۴۱، یادواره پنهان کدمن، کدمن به لورین، ۸ می ۱۹۲۶، همچنین نگاه کنید به و خ ۴۱۶/۷۸، لورین به اولیفنت، ۱ جون ۱۹۲۶.
- ۱۷ - همان، ۶ می ۱۹۲۶.
- ۱۸ - تاریخ بی پی ۸/۴۱ در همه جای کتاب
- ۱۹ - تاریخ بی. پی. ۱/۱۸، جکزه کدمن، ۳۰ اکتبر ۱۹۲۶. میلیوج، پیش از اینکه قراردادش بوسیله رضاشاه تمدید نشود، گزارش مأموریت خود را نوشت. نگاه کنید به آسی. میلیسپوج، وظیفه یک آمریکائی در پارس (نیویورک، ۱۹۲۶).
- ۲۰ - همان، ۱/۱۸، جکز به کدمن، ۱۱ نومبر ۱۹۲۶. برای نامه های مبادله شده نگاه کنید، نوشتار همگانی وزارت خارجی ۴۱۶/۸۰، کلیو به ا. چمبرلین، ۱۳ ژانویه ۱۹۲۷، پرائننز ۱ و ۲.
- ۲۱ - برای نمونه نگاه کنید به نوشتار همگانی وزارت امور خارجه، ۳۷۱/۱۲۲۸۲، کلیو به ا. چمبرلین، ۱۷ ژانویه ۱۹۲۷ در پرائننز
- ۲۲ - همان، ۲۴۸/۱۳۸۳، بیانیه اتحادیه آذربایجانی ها، ۱۲ ژانویه ۱۹۲۷
- ۲۳ - تاریخ بی پی، جکز به کدمن، ۲۶ آپریل ۱۹۲۷.
- ۲۴ - نوشتار همگانی وزارت امور خارجه، کلیو به ا. چمبرلین، ۲۱ آپریل ۱۹۲۷.
- ۲۵ - تاریخ بی پی، جکز به کدمن، ۲۶ آپریل ۱۹۲۷
- ۲۶ - نگاه کنید به ننسی اف. کیتنر، "موضوع اختلاف در روابط دیپلوماسی ایران و انگلیس، ۱۹۳۳-۱۹۲۱" (پایان نامه دکترا منتشر نشده، دانشگاه لندن، ۱۹۸۰)، بخش ششم، ص ۴۸-۲۱۶.
- ۲۷ - سپهرزیح، جنبش کمونیستی در ایران (برکلی و لوس انجلس ۱۹۶۶)، ص، ۵۸.
- ۲۸ - کلیو به ا. چمبرلین، ۱۸ جون ۱۹۲۷ و تاریخ بی پی ۱۱/۱۹، کلیو به کدمن، ۱۲ آپریل ۱۹۲۷. نوشتار همگانی وزارت امور خارجه

- ۲۹- همان، ۴۱۶/۸۱ گزارش اقتصادی پارس، ای.ار. لینگمان، ۷ اکتبر ۱۹۲۷
- ۳۰- همان، ۸۲/۴۱۶، کلیو به ا. چمبرلین، یکم ژانویه ۱۹۲۸.
- ۳۱- تاریخ بی پی. ۱۱/۲۰ جکز به کدمن، ۹ ژانویه ۱۹۲۸.
- ۳۲- همان.
- ۳۳- همان، کدمن به جکز، ۶ مارچ ۱۹۲۸.
- ۳۴- همان، جکز به کدمن، ۱۹ آپریل ۱۹۲۸..
- ۳۵- همان، کدمن به جکز ۳۱، می ۱۹۲۸.
- ۳۶- همان، مصاحبه جکز با تیمورتاش، ۱۸ آپریل ۱۹۲۸.
- ۳۷- همان، جکز به کدمن، ۱۷ می ۱۹۲۸.
- ۳۸- همان، جکز به کدمن، ۲۳ جون ۱۹۲۸.
- ۳۹- همان، جکز به کدمن، ۱ جون ۱۹۲۸.
- ۴۰- امین بنائی، ایران متجدد، ۱۹۲۱-۱۹۴۱، (استنفورد، ۱۹۶۱)، ص ۱۳۷.
- ۴۱- ۲۵ جون ۱۹۲۸؛ تاریخ بی پی ۱۱/۲۱، جکز به کدمن، ۱۲ جولای ۱۹۲۸، و کدمن به جکز ۲۴ جولای ۱۹۲۸. تاریخ بی پی. ۱۱/۲۰ جکز به کدمن،
- ۴۲- تاریخ بی پی، ۱۱/۲۲، جکز به کدمن، ۲۵ جون ۱۹۲۸.
- ۴۳- تاریخ بی پی ۱۱/۲۱، جکز به کدمن، ۲۶ جولای ۱۹۲۸
- ۴۴- همان
- ۴۵- تاریخ بی پی ۱۶/۲۰، یادداشت کدمن، مصاحبه با تیمورتاش، ۳۱ جولای ۱۹۲۸.
- ۴۶- برای تفصیر رسمی این ستیز نگاه کنید به جورنال رسمی لیگیو اف نیشنز، جدال بین اتحادیه پادشاهی و پارس در رابطه با حق امتیازی که توسط شرکت نفت ایران و انگلیس. ۱۹ دسامبر ۱۹۳۲، ضمیمه سی ۱۴۱۹ ص ۲۳۰۵-۲۲۹۸، یادداشت بوسیله دولت پادشاهی در اتحادیه پادشاهی ارائه شده به شورادر ۱۹ دسامبر ۱۹۳۲؛ همان، فبریری ۱۹۳۳، ضمیمه بی ۱۴۲۲، ص ص. ۹۵-۱۸۹، یادداشت از دولت پادشاهی پارس، ۱۸ ژانویه ۱۹۳۳.
- ۴۷- تاریخ ۱۶/۲۰، یادداشت لوید، ۳۱ اگست ۱۹۲۸.

- ۴۸ - همان، یانگ، نوشته مذاکرات لوزان، ۳۱ اگست ۱۹۲۸.
- ۴۹ - همان، یادداشت های محرمانه ان. دی. ۲۸ سپتامبر.
- ۵۰ - برای گسترش سیاست های ملی گرایانه نفتی در این دوران در مکان های دیگر نگاه کنید به اس.اچ. لانگریگ، نفت در خاور میانه (اکسفورد، ۱۹۶۸).
- ۵۱ - تاریخ ۱۶/۲۰، در نظر گرفتن طرح زیر بازدید ان. دی. سپتامبر ۱۹۲۸.
- ۵۲ - برای نمونه نگاه کنید به جی.ای. هارتشورن، شرکت های نفتی و دولت ها (لندن، ۱۹۶۲)، یک بررسی شرکت های نفتی جهانی در محیط سیاسیشان (لندن، ۱۹۶۲)، ادس پنورس، شرکت های بزرگ در کشورهای در حال توسعه: صنایع نفتی جهانی (لندن، ۱۹۶۸)، مایکل تنزر، اقتصاد سیاسی نفت جهانی و کشورهای توسعه نیافته (لندن، ۱۹۶۹)، اس. کلیلند و ای سیمور، تداوم تغییر در صنعت نفت جهانی، (بیروت، ۱۹۷۰)، و لوئیس ترنر، شرکت های نفتی در سیستم جهانی (لندن، ۱۹۷۸)، بویژه بیشتر نگران اوپک زهیر میکداشی، اجتماع کشورهای صادرکننده نفت: یک بررسی کشورها و شرکت ها، (لندن، ۱۹۷۲)، و یک نظر بیشتر مجادله برانگیز بیان شده است با جی.بی.کلی، عربستان، خلیج (پارس) و غرب: یک نظر انتقادی از عربها و سیاست نفتی آنها (لندن، ۱۹۸۰).
- ۵۳ - تاریخ بی پی ۱۶/۲۰، یادداشت یانگ، نظری که بیان شد درباره تیمورتاش در نشست لوزان"، ۲۵-۲۳ شگست ۱۹۲۸.
- ۵۴ - همان، یادداشت های پنهانی ان. دی. سپتامبر ۱۹۲۸.
- ۵۵ - همان، یادداشت، "خط سیاست آینده ما با دولت پارس"، ان. دی. سپتامبر ۱۹۲۸.
- ۵۶ - همان، کدمن به بارستو، ۱۱ اکتبر ۱۹۲۸.
- ۵۷ - نوشتار همگانی وزارت خارجه ۳۷۱/۱۳۰۵۹، فیشر به لیندسی، ۱۵ اکتبر ۱۹۲۸.
- ۵۸ - همان، ونسیتارت به کاشندان، ۱۵ نوامبر ۱۹۲۸.
- ۵۹ - همان، ونسیتارت به فیشر، ۱۹ اکتبر ۱۹۲۸.
- ۶۰ - همان، فیشر به لیندسی، ۱۵ اکتبر ۱۹۲۸.

- ۶۱ - تاریخ بی پی ۱۶/۲۲، کدمن به بارستو، ۲۲ نوامبر ۱۹۲۸. همچنین نگاه کنید به خاطرات تی امری جلد ۱: ۱۸۹۶-۱۹۲۹ (لندن، ۱۹۸۰)، ویراستار جان بارنز و دیوید نیکلسون، ص. ۵۷۲، ۲۰ نوامبر ۱۹۲۸؛ یک نشست پنهانی کابینه درباره شرکت نفت ایران و انگلیس، و ۲۲ نوامبر "در آنجا مشکل جدی در گیر نبود."
- ۶۲ - همان، گریگ به بارستو، ۲۳ نوامبر ۱۹۲۸.
- ۶۳ - تاریخ بی پی ۱۶/۲۰، کدمن به تیمورتاش، ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۸.
- ۶۴ - همان، تیمورتاش به کدمن، ۲۰ اکتبر ۱۹۲۸.
- ۶۵ - همان، کدمن به تیمورتاش، ۱۵ نوامبر ۱۹۲۸.
- ۶۶ - نخستین دیدار ذکر شد در تاریخ بی پی ۱۱/۱۹، جکز به کدمن، ۲۰ ژانویه ۱۹۲۸.
- ۶۷ - ذکر میشود از "علی دشتی در روزنامه شفق سرخ، ۵ دسامبر ۱۹۲۸.
- ۶۸ - تاریخ ۱۶/۱۰، یادداشت حضور فتحی در برابر شاه، ۱۹ نوامبر ۱۹۲۸.
- ۶۹ - همان، جکز به کدمن، ۱۵ نوامبر ۱۹۲۸.
- ۷۰ - تاریخ ۱۶/۲۰، نظری که با تیمورتاش بیان شد ان. دیاگست ۱۹۲۸.
- ۷۱ - نوشتار همگانی وزارت امور خارجه ۱۶/۸۳، کلیو به آچمبرلین، ۲۹ دسامبر ۱۹۲۸.
- ۷۲ - همان کلیو به چمبرلین، ۷ دسامبر ۱۹۲۸.
- ۷۳ - برای نمونه نگاه کنید به ستاره ایران، ۲۵ نوامبر ۱۹۲۸، "کاپیتالست های خارجی معینی ۷۴ موفق شدند دولت ناتوان و ناآگاه آن دوران را فریب بدهند.
- ۷۴ - تاریخ بی پی ۱۶/۲۰، کدمن به تیمورتاش، ۳ ژانویه ۱۹۲۹.
- ۷۵ - همان، تیمورتاش به کدمن، ۶ دسامبر ۱۹۲۸ و همان، تیمورتاش به کدمن، ۱۲ دسامبر ۱۹۲۸.
- ۷۶ - تاریخ بی پی ۱۸/۴۲، یادداشت روزانه کدمن، پارس و عراق، ۱۹۲۹، ۲۰ فبریه ۱۹۲۹.
- ۷۷ - تاریخ بی پی ۱۲/۳۱، یادداشت های گفتگوها با تیمورتاش، ۶ مارچ ۱۹۲۹.

- ۷۸ - همان، یادداشت های مذاکره با تیمورتاش، ۱۵ مارچ ۱۹۲۹.
- ۷۹ - این نظر در مصاحبه ای شخصی با مصطفی فتح تأیید شد در ۱۲ جولای ۱۹۷۷.
- ۸۰ - تاریخ بی پی ۱۸/۴۲، یادداشت های مذاکرات با تیمورتاش، ۱۸ مارچ ۱۹۲۹.
- ۸۱ - تاریخ بی پی ۱۶/۲۱، تیمورتاش به کدمن، ۳۰ مارچ ۱۹۲۹.
- ۸۲ - تاریخ بی پی ۱۸/۴۲، کدمن به تیمورتاش، ۲ آپریا ۱۹۲۹.
- ۸۳ - نوشتار همگانی ۳۷۱/۱۳۷۴۹، کلیو به چمبرلین، ۲۸ مارچ ۱۹۲۹
- ۸۴ - برای کوبش و علت انحطاط اقتصادی به چارلز پی. کیندلبرگ نگاه کنید، دنیا در انحطاط ۱۹۲۹-۱۹۳۹ (لندن، ۱۹۷۳).
- ۸۵ - نوشتار همگانی ۳۷۱/۱۳۷۴۹، کلیو به چمبرلین، ۲۸ مارچ ۱۹۲۹.
- ۸۶ - تاریخ بی پی ۱۰/۱۷۴، کدمن به عیسی خان، ۷ می ۱۹۲۹.
- ۸۷ - همان، شرکت نفت ایران و انگلیس در تهران به شرکت نفت ایران و انگلیس در لندن، ۱۴ اگست ۱۹۲۹
- ۸۸ - همان، شرکت نفت ایران و انگلیس در تهران به شرکت نفت ایران و انگلیس در لندن، ۲۳ سپتامبر و ۹ اکتبر ۱۹۲۹
- ۸۹ - این فعالیت ها ذکر میشود برای آشکار شدن آن بوسیله مامور پیشین او. جی. پی. یو آقابکف در لدرنیر نولس، ۲۲ اکتبر ۱۹۳۰، وقتیکه او گوهر کار خود را شرح داد، "با ویران کردن پایگاه نفت انگلستان در جنوب ایران، ما عملاً از تحویل نفت به ناوگان بریتانیا جلوگیری میکردیم."
- ۹۰ - بی پی ای/۷۵/۸، یادداشت واقعه که منجر به نا آرامی های روز می در آبادان شد، ۱۴ جون ۱۹۲۹؛ نوشتار همگانی وزارت خارجه ۴۱۶/۱۸۴، فلچر به هندرسون، ۲ جون ۱۹۲۹.
- ۹۱ - نوشتار همگانی وزارت خارجه ۴۱۶/۸۵، کلیو به هندرسون، ۴ سپتامبر ۱۹۲۹.
- ۹۲ - بی پی ای/۷۵/۸، تیمورتاش به علا، ۸، ۱۶، ۱۸ جولای ۱۹۲۹.
- ۹۳ - همان، کلیو به هندرسون، ۱۶ جولای ۱۹۲۹.

- ۹۴ - نوشتار همگانی وزارت خارجه ۴۱۶/۸۵، کلیو به هندرسون، ۹ جولای ۱۹۲۹.
- ۹۵ - بی پی آی/۷۵/۸، کلیو به هندرسون، ۱۹ مارچ ۱۹۳۰.
- ۹۶ - نوشتار همگانی وزارت خارجه ۴۱۶/۸۹، کلیو به هندرسون، ۲۶ جولای ۱۹۳۶؛ نگاه کنید به همان، کلیو به هندرسون، ۴ جولای ۱۹۳۰.
- ۹۷ - بی پی آی/۷۵/۸، یادداشت های لینگرمین گزارش درباره بحران برابری پولی، ۱۸ مارچ ۱۹۳۰.
- ۹۸ - تاریخ بی پی آی/۱۶/۲۲، کدمن به جکز، ۸ ژانویه ۱۹۳۰، کدمن به تیمورتاش، ۱۳ جون ۱۹۳۰ و تاریخ بی پی آی/۱۰/۱۷۴، جکز به کدمن، ۱۰ ژانویه ۱۹۳۰.
- ۹۹ - تاریخ بی پی آی/۱۰/۱۷۴، جکز به کدمن، ۲۳ مارچ ۱۹۳۰.
- ۱۰۰ - تاریخ بی پی آی/۱۰/۱۷۴، جکز به کدمن، ۱۷ مارچ با ضمیمه، شفق سرخ، ۱۶ مارچ ۱۹۳۰.
- ۱۰۱ - جکز اظهارداشت "رابطه خود من با تیمورتاش هرگز از این بیشتر صمیمانه نبوده که در حال حاضر است"، تاریخ بی پی آی/۱۰/۱۷۴، جکز به کدمن، ۲۹ مارچ ۱۹۳۰.
- ۱۰۲ - تاریخ بی پی آی/۱۰/۱۷۴، یادداشت گفتگو با تیمورتاش، ۴ نوامبر ۱۹۳۰.
- ۱۰۳ - تاریخ بی پی آی/۹/۷۲، خاطرات کدمن، ۲۵ ژانویه ۱۹۳۱.
- ۱۰۴ - تاریخ بی پی آی/۱۲/۳، یادداشت نشست، ۱۳ مارچ ۱۹۳۱.
- ۱۰۵ - تاریخ بی پی آی/۱۲/۳۰ در همان جا؛ و تاریخ بی پی آی/۱۶/۲۰، مصاحبه جکز با تیمورتاش، ۳۱ ژانویه ۱۹۲۸.
- ۱۰۶ - تاریخ بی پی آی/۱۰/۱۷۴، پرسشهای برجسته ایران خاطرات دستیاران، ۳۱ مارچ ۱۹۳۱.
- ۱۰۷ - همان.
- ۱۰۸ - همان جک به کدمن، ۲۷ اگست ۱۹۳۱ و جکز به کدمن، تلگراف، ۲۹ اگست ۱۹۳۱.
- ۱۰۹ - همان، یادداشت جکز، مذاکرات هنگام تجدید نظر در امتیاز داری، ۷

- می ۱۹۳۱، و پرسش های مهم پارسی ها، نشست ۱۳ و ۱۴ می ۱۹۳۱.
- ۱۱۰- نوشتار همگانی وزارت خارجه ۴۱۶/۸۸، کلیو به هندرسون ۳۰ آپریل ۱۹۳۱.
- ۱۱۱- همان، پار به هندرسون ۱۶ می ۱۹۳۱، به همراه شفق سرخ، ۲، ۴ و ۸ مارچ ۱۹۳۱.
- ۱۱۲- نوشتار همگانی وزارت خارجه ۴۱۶/۸۹، کلیو به هندرسون، ۲۶ جون ۱۹۳۱. تیمورتاش تأثیر بدی به روی کلیو گذاشت، در آخرین دیدارش اعتقاد داشت که "شخصی است بدون صداقت و ایمان بد"، وزارت خارجه نوشتار همگانی ۴۱۶/۸۹، کلیو به هندرسون، ۵ جولای ۱۹۳۱.
- ۱۱۳- جکز به کدمن اطلاع داده بود که "موقعیت اقتصادی در اینجا روز به روز مشکلتز میشود"، جکز به کدمن، تاریخ بی پی ۱۰/۱۷۴. او متوجه رنجش از عراق شده بود، همان، ۱۲ جولای ۱۹۳۱.
- ۱۱۴- برای این سه نشست به تاریخ بی پی ۱۰/۱۷۴ نگاه کنید به یادداشت های جکز در گفتگو با تیمورتاش، آ. ۱۱ جولای ۱۹۳۱.
- ۱۱۵- تاریخ بی پی ۱۰/۱۷۴، کدمن به جکز، ۳۱ جولای ۱۹۳۱.
- ۱۱۶- همان، کدمن به تیمورتاش، ۷ اگست ۱۹۳۱.
- ۱۱۷- همان، کدمن به تیمورتاش، ۱۷ اگست ۱۹۳۱.
- ۱۱۸- همان، جکز به کدمن، ۲۷ اگست ۱۹۳۱ و جکرز به کدمن، تلگراف، ۲۹ اگست ۱۹۳۱.
- ۱۱۹- همان، جکز به کدمن، ۲۸ اگست ۱۹۳۱.
- ۱۲۰- تاریخ بی پی ۱۲/۳، یادداشت نشست برگزارشده، ۳۱ اگست ۱۹۳۱.
- ۱۲۱- همان، یادداشت های دستیار کدمن، لوزان، ۲ اکتبر ۱۹۳۱.
- ۱۲۲- هرن مسئول جمع آوری مدارک برای این موضوع آرمیتاج - اسمیت بود، تاریخ بی پی ۱۲/۳، هرن به جکز، ۹ سپتامبر و در همه جا. در باره نظر نگاه کنید به تاریخ بی پی ۱۲/۳، ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۱.
- ۱۲۳- تاریخ بی پی ۱۲/۳، شرکت از تهران به شرکت در لندن، سپتامبر ۱۹۳۱ با ضمیمه، عیسی خان، "استخراج از نظر قانونی که در لندن بدست آمد

در رابطه با موافقت نامه آرمیتاج - اسمیت"، تهران ۶ سپتامبر ۱۹۳۱. در باره نظر جرج دبلیو. استاکینگ، نفت خاور میانه: یک تحقیق در باره ستیز سیاسی و اقتصادی (لندن، ۱۹۷۱)، ص. ۲۶ درست نیست که فرض شود لوملی و لوملی واقعاً بوسیله رضاشاه استخدام شدند "تا مدرک مربوط به توافق آرمیتاج - اسمیت را بررسی کنند." آنها از ۱۹۰۹ برای مشاور پادشاهی عمل میکردند. نامه عیسی خان به زبان انگلیسی و فرانسوی که آرمیتاج - اسمیت را مأمور میکند در ۲۹ اگست ۱۹۲۰ در دادگاه میان ملت ها است، درخواست، استدلال، مدارک، در مورد شرکت نفت ایران و انگلیس (هگ، ۱۹۵۲)، ص.ص. ۲۲۸-۹.

۱۲۴ - تاریخ بی پی ۱۰/۱۷۵، کدمن به جکز، ۱۷ فبریه ۱۹۳۲.

۱۲۵ - تاریخ بی پی ۱۴/۱۶۹، یادداشت های کدمن در ۱۳ نوامبر ۱۹۳۲ که به تیمورتاش داده شد.

۱۲۶ - همان، پیش نویس دیدار ۱۳ نوامبر ۱۹۳۱.

۱۲۷ - همان، کدمن به جکز، یکم دسامبر ۱۹۳۱.

۱۲۸ - نگاه کنید به تاریخ بی پی ۱۴/۱۶۹، هرن به فریزر، ۴ دسامبر ۱۹۳۱؛ همان، یادداشت تیمورتاش به کدمن، ۹ دسامبر ۱۹۳۱؛ متن اصلی فرانسه در تاریخ بی پی ۱۲/۵؛ همان، یادداشت گفتگو، ۱۲ دسامبر ۱۹۳۱ و همان، یادداشت گفتگو، ۱۷ دسامبر ۱۹۳۱.

۱۲۹ - هرن معترف بود که متن "معمولا بی مهارت بود- و آشکار بود که احتیاج به نوشتاری مناسب داشت"، یادداشت هرن بروی متن فرانسه، ۲۳ دسامبر ۱۹۳۱.

۱۳۰ - تاریخ بی پی ۱۴/۱۶۹، تیمورتاش به کدمن، ۲۸ دسامبر ۱۹۳۱ و کدمن به تیمورتاش، ۲۳ دسامبر ۱۹۳۱.

۱۳۱ - تاریخ بی پی ۱۶/۶، پیش نویس موافقت نامه، پاریس، ۸ ژانویه ۱۹۳۲.

۱۳۲ - تاریخ بی پی ۱۰/۱۷۵، کدمن به جکز، ۱۷ ژانویه ۱۹۳۲.

۱۳۳ - همان، کدمن به تیمورتاش، ۸ ژانویه ۱۹۳۲.

۱۳۴ - همان، تیمورتاش به کدمن، ۱۰ ژانویه ۱۹۳۲.

- ۱۳۵ - جکز معتقد بود که تیمورتاش شاه را آگاه نگه میداشت لیکن با دولت ایران مشورت نمیکرد. در آپریل ۱۹۳۱ کلیو پیشنهاد کرد که شاه در "تمام موضوع ها بغیر از ارتش و پلیس کاملاً متکی به توصیه های وزیر دربار است لیکن تیمورتاش بی بهره از محبوبیت مردمی است"، نوشتارهای همگانی وزارت خارجه ۳۷۱/۱۵۳۳۷، کلیو به وزارت خارجه ۱۵ آپریل ۱۹۳۲.
- ۱۳۶ - تاریخ بی پی ۱۰/۱۷۵، کدمن به تیمورتاش، ۱۲ ژانویه ۱۹۳۲.
- ۱۳۷ - همان، تیمورتاش به عیسی خان، ۱۷ ژانویه ۱۹۳۲.
- ۱۳۸ - همان، کدمن به تیمورتاش، ۱۸ ژانویه ۱۹۳۲ و همان، کدمن به عیسی خان ۱۸ ژانویه ۱۹۳۲.
- ۱۳۹ - همان، تیمورتاش به عیسی خان، ۱۹ ژانویه ۱۹۳۲.
- ۱۴۰ - همان، جکز به کدمن، ۷ فبریه ۱۹۳۲.
- ۱۴۱ - همان، عیسی خان به تیمورتاش، ۵ فبریه ۱۹۳۲.
- ۱۴۲ - همان، جکز به کدمن، ۶ فبریه ۱۹۳۲.
- ۱۴۳ - همان، کدمن به جکز، ۶ فبریه ۱۹۳۲.
- ۱۴۴ - همان، جکز به کدمن، ۹ فبریه ۱۹۳۲.
- ۱۴۵ - همان، جکز به کدمن، ۸ و ۱۹ فبریه ۱۹۳۲.
- ۱۴۶ - تاریخ بی پی ۱۶/۵۰، تقی زاده به عیسی خان، ۴ آپریل ۱۹۳۲.
- ۱۴۷ - تاریخ بی پی ۱۲/۶، بران به هرن، ۱۷ فبریه ۱۹۳۲.
- ۱۴۸ - همان، هرن به بران، ۱۸ فبریه ۱۹۳۲.
- ۱۴۹ - تاریخ بی پی ۱۰/۱۷۵، کدمن به مسرز. بران، فلمینگ و موری، ۱۹ فبریه ۱۹۳۲.
- ۱۵۰ - تاریخ بی پی ۱۲/۶، اسپنز به کدمن، ۲۲ فبریه و ۱۷ مارچ ۱۹۳۲.
- ۱۵۱ - همان، بران به کدمن، ۵ آپریل ۱۹۳۲.
- ۱۵۲ - تاریخ بی پی ۱۶/۵۰، تیمورتاش به کدمن، ۱۰ و ۱۲ آپریل ۱۹۳۲ و همان، تیمورتاش به عیسی خان، ۵ می ۱۹۳۲.
- ۱۵۳ - همان، عیسی خان به تیمورتاش، ۸ می ۱۹۳۲.
- ۱۵۴ - تاریخ بی پی ۱۲/۷، جکز به هرن، ۷ می ۱۹۳۲ و همان، جکز به

- کدمن، ۱۷ می ۱۹۳۲.
- ۱۵۵ - تاریخ بی بی پی ۱۶/۵۰، کدمن به بارستو، ۱۳ می ۱۹۳۲
- ۱۵۶ - همان، عیسی خان به تیمورتاش، ۱۳ می ۱۹۳۲.
- ۱۵۷ - همان، کدمن به جکز، ۱۳ می ۱۹۳۲.
- ۱۵۸ - تاریخ بی بی پی ۱۶/۳۰، جکز به هرن، ۳۰ می ۱۹۳۲.
- ۱۵۹ - تاریخ بی بی پی ۱۰/۱۷۶، جکز به کدمن، ۲ جون ۱۹۳۲.
- ۱۶۰ - همان، کدمن به عیسی خان، ۲ جون ۱۹۳۲ و همان.، جکز به تیمورتاش، ۵ جون ۱۹۳۲.
- ۱۶۱ - همان.، جکز به کدمن، ۴ جون ۱۹۳۲.
- ۱۶۲ - همان.، جکز به کدمن، ۷ جون ۱۹۳۲.
- ۱۶۳ - همان.، کدمن به جکز، ۹ جون ۱۸۳۲.
- ۱۶۴ - تاریخ بی بی پی ۱۶/۳۰، تیمورتاش به جکز، ۵ جون ۱۹۳۲.
- ۱۶۵ - بی بی پی ۷۵/۸/۱، عیسی خان به تیمورتاش، ۱۰ جون ۱۹۳۲.
- ۱۶۶ - تاریخ بی بی پی ۶۰/۳۰، کدمن به جکز، ۹ جون ۱۹۳۲.
- ۱۶۷ - همان.، هرن به عیسی خان، ۱۰ جون ۱۹۳۲.
- ۱۶۸ - پرسش نوشتار جدال برانگیز است. آن مشکل بود، لیکن آیا آن آنچنان پیچیده بود طوری که به شکایت تیمورتاش حقانیت بدهد که "حتی دولت نمیتواند معنی آنرا بفهمد"، شک آلود است. نوشتار بوسیله لسانی برگن به فرانسه ترجمه شده بود، "کسیکه مسلماً دو زبانه بود و یک وکیلی تجارتي بود"، و احتمالاً وقتیکه ترجمه آن به پارسی باعث ابهاماتی در بیان شد بود وقتیکه نمونه متن انگلیسی و پارسی آن مقایسه میشد. در این مضمون بود که کدمن متن انگلیسی دکتر نفیسی را پذیرفت و آن یک امتیاز مهم داده شده بود. نگاه کنید به تاریخ بی بی پی ۱۶/۳۰، جکز به هرن، ۹ جون ۱۹۳۲، همان.، هرن به جکز، ۱۷ جون ۱۹۳۲ و تاریخ بی بی پی ۱۰/۱۷۶، جکز به کدمن، ۱۶ جون ۱۹۳۲.
- ۱۶۹ - تاریخ بی بی پی ۱۶/۳۰، تیمورتاش به جکز، ۴ جولای ۱۹۳۲ و همان.، تیمورتاش به عیسی خان، ۵ جولای ۱۹۳۲.
- ۱۷۰ - همان.، جکز به شرکت در لندن، ۱۹ جون ۱۹۳۲ و همان.، تقیزاده به

- جکز، ۲۷ جون ۱۹۳۲.
- ۱۷۱ - همان، جکز به شرکت در لندن، ۳۰ جون ۱۹۳۲.
- ۱۷۲ - همان، هرن به عیسی خان، ۲۰ جولای ۱۹۳۲.
- ۱۷۳ - همان، جکز به شرکت در لندن، ۲۷ جون ۱۹۳۲.
- ۱۷۴ - همان، کدمن به جکز، ۱ جولای ۱۹۳۲.
- ۱۷۵ - همان، جکز به هرن، ۲۸ جون ۱۹۳۲.
- ۱۷۶ - همان، جکز به هرن، ۹ جولای ۱۹۳۲.
- ۱۷۷ - نوشتار همگانی وزارت خارجه ۱۶/۹۱، هوار به سیمون، ۱۶ جولای ۱۹۳۲.
- ۱۷۸ - تاریخ بی پی ۱۲/۸، ایران، ۲۷ جون ۱۹۳۲.
- ۱۷۹ - همان، ایران، ۲۹ جون ۱۹۳۲.
- ۱۸۰ - تاریخ بی پی ۱۲/۱۸، اطلاعات، ۱ جولای ۱۹۳۲.
- ۱۸۱ - همان، شفق سرخ، ۲۸ جون ۱۹۳۲.
- ۱۸۲ - تاریخ بی پی ۱۶/۳۰، جکز به کدمن، ۷ جولای ۱۹۳۲؛ همچنین نگاه کنید به همان، تیمورتاش به عیسی خان، ۷ جولای ۱۹۳۲.
- ۱۸۳ - تاریخ بی پی ۱۰/۱۷۶، کدمن به جکز، ۸ جولای ۱۹۳۲.
- ۱۸۴ - تاریخ بی پی ۱۶/۳۰، کدمن به جکز، ۵ مولای ۱۹۳۲.
- ۱۸۵ - همان، کدمن به جکز، ۱۳ جولای ۱۹۳۲.
- ۱۸۶ - همان، عیسی خان به جکز، ۱۲ جولای ۱۹۳۲.
- ۱۸۷ - همان، جکز به کدمن، ۱۹ جولای ۱۹۳۲.
- ۱۸۸ - همان، جکز به کدمن، ۲۳ جولای ۱۹۳۲.
- ۱۸۹ - همان، جکز به کدمن، ۱۹ جولای ۱۹۳۲.
- ۱۹۰ - همان، هرن به جکز، ۲۹ جولای ۱۹۳۲.
- ۱۹۱ - جکزمطمئن بود آشکارشدن به زیان تیمورتاش میبود، "چنانچه تیمورتاش واقعاً جهت سازمانربانک بود از روی سر وزیر دارائی {تقی زاده}، تو را نباید شگفت زده کند چون نام او در شایعات اخیر ذکر میشود. غیر طبیعی نیست، دشمنان او از فرصتی که بیماری او فراهم کرد بهره جوئی کرده

اند، و معمولاً در اینجا اینطور است که دودی بدون وجود آتش نخواهد بود، ممکن است در نتیجه نفوز او آسیبی نبیند"، تاریخ بی پی ۱۶/۳۰، جکز به هرن، ۲۴ جولای ۱۹۳۲. همچنین او بی جهت متهم به طرفداری از روسیه شده است، نگاه کنید به میرون رزان، " تیمورتاش وزیر دربار رضا شاه، "جورنال جهانی مطالعات خاورمیانه ۱۲ (۱۹۸۰) ۳۷-۱۱۹ و اتحاد شوروی و ایران: سیاست شوروی در ایران از آغاز سلسله پهلوی تا اشغال ایران با شوروی در ۱۹۴۱ (ژنو، ۱۹۸۱).

۱۹۲- آنچنانکه جکز ملاحظه کرد، این آشکار بود که تقیزاده "مخالفتی نخواهد داشت دستی قطعی داشته باشد در مذاکراتی که او با مدرک ثابت کرده بود خیلی مورد علاقه وزارت خانه اوست". در ۱۱ اگست جکز این کوبش را داشت که تقیزاده مذاکرات را در اختیار خواهد گرفت و "نه آنچنانکه تا بحال بوده است توسط وزیر دربار"، تاریخ بی پی ۱۶/۳۰، جکز به هرن، ۱۸ اگست ۱۹۳۲. جکز فکر میکرد که با این تغییر "دولت تشخیص میدهد که باید طرز تلقی میانه روانه ای در پیش بگیرد"، اگرچه تقیزاده آشکار کرده بود که مخالف پایه موجود محاسبه پول امتیاز است. انگاره رقابت شدید بین تقیزاده و تیمورتاش به نویسنده تأیید شد در گفتگویی بین او و دختر تقیزاده، ایران، ۲۷ جون ۱۹۸۰.

۱۹۳- تاریخ بی پی ۱۶/۳۰، جکز به لوید، ۲۹ اگست ۱۹۳۲. "دولت اراده کرده است بهر قیمتی شده است شرکت را مجبور کند تا مذاکرات را دوباره آغاز کند برای تجدید نظر کامل" و همان، جکز به کدمن، ۴ سپتامبر ۱۹۳۲، "همچنانکه نه دولت بریتانیا و نه شرکت هیچ تمایلی نشان نداده اند برای سازش با دولت پارس، در کردار با هردو دومی کنش شدیدتری را اختیار خواهد کرد".

۱۹۴- همان، جکز به هرن، ۸ اکتبر ۱۹۳۲ و تاریخ بی پی ۱۰/۱۷۶، جکز به کدمن، ۲۹ اکتبر ۱۹۳۲.

۱۹۵- همان، کدمن به جکز، ۲۵ اکتبر ۱۹۳۲.

۱۹۶- تاریخ بی پی ۱۰/۱۷۶، جکز به کدمن، ۱۵ نوامبر ۱۹۳۲.

۱۹۷- همان، جکز به کدمن، ۱۹ نوامبر ۱۹۳۲.

۱۹۸- همان، جکز به کدمن، ۱۵ نوامبر ۱۹۳۲. جکز توسط تیمورتاش آگاه

شد تعجب نکند چنانچه که شاه هر دو او و شرکت را کاملاً نادیده بگیرد، کسیکه اخلاقش در حال حاضر ... نامطمئن است".

۱۹۹ - تاریخ بی پی ۱۰/۱۷۶، جکز به کدمن، ۱۹ نوامبر ۱۹۳۲، ضمیمه ایران ۱۶ نوامبر ۱۹۳۲.

۲۰۰ - جکز ملاحظه کرد که "جائی برای تردید نیست که بالهای تیمورتاش قیچی شده بود" و اینکه "یک ضربه مستقیم" به پرستیژ او، تاریخ بی پی ۱۰/۱۷۶، جکز به کدمن، ۲۴ نوامبر ۱۹۳۲.

Ronald W. Ferrier,

The History of the British Petroleum Company: Volume 1, The Developing Years, 1901-1932

Cam bridge University Press, 28.10.1982 - 832 Seiten

This is the first volume of a comprehensive history of British Petroleum, which covers the history of the company from its origin up to 1975. Volume one covers the years 1901-32 and deals with the earlier years of the D'Arcy Concession from its granting in 1901 by the Shah of Persia, to the discovery of oil in 1908, the formation of the company in 1909 and its formative years until the cancellation of the concession in 1932. Dr Ferrier places the origin and growth of the company not only within the context of the oil industry but in the wider perspective of the evolving energy requirements in the twentieth century. This History has been based firmly on the evidence from contemporary records. The company archives have proved much indispensable and often hitherto unknown information. Mehr »

فصل سوم

مصطفی علم: رضا شاه و امتیاز ۱۹۳۳

مصطفی علم در کتاب پژوهشی خود «نفت، قدرت و اصول» درباره تمدید قرارداد داری ۱۳۱۲ آورده است:

انقلاب روسیه و سقوط رژیم تزاری، فرصتی به دست بریتانیا داد تا درصدد تفویض مطلق سیاسی و اقتصادی در ایران برآید. لردکرزن که در سال ۱۹۱۹ جانشین آرتور بالفور وزیر خارجه انگلیس شده بود، چنین استدلال می‌کند:

«ما در گوشه جنوب غربی ایران، سرمایه‌هایی بزرگ به شکل منافع نفت در تملک خویش داریم که برای نیروی دریایی بریتانیا سخت کارآمد بوده و همچنین منافع تسلط بخشی در آن قسمت از جهان به ما می‌دهد.

... وضع جغرافیایی (ایران) عظمت منافع ما در آن کشور، و امنیت آینده قسمت شرقی امپراتوری، ما را از اینکه نسبت به آنچه در ایران می‌گذرد علاقه نشان ندهیم، مانع می‌شود، و این امر را غیر ممکن می‌سازد.»

طرح کرزن این بود که امور ایران را از نظر اداری و نظامی تحت رهبری بریتانیا درآورد. وی در سال ۱۹۱۹ به سرپرستی کاکس که در آن موقع به سمت وزیر مختار در تهران ترفیع مقام یافته بود دستور داد ترتیباتی به وجود آورد که ایران را زیر کنترل کامل انگلیس قرار دهد (۱). طبق پیش‌نویس قراردادی که در لندن تهیه شد. بنابراین گذاشتند که بریتانیا ایران را با مستشاران اداری و نظامی که «از قدرت کامل» نیز برخوردار باشند مجهز کند تا این مستشاران تشکیل و آموزش ارتش ایران را به عهده بگیرند، امور مالی و گمرکی کشور را رهبری کنند و به ساختن راهها و خطوط آهن بپردازند - و البته هزینه‌های تمام این اقدامات به حساب ایران گذاشته می‌شد.

به موجب پیش‌نویس قرارداد، بریتانیا حاضر بود در مقابل ایجاد چنین وضعی، ۲

میلیون لیره وام دهد که عواید گمرک کشور و سایر منافع در آمد دولت ایران - یعنی نفت - به عنوان تضمین بازپرداخت این وام، در اختیار آنان قرار گیرد. بعبارت دیگر دولت ایران با هزینه خود و به دست خودشن، کشور را به قیمومت بریتانیا در آورد. (۲)

به دلایلی چند، بریتانیا مطمئن بود که ایران این قرارداد را تصویب خواهد کرد. پس از پایان جنگ اول جهانی، سربازان انگلیسی هنوز در ایران بودند. آنها دست به توقیف عناصری که نسبت به انگلیس ها رفتاری غیر دوستانه داشتند می زدند. احمد شاه ناگزیر بود وزرای خود را از میان شخصیت های «انگلو فیل» را همچنان در مقام خود نگاه دارد، بریتانیا ماهی ۵ هزار لیره به شاه می پرداخت، و این وثوق الدوله و دو وزیر انگلو فیل دیگر بودند که کاکس بایستی با آنها به گفتگو می نشست. (۳)

از نظر حصول اطمینان نهایی برای به نتیجه رساندن قرارداد، مبلغ ۱۳۱ هزار لیره به این سه نفر رشوه پرداخته شد. مبلغی که به طور کامل درگرو تصویب قرارداد و به عنوان پرداخت اولین قسط، از دو میلیون لیره وام مورد نظر برای ایران بود. این سه وزیر که می دانستند قرارداد مورد علاقه مردم نیست و ممکن است برای آنها در سرجدی ایجاد کند، احتیاط کرده از پرسوی کاکس آید که شرایط ایجاب کند، آنها حق به دست آوردن پناهندگی سیاسی در خاک بریتانیا را داشته باشند. (۴)

در ماه اوت سال ۱۹۱۹، سرانجام قرارداد به تصویب هیئت دولت رسید و بریتانیا که تصویب آنرا در مجلس قطعی می دانست و به گذشتن این مرحله از کار اهمیت نمی داد، فرصت برای اعزام مستشاران نظامی و مالی، از جمله آرمیتاژ اسمیت به ایران، از دست نداد. اما در عمل ثابت شد که خوشبینی انگلیس ها نسبت به تصویب نهایی قرارداد ناشی از خوشباوری و نابجا بوده بوده است. میهن پرستان ایران در حالی که از پشتیبانی افکار عمومی بهره مند بودند، دست به حمله هماهنگی علیه دولت، به خاطر تصویب چنین قراردادی، زدند و از کشورهای دیگر هم صداهای اعتراض شدید بلند شد. این بار نه تنها از جانب رقیب بریتانیا، یعنی روسیه، بلکه آمریکا و فرانسه نیز علیه آن اعتراض به عمل آمد و سرانجام

با تمام فشاری که انگلیس وارد کرد، مجلس ایران حاضر به تصویب قرارداد نشد. کرزن برای پیاده کردن طرح خویش زمانی را بدتر از آنچه برگزیده بود نمی توانست انتخاب کند، چه درست مقارن با ایامی بود که روسیه با پشتیبانی از نهضت های استقلال طلبانه در آسیا، می خواست موقعیت قدرتهای اروپایی را در این قاره تضعیف کند.

روز ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ لئون تروتسکی (وزیر خارجه وقت شوروی) قرارداد سال ۱۹۰۷ که ایران را به ۲ منطقه نفوذ انگلیس و روس تقسیم میکرد، تحت این عنوان که «با آزادی و استقلال ملت ایران منافات دارد» لغو کرد و از این هم بالاتر، در یادداشتی که به تاریخ ۲۶ ژوئن سال ۱۹۱۹ برای ایران فرستاد، روسیه تزاری و بریتانیا را متهم به ویرانی و ایجاد اختناق در ایران کرده و آمادگی دولت خویش را برای جبران خساراتی که روسیههای تزاری به ایران وارد ساخته بودند اعلام داشت. وی در پایان تأکید کرده بود که امیدوارم است ایران از این بابت از دولت امپریالیستی انگلیس ادعای غرامت کند. (۵)

این ابراز احساسات دوستانه روسیه به ایران، منتهی به مذاکراتی شد که به انعقاد قراردادی (قرارداد ۱۹۲۱) میان ایران و دولت تازه تشکیل شوروی منجر گردید.

با وجود این بریتانیا تصمیم رفت با استفاده از وجود سربازان انگلیسی، که به فرماندهی ژنرال ادموند آبرونساید هنوز در ایران بودند. موقعیت خود را تحکیم بخشید. در ژانویه ۱۹۲۰ آبرونساید توانست موافقت دولت ایران را با تجدید سازمان قزاقهای ایرانی که نیرویی مرکب از سه هزار ایرانی بودند وزیر نظرافسران روسی مستقر در قزوین خدمت می کردند به دست آورد. آبرونساید افسران روسی را برکنار کرد و یک افسر ایرانی به نام رضا خان را به فرماندهی آنان گماست و البته رضاخان را نیز زیر نظر تزیین سرهنگ هنری اسمیت یک افسر انگلیسی که مسئول اداره امور تأمین مخارج و وضع مالی قزاقها بود قرارداد. آبرونساید می خواست از این نیروی قزاق برای مقابله با هرگونه کوشش نیروهای بلشویک روسی، جهت حمله به نیروهای انگلیسی، در جریان تخلیه آنها از خاک ایران و با کوشش احتمالی بلشویک ها برای تصرف تهران و در دست

رفتن حکومت، استفاده کند.

در مورد انتخاب رضاخان به فرماندهی نیروهای قزاق آبرونساید در یادداشتهای خود می نویسد: «به نظر من او مردی قوی و نترس می رسید که قلیا خیر وطنش را می خواست» گرچه او به رضاخان گفت که نه خودت برای برکناری شاه (احمد) اقدامی بکن و نه اجازه بده که اقدام خشنی علیه او صورت بگیرد، رضاخان نظر تحقیر آمیز خود را درباره احمد شاه چنین ابراز داشته بود: «نمونه ای از انسان بدبخت، بیچاره وضعیفی است که در چنین مقامی عالی قرار گرفته است.» آبرونساید در یادداشتهای خود همچنین می نویسد: ایران به مرد نیرومندی احتیاج دارد تا آنرا به جهت صحیح هدایت کند.» و در فراز دیگری از این یادداشتهای اضافه می کند: «درواقع استقراریک دیکتاتوری نظامی در ایران، تمام در دسرهای ما را در این کشور بر طرف می کند و این امر را ممکن می سازد که بدون تحمل هیچگونه ناراحتی، خود را از این مخمصه نجات دهیم.» (۶)

همان طور که در قسمت های بعدی کتاب خواهیم دید. انتخاب رضاخان تأثیر بسیار بزرگی، نه تنها بر تاریخ ایران، بلکه بر راه آینده (APOC) در این کشور گذارد. آبرونساید که دیگر مأموریتش در تهران پایان یافته بود به بغداد رفت. در این میان یک روز نامه نگار انگلو فیل به نام سید ضیاء الدین طباطبائی با همکاری سه تن از اعضای هیئت نمایندگی بریتانیا در تهران، طرح کودتایی علیه حکومت را تنظیم کرد که بایستی به کمک بریگاد قزاق ایران پیاده می شد. وقتی این طرح از نظر رضا خان و سرهنگ اسمیت قابل اجرا تشخیص داده شد. سید ضیاء که از پشتیبانی دوستان خود در سفارت انگلیس در تهران برخوردار بود، مبالغ لازم را از بانک شاهنشاهی انگلیس برای پرداخت به رضاخان و قزاقها تأمین کرد. (۷)

روز ۲۰ فوریه ۱۹۲۱ (سوم حوت یا اسفند ۱۲۹۹) سید ضیاء، همراه با رضاخان و نیروهای قزاق به تهران حمله کرد. بدون آنکه با مقاومت قابل ملاحظه ای روبرو شود. ۵ روز بعد از این حادثه سید ضیاء نخست وزیر شد و رضا خان فرماندهی نیروهای مسلح کشور را در دست گرفت. در بغداد آبرونساید درباره

این واقعه در یاداشتهای خود نوشت: «تصور می کنم مردم می گویند عامل محرکه این کودتا من بوده ام. به نظرم اگر بخواهیم واقع مطلب را بیان کرده باشیم، این حرف درست است.» (۸) سرهنگ اسمیت نیز ارتباط کودتا را با خود تأیید کرده می گوید: «من کودتای قزاقها را در تهران ترتیب دادم. و این امر... با اطلاع هیئت نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران انجام شد.» (۹)، با وجود این هرمان نورمن، به عنوان وزیر مختار وقت انگلیس در تهران می گوید به هیچوجه در ماجرای کودتا دخالتی نداشته ام. (۱۰)

سید ضیاء، برای آنکه میان مردم محبوبیت به دست آورد، روز ۲۶ فوریه ۱۹۲۱، ضمن محکوم کردن قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، قرارداد دوستی ایران و روسیه (۱۹۲۱) را، که موجب تقویت نیروهای ضد استعماری و ملی در ایران بر ضد سلطه بریتانیا می شد، تصویب کرد. متقابلاً در جمهوری شوروی، بی درنگ تمام قراردادهای دولت روسیه تزاری با بریتانیا و دیگر قدرتهای اروپا، در ارتباط با ایران، به عنوان قراردادهایی که «موجب غارت و غصب حقوق مردم این کشور، برای فرونشاندن حرص و آزغارتگران اروپایی» محسوب می گردید لغو و باطل اعلام شد.

دولت شوروی همچنین تمام قراردادهای عهد نامه های سابق میان دولت روسیه تزاری و دولت ایران را که لم یکن اعلام کرده و از کلیه حقوق خویش در مورد قرضه هایی که دولت روسیه به ایران داده بود، صرف نظر نمود (۱۱)

معدالک در این قرارداد (۱۹۲۱) ماده ای وجود داشت به نام ماده ۶، که در حالی که ایران را از تسلط انگلیس بر اراضی این کشور محفوظ می داشت، در همان حال دست شوروی را برای رخنه در آن بازمی گذارد. این ماده گوید: «اگر کشور ثالثی به ایران رخنه در آن بازمی گذارد. این ماده می گوید: «اگر کشور ثالثی به ایران حمله کند و یا در صدد آن برآید که: «از خاک ایران به عنوان پایگاهی برای عملیات علیه روسیه استفاده کند.» و «اگر دولت ایران قدر نباشد جلوی چنین تهدیدی را بگیرد» آنوقت... «روسیه حق دارد نیروهای خود را وارد خاک ایران نماید، به منظور آنکه اقدامات نظامی لازم برای دفاع از خویش به عمل آورد.» همان طور که بعداً خواهیم دید، وجود این ماده در قرارداد سال ۱۹۲۱ بود، که

در سال ۱۹۵۱ آمریکا را برآن داشت، پس از آن که صنعت نفت ایران ملی شد، جلوی اجرای نقشه انگلیس برای اشغال نظامی ابادان را بگیرد.

سید ضیا الدین، با تقبیح و محکوم کردن قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس با ایران، و امضای قرارداد ۱۹۲۱ با شوروی، پشتیبانی دولت بریتانیا را از دست داد و دولت او خیلی زود، در ماه ژوئن همان سال، سقوط کرد. در کابینه بعدی که جانشین کابینه سید ضیاء شد، به چهره مشهور شرکت داشتند که در دوره بیست ساله پس از آن، نقش مهمی در تغییر روابط ایران و (APOC) بازی کردند. نخست وزیر جدید یکی از اشراف ایران به نام احمد قوام بود و دو نفر دیگر نیز، که هر دو را قوام انتخاب کرده بود، محمد مصدق با سمت وزیر دایی، رضا خان با سمت وزیر جنگ بودند.

رضا خان، در پست وزارت جنگ، با مهارت حرفه ای و بنیه و طاقتی داشت، بزودی توانست نظم و امنیت را در سراسر کشور برقرار کند. با وجود این، عزم او به تقویت دولت مرکزی، با نیات واقعی بریتانیا، یعنی پشتیبان از خان های خود مختار بختیاری و شیخ خزعل، که (APOC) با آنها مستقیماً وارد معامله شده بود (به فصل اول رجوع کنید) منافات داشت.

رضا خان، برای آنکه انگلیس ها را آرام کند، به سرپرسی لرن، که به جای نورمن به سمت وزیر مختار جدید بریتانیا در تهران تعیین شده بود گفت: پشتیبانی از امنیت داخلی ایران، به نفع دولت بریتانیا نیز هست.

لرن که در رضاخان تهور شخصی، سادگی و میهن پرستی می دید و این صفات او را بشدت تحسین می کرد، عقیده داشت به او می شود اعتماد کرد تا منافع بریتانیا را حفظ کند. (۱۲). از این رو با رضاخان دوستی شخصی برقرار کرد، و دونفری غالباً در سفارت انگلیس شبها پوکر بازی می کردند. رضا خان خود را به شرکت در این مجالس پوکر متعهد کرده بود تا دوستی خود را به بریتانیا ثابت کند. (۱۳) با افزایش قدرت رضاخان، وی توانست خانهای بختیاری را مطیع کرده به تهران بیاورد و وزیر نظر وزارت جنگ قرار دهد. لرن که می دانست شیخ خزعل نیز بزودی دچار چنین سرنوشتی خواهد شد به وزارت خارجه انگلیس توصیه کرد که از نظریه برقراری امنیت داخلی در ایران پشتیبانی

کرده و حفاظت از منافع دولت بریتانیا را به دست مقامهای دولت شاهنشاهی ایران بسپارند. اما در لندن عده ای برخلاف این فکرمی کردند. وزارت خارجه پیشنهاد کردیم ناوچه توپدار به خوزستان اعزام شود تا از شیخ حمایت کنند. دبیران در عاقلانه بودن چنین کاری تردید داشتند. (۱۴)

در این کشمکش ها بود که رضا خان، که از پشتیبانی ارتش هم برخوردار بود، از فرصت استفاده کرده و با معتنم شمردن عفا احمد شاه، در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳، بر مسند نخست وزیری نشست. شاه به اروپا رفت و دیگر باز نگشت و انگلیس بین دو محذور، پشتیبانی از شیخ خزعل، و حفظ روابط دوستانه خود با رضاخان گرفتار شده بود، نتوانست هیچ تصمیم قاطعی بگیرد. در نتیجه نیروهای رضاخان نیز از این بلا تکلیفی استفاده کرده، در ماه آوریل ۱۹۲۵ شیخ خزعل را توقیف و به تهران فرستاد.

به این ترتیب نقش خود مختاری مردی که بریتانیا به او قول حمایت کامل داده، و بخاطر خدماتی که به دولت امپراتوری کرده بود به دریافت نشان «فرماندهی شوالیه» از نوع درجه اول (KCIE) یعنی بزرگترین نشان امپراتوری هند نائل آمده بود، به پایان رسید و او در حالی که عملاً در تهران بیش از یک زندانی نبود، در سال ۱۹۳۶ در همین شهر درگذشت (۱۵)

اما جاه طلبی های رضاخان را اشغال پست نخست وزیری پایان نمی داد. او می خواست به عنوان رئیس جمهور در رأس کشور قرار گیرد و وقتی بعضی از روحانیون به او توصیه کردند رژیم سلطنتی را برهم نزنند، تصمیم گرفت خاندان قاجار را براندازد و خود به عنوان پادشاه بر تخت سلطنت بنشیند. رضاخان طرح خود را بالرن وزیر مختار انگلیس در میان گذارد تا پشتیبانی انگلیس را به دست آورد. لرن پس از مشاوره با وزارت خارجه بریتانیا جواب داد دولت متبوع وی تصمیم گرفته است: «دست ایران را برای حل مسائل خویش بکلی بازگذارد» و اضافه کرد: «در مقابل توقع داریم، شما هم مشکلات ما را مورد توجه قرار داده و در سریع ترین مدت ممکن تمام آنها را حل کنید.» رضاخان در این باره به وزیر مختار انگلیس اطمینان داد. (۱۶)

آنگاه رضاخان با توسل به سیاست «تهدید و تحبیب» توانست پشتیبانی اکثریتی

از نمایندگان مجلس رابه دست آورد که رأی آنان برای به دست آوردن تاج و تخت برایش ضروری بود. در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۲۵، لایحه ای به مجلس برد که به موجب آن سلطنت خاندان قاجار منقرض و تشکیل سلطنت پهلوی، با پادشاهی رضاخان آغاز می شد. مصدق که در آن زمان نماینده مجلس بود با لایحه بشدت مخالفت کرد و گفت جنین اقدامی مغایر با قانون اساسی است و به استقرار دیکتاتوری در کشور منجر خواهد شود (۱۷). با وجود مخالفت مصدق و سه نفر دیگر از نمایندگان، مجلس لایحه را مورد تصویب قرارداد و روز ۲۵ آوریل ۱۹۲۶، کمتر از ۶ ماه پس از تصویب لایحه، رضاخان به عنوان نخستین پادشاه خاندان پهلوی تاجگذاری کرد.

خانم لرن همسر وزیر مختار انگلیس در تهران، به اجرای مراسم تاجگذاری شاه جدید کمک فراوان کرد و دولت بریتانیا نخستین کشوری بود که استقرار رژیم تازه در ایران را به رسمیت شناخت. در خود ایران نیز این تغییرات مورد استقبال اکثریت مردمی قرار گرفت که آن را طلیعه آغاز دوران تازه ای از استقرار نظم و آرامش و پایان یافتن عدم امنیت و بی ثباتی می دانستند.

شاه جدید دست به اجرای برنامه مدرن کردن کشور و نیروهای مسلح آن زدو برای آنکه در اداره امور کشور دستش کاملاً باز باشد، مبارزه ای رل برای از میان بردن امتیازات مقامهای محلی و خارجی آغاز کرد. او ابتدا قدرت سیاستمداران، مالکان بزرگ، روحانیون و عشایر را درهم شکست و، در خالی که بریتانیا از این امر بشدت شگفت زده شده بود. توجه خود را به محدود کردن نفوذ انگلیس و تأسیسات آن کشور در ایران معطوف ساخت.

گرچه او با عنایت انگلیس قدرت را در دست گرفته بود، وقتی شاه شد، به این نتیجه رسید که برای کشور را از چنگال تسلط کامل انگلیس برهاند. در سال ۱۹۲۸ بانک ملی ایران را تأسیس کرد و ۲ سال بعد، حق انتشار اسکناس را که منحصر به بانک شاهنشاهی، یعنی بانک انگلیسی بود، از آن گرفت و به بانک ملی واگذار نمود. اما مسئله کمپانی نفت انگلیس و ایران (APOC) برایش مشکلی شده بود.

از نظر مردم ایران (APOC) مظهر اصلی مداخله خارجی در کشور به شمار می

رفت، چه کنترل استخراج و بهر برداری از بزرگترین سرمایه ملی کشور را در دست داشت و در برابر ملیونها استفاده ای که از این سرمایه - یعنی- به جیب می زد، تنها حصه ناچیز و بی ارزشی را به ایران می داد. (۱۸). علاوه بر این درحالی که اکثریت سهام این کمپانی به دولت انگلیس تعلق داشت، دولت ایران در آن حتی صاحب یک سهم هم نبود و این امر رضاخان را بی نهایت ناراحت کرد. اوبه این نتیجه رسید که، موقعیت جهانی (APOC) ریشه هایش را در نفت ایران دارد و از این رو احساساس می کرد محق است که سهم شایسته و منصفانه خود را از تمام عملیات کمپانی در سراسر جهان بخواهد.

در ماه ژوئن سال ۱۳۲۸، رضا خان وزیر قدرتمند دربار خود عبدالحسین تیمور تاش را برای مذاکره در این باره به لندن فرستاد. در آن وقت ریاست (APOC) با سرجان کدمن بود که علاوه بر آن، بر کمپانی جدید التأسيس نفت ترکیه نیز ریاست می کرد. این کمپانی بعداً به کمپانی نفت عراق (IPC) تغییر نام داد. طی یک سلسله ملاقاتها و گفتگوهای طولانی، تیمورتاش به کدمن فهماند و او را متقاعد ساخت که لازم است بین (APOC) و ایران روابطی، از نوعی تازه برقرار شود. تیمورتاش به کدمن گفت؛ اگر کمپانی سهم منصفانه تری از عایدات خود پردازد، در عوض دولت ایران نیز هرگونه کمک لازم را برای توسعه و پیشرفت عملیات آینده آن انجام خواهد داد. هدف اصلی تیمورتاش از این مذاکرات برد و محور اصلی دور می زد؛ نخست آنکه دولت ایران بلاعوض صاحب ۲۵ درصد از سهام عادی (غیر ممتاز) کمپانی شود و دوم اینکه به عنوان حق الامتیاز، از هرتن نفت تولیدی، ۵/۲ شیلینگ دریافت کند. اگر این ترتیب اجرات می شد جمعاً درآمدی بالغ بر یک میلیون لیره در سال عاید ایران می گردید. (۱۹)

کدمن برخلاف اسلاف خویش نسبت به دعاوی ایران نظر مساعدی نشان می داد. او می دانست در ایران انتقادهایی با «صدای رسا» وجود دارد و مردم از این مسئله بسیار خشمگین هستند که این بریتانیاست که بخش اعظم منافع حاصله از درآمد نفت ایران را به جیب می زند. او همچنین نفرت ایرانیان را از این واقعیت درک می کرد که درحالی که دولت بر یتانیا، سهامدار (Apoc) است ایران -

که صاحب اصلی نفت است. صریحاً از داشتن سهم در این کمپانی محروم شده است. کدمن اعتقاد داشت سهم ساختن ایران در کمپانی و سرمایه های آن به توان یک، شریک آینده امتیاز نفت را تضمین خواهد کرد. (۲۰)

در میان رضاشاه از طریق مصطفی فاتح عالیرتبه ترین مقام ایرانی که در (Apoc) خدمت می کرد. پیامی برای کدمن فرستاد که در آن می گفت: ایران پیش از این نمی تواند ناظر آن باشد که درآمدهای عظیم نفت به جیب کمپانی سرازیر شود. در حالی که خود از آن محروم مانده است (۲۱). مطبوعات ایران این پیام را پی گیری کردند و مبارزه ای علیه کمپانی شروع شد. یکی از این مطبوعات نوشت: « امتیاز نامه داری به وسیله یک حکومت فاسد و بی اطلاع داده شده که اعضای آن از سرمایه گذاران سود پرست و بی مسلک خارجی رشوه گرفته بودند تا ملت ایران را فریب دهند. (۲۲)

کدمن پس از آنکه مذاکرات مفصلی با اعضای هیئت مدیره کمپانی بعمل آورد. موفق شد موافقت آنان را در مورد شریک شدن ایران در (Apoc) به دست آورد، به شرط آنکه سهام ایران غیر قابل انتقال بوده، بعلاوه دارنده سهام حق رأی در مجمع عمومی کمپانی نداشته باشد. با اصرار کدمن سر وینستون چرچیل. که در آن موقع وزیر خزانه داری بریتانیا بود. با این امر موافقت کرد. در ماه فوریه سال ۱۹۲۹ کدمن به ایران آمد، در حالی که هیئت از حقوقدانان و مشاوران مالی را به همراه داشت و پیش نویس قرارداد جدید را تقدیم کرد. به موجب این پیش نویس (Apoc) ۲۰ درصد از سهام عادی خود را به دولت ایران می داد. از مجموع کل تولیدات بابت هر تن نفت ۵ / ۲ شیلینگ حق الامتیاز می پرداخت و مجموعه منطقه امتیاز نیز به یکصد هزار مایل مربع (۱۶۰ هزار کیلو متر مربع) کاهش می یافت. در مقابل ایران بایستی مدت سی سال امتیاز نامه را تمدید می کرد.

گرچه مذاکرات اولیه با کدمن، توسط تیمورتاش، به تنهایی انجام شده بود، اینک رضاشاه به علی اکبر داور وزیر دادگستری و نصرت الدوله فیروز، وزیر دارایی نیز دستور داد در مذاکرات شرکت کنند. در نتیجه، تیمورتاش به خاطر آنکه با خود شیرینی محبت شاه را جلب کند، مناسب دید در جریان مذاکرات روش بسیار

سختی با انگلیس ها درپیش گیرد. او اصرار کرد، سهام ایران باید به ۲۵ درصد افزایش داده شود، کمپانی یک حداقل در آمد برای ایران تضمین کند، همچنین تمام مالیاتها و عوارض مربوط را به ایران بپردازد و پس از انقضای مدت امتیازنامه برای مدت ۲۰ سال دیگر موافقت خواهد کرد (۲۳). کدمن شرایط پیشنهادی تیمورتاش رانوعی زیاده روی تشخیص داد به لندن بازگشت تا آنها را با هیئت مدیره کمپانی مطرح نماید. سرویلیام فریزر، و دیگر اعضای هیئت مدیره، که با شریک کردن ایران در کمپانی مخالف بوده و فقط به احترام کدمن انتقال ۲۰ درصد از سهام را تصویب کرده بودند. با پیشنهاد جدید ایران مخالفت کردند. در این میان، حادثه معروف فرو ریختن والاستریت (بازار سهام نیویورک) پیش آمد و قیمت های نفت در بازارهای جهان بشدت سقوط کرد. به خاطر عدم اطمینانی که به آینده بازار به وجود آمده بود (A poc) دیگر علاقه ای به مشارکت دادن ایران در سهام کمپانی نشان نداد. در تاریخ ۷ ات ۱۹۳۱ کدمن طی نامه ای به تیمورتاش نوشت: «از آنجائیکه میان نظریات دولت ایران و کمپانی تفاوت فاحشی وجود دارد و کمپانی نمی تواند بیش از امکانات و مقدرات خود قدمی بردارد، در حال حاضر هیچگونه اقدامی برای رفع این اختلاف نمی توان انجام داد.» کدمن در ادامه نامه خود افزود: « تمامی مسئله ... فقط وقتی امکان دارد بصورتی مؤثر مورد بحث مجدد قرار گیرد... که شرایطی که در حال حاضر بر صنایع نفت در جهان حاکم است از میان برود.» (۲۴)

به این ترتیب، شرایطی که تمام عناصر لازم برای پیداشدن یک راه حل منصفانه در مورد نفت ایران را به وجود آورده بود، بسرعت از میان رفت. رضاشاه، که اینک قدرت را به طور کامل در دست داشت، خواهان یک راه حل آبرومند بود، خود کدمن نیز از نظریه شریک شدن ایران در (Apoc) کاملاً پشتیبانی می کرد. اگر در آن شرایط قراردادی بسته می شد که ایران را در منافع کمپانی شریک می کرد، اختلافات دردناکی که منجر به ملی شدن نفت ایران در سال ۱۳۵۱ شد علاج می گردید یا لاقال به تعویق می افتاد. اما آن لحظات سرنوشت ساز گذشت و مسبب اصلی آن نیز این اشتباه تیمورتاش بود که فکرمی کرد هنوز فرصت دارد تا بر سر منافع کشور خود بیشتر چانه بزند.

تیمورتاش روی به دست آوردن لقمه بزرگتر قمار کرد ولی در این قمار ایران بازنده شد. شتاب بی ملاحظه رضا شاه برای تجهیز نظامی ایران، و انجام عملیات عمران عمومی، فشار جدی بروضع مالی دولت وارد آورد. (Apoc) از مشکلات مالی ایران اطلاع کامل داشت و می دانست رضا شاه چاره ای ندارد جز آنکه به ترتیبی، به نوعی سازش تن در دهد.

در سپتامبر ۱۹۳۱ تیمورتاش به سوئد رفت، تا محمد رضا، ولیعهد را به مدرسه ای در آن کشور بگذارد. او در لوزان با کدمن ملاقات کرد و این ملاقات به مذاکرات تازه یا انجامید که دنباله آن بعداً در پاریس و لندن ادامه یافت. این بار مذاکرات شامل شریک شدن ایران در (Apoc) نمی شد، چه کمپانی دیگر حاضر نبود در باره آن حتی فکر کند، بلکه هدف گفتگوها را پیدا کردن اساس جدید برای پرداخت حق الامتیاز و مالیات به ایران تشکیل می داد. سرانجام این مذاکرات به تهیه پیش نویسی منجر شد که به موجب آن حق الامتیاز پرداختی به ایران ۱۶ درصد به ۲۰ درصد از سودخالص (Apoc) و تمام شرکتهای فرعی و تابعه، از کل عملیاتی که بنحوی با نفت ایران ارتباط پیدا می کرد، بالامی رفت و این ۴ درصد اضافی، جانشین مالیاتی می شد که ایران باید دریافت می کرد. پس از تجدید نظرهای متعدد در پیش نویس اصلی، سرانجام در تاریخ ۲۲ مه ۱۹۳۲، پیش نویس نهایی به تصویب کدمن و عیسی خان، کمیسر نفت ایران در لندن رسید. (۲۵)

درست همان زمانی که همه چیز برای امضای قرارداد تهران آماده شده بود، تیمورتاش متوجه شد جمع پرداختی کمپانی بابت حق الامتیاز سال ۱۹۳۱ فقط فقط ۳۰۶۸۷۰ لیره و و در واقع کمتر از یک چهارم حق الامتیاز سال گذشته است و کمترین رقم درآمد ایران از نفت را، از سال ۱۹۱۷ به بعد تشکیل می دهد. تولید نفت ایران در سال ۱۹۳۰ به ۵ / ۹ میلیون تن رسیده و مبلغ یک میلیون و سیصد هزار لیره عاید این کشور کرده بود، و در سال بعد هم با کاهش ۲ / ۳ درصد، باز رقم تولید، ۷ / ۵ میلیون تن نشان می داد؛ معذالک حق الامتیاز به میزان ۲ / ۷۶ درصد تقلیل یافته بود (به نمودار شماره ۱، که قبلاً چاپ شده است نگاه کنید). دلیل این کاهش درآمد عظیم آن بود که (Apoc) پرداخت حق الامتیاز در هر تن را در سال ۱۹۳۱ بشدت کاهش داده بود، ولی نرخ این کاهش ۳۷ در

صدبند نه ۷۶ درصد. مطبوعات ایران دست به حملات شدیدی علیه کمپانی زدند و آن را متهم کردند دست به حسابسازی و جعل ارقام زده تا ذخایر ایران را با خدعه و فریب بربایند. دولت خواست که به نماینده ایران اجازه داده شود حسابهای شرکت را رسیدگی نماید و از جانب (Apoc) نیز نماینده ای به تهران بیاید تا درباره پیش نویس نهایی قرارداد مذاکره شود. پاسخ کمپانی به هر دو تقاضای ایران بود و برای ماهها (Apoc) سیاست سرد و اندن وقت گذرانی در پیش گرفت.

رضا شاه که کشور خود را در غرقاب یک بحران مالی می دید بشدت آشفته شد. روز ۲۶ ماه نوامبر، در جلسه هیئت دولت که با شرکت خود او تشکیل شده بود به تیمورتاش گفت پرونده نفت را بیاورد. وقتی پرونده را آوردند، آنرا در آتش بخاری اتاق هیئت دولت انداخت و گفت وزرا از جلسه خارج نشوند تا لایحه ای مربوط به لغو امتیاز تهیه شود. (۲۶)

روز بعد حسن تقی زاده که به جای شاهزاده فیروز میرز (نصرت الدوله) وزیر دارایی شده بود، یادداشتی برای ت. ال. جکز مدیر عامل (Apoc) مقیم تهران فرستاد که در آن ذکر شده بود: «از آنجا که امتیاز نامه داری، موخه ۱۹۰۱ منافع ایران را تأمین نمی کرد، از این تاریخ از طرف دولت ایران لغو شده و از درجه اعتبار ساقط است»؛ معذالک، در یادداشت اضافه شده بود «اگر کمپانی حاضر شود رویه خود را تغییر داده و منافع ایران را نیز در نظر بگیرد، دولت ایران نیز حاضر است امتیاز نامه جدیدی بدهد».

سه روز بعد مجلس، در میان شادمانی عمومی مردم ایران، لایحه لغو امتیاز نامه داری را با اتفاق آراء تصویب کرد. (۲۷)

این اقدام ایران کابینه انگلیس و هیئت مدیر (Apoc) را در حالتی شبیه به جنون ناشی از خشم قرارداد دویس از مشاوراتی که بین آنها بین آنها عمل آمد، سررجینالد هور، وزیر مختار بریتانیا در تهران اعتراض شدید الحنی تسلیم دولت ایران کرد. آنچه به دنبال این حوادث روی داد، شباهت زیادی به اتفاقاتی دارد که پس از ملی شدن ملی شدن نفت ایران در سال ۱۹۵۱ وقوع یافت. دولت انگلستان بلافاصله در مسئله که فقط به (Apoc) مربوط می شد، مداخله

کرد و اعلام داشت لغو امتیاز تخلف آشکارا از شرایط آنست و خواست که ایران بی درنگ یادداشت مربوط به لغو امتیاز را پس بگیرد. (۲۸)

هور وزیرمختار بریتانیا در تهران پیشنهاد کرد وزارت خارجه فوراً به مقابله با بحران بپردازد. به این ترتیب که واحدهایی از اسکادران هندشرفی به خلیج فارس اعزام دارد، نیروهای هندی در منطقه رابه حالت آماده باش درآورد و درباره هردوی این اقدامات سروصدای تبلیغاتی فراوان راه بیندازد.

پیشنهادهای وزیرمختار در جلسه کابینه بریتانیا مطرح شد و جنبه های نظامی آن به ستاد ارتش ارجاع گردید و ستاد ارتش بریتانیا نیز به دولت گزارش داد ناوگان انگلیس در صورت لزوم آماده است فوراً به محل اعزام گردد. (۲۹)

وقتی دولت ایران، در برابر تهدیدات انگلیس، حاضر به پس گرفتن یادداشت خود در مورد لغو امتیاز نامه داری گردید. هور در تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۳۲ یادداشت متقابلی تسلیم دولت کرد که در آن گفته شده بود لغو امتیاز نامه نقض آشکار حقوق بین المللی است و دولت متبوع وی موضوع را به دیوان داوری بین المللی لاهه خواهد کشاند. در یادداشت اضافه شده بود، اگر در نتیجه پیامدهای این بحران هرگونه زیانی به منافع (Apoc) وارد آید: «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خود را محق می داند که تمام اقدامات لازم را، به مقتضای اوضاع و احوال و شرایطی که پیش می آید، برای حفظ منافع کمپانی به عمل آورد.» وزارت خارجه می دانست که دیوان داوری بین المللی فقط به عمل آورد.» وزارت خارجه می دانست که دیوان بین المللی فقط به قراردادها و عهد نامه هایی که بین دولتها منعقد شده رسیدگی می کند و طرح مسئله امتیازی که دولتی به یک شرکت خصوصی داده، خارج از صلاحیت آن دیوان است و منظورش فقط ترساندن دولت ایران، از توسل انگلیس به یک اقدام نظامی بود.

در یادداشتی به تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۳۲ محمدعلی فروغی وزیر خارجه وقت ایران سیاست تهدید و اراجاب دولت انگلیس اظهار تأسف کرد و به این نکته بخصوص اشاره نمود که دیوان داوری لاهه، صلاحیت رسیدگی به این مسئله را ندارد و سپس اضافه کرد: « دولت ایران این مسئله را مورد ملاحظه قرار می دهد که موضوع از مواردی است که به این دولت حق میدهد توجه جامعه ملل را به

فشارها و تهدیداتی که از طرف دولت انگلیس علیه ایران به عمل می آید، جلب نماید.» (۳۰)

کابینه انگلستان روز ۴ دسامبر تصمیم می گیرد، پیشدستی کرده و قبل از طرح مسئله از طرف ایران در جامعه ملل، خود موضوع را در آن جامعه مطرح سازد و استدلال پشت سر این تصمیم چنین بود که قرار گرفتن در حالت تهاجمی در جامعه ملل. بهتر از اتخاذ موضع دفاعی است. از این روسر جان سیمون وزیر مشاور در امور خارجی دولت بریتانیا، که تصادفاً در آن موقع در ژنوبسرمی برد، شخصاً و با عجله به دیدار دبیرکل جامعه (که مقرران در همان شهر ژنو بود) رفت و در محافل سیاسی ژنو گفته شد وزیر انگلیسی موقع رابرای آنکه قبل از ایران به دیدار دبیرکل وقته و موضوع راباوی مطرح سازد، مناسب دانسته و به اصطلاح فرصت طلبی کرده است. سیمون با این فرمول رسمی به سراغ دبیرکل رفت که مسئله باید در دستور کار «جامعه ملل» قرار گیرد. (۳۱)

رسیدگی به موضوع، در جامعه ملل از ژانویه ۱۹۳۳ آغاز شد. علی اکبر داور وزیر دادگستری که ریاست هیئت ایران را به عهده داشت، خطاب به شورای جامعه گفت: امتیاز سال ۱۹۰۱ اداری، از راههای نادرست و توسط حکومتی استبدادی که بدون وجود قانون اساسی بر کشور حکومت می کرده، اعطا شده است.

وی اضافه کرد: با وجود این (Apoc) حتی همان حق الامتیاز ناچیزی را که بر اساس آن امتیاز نامه کذایی قرار بده بردارد، به درستی نپرداخته و از پرداخت مالیات بردرآمد خود به دولت ایران نیز خودداری کرده و در همان حال با منافع غیرمشروع و «غیرقانونی» که عایدش می شده، در دیگر نقاط جهان به سرمایه گذاریهای عظیم دست زده است. از همه بالاتر آنکه (Apoc) از رسیدگی به دفاتر و حسابهای خود توسط نماینده دولت ایران جلوگیری نموده و بعلاوه از استخدام اتباع ایران در قسمت های مختلف خود، جز برای مشاغل حقیر اداری کارگری ساده (عملگی) خود داری نموده، زیر بار آموزش و تعلیم آنان نمی رود و طی این مدت تجاوز از ۳۰ سالی که از اعطای امتیاز می گذرد، فقط ۲ نفر ایرانی رابرای آموزش به انگلیس فرستاده است.

داور بر این نکته نیز تأکید کرد؛ قرار داد «آرمیتاژ - اسمیت» اصولاً به تصویب مجلس ایران نرسیده و از این رو قانوناً معتبر نیست.

با وجود این (Apoc) همین قرارداد بی اعتبار را به عنوان مبنای محاسبات و پرداختهای خود به ایران قرار داده است. رئیس هیئت ایرانی در پایان خاطر نشان ساخت که اگر فرض را بر این بگذاریم که اصولاً (Apoc) نفت ایران را کاملاً مجانی ببرد و فقط مالیات محلی و عوارض گمرکی متعلقه به آن را بپردازد، باز هم در این مدت بایستی ۱۹ میلیون لیره به ایران میپرداخته، نه ۱۱ میلیون لیره که کل درآمد حاصله ایران، در این مدت طولانی، از منافع آن کمپانی بوده است و چنین نتیجه گیری کرد، از آنجا که (Apoc) از هر طریق ممکن از اجرای شرایط همان امتیاز نامه کذایی ۱۹۰۱ نیز سرباز زده است، دولت ایران راهی نداشته جز آنکه امتیاز نامه را باطل اعلام کرده و آنرا لغو نماید. (۳۲)

هیئت انگلیسی به ریاست سرجان سیمون تمام دعاوی ایران تکذیب کرده، آنها را فقط یک مشت اتهام صرف تلقی نمود و سرجان خطاب به شورا اظهار داشت لغو امتیاز مغایر قوانین و مقررات حقوق بین المللی است و سؤال کرد اگر دولت ایران قرارداد «آرمیتاژ - اسمیت» را بی اعتبار می داند. چرا با قبول یک میلیون لیره، که بر اساس همان قرارداد محاسبه شده بود، دفعه گذشته به مصالحه تن داد. سرجان اسمیت همچنین گفت که میزان پرداختی بابت حق الامتیاز به صورت درست و منصفانه صورت گرفته و حتی به دروغ اعلام کرد که دولت ایران به طور منظم به دفاتر و حسابهای (Apoc) رسیدگی و آنرا بررسی می کند. (۳۳)

در اینجا بریتانیا نگران آن بود مبدا موضوع به حکمیت ارجاع شود، چه در آن صورت کمپانی مجبور می شد دفاتر خود را برای رسیدگی در اختیار حکم قرار دهد. ایرانی ها، غافل از این نگرانی انگلیسی ها، از ارجاع موضوع به حکمیت خودداری کردند. چون می ترسیدند بریتانیا با استفاده از قدرت و نفوذ خود، حکمیت را به نفع خویش تمام کند. (۳۴)

شورای جامعه ملل پس از استماع اظهارات طرفین، دکتر ادوارد بنش (بعداً

رئیس جمهور چک اسلواکی شد و در جریان تسلط کمونیست ها بر کشورش خود کشتی کرد- مترجم) را به سمت میانجی تعیین کرد تا شاید بتواند بین طرفین مصلحه ای برقرار نماید. دکترینش هر دو طرف را ترغیب کرد از طریق مذاکرات مستقیم، سعی کنند پیش نویسی برای یک « امتیاز نامه جدید» تهیه نمایند.

در اوایل آوریل سال ۱۹۳۳ مذاکرات در تهران شروع شد. مذاکره کنندگان اصلی (Apoc) عبارت بودند از سرجان کدمن رئیس کل کمپانی، معاون اوسرجان فریزر و دکتر ام. وای. یانگ پزشک کمپانی در تهران، که اینک به سمت یکی از معاونان مدیر عامل ارتقای مقام یافته بود. هیئت ایرانی تشکیل می شد از محمد علی فروغی وزیر خارجه، علی اکبر دادگستری، سید حسن تقی زاده وزیر دارایی و حسین علاء رئیس بانک ملی ایران. تیمورتاش وزیر دربار، که مذاکرات قبلی را رهبری کرده بود، بصورتی اسرار آمیز در مذاکرات غیبت داشت و بعداً معلوم شد شاه نسبت به وی سوء ظن پیدا کرده و به زندانش انداخته است. کدمن، قبل از آنکه تهران را به سوی لندن ترک کند، نامه ای از سلف خود در کمپانی، لرد گرین وی دریافت داشت که در آن نوشته شده بود: «با بودن دولت (بریتانیا) پشت سر شما، در موقعیت بسیار محکمی قرار دارید... و من تردید ندارم با این وضع قادر هستید قرارداد جدیدی منعقد سازید که از هر جهت متضمن منافع (Apoc) بصورتی کاملاً رضایت بخش خواهد بود.» (۳۵) هم هیئت مدیره (Apoc) و هم دولت انگلیس به کدمن توصیه کردند علاقه شخصی خود به ایران را کنار گذارده و فشار بیاورد تا حداکثر ممکن به نفع کمپانی امتیاز بگیرد. برای آنکه دولت بریتانیا مطمئن شود که نظریات هیئت مدیره کمپانی به طور کامل مورد نظر کدمن قرار خواهد داشت. اسکاتلندی سرسختی به نام ویلیام فریزر را نیز همراه او روانه کرده بودند. واقع امر هم این بود که کدمن که وضع را چنین می دید اظهار داشت احساس می کند حالش چندان خوش نیست و به این ترتیب برای مذاکرات را عملاً به دست فریزر سپرده بود. رضا شاه نیز اظهار داشته بود با لغو امتیاز سال ۱۹۰۱ داری، در واقع می خواهد لوح سنگی را بکلی پاک

کند و بر آن امتیازنامه جدیدی بنویسد که مبنای مناسبات منصفانه ای میان ایران (Apoc) به وجود آورد. کمپانی هم در نظر داشت به نوبه خود بعضی از بخشهای امتیازنامه مذکور را، که ممکن بود بعداً برایش در دست فراموشی رود، حذف کند و به جای آن موادی بگنجاند که بیشتر صرف داشته باشد. اینک که عملیات (Apoc) دیگر محدود به خاک ایران نمی‌شود و شامل بقیه نقاط جهان نیز می‌گردد، قصد واقعی کمپانی این بود که بخصوص ایران را از شریک ساختن در منافع شرکت‌های تابعه خود محروم کند، ولی در امتیازنامه ۱۹۰۱ صریحاً قید شده بود که ایران در این منافع شریک است. به طور خلاصه کمپانی مایل بود پرداخت حق الامتیاز را فقط محدود به میزان نفتی نماید که در ایران تولید می‌شود. از طرف دیگر ایران در نظر داشت اولاً تعادلی بین این دو (میزان نفت تولیدی در ایران و منافع کمپانی از شرکت‌های فرعی و تابعه در سراسر جهان) به وجود آورد و همچنین اصرار ورزید مناطق حوزه امتیاز را تا آنجا که می‌تواند محدود سازد و علاوه بر آن حق انحصاری (Apoc) در مورد احداث خط لوله به مناطق ساحلی خلیج فارس را لغو نماید. با وجود این همه نقطه نظرهای متضاد دوطرف بزودی متوجه شدند مواضع شان از یکدیگر فاصله ای بسیار دارد. (۳۶)

کدمن با شاه ملاقات کرد و به خاطر او آورد که در سال ۱۹۲۹، وقتی ایران پیشنهاد مشارک و صاحب ۲۰ درصد از سهام کمپانی را رد کرد. قرار بر این شد پس از رفع بحران اقتصاد جهانی، مذاکرات از سر گرفته شود. بدبختانه از نظر شاه، او نمی‌توانست مدتی طولانی منتظر بماند و به مقادیر قابل توجهی پول نقد، فوراً احتیاج داشت. از این رو اصرار کرد مذاکرات زمانی آغاز شود که کمپانی در آن زمان به هیچوجه در وضعی نبود که شرایط مساعدتری را از نظر ایران بپذیرد. شاه در حالی که عدم رضایت خود را از مداخله دولت انگلیس در موضوع، برای کدمن بیان می‌داشت، از او کمک خواست و خواهش کرد در این امر که لوح سنگی شسته شده را از نو بنویسند و با این ترتیب فصل جدید در تاریخ ایران به وجود آوردند، او را یاری دهد. اما تقاضای شاه، در فریزر،

که عملاً اختیار مذاکرات (Apoc) را به دست خود گرفته بود، تأثیری نبخشید و اوحاضر نبود زیر بار هیچ نوع مصالحه ای برود. این امر نیز مسئله را وخیم ترمی کرد که هیئت ایرانی که از شاه بشدت می ترسید، جرئت نداشت نظریات واقعی خود را بیان دارد و حقایق اوضاع را به اطلاع وی رساند. در این باره کدمن به وزارت خارجه انگلیس چنین گزارش می دهد:

«وضع در اینجا وحشتناک است. وزرای ایرانی به نظرمی رسد بر جان خود بیمناک هستند و تقریباً وحشت دارند که با من یا دیگر رؤسای کمپانی یک کلمه حرف بزنند یا حتی با آنها دیده شوند.» (۳۷)

وقتی مذاکرات ناگزیر به بن بست رسید، کدمن دست به اقدام زیرکانه ای زد. خود او در این باره میگوید: «من به این نتیجه رسیدم که تنها راه خروج از بن بست آن است که تصمیم ناگهانی اتخاذ کنم که به مثابه «شوکی» بر شاه وارد شود.» اوبه شاه پیغام فرستاد قصد دارد تهران را ترک کند. شاه که بشدت ناراحت شده بود او را به کاخ خویش خواند از وی خواست بماند. کدمن که می دانست با حضور شاه، وزراء ایرانی جرئت ابراز هیچ نوع نظریه و ابتکاری را نخواهند داشت، پیشنهاد کرد: «اعلیحضرت شخصاً ریاست جلسه ای را به عهده بگیرند که در آن باید آخرین تلاش برای شکستن بن بست صورت پذیرد.» (۳۸) شاه موافقت کرد و این جلسه با حضور او و طرفین دعوا تشکیل شد. ریاست جلسه با شخص شاه بود.

استراتژی مکارانه کدمن، روش مستبدانه شاه و بزدلی وزرای ایران، اساس روحیه حاکم بر جلسه ای را به وجود آورد که در آن تصمیمات مربوط به قرار داد سال ۱۹۳۳ اتخاذ شد. شاه در حالی که جلسه را افتتاح می کرد گفت اول باید اختلافات بین وزرای او (Apoc) برطرف شود. کدمن خودش کلماتی را که در پاسخ شاه به زبان آورده چنین نوشته است «گفتیم این تمایل اعلیحضرت را فعلاً باید کنار بگذاریم و ابتدا شرایط پیشنهادی جدید کمپانی را مطرح نماییم.» شاه

موافقت کرد. وزرا که غافلگیر شده بودند، اما جرئت نمی کردند بانظریات پادشاه خود مخالفت کنند، مطیعانه، وبدون آنکه یک کلمه بر زبان آورند، ساکت سرجا های خود نشستند».

شاه درحالی که وزرای خود را مخاطب قرار داده بود گفت «آنها، آن پایین، روی زمین نشسته اند، و نمی توانند دورتر از نوک بینی هایشان را ببینند و درحالی که من بر بالای برج قرار دارم و قادرم دنیای بزرگی را که اطرافم را فرا گرفته، بخوبی مشاهده کنم.»

وقتی این کلمات بر زبان شاه قادر مطلق آنها جاری شد، وزرا فهمیدند اگر می خواهند سرشان بر تنشان زیادی نکند، باید زبانهایشان را بکلی ببندند و اتخاذ هرگونه تصمیم رابه خود او واگذار نمایند. از آن پس شاه فقط به سخنان نمایندگان (Apoc) گوش می کرد. و حتی بخود تا این هم زحمت نمی داد که عقیده وزرایش را بپرسد. (۳۹)

روز ۲۵ آوریل، وقتی نمایندگان طرفین دوباره یکدیگر را ملاقات کردند. فقط یک موضوع برای طرح در دستور روی میز قرار داشت: پیش نویس قراردادی که توسط (Apoc) تهیه شده بود. کدمن که نخستین «شوک درمانی» خود را روی شاه مؤثر یافته بود، دست به وارد آوردن دومین «شوک» زد. پیشنهاد کرد که مدت امتیاز نامه جدید باید دست کم ۷۵ سال باشد تا کمپانی نسبت به ادامه کار خویش اطمینان کافی به دست آورد. (۴۰) مدت قراردادی در سال ۱۹۶۱ سرمی آمد، درحالی که اینک کدمن پیشنهادی کرد امتیاز جدید تا سال ۲۰۰۸ ادامه داشته باشد. شاه که از چنین پیشنهاد غیرمنتظره ای ناراحت شده بود گفت: «این غیرممکن است. مدت سی سال ما اسلاف خویش را برای دادن چنین امتیازی (امتیاز داری) مورد لعن و نفرین قرار دادیم. حالا شما می خواهید... نسلهای آینده همین لعن و نفرین را در مورد ما بکنند؟» (۴۱) با وجود این، شاه که خود را با اصرار شدید نمایندگان کمپانی روبروی دید، و از طرفی از مداخله نظامی

انگلیس وحشت داشت، بالاخره موافقت کرد امتیاز جدیدی به مدت ۶۰ سال به کمپانی بدهد، و در مقابل کمپانی هم مناطق مورد امتیاز را به یکصد هزار مایل مربع (۱۶۰ هزار کیلو متر) کاهش دهد. شاه، که تقریباً تنها کسی بود که از طرف ایران در جلسه حرف می زد، آنگاه فقط به مسئله نسبتاً بی اهمیتی پرداخت، از جمله آنکه مردم در استانهای شمالی کشور حتی برای سوخت چراغ‌ها نشان نفت ندارند... و شبها غالباً مجبورنداز پیه سوز استفاده کنند. اومی خواست کمپانی به ایران نفت سفید بدهد. شاه بعدی نسبت به مشکلات و پیچیدگیهای ناشی از اعطای یک امتیاز شصت ساله بی اطلاع بود که حتی یک مسئله اساسی را در جریان مذاکرات مطرح نکرد. وزرایش نیز در حالی که بشدت از اینکه توصیه یا مشاوره ای به او بکنند می ترسیدند، «صم: بگم» ساکت نشسته و بودند و پیش نویس تهیه شده توسط (Apoc) در مدت زمان بسیار کوتاهی مورد تأیید قرار گرفت، در حالی که در آن فقط چند تعدیل جزئی به عمل آمده بود، از جمله آنکه نام شرکت از کمپانی نفت انگلیس و پرشیا (Apoc) به کمپانی نفت انگلیس و ایران (AIOC) تبدیل شد، چه شاه دوست نداشت ایران را « پرشیا» بخوانند. روز ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ امتیاز نامه جدید به امضای نمایندگان طرفین رسید. (۴۲)

با رسیدن کدمن به لندن سیل نامه های تبریک به سوی وی روان شد. انگلیسی ها جشن گرفته بودند، چون کدمن و فریزر توانسته بودند قراردادی را به تصویب برسانند که نه تنها مدت آن شصت سال دیگر افزایش یافته، بلکه متضمن منافع بیشتری نیز برایشان شده بود. گرچه ایران هم توانسته بود مناطق مورد امتیاز را از ۵۰۰ هزار مایل به صد هزار مایل مربع کاهش دهد و حق انحصاری کشیدن لوله های نفتی به نقاط ساحلی خلیج فارس را از امتیاز نامه کمپانی حذف کند، اما از نظر امتیازات مالی ایرانی ها بازنده شده بودند، چه در حالی که حق الامتیاز ایران طبق قرارداد داری ۱۶ درصد از منافع کلیه کمپانیهایی بود که بموجب آن امتیاز تشکیل می شد و به فعالیت می پرداخت، قرارداد جدید عواید ایران را بر اساس تلفیقی از حق الامتیاز مجموع تولید شرکت در منافع خالص حاصله تعیین می کرد.

قرارداد جدید همچنین (AIOC) را موظف می کرد، برای جلوگیری از کاهش در آمد ایران، در صورت پایین آمدن احتمالی ارزش لیره استرلینگ، ۴ شیلینگ در هر تن به ایران بپردازد و مبنای محاسبه، قیمت طلا باشد. طبق قرارداد جدید پرداخت براساس تولید هر تن نفت، از کل میزان نفتی بود که صادر می شد؛ یا در ایران بفروش می رسید. معنای این شرط آن بود که (AIOC) می توانست بدون پرداخت هرگونه عوارض، مقادیر عظیمی از نفت مورد نیاز خود را برای مصرف در عملیات مربوط به نفت ایران و یا تانکرهای نفتکش اقیانوس پیماي خویش به رایگان تصاحب کند. برای مثال میزان مصرف نفت کمپانی از این طریق ۱/۵ میلیون تن بود که اگر به آن حق الامتیاز تعلق می گرفت، می توانست ۳۰۰ هزار لیره استرلینگ عواید اضافی به دولت ایران برساند.

به موجب قرارداد جدید علاوه بردریافت مبلغ ۶۷۱۲۵۰ لیره بابت گذشته، به ایران در سود کلی (AIOC) در سراسر جهان، سهمی معادل ۲۰ درصد از مبلغی که میان سهامداران عادی تقسیم می شد، تعلق می گرفت. اما دولت ایران هیچگونه وسیله ای در دست نداشت که بتواند مطمئن شود، آیا در این تقسیم شود، (AIOC) منافع کلیه شرکت های فرعی و تابعه خود را محاسبه کرده است یا نه؟ در واقع اعلامیه مورخه ۳۱ دسامبر ۱۹۵۰ کمپانی می گفت: «حساب های ۵۹ شرکت فرعی و تابعه... در تفریغ حسابها، مورد محاسبه قرار ننگرفته، چه مدیران کمپانی بر این عقیده اند که چنین تفریغ حسابهایی گمراه کننده خواهد بود. (۴۳)

قرارداد همچنین کمپانی را موظف می کرد ۲۰ درصد از مبلغی که رقم ذخایر کلی کمپانی نسبت به سال ۱۸۳۲ را، در انقضای قرار داد نشان می داد، به دولت ایران بپردازد. با وجود این ایران در این مورد هم هیچ کنترلی بر مسئله چگونگی تقسیم منافع بین سهامداران، و تخصیص مبالغی که برای افزایش ذخایر کلی کمپانی در نظر گرفته می شد، نداشت. در حقیقت دولت بریتانیا در طول جنگ دوم جهانی و پس از آن محدودیتهایی در مورد نحوه تقسیم سود سهام وضع کرده بود. از همه مهم تر آنکه دست کمپانی، از لحاظ افزایش مالیات (AIOC)

و در نتیجه نشان دادن کاهش سودخالص، بکلی بازگذاشته شده و از این لحاظ همه چیز در مورد سهم ایران، چه از محل ۲۰ درصد سود سهام و چه از نظر تعیین ذخایر کلی کمپانی، به انصاف دولت انگلیس واگذار گردیده بود.

از نظر پرداخت مالیات (AIOC) بایستی در ۱۵ ساله اول قرارداد، برای ۶ میلیون تن تولید سالانه نفت هر تن ۹ شیلینگ و از ۶ میلیون تن به بالا برای هر تن اضافی ۶ شیلینگ به دولت ایران پردازد. این ارقام در پانزده ساله دوم به ترتیب به ۱۵ و ۹ شیلینگ در تن بایستی افزایش می یافت.

بنابراین در ۳۰ ساله اول مدت امتیاز، میزان دریافتی مالیات ایران از (AIOC) به طور قطع محدود و معلوم شده بود، در حالی که دولت بریتانیا می توانست میزان مالیات دریافتی خود را از کمپانی، تا هر میزان که بخواهد بالا ببرد، و همین کار را هم می کرد. برای مثال در سال ۱۹۴۷ (AIOC) بابت مالیات متعلقه فقط ۳۰۸ هزار لیره به دولت ایران پرداخت. در حالی که در همان سال میزان دریافتی مالیات دولت انگلیس از کمپانی ۱۴ میلیون و ۸۰۰ هزار لیره بود، یعنی بیش از دوبرابر مبلغ ۷ میلیون و یکصد هزار لیره ای که جمع عایدات نفتی ایران از (AIOC) بابت حق الامتیاز و مالیات و هرگونه درآمد دیگر در کمپانیهای اصلی و تابعه بود! (به نمودار شماره ۲ نگاه کنید).

نمودار ۲. تولید نفت ایران، نفع خالص کمپانی (AIOC)، در آمد مالیات دولت انگلیس و پرداختی های به ایران (۵۰ - ۱۹۳۲)

سال	تولید نفت به هزار تن پلند(ب)	سود خالص (AIOC) به هزار لیره (الف)	مالیات دولت انگلیس به هزار لیره	پرداختی به ایران به هزار لیره
۱۹۳۲	۶/۴۴۶	۲/۲۸۰	۱۹۵	۱/۵۲۵
۱۹۳۳	۷/-۸۷	۲/۶۴۵	۳۰۵	۱/۸۱۲
۱۹۳۴	۷/۵۳۷	۳/۱۸۳	۵۱۲	۲/۱۹۰
۱۹۳۵	۷/۴۸۸	۳/۵۱۹	۴۰۹	۲/۲۲۱
۱۹۳۶	۸/۱۹۸	۶/۱۲۳	۹۱۱	۲/۵۸۰
۱۹۳۷	۱۰/۱۶۸	۷/۵۴۴	۱/۶۲۵	۳/۵۲۵
۱۹۳۸	۱۰/۱۹۵	۶/۱۰۹	۱/۱۵۷	۳/۳۰۷
۱۹۳۹	۹/۵۸۳	۲/۹۸۶	۱/۹۵۶	۴/۲۷۱
۱۹۴۰	۸/۶۳۷	۲/۸۴۲	۲/۹۷۵	۴/---
۱۹۴۱	۶/۶۰۵	۳/۲۲۲	۲/۹۲۱	۴/---
۱۹۴۲	۹/۷۰۶	۷/۷۹۰	۴/۹۱۸	۴/---
۱۹۴۳	۱/۷۰۶	۵/۶۳۹	۷/۶۶۳	۴/---
۱۹۴۴	۱۳/۲۴۷	۵/۶۷۷	۱۰/۶۳۶	۴/۴۶۴
۱۹۴۵	۱۶/۸۳۹	۵/۷۹۲	۱۰/۳۸۱	۵/۶۲۲
۱۹۴۶	۱۹/۱۹۰	۹/۶۲۵	۱۰/۳۷۹	۷/۱۳۲
۱۹۴۷	۲۰/۱۹۵	۱۸/۵۶۵	۱۴/۸۰۰	۷/۱۰۴
۱۹۴۸	۲۴/۸۷۱	۲۴/۰۶۵	۲۸/۳۱۰	۹/۱۲۷
۱۹۴۹	۲۶/۸۰۷	۱۸/۳۹۰	۲۲/۴۸۰	۱۳/۴۸۹
۱۹۵۰	۳۱/۷۵۰	۳۳/۱۰۳	۵۰/۷۰۷	۱۶/۰۳۲

منابع: گزارشهای سالانه (AIOC). فاتح: پنجاه سال نفت ایران. صفحات ۲۸۱-۳۰۷-۳۱۹

۳۲۰ - کتاب امتیازهای نفتی خاورمیانه، تألیف مکدکاشی. صفحات ۱۰۹ و ۱۱۰.

الف: پس از کسر مالیاتها و حق الامتیازها.

ب: هر تن پلند معادل ۱۰۲۷/۰۴۶ کیلوگرم یا ۲۲۲۰ پوند است.

از تمام اینها که بگذریم، بدون تردید بزرگترین باخت ایران در امتیازنامه جدید تمدید مدت امتیاز برای مدت ۳۲ سال دیگر، نسبت به امتیاز قبلی بود. حتی اگر ایران فشار می آورد که کمپانی همان قرارداد داری را اجرا کند، به نفعش بود، چه در این صورت، در سال ۱۹۶۱ که مدت امتیاز منقضی میشد، تمام اموال کمپانی به ایران تعلق می گرفت و همچنین ایرانیان می توانستند یا صنایع نفت را خودشان رأساً اداره کنند، و یا اداره آن را با شرایط بسیار بهتری به دیگران واگذار نمایند. اما طبق امتیازنامه جدید، ایران خود راتا سال ۱۹۹۳ نسبت به همان کمپانی متعهد ساخته بود که طی دهها سال فعالیت خود موجب این همه نارضایی و ناخشنودی آن کشور و مردمش شده بود.

آنچه موجب این نتایج مصیبت بار گردید، نیاز شدید شاه به پول و نگرانی عمیق او از حضور ناوگان جنگی انگلیس در خلیج فارس بود. از این هم بالاتر همان طور که کدمن اشاره می کند: "شاه نسبت به فعالیت های کمپانی در جنوب ایران بشدت سوء ظن داشت... و همچنین در کردستان ایران..." (۴۴).

ترس رضا شاه از ایجاد شورش به تحریک انگلیس در میان اقوام عرب تبار در مناطق نفت خیز و احتمال مداخله نظامی بریتانیا، مجبورش کرد شرایط مذاکره کنندگان انگلیسی را بپذیرد.

تقی زاده که شخصاً در مذاکرات نفت، در سال ۱۹۳۳، شرکت داشت ۱۵ سال پس از آن تاریخ اعتراف می کند: « لغو امتیاز داری را اشتباه بزرگی بود» تقی زاده وقتی در مجلس تحت فشار قرار گرفت توضیح دهد چگونه چنین شرایط یک جانبه ای را پذیرفتند؟ پاسخ داد: « وقتی هئیت نمایندگی بریتانیا تهدید کرد مذاکرات را قطع می کند، شاه بوضوح خود را باخت و از پیامدهای این مسئله ترسید و آنگاه تصمیم گرفت شخصاً در موضوع مداخله و میانجی کند.» آنگاه تقی زاده چنین ادامه داد: هیچ کس در سراسر مملکت، کوچکترین اختیار مقاومتی نه ممکن بود و نه نتیجه ای به بار می آورد.»

تقی زاده سپس با کوشش برای آنکه از ارتکاب اشتباه خود را تیرئه کند می گوید: اگر کوتاهی یا اشتباهی صورت گرفته باشد، گناه آن نه به گردن کارگزاران این معامله، که «آلت فعل» بودند بلکه به گردن گرداننده آن (شاه) است. (۳۵)

حسین علاء یکی از دیگر از شرکت کنندگان در مذاکرات نیز نظریات مشابهی ابراز داشته است. دیگر اشخاصی که در مذاکرات ان روز نفت شرکت داشته اند، امروز زنده نیستند. فیروزو تیمورتاش در زندان به دست مأموران شاه کشته شدند و داور، که شاه به او نیز مظنون بود، وظیفه سلطان خویش را با خود کشتی سبک تر کرد. دوران سلطنت ۱۵ ساله رضا شاه در ایران، که در سال ۱۹۴۱ پایان یافت با دو خصیصه اصلی، یعنی «دیکتاتوری» و «عمران و اصلاحات» مشخص می شود. در این دوران ۱۵ ساله کل عایدات نفت ایران که بالغ بر ۴۱ میلیون لیره استرلینگ می شد، هیچ نقش مهمی در تحولات اقتصادی «عمران و اصلاحات» بازی نکرد و بخش عمده آن صرف خرید اسلحه و مهمات گردید. بودجه ساختمان راه آهن، جاده ها و تأسیسات صنعتی عمدتاً از طریق وضع مالیات بذر مصرف کننده (مالیات غیر مستقیم) تأمین می شد. به عنوان مثال قسمت اعظم بودجه تأسیس راه آهن سراسری ایران که بندر شاهپور در جنوب (بندر امام خمینی) یعنی خلیج فارس را به بندر شاه در شمال (بندر ترکمن) یعنی دریای خزر متصل می کرد از راه بستن عوارض اضافی به قند و شکر مصرفی کشور به دست آمد. این راه آهن از نظر برای توزیع نفت سراسر کشور بسیار مفید واقع شد.^(۴۶) (۱)

چگونگی لغو امتیاز داری

محمود پورشالچی در کتاب «قزاق» در عصر پهلوی اول بر «اساس اسناد وزارت خارجه فرانسه» درباره «چگونگی لغو امتیاز داری» اینگونه به نوشته آورده است:

به دنبال اعطای امتیاز داری، نخستین شرکت بهره برداری پایه گذاری شد. پس از هفت سال جست و جو، اولین چاه در مسجد سلیمان در سال ۱۹۰۸ به نفت رسید و شرکت نفت تأسیس شد و شرکت قبلی در آن ادغام گردید. شرکت جدید با پشتکار فراوان به کار پرداخت و اولین فرآورده های نفتی ایران در سال ۱۹۱۲ به خارج صادر شد. ایجاد چنین تأسیسات عظیم از مشکلات و پیچیدگی های فراوان

خالی نبود. اولین مشکلی که خودنمایی می‌کرد، مساله امنیت بود. ذخیره های نفتی جنوب غربی ایران در سرزمین‌هایی قرار داشت که قبایل ساکن آنها فقط اسما از دولت مرکزی تبعیت می‌کردند. از کسب امتیاز در تهران تا استخراج آن در خوزستان راه زیادی بود. بریتانیایی‌ها با واقع‌بینی نژادی خودشان باب مذاکرات را با عشایر محلی برای روابط دوستانه یا حداقل عدم مزاحمت برای فعالیت‌های اکتشافی کمپانی باز کردند.

این گفت‌وگوها که بین نماینده انگلستان در بوشهر از یک سو و شیخ محمره (خرمشهر کنونی) و قبیله بختیاری از سوی دیگر آغاز شده بود به موافقت‌هایی انجامید و برای مراقبت از تاسیسات نفتی در مسجد سلیمان، در برابر خطرات احتمالی واحدهای کوچکی که در تحت‌فرماندهی یک افسر انگلیسی اداره می‌شد، با اطلاع دولت ایران در مسجد سلیمان مستقر شد.

ذکر این جزئیات از آن رو است که میزان اهمیت کشف نفت در ایران از نظرگاه سیاست کلی بریتانیا آشکار شود. برای مراقبت از فعالیت‌های کمپانی و برای حفظ روابط دوستانه با متنفذین محلی لازم بود که عده‌ای از افراد کاردان محلی در خدمت بریتانیا درآیند و این مسلما به ریشه دوانیدن نفوذ بریتانیا و ماموران آن در این نواحی کمک فراوان می‌کرد.

پیشرفت کمپانی جالب‌توجه بود. بدون اینکه وقفه‌ای در کارها حاصل شود، لوله‌های نفتی که مخازن نفت را به جزیره آبادان می‌پیوست، احداث شد و یکی از بزرگ‌ترین پالایشگاه‌های جهان در آبادان برپا گردید. رویداد بسیار بااهمیتی که در سرگذشت نفت موثر افتاد، تصمیم دولت بریتانیا برای جانشین ساختن نفت به جای زغال‌سنگ جهت سوخت نیروی دریایی انگلیس بود. این تصمیم به این منجر شد که نیروی دریایی انگلیس مقداری از سهام شرکت را خریداری کند و در نتیجه از سال ۱۹۱۴ حکومت انگلستان مستقیما در استخراج نفت ایران سرمایه گذاری کرد. شاید تذکر این نکته مناسب نباشد که در آن سال وینستون چرچیل لرد اول دریاداری انگلیس بود. فرآورده‌های کمپانی در پیروزی بریتانیا در جنگ ارزش فراوانی داشت و پس از پایان جنگ به خوبی آشکار شد، روابط دولت ایران با کمپانی نفت دوستانه نیست. بحران در زمانی پدید آمد که کمپانی از

پرداخت حق الامتیاز مقرر به دولت ایران خودداري کرد و دلیل این خودداري این بود که شرکت نفت دولت ایران را در مورد خرابکاری‌های متعدد عشایر محلی مسوول می‌دانست، از سوي دیگر افکار عمومی ایران به این حقیقت پی برده بود که از عواید سرشار نفت فقط سهم ناچیزی عاید خزانه ایران می‌شود. قرارداد بد فرجام ۱۹۱۹ ایران و انگلیس اوضاع را بدتر از پیش کرد. بالاخره هم دوطرف توافق کردند قضیه را به داوری آرمیتاژ اسمیت واگذار کنند. این حکمیت به موافقتنامه موقت ۲۲ دسامبر سال ۱۹۲۰ انجامید که به هر حال مورد تصویب مجلس قرار نگرفت. به قدرت رسیدن رضاشاه باعث شد تحریکات کمپانی برملا شود. اضطراب روز به روز افزایش می‌یافت. در سال ۱۹۳۲ بحران آغاز شد. به موجب محاسبات ایران، مجموع مبلغی که کمپانی در سال‌های ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۲ به ایران پرداخته بود در حدود ۱۱,۰۰۰,۰۰۰ استرلینگ بود.

اگر کمپانی به جای پرداخت حق الامتیاز به دولت ایران مالیات پرداخته بود، مبلغ پرداختی به خزانه ایران از ۲۲,۰۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ تجاوز می‌کرد. به علاوه دولت کمپانی را متهم کرد که به تحریکاتی علیه منافع ایران دست زده است. در ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ دولت به کمپانی اطلاع داد که امتیاز را لغو کرده است.

* روز عید مبعث سال ۱۳۵۱ هجری قمری (= ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ شمسی) رضاشاه از ادامه مذاکرات با شرکت نفت و به نتیجه نرسیدن آن سخت برآشفته و امتیازنامه داری را خواست و آن را لوله کرد و در آتش انداخت و سوزاند و گفت امتیازنامه داری لغو شد.

* روزنامه اطلاعات در فوق‌العاده مخصوص ششم آذرماه ۱۳۱۱ (۲۷=نوامبر ۱۹۳۲) خود نوشت: «مجلس شورای ملی در جلسه پنجشنبه دهم آذر (اول دسامبر ۱۹۳۲) به پیشنهاد آقای رهنما به اتفاق آرا تصویب کرد: مجلس شورای ملی موافقت خود را با تصمیم اخیر دولت راجع به الغای امتیازنامه داری ابراز داشت و اقدام دولت را در این موضوع تأیید و تحسین می‌نماید. اگرچه لغو امتیاز داری موجب جشن و شادمانی ملت ایران گردید، ولی شرکت نفت انگلیس

و ایران در روز ۱۲ آذرماه طی نامه‌ای خطاب به آقای سیدحسن تقی‌زاده، وزیر مالیه به این تصمیم از جانب مدیران شرکت مقیم در لندن اعتراض کرد و این امر موجب نامه‌نویسی‌ها و اعتراض و مذاکره‌ها و مراجعه به سازمان اتفاق ملل و سرانجام عقد قرارداد جدید شد. مفران این روزها به تحریک انگلیس مطبوعات خارجی به ایران حمله کردند، به‌خصوص روزنامه های لندن به نفع شرکت نفت مطالبی نوشتند. سروصدای روزنامه‌های انگلیس دولت ایران را واداشت که توسط سفارت شاهنشاهی در لندن اعلامیه‌ای انتشار دهد و طی آن دلایل ایران را برای لغو امتیازنامه داری تشریح نماید. این اعلامیه هم اثری نبخشید و دولت انگلستان رسیدگی به مساله را به جامعه اتفاق ملل ارجاع کرد.

تهران ۲ دسامبر ۱۹۳۲ شماره ۸۲

جناب آقای وزیر امور خارجه - پاریس

به دستور پلیس، مردم بر آن شدند به مدت دو روز تمام تظاهرات و شادمانی به سبب لغو امتیاز داری بنمایند. مطبوعات مقاله‌هایی نوشتند و از شاه که این تصمیم را گرفته سپاسگزاری کردند، چون غرور و شرف ملی را بازگردانده است. گرچه دولت ایران اعلام داشت آماده است باب مذاکرات را باز کند و جهت تنظیم قرارداد جدید با شرکت نفت انگلیس و ایران به بحث بپردازد و عملاً هیچ نوع توقیفی در تولید فراهم نیامده، مع‌هذا از مجموع حوادث دولت انگلستان ناراضی است. وابسته نظامی فرانسه خواهش دارد این تلگرام و تلگرام قبلی را (شماره ۸۰۱) به وزارت جنگ ارسال دارید.

لندن دوم دسامبر ۱۹۳۲ شماره ۷۵۳

جناب آقای وزیر امور خارجه - پاریس

من طی نامه شماره ۷۴۴ تاریخ ۲۹ نوامبر به استحضار رسانده بودم که لغو امتیاز نفت توسط دولت ایران چه تاثیری در اینجا گذارد. وابسته بازرگانی ما گزارش جامعی جهت جناب آقای وزیر تهیه کرده که ضمیمه این نامه است و من توجه وزارت را به‌خصوص جلب می‌کنم که آن را مطالعه فرمایند، زیرا

نتایج آن می‌تواند مورد نظر دولت فرانسه باشد. سفارت ایران در لندن اعلامیه‌ای تسلیم مطبوعات کرده که نشریه تایمز آن را به چاپ برساند و من نسخه‌ای را می‌فرستم، می‌بینید که در آن بر حسن‌نیت دولت ایران تاکید شده است و از سماجت و اصرار نابه‌حق و احساسات دشمنانه شرکت انتقاد. سفیر آفلوریو. دوم دسامبر آژانس هاواس:

مجلس شورای ملی ایران در پی مذاکرات طولانی، اقدامات دولت را مبنی بر لغو امتیاز داری تایید کرده است. لغو این امتیاز موجب شادمانی فراوان در تهران گردیده است. دولت ایران مع‌هذا اعلام داشته که آمادگی دارد با کمپانی نفت انگلیس و ایران و شرایط تنظیم قرارداد که منافع و حقوق دو طرف در آن ملحوظ باشد، به مذاکره بپردازد.

* امتیاز نامه نفت داری که توسط دولت لغو گردیده بود، روز اول ماه دسامبر ۱۹۳۲ در مجلس تایید شد و دولت ایران به اعتراضیه شرکت نفت که می‌گفت ایران نمی‌تواند یک‌طرفه قرارداد را لغو کند پاسخ داد. در سوم دسامبر اعتراض نامه دیگری از طرف شرکت نفت ایران - انگلیس به دولت رسید که لغو یک‌طرفه قرارداد را نمی‌پذیرد.

مکاتبات و کشمکش‌ها دوام داشت تا در دهم دسامبر ۱۹۳۲ وزیر مختار انگلیس در تهران شکوائیه‌ای به وزارت خارجه ایران تسلیم داشت و تهدید کرد اگر دولت شاهنشاهی یادداشت‌الغای قرارداد داری را پس نگیرد، دولت انگلستان آن را به دیوان داری بین‌المللی در لاهه ارجاع می‌نماید.

* در دهم آذر ۱۳۱۱ (اول دسامبر ۱۹۳۲) سیدحسین تقی‌زاده وزیر ایران در نامه شماره ۳۷۰۵۶ به آقای جکس، مدیر شرکت نفت ایران و انگلیس نوشت: ... در جواب نامه ۸ آذر جاری گمان دارم لازم باشد یادآور شوم که دولت ایران اظهارات و دلایل عرضه شده جنابعالی مندرج در نامه فوق را نمی‌پذیرد و همچنان بر دلایل متعدد خویش پابرجا است که لغو قرارداد داری از حقوق قانونی او است؛ بنابراین تصمیم قطعی و نهایی او همان است که این وزارت طی نامه شماره ۳۶۴۸۶ در تاریخ ششم آذرماه (۲۷ نوامبر ۱۹۳۲) ابلاغ کرده است. وزیر دارایی

«... دولت ایران امتیاز نفت را که در سال ۱۹۰۱ مسیحی برخلاف مصالح و منافع ملت ایران قبل از استقرار مشروطیت به دارسی انگلیس داده شده ملغی ساخته است...»

لغو قرارداد دارسی

تهران ۲ دسامبر ۱۹۳۲ شماره ۱۶۳

جناب آقای وزیر امور خارجه - پاریس

يك جنجال بزرگ تبلیغاتی نظیر آنچه من بارها به دلایل و بهانه‌های گوناگون آن را به اطلاع می‌رسانده‌ام، در مطبوعات عدم رضایت و بدخلقی دولت ایران را به طور ناگهانی از ۱۶ نوامبر اعلام داشت. این هیاهو و جنجال علیه شرکت نفت ایران و انگلیس بود... روز ۲۷ نوامبر که یکی از اعیاد مهم و روز مبعث پیامبر اسلام است، شاه تازه از سفر جنوب ایران مراجعت کرده بود وزبده‌ترین دولتمردان را صبح به‌حضور پذیرفت. عصر فوق‌العاده‌ای از طرف روزنامه‌ها نشر یافت که در آن لغو قرارداد نفت دارسی را اعلام داشته بودند. چند لحظه بعد مدیر شرکت نفت ایران و انگلیس نامه‌ای از وزیر مالیه دریافت کرد که مفاد مندرج در صفحه اول روزنامه‌ها را تایید می‌نمود.

در نامه وزیر مالیه صراحت امر قابل‌توجه است، او سعی نکرده مطالب را در لفافه بگوید و دنبال معاذیر بگردد. قرارداد سال ۱۹۰۱ که برای مدت شصت سال بسته شده بود در سال ۱۹۳۲ لغو شد، چون دولت ایران این طور خوشش می‌آمد... امکان دارد سرنوشت کمپانی نفت، به‌طرز مکاتبه و رفتاری بستگی داشته باشد که از چند ماه پیش بین دو نفر شروع شده و گوش شنوایی نیافته‌اند، وزارت دربار و وزارت دارایی (گزارش شماره ۱۲۷ تاریخ ۷ سپتامبر سفارت) شاه که پس از قریب چهار هفته غیبت از پایتخت مراجعت کرد ناگهان مرد مورد اعتماد خویش، وزیر دربار جدایی‌ناپذیر را طرف خشم و بی‌اعتنایی قرار داد...

لندن ۸ دسامبر ۱۹۳۲ شماره ۷۹۰

پیرو نامه‌های تاریخ ۲۹ نوامبر و ماه دسامبر ۱۹۳۲: سر لانسلو آلیفانت دیروز به من گفت دولت بریتانیا مصمم است از شرکت نفت ایران و انگلیس در منازعاتی که با دولت ایران پیدا کرده حمایت نماید. البته به طور قاطع، ولی نه به شکل مسائل سیاسی. او مامور شده به کمک چند تن کارشناس قضایی، مراجعه به دادگاه‌های بین‌المللی را فراهم سازد. سر لانسلو آلیفانت گناه واقعه را از سوی وزیر ایرانی نمی‌داند، بلکه مستقیماً شاه را مقصر می‌شناسد که می‌خواهد در شرایط موجود قدرت مطلقه شخصی را نمایش دهد و این کار به وسیله ارتش باید صورت گیرد و پول لازم است و محل درآمد فقط شرکت نفت است که از چندی پیش برای کسب درآمد بیشتر به آن فشار می‌آورند. درآمد ایران از نفت که در سال ۱۹۳۱ رقم یک میلیون و دویست هزار لیره بود در سال جاری به سیصد هزار لیره کاهش یافته و چون شاه از آن مطلع شده برآشفته، زیرا دقیقاً موقعی بوده که در خلیج فارس نیروی ایرانی خویش را سرکشی می‌کرده است...

فلوریو (۲)

توضیحات و مأخذ

- ۱- مصطفی علم «نفت، قدرت و اصول»، ترجمه غلامحسین صالحیار، انتشارات چاپخش، ۱۳۷۷ - صص ۷۶ - ۵۱
- ۲ - «قزاق عصر رضا شاه پهلوی» از اسناد وزارت خارجه فرانسه، ترجمه و تالیف محمود پورشالچی - انتشارات مروارید - ۱۳۸۴، صص ۵۳۸ - ۵۳۴

پی نوشت ها : مصطفی علم : رضا شاه و امتیاز ۱۹۳۳

- ۱- اسناد مربوط به سیاست خارجی بریتانیا (۱۹۳۹ - ۱۹۱۹) جلد چهارم سری اول - صفحات ۲۱ - ۱۱۱۹
- ۲ - قرارداد سال ۱۹۱۹ ایران و انگلیس در کتاب نجات ایران فصل پنجم تحت عنوان «تاریخ کنفرانس صلح پاریس»
- ۳ - دوزیردیگر عبارت بودند از صارم الدوله (مسعود) وزیرمالیه ونصرت الدوله فیروز وزیر خارجه برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به کتاب سردنیس رایت سفیرانگلیس در تهران تحت عنوان: انگلیسی در میان ایرانیان در دوره قاجار (۱۹۲۱ - ۱۷۸۱). صفحات ۸۰ - ۱۷۸. همچنین کتاب انگلیسی ها در میان ایرانیان تألیف همین نویسنده. دوره هایی از تاریخ انگلیس - ایران - صفحات ۹۲، ۹۴ و ۲۰۵،
- ۴ - همان منبع
- ۵ - بسیف پورفاطمی «تاریخ دیپلماسی ایران (۱۹۲۳ - ۱۹۱۷)» سیاستهای قدرت طلبی انگلیس و روسیه در ایران (چاپ نیویورک ۱۹۵۲). صفحات ۵۸ - ۲۵۷
- ۶ - لردآیرونساید. راه بلند رسیدن به فرماندهی. یاداشتهای ژنرال سرادموند آیرونساید (۱۹۲۲ - ۱۹۲۰). همچنین کتاب انگلیسی ها... اثر رایت صفحات ۸۲ - ۱۸۱.

- ۷ - محمد تقی بهار. تاریخ مختصر احزاب سیاسی - جلد اول. صفحات ۱۶، ۶۸، ۶۱ و ۱۰۶. آنطور که بهار نوشته است، سید ضیاء الدین گفته بود ۲۰ هزار تومان میان قزاقها، از جمله فرمانده آنها تقسیم کرده و علاوه بر این، ۲ هزار تومان دیگر هم به خود رضاخان به عنوان انعام اضافه پرداخته بود. همچنین رجوع شود به کتاب حیات یحیی اثر دولت آبادی - جلد سوم. صفحات ۲۸ - ۲۲۷. دولت آبادی در آن زمان نماینده مجلس بود.
- ۸- یادداشت‌های آبرونساید. صفحه ۴۸،
- ۹ - دونالد-ن-ویلیبر. رضا شاه پهلوی. تجدید حیات و تجدید بمای ایران- صفحه ۴۸،
- ۱۰- سند شماره ۶۴۰۳ / ۳۷۱ وزارت خارجه انگلیس. از نورمن به کرزن. اول مارس ۱۰۲۱. همچنین به تز دکترای نانس کیتز تحت عنوان مسئله روابط دیپلماتیک ایران و انگلیس (۱۹۳۳ - ۱۹۲۱) مراجعه کنید- این رساله که توسط دانشگاه لندن چاپ شده، سند معتبری در روابط رضاخان و انگلیس ها به شمار می آید. صفحه ۳۵
- ۱۱ - ن.سیف پور فاطمی «تاریخ دیپلماسی ایران متن قرارداد انگلیس و شوروی صفحات ۶۶ - ۲۶۳
- ۱۲ - سند شماره ۷۳ / ۴۱۶ وزارت خارجه انگلیس- از لرن به کرزن - ۲۸ ماه مه ۱۹۲۳
- ۱۳ - سند شماره ۸۰۵۱ / ۳۱ وزارت خارجه انگلیس- از لرن به کرزن - ۱۶ ژوئیه. جی. واترفیلد دیپلمات حرفه ای، سرپرسی لرن از کیرلند هاوول (۱۹۶۱ - ۱۸۸۰). صفحه ۸۲.
- ۱۴ - سند شماره ۷۰۲ / ۴۱۶ وزارت خارجه انگلیس - لرن به کرزن. ۵ مه ۱۹۲۳. سند شماره ۷۳ / ۴۱۶ وزارت خارجه انگلیس. ۲۸ مه ۱۹۲۳. سند شماره ۹۰۴۳ / ۴۱۶ وزارت خارجه انگلیس وزارت امور هند به وزارت خارجه انگلیس. ۱۶ مه ۱۹۲۳
- ۱۵ - رایب. ایرانیان... صفحه ۱۹۲ و
- ۱۶- واترفیلد. دیپلمات حرفه ای. صفحه ۱۲۲

- ۱۷ - مذاکرات مجلس ایران. جلسه ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵
- ۱۸ - الول ساتن. نفت ایران. صفحه ۶۷
- ۱۹ - فریر. بریتیش پترولیوم. صفحات ۵۹۶ و ۶۰۳ - ۶۰۱
- ۲۰ - جان رولند و بازیل کدمن سفیر نفت. صفحه ۱۱۵. سند ۱۱۴۹۸ / ۳۷۱ وزارت خارجه انگلیس. نامه لرن به اولیفان. اول ژوئن ۱۹۲۶
- ۲۱ - فاتح. ۵۰ سال نفت ایران. صفحه ۱۸۶.
- ۲۲ - روزنامه ستاره ایران. شماره ۲۵ / نوامبر سال ۱۹۲۸
- ۲۳ - فریر. B.P. صفحات ۸ - ۶۰۴ فاتح. ۵۰ سال صفحه ۲۸۷
- ۲۴ - سند شماره ۱۶۹۳۲ / ۳۷۱ وزارت خارجه انگلیس. تجدید نظر در امتیاز نامه و پرداخت حق الامتیاز (AIOC). آوریل ۱۹۲۹. مه ۱۹۳
- ۲۵ - فریر. B.P. صفحات ۲۲ - ۶۱۶
- ۲۶ - مهدیقی هدایت. مخبر السلطنه. خاطرات و خطرات. صفحات ۶ و ۳۹۵. هدایت در موقع نخست وزیر ایران بود.
- ۲۷ - فاتح. ۵۰ سال نفت ایران. صفحه ۲۹۲
- ۲۸ - شند شماره ۱۶۷۸ / ۲۷۹ وزارت خارجه انگلیس. نامه وزارت خارجه انگلیس به هور. اول دسامبر ۱۹۳۲
- ۲۹ - سند ۷۳ / ۲۳ کابینه بریتانیا. تصمیمات هیئت دولت (۳۲) ۶۵. ۷ دسامبر، ۱۹۳۲
- ۳۰ - سند شماره ۱۶۰۷۹ / ۲۷۱ وزارت خارجه انگلیس. نظریه دفتر حقوقی سلطنتی. ۷ دسامبر ۱۹۳۲. نامه هور به وزارت خارجه انگلیس. ۱۳ دسامبر ۱۹۳۲
- ۳۱ - سند ۷۳ / ۱۳ کابینه بریتانیا. تصمیمات هیئت دولت. ۳ (۳۲) ۶۵. ۱۴ دسامبر ۱۹۳۲. سند شماره ۱۶۰۷۹ / ۲۷۱ وزارت خارجه. پیش نویس از رندل - ۱۴ دسامبر ۱۹۳۲. اف / پی. والترز. تاریخچه ای از جامعه ملل. صفحه ۵۲۷.
- ۳۲ - روزنامه رسمی جامعه ملل. دوره ۱۴. یادداشت تسلیم شده زا طرف دولت ایران به دبیرکل جامعه. ۱۸ ژانویه ۱۹۳۳. پیش نویسهای مربوط به جلسه هفدهم. دور سوم. ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳. صفحات ۳۰۳ - ۲۸۹.

- ۳۳ - روزنامه رسمی جامعه ملل شماره ۱۳ (۱۹۳۲) یادداشت تقدیم شده از طرف دولت بریتانیا به دبیرکل جامعه ملل. ۱۹ دسامبر ۱۹۳۲. ۲ صورت مذاکرات جلسه هفدهم. دوره سوم صفحات ۳۰۳ - ۲۸۹ و ۲۳۰۵ - ۲۲۹۸. همان منبع فصل سیزدهم (۱۹۳۳) صفحات ۲۰۴ - ۱۹۸. همچنین به سند شماره ۱۶۹۳۵ / ۳۷۱ وزارت خارجه انگلیس و صورت مذاکرات شورای جامعه ملل. جلسه هفدهم از دوره سوم. ۲۶ ژانویه ۱۹۳۲ مراجعه شود.
- ۳۴ فتح. ۵- سال نفت صفحه ۲۹۵
- ۳۵ رولند و کدمن سفیر نفت. صفحه ۱۲۳
- ۳۶ - همان منبع صفحات ۲۶ - ۱۲۳. فؤاد روحانی «تاریخ ملی شدن نفت ایران». صفحه ۶۵
- ۳۷- رولند و کدمن. سفیر نفت صفحات ۱۲۸ - ۱۲۶ و سند شماره ۱۶۱۹۳۷ / ۳۷۱ وزارت خارجه انگلیس. «کدمن به سیمون» ۲۱ آوریل ۱۹۳۳
- ۳۸ - رولند و کدمن. سفیر نفت. صفحه ۱۲۹،
- ۳۹ - همان منبع. صفحه ۱۳۰
- ۴۰ - همان منبع. ۲ صفحه ۱۳۱
- ۴۱ - مذاکرات مجلس شورای ملی ایران. نطق تقی زاده. ۲۷ ژانویه ۱۹۴۸
- ۴۲ - رولند و کدمن. سفیر نفت. صفحه ۱۳۲. متن کامل امتیاز نامه سال ۱۹۳۳ در روزنامه رسمی جامعه ملل شماره ۱۲، جلسه هفتاد و هفتم. دسامبر ۱۹۳۳. صفحات ۶۰ - ۱۶۵۳ آمده است.
- ۴۳ - گزارش سالانه (AIOC) و تراز نامه در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۵۰
- ۴۴ - سیف پور فاطمی، «دیپلماسی نفت». صفحات ۸۰ - ۱۵۹. علی وثوق، چهار فصل در نفت و تاریخ. صفحه ۶۹. رولند و کدمن سفیر نفت. صفحه ۱۲۱،
- ۴۵ - مذاکرات مجلس شورای ملی، جلسه مورخ ۲۷ ژانویه ۱۹۴۸
- ۴۶ - مصطفی علم. برنامه ریزی اقتصادی دولتی رد ایران. صفحه ۱۰

فصل چهارم

مروری بر ماجرای واگذاری امتیاز نفت شمال

نوشته مصطفی جلالی در مقاله ای تحت عنوان «مروری بر ماجرای واگذاری امتیاز نفت شمال» می نویسد:

سال‌های بسیاری، وجود ذخایر عظیم انرژی در ایران، این کشور را به جولانگاهی برای تاخت و تاز و زیاده‌طلبی سلطه‌گران تبدیل کرده بود. کسب امتیازات متعدد اقتصادی، سیاسی و نظامی، قدرت‌های خارجی را برمی‌انگیخت تا به توجیه هر اقدامی به دستیابی این هدف برآیند.

از ترویج فرهنگ خاص و نامانوس غرب بین مردم ایران گرفته تا تهاجم نظامی و لشکرکشی به مرزهای این کشور، همه‌و همه داستان ماجراجویی‌هایی است که نزدیک به یک قرن، تاریخ میهن‌مان را تحت‌شعاع خود قرار داده بود. یکی از نقاط بارز جدال قدرت‌های نفوذیافته در ایران برای تصاحب منابع ملی مردم این کشور، ماجرای «امتیاز نفت شمال» است. «امتیاز نفت شمال» در حالی پا به عرصه تاریخ معاصر سیاسی و اقتصادی ایران نهاد که سایه تزویر استعمارگران و تظاهر آنان به تمدن و پیشرفت، روزگار سیاه عقب‌ماندگی کشورمان را رقم می‌زد.

گام نخست استعمار

اگرچه علت پایکوبی و دست‌افشانی میهمانان فرنگی ناصرالدین شاه قاجار به هنگام خروج از ضیافت شام دربار، در یکی از شب‌های زمستان سال ۱۲۹۴

برای مردم کوچه و بازار روشن نبود، اما این موضوع، تنها یک شب در گوشه درودیوار قصر حکومتی قاجار ماند و صبح فردا نقل محافل حجره‌نشینان و دکه‌داران شد. ناصرالدین‌شاه قاجار، در بهمن‌ماه سال ۱۲۹۴ شمسی، با صدور حکمی مجوز تفحص و استخراج نفت از سه منطقه در شمال کشور را به محمد ولی‌خان تنکابنی واگذار کرد.

در این تفویض‌نامه، به وزیر وقت خزانه و گمرک، اجازه داده شده بود تا نسبت به استخراج نفت در نواحی تنکابن، کجور و کلارستاق مازندران اقدام کند.

حاکم بی‌درایت وقت به وزیر خود یادآور شده بود که «این عملیات مفید!» به دلیل فراهم نبودن امکانات اکتشاف و حفاری ۲۰ سال معطل مانده بود و امروز به دنبال انعقاد قراردادی با «آرکادی مفودیوویچ» خوشتاریای گرجی از سر گرفته خواهد شد. «محمدولی‌خان تنکابنی اگرچه در زمان انعقاد قرارداد مذکور در سمت وزیر جنگ کابینه مستوفی‌الممالک سرگرم کار بود، ولی به دلیل نزدیکی به دربار شاه و حمایت مستوفی‌الممالک، مکلف شد تا به عنوان نماینده ایران تمام حقوق این موضوع را به مدت ۹۹ سال به خوشتاریا واگذار کند.

در بند نخست این قرارداد ۱۰ ماده‌ای این‌گونه آمده است: «من - سپهسالار اعظم‌نظر به مندرجات فرمان پادشاهی مورخه شعبان ۱۳۱۳ که به موجب آن امتیاز معادن نفت محال‌ثلاثه [محل‌های سه‌گانه] تنکابن، کجور و کلارستاق به من داده شده است، اظهار می‌دارم و کمپانی خوشتاریا را مامور می‌نمایم که تمام اقدامات لازمه را برای اجرای امتیاز مذکور به عمل آورد. برای این مقصود و به جهت اینکه امور راجعه به انکشاف [اکتشاف] و حفر معادن آسان شود، اظهار می‌دارد که امتیاز مذکور با تمام حقوق راجعه آن، از تاریخ حال تا ۹۹ سال به کمپانی خوشتاریا واگذار می‌شود.»

به این ترتیب، اولین امتیاز نفت شمال ایران به یک تبعه خارجی واگذار شد، فردی که بعدها، حضور او در صحنه سیاسی منطقه، موجب نقش‌آفرینی و عروسک‌گردانی‌های بی‌شماری برای حکام وقت ایران شد.

فشار نظامی

به دنبال پیروزی مشروطه خواهان و فتح تهران به دست آنان، محمدولی خان تنکابنی نخستین کابینه را تشکیل می‌دهد. تعطیلی مجلس شورای ملی در دوران نخست‌وزیری تنکابنی نیز این مجال را برای ارتش تزاری روسیه فراهم می‌سازد تا شمال ایران را به‌طور کامل تحت‌کنترل و اشغال خود درآورد.

چندی نمی‌گذرد که تسلط نظامیان تزاری، بهانه‌ای برای امتیازخواهی بیشتر از حکومت ایران می‌شود. اعطای امتیاز نفت شمال به‌طور کامل (یعنی سراسر منطقه شمال ایران) شرطی است که ارتش روسیه برای خروج نیروهای خود از شهرهای تحت‌اشغال، پیش پای سپهسالار می‌گذارد.

در نتیجه این فشارها، دولت تنکابنی مجبور می‌شود «امتیاز استخراج نفت و موم طبیعی معدنی» را در سال ۱۲۹۴ به خوستاریا- و به بیان دقیق‌تر- به روسیه تزاری واگذار کند.

همان‌گونه که در اسناد و مدارک به جا مانده از این معاهده ۱۲ ماده‌ای آمده، حق کشف و استخراج نفت، گاز طبیعی، قیروموم طبیعی درحوزه استان‌های مازندران، گیلان و استرآباد، به مدت ۷۰ سال به شکل انحصاری به خوستاریا داده شد. در ذیل این قرارداد اگرچه استرداد اسباب، ماشین‌آلات و ساختمان‌ها و نیز تمام چاه‌های نفت و گاز به ایران، در شمار بندهای ذکر شده بود، اما دولت وقت ایران تعهد کرده بود زمین‌های مورد نیاز شرکت خوستاریا را به صورت رایگان در اختیار این شرکت قرار داده و هیچ‌گونه حق گمرکی برای اسباب و ماشین‌آلات وارداتی شرکت دریافت نکند.

مخالفت مردمی

از آن‌جا که در زمان انعقاد قرارداد مذکور، اساس و شالوده مجلس هنوز به طور کامل شکل نگرفته بود و مردم نیز به ماهیت تحمیلی این توافقنامه معترض بودند، موج مخالفت با این قرارداد در کشور به راه افتاد. مردم معتقد بودند تنها

مجلس صلاحیت قانونی اعطای امتیازات به دیگر کشورها را دارد، لذا در نبود مجلس هرامتیازی که به طرف دیگر داده شود، غیرقانونی است. این مخالف های مردمی در کنار نقش آفرینی فرصت طلبان شرکت نفت «انگلیس و ایران» برای شکست روسیه به عنوان رقیب، باعث شد تا صمصام السلطنه بی درنگ پس از روی کار آمدن «لغو امتیاز خوشتاریا» را به عنوان نخستین گام موثر کابینه، به تصویب برساند.

سیدضیاء، قوام السلطنه و آمریکا

پیروزی انقلاب روسیه در اکتبر ۱۹۱۷، رهبران به شغف آمده شوروی را بر آن داشت تا تمامی امتیازات غیرمشروعی را که در عهد تزاری، به زور و اجحاف از ایران گرفته بودند، به شکل یک جانبه ملغی کنند تا تاریخ معاصر ایران برای نخستین بار، شاهد لغو یک امتیاز استعماری، بدون تحمیل هزینه جانی و مالی به ملت ایران باشد. در این میان، خوشتاریا که تبعه دولت گرجستان بود، به عنوان یک شهروند گرجی - و نه یک نفروس - به این فکر افتاد که به منظور یافتن خریداری برای امتیاز خود، راهی اروپا شود.

این فرد پس از مدت ها سرگردانی در پایتخت های اروپایی، سرانجام توانست نظر مساعد متولیان شرکت نفت انگلیس و ایران را نسبت به خرید امتیاز نفت شمال ایران جلب کند. انگلیسی ها که پس از انقلاب اکتبر شوروی خود را در نفت ایران بی رقیب می دیدند، برای قانونی جلوه دادن فعالیت های نفتی خود در ایران اقدام به تاسیس شرکتی به نام «شرکت نفت های شمال ایران» کردند. دولت انگلیس برای جبران لطف دوستان گرجی خود، حمایت بی سابقه ای از اعلام استقلال گرجستان و جدایی آن از شوروی کرد تا از این طریق، عدم ارتباط قضیه «نفت شمال ایران» را با دولت روسیه سابق و شوروی پس از انقلاب، به اثبات برساند، اما این حرکت مودیان انگلستان، بی نتیجه ماند و با پیوستن گرجستان به اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۳۰۰ بهانه شرکت نفت انگلیس و ایران مبنی بر گرجی بودن خوشتاریا، از دست رفت و نخستین اقدام دولت انگلستان تحت پوشش شرکت مذکور برای به دست آوردن نفت شمال ایران نافرجام ماند.

استعمار پنهان

برنامهریزی حکام لندن برای طراحی و اجرای بحرانی به نام کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سناریوی تازه‌ای را در ایران رقم زد که اگر به پیروزی می‌رسید، در سایه دولتی به ظاهر مستقل و ملی، انگلستان به تمام اهداف و مطامع خود در خصوص نفت ایران، دست می‌یافت.

هدف استعمارگران انگلیسی در ایران، اجرای برنامه استعمار پنهان به جای استعمار آشکار بود تا مبادا رقبای جدی خود (شوروی و آمریکا) را دچار حساسیت کند.

کودتای رضاخان علیه سلسله قاجار، تاریخ سیاسی ایران را وارد مرحله‌ای تازه کرد که سرنوشت نفت ایران را نیز تحت‌تاثیر فراز و فرودهای خود قرار داد. موج مخالفت مردم ایران با سیاست‌های روسیه و انگلیس در مواجهه با این کشورها، زمینه را برای ورود آمریکا به عنوان «قدرت سوم» در معادلات سیاسی ایران فراهم کرد.

کم‌رنگ ساختن نقش دو کشور انگلیس و روسیه، حرکتی بود که از روزگار امیرکبیر دنبال می‌شد، اما این دو کشور استعمارگر هرگز اجازه ورود قدرت‌هایی مانند فرانسه، آلمان و... را به عرصه سیاسی ایران نمی‌دادند.

اما در دوران افول حکومت قاجار، میرزا حسن‌خان مشیرالدوله، داعیه تجدید سازمان نظام مالی آشفته کشور و بازسازی اقتصاد آن را سر داد و به بهانه مقابله با رقابت انحصاری روس و انگلیس، دست خود را به سمت قدرتی به نام آمریکا دراز کرد تا این کشور نیز در پس نقابی به نام «سیاست درهای باز» و نیز تحت لوای حمایت از ملل استعمارزده جهان، خود را وارد حوزه سیاست و مرآمده با ایران کند.

ملت و دولت ایران در بازخورد تنفر شدید از دو قدرت استعماری روسیه و انگلیس، از ماجرای نزدیکی به آمریکا حمایت کردند و این مقدمه‌ای شد تا «حسین علا»، وزیرمختار ایران در واشنگتن، با صدور بیانییه‌ای تمایل ایران را

برای واگذاری امتیاز نفت در ۵ منطقه شمالی کشور به مقامات یا شرکت‌های نفتی آمریکا اعلام کند.

خبر تمایل ایران برای واگذاری امتیاز نفت شمال به شرکت‌های آمریکایی، دولت انگلیس را بر آن داشت تا در آبان‌ماه ۱۲۹۹ نماینده شرکت نفت انگلیس و ایران را به‌منظور دریافت امتیاز نفت در ایالات خراسان و آذربایجان-که جزو توافقنامه خوشتراریا محسوب نمی‌شد- راهی ایران کند. طبیعی بود که واکنش آمریکایی‌ها نیز در این مورد، منع ایران از انجام هرگونه مذاکره درباره نفت شمال باشد.

هنگامی که انگلیسی‌ها دریافتند که ایران در غیاب نماینده دولت و شرکت‌های آمریکایی، حاضر به مذاکره نیست، برای فشار به دولت ایران، به ترفندی تازه دست زدند، به این ترتیب که رییس هیات‌مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران به دفتر کمیته نفت ایران در لندن اطلاع داد که به دلیل تعویق گفت‌وگو درخصوص امتیاز نفت شمال از سوی ایران، این شرکت امتیاز دولت ایران را بابت ماجرای «دارسی» پرداخت نخواهد کرد.

به این ترتیب دولت ایران بار دیگر دست به دامان حامی جدید خود [آمریکا] شد و از این کشور تقاضای دریافت وام کرد. اما اولین مراحل مذاکره ایران و آمریکا برای تخصیص وام ۱۰ میلیون دلاری، با جرعه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به محاق فراموشی سپرده شد و سیدضیاءالدین طباطبایی، پس از در اختیار گرفتن زمام کشور به عنوان مهره‌ای کلیدی و عنصری وفادار به قدرت‌های قبل، علم مخالفت با آمریکا را برافراشت. حاصل مخالفت عملی سیدضیاء، تعویق ۳ ماهه مذاکرات نفت ایران و آمریکا بود، اما سقوط دولت ضیاء در سوم خرداد ۱۳۰۰ و روی کار آمدن قوام‌السلطنه -دوست بی‌چون و چرای سیاست‌های آمریکا در ایران- بار دیگر، جهت اوضاع را به نفع این قدرت نوپا تغییر داد.

قوام، فرصت را غنیمت شمرد و از طریق علا، وزیرمختار خود در واشنگتن پیشنهاد آغاز مذاکرات محرمانه با شرکت‌های آمریکایی درخصوص انعقاد نفت شمال را ارائه داد.

ورقه خوستاریا را انگلیسی‌ها خریدند

آمریکایی‌ها که شرایط داخلی ایران را برآشفته و نابسامان می‌دیدند، لزوم سپردن وثیقه معتبر برای وام به دولت ایران را مطرح ساختند. عایدات نفت جنوب به همراه چند عایدی دیگر، وثیقه‌ای بود که ایران حاضر شد در اختیار دولت آمریکا قرار دهد، ولی آمریکا که نگران مخالفت انگلیس در مورد اول بود، خواهان گره‌گشایی قانونی از این مشکل شد.

حکام وقت ایران، بارها و بارها در نامه‌ها و نیز از طریق وزرای مختار خود در آمریکا و انگلیس، ضمن اعلام مراتب ضعف خود در مملکت‌داری اظهار کرده‌بودند که در صورت عدم همکاری یکی از این دو کشور، امکان ادامه حیات حکومت ایران وجود ندارد و تنها با تخصیص وام به ایران در مقابل وثیقه‌های موجود، حکومت ایران قادر به ادامه حیات خود خواهد بود.

در حقیقت بی‌کفایتی حکومتیان، منجر به واگذاری سرمایه ملی مردم ایران به عنوان وثیقه‌ای برای ماندن آنان شد.

در این میان، شرکت آمریکایی «استاندارداویل» نیز که به چالش‌های مالی دولت ایران وقوف داشت و کاملاً از بحران پولی و اقتصادی این کشور آگاه بود، دولت ایران را تحت فشار قرار داد تا به ۱۰ درصد حق خود از نفت استخراجی و دریافت ۵ میلیون دلار وام در مقابل وثیقه عایدات نفت جنوب- و در صورت لزوم وثیقه‌های دیگر- تن دهد.

سرانجام در تاریخ ۲۹ آبان ۱۳۰۰، پس از گفت‌وگوهای بسیار، قرارداد امتیاز استخراج و بهره‌برداری از نفت شمال ایران برای یک دوره ۵۰ ساله با شرکت آمریکایی «استاندارد» به امضا رسید.

نگرانی دولت قوام از احتمال کارشکنی دولت‌های شوروی و انگلیس، سبب شد که وی این توافق‌نامه را تقدیم مجلس شورای ملی کند تا آنها نیز در جلسه ۳۰ آبان سال ۱۳۰۰ «قانون اعطای امتیاز معادن نفت شمال به کمپانی استاندارد اویل آمریکایی» را مورد تصویب قرار دهند.

استاندارد اوایل یا سینکدر؟

در قسمت قبل، به بازخوانی بخشی از ماجرای امتیاز نفت شمال ایران پرداختیم و در آن با مرور خاطرات تاریخی، روند شکل‌گیری اندیشه واگذاری و نیز وقایع سیاسی-اجتماعی تاثیرگذار بر این واقعه را مورد بررسی قرار دادیم؛ وقایع و اتفاقاتی که با اعطای امتیاز به محمدولی‌خان تنکابنی شروع می‌شد و در ادامه ورود کمپانی «خوشتاریا» به ایران، دسیسه انگلیس برای حذف این کمپانی از صحنه رقابت و نیز لغو امتیاز مذکور توسط دولت شوروی-پس از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه- را دربر می‌گرفت.

پیدایش قدرت سومی به نام آمریکا به بهانه حمایت از حقوق کشورهای استعمارشده در ماجرای نفت شمال و در نتیجه واگذاری این امتیاز به شرکت «استاندارد اوایل»، در مقابل اعطای وام به حکام بی‌کفایت ایران، در انتهای روایت از این ماجرای تاثیرگذار قرار گرفت. در این قسمت برآنیم تا به بررسی جدال سه قدرت (شوروی، انگلیس و آمریکا) بر سر تصاحب منابع نفتی شمال ایران بپردازیم؛ جدالی که در آن آمریکا ژست یک کشور دموکراتیک را به خود گرفته بود، انگلیس که همچنان به دنبال حمایت از شرکت تابع خود در موضوع نفت ایران بود و شوروی هم دربره‌های مختلف با انگیزه‌های دستیابی به اهدافی خاص، وارد عمل شد. تعدد و تنوع شرکت‌های نفتی آمریکایی به دولت این کشور اجازه حمایت‌های مستقیم از هریک از کمپانی‌های مذکور را نمی‌داد، در حالی‌که یکه‌تازی شرکت نفت انگلیس و ایران در بریتانیا موجب شده بود که لندن، به حمایتی بی‌چون و چرا از این شرکت در ماجرای نفت ایران بپردازد.

در عرصه بین‌المللی، انگلیس خود را صاحب‌اختیار مطلق می‌دانست و بر آن بود تا با اعمال فشار بر دولت واشنگتن، آمریکا را متوجه این نکته کند که اگر راه را بر شرکت انگلیسی ببندد، دشواری‌های زیادی را در برابر خود خواهد دید. دشواری‌هایی که لندنی‌ها از آن صحبت می‌کردند، ناظر بر وجوهی بود که به عنوان حق‌السهم امتیاز داری به ایران پرداخت می‌شد. انگلیس به دولتمردان

آمریکا هشدار داد که اگر این وجوه به سمت منابع تضمین وام آمریکا به ایران سرازیر شود، لندن از پرداخت آن خودداری خواهد کرد. پس از اعلام مخالفت دولت انگلیس درباره گروکشی آمریکا از عایدات نفت جنوب و در نتیجه عدم تمکین شرکت «استاندارد اویل» تنها راه پیش روی حاکمان ایران، کناره‌گیری قوام در بهمن ۱۳۰۰ بود. روسیه نیز که به عنوان قدرتی دیرین در ماجرای نفت شمال، تا این زمان سکوت اختیار کرده بود، با استعفای قوام و روی کار آمدن مشیرالدوله پیرنیا، به معارضان و گذاری امتیاز نفت شمال به شرکت‌های آمریکایی ملحق شد. نمود مخالفت روس‌ها در سخنان «تئودور روتشتین» سفیر شوروی در تهران کاملاً مشهود بود. وی در یادداشتی به دولت ایران یادآورد شد: «براساس قرارداد ۱۹۲۱ تنها در شرایطی شوروی امتیازات دوره روسیه تزاری راملغی می‌داند که این امتیازها به اتباع غیرروسی و گذار نشود که امتیاز نفت شمال نیز از این دست محسوب می‌شود.» در شرایطی که نزاع قدرت‌های استعماری بر سر تصاحب و تسلط بر نفت ایران، هر لحظه بالا می‌گرفت و تهران سرگرم تهیه و تدوین پاسخی برای سفیر شوروی بود، دولت انگلیس با ارائه توافقنامه «خوشتاریا و شرکت نفت انگلیس و ایران» امتیاز مذکور را از سوی این شرکت انگلیسی، خریداری شده اعلام کرد و ادعای شوروی مبنی بر روسی بودن این معاهده را بی‌اساس شمرده به باور حکام انگلیس از آنجا که «ورقه خوشتاریا را شرکت نفت انگلیس و ایران اکتیاع نموده» بنابراین، امتیاز استخراج نفت شمال نیز مربوط به آن دولت است.

بندبازی قوام با طناب آمریکا و روسیه

معروف است که می‌گویند؛ به گواهی تاریخ هرگاه انگلیسی‌ها در ماجرای نتوانسته‌اند رقیب را حذف کنند، لااقل جای پای خود باز کرده‌اند. شاهد این مضمون، اتفاقی است که به مشارکت آمریکا و انگلیس در امتیاز نفت شمال منجر شد.

«جان کدمن» مشاور فنی شرکت نفت انگلیس و ایران، وقتی چمدان هایش را برای سفر به آمریکا می‌بست تنها به دنبال یک هدف بود و آن قرار گرفتن انگلیس و آمریکا در یک ردیف از امتیازات بود.

وی در سفر خود به ایالات متحده با گوشزد کردن «خرید امتیاز خوشتاریا از سوی شرکت انگلیسی» موفق شد، متولیان استاندارد اوپل را مجاب کند که فقط با پذیرش همکاری و سازگاری با شرکت انگلیسی، هرگونه اقدام عملیاتی در نفت ایران میسر خواهد شد.

این تلاش‌های مخفیانه استعمار پیر، در ابتدای سال ۱۹۲۲ میلادی به ثمر نشست و در قالب طرح تازه‌ای که حاکی از مشارکت «کمپانی انگلیس و ایران» و «استاندارد اوپل آو نیوجرسی» بود در امتیاز ولایات شمالی، به دولت ایران عرضه شد.

مفاد قرارداد ۹ اسفند ۱۳۰۰ که به‌وسیله کاردار سفارت آمریکا در ایران تقدیم پیرنیا شد، از این قرار بود:

به موجب این قرارداد، دو شرکت انگلیسی و آمریکایی براساس قوانین آمریکا، کمپانی جدیدی به نام «شرکت نفت ایران-آمریکا» تشکیل می‌دادند تا منابع نفتی و معدنی ۵ ایالت شمالی ایران را به جای امتیاز خوشتاریا و به فرمان سپهسالار مبنی بر اکتشاف نفت بعضی از نقاط مازندران، استخراج کند.

دولت ایران ابتدا با این قرارداد بسیار محتاطانه برخورد کرد. در واقع هراس دولت ایران از نام انگلیس یا شرکت‌های تابعه این کشور در قرارداد جدید از آن جهت بود که مبدا روس‌ها به حضور انگلیسی‌ها حساس شده و علیه ایران نظر دهند.

از این رو در ۱۰ اسفند ۱۳۰۰ نخست‌وزیر ایران در نامه‌ای خطاب به کاردار سفارت آمریکا نوشت: «ما با قرارداد دو کمپانی استاندارد و نفت جنوب مخالف نیستیم، تنها خواستار آن هستیم که این قرارداد از حدود مصوبات مجلس خارج نشود و ایران را دچار مشکلات سیاسی با روسیه نکند.»

تامین خواسته اخیر دولت ایران با رعایت سه مورد ذیل میسر بود:

- ۱ - در دیباچه امتیاز و خود امتیاز از کمپانی جنوب نامی ذکر نشود.
- ۲ - مدیریت و نظارت امتیاز به اتباع انگلیس واگذار نشود.

۳ - در صورت خروج استاندارد اویل بعد از توافق با کمپانی جنوب، اعتبار توافقنامه نیز ملغی شود.

مخالفت رسمی دولت ایران و انعکاس آن به سفارت آمریکا از یک طرف و جدال جاری میان شرکت‌های نفتی آمریکا از طرف دیگر، کمپانی سینکالر را بر آن داشت تا با ارائه پیشنهاد امتیاز نفت شمال، خود را وارد این ماجرا کند.

«سینکالر» در عریضه پیشنهادی خود آورده بود که این شرکت هیچ‌گونه هراسی از مخالفت انگلیسی‌ها ندارد و حاضر است تمام ادعای آنها را پاسخگو باشد. در ضمن، مبلغ ۵ میلیون دلار هم به عنوان وام به ایران بدهد و به خواست ایران در مورد عدم مداخله کمپانی‌های دیگر در این قرارداد احترام بگذارد. با این همه، دولت ایران حاضر به مذاکره با سینکالر نشد.

در آشفته‌بازار حکومت‌داری، سکه رایج عزل و نصب‌ها و استعفا این بار به سود قوام‌السلطنه از رونق افتاد؛ مشیرالدوله که در جلب موافقت استاندارد اویل عاجز مانده بود، در ۱۵ خرداد ۱۳۰۱ ناگزیر به استعفا شد تا قوام‌السلطنه دوباره دست به کار تشکیل کابینه شود. قوامی که دوباره آمده، پیش از تشکیل و معرفی کابینه خود سعی کرد تا برای حل مساله، راه پیشنهادی کمپانی سینکالر را در پیش گیرد.

قوام می‌دانست برای نیل به این هدف قبل از هرچیز باید به اصلاح مصوبه مجلس در مورد اعطای امتیاز نفت شمال به استاندارد اویل بپردازد. او هرگز اصلاح را در قالب توقف مذاکره با این شرکت آمریکایی تصور نمی‌کرد؛ بلکه خواهان رقیب‌تراشی برای به دست آوردن شرایط بهتر برای توافق با دولت بود. دست استانداردی‌ها با اصلاحیه مجلس به نشانه توافق این شرکت با تقاضای دولت ایران بالا رفت. استاندارد اویل تعهد کرد تا از دادن سهم به کمپانی نفت جنوب پرهیز کند، اما افزون‌بر مخالفت انگلیس، اوضاع داخلی ایران هم اجازه توافق بر سر امتیاز تادیه استقراض از کمپانی استاندارد اویل را نمی‌داد. در این شرایط نامساعد داخلی بود که قوام، نمایندگان سینکالر را به حضور پذیرفت. مذاکره با نمایندگان شرکت سینکالر به دنبال عقب‌نشینی استاندارد اویل انجام شد.

در این نشست، سینکالر به قوام تعهد داد که پس از اعلام مجلس ایران مبنی بر این که هیچ حقی به شرکت‌های دیگر واگذار نمی‌شود، این شرکت مسوولیت تمام دعاوی نسبت به این امتیاز را برعهده گیرد.

در بخش دیگری از صورتجلسه مذاکرات قوام و نمایندگان سینکالر آمده بود که سهام مربوط به امتیاز نفت شمال جز به اتباع ایران و آمریکا به هیچ دولت دیگر یا اتباع آنها واگذار نشود. تامین نفت و بنزین مورد نیاز ایران برای مصارف داخلی و صنعتی این کشور تنها با ۱۵ درصد افزایش نسبت به قیمت خرید، موضوع دیگر این توافق بود.

نتایج مذاکرات سینکالر با دولت قوام، گواه تحقق خواسته دولت ایران در جهت رقیب‌تراشی برای موضوع نفت شمال بود، چرا که استاندارد اوپل با مشاهده وضع موجود و تلاش سینکالر، اعلام کرد تمام شرط‌های دولت و مجلس ایران را می‌پذیرد.

سینکالر به جای استاندارد اوپل

در گام بعدی، قوام در نامه‌ای محرمانه به وزیر مختار دولت ایران در آمریکا گفت: «بهتر است زمانی برای ارائه پیشنهاد قطعی استاندارد تعیین شود تا بعد از انقضای آن، تکلیف دولت مشخص باشد.»

بعد از آن علاوه بر صورت محرمانه و غیرمستقیم مخالفت خود را با توافق جنوب و استاندارد اعلام کرد. وی به قوام اعلام کرد که اگر ایران خواستار کمک همه‌جانبه آمریکا باشد، باید تمام تلاش خود را برای بی‌رقیب نگه‌داشتن کمپانی آمریکایی در این صحنه به خرج دهد!

قوام که آن روزها به نظر می‌رسید زمام امور را به طور کامل در اختیار گرفته است، در نامه‌ای محرمانه، با واسطه کردن وزیر مالیه (وزیر دارایی) درخواست دریافت یکصد هزار لیره از عایدات نفت جنوب کرد تا بتواند به دو هدف برسد؛ این دوهدف عبارت بودند از: نخست، کسب رضایت انگلیسی‌ها و دوم کاستن از فشار مالی برای افزایش قدرت مانور دولت در برخورد با دو شرکت.

تعطیلی شعب بانک شاهنشاهی

بانک شاهنشاهی به درخواست دولت قوام پاسخ رد داد. دولت هم در یک عکس‌العمل غیرمنتظره برخی شعب این بانک را در شهرهای رشت، مشهد و چند شهرستان دیگر تعطیل کرد که ابراز خشم انگلیس و همچنین واکنش منفی استاندارد اوپل را به دنبال داشت. پس از این، ماجرا باز دست رفتن نظر مساعد استاندارد و روی آوردن دولت ایران به کمپانی سینکلر ادامه یافت. در همین زمان شوستر در نامه‌ای به حسین علا هشدار داد که به توافق نرسیدن ایران با استاندارد، موجب وارد آمدن ضرباتی جبران‌ناپذیر بر اقتصاد این کشور خواهد شد.

وی به صراحت عنوان کرد که به هیچ‌وجه نمی‌توان به اجرای تعهدات سینکلر اعتماد کرد. حسین علا هم به عنوان وزیرمختار ایران درواشنگتن به قوام‌السلطنه هشدار داد که عجله نکند و با در نظر گرفتن همه جوانب تصمیم بگیرد.

همپای فزونی مناقشه بین ایران و استاندارد اوپل، سینکلر نرمی بیشتری در گفت‌وگو با مقامات ایران از خود نشان می‌داد.

وزیرمختار ایران در آمریکا به قوام نوشت: سینکلر در ارائه پیشنهاد بین وزارت امور خارجه آمریکا و پیشنهاد به دولت ایران، تضاد عجیبی را ایجاد کرده که به سرعت باید این تضاد را توضیح دهد.

اما قوام که خود طرفدار سینکلر بود، این موضع‌گیری علا را جانبداری وی از استاندارد اوپل تلقی کرده و پاسخ می‌دهد: ما به درستی تعهدات نماینده سینکلر اعتماد داریم و از طرف دیگر، شرکتی که شما از آن حمایت می‌کنید حاضر نیست به اصلاحات اساسی دست زند! لذا دولت ایران ناچار است هر دو پیشنهاد را به مجلس تقدیم کند.

در اواخر شهریور ۱۳۰۱ پیش‌نویس موافقتنامه‌ای که دولت تهیه کرده بود به مجلس ارائه شد. در این موافقتنامه، جنبه‌هایی از پیشنهاد هر دو شرکت ذکر شده

بود. قوام از مجلس خواسته بود که اصلاح مصوبه به این صورت انجام شود: «دولت ایران به موجب این یادداشت تفاهم، مجاز است امتیاز مذکور را به کمپانی معتبر و مستقل آمریکایی... اعطا کند.» همان‌گونه که دیده می‌شود در این پیشنهاد، علاوه بر حذف نام استاندارد اویل و جایگزین کردن نام کمپانی مستقل و معتبر آمریکایی به جای آن، از وام ۱۰ میلیون دلاری هیچ صحبتی نشده بود. در این کشاکش بود که حسین علا به قوام نوشت که گفت‌وگو در مورد استقرار، بدون در نظر گرفتن امتیاز، ممکن نیست مگر در یک صورت، آن هم با حل و فصل مشکلات فعلی.

استاندارد اویل، «نه»؛ سینکالر، «آری»

پیشنهاد قوام السلطنه مورد توافق استاندارد اویل قرار نگرفت، اما سینکالر آن را پذیرفت. سینکالر اعلام کرد که حاضر است امتیازات و مساعدات مالی چشمگیری را به دولت ایران عرضه کند. قوام که از استاندارد ناامید شده بود، به مجلس پیشنهاد کرد، امتیاز نفت شمال را به مدت ۵ سال به شرکت سینکالر بدهد، اما با همه تلاش‌های خود نه مجلس و نه اطرافیان خود را به این کار متقاعد کرد. ماجرا زمانی جالب‌تر شد که در تلگرام علا به قوام از کنارگیری همزمان هر دو شرکت استاندارد و سینکالر برای دریافت امتیاز نفت شمال سخن به میان آمد. در این شرایط، به‌دلیل مخصصه‌ای که قوام در آن گرفتار آمده بود، دوباره دست به دامان حسین علا شد.

قوام از علا خواست تا تلاش برای مذاکره با «کمپانی بانزد اویل» را -که به تازگی در قفقاز امتیازاتی به دست آورده بود- آغاز کند.

وزیر مختار ایران هم در پاسخ به این درخواست، پشیمانی استاندارد اویل را از اعزام نماینده به ایران و امتناع «بانک مرگان» را از پرداخت وام به ایران به اطلاع نخست‌وزیر رساند.

تلاش‌های بی‌نتیجه

بانک‌های آمریکایی این بار هم دست رد به سینه احمد قوام زدند تا پس از ناامیدی وی از اخذ وام در مقابل امتیاز نفت شمال، این نخست‌وزیر را مجبور به استعفا کند.

مستوفی الممالک تازه به حکومت رسیده نیز به دلیل ناتوانی در کنترل اوضاع مالی به ناچار پس از مدتی از قدرت کناره‌گیری کرد تا جای خود را به سردار سپه بدهد.

نگاه يك آمریکایی به انقلاب سفید شاه

علم اقتصاددانان را اخراج کرد

طی این دوره دولت امینی در حال پیشروی به نظر می‌رسید. امینی و وزیر کشاورزی‌اش، حسن ارسنجانی رکگو، روزنامه‌نگار، سردبیر روزنامه و حامی سابق مصدق، لایحه اصلاحات ارضی را که از تغییرات زیادی در جامعه ایران خبر می‌داد، عرضه کردند.

نخست‌وزیر و همکار قابلش قصد داشتند برای تغییراتی بیش از آنچه شاه احتمالاً عاقلانه می‌دانست فشار آورند، اما اصلاحات ارضی طبعاً در میان دهقانان پرطرفدار بود و شاه با پشتیبانی از آن می‌توانست حمایت آنها را به دست آورد. با آن که پشتیبانی اربابان زمین‌دار را از دست می‌داد، کسب حمایت دهقانان می‌توانست ناکامی او را در جلب حمایت طبقه متوسط شهری جبران کند.

اما شاه از ارائه حمایتی که برای اثربخشی اصلاحات ارضی لازم بود سرباز زد و در ۱۷ ژوئیه / ۲۶ تیر امینی با سرخوردگی کناره‌گیری کرد و بخشی از تقصیر شکست خود را به گردن ایالات متحده گذاشت که به ادعای او کمک اقتصادی بسیار ناچیزی در اختیار گذاشته بود. در داخل ایران عده کمی از کنار

رفتن او تاسف خوردند. جبهه ملی او را پیمان شکن می دانست؛ اربابان زمیندار او را خانن به طبقه اش می خواندند.

شاه به تدریج بر اوضاع مسلط شد. با دستیابی به تفاهم با اتحاد شوروی، اپوزیسیون را که طی سالها خواستار آشتی با شورویها بود سردرگم کرد. او در سال ۱۳۳۸ مذاکره با شورویها را قطع و قرارداد دفاعی دوجانبه با ایالات متحده را امضا کرده بود. آن وقت شورویها کارزار تبلیغاتی ضد شاه را از فرستنده های رادیویی مخفی در آن سوی مرز به راه انداخته بودند. روابط بهتر به این سخن پراکنیها پایان می داد و همچنین می توانست به سیاست گزاران درواشنگن برای تجدیدنظر در طرح هایشان برای ایران فشار وارد آورد. شاید شاه اعتقاد داشت ایران می تواند ایالات متحده را علیه اتحاد شوروی برانگیزاند و از هر دو طرف کمک دریافت کند، کاری که نهر و ناصر به نحو کارآمدی انجام داده بودند.

در پاییز ۱۳۴۱ تهران توافق با شورویها را اعلام کرد. به عنوان بخشی از این توافق، ایران متعهد شد به پایگاه های موشکی خارجی در خاک خود اجازه استقرار ندهد. ملی گرایان خشنود شدند، چنان که سرمقاله يك نشریه نوشت: «دو همسایه ای که نزدیک ۱۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارند باید ضرورتاً دوست باقی بمانند.» شاه آمریکاییها را از این مذاکرات آگاه ساخته بود، اما درواشنگن کمتر کسی به نظر می رسید نگران باشد. در اوج بحران موشکی کوبا، پرزیدنت کندی به وزارت های خارجه و دفاع دستور داد برای بدترین شرایط در ایران آماده شوند، اما بحران کوبا که فروکش کرد، ترس از بروز وضعیت اضطراری در ایران نیز فرو نشست.

مناسبات ایران و شوروی همچنان رو به بهبودی می رفت. تبلیغات ضدشاه متوقف شد و کمک اقتصادی شوروی به ایران سرازیر گردید. شاه همچنان ابتکار عمل را در دست داشت. او آنچه را «انقلاب سفید» نام گرفت و يك برنامه اصلاحی شش ماده ای را پیشنهاد می کرد، عرضه داشت که اصلاح ارضی محور آن بود. به ارسنجانی اجازه داد يك کنگره دهقانی در دی ماه ۱۳۴۱ تشکیل دهد و برنامه اصلاحی خود را برای تصویب به رفراندوم گذاشت. برنامه شاه با تایید قاطع روبه رو شد.

شاه کاملاً آگاه بود که دولت کندی از هرابتکار عملی در زمینه اصلاحات ارضی استقبال می‌کند. از این رومطمئن بود که انقلاب سفید سیاست‌گذاران خوش‌باور و اشنگتن را تحت تاثیر قرار می‌دهد، ضمن آن‌که موقعیت او را در کشور تحکیم می‌بخشد. کندی که از رژیم شاه با اکره پشتیبانی می‌کرد، پس از فراندوم تلگرام تبریک پرشوری برای او فرستاد. گرچه شواهدی از تقلب در نتیجه آرا در دست بود، رییس‌جمهور فراندوم را موفقیتی عالی برای شاه تعبیر کرد و نتیجه گرفت که انقلاب سفید با روح «مرز جدید» هماهنگ است.

در داخل وزارت امور خارجه آمریکا مقامات «بی‌شرمانه باعث شدند جان‌اف. کندی باور کند که انقلاب سفید شاه واقعه‌ای بس مهم است.» و مانند شاه معتقد بودند که رییس‌جمهور «هرگز جرات نمی‌کند حمایت از رژیم را که به اصلاحات ارضی دست‌زده قطع کند.» سنت‌گرایان در وزارت امور خارجه شادمان‌تر می‌شدند اگر شاه ضعیف‌تر یا بیش‌تر یک مقام تشریفاتی بود، اما از این بیم داشتند که انتقاد از او به تجددگرایان در به روی کار آوردن یکی از حامیان مصداق کمک کند و آن‌ها شرم‌ترا تر جیح می‌دادند. بنابراین حمایت ایالات متحده از انقلاب سفید شاه پیامد سازش دیوانسالارانه بین کسانی که ترجیح می‌دادند یک برنامه‌ریز طبقه متوسط بر ایران حکومت کند و کسانی بود که نخبگان سنتی را ترجیح می‌دادند. با آن که آمریکاییان به عنوان عامل شتاب‌دهنده تغییر عمل کرده بودند، اسدالله علم، نخست‌وزیر جدید و دوست نزدیک شاه که در تیر ۱۳۴۱ به قدرت رسید، با کنار گذاشتن اقتصاددانان و برنامه‌ریزان دست‌پرورده آمریکا، سعی کرد از نفوذ آمریکا در دولتش بکاهد. تغییرات دیگری از پی‌آمد. ارسنجانی وزیر کشاورزی و نیروی محرکه اصلاحات ارضی، به علت عدم همکاری کابینه استعفا کرد. اما دلیل واقعی کناره‌گیری او این بود که در روستاهای ایران بیش از حد محبوبیت کسب کرده و شاه را در سایه قرار داده بود. علم یک تیمسار بی‌کفایت را به جای او منصوب کرد و برنامه اصلاحات ارضی کند شد. مطبوعات، فتن ارسنجانی را به آسانی پذیرا نشدند. روزنامه پرنفوذ کیهان به این فکر می‌کرد که آیا علم می‌تواند او را بازگرداند. سرمقاله روزنامه نوشت: «در مورد شاغلان دستگاه سیاسی نظر طنزآمیز آن است که ما یک مدیر تیزبین

وحتی بااستعداد رادرست درلحظه‌ای ازدست داده‌ایم که کشوربیش ازهر وقت دیگری به او احتیاج دارد.» افسوس که مطبوعات از ترس مخالفت دربار بیش از این نمی‌توانستند چیزی بگویند.

شیطان ۳ چشم را کشتند

تلاش انگلیسی‌ها برای به تعویق انداختن واگذاری امتیاز نفت شمال به شرکت سینکلر به نتیجه نرسید و پس از تصدی پست نخست‌وزیری از سوی رضاخان، مذاکرات توافق با سینکلر از سر گرفته شد.

در تاریخ ۲۹ شهریور ۱۳۰۲، رضاخان و «سایر» نماینده سینکلر، قراردادی را درباره امتیاز نفت شمال به امضا رساندند، اما تلاش‌های رضاخان نیز همانند نخست‌وزیران پیش از او به ثمر ننشست.

بلوای قتل کنسول آمریکا درسقاخانه خیابان شیخ هادی تهران - که دست انگلیس پشت حوادث مربوط به آن آشکار بود- و به بن‌بست رسیدن سیاست‌های شرکت سینکلر درشوروی، اجازه عملی کردن تعهدات این شرکت را به متولیان او نداد.

چشم سوم و عکاسی مرگ

در بررسی وقایع و اتفاقات پیش‌آمده در دوران سلطه قدرت‌های استعماری، به روشنی می‌توان دریافت که نقش‌آفرینان عرصه‌های سیاسی جهان همواره بخش عمده‌ای از برنامه‌های خود را به گونه‌ای طراحی و اجرا کرده‌اند که در نهایت با صرف کمترین هزینه و زمان به امتیازات دلخواه خود دست یابند. به عبارت دیگر موضع دولتمردان کشورهای استعمارزده از یک سو و شیوه استعمارگران ازسوی دیگر، عوامل اصلی در روند تغییرات سیاسی، اقتصادی و گاه اجتماعی منطقه را نمایان می‌سازد.

در شماره‌های گذشته به بررسی ماجرای نفت شمال پرداختیم و ضمن مرور وقایع تاریخی این پیمان‌نامه نفتی دریافتیم که ۳ قدرت استعماری (روسیه،

انگلیس و آمریکا) هر کدام در مقطعی از تاریخ معاصر ایران، چگونه و با چه شیوه‌هایی به دنبال تامین منافع خود بودند و نیز دریافتیم که زیاده‌طلبی این کشورها از یک طرف و بی‌کفایتی حکام وقت ایران از طرف دیگر، چگونه باعث چپاول ثروت و سرمایه ملی این مرز و بوم شد.

با رجوع به اسناد تاریخی این توافقنامه ضمن بازگویی ماجرای قتل «رابرت ماژورایمبری» جانشین کنسول دولت آمریکا در ایران کوشش می‌کنیم تا این حادثه را به‌عنوان یکی از وقایع تاثیرگذار در خاتمه‌یابی ماجرای امتیاز نفت شمال و نیز ناکامی دولت آمریکا در نتیجه دسیسه‌چینی انگلیسی‌ها مورد بررسی قرار دهیم.

دوران سکوت حاکم بر ایران و روزگار سیاه دیکتاتوری سردار سپه مشحون از حوادث بسیار بود که اندیشه براندازی حکومت قاجار و تاسیس سلطنت پهلوی را می‌توان مهم‌ترین برنامه رضاخان برای رسیدن به قدرت و ثبت یکی از این حوادث دانست.

یک جمعه گرم در تابستان ۱۳۰۳؛ ماژورایمبری نایب‌کنسول آمریکا و به گفته برخی از سیاسیون آن زمان، دلال شرکت نفتی سینکلر در ایران، وقتی کت و شلوار شیک و اتوکشیده خود را بر تن می‌کرد، اگر می‌دانست که همراه بردن دوربین عکاسی به بهای از دست دادن جانش تمام می‌شود، هرگز دست به این چشم سوم نمی‌زد.

ماجرای آشوب و زد و خورد در سقاخانه آقا شیخ‌هادی در محله «حسن‌آباد» تهران و کشته شدن نایب‌کنسول دولت آمریکا در ۲۷ تیرماه ۱۳۰۳ (ژوئن ۱۹۲۴) از وقایع مهم دوران استبداد رضاخان و نیز شروعی برای سرنگونی حکومت قاجار به حساب می‌آید. استواری پایه‌های حکومت زور و دیکتاتوری سردار سپه با روی‌دادن دو مورد قتل در فاصله کمتر از ۱۵ روز دنبال می‌شد.

قتل ماژور تنها چند روز بعد از کشته شدن میرزاده عشقی، شاعر و روزنامه‌نگار آزاده آن دوران صورت گرفت تا رضاخان پهلوی از این آشوب‌ها بیشترین بهره را ببرد.

در آن زمان نقل‌ها و شایعاتی از سقاخانه آقا شیخ‌هادی و معجزات در بین مردم

رواج پیدا کرده بود، ماژور هم به دنبال شنیدن برخی از این شایعات هنگام خروج از منزل دوربین عکاسی خود را برداشت تا از سفاخانه عکسبرداری کند. چند روز پس از ابلاغ دولت ایران به اتباع اروپایی مبنی بر احتمال وجود خطر جانی برای این افراد از سوی افراد متعصب، بخشنامه‌ای به اروپاییان مقیم ایران شده بود تا از حضور در تجمع‌ها و اماکن عمومی و شلوغ خودداری کنند. ماژور ایلمبری به اعتبار دانسته‌های خود از اوضاع سیاسی ایران، چنین بخشنامه‌هایی را بی‌اهمیت تلقی کرده و از سوئی هنوز هیچ حرکت ناخوشایندی از مردم پایتخت مشاهده نکرده بود، به همین دلیل احساس می‌کرد گردش روز تعطیل در خیابان‌های تهران خطری به دنبال نخواهد داشت. در همین اندیشه و افکار بود که از دور جمعیت زیادی رادید که با لباس‌های رنگارنگ در حال اجرای نمایش بودند. انبوهی و ازدحام مردم کوچه و خیابان و نبود عکاس باعث شد تا ماژور فرصت را غنیمت شمرده و برای ثبت این ماجرا اقدام به عکاسی از آن کند.

او به سرعت دوربین را از روی دوش خود برداشت و برای تنظیم، آن را به سمت جمعیت گرفت. ناگهان مردی ژنده‌پوش و لاغر اندام از میان حاضران بیرون آمد و درحالی که دست‌هایش را به سمت بالا گرفته بود، فریاد زد: «مردم! این همان شیطان رجیم است- مردی که ۳ چشم دارد- نگاه کنید! این شیطان دو چشم در سر دارد و یک چشم در دست. ای ایرانی‌ها! کیست که ۳ چشم دارد؟ فقط شیطان است که می‌تواند ۳ چشم داشته باشد» و فریادکنان خود را روی «ماژور ایلمبری» انداخت.

چشم طمع همه به نفت شمال بود

نایب‌کنسول قوی‌هیگل هم در ابتدا سعی کرد از خود دفاع کند، لذا اول با مشت و لگد تلاش کرد خود را خلاص کند اما وقتی اولین سنگ بر شقیقه‌اش فرود آمد، دست به اسلحه کمری برد تا جان خود را نجات دهد، ولی نشد که نشد. یک ساعت بعد وقتی ماموران وارد ماجرا شدند، از ایلمبری، کنسول ایالات متحده

تنها پیکری خونین و متلاشی شده بر زمین مانده بود. این متهم سالخورده نزدیک به یکصد سال از قتل «گریبایدوف» سفیر کشور روسیه در ایران می‌گذشت و در این مدت هیچ قتلی موجب هراس اتباع بیگانه در ایران نشده بود.

کشته شدن سفیر روس به دست توده مردم را نتیجه دسیسه دربار بر ضد وی می‌دانستند، اما چه دست‌هایی در کار بود تا عده‌ای این چنین به جان «رابرت ایمبری» آمریکایی بیفتند؟

رفته‌رفته نام یک نفر بر زبان مردم کوچه و بازار جاری شد تا اینکه روزنامه «هرالد تریبون» در یکی از شماره‌های خود در سپتامبر ۱۹۲۴ تحریک برخی افراد از سوی «هارولد اسپنسر» را عامل قتل نایب کنسول دولت آمریکا در تهران معرفی کرد، مردی که به عنوان موثرترین عامل مخفی انگلیس در شرق نزدیک شناخته می‌شد. به تعبیر این روزنامه نیویورکی، کمپانی مقتدر نفت انگلیس و آمریکا و هارولد سالخورده، اما سیاستمدار، هدایتگر اصلی این توطئه قلمداد می‌شدند.

این نشریه آمریکایی نوشت که کنسول آمریکا کمی قبل از وقوع این حادثه تمام تلاش خود را به کار بست تا منابع نفت شمال ایران را از چنگ یک شرکت انگلیسی و آمریکایی در آورده و آن را به کمپانی مشهور «سینکلر» واگذار کند، اما بازی او در سیاست نفت به بهای جاننش تمام شد.

اصلا موضوع چیز دیگری بود!

مرور ماجرای پردامنه امتیاز نفت شمال روشن می‌کند که وضعیت ناپسامان اقتصادی-سیاسی ایران در روزهای پس از جنگ جهانی اول و به دنبال آن کودتای سوم اسفند، تا چه اندازه در عقب‌نگهداشتن این کشور موثر بوده است. ایران در آن برهه نشان داد که سایه سلطه بی‌چون و چرای دوقدرت همسایه هنوز

هم بر سر مردم این سرزمین سنگینی می‌کند و با وجود دخالت‌های مکرر این دو کشور، ایران هرگز نخواهد توانست گامی در جهت نیل به منافع ملی خود بردارد. اگرچه می‌توان طمع و زیاده‌طلبی روس و انگلیس را مهم‌ترین دلیل مخالفت این قدرت‌ها با واگذاری نفت شمال به کشور دیگری چون آمریکا دانست، اما به اعتقاد نگارنده موضوع چیز دیگری بود!

انگلیسی‌ها از یک سو با عنادی که از حضور رقیبی به نام آمریکا در ایران از خود نشان می‌دادند، استقرار آمریکایی‌ها را در شمال ایران به مثابه ضرر و زبانی غیرقابل اغماض در معاملات نفتی خود می‌پنداشتند و روسیه از سوی دیگر، آمریکاییان را عاملی در جهت تهدید سلطه سنتی خود بر این منطقه از ایران تلقی می‌کرد.

روس‌ها شاید امتیازات اعطا شده به آمریکا در منطقه قفقاز را برای فرونشاندن عطش این کشور کافی می‌دانستند. سیطره قدرت انگلیس و حضور ناوگان این کشور در اقیانوس هند، گویای حکومت استعمار پیر بر خاورمیانه و شبه قاره بود. درباره مخالفت انگلیسی‌ها با سپردن امتیاز نفت شمال به شرکت‌های آمریکایی باید به این نکته نیز اشاره کرد که با این کار، موضع حکام ایران در رویارویی با روسیه و انگلیس برای چندمین مرتبه پیاپی به بن‌بست می‌رسید.

تلاش ایران برای دوستی با کشورهای چوچون آلمان و فرانسه هم به همین منظور صورت گرفته بود تا در سایه حمایت این کشورها ایران بتواند در مقابله خود با قدرت‌های کهن منطقه به موفقیت برسد.

اما در آن زمان، ژرمن‌ها سخت درگیر مقوله‌ای به نام صنعتی شدن بودند و فرانسوی‌ها هرگز خوشایند خود نمی‌دیدند که دست از اتحاد دیرین خویش با روسیه بردارند.

بنابراین بن‌بستی که در سطور بالا به آن اشاره شد، زمینه را برای روی آوردن ایران به قدرت سومی به نام آمریکا مهیا ساخت، چنان‌که بیانیه معروف «ویلسون» رییس‌جمهور وقت آمریکا در کنفرانس صلح ورسای، تمام توجه محافل سیاسی ایران را به خود جلب کرد.

در نتیجه می‌توان گفت، ماجرای امتیاز نفت شمال، تاییدی بر این واقعیت است

که برخوردار نبودن ایران از یک قدرت با ثبات داخلی، همواره دندان طمع کشورهای زیاده‌خواه را برای تسلط بر منابع ملی و سرمایه‌های مردمی تیزتر کرده است، به عنوان مثال وقتی رضاشاه پهلوی در سال ۱۳۱۲ وادار به تمدید مجدد قرارداد نفت با انگلیسی‌ها شد، از همین بیماری مزمن حکام ایرانی مبنی بر بی‌ثباتی در تصمیم‌گیری رنج می‌برد و در نتیجه او نیز دست به دامان قدرت سوم (آمریکا) شد.

ایرانیان میهن‌دوست تابلوی کمپانی سابق را از فراز دفتر اصلی شرکت به زیر کشیدند و تابلوی آزادی خود را برافراشتند؛ تابلویی که در آن زیر آرم تاریخی شیر و خورشید نوشته شده بود: هیات‌مدیره موقت قانون ملی شدن صنعت نفت.

توضیحات و مأخذ

مصطفی جلالی «مروری بر ماجرای واگذاری امتیاز نفت شمال» به نقل مشعل (نشریه کارکنان شرکت نفت ایران - شماره ۴۱۵ - دوره جدید - ۲۸ مهر ۱۳۸۷ - تا شماره ۴۱۷ - ۱۲ آبان ۱۳۸۷ - نگاه کنید به سایت صد سالگی نفت ایران

فصل پنجم

انگلیس و نفت ایران، ۱۹۵۱-۱۹۱۱ چهل سال غارت و چپاول

افول موقت تیمورتاش

محمد قلی مجد در کتاب «از قاجار به پهلوی» بدنبال «حکومت وحشت» رضا خان بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا می نویسد:

در تابستان سال ۱۹۲۹ موقعیت تیمورتاش متزلزل شد. همانطور که قبلاً ذکر شد در آگوست ۱۹۲۹، نشانه هایی از بازگشت قدرتمندانه تیمورتاش به چشم می خورد. ولی بازگشت او بسیار کوتاه بود. ویلیامسن در گزارشی مورخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۹ می نویسد:

احتراماً به اطلاع می رساند که تغییرات اخیر در دولت ایران، آثار مخربی بر سیاست داخلی این کشور داشته است و ممکن است روابط خارجی ایران را نیز شدیداً تحت الشعاع قرار دهد. همانطور که در گزارش شماره ۹۲۶ مورخ ۶ سپتامبر ۱۹۲۹ ذکر شد، ژنرال کریم آقا بوذرجمهری، در ۱ سپتامبر ۱۹۲۹ به وزارت فوائد عامه منصوب شد. این انتصاب، که به دستور شاه صورت گرفت، یکی از دست پروردگان رضا شاه را در منصبی کلیدی در دولت فعلی قرار داد. تا پیش از این حضرت اشرف تیمورتاش خط مشی این وزارتخانه را تعیین و دوست هم مسلکش جناب آقای جم آنها را اجرا میکرد؛ انتصاب کریم آقا به مسند وزارت فوائد عامه، تیمورتاش را حتی از کنترل دوردور [این وزارت خانه] نیز محروم ساخت... این تغییرمهم در رژیم پیامدهای گسترده ای خواهد داشت. تیمورتاش از آغاز پروژه ساخت خط آهن از نزدیک در جریان امور قرار داشته است. او در تمام امور مهم این پروژه مستقیماً با سندیکا در ارتباط بوده و از



عبدالحسین تیمورتاش (سردار معظم خراسانی)

اینکه هیأت نظارت به بهانه موانع جزئی از سرعت کار بکاھد جلوگیری کرده است. بنابراین قطع ید او از دخالت مستقیم در امور مربوط به خط آهن باعث شده است که بسیاری گمان کنند شاه بر وزیر دربار خود خشم گرفته است. این بخشی از افکار عمومی بر این است که تیمورتاش به زودی سقوط می کند. این پیش بینی ها در سخنان وزیرمختار فرانسه خلاصه شده است: «ما شاهد سقوط غم انگیز وزیر دربار می باشیم». برغم این سیلی آشکار، بخش دیگر افکار عمومی بر این است که تیمورتاش مغضوب ارباب خود نشده... شکی نیست که اعتبار تیمورتاش به میزان قابل توجهی کاهش یافته است. رسوایی ناگهانی فیروز و متعاقب آن این اقدام که حاکی از سوءظن به تیمورتاش بود، جایگاه وزیر دربار را بسیار تنزل داده است. بسیاری متذکر شده اند که از قاطعیت اظهارات او کاسته شده، با تردید بیشتری تصمیم می گیرد و دستورهایش تأثیر خود را از دست داده اند. وزرای مختار کشور های خارجی که مسائل مربوط به معاهدات را با او در میان می گذارند متوجه شده اند که وی در حال حاضر تمایل چندانی ندارد که فی المجلس و با مسئولیت خود به تنظیم سیاست ملی بپردازد؛ و رفتار او زهر جهت نشان می دهد که بیش از این روی کمک همه جانبه شاه حساب نمی کند. من هنوز هم نمی توانم باور کنم که قرار است تیمورتاش را کنار بگذارند. او همچنان بخوبی به اربابش خدمت می کند؛ او علاوه بر وزارت دربار، وزارتخانه های خارجه، داخله و پست و تلگراف را نیز هدایت می کند. از آنجا که هیچ شخصیت دیگری که بتواند اینطور قدرتمند عمل کند پیدا نشده است، این احتمال وجود دارد که این مرد پرانرژی و باهوش جایگاه خود را به عنوان مدیر اجرایی شاه حفظ کند. کریم آقا موجودی عجیب و مرموز است. خلق و خوی درباری های قدیم را دارد؛ اگر شاه به کسی لبخند بزند، تملقش را می گوید و هر وقت به او اخم کند، نزدیکش نمی رود. او بی سواد است و با سخنان به دور از نزاکتش ایرانی های تحصیل کرده را شوکه می کند. او که مرد عاقبت اندیشی است، با دقت تمام خود را با هوا و هوس های شاه تطبیق داده است؛ و چون آدم مکاری است، خود را با شاه بالا کشیده است. با اینکه خودش را دشمن تیمورتاش نشان نمی دهد، ولی رفیق شفیق کینه

توزترین دشمنان تیمورتاش [سرتیپ درگاهی] است. نباید امیدوار بود که چنین آدمی بتواند از عهده مشکلات تکنیکی پروژه خط آهن برآید. با وجود این، می گویند اگر مسئله ای را شفاهاً به او توضیح بدهند فوراً اصل مطلب را متوجه می شود؛ و بدین ترتیب می تواند آن را برای گرفتن نظر موافق یا مخالف شاه نزد اعلیحضرت مطرح کند. در اینجا با عاملی شخصیتی روبه رو هستیم که وارد ماجرا می شود و اوضاع را پیچیده تر می کند. از زمان کودتا تا کنون، کریم آقا همواره جایگاهی هم شأن ژنرال درگاهی، رئیس نظمی، نزد شاه داشته است. شاه به هر دوی این افراد اعتماد دارد و به حرفشان گوش می دهد، و هر دوی آنها تاکنون به یک اندازه ترفیع یافته و افتخار کسب کرده اند. ولی حالا که کریم آقا جلو افتاده است، شاه باید فکرجبران این مسئله برای درگاهی باشد. البته اگر شاه تصمیم بگیرد تیمورتاش را از میان بردارد، این کار تسهیل می شود؛ در غیراین صورت، مشکلات بسیار بزرگی در این راه وجود دارد؛ زیرا درگاهی بزرگترین دشمن تیمورتاش است. بنابراین تضعیف قدرت تیمورتاش باعث شده است که فضایی از اضطراب و تردید حاکم گردد. دشمنان تیمورتاش دارند به دلشان صابون می زنند. آنها مثل گرگ های درنده آماده اند تا به محض افتادن رهبر گروه او را از هم بدرند. این اوضاع آشفته ترین وضع ممکن برای دیپلمات های خارجی است، زیرا آنها امورشان را انحصاراً از طریق تیمورتاش انجام می دادند، و بیم آن دارند که با تغییر تیمورتاش، همان روال سابق تعلل، بی کفایتی و ناکارآمدی باز حاکم شود. بنابراین از همه جهت اضطراب و بلاتکلیفی بر اوضاع حاکم است. (۱)

ویلیامسن در گزارش مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۹ خود اضافه می کند: «البته مهمتر از همه این جزئیات، عامل اصلی اوضاع فعلی ایران که نباید آن را فراموش کنیم: اینکه شاه مصمم است که شخصاً امور مملکت را کنترل کند. اکنون به جرأت می توان گفت که به غیر از اعلیحضرت، هیچ کس دیگری در دولت ایران دستور نمی دهد یا در مورد مسائل مهم تصمیم نمی گیرد. استقلال گذشته تیمورتاش به وابستگی و فرمان دهی اش به فرمانبرداری تبدیل شده است. پیش از این با مسئولیت خود سیاست ملی را تدوین می کرد؛ حالا از شاه

دستور می گیرد. احتمالاً یکی از دلایلی که منجر به سرنگونی فیروز شد این بود که شاه گمان می کرد یک وزیر زیرک، کنترل وزارت مالیه را برای او دشوار می سازد. در آخر، احتراماً تأکید می کنم که هدایت کلیه امور مملکت به دست شاه در واقع گامی منطقی در سیر اعتلای اوست. او از یک سرباز ساده به یک ژنرال، وزیر جنگ، رئیس الوزرا و در نهایت پادشاه مشروطه تبدیل شد. وقتی محدودیت های پارلمانی باعث رنجش او شد، کاری کرد که یک مجلس بله قربان گو سر کار بیاید. تازه ترین گام او در مسیر یک حکومت مطلقه این بود که وزرای نیمه مستقل را با عروسک های خیمه شب بازی عوض کند. رضا شاه بیش از هر زمان دیگری به مستبدان بزرگ- و شاید نیکخواه- ایران شبیه شده است.» (۲) در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۹، ویلیامسن در گزارش خود درباره سفر شاه به شمال کشور خبر می دهد: «کاهش ارزش قران در بازار بین المللی اوضاع سیاسی داخلی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. روزنامه ها خاطر نشان کرده اند که افزایش ارزش پوند استرلینگ از ۴۸ به ۶۰ قران در چند ماه گذشته، در حکم از دست رفتن یک ششم ثروت ملی ایران است. تجارت مستأصل شده اند و قیمت بالای اجناس وارداتی منجر به نارضایتی عموم مردم شده است... از وقتی که شاه از تهران بیرون رفته تاکنون هیچ نشانه ای از ناآرامی و شورش دیده نشده است. در واقع اوضاع سیاسی از نگاه چشم بیرونی کاملاً آرام است.» (۳) او در گزارش ۱۵ نوامبر ۱۹۲۹ خود ماجرا را پی می گیرد: «شاه... در ششم ماه جاری با اتومبیل به تهران بازگشت... چندی است درگیری بی سر و صدایی میان این دو نفر [تیمورتاش و کریم آقا] شروع شده و هیچ بعید نیست که شاه که وزیر قدرتمند نمی خواهد به آتش این منازعه دامن زده باشد. کریم آقا نیز کوشیده است به ضرر تیمورتاش موقعیت خود را تحکیم کند. جدای از این شایعه که کریم آقا تمام ثروتش را به شاه بخشیده است، مجدانه می کوشد به هر پروژه و برنامه ای که تیمورتاش تصویب کرده ایراد بگیرد... به نظر می رسد که این دو سیاستمدار در منازعه کنونی شان زور بازوی تقریباً یکسانی دارند. کریم آقا دوست دوران کودکی شاه است؛ او یک نظامی است و ارتش از او حمایت می کند؛ او مشوق همه مخالفان و دشمنان تیمورتاش است.

اما از لحاظ فکری در حد یک سرجوخه است. اما در کنار تیمورتاش خانواده قدرتمند فرمانفرما، و سازمان و نظام سیاسی موجود صف کشیده اند. علاوه بر اینکه تیمورتاش فردی بسیار باهوش و پرنرژی است که دارایی بسیار ارزشمندی برای شاه محسوب می شود.» (۴) روند اوضاع بسیار سریع بود. در ۲۳ نوامبر ۱۹۲۹ ویلیامسن طی تلگرامی خبر داد:

اوضاع سیاسی بسیار متلاطم است. ظاهراً شاه به مستوفی گرایش دارد... ژنرال درگاهی، رئیس نظمیه و دشمن سرسخت وزیر دربار، پس از فرار دوست محمد [خان]، سرکرده شورشی های بلوچ مورد بی مهری شاه قرار گرفته است. بنابراین دیدار شاه از خط آهن جنوب نیز به تعویق افتاده است.» (۵) جزئیات این ماجرا در گزارش ۲۷ نوامبر ۱۹۲۹ آمده است: «احتراماً به اطلاع می رساند که اوضاع سیاسی ایران در طول هفته گذشته یعنی از ۱۷ تا ۲۴ نوامبر ناگهان متلاطم شد، که در تلگرام شماره ۵۱ مورخ ۲۳ نوامبر ۱۹۲۹ به آن اشاره گردید. در ۱۸ نوامبر اعضای دیوان عالی کشور به همراه وزرای عدلیه و مالیه به کاخ سلطنتی احضار شدند و شاه آنها را به تخلف از قانون متهم ساخت. ماجرا از این قرار است که وقتی کمبود غله در انبارهای دولت آشکار گردید، دکتر شیبیر، مدیرآلمانی سازمان نظارت و بازرسی وزارت مالیه، گزارش کرد که ۲۴/۰۰۰ خروار گندم به ارزش تقریبی ۳۰۰ هزار دلار مفقود شده است؛ و خوب می دانیم که این کشف منجر به دستگیری فیروز میرزا، وزیر مالیه وقت شد و رسوایی بزرگی به بار آورده گریبان برخی از مقامات عالی کشور را گرفت. چند هفته بعد، در طول تغییر و تحولات این وزارتخانه تحت نظارت فرزین، وزیر جدید مالیه، یکی از کارمندان ایرانی سازمان نظارت و بازرسی وزارت مالیه متوجه شد که ۲۵/۰۰۰ یا ۳۰/۰۰۰ خروار گندم دیگر هم مفقود شده است. طبق قانون، او ماجرا را مستقیماً به دیوان عالی کشور گزارش داد، و رونوشتی از گزارش خود را برای وزیر مالیه فرستاد. دیوان عالی کشور که آشکارا از خشم شاه می ترسید و نمی خواست کینه دار و دسته قدرتمندی که این اختلاس ها را انجام داده بودند متوجه خود کند، آنطور که



تیمورتاش در زمان والی گیلان

باید ماجرا را پیگیری نکرد؛ بلکه بازرس تیره بخت را به بهانه اینکه ابتدا می‌بایست به وزیر مالیه گزارش می‌کرد از کار بی‌کار کردند! ولی این داستان اخیراً به گوش شاه رسید؛ او بلافاصله اعضای دیوان عالی و وزرای مربوطه را احضار کرد و به بازرس مذکور دستور داد که در حضور آنها ماجرا را بازگو کند. پس از اینکه بازرس داستانش را تعریف کرد، برای چند لحظه سکوت مرگباری حاکم شد؛ سپس اعلیحضرت از کوره در رفت و چنان فحش‌های آبداری نثار مقامات حاضر کرد که روی چارواداران را سفید می‌کرد، و جد و آباءشان را جلوی چشمشان آورد و تهدیدشان کرد که اگر فوراً به مسئله رسیدگی نکنند آنها را به بدترین نحو ممکن مجازات می‌کند. سفارت به این دلیل از جزئیات ماجرا خبر دارد که بازرس مذکور یکی از اقوام نزدیک آقای [علی پاشا] صالح، مترجم سفارتخانه است. بلافاصله پس از این جلسه محنت زان... آقای فرزین از وزارت مالیه منفصل و به وزارت خارجه منصوب شد. استحضار دارید که فرزین به هنگام بازداشت فیروز، کفیل وزارت خارجه بود و به وزارت مالیه منصوب شد... مشارالملک [حسن مشار] بجای او وزیر مالیه شد. این فرد در کابینه ذکاءالملک، وزارت خارجه را بر عهده داشت... از دوستان صمیمی سیاسی وثوق الدوله، و از دشمنان تیمورتاش است، که در گذشته نیز با دکتر میلیسپو مخالف بود. گفته می‌شود که طرفدار بریتانیاست؛ و در زمانی که آقای کوپلی اموری کاردار سفارت بود، روابط سفارت با مشارالملک گاه بسیار تیره بود. ثابت کرده است که مدیری کارآمد است، ولی کاملاً صادق و قابل اعتماد نیست. اهمیت این تغییرات از دید تیزناظرین پنهان نمانده است. با روی کار آمدن مشارالملک، تیمورتاش نفوذ مستقیم خود را در یکی دیگر از وزارتخانه‌ها از دست می‌دهد، چرا که مشارالملک هم به همان اندازه کریم آقاخان از دستور گرفتن از تیمورتاش نفرت دارد. بنابراین در کابینه فعلی دو نفر حضور دارند که کم و بیش مستقیماً با وزیر دربار که روزی تمام وزارتخانه‌ها را کنترل می‌کرد مخالفند... [و] تغییرات اخیر جایگاه او را آشکارا تضعیف کرده است... اگر اجازه بدهید می‌خواهم قدری از موضوع دور شوم و سیر رفت تیمورتاش را ترسیم کنم. ابتدا رسوایی فیروز بود، و

این دو آنقدر به یکدیگر نزدیک بودند که ناگزیر اعتبار تیمورتاش هم لکه دار شد. سپس روی کار آمدن کریم آقا در مقام وزیر فواید عامه بود که باعث شد دست تیمورتاش از مهمترین پروژه مملکت - یعنی خط آهن - کوتاه شود؛ و نهایتاً انتصاب دشمن کینه توزی چون مشارالملك به وزارت مالیه. از زمان رسوایی فیروز، شاه آشکارا تلاش می کند که از قدرت و نفوذ تیمورتاش بکاهد که در این راه بسیار هم موفق بوده. به راحتی می توان پیش بینی کرد که در گام بعدی دست تیمورتاش از وزارت خارجه کوتاه خواهد شد.

ویلیامسن این گزارش جالب را با اظهارات زیر به پایان می برد:

در این هفته پر ماجرا، تحول ناگهانی دیگری در یکی دیگر از بخشهای اجرایی این کشور رخ داد. استحضار دارید که دوست محمد [خان]، سرکرده عشایر شورشی بلوچ، در مارس ۱۹۲۹ تسلیم شاه شد و از آن زمان تاکنون در تهران تحت مراقبت شدید قرار داشته است. اما در ۱۷ نوامبر هنگامی که در یک اردوی شکار در نزدیکی ورامین به سر می برد، ناگهان به نگهبان خود شلیک کرد و با یک شتر تندرو (در زبان عرب به آن «مهاری» و در فارسی به آن «جمازه» می گویند) که برای او مهیا شده بود به کویر گریخت. عملیات جستجوی پلیس در مناطق حومه ورامین با موفقیت همراه نبود، و زمانی که یک هواپیمای جنگی برای جستجو قصد پرواز داشت در فرودگاه سقوط کرد. اگر دوست محمد خود را به بلوچستان برساند، بایدانتظار داشت که بار دیگر عشایر آن منطقه سر به شورش بردارند. فرار دوست محمد باعث شد که شاه نسبت به ژنرال درگاهی، رئیس نظمیة و از مورد اعتمادترین ملازمان خود، خشمگین شود. قتل فجیعی که دو روز بعد در یکی از محله های فقیرنشین تهران رخ داد اوضاع را وخیم تر کرد: در این حادثه، سر یک زن ازتنش جدا شد و دو فرزند او نیز با چاقو کشته شدند. خون مردم به جوش آمد و شاه نیز با مردم همصدا شد و قسم خورد که اگر ظرف ۴۸ ساعت آینده قاتل دستگیر نشود، ژنرال درگاهی را در محل حادثه اعدام کند. لازم به ذکر نیست که در طول مدت مذکور یک متهم ساختگی پیدا کردند. اهمیت سیاسی خشم شاه نسبت به رئیس نظمیة از این جهت است که ژنرال درگاهی سرسخت ترین دشمن تیمورتاش است و به همراه کریم

آقا امور شخصی شاه را می گرداند. با اینحال، نارضایتی از درگاهی ستاره بخت و اقبال تیمورتاش را روشن تر نکرده است، بلکه بیشتر به نفع کریم آقا تمام شده است که بیش از پیش اعتماد شاه را به خود جلب کرده و به تدریج به هدفش که جانشینی تیمورتاش است نزدیک تر می شود... تصویر اوضاع سیاسی ایران را اجمالاً می توان اینگونه ترسیم کرد: کابینه فعلی شامل دو تن از سرسخت ترین دشمنان تیمورتاش می شود که با تمام توان تلاش دارد نفوذ از دست رفته خود را بر پروژه خط آهن و سایر امور به دست آورد؛ رئیس نظمی، رهبر جناح مخالف تیمورتاش مورد خشم اربابش قرار گرفته است؛ و وضع اقتصاد ایران به دلیل سوءمدیریت بحرانی است. شاه، که روز به روز مستبدتر می شود، تلاش می کند با ناسزا گویی و تغییر در وزارتخانه ها از وخامت اوضاع بکاهد. اما خشونت و اصرار بر اطاعت محض زیر دستان، نه فقط از وخامت اوضاع نمی کاهد، بلکه باعث بدتر شدن اوضاع سازمان های دولتی نیز می شود. این سیاستی است که هرگونه ابتکار عملی را تضعیف کند. (۶)

بازگشت تیمورتاش به صحنه

در ۱۰ دسامبر ۱۹۲۹ ویلیامسن طی تلگرامی خبر می دهد: «تیمورتاش از این بحران سیاسی پیروز به در آمد و بار دیگر هدایت پروژه خط آهن را در دست گرفت. رئیس پلیس هم زندانی شد.» (۷) اودرگزارشی مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۲۹ شرح ماجرا را اینگونه ادامه می دهد: «احتراماً به اطلاع می رساند که در اوضاع آشفته سیاسی حاصل از رویدادهایی که در گزارش شماره ۹۸۲ مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۲۹ توصیف شد، اکنون یک واقعیت چشمگیر ظهور کرده است: حضرت اشرف تیمورتاش با سرعتی شگرف اعتبار از دست رفته خود را به دست آورده و بار دیگر به با نفوذترین چهره سیاسی ایران تبدیل شده است. در بیست و پنجم نوامبر، امور خط آهن دوباره به تیمورتاش واگذار شد... شکی نیست که کریم آقا [بوذرجمهری] نتوانسته شاه را متقاعد کند و شاه نیز مصلحت

دیده که بار دیگر مسئولیت مهمترین پروژه ایران را به تواناترین مرد ایران واگذار کند. هفته بعد اعلام شد که به دستور مستقیم شاه ارباب کیخسرو، نماینده کهنه کار و خزانه دار مجلس و از دوستان نزدیک تیمورتاش، مسئولیت مدیریت هیأت نظارت بر پروژه خط آهن را بر عهده خواهد گرفت. تأثیر این انتصاب کاملاً روشن است: امور مربوط به خط آهن کاملاً از اختیار کریم آقا خارج می شود و عملاً در دست کسی قرار می گیرد که دوست نزدیک تیمورتاش است. تجدید سازمان دیوان عالی کشور نتایج بدی برای دارودسته اختلاس کنندگانی داشت که در دوران وزارت فیروز شکل گرفته بودند. روزنامه ها ارقام مختلفی از تعداد بازداشت شدگان در وزارت مالیه منتشر کرده اند که جمعاً به ۸۰ نفر می رسد. هرج و مرج کامل بر این وزارت خانه حاکم است، و گزارش شده که مشارالملك، وزیر جدید مالیه، در صدد استعفاست. بحران مالی همچنان جدی است؛ بودجه کافی برای هزینه های جاری دولت در دست نیست؛ کارمندان دولت یک یا دو ماه است که حقوق خود را دریافت نکرده اند. همزمان با «تصفیه» وزارت مالیه، یک هیأت بازرسی جدید تشکیل شده است. با اینکه وزارت دربار در این هیأت نماینده ای ندارد، گمان می رود تیمورتاش از طریق داوردراین نهاد نیز نفوذ داشته باشد.» در قسمت پایانی این گزارش می خوانیم: «درسوم دسامبر شاهد یکی از جالب ترین روش های اجرایی شاه بودیم. در روز دوم دسامبر، ژنرال درگاهی، رئیس نظمی، از نمایندگان دیپلماتیک دعوت کرد که صبح روز بعد برای بازدید از زندان جدید قصر قاجار، به این زندان بروند. هنگامی که آنها به این زندان عالی و مدرن وارد شدند، در کمال تعجب آنها، تیمورتاش ژنرال صادق خان کوپال (سردار نظام)، رئیس جدید نظمی را به آنها معرفی کرد! معلوم شد که در ساعت ۱۰ صبح همان روز ژنرال درگاهی به سرعت روانه زندان و جانشین او بلافاصله تعیین شده است. برخی مقامات عالی رتبه نظمی هم به سرنوشت رئیس خود دچار شدند. بسیاری اذعان دارند که فرار دوست محمد دلیل اصلی این مجازات ناگهانی است. خصوصیتی شرقی و

بسیار ایرانی در تغییر ناگهانی وضعیت تیمورتاش وجود دارد. در گزارش شماره ۹۸۲ مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۲۹ به پس رفت گام به گام تیمورتاش از قدرت اشاره شد؛ آنچه دو هفته پیش واقعیت داشت، اکنون کاملاً منسوخ شده است. شاه که چندی پیش وزیر دربارش را خوار و ذلیل کرد، حالا گویی از محترم شمردن او لذت می برد. برخلاف خواست رقیبش کریم آقا، بار دیگر امور پروژه خط آهن به دست تیمورتاش افتاده است؛ دیوان عالی کشور و سازمان جدید بازرسی اکنون تحت نظر او و یا همکاریش، داور، است؛ دشمن اصلیش، درگاهی، در زندان به سر می برد. تغییرات در وزارت مالیه نیز این انتظار را ایجاد می کند که دشمن قسم خورده دیگرش در کابینه، یعنی مشار، به زودی معزول یا بی اعتبار شود. تأثیر این خوش اقبالی بر تفکر و رفتار این مرد برای آنهایی که او را می شناسند پوشیده نبوده است. در بیست و سوم نوامبر با یکدیگر شام خوردیم؛ آنموقع خسته، محتاط و کوفته به نظر می آمد. ولی در سوم دسامبر وقتی سردار نظام را به ما معرفی می کرد، گویی ده سال جوان تر شده بود؛ همان لحن سابق ریاست در صدایش بود؛ یک بار دیگر فرمان می داد و فرمانش سریعاً اطاعت می شد. پیروزی در چهره اش می تابید.» (۸)

در ۲۹ دسامبر ۱۹۲۹، بالاخره رضا [شاه] راهی جنوب شد و انتظار نمی رفت تا پایان ژانویه به تهران بازگردد: «در مدت غیبت شاه، حضرت اشرف تیمورتاش به امور پایتخت رسیدگی می کند. هیچ حادثه ناگواری آرامش فعلی را بر هم نزده است. این آرامش با توجه به آشفتگی امور اجرایی که در گزارش شماره ۹۹۰ مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۲۹ توصیف کردم بسیار نامعمول است. مهمترین مسئله ای که این روزها ذهن حضرت اشرف را به خود مشغول ساخته تنظیم بودجه مملکت است. او به من گفت که قرار است مالیات های جدیدی وضع شود... تیمورتاش می خواهد وعده ای را که فیروز به شاه داده بود

عملی کند و بودجه ایران را تا سال ۱۹۳۳ به پنجاه میلیون تومان برساند.» (۹) هارت بازگشت شاه به تهران در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۰ را اینطور گزارش می کند:

«در حال حاضر هیچ نشانه ای دال بر اینکه تیمورتاش دارد محبوبیت خود را نزد شاه از دست می دهد وجود ندارد... در دو هفته گذشته روزنامه ها مطالب زیادی درباره کم شدن ارزش قران منتشر ساختند. رئیس بانک شاهنشاهی ایران اطلاع داده است که شاه پس از بازگشت از جنوب به شیوه ای واقعاً شرقی به مشاورانش دستور داده که باید ارزش قران را فوراً بالا ببرند و تا هشتم فوریه به آنها وقت داده است تا طرح آن را آماده کنند... پیش از آنکه شاه وارد تهران شود شایع شد که دوست محمد [خان]، سرکرده شورشی های بلوچ، در ۲۷ ژانویه تیرباران شده است. وزارت خارجه استحضار دارد که دوست محمد که چندی پیش در یک اردوی شکار پس از کشتن یکی از نگهبان ها به همراه خدمتکارش متواری شده بود، در اواخر دسامبر در نزدیکی سمنان مجدداً دستگیر شد... یکی از شایعاتی که در مورد اعدام دوست محمد شنیده می شود این است که او در یک دادگاه نظامی به حبس ابد و خدمتکارش به اعدام محکوم شدند؛ پس از آنکه حکم مزبور را به شاه تلگراف کردند، شاه پاسخ داد که سرکرده شورشی های بلوچ مستحق این بخشش نیست و باید پیش از بازگشت شاه به تهران اعدام شود. روزنامه ها تا ۶ فوریه هیچ مطلبی در مورد دوست محمد، محاکمه و اعدامش منتشر نساختند. در این تاریخ اعلام شد که دوست محمد بنابر حکم دادگاه نظامی اعدام شده است.» (۱۰)

محاکمه و آزاد شدن فیروز و صارم الدوله

ظهور مجدد تیمورتاش برای فیروز و صارم الدوله محبوس به موقع بود. همانطور که قبلاً اشاره شد، در نوامبر ۱۹۲۹ کسری بیشتری در انبارهای غله

کشف شد. با اینکه این موضوع ربطی به پرونده فیروز نداشت، اما وضع او را وخیم تر کرد: «آشکار شدن اختلاسی جدید در انبار غله مسلماً ذهن شاه را به اختلاس های قبلی و طبیعتاً شاهزاده فیروز معطوف ساخت. همانطور که در گزارش شماره ۹۴۶ مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۹ ذکر شد، کاهش مراقبت های شدید از شاهزاده معزول امید آشتی شاه و فیروز را زنده کرده بود، اما حوادث اخیر منجر به تشدید شرایط حبس فیروز شده است. گزارش شده است که نگهبان هایش هرگز نمی گذارند از جلوی چشمشان دور شود، حتی یکی از نگهبان ها در اتاق او می خوابد.» (۱۱) ویلیامسن در گزارش مورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۳۰ می افزاید: «شایع شده است که وزیر سابق مالیه، فیروز، از حبس آزاد شده، ولی هنوز اجازه ندارد با خانواده اش مراد داشته باشد. برغم حمایت های صادقانه وزیر دربار، بعید به نظر می رسد که او بار دیگر مورد اعتماد شاه قرار بگیرد.» (۱۲) در ۲۲ مارس ۱۹۳۰، هیو میلارد، دبیر دوم سفارت امریکا، محاکمه فیروز را اینطور گزارش می کند: «احتراماً به پیوست ترجمه لایحه ای را برایتان ارسال کنم که توسط داور، وزیر عدلیه، در ۱۸ مارس ۱۹۳۰ به مجلس ارائه و در آن از مجلس تقاضا شده است با محاکمه فیروز، وزیر سابق مالیه، به اتهام ارتشاء توسط دیوان عالی کشور موافقت شود. به همراه این لایحه گزارشی طولانی و نسبتاً پیچیده شامل شواهدی علیه فیروز ارائه شده است که نشان می دهد فیروز رشوه ای به مبلغ ۵۰۰۰ تومان دریافت کرده است. بنابر قانون اساسی، وزرا تنها در صورت اجازه مجلس در دیوان عالی محاکمه می شوند. با اینکه فیروز هم اکنون وزیر نیست، این قانون شامل حال او می شود زیرا او متهم است که در زمان وزارتش مرتکب این جرم شده. از آنجا که داور و فیروز دوستان نزدیک یکدیگر و هر دو از صمیمی ترین دوستان تیمورتاش هستند، که می گویند بارها فیروز را نجات داده است، بسیاری بر این باورند که با اشاره شخص شاه چنین لایحه ای به مجلس ارائه شده است. جی. تی. هاوارد، دبیر امور شرقی سفارت بریتانیا نیز همین عقیده را

دارد. اینکه چرا چنین مبلغ ناچیزی مبنای اتهامات علیه فیروز قرار گرفته، که گمان می رود اختلاس های او بسیار بیشتر از اینهاست، هنوز معلوم نیست. شاید به این دلیل که در مورد این ۵۰۰۰ تومان شواهد و ادله محکمه پسند وجود داشته است. در این باره آقای هاوارد به این سفارتخانه خبر داد که مبلغ کل اختلاس از انبارهای غله تقریباً نهصد هزار تومان برآورد شده است. تفسیر دیگری، که قطعاً با خلق و خوی ایرانی ها هم سازگاری دارد، این است که اتهام مذکور علیه فیروز به دلایل معکوس انتخاب شده اند، چرا که فیروز به راحتی می تواند در برابر این اتهام از خود دفاع کند و چنین اتهامی در حقیقت برای تیرئه شدن، و نه محکوم کردن او، انتخاب شده است. الان خیلی زود است که در مورد این قضیه به قضاوت بنشینیم، ولی... من احساس می کنم که این قضیه فقط برای آن است که بخشی از ثروت فیروز را از دستش در بیاورند. با اینکه تا کنون نشانه ای دال بر دخالت تیمورتاش در این مسئله مشاهده نشده است، ولی همانطور که در بالا ذکر شد، می گویند که او بارها به کمک دوستش شتافته، و اگر فیروز محکوم شود، مطمئناً به نفع تیمورتاش خواهد بود.» (۱۳)

چارلز هارت، وزیرمختار جدید امریکا در ایران، در گزارش کوتاه مورخ ۳ می ۱۹۳۰ می نویسد: «احتراماً به اطلاع می رساند که فیروز میرزا، وزیر سابق مالیه ایران، در اول می به اتهام رشوه خواری به انفصال از تمام مناصب دولتی، چهار ماه حبس تأدیبی و پرداخت ۵۸۰۸ تومان جریمه نقدی، که می گویند سه برابر مبلغی است که به طور غیرقانونی دریافت کرده، محکوم شد.» (۱۴) فیروز و صارم الدوله هر دو در ۷ ژوئن ۱۹۳۰ آزاد شدند. هارت در مورد آزادی صارم الدوله در گزارش ۱۷ ژوئن ۱۹۳۰ خود می نویسد: «شایع شده است که یک یا دو هفته پیش مستوفی توانست صارم الدوله را که از بستگان سببی اوست و به همراه فیروز و وثوق قرارداد ۱۹۱۹ را تنظیم کرده بودند از حبس در بیاورد.» (۱۵) البته هیچوقت دست از سر فیروز برنداشتند. گزارش هارت در ۱۱ جولای ۱۹۳۱، یعنی بیش از یک سال پس از آزادی

فیروز، از این قرار است: «احتراماً به اطلاع می‌رساند که یکی از روزنامه‌های تهران به نام کوشش درباره قضیه فیروز مقاله‌ای منتشر ساخته که از محتوای آن استنباط می‌شود که فرق روی کار بودن فیروز در اداره ارزاق و انفصال او از تمام مناصب دولتی مازاد گندم است و نه کمبود آن. البته این روزنامه نامی از شاهزاده فیروز نبرده است، ولی طی اظهاراتی درباره درخواست یک شرکت خارجی مبنی بر صادرات ۵۰/۰۰۰ بوشل گندم ایران به آلمان نوشته است: «از زمانی که امور ارزاق به نظم و قاعده درآمد است، متوجه شده ایم که تولید ما چندین برابر بیشتر از مصرفمان است، و اینکه این میزان اضافی یا فاسد می‌شود و یا به هدر می‌رود...» کوشش در ادامه می‌نویسد: «شرایط آشفته ارزاق در سالهای گذشته، و شرایط

اسفناک آن در دوران قحطی [قحطی سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹]، همه را به این نتیجه رسانده بود که تولید غله در ایران کفاف مصرف داخلی را نمی‌دهد.» این روزنامه می‌افزاید: «بدیهی است که خشکسالی و قحطی در هر کشوری ممکن است رخ دهد، و اگر ایران در گذشته دچار این بلاها شده، به این دلیل نیست که نمی‌تواند برای برآوردن نیازهای داخلی اش گندم کافی تولید کند.» در مورد فیروز چنین می‌خوانیم: «شاهزاده فیروز که ریاست اداره ارزاق را داشت و محکوم به اختلاس شد، هم اکنون در باغ دورافتاده اش در فرمانیه، در هشت مایلی شمال شرق تهران زندگی می‌کند، و به ندرت در خیابان‌ها دیده می‌شود. در هیچیک از مراسم عمومی شرکت نمی‌کند و ظاهراً تبعید از میان مردم را به عنوان چیزی که انتظارش می‌رفت پذیرفته است؛ اگر چه هرگز خود را مستحق این مجازات نمی‌داند.» (۱۶) انگرت در ۱۵ ژانویه ۱۹۳۸ طی تلگرامی قتل فیروز را گزارش می‌کند: «بنابر اخبار یک منبع کاملاً موثق، شاهزاده فیروز، پسر بزرگ فرمانفرما، چند روز پیش به صورت مشکوکی به قتل رسید؛ این در حالی بود که او تحت نظر دولت قرار داشت. این حادثه منجر به حذف مردی شد که شاه همواره به توانایی اش حسادت می‌کرد و از نفوذ بالقوه اش هراس داشت.»^(۱۷) (۱)

چهل سال غارت و چپاول نفت ایران

محمد قلی مجد در کتاب دیگر خود «رضا شاه و بریتانیا» بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا درباره «چهل سال غارت و چپاول انگلیس و نفت ایران، ۱۹۵۱ - ۱۹۱۱» آورده است:

مطالب زیادی در ارتباط با تاریخچه نفت ایران نوشته شده است؛ از جمله چندین جلد کتاب درباره تاریخچه شرکت نفت انگلیس، توسط خود آن شرکت منتشر شده است. (۱) ولی نقص عمده این کتب تاریخی، فقر داده هاست. علاوه بر این، برخی از این مورخان عمدتاً بر اسناد و مدارک منتشره از سوی انگلیس تکیه کرده و بدین ترتیب از اعتبار کار خود کاسته اند. با وجود این، گزارش محرمانه «ملی شدن صنعت نفت ایران»، که ظاهراً توسط بانک جهانی تهیه شده بود و در آرشیو وزارت خزانه داری ایالات متحده پیدا شد، منبعی غنی از داده ها را درباره نفت ایران از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ به دست می دهد. (۲) تاریخ این گزارش، یعنی فوریه ۱۹۵۲، نشان می دهد که سند فوق احتمالاً در طول بحران نفتی سال های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ برای آشنایی با وضعیت نفت ایران مورد استفاده قرار گرفته، و جزئیات ++ مندرج در سند حکایت از توجه مفرط دولت آمریکا به نفت ایران دارد.

مطالب زیادی نیز درباره به اصطلاح توسعه اقتصادی و مدرنیزه کردن ایران توسط رضا شاه در بین سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ نوشته شده است. بانک جهانی در گزارشش به بررسی تأثیر صنعت نفت ایران بر اقتصاد کشور می پردازد: «در طول ۴۰ سال اخیر، جمعیت ۱۳ تا ۱۸ میلیون نفری ایران عمدتاً به کشاورزی و تجارت و تولید منسوجات اشتغال داشته اند. برغم وفور مواد خام، نیروی کار و دسترسی به دریا، هیچگونه صنایع سنگین یا کارخانه تولید یا فراوری مواد بجز نفت در این کشور وجود ندارد. شاید هیچ کشور دیگری در جهان نباشد که با داشتن منابع قابل مقایسه با ایران از لحاظ توسعه اقتصادی

به این اندازه عقب افتاده باشد. معهذاً، این کشور بدون شک دارای بزرگترین عملیات نفتی منسجم با پایین ترین هزینه تولید در جهان است. ولی این صنعت نفت چه سهمی در اقتصاد ایران داشته است؟» این گزارش فقدان پیشرفت در ایران را با پیشرفت اقتصادی سریع «سی سال اخیر در ترکیه- که به اندازه ایران از موهبت منابع طبیعی برخوردار نیست» مقایسه می کند. (۳) متأسفانه، اقتصاد ایران هیچ سودی از نفت نبرده بود.

تولید نفت در ایران در سال ۱۹۱۱ شروع شد. از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۰ درآمدی بالغ بر ۳۲۵ هزار لیره (معادل ۱/۶ میلیون دلار) از محل دریافت حق الامتیاز نفت نصیب ایران شد. از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ این مبلغ به ۶۰ میلیون دلار رسید؛ از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۱ به ۱۲۵ میلیون دلار، و از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۱ به ۲۵۰ میلیون دلار رسید. در دوره حکومت رضا شاه (۱۹۲۱-۱۹۴۱) درآمد ایران از محل دریافت حق الامتیاز نفت بالغ بر ۱۸۵ میلیون دلار بود.

درآمد حاصله از محل دریافت حق الامتیاز در طول کل دوره ۴۰ ساله (۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱) بالغ بر ۱۱۳ میلیون لیره یا ۴۳۵ میلیون دلار می شد. کل سود اعلام شده شرکت نفت انگلیس و ایران، منهای سود شرکت های تابعه، در طول این دوره پنج میلیارد دلار بوده است. به عبارت دیگر، فقط نزدیک به هشت درصد از کل سود محاسبه شده از سوی شرکت نفت عاید ایران شد.

گزارش بانک جهانی آشکار می سازد که: «بر اساس این برآوردها، شرکت [نفت انگلیس و ایران] با عدم اجرای درست و توأم با حسن نیت تعهداتش در چارچوب امتیاز داری؛ و با مهندسی کردن نحوه تعویض امتیاز داری با قرارداد نامطلوب سال ۱۹۳۳، ایران را از درآمدی بالغ بر ۱۲۰۰ میلیون دلار [معادل ۱/۲ میلیارد دلار] محروم ساخت.» (۴) با معیارهای سال های ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱، و برای کشور فقیری مثل ایران، ۱/۲ میلیارد دلار درآمدی غیرقابل تصور بود. مثلاً در سال ۱۹۲۵، کل مخارج دولت ایران فقط ۲۰ میلیون دلار بوده است. این گزارش می افزاید که میزان واقعی چپاول ثروت نفتی ایران به دست انگلیس به مراتب بیشتر از ۱/۲ میلیارد دلاری است که بر اساس آمار و ارقام منتشره از سوی خود شرکت برآورد شده است.

در این فصل ابتدا به بحث درباره امتیاز داری و تعویض آن با قرارداد سال ۱۹۳۳ می پردازیم، و سپس درباره نحوه سرقت نفت ایران توسط انگلیس توضیح می دهیم.

در فصول باقیمانده نیز نشان خواهیم داد که در طول سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ رضا شاه چگونه بخش عمده ای از ۱۸۵ میلیون دلاری را که انگلیسی ها به ایران پرداخته بودند، سرقت کرد و آنها را به حساب های بانکی خود در لندن، سوییس و نیویورک ریخت. تاریخ سی ساله نفت ایران از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۴۱ را به درستی می توان سی سال غارت و چپاول نامید.

امتیاز داری

در ماه مه ۱۹۰۱، یک تبعه انگلیس به نام ویلیام ناکس داری، امتیاز شصت ساله ای برای حق انحصاری اکتشاف، استخراج، و تصفیه فرآورده های نفتی، و همچنین حق انحصاری احداث خط لوله نفت در کل ایران بجز پنج استان شمالی هم مرز روسیه را به دست آورد. حوزه این امتیاز مساحتی در حدود ۴۰۰ هزار مایل مربع از خاک ایران را در بر می گرفت. «در عوض، صاحب امتیاز [داری] موافقت نمود که مبلغی معادل ۲۰ هزار لیره [در حدود ۱۰۰ هزار دلار] را نقداً و سهام پرداخت شده ای معادل ۱۰ درصد مالکیت «شرکت اول بهره برداری» را به ایران تأدیه کند. علاوه بر این، صاحب امتیاز موافقت نمود که حق الامتیازی برابر با ۱۶ درصد کل سود به ایران بپردازد. پس از انقضای مدت این امتیاز، «کل دارایی های شرکت، چه در ایران و چه در خارج از ایران، در اختیار دولت ایران قرار خواهد گرفت.» (۵)، (۶) در شرایط امتیاز، صاحب امتیاز از پرداخت مالیات بر درآمد در ایران معاف نشده بود.

به مدت شصت سال در طول دوره حکومت سلسله پهلوی تا به امروز رسم بر این بوده که امتیاز داری را تقبیح کنند. مثلاً در سال ۱۹۳۱ علی دشتی در روزنامه شفق سرخ می نویسد: «سی سال پیش، دربار نادان، فاسد و سیاه [مظفرالدین شاه قاجار] امتیاز داری را اعطا کرد. مردم بر ضد این دربار، که

فقط یکی از جنایاتش اعطای امتیاز فوق بود، شوریدند و رژیم سرنگون شد. طلای ایران به شکل نفت همچون سیلی از مملکت خارج می شد. به هیچوجه انصاف نیست که صاحب ثروت از گرسنگی بمیرد، و ثروت های او به نام امتیاز داری خرج تجملات دیگران شود. نمی گوئیم که دولت ایران امتیاز فوق را لغو کند، بلکه حرف مان این است که باید در این امتیاز تجدید نظر شود. در این معامله، بدجور فریب مان داده اند.» (۷) شصت سال بعد، یعنی در سال ۱۹۹۲، نیز این انتقادهای هنوز هم ادامه داشت؛ مثلاً در کتاب نفت، قدرت و اخلاق نوشته مصطفی علم ولی، به نظر می رسد که حقیقت کاملاً خلاف این بوده است. امتیاز داری کاملاً به نفع ایران بود؛ و حکایت از هوشمندی و مهارت های مظفرالدین شاه و وزرایش در مذاکره با خارجیان دارد. در گزارش بانک جهانی آمده است:

شرایط قرارداد- اگر به احسن وجه از سوی صاحب امتیاز اجرا می شد- برای ایران بسیار مطلوب بود، و در واقع از آن زمان تاکنون هیچ شرایطی بهتر از آن به ایران پیشنهاد نشده است. امتیاز فوق ترتیبی فراهم می آورد که داری می توانست به موجب آن در ازای واگذاری ۱۰ درصد از مالکیت شرکت و پرداخت ۱۶ درصد از سود حاصله یا به عبارت دیگر نزدیک به ۲۵ درصد کل عواید به ایرانی ها، یک صنعت نفت در ایران تأسیس کند. در طول شصت سال اعتبار امتیاز، صاحب امتیاز از ۷۵ درصد عواید آن بهره مند می شد، و در سال ۱۹۶۱ مالکیت و کنترل همه دارایی های شرکت، چه در ایران و چه در خارج از ایران، به ایرانی ها واگذار می شد. ... در سال ۱۹۵۰ ارزش دارایی های مزبور بر مبنای هزینه های اولیه بالغ بر یک میلیارد دلار بود. (۸)

معنای این حرف آن بود که ارزش بازار دارایی های فوق به مراتب بیشتر از ۱ میلیارد دلاری بود که عملاً برای خرید و نصب و راه اندازی آنها هزینه شده بود. از همان ابتدا، انگلیسی ها شرایط امتیاز داری را برای ایرانی ها «بیش از حد سخاوتمندانه» می دانستند. (۹) مجله اکونومیست چاپ لندن بعدها امتیاز داری را با توجه به جایگاهی که نفت ایران در بازار جهانی به دست آورد، «سندی بچگانه» توصیف کرد. (۱۰) در سال ۱۹۰۹، صاحب امتیاز، با مشارکت شرکت

نفت برمه، شرکت نفت انگلیس و ایران را تاسیس کرد (نام انگلیسی آن Anglo-Persian Oil Company (APOC) بود که بعدها به Anglo-Iranian Oil Company (AIIOC) تغییر نام داد). سرمایه شرکت جدید بالغ بر یک میلیون دلار بود. علاوه بر این، حق اکتشاف، تولید، تصفیه، و فروش در قبال پرداخت حق الامتیاز معینی از شرکت اول بهره برداری به شرکت مزبور انتقال یافت. آنگونه که در گزارش بانک جهانی آمده است: «ایران ناگهان دریافت که دیگر منافع ۱۰ درصدی اش را در بخش عملیاتی ندارد، و فقط منافع ۱۰ درصدی حق الامتیازهایی که شرکت اول بهره برداری از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت می کرد، عایدش می شود. حربه تأسیس دو شرکت اولین گامی بود که انگلیسی ها برای کاهش منافع ایران در قراردادی که بیش از حد سخاوتمندانه می دانستند، به کار بردند. علاوه بر این، حق الامتیازهایی که شرکت نفت انگلیس و ایران به شرکت اول بهره برداری می پرداخت، در صورت هزینه ها منظور و بدین ترتیب از سود شرکت که مشمول ۱۶ درصد حق الامتیاز بود، کسر می شد.» (۱۱)

شیطنت سیاسی انگلیسی ها و نقض سازمان یافته امتیاز داری در سال ۱۹۱۴ دولت انگلیس اکثریت سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را تصاحب کرد، و بعد از آن دیگر تمایزی بین شرکت و دولت انگلیس وجود نداشت. در گزارش بانک جهانی آمده است: «در طول دوره فعالیت این شرکت، سیاست دولت بریتانیا در قبال ایران از سوی شرکت، اگر نگوییم دیکته، هدایت می شد. کمتر صاحب منصب یا شخصیت ایرانی خطر ناخشنود کردن شرکت را به جان می خرید، و آنهایی هم که جسارت این کار را به خود راه می دادند یا مغضوب می شدند یا معزول، و شرکت برای تقویت نفوذ و سلطه اش این عقیده را القاء می کرد که قدرت هر کاری را دارد.» گزارش فوق با اشاره به کتاب ایران نوین نوشته وینسنت شیان (۱۲) (چاپ ۱۹۲۷) خاطرنشان می سازد: «ایران پر از مأموران بریتانیایی، و دادن رشوه شیوه مرسوم انجام کار بود. تشکیلات بریتانیا در تهران هزینه هنگفتی داشت و مأموران بریتانیایی کاملاً آزادانه در انتخابات، مجلس، و هر فعالیت سیاسی دیگری مداخله می کردند. سفارت بریتانیا در تهران

بسیار بزرگ است (حتی بزرگتر از برخی سفارت خانه ها در اروپا)، و تجار و کسبه بریتانیایی که در سرتاسر کشور پراکنده اند را می توان به نوعی «مأمور» دانست.» (۱۳)

انگلیسی ها بعد از مدتی دست به کار تضعیف دولت ایران شدند. در گزارش بانک جهانی آمده است: «[شرکت] با کمک مقامات دولت بریتانیا که در ایران مستقر بودند خود را به یک قدرت مستقل در درون محدوده مشمول امتیازش تبدیل کرد.» این امر به ویژه در مناطقی که فعالیت های حفاری و استخراج نفت صورت می گرفت، یعنی مناطق خوزستان و بختیاری، صادق بود. مثلاً در خوزستان «شیخ فؤادال محمره ترغیب می شد که از دولت ایران سرپیچی کند و یک شیخ نشین خودمختار در خوزستان تشکیل بدهد و زمین های نفت خیز را تحت کنترل و صاحب اختیاری بریتانیا در بیاورد. دولت ایران نیز متن نامه ای را که سرکنسول بریتانیا به شیخ خزعل، شیخ محمره، نوشته و در آن تضمین داده است که از او در مقابل دولت مرکزی ایران محافظت خواهد کرد، منتشر کرده است.» (۱۴)

در ارتباط با سران ایل بختیاری نیز در این گزارش آمده است که: «به منظور جلب حمایت رؤسای ایل، شرکت با اتخاذ سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن مشغول اجرای برنامه سازمان یافته ای برای ترغیب آنها به نافرمانی و حمایت از آنها در مقابل دولت مرکزی است.» شرکت نفت انگلیس و ایران حتی دست به تأسیس یک شرکت تابعه به نام شرکت نفت بختیاری زده است «تا بتواند برای رؤسای ایل بختیاری سهام رایگان منتشر کند.» (۱۵)

به محض آنکه تولید نفت شروع و میزان ذخایر نفتی مشخص شد، شرکت از پرداخت حق الامتیاز به ایران خودداری کرد.

دولت بریتانیا هنوز وارد صحنه نشده بود که شرکت فشارهای خود را برای تبدیل امتیاز داری شروع کرد. اولین گام نپرداختن حق الامتیاز به ایران بود. بهانه شرکت این بود که به تحریک دولت همسایه (ترکیه عثمانی) خرابکاران خطوط لوله را شکسته اند. اگرچه زیان های وارده کمتر از ۱۰۰ هزار دلار بود [در حدود ۲۰ هزار لیره]، شرکت آن را بهانه کرد و به مدت پنج سال حق

الامتیازی به ایران نپرداخت و حتی مدعی غرامتی برابر با ۲ میلیون دلار شد. در ماده ۱۴ امتیاز آمده بود که ایران فقط مسئول حفاظت از جان کارکنان و اموال شرکت است، ولی مسئولیتی در قبال هر گونه ضرر و زیان خارج از کنترل دولت ندارد. یکی دیگر از دلایل نپرداختن حق الامتیاز آن بود که شرکت باید ۳ درصد حق الامتیاز به صاحبان زمین هایی که چاههای نفت در آن حفر می شد بپردازد. به موجب ماده ۳ امتیاز، صاحب امتیاز موظف بود که مبلغی بابت استفاده از زمین های خصوصی که برای حفاری از آنها استفاده می شد به مالکان آن بپردازد. (۱۶)

شرکت نفت انگلیس و ایران با نقض فاحش امتیاز داری عواید ایران از محل دریافت حق الامتیازهایش را به شدت کاهش داد. این شرکت دست به تأسیس چندین شرکت تابع زد که «سودهای حاصله را به جیب خود شرکت می ریخت.» علاوه بر این، «شرکت بخش بسیار عظیمی از سود را به حساب های اندوخته متعددی سرازیر می کرد که برای تأمین بودجه طرح های عظیم توسعه اش در خارج از ایران مورد استفاده قرار می گرفت. اندوخته این حساب ها که از جریان روزافزون سودهای شرکت انباشته می شد، به سرعت رو به رشد نهاد. سهم سود حاصله از نفت ایران در گسترش فعالیت های شرکت را می توان از گزارش سالیانه رئیس هیأت مدیره آن که در سال ۱۹۲۴ ارائه شد، فهمید: «از زمان سودآور شدن امتیاز در سال ۱۹۱۴، مبلغی حدود ۱۹ میلیون دلار از محل عواید فوق را برای صرف هزینه های سرمایه ای مورد استفاده قرار داده ایم.» (۱۷) در سال ۱۹۱۴، شرکت نفت انگلیس و ایران قراردادی برای تأمین سوخت مورد نیاز وزارت درياداری بریتانیا «به قیمت تمام شده» امضاء کرد که سود شرکت را به ضرر دولت ایران که قرار بود حق الامتیازی ۱۶ درصدی از سود شرکت دریافت کند، کاهش می داد. صرفه جویی وزارت درياداری از محل این تخفیف در طول سال های ۱۹۱۴ تا ۱۹۵۱ بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار می شد که خیلی بیشتر از کل ۴۳۵ میلیون دلار حق الامتیازی بود که بین سال های ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ به ایران پرداخت شد. (۱۸)

شرکت نفت انگلیس و ایران با انتشار آمار و ارقام گمراه کننده و بی نتیجه

گذاشتن تلاش های ایران برای بازرسی دفاتر حسابداری اش به طور فاحشی امتیاز داری را نقض کرد. مجله اکونومیست در ارتباط با رویه های حسابداری شرکت نفت انگلیس و ایران که «مبالغ سرمایه گذاری و پرداختی به شرکت های تابعه را یکجا ذکر می کرد» می نویسد:

مردم که بواسطه سهم دولت در این امر ذینفع هستند حق دارند به رویه پنهان نگاه داشتن این عملیات مالی مهم که با ارایه یک ردیف نامفهوم در ترازنامه شرکت مادر صورت می گیرد، اعتراض کنند. ... از نظر ایران، نتیجه کلی این رویه ها فرار از پرداخت حق الامتیاز و یا به حداقل رساندن آن و استفاده از وجوه فوق برای توسعه شرکت است. خودداری شرکت از افشای کامل حساب هایش، و این حقیقت که آمار منتشره آشکارا فقط کسر کوچکی از سود واقعی شرکت را نشان می دهد، موجب بی اعتمادی شدید به شرکت و رویه های حسابداری اش می شود. (۱۹)

در گزارش بانک جهانی آمده است که:

برغم قیمت بسیار نازل نفت فروخته شده به وزارت درياداری و سودهایی که به جیب شرکت های تابعه ریخته می شود، حساب های شرکت حکایت از سود قابل توجهی دارد؛ چنانکه اظهارات سر چارلز گرینوی، رئیس هیأت مدیره شرکت، نشان می دهد: «(۱) ما تا پایان ۳۱ مارس ۱۹۱۹ دارای مازادی در حدود ۶ میلیون لیره [۳۰ میلیون دلار] داریم. (۲) در طول سال های مالی ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳، شرکت نفت انگلیس و ایران مبلغی بالغ بر ۳۲ میلیون لیره [۱۶۰ میلیون دلار] بابت هزینه های سرمایه ای صرف کرده است. (۳) بین سال های مالی ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۳، شرکت از محل عوایدش مبلغ ۱۹ میلیون لیره [۹۵ میلیون دلار] بابت هزینه های سرمایه ای صرف کرده و ۹ میلیون و پانصد هزار لیره نیز به صورت سود سهام و بهره پرداخت کرده است.» (۲۰)

برغم این سودهای هنگفت گزارش شده (که البته شامل وجوهی نمی شود که به جیب شرکت های تابعه ریخته می شد)، در طول دعوای نفتی ۱۹۳۲-۱۹۳۳ با شرکت نفت انگلیس و ایران، سر جان سایمن (Sir John Simon)، وزیر امور

خارجه بریتانیا، در ژنو اعلام کرد که حق الامتیازهای پرداخت شده به ایران بین سال های ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۹ به ۳۲۵ هزار لیره (۱/۶ میلیون دلار) بالغ می شود. (۲۱) علاوه بر این، در سال ۱۹۲۱ مبلغ یک میلیون لیره نیز یکجا پرداخت شده است که کل مبلغ فوق را به ۱/۳۲۵/۰۰۰ لیره می رساند. (آمار و ارقامی که میلسپو از حق الامتیازهای پرداختی برای سال های ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۰ ارائه می دهد جمعا ۱/۳۳۳/۲۸۵ لیره است.) (۲۲) البته این مبلغ را باید با ۱۹ میلیون لیره هزینه های سرمایه ای که «از محل عواید شرکت» تأمین و ۹/۵ میلیون لیره ای که بابت سود سهام و بهره در همین مدت پرداخت شد، مقایسه کرد. با وجود این، باید خاطر نشان ساخت که از ۱/۳ میلیون لیره حق الامتیازی که به ایران پرداخت شد، مبلغ ۱ میلیون لیره آن شامل پرداختی بود که به موجب قرارداد آرمیتاژ- اسمیت در سال ۱۹۲۱ صورت گرفت. بالعکس، حق الامتیاز پرداخت شده بین سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ به ۲/۸۳۳/۷۵۵ لیره، یا به طور متوسط ۵۶۶/۷۵۱ لیره (۲/۸ میلیون دلار) در سال بالغ می شد.

قرارداد آرمیتاژ- اسمیت

قرارداد دسامبر ۱۹۲۰ آرمیتاژ- اسمیت ناظر بر روابط دولت ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران بود. اس. ای. آرمیتاژ- اسمیت (S. A. Armitage-Smith)، که به موجب مفاد قرارداد او ۱۹۱۹ انگلیس و ایران به مستشاری مالی انگلیس در ایران منصوب شده بود، برای حل و فصل اختلافات موجود، از طرف دولت ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران وارد مذاکره شد. معروفترین بند قرارداد ۱۹۲۰ پرداخت ۱ میلیون لیره برای تسویه حق الامتیازهای معوق و حل و فصل سایر اختلافات مربوط به سال های جنگ بود. مبلغی که واقعا به ایران پرداخت شد ۹۳۳ هزار لیره بود که شرکت نفت انگلیس و ایران ۱۲۵ هزار لیره آن را در حکم پیش پرداخت مربوط به حق الامتیاز ایران در سال ۱۹۲۱ در آوریل همان سال پرداخت، (۲۳) و ۸۰۸ هزار لیره الباقی را نیز در دسامبر ۱۹۲۱ تأدیه کرد. سی. ون اچ. انگرت، کاردار موقت آمریکا در تهران، در این باره گزارش می دهد:

احتراماً ترجمه اطلاعیه وزارت مالیه را که در روزنامه ستاره ایران مورخ ۱ ژانویه ۱۹۲۲ به چاپ رسیده، و حاوی جزئیاتی در ارتباط با وجوه دریافتی از شرکت نفت انگلیس و ایران (معروف به «شرکت نفت جنوب») به مبلغ ۸۰۸ هزار لیره است، تقدیم می دارد. ۲. مبلغ معرف سهم ایران از سود شرکت های تابعه شرکت نفت انگلیس و ایران است. تا سال ۱۹۲۰ شرکت نفت انگلیس و ایران از پرداخت سهم دولت ایران خودداری می کرد، تا اینکه آقای آرمیتاژ- اسمیت، مستشار مالی وقت بریتانیا در دولت ایران، شخصاً مسئله را در لندن پیگیری کرد و دستور پرداخت آن را گرفت. همگان بر این باورند که دولت بریتانیا به منظور تسهیل فعالیت هیأت مالی خود در ایران، به طور محرمانه به شرکت گفته است که اگر واقعاً شک و تردید بجایی درباره درستی تصمیمات شرکت وجود دارد، مایل است این مسئله به نفع ایران حل و فصل شود. (۲۴)

مبلغ ۹۳۳ هزار لیره ای که شرکت نفت انگلیس و ایران در آن زمان به دولت پرداخت کرد، تقریباً معادل ۵ میلیون تومان یا یک چهارم کل بودجه دولت بود. با افتادن این مبلغ به دست رضاخان که قبلاً با کمک انگلیسی ها کنترل کامل نیروهای مسلح را نیز به دست گرفته بود حرکت سریع او به سوی برقراری یک نظام دیکتاتوری در ایران تضمین شد.

بانک جهانی در گزارش خود رعایت حال شرکت را نمی کند و می نویسد: «این مبلغ در مقایسه با صرفه جویی وزارت دربار، مالیات های پرداختی به بریتانیا، و سود تقسیم شده یا مجدداً سرمایه گذاری شده فقط در حدود ۳ درصد از سود شرکت را شامل می شد. به موجب امتیاز نفت، باید ۱۶ درصد سود خالص شرکت به ایران تعلق می گرفت، بنابراین «وجه المصالحه» فوق به طور فاحشی ناکافی بود و در نتیجه ایران هیچگاه آن را تصویب نکرد.» (۲۵) علاوه بر این، به موجب امتیاز داری، ۱۰ درصد از مالکیت شرکت به ایران تعلق داشت. بنابراین، ایران باید بجای ۱ میلیون لیره حداقل مبلغی برابر با ۸ میلیون لیره دریافت می کرد.

آرمیتاژ- اسمیت همچنین بر سر نحوه تعیین سود خالص شرکت نیز با شرکت نفت انگلیس و ایران به توافق رسید. سود شرکت باید پیش از پرداخت مالیات بر



آرمیتاز اسمیت

درآمد به دولت بریتانیا محاسبه می شد و همچنین سود حاصل از کلیه فعالیت های شرکت، هم در داخل و هم در خارج ایران، را شامل می شد. فقط سود حاصل از حمل و نقل نفت با کشتی از این امر مستثنی بود. گزارش بانک جهانی اینگونه ادامه می یابد: «معافیت فوق محل اختلاف بود؛ زیرا ایرانی ها معتقد بودند که ناوگان کشتی ها از محل سودهایی خریداری شده است که دولت ایران حق السهم خود را از آن دریافت نکرده و بدین ترتیب در واقع از سهم سود خود از نفتکش ها محروم می شود. علاوه بر این، معافیت فوق حربه سهل الوصولی در دست شرکت قرار می داد تا به بهانه هزینه هنگفت حمل و نقل دریایی از پرداخت سود به ایران بکاهد. قابل ذکر است که شرکت نفتکش های بریتانیا- که شرکت نفت انگلیس و ایران مالک آن بود- به قدری در طول جنگ جهانی اول سود برده بود که در سال ۱۹۱۸ توانست اوراق قرضه ای به ارزش ۸/۶ میلیون دلار از شرکت نفت انگلیس و ایران خریداری کند. در عین حال، سرمایه گذاری ها و پرداخت های شرکت نفت انگلیس و ایران به شرکت های تابعه اش به میزان ۲۴ میلیون دلار افزایش یافت.» (۲۶)

بعدها معلوم شد که قرارداد الحاقی آرمیتاژ- اسمیت یکی از مفاد اساسی امتیاز اولیه داری، یعنی پرداخت ۱۶ درصد سود خالص به دولت ایران، را تغییر داده است. به موجب قرارداد جدید، و تا زمان الغای امتیاز داری در ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲، حق السهم ایران ۱۰ درصد از سود خالصی بود که از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران تعیین می شد. مثلاً، حق الامتیاز ایران برای سال ۱۹۲۳ مبلغ ۵۶۵/۲۵۰ لیره (در حدود ۲/۸۲۵/۰۰۰ دلار) بود. کنسول آمریکا در بوشهر در گزارشی در ژوئن ۱۹۲۴ درباره عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران در جنوب ایران می نویسد: «هیچ تردیدی در سود هنگفت شرکت نفت انگلیس و ایران نیست... سود شرکت در سالی که گذشت با احتساب نرخ برابری کنونی ارز در حدود ۲۸ میلیون دلار بوده است. به نظر می رسد که انگلیسی ها هیچ نگرانی خاصی از بروز مشکل در میدان های نفتی شان ندارند، ولی همگی متفق القول می گویند که اگر مشکلی در آنجاها بروز کند بلافاصله با استفاده از نیروهای نظامی از میدان های نفتی شان محافظت خواهند

کرد. به هر قیمتی که باشد جریان نفت نباید قطع شود.» (۲۷) از ۲۸ میلیون دلار سودی که خود انگلیسی ها محاسبه کرده بودند، فقط ۲/۸ میلیون دلار بر اساس قرارداد الحاقی آرمیتاژ - اسمیت به دولت ایران پرداخت شد.

چهار شیلینگ به ازای هر تن

طبق گزارش تی. ال. جکس (T. L. Jacks)، مدیر مقیم شرکت نفت انگلیس و ایران، از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۰ میانگین حق الامتیازهای پرداختی به ایران به ۱/۱ میلیون لیره در سال رسیده بود، و هر سال به طور متوسط ۵/۶ میلیون تن نفت از میدان های نفتی استخراج می شد (به نقل از گزارش هارت). حق الامتیاز پرداختی در سال ۱۹۳۰ به ۱/۳۲۳/۶۷۹ لیره و ۲ شیلینگ بالغ شد که قدری کمتر از حق الامتیاز سال ۱۹۲۹ (۱/۴ میلیون لیره) بود. طبق آمار و ارقامی که جکس و آر.ئی. لینگمن (R. E. Lingeman)، وابسته بازرگانی انگلیس، ارائه دادند کل حق الامتیازی که در این چهار سال و نه ماه پرداخت شد ۵/۲ میلیون لیره و کل تولید ۲۶/۵ میلیون تن بود، که به عبارتی برابر بود با میانگین سالیانه ۱/۱۰۰/۰۰۰ لیره ۵/۶۰۰/۰۰۰ تن نفت. هارت خاطرنشان می سازد که حق الامتیازی که عملاً به ایران پرداخت می شد برابر با ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت بود که با حق الامتیاز نفت عراق برابری می کرد. (۲۸) هنری اس. ویلارد، کنسول سابق آمریکا در تهران، که در آن زمان ریاست بخش امور خاور نزدیک را در وزارت امور خارجه آمریکا بر عهده داشت، اشاره می کند که بر اساس آمار و ارقام هارت شرکت نفت انگلیس و ایران از زمان امضای قرارداد الحاقی آرمیتاژ - اسمیت به این طرف فقط ۱۰ درصد حق الامتیاز به ایران پرداخت می کرده است (و نه ۱۶ درصد)؛ موری نیز با او هم عقیده بود. (۲۹)

پس از حل و فصل اختلافات نفتی در سال ۱۹۳۳، همان ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت مبنای «جدید» پرداخت حق الامتیاز قرار گرفت. ظاهراً با توجه به قاعده ۱۰ درصدی، انگلیس قبلاً این مبلغ را پرداخته بود. در عوض تعیین این مبنای

جدید، اعتبار امتیاز به مدت ۳۲ سال دیگر تمدید شد. بدین ترتیب انگلیسی ها از تعهداتی که در چارچوب امتیاز داری داشتند رهایی یافتند و عملاً بدون هیچ هزینه ای مدت اعتبار امتیاز فوق را تمدید کردند.

تلاش های اولیه شرکت نفت انگلیس و ایران برای تغییر امتیاز داری

از سال ۱۹۲۰، شرکت نفت انگلیس و ایران مجدانه تلاش می کرد تا مفاد امتیاز داری را تغییر بدهد. بیشتر از همه سعی داشت از بند مربوط به انتقال کلیه دارایی های شرکت، چه در داخل و چه در خارج، به دولت ایران پس از انقضای اعتبار امتیاز در سال ۱۹۶۱ خلاص شود، و بعد از آن از تعهد دسترسی ایران به دفاتر و اسناد حسابداری اش شانه خالی کند تا کسی از سود واقعی شرکت خبر نداشته باشد. شرکت به دنبال تمدید امتیازش نیز بود. علاوه بر این، شرکت نفت انگلیس و ایران از همان ابتدا نشان داده بود که پرداخت حق الامتیاز به صورت مبلغ ثابتی به ازای هر تن نفت صادراتی را به پرداخت حق السهم از سود شرکت که در امتیاز داری قید شده بود، ترجیح می دهد. در گزارش بانک جهانی آمده است: «در حالی که مذاکرات مربوط به حق الامتیاز های معوق و شیوه تعیین سود شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۲۰ در جریان بود، شرکت به آرمیتاژ - اسمیت پیشنهاد کرد که مبنای پرداخت حق الامتیاز از ۱۶ درصد سود شرکت به مبلغ ثابتی به ازای هر تن نفت صادراتی تغییر کند. آقای آرمیتاژ - اسمیت پس از مشورت با کارشناسان به دولت ایران توصیه کرد که چنین پیشنهادی را نپذیرد. با وجود این، شرکت هر از چند گاه پیشنهادهای مشابهی ارائه می داد.» (۳۰)

رئیس جدید هیأت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران آقای سر جان کدمن (Sir John Cadman) بود که تلاش زیادی برای برقراری روابطی مودت آمیز با رضاخان مبذول کرده بود. سفر او به تهران در آوریل ۱۹۲۶ برای شرکت در مراسم تاجگذاری رضاخان وزیرمختار آمریکا، هافمن فیلیپ، را بر آن داشت تا در گزارشش بنویسد: «ورود سر جان کدمن به تهران با مراسم تاجگذاری

مصادف بود، و به همین مناسبت او در جمع هیأت همراه وزیر مختار بریتانیا در این مراسم حضور یافت. شنیده ام که قرار است سر جان کدمن در آینده نزدیک رئیس هیأت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران شود. فکر می‌کنم او اولین مدیر شرکت باشد که به ایران، یا حداقل به تهران، آمده باشد.» (۳۱)

در اوایل سال ۱۹۲۹ که مذاکرات با جدیت بین طرفین جریان داشت، کدمن نیز به تهران آمده بود. آر. اس. والاس ترییت (R. S. Wallace Treat)، کاردار موقت آمریکا، می‌نویسد: «هم دولت ایران و هم سر جان در ارتباط با پیشرفت مذاکرات شان با احتیاط کامل صحبت می‌کنند. از طرف ایرانی شنیده ام که پیشرفت زیادی در اصلاح شرایط امتیاز داری مربوط به حوزه عمل امتیاز شرکت؛ و همچنین افزایش حق الامتیاز صورت گرفته است. ... علاوه بر این، شنیده ام که شرکت نفت انگلیس و ایران از همین حالا تلاش دارد تا مدت اعتبار امتیاز را تمدید کند.» (۳۲)

شایعاتی که درباره مذاکرات شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت ایران بر سر اصلاح شرایط امتیاز بر سرزبان‌ها افتاده بود حتی بعد از سال ۱۹۲۹ نیز ادامه یافت. هنری اس. ویلارد، کنسول آمریکا در تهران، گزارش داد که از زمان سلب انحصار چاپ اسکناس از بانک شاهنشاهی ایران در ۱۳ مه ۱۹۳۰، شایع شده است که شرکت نفت انگلیس و ایران در حال مذاکره برای تمدید اعتبار امتیازش به مدت ۵۰ سال دیگر است و در عوض آن حق السهم ایران از سود شرکت از ۱۶ درصد به ۲۰ تا ۲۴ درصد افزایش خواهد یافت. علاوه بر این، دولت ایران قرار است «وامی به مبلغ ۱۰ میلیون لیره به منظور تأمین هزینه ساخت خط آهن» دریافت کند. ویلارد توضیح می‌دهد که این شایعات را از منابع موثق شنیده است و گزارش خود را اینگونه به پایان می‌رساند:

تأثیر این اخبار بر مردم ایران، اگر صحت آنها ثابت شود، بدون شک بسیار نامطلوب خواهد بود؛ علی‌الخصوص در جنوب ایران که احساسات ضد انگلیسی گسترده‌ای در آنجا وجود دارد. از زمانی که انحصار اسکناس از بانک شاهنشاهی ایران در ماه مه سلب شد، مردم مشتاقانه از احتمال لغو قرارداد شرکت نفت انگلیس و ایران در حکم گام بعدی ایران در حرکت به سوی رهایی از استثمار

خارجی حرف می زنند. تمدید قرارداد، بجای لغو آن، مسلماً بخش عمده ای از جمعیت ایران را شدیداً سرخورده خواهد کرد. (۳۳)

پیشنهادی که ویلارد در گزارش خود به آن اشاره کرده بود به قرارداد سه ستاره معروف بود که شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۲۹ تسلیم دولت ایران کرد. شرکت پیشنهاد کرده بود که بجای پرداخت درصد ثابتی از سود، به ازای هر تن نفت تولید شده ۴ تا ۵ شیلینگ به ایران بپردازد. «در این قرارداد ماده ای قید شده بود که دولت ایران می تواند تا ۲۵ درصد سهام شرکت را تصاحب کند، ضمن آنکه مدت امتیاز تا سی سال دیگر تمدید می شد. دولت ایران به دلیل بی اعتمادی به رویه های حسابداری شرکت و همچنین درخواست شرکت برای تمدید امتیاز تا سال ۱۹۸۹ پیشنهاد شرکت را رد کرد.» (۳۴) در واقع دولت ایران در آن زمان فقط یک نفر بود، یعنی عبدالحسین تیمورتاش. او با رد پیشنهاد شرکت نفت انگلیس و ایران پا به عرصه خطرناکی نهاده بود.

شرکت نفت انگلیس و ایران از تلاش برای تغییر شرایط امتیاز داری دست برنداشت. هارت، با اشاره به صحبت هایش با تی. ال. جکس، شایعات جدیدی را که درباره مذاکره شرکت برای تمدید اعتبار امتیاز بر سر زبان ها بود، گزارش می دهد: «ولی آقای جکس در ارتباط با این شایعه که شاه (با توجه به اینکه مجلس آلت دستی بیش نیست) حاضر است در قبال دریافت پنج میلیون لیره امتیاز شرکت را تمدید کند، گفت که تردیدی ندارد که اعلیحضرت در قبال دریافت چنین مبلغی با کمال میل این کار انجام خواهد داد.» (۳۵) هارت بعداً درباره مذاکرات تمدید امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران می نویسد: «می گویند که حضرت اشرف تیمورتاش در طول اقامتش در لندن حتی درباره تجدید امتیاز نیز صحبت نخواهد کرد؛ زیرا، از قرار معلوم، نگرشی که در محافل عالی [ایران] وجود دارد چنان سختگیرانه است که از سرگیری مذاکرات پر سر و صدای سال ۱۹۳۰ در تهران را غیر ممکن می سازد.» (۳۶) روشن است که تا اواخر سال ۱۹۳۱ شرکت نفت انگلیس و ایران هیچ موفقیتی در اصلاح شرایط امتیاز داری به دست نیاورده بود.

مکس ام. دیکسن و امتیاز نفت شمال، ۱۹۳۰-۱۹۳۱

در ماه مارس ۱۹۳۰، مکس ام. دیکسن (Max M. Dixon)، نماینده آمریکایی «شرکت نفت باند و شئر» (The Petroleum Bond and Share Corporation) نیویورک همراه با شخصی به نام حسین مصطفی اف (حسن مصطفی بیگ) با هدف کسب امتیاز نفت در پنج استان شمالی که در حوزه امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران نبود وارد تهران شد. تلاش های دیکسن نهایتاً نافرجام ماند، ولی مذاکراتی که با تیمورتاش، فروغی، و دیبا، حسابدار دربار، انجام داد تا حدودی نظام رشوه رادرمحافل عالی مملکت ونحوه تقسیم آن بین رضاشاه و زیر دستانش، حداقل تا سال های ۱۹۳۰-۱۹۳۱، روشن می کند. آگوستین دبلیو. فرین، کنسول سابق آمریکا در ایران، می نویسد: «گفتگوهای آقای دیکسن با مقامات ایرانی درباره امتیاز نفت شمال حکایت تازه و غریبی است، که می توانید آن را در اسناد محرمانه وزارت بیابید.» (۳۷)

دیکسن پس از ورودش به تهران خیلی زود مذاکرات خود را با تیمورتاش، وزیر دربار رضا شاه، شروع کرد. خوشبختانه دیکسن وزیر مختار آمریکا، چارلز سی. هارت، را در جریان کامل مذاکراتش قرار داده و هارت نیز با وظیفه شناسی همه ماجرا را به وزارت امور خارجه گزارش کرده بود. هارت با اشاره به صحبت هایش با دیکسن درباره مذاکرات نفتی بین دیکسن و تیمورتاش می نویسد:

آقای دیکسن گفت که امیدوار است طی چند هفته آینده بر سر امتیاز نفت با وزیر دربار به توافق برسد، و اینکه مسئله اصلی مبلغ پولی است که باید برای کسب این امتیاز بپردازد. در این ارتباط گفت که تیمورتاش فقط عامل شاه است. وقتی از او پرسیدم که آیا مقامات ایرانی هیچ ابایی از طرح مسئله پرداخت پول برای کسب امتیاز نداشتند، گفت که خیر، کاملاً بر عکس. [دیکسن] هیچ اشاره ای به

مسئله پرداخت پول نکرده بود، و وقتی مقام مسئول طرف مذاکرات، آنگونه که خودش توصیف می کند، خواست تا «پیش پرداختی» صورت بگیرد، او پاسخ داده بود که شرکت های آمریکایی عادت به دادن «پیش پرداخت» ندارند. ولی آن مقام مسئول [تیمورتاش]، طبق معمول، حاضر جوابی کرده و گفته بود که در مطبوعات خوانده است که حتی یکی از وزرای آمریکا هم از یک شرکت نفتی آمریکایی «پیش پرداخت» گرفته است. از آن به بعد دیگر هیچ ابایی برای صحبت بر سر این مسئله نداشتند؛ در واقع آن مقام ایرانی صادقانه گفته بود که در ایران هیچ کس نمی داند چه وقت مقامش را از دست می دهد و به همین خاطر احساس می کرد که باید در صورت لزوم برای تضمین یک دوران بازنشستگی بی دغدغه در اروپا تا جایی که می تواند کیسه اش را پر کند. آقای دیکسن افزود که به خاطر تجربه اش در ترکیه انتظار داشت که پیش از رسیدن به مسئله «پیش پرداخت ها» مجبور باشند کلی حاشیه بروند.

هارت سپس به شرایط مطرح شده در مذاکرات می پردازد، و می نویسد که سهم ایران از نفت رابطه معکوسی با میزان رشوه پرداختی داشت:

قرار بود امتیاز با این شرط داده شود که «شرکت باند و شئر» به مدت دو یا سه سال به اکتشاف نفت بپردازد و اگر تلاش هایش بی نتیجه ماند بتواند امتیاز را لغو کند. آقای دیکسن در ابتدا به سفارت گفت که می تواند با پرداخت ۵۰ هزار دلار امتیاز فوق را با حق الامتیازی برابر ۸ درصد کل نفت خام تولید شده به دست آورد، و یا اینکه ۱۰۰ هزار دلار بپردازد و حق الامتیاز را به ۵ درصد کل نفت خام تولید شده کاهش بدهد. از آنجا که وزیر دربار ترجیح می داد حق الامتیاز بر مبنای درصد ثابتی از نفت خام تولید شده تعیین شود- همانطور که در قرارداد شرکت نفت ترکیه در عراق عمل می شد- مذاکرات با توجه به همین مسئله صورت گرفت. او افزود که احتمالاً کار را با همان ۵۰ هزار دلار تمام خواهد کرد، و تلاش می کند امتیازی ۹۰ ساله از ایران بگیرد؛ در حالیکه ایرانی ها مبنای مذاکرات را یک امتیاز ۶۰ ساله قرار داده اند. آقای دیکسن

گفت کفایت هزینه اش را بپردازد تا قرارداد بلافاصله امضاء شود. ظاهراً که آقای دیکسن نظر خوبی درباره وجدان کاری مقامات ایرانی ندارد. اگر همه چیز وفق مراد پیش برود و نفتی پیدا شود، باید مبلغ ۱۰۰ هزار لیره دیگر هم، ظاهراً به همان شیوه فوق الذکر، بپردازد. آقای دیکسن گفت که از منابع موثق شنیده است که شرکت نفت انگلیس و ایران برای کسب امتیاز نفت پنج استان شمالی که مشمول امتیاز داری نیستند مبلغ ۳ میلیون تومان پیشنهاد کرده است، ولی مقامات ایرانی مسئول این کار «از گرفتن آن می ترسند».

گزارش هارت نقشی را که فروغی در این بین داشت، روشن می کند:

آقای دیکسن امیدوار بود که فروغی، سفیر سابق ایران در ترکیه، که ظاهراً با اکراه در شرف پذیرفتن پست وزارت اقتصاد بود، از طرف دولت ایران امتیاز فوق را امضاء کند و مجلس نیز پیش از شروع تعطیلات تابستانی اش در ۱۵ مه آن را به تصویب برساند. مذاکرات اعطای این امتیاز در ابتدا با فروغی و در آنکارا آغاز شده بود. دیکسن گفته بود که پیش از آنکه حاضر باشد مبلغ هنگفت ۱۰۰ هزار لیره را بپردازد باید مسئله مهم حق ترانزیت نفت از نقاطی که مشمول امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران می شد روشن شود. البته او ظاهراً گمان نمی کند که این مسئله چندان مشکل ساز باشد؛ زیرا شرکت هریمین و دولت ایران مسلماً می توانستند موافقت شرکت نفت انگلیس و ایران را جلب کنند. ... او همچنین گفت که هم تیمورتاش و هم میرزا عبدالحسین خان دیبا، یکی دیگر از مقامات دربار، به او گفته اند که مرحوم ایمبری، نایب کنسول سابق آمریکا، به تحریک رئیس فعلی شرکت نفت انگلیس و ایران، که احتمالاً منظورشان آقای تی. لوینگتن جکس است، کشته شده و پیشنهاد کرده اند که آقای دیکسن تا زمانی که در تهران به سر می برد تحت محافظت پلیس باشد؛ که او این پیشنهاد را رد کرده بود. البته در زمان وقوع آن فاجعه اسفناک، داستانی که مقامات ایران گفته اند بین مردم بسیار شایع بود. (۳۸)

هارت در گفتگوی دیگری که با دیکسن داشت، اطلاعات بیشتری از مذاکرات و

نحوه تقسیم رشوه بین رضا شاه، تیمورتاش، دیبا، و فروغی به دست آورد: [دیکسن] به سفارت اطلاع داد که در مذاکرات اخیرش بر سر امتیاز نفت شمال، وزیر دربار، تیمورتاش، پیشنهاد کرده است که حق امتیازی برابر با ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت خام به دولت ایران پرداخت شود که بر اساس قیمت جهانی نفت تا شش شیلینگ هم قابل افزایش است. آقای دیکسن حق امتیازی برابر با ۸ درصد ارزش نفت خام تولید شده بر مبنای قیمت تمام شده بر سر چاه را پیشنهاد کرده بود؛ به عبارت دیگر، قیمت جهانی نفت در پالایشگاه، منهای هزینه حمل. با توجه به پیشنهاد تیمورتاش، دیکسن هم اینک دارد مذاکرات را بر مبنای ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت خام بدون مقیاس صعودی فوق الذکر پیش می برد. ...

آقای دیکسن گفت که دیبا، یکی از مقامات دربار، به او گفته است که در تمام معاملات این چینی سهم شاه و تیمورتاش مساوی است و دیبا سهم خود را از تیمورتاش می گیرد.

دیکسن تأییدی کند که فروغی در سال ۱۹۲۴ واقعاً ۱۰۰ هزار دلار از شرکت نفت سینکلر دریافت کرده بود، هرچند فروغی ادعای فوق را شدیداً تکذیب می کند: آقای دیکسن گفت که فروغی، که اخیراً به وزارت اقتصاد منصوب شده است، قبلاً شریک او و حسن مصطفی اف بوده، و آنها نامه ای در تأیید این مشارکت برایش فرستاده بودند. بدین ترتیب، وزیر اقتصاد به همان اندازه آقای دیکسن و مصطفی اف از هر گونه سود احتمالی مذاکره برای «شرکت نفت باند و شئر» سهم می برد. لازم به ذکر نیست که دیکسن مطلب فوق را بی نهایت محرمانه توصیف کرد. البته او فکر نمی کند که فروغی کل سهمش را بخواد ولی مسلماً هدیه را رد نمی کند. برغم همه این حرف ها دیکسن گفت که فروغی درستکارترین آدمی است که در ایران می شناسد. ...

این ماجرا من را به یاد آلبانی می اندازد. پیش از شروع مأموریتم در آن کشور، وقتی در سال ۱۹۲۵ داشتم گزارش هایی را که از تیرانا به وزارت امور خارجه

ارسال شده بود مرور می کردم، اتفاقاً دریکی از گزارش ها دیدم که یک آلبانیایی درباره یکی دیگر از هموطنانش، که از شخصیت های سرشناس کشور بود، گفته است که او تنها وطن پرست و آدم درستکاری است که می شناسد. اظهار نظر فوق آن موقع برایم خیلی جالب بود، و بعدها وقتی که با این شخصیت بزرگ و قهرمان فضیلت در آلبانی آشنا شدم، بسی مایه سرگرمی ام شد. هنوز چندی از آشنایی ما نگذشته بود که دریافتم این شخص پاکدامن یک رنل به تمام معناست که هر هنرشناسی مسلماً جای او را در «کلکسیون ارادل» خالی خواهد یافت. (۳۹)

هارت خبر می دهد از آنجایی که روند مذاکرات خیلی کند پیش می رفت، «قطعه کلکسیونی» یا همان فروغی، مصلحت دانسته بود که دیکسن دو یا سه ماهی از ایران برود تا مقامات فکر نکنند امتیاز نفت شمال چندان آتش دهن سوزی است. بدین ترتیب، دیکسن به مقامات ایرانی اطلاع داد که قصد دارد پیش از تابستان از ایران برود و احتمالاً تا پاییز به ایران برنخواهد گشت. اما در ارتباط با احتمال اعطای امتیاز نفت شمال به شرکت نفت انگلیس و ایران، فروغی به دیکسن گفته بود که این کار «یک انقلاب واقعی به راه می اندازد.»

پیشنهاد شرکت نفت انگلیس و ایران به رضا شاه

چنانکه فروغی توصیه کرده بود، دیکسن به یک سفر طولانی رفت. ویلارد گزارش می دهد که دیکسن پس از یک غیبت چندین ماهه در پاییز سال ۱۹۳۰ به تهران بازگشت؛ ولی این بار به نمایندگی از طرف شرکت جان هیز هموند (John Hays Hammond Group) در واشنگتن و نیویورک؛ زیرا شرکت ای. دبلیو هریمن به علت سقوط بورس سهام و رکود اقتصادی دیگر علاقه ای به کسب این امتیاز نداشت. در این سفر نیز حسن مصطفی بیگ و یک شاهزاده روسی که حالا تابعیت ایران را داشت، او را همراهی می کردند. ویلارد

در گزارش خود می نویسد: «هر چند مذاکرات آقای دیکسن در سفر قبلی اش بی ثمر ماند، آنهم عمدتاً به دلیل اینکه به درستی نمی دانست «هدیه» نقدی را باید به کجا و چه کسی تقدیم کند، ظاهراً مطمئن است که این بار موفق خواهد شد.» (۴۰)

بخت و اقبال با مورخان یار بود که دیکسن پس از بازگشتش به تهران همچنان هارت را در جریان پیشرفت مذاکرات قرار داد. هارت در گزارشی در ارتباط با پیشرفت مذاکرات دیکسن با تیمورتاش فاش می سازد که قرار بود گروه هموند به مدت سه سال هر ساله حداقل ۱۰۰ هزار دلار هزینه کند. اگر اکتشافات موفقیت آمیز بود، سهم دولت ایران از نفت برابر با ۸ درصد، و یا اگر دولت ایران ترجیح می داد سهم خود را به صاحب امتیاز بفروشد، معادل پولی آن بود. هارت اطلاعات بسیار مهم زیر را هم درباره سفر سر جان کدمن، مدیر عامل شرکت نفت انگلیس و ایران، به تهران برای ابراز تمایل شرکت به تمدید امتیاز نفت به مدت سی سال دیگر در گزارش خود گنجانده است:

آنطور که آقای دیکسن می گوید، اطلاعات زیر را درباره گفتگوهای دولت ایران و سر جان کدمن، رییس کل شرکت نفت انگلیس و ایران، در سفر اخیرش به تهران از مترجم ترک خود، حسن مصطفی بیگ، که واسطه بین او و دولت ایران هم هست، به دست آورده است. وزیر دربار تیمورتاش، درباره تمایل شرکت نفت انگلیس و ایران برای تمدید امتیاز نفت، به مترجم آقای دیکسن گفته است که سر جان در شرفیابی نزد شاه که تیمورتاش هم در آن حضور داشته پیشنهاد پرداخت ۵ میلیون لیره نقد بابت تمدید امتیاز شرکت به مدت ۳۰ سال را مطرح ساخته و گفته است که اگر پنج استان شمالی نیز در این امتیاز گنجانده شوند مبلغ را به ۸ میلیون لیره خواهد رساند. طبق این گزارش، وزیر دربار گفت که شرکت نفت انگلیس و ایران «هنوز مذاکراتی را شروع نکرده است»، و افزود که یک شرکت آمریکایی حاضر است برای کسب چنین امتیازی پس از انقضای امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار بپردازد. البته

بسیار بعید است که یک شرکت آمریکایی چنین پیشنهادی داده باشد، ولی اگر بگذارند اعتبار امتیاز سی سال دیگر خاتمه پیدا کند، به احتمال قوی اموال شرکت [در آن زمان] خیلی بیشتر از اینها ارزش خواهد داشت. (۴۱)

در گزارش بالا شاید بتوان دلیل عزل و دستگیری تیمورتاش را در دسامبر ۱۹۳۲- یعنی درست در بحبوحه مذاکرات با شرکت نفت انگلیس و ایران- و سپس قتل او در زندان دریافت. تیمورتاش پس از اینکه چند بار پیشنهادهای قبلی شرکت نفت انگلیس و ایران را رد کرده بود، باز هم می گفت که شرکت مزبور به رغم پیشنهاد ۵ تا ۸ میلیون لیره «هنوز مذاکرات را شروع نکرده است.» علاوه بر این، رضا شاه به هیچوجه قصد نداشت پولی را که برای تمدید امتیاز نفت پیشنهاد شده بود، با کسی تقسیم کند.

تیمورتاش در سفرش به اروپا بین سال های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۲ مذاکرات نفت را ادامه داد. هدف از این مذاکرات اصلاح قرارداد آرمیتاژ- اسمیت بود؛ و پس از هفته ها مذاکرات دقیق، دو طرف به یک توافق اولیه رسیدند. به گفته هارت، فقط حق الوکاله وکلای طرفین چیزی بالغ بر ۱۰ هزار لیره شد. این توافق را در فوریه ۱۹۳۲ به تهران آوردند تا شاه و وزرایش به دقت آن را بررسی کنند. در همان زمان، حق مذاکره از تیمورتاش، که پای ثابت همه مذاکرات قبلی نفت بود، سلب گردید و به سیدحسن تقی زاده، وزیر مالیه، واگذار شد که هیچ تجربه ای در مسایل نفتی نداشت. بدین ترتیب، مذاکرات فوق به مدت ۹ ماه و تا زمان «لغو» امتیاز داری در روز ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ بین جکس و تقی زاده ادامه یافت. (۲)

توضیحات و مأخذ

۱- افول موقت تیمور تاش به نقل از کتاب محمد قلی مجد «از قاجار به پهلوی» (۱۳۰۹-۱۲۹۸ بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا) مترجمین سیدرضا مرزانی، مصطفی امیری- موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۹. - صص ۶۴۵ - ۶۳۲

۲- چهل سال غارت و چپاول نفت ایران به نقل از محمد قلی مجد «رضا شاه و بریتانیا» بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا - ترجمه مصطفی امیری - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - ۱۳۸۹، صص ۲۷۰ - ۲۱۹

پی نوشت: افول موقت تیمور تاش

۱- گزارش ویلیامسن، شماره ۹۳۶، ۲۰۲/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۹.

۲- گزارش ویلیامسن، شماره ۹۴۶، ۲۰۳/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۹.

۳- گزارش ویلیامسن، شماره ۹۶۷، ۱۴۹۵/۸۹۱/۰۰، مورخ ۳۱ اکتبر ۱۹۲۹.

۴- گزارش ویلیامسن، شماره ۹۷۴، ۱۴۹۶/۸۹۱/۰۰، مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۲۹.

۵- تلگرام ویلیامسن، شماره ۵۱، ۲۰۵/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۲۳ نوامبر ۱۹۲۹.

۶- گزارش ویلیامسن، شماره ۹۸۲، ۱۴۹۷/۹۸۱/۰۰، مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۲۹.

۷- تلگرام ویلیامسن، شماره ۵۳، ۲۰۷/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۲۹.

۸- گزارش ویلیامسن، شماره ۹۹۰، ۱۴۹۸/۸۹۱/۰۰، مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۲۴.

- ۹- گزارش ویلیامسن، شماره ۱۰۰۶، ۱۵۰۰/۸۹۱/۰۰، مورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۳۰.
- ۱۰- گزارش هارت، شماره ۸، ۱۵۰۱/۸۹۱/۰۰، مورخ ۸ فوریه ۱۹۳۰.
- ۱۱- گزارش ویلیامسن، شماره ۹۸۲، ۱۴۹۷/۸۹۱/۰۰، مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۲۹.
- ۱۲- گزارش ویلیامسن، شماره ۱۰۰۶، ۱۵۰۰/۸۹۱/۰۰، مورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۳۰.
- ۱۳- گزارش میلارد، شماره ۳۷، ۲۱۲/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۲۲ مارس ۱۹۳۰.
- ۱۴- گزارش هارت، شماره ۷۷، ۲۱۷/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۳ می ۱۹۳۰.
- ۱۵- گزارش هارت، شماره ۱۰۴، ۲۲۰/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۱۷ ژوئن ۱۹۳۰.
- ۱۶- گزارش هارت، شماره ۷۲۲، ۴/۶۹۱/۶۲۱۷، مورخ ۱۱ جولای ۱۹۳۱.
- ۱۷- تلگرام انگرت، ۱۶۶۸/۸۹۱/۰۰، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۳۸.

پی نوشت ها : چهل سال غارت و چپاول نفت ایران

- ۱- مثلاً نک: نفت، قدرت، و اخلاق؛ فرمانفرمایان و فرمانفرمایان، خون و نفت؛ الول-ساتن، نفت ایران.
- ۲- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران: چکیده ای از ریشه ها و مسایل» مورخ ۱۹ فوریه ۱۹۵۲؛ در وزارت خزانه داری آمریکا، پرونده شماره ۳۰۶/۷/۳۶۲، سند شماره ۵۴۱.
- ۳- میلیسپو، آمریکایی ها در ایران، ص ۳.
- ۴- پیشین، ص ۲۱.
- ۵- پیشین، ص ۲. تأکید از نویسنده کتاب است.
- ۶- عین متن قرارداد چنین است: «فصل پانزدهم- بعد از انقضای مدت معینه این امتیاز تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکتی به جهت استخراج و انتفاع معادن متعلق به دولت علیه خواهد بود و شرکت حق هیچ گونه غرامت از این بابت نخواهد داشت.»

۷- علی دشتی، شفق سرخ، مورخ ۲ مارس ۱۹۳۱؛ مذکور در گزارش شماره ۴۲۹ (۶۷۵/۶۳۶۳، ۸۹۱)، مورخ ۹ مارس ۱۹۳۱. در این موقع، رابطه دشتی با انگلیسی ها شکراب شده بود. طبق اظهارات هارت، دشتی به دو دلیل با انگلیسی ها بد شده بود: «اول اینکه دشتی خواهش کرده بود که امتیاز انحصاری پخش فراورده های نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران در بوشهر به یکی از دوستانش واگذار شود؛ و دوم اینکه خواسته بود که به یکی دیگر از دوستانش پستی در شرکت بدهند. ولی شرکت هر دو خواهش او را رد کرده بود. علت دیگری که باعث سردتر شدن روابط شد این بود که شرکت به روزنامه دشتی آگهی نمی داد. همه روزنامه های فارسی زبان به طور مرتب از شرکت نفت انگلیس و ایران آگهی می گرفتند که بهترین و ثابت ترین مشتری تبلیغاتی شان بود، ولی روزنامه شفق سرخ از این حمایت ها محروم بود. خبرچین های من می گویند که روس ها درایت بیشتری در برخورد با دشتی از خودشان نشان داده بودند. وقتی یک سال و چندی پیش دشتی با همین شدتی که الان دارد از شرکت نفت انگلیس و ایران و سایر شرکت های انگلیسی انتقاد می کند به روس ها می تاخت، از طرف سفارت شوروی از او دعوت شد که به سفارت برود. ظاهراً این دیدار خیلی رضایت بخش بود، زیرا به دشتی یک دستگاه چاپ مدرن که تازه از روسیه آورده بودند هدیه دادند و بعد از آن دیگر انتقادی از روسیه نشد. البته اخیراً انتقادهای بسیار ملایمی از روس ها در شفق سرخ چاپ می شود.» خبرچین هارت به او گفته بود که بخشی از دلایل شروع حملات به روسیه این است که «[دشتی] احساس می کرد به اندازه کافی دهانش را در عوض گرفتن دستگاه چاپ بسته است.»

۸- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۲، تأکید از نویسنده کتاب است.

۹- پیشین، ص ۲، تأکید از نویسنده کتاب است.

۱۰- پیشین، ص ۲، تأکید از نویسنده کتاب است.

۱۱- پیشین، صص ۳-۴.

۱۲- (Sheean, Vincent. The New Persia (1927).

- ۱۳- پیشین، ص ۷.
- ۱۴- پیشین، ص ۶.
- ۱۵- پیشین، ص ۳.
- ۱۶- پیشین، ص ۵؛ تأکید از نویسنده کتاب است.
- ۱۷- پیشین، صص ۷-۶.
- ۱۸- پیشین، ص ۴.
- ۱۹- پیشین ص ۵.
- ۲۰- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۷.
- ۲۱- اترتن، گزارش شماره ۶۵۸ (۸۹۱، ۶۳۶۳/۷۲۹)، مورخ ۹ فوریه ۱۹۳۳.
- ۲۲- چهارمین گزارش سه ماهانه مدیر کل مالیه ایران (۲۲ دسامبر ۱۹۲۵-۲۱ مارس ۱۹۲۶)، ضمیمه گزارش شماره ۱۴۵ (۸۹۱، ۵۱/۳۹۴)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۲۶، از طرف فیلیپ.
- ۲۳- دلبیو. سی. فیرلی، نماینده شرکت نفت انگلیس و ایران، به مدیر روزنامه ایران، مورخ ۱ ژانویه ۱۹۲۲.
- ۲۴- انگرت، گزارش شماره ۷۹۷ (۸۹۱، ۵۱/۲۵۶)، مورخ ۴ ژانویه ۱۹۲۲.
- ۲۵- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۷.
- ۲۶- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۷.
- ۲۷- جورج گرگ فولر، گزارش شماره (۸۹۱، ۶۳۶۳/۵۲۷)، مورخ ۱۰ ژوئن ۱۹۲۴.
- ۲۸- مذکور در هارت، گزارش شماره ۸۵۵ (۸۹۱، ۶۳۶۳/۶۸۰)، مورخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۱.
- ۲۹- ویلارد، یادداشت شماره (۸۹۱، ۶۳۶۳/۶۸۰)، مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۳۱.
- ۳۰- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۹.
- ۳۱- فیلیپ، «حضور سر جان کدمن در تهران»، گزارش شماره ۱۰۹ (۸۹۱، ۶۳۶۳/۶۱۱)، مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۲۶.

- ۳۲ - تربیت، گزارش شماره ۷۸۹ (۸۹۱، ۶۳۶۳/۶۴۰)، مورخ ۱۶ مارس ۱۹۲۹.
- ۳۳ - ویلارد، گزارش محرمانه شماره (۸۹۱، ۶۳۶۳/۶۵۶)، مورخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۰،
- ۳۴ - بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۹.
- ۳۵ - هارت، گزارش شماره ۷۳۸ (۸۹۱، ۶۳۶۳/۶۷۸)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۱.
- ۳۶ - هارت، گزارش شماره ۹۲۹ (۸۹۱، ۶۳۶۳/۶۸۱)، مورخ ۷ نوامبر ۱۹۳۱.
- ۳۷ - فرین، یادداشت شماره (۸۹۱، ۶۳۶۳/۶۵۵)، مورخ ۲۸ مه ۱۹۳۰.
- ۳۸ - هارت، گزارش شماره ۵۱ (۸۹۱، ۶۳۶۳/۶۵۳)، مورخ ۵ آوریل ۱۹۳۰.
- ۳۹ - هارت، گزارش شماره ۶۱ (۸۹۱، ۶۳۶۳/۶۵۴)، مورخ ۱۷ آوریل ۱۹۳۰.
- ۴۰ - ویلارد، گزارش شماره (۸۹۱، ۶۳۶۳/۶۶۳)، مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۳۰.
- ۴۱ - هارت، گزارش شماره ۳۵۴ (۸۹۱، ۶۳۶۳/۶۷۳)، مورخ ۶ فوریه ۱۹۳۱.

فصل ششم

زندگینامه تیمورتاش

عبدالحسین تیمورتاش «سردار معظم خراسانی»، ملقب به «معزز الممالک» فرزند «کریم دادخان نردینی بجنوردی» بود. امیر معظم در حدود سال ۱۲۶۰ شمسی در «نردین» از توابع خراسان، چشم به جهان گشود. پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی در زادگاه خود و یادگیری سوار کاری و تیراندازی، برای فراگیری زبان روسی، با حمایت پرنس «میرزا رضاخان ارفع الدوله» وزیر مختار ایران در روسیه، عازم عشق‌آباد شد و در یکی از مدارس درجه یک روسیه تحصیل کرد. «هنگام مراجعت به ایران در وزارت خارجه شروع به کار کرد. در دوره دوم مجلس از خراسان انتخاب و پس از کودتای ناصرالملک و تعطیل مجلس به ریاست قشون خراسان منصوب و در مشهد مشغول کار شد. در کابینه وثوق الدوله در سال ۱۲۹۷ تیمورتاش چند ماهی حاکم گیلان گردید (۲)، اما به سبب ناخشنودی عمومی و به ویژه موضوع اعدام شماری از جنگلیها از جمله دکتر حشمت، یار وفادار میرزا کوچک خان، مورد اعتراض اهالی رشت قرار گرفت سر انجام کنارگیری کرد (۳)، در دوره چهارم و در دوره بعد تا روز آخر خدمت در وزارت دربار از خراسان انتخاب می شد. در دوره چهارم و پنجم جزو سران مجلس بود و در کابینه مشیرالدوله به وزارت عدلیه و در نخست وزیری سردار سپه با سمت والی کرمان و وزیر فواید عامه از خود شایستگی و لیاقت نشان داد. در دوره چهارم مجلس به سردار سپه نزدیک» (۴) و همراه با فروغی، داور و نصرت الدوله فیروز، یکی از پایه گذاران سلطنت رضاخان و استبداد رضا خانی بود. انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی، در تابستان ۱۳۰۲ برگزار شد و تیمورتاش - که در آن دوره والی کرمان بود - از نیشابور به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید. در آن دوره، رضاخان

سمت رئیس الوزرائی داشت و احمدشاه، به اروپا مسافرت کرده بود. او، در مجلس پنجم نه در فکر نایب رئیسی بود و نه نطق کردن! ولی هر جا احساس می کرد که سردار سپه احتیاج به دفاع یا فعالیت و دوندگی دارد، در حق او دریغ نمی کرد و چون ریاست کمیسیون نظام مجلس با وی بود و سردار سپه بیشتر از همه کمیسیون ها با این کمیسیون سروکار داشت، خود به خود آن دو به هم نزدیک شدند، علی الخصوص به او، بیش از پیش مشوق وی در اطلاق عنوان «سردار» از کارهای وی بود. (۵)

زنده یاد دکتر مصدق درباره دخالت درباره در انتخابات دوره هفتم تقنینیه، مجلس شورای ملی می گوید: « وقتی انتخابات دوره هفتم شروع شده بود بوسیله تیمور تاش از شاه وقت ملاقات خواستم وقت شرفیاب شدم به شاه اظهار نمودم که اگر دولت می خواهد برخلاف مصالح مملکت قرار دادی منعقد سازد (مثل وثوق الدوله که در انتخابت دوره چهارم کرد) البته انتخابات دوره هفتم نباید آزاد باشد ولی اگر مقصود غیر از صلاح مملکت نمی باشد، خوبست که در انتخابات دخالتی نشود تا نمایندگان حقیقی ملت به مجلس وارد شده از مصالح مملکت دفاع کنند. شاه تیمورتاش را خواست و پرسید مگر در انتخابات دخالت می کنند؟ او هم گفت نه: شاه گفت: دکتر مصدق را قانع کنید که جعلیات را تکذیب کند. تیمورتاش در اتاق خود بمن گفت در حضور اعلیحضرت غیر از آن مطلبی که گفتم نمی توانستم بگویم (تیمورتاش برای آقای دکتر مصدق به قرآن قسم خورده بود که من در حضور شاه شاه راست نگفتم) بیانید باهم صلح کنیم. لیست مشترکی باشد ۶ نفر از دولت و ۶ نفر از ملت (مدرس، مشیرالدوله، مستوفی ممالک، تقی زاده، دکتر مصدق) و قضیه را به این ترتیب حل کنیم. چون راه حل تیمور تاش با آزادی انتخابات تطبیق نمی کرد قبول نکردیم و انتخابات به صورتی که دولت می خواست برگزار شد. (۶)

در شهریور ماه ۱۳۰۳ - که سردار سپه کابینه خود را از نو تشکیل داد - تیمورتاش را به وزارت فواید عامه و تجارت منصوب کرد و فروغی را به سمت وزیر مالیه برگزید. از میان وزیران، تیمورتاش رابط بین سفارت شوروی و فروغی، رابط سفارت انگلیس بارضاخان بود. این دونفر، می کوشیدند تا رضایت انگلستان



تیمور تاش در مدرسه نظامی «نیکولایف» سن پترزبورگ

و شوروی را نسبت به سلطنت رضاخان جلب کنند. به اتفاق «داور و نصرت الدوله فیروزجلسه نهم آبانماه ۱۳۰۴ و انقراض سلسله قاجاریه را اداره و پایه دستگاهی را گذارد که هر سه را به دیار نیستی فرستاد» (۷)

زنده یاد یحیی دولت آبادی در باره کارهای تیمورتاش می نویسد: «تیمورتاش در بار باشکوهی برای پهلوی مرتب می کند و طولی نمی کشد که مرجع کل امور مملکت و واسطه میان همه با شاه واقع می گردد، غیر نظامیان و کارهای مربوط به نظام، چه شاه پهلوی در کارهای نظامی مانند ایام وزارت جنگ خود دخالت تام کرده به هیچکس هیچگونه رخنه نمی دهد و اگر رسم وزارت جنگ را بر سر کسی بگذارند صورتی است به معنی و ابداً اختیاری به او داده نمی شود... اما در کارهای غیر نظامی شاه پهلوی حاجتمند وجود چنین شخصی است مخصوصاً در مسائل مربوط به خارجه و بلاخص به کار روس بلشویک که از آنها اندیشه دارد و در دست داشتن شخصی را که زبان آنها را بداند و با چرب زبانی بتواند آنان را به مصلحت اغفال نماید مغتنم می شمارد. به هر صورت جای تیمورتاش در دربار پهلوی خالی است و او جای خود را می گیرد، در صورتی که معلوم نیست آیا تیمورتاش با آن تلون مزاج که دارد و تجاوز از حدی لازمه هر متلون المزاج است آیا خواهد توانست خود را در مقابل شاه پهلوی طوری نگاه دارد که تا آخر عمر دوام کند یا نه؟ و در سیاست خارجی آیا خواهد توانست روس و انگلیس هر دو را راضی نگاه دارد تا به واسطه نارضائی یک طرف از او ویا نارضائی هر دو طرف از دو جانب لطمه نخورد، و آیا بعد از آنکه شاه پهلوی احتیاجش بر طرف شد باز هم او این تقرب را خواهد داشت یا نه و بلاخره با بی بند و باری شدید که در کار خرج، بلکه و لخرجیها و زیاده رویها دارد عاقبت زندگانی او چه خواهد شد، خصوصاً با رفیق ناقلائی که دقیقه ای دست از او بر نمی دارد، یعنی فیروز میرزا نصرت الدوله، اینها مسائلی است که (جواب آنرا) در آینده باید انتظار کشید. به هر صورت اکنون این شخص، شخص دوم مملکت شمرده می شود و هر کس به اسم رئیس دولت باشد ناچار باید مطیع اوامر تیمورتاش که حکایت کننده از امر شاه است بوده باشد...» (۸)



تیمورتاش، همراه خانواده

تیمورتاش فردی خیره، صاحب قلم و ناطقی زبر دست و به زبانهای روسی، فرانسه و انگلیسی مسلط بود. آثار ترجمه و مقالات او در جراید تهران دیده می شود. مخبر السلطنه هدایت تاکید می کند که: در هوش، فراست، پشتکار، مجلس آرائی، چاره جوئی، نکته سنجی، تیمورتاش انگشت ایراد نمی توان گذاشت. بی پروائی، بآب زنی، هوس رانی هم بافراط داشت. خشونتش بیش از ملاحظت بود و اواخر بی غروری نمی نمود. دچار عاداتی هم بود که گاه آنهمه معلومات را در پرده می افکند، چه بحث برکسی در حالی که نداند چه می گوید و چه می کند...» (۹)

همچنین دکتر قاسم عنی در باره فساد اخلاقی و زنبارگی تیمورتاش می نویسد: دکتر قاسم غنی از دیپلماتهای عصر پهلوی اول و دوم در کتاب خاطرات خود می نویسد: مرحوم تیمورتاش دو سه ضعف اساسی داشت: فوق العاده عیاش و شهوتران بود، شهوتران به حد افراط. وقتی چشمش به زنی می افتاد گویی تمام وجود و حواسش متوجه به چنگ آوردن آن زن بود و به چنگ هم می آورد زیرا تمام عوامل فتح زن در اوج جمع بود. از زیبایی و سحر بیان و انواع لطائف و دلبری ها به اضافه سخاوت و کرم و از همه مهمتر مقام و حیثیت اجتماعی که از عوامل مهم تسلیم زن است. تیمورتاش در عالم مستی از هیچ زنی نمی گذشت، سفید و سیاه، خوب و بد برای او یکسان بود و زن را زود زود عوض می کرد. تیمورتاش فوق العاده آزادی طلب بود. البته محرك آن همه آزادی طلبی و اباحه گری بعد از همه عوامل ظاهری و الفاظ و عبارات، به همان حس شهوترانی او بر می گشت. هر کس شکی در مباحث فریاد دارد تیمورتاش مشکلات علمی او را بر طرف می سازد. این غریزه همه حیات او بود. حیاتش، فعالیتش، فکرش، علمش، هوشش، همه و همه تابع همان غریزه بود. از دیگر نقایص و ضعف های تیمورتاش اعتیاد شدید او به الکل بود. تیمورتاش به حد افراط مشروب می خورد. او قمارباز قهاری بود و دنیا و زندگی را قمار بی بیش نمی دانست. زن، جامه، مال، فرزند، زمین، آسمان، شغل، حیثیت، همه برایش قمار بود. قمارهای کلان و طولانی او معروف است. تیمورتاش فوق العاده عجول بود، در هیچ کاری مقتضیات زمان و مکان و غرائب و ظرافتهای احوال را در

نظر نمی‌گرفت. بالفطره مستبد و خودخواه بود. اطمینانی بیش از حد به خودش داشت و شدیداً مغرور بود. غنی، قاسم، یادداشتهای دکتر قاسم غنی، به کوشش سیروس غنی، تهران، نشر زوار، ۱۳۶۷، جلد ۱ صفحه ۱۶۷ و ۱۶۸ « (۱۰)

رضا خان پس از جلوس به سلطنت او را مأمور وزارت دربار کرد و تاروژی که از خدمت معاف شد یکی از متنفذترین مردان کشور بود و بدون دستور و اداره او کوچکترین کاری صورت نمی‌گرفت. با بررسی شواهد و مدارک، می‌توان گفت که بجز تلاش تیمورتاش در رساندن رضاشاه به سلطنت، چندین عامل دیگر نیز در این انتخاب دخیل بوده است: از جمله این که، رضاشاه وزیر درباری می‌خواست که شایسته دربار پهلوی باشد. (۱۱) رضاشاه، می‌خواست دربارش را تا حد دربارهای اروپائی ارتقا دهد و برای این کار، کسی جز تیمورتاش را - که هم تحصیل کرده و هم باهوش و سخن دان بود و همچنین به چندین زبان خارجی تسلط داشت - مناسب ندید. از سوی دیگر، از آن جا که رضاشاه تربیت قزاقی داشت و تمام عمر خود را در سربازخانه گذرانده بود، در ابتدا آگاهی چندانی از امور سیاسی و کشوری نداشت. بنابراین، در دربار خود به کسی نیاز داشت تا امور کشوری را اداره کند و برای این کار، تیمورتاش را از همه مناسبتر دید. زیرا او، هم با شوروی‌ها و هم با انگلیسی‌ها مراوده و روابط حسنه داشت. این دلیل، در سخن خود رضاشاه کاملاً مشخص است که در ابتدای سلطنتش به تیمورتاش گفته بود که: «از امروز به بعد ما دو نفر ایران را اداره خواهیم کرد. کارهای نظامی اش با من و کارهای سیاسی اش با تو (۱۲).

متحدالشکل کردن لباس، توسعه بهداشت، اصلاحات کشاورزی، لغو کابینتولاسیون و حق نشر اسکناس - که در دست يك مؤسسه خارجی بود، اعزام دانشجویان به خارج نیز از ابتکارات تیمورتاش و داور بود. (۱۳) به گفته مخبرالسلطنه هدایت رئیس الوزرای وقت:

« تیمورتاش وزیر دربار ماست و رافع بین شاه و هیئت و نافذ در هر کار، طرف اعتماد شاه است و از سیاست آگاه، روزی در هیئت دولت شاه فرمودند قول

تیمور قول من است.» (۱۴)

سیف پور فاطمی در باره سقوط تیمورتاش و زندان و مرگش می گوید:
 «از آنچه اغلب نزدیکان و آشنایان او نقل کرده اند، درجه اول غرور و جاه طلبی و اعتماد او به حرفهای ظاهری شاه و در درجه دوم سوء ظن و خوی دیکتاتوری و استبدادی شاه و تمامی حسودان و جاسوسان و مخالفین بوده است. نزدیکان تیمور می گویند که در نتیجه پیشرفت های سیاسی و قدرت زیاد در همه امور، تیمور گاهی از مراجعه و گرفتن اجازه از شاه غفلت می کرد و این عمل، رضا شاه را کم کم به او ظنین و بدبین و راه را برای نابودی او هموار کرد. این غرور به جایی رسید که به گفتهٔ مخبرالسلطنه «تیمور روزی در افسردگی در هیات دولت این ادبیات را بر خواند:

یکی ز ابلهی شب چراغی بجست	که با وی بدی عقد پروین درست
فزون تر ز ماه و ز خورشید بود	سزاوار بازوی جمشید بود
خری داشت آن ابله کور دل	به جانش بدی جان خر متصل
چنین شبچراغی که ناید به دست	شنیدم که بر گردن خر ببست
من آن شب چراغ سحر گاهیم	که روشن کن از ماه تا ماییم
ولیکن مرا بخت ابله شعار	ببستست بر گردن روزگار

(۱۵)

سوءظن رضاخان نسبت به تیمورتاش بعد از ماجرای نفت و لغو قرارداد داری بیشتر گردید و تقی زاده در قسمتی از خاطرات خود درباره این ماجرا می نویسد:
 «رضا شاه با مرحوم فروغی سر و سر داشتند. یعنی به او همه چیز را می گفت.... قبل از آن حرکت که امتیازنامه را انداخت توی بخاری، فروغی را خواسته بود. قدری با او صحبت کرده و گفته بود من امروز می آیم به هیئت وزرا و اشتلم می کنم و به شما هم شاید بد بگویم. به او قبلا گفته بود که دلگیر نشود. گفته بود به فلانی هم بگویید (یعنی به من). از من این ملاحظه را داشت. می دانست اگر حرف تندی می زد که اینها در این کار تاخیر کردند، من جواب می دهم... آمد و همین تئاتر را بازی کرد. گفت که به من می گویند وزیر خارجه بیاید. وزیر خارجه داخل چه آدمی است؟ وقتی که رفت (بعد از انداختن قرارداد

داری (در بخاری) بدبخت تیمورتاش بدنش می لرزید. تیمورتاش گفت آقایان تشویش نداشته باشید، این تغییر و اوقات تلخی که شد به من بود و به فلان کس (یعنی من)..... وقتی که امتیازنامه نفت را پاره کرد و انداخت توی بخاری گفت بردارید بنویسید ما این امتیازنامه را فسخ کردیم... تیمورتاش خیلی مضطرب بود... گفت باید امشب از این جا برویم و این کار را بکنیم والا اسباب زحمت می شود. ما همان شب فسخ امتیازنامه را نوشتیم...»

تقی زاده سپس شرح می دهد که: «بعد از فسخ امتیاز و ابلاغ آن به شرکت نفت انگلیس و ایران، او به وسیله سهیلی که با مصطفی فاتح (عضو ارشد ایرانی شرکت نفت) دوست بوده مطلع می شود که انگلیسیها از تمام جزئیات، یعنی حرفهای رضا شاه در هیئت دولت و انداختن پرونده نفت در بخاری خبر دارند. تقی زاده به تیمورتاش می گوید که این هیئت وزیران ما سوراخی دارد که خبرها از آن به بیرون درز می کند و تیمورتاش هم پیش از این که این مطلب از طریق فروغی یا تقی زاده به گوش رضا شاه برسد، موضوع را به رضا شاه می گوید و عین حرف تقی زاده را هم نقل می کند. رضا شاه به آیرم رئیس شهربانی وقت دستور تعقیب قضیه را می دهد و آیرم پس از ملاقات و مذاکره با تقی زاده و سهیلی، نتیجه تحقیقات خود را، که احتمالا سوءظن را متوجه خود تیمورتاش میکرده است به رضا شاه می دهد. تقی زاده پس از اشاره به این مطلب می گوید: «بیچاره تیمورتاش تقصیری نداشت، ولی رضا شاه می گفت سوراخ خود تیمورتاش است و از طریق اوست که آنها مطلع شده اند. این شد که همان روز جمعه که دفتر هم نبود به او کاغذ نوشت که از وزارت دربار معاف است. فردا ما رفتیم دیدیم تیمورتاش نیست...» (۱۶)

تقی زاده ضمن اشاره به وقایعی که بعد از برکناری تیمورتاش رخ داد می گوید: «سوءظن شاه نسبت به تیمورتاش مثل مرض بود. دائما از او حرف می زد. به پیشخدمت هم که چایی می آورد می گفت. فروغی دل به دلش میداد، به من هم همیشه می گفت، من جواب نمی دادم...یک روز به من گفت چطور می شود آدم این قدر بی شرف میشود. جواب ندادم. حوصله اش سرآمد و گفت

شما چه می گوئید؟ گفتم هر چه بود از اول همین طور بود! این حرف خیلی بهش برخورد.... گفته بود تیمورتاش می خواهد پسر مرا از بین ببرد. یکی از دوستان من گفت رضا شاه خودش به او گفته بود نمی دانی این پدرسوخته چه خیالاتی داشته... ولی ما از این نیت او آثاری ندیدیم. او غافلگیر شد. اگر به خاطرش خطور کرده بود که چنین روزی در انتظار اوست، تدبیری می کرد....» (۱۷)

تیمورتاش بر آن بود تا در امتیاز داری، متناسب با منافع ایران تجدیدنظر شود. اگرچه مذاکرات او با سرجان کدمن، رئیس هیئت مدیره شرکت نفت ایران و انگلیس ۴ سال به طول انجامید، اما حاصلی نداشت و تیمورتاش سرانجام به این نتیجه رسید که بهترین راه برای ایران، سیاست صبر و تأمل است تا زمان این امتیازنامه به سر رسد. آن گاه برای استیفای حداقل حقوق ایران، مندرج در امتیازنامه که شرکت مذکور آن را نادیده می گرفت، از طریق ارجاع مسئله به دادگاه بین المللی، اقدام کرد (۱۸) طولانی شدن مذاکرات نفت، بدگمانی رضاشاه را به تیمورتاش تشدید کرد و شاه سرانجام تصمیم به لغو امتیاز داری گرفت. (۱۹) اگرچه تیمورتاش قصد داشت به شیوه های گوناگون و ائتلاف وقت، تصمیم رضاشاه را به تعویق افکند، اما سودی نداشت. (۲۰) از سوی دیگر، سرسختی تیمورتاش در مذاکره با شرکت نفت و انتقاد از سیاستهای انگلیس در قبال ایران موجب شد تا انگلیسیها وجود تیمورتاش را مانع حل مسئله بدانند. چنین به نظر می رسد که با الغای امتیاز داری در ۶ آذرماه ۱۳۱۱، زندگی سیاسی تیمورتاش نیز به پایان رسید و سرانجام وی در ۳ دی ماه ۱۳۱۱ از کار برکنار شد. (۲۱) البته در سقوط تیمورتاش، گذشته از این موضوع، عواملی دیگر نیز نقش داشت؛ از جمله سوءظن شدید رضاشاه به او و اینکه اساساً وجود رجال توانمند را برای خود و به ویژه ولیعهد نوجوان، خطرناک می دانست. (۲۲) ناخشنودی و دسیسه رجال سیاسی (۲۳) و آنچه به عنوان نزدیکی به روسها برای مقابله با انگلیس عنوان شده، نیز در مجموعه عوامل، قابل تأمل و بررسی است (۲۴)



رضاشاه، تیمور تاش و محمد علی قزوینی

تیمورتاش و پسرش مهرپور، در سفر تحصیلی محمد رضایپهلوی (ولیعهد) به سوئیس در ۱۵ شهریور ۱۳۱۰، جزو همراهان وی بودند. تیمورتاش ضمناً مأموریت داشت که از سوئیس به آلمان، فرانسه، ایتالیا و سپس به انگلیس برود و با مقامات کشورها در باره مسائل فی مابین مذاکره کند. وی در لندن با سرجان کدمن، رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت نفت ایران و انگلیس، در خصوص افزایش سهم ایران از درآمدهای نفت، مذاکره کرد و پس از یک ماه اقامت بی نتیجه، به سوئیس بازگشت. تیمورتاش در راه بازگشت به ایران، در مسکو با مارشال وروشیلوف، وزیر جنگ، ملاقات خصوصی کرد. خبر این ملاقات را فتح الله پاکروان، سفیر ایران در مسکو، به اطلاع رضاشاه رساند و مأموران اطلاعاتی انگلیس نیز به سرتیپ آیرم، رئیس شهربانی، گزارش دادند. بعداً شایع شد که در این سفر کیف محتوی نامه های تیمورتاش به سرقت رفته است. تیمورتاش پس از بازگشت، با بی میلی و سرزنش شاه مواجه شد؛ ازینرو، از شاه تقاضای مرخصی کرد و برای استراحت و رفع کسالت عازم بندر چمخاله در لنگرود شد. رفتار شاه پس از آن نیز تغییری نکرد. تیمورتاش به رغم نفوذ و قدرت فراوان، به طور ناگهانی در ۳ دی ۱۳۱۱ بازداشت و از وزارت دربار عزل گردید. (۲۵)

«بلوشر» وزیر مختار آلمان که از وستان نزدیک تیمورتاش بوده، در یادداشت هایش نوشته است: «در اوایل بازگشت وزیر دربار از سفر اروپا، هنوز صداهای مخالف مجال و جسارت خود نمایی نداشتند، اما در تابستان ۱۹۳۲ (۱۳۱۱) وضع صورت دیگری به خود گرفت. از اطراف و اکناف شایعاتی به گوش می رسید. همه این صحبت ها مربوط می شد به اتفاقاتی که در طول مسافرت روی داده بود و همه حاکی از این بود که وزیر دربار را از چشم شاه بیاندازند. یک بار شایع کردند که ولیعهد (محمد رضا شاه) را عقب زده و همه جا خود را به رخ کشیده است. بار دیگر انتشار دادند که در لندن وظیفه داشته است با شرکت نفت ایران و انگلیس مذاکراتی در باره از دید عواید سالانه ایران انجام دهد، اما مذاکرات را طوری با توقعات مالی شخصی توأم کرده که سرانجام با ناکامی

و شکست روبروشده است و بالاخره او را به ارتکاب این گناه متهم کردند که هنگام عبور از روسیه، با سران شوروی گفت و گوهای مهمی داشته و در ضمن نطقی که در کرملین در سرمیز شام ایراد کرده حتی یک کلمه هم از شاه اسم نبرده است. در همین احوال باز شایع شد که تیمورتاش مخارج پر زرق و برق خود را از طریق روابطی که با هیأت مدیره بانک ملی دارد تأمین می کند در آنجا ارزش خارجی را به قیمت رسمی می گیرد و بعد آن را در بازار سیاه می فروشد.»

دکتر سیف پور فاطمی در یادداشت های خود می نویسد: و بعد ها معلوم شد که شخص شاه از کلیه تهمت هایی که به وزیر دربارش زده می شد مطلع بود و شاید هم بدستور خود او شهربانی دست به این کار زده بود. مخالفین دیگر هم از این فرصت استفاده کرده و نقشه از بین بردن حیثیت مردی که مدت ده سال همه چیز را فدای قدرت سردار سپه کرده بود کمک می کردند.»

در خاطرات بلوشر وزیر مختار آلمان در ایران، پایان سرنوشت تیمورتاش چنین بیان شده است:

« در روز پنجشنبه قبل از عید میلاد مسیح ۱۹۳۲ خبر این که تیمورتاش ساقط شده است به سرعت در سراسر تهران منتشر شد. شاه با سرعت و قاطعیتی که معمول او بود، ضربه ای غافلگیر کننده به تیمورتاش وارد و وی را از کار برکنار کرد و درخانه اش تحت نظر قرار داد. بازارشایعات عجیب و غریب گرم شد و احدی نمی توانست باور کند مردی که از هفت سال پیش سر رشته کلیه امور را در دست داشته ناگهان کنار گذاشته شود.

وزیر دربار در منزل تحت نظر بود و با تلفن نیز نمی شد با او تماس گرفت. در برابر خانه، قوای نظامی کشیک می داده و بر هیچ کس حتی نزدیکانش معلوم نبود که در درون خانه چه می گذرد. چون این وضعیت چندین هفته دوام یافت، من (وزیر مختار آلمان) با یک مستخدم زن که می توانست آزادانه منزل او رفت و آمد کند، تماس برقرار کردم و از طریق او فهمیدم که شرایط توقیف هر هفته شدیدتری شود و دیگر این که اعضای خانواده اجازه ترک منزل را ندارند و از بین بیست نفر خدمه خانه، فقط آشپز برای خرید اجازه رفتن به شهر

دارد و آن هم در اواخر، همراه یک سرباز. وضع مزاجی تیمور تاش که به خودی خود هم علیل بود در اثر تغییراتی که در زندگانی اش پدید آمده بود رو به وخامت گذاشت و از نظر روحی نیز از پی بردن به این که دستی که گلوی او را می فشارد روز به روز محکم تر و فشارش شدیدتر می شود، رنج می برد. او را پس از چند هفته از بیمارستان به زندان بردند، آن هم به قصر قجرکه دیوارهای رفیع و بی پنجره اش در کنار جاده تهران به شمیران با مهابت سرافراشته است. در این جا ابتدا به وی امتیازهایی دادند. وی می توانست سلول خود را با اثاثیه خودش مبله کند و به آشپز خودش دستور بدهد برایش غذا بپزد، اما این امتیازات به نحو ظالمانه ای سلب شد. همین که آخرین قطعه فرش را هم از او گرفتند، این مردبیمار ناز پرورده ناگزیر شد روی سنگ مرطوب و برهنه کف اتاق بخوابد، غذای خصوصی را هم منع کردند و او مجبور شد غذای زندان را که می ترسید مسموم باشد بخورد. چند بار اظهار علاقه کرد که تیربارانش کنند. بدین ترتیب آن وزیر قاهر قدرتمند به گناهکار بیچاره ای بدل شد که چشم به راه اعدام خود نشسته باشد. چندی بعد تیمور به فراست دریافت که غذایی که پیش روی او گذاشته شده مسموم است و از خوردن ابا کرد و چندین روز را بدون غذا گذراند ولی آنگاه که گرسنگی زور آور شد خورد و همان شب با دردهای وحشتناک روزگارش به سر آمد. این اتفاق در ۱۱ مهر ماه ۱۳۱۲ (سوم اکتبر ۱۹۳۳) روی داد. سپس شاه خانواده تیمورتاش را به خراسان تبعید کرد و به مردم هم ضمن چند خط کوتاه اطلاع داده شد که تیمور تاش بر اثر ابتلا به آنزین دیواترین درگذشت».

پایان کار تیمور تاش چنین بود. وی قربانی شاهی شد که خود شخصاً بیش از هر کس دیگر به قدرت رسیدن او سهیم بود.» (۲۶)

«تیمورتاش بعد از برکناری از وزارت دربار قریب به دو ماه در خانه اش تحت نظر بود تا اینکه در ۲۹ بهمن ماه سال ۱۳۱۱ بازداشت گردید و با وضع موهنی به زندان شهربانی انتقال یافت. تیمورتاش در اواخر اسفند ماه ۱۳۱۱ به اتهام تدلیس و سوءاستفاده از موقعیت، که شامل گرفتن مبالغی ارز از بانک ملی و فروش آن به قیمت آزاد بود به سه سال حبس مجرد محکوم گردید و در دومین

محاكمه در تيرماه ۱۳۱۲ به جرم ارتشاء به پنج سال حبس مجرد محكوم گرديد. تيمورتاش علاوه بر محكوميت زندان در دو محاكمه به پرداخت ۵۸۵ / ۹۲۰ ريال و ۱۰۷۱۲ ليره انگليسي محكوم شد، كه با تبديل ليره به نرخ روز جمعاً به ۸۴۰ / ۲۲۸ ريال بالغ مي گرديد. اين مبلغ در آن زمان رقم هنگفتي به شمار مي آمد و ارزش تمام اموال منقول و غير منقول تيمورتاش بيش از اين مبلغ نبود. «تيمور تاش» در دوران محاكمه و زندان چنان ضعف و زبوني از خود نشان داد، كه سقوط او تا اين مرحله براي ارضاء طبع كينه توز رضا شاه كفايت مي كرد و ترجيح مي داد كه وزير در بار مقتدر پيشين، وكسي كه وانمود مي كرد شاه با زيچه اي در دست اوست، با همان اتهام حقير اختلاس و ارتشاء در گوشه زندان بپوسد. تيمور تاش در جريان محاكمه عجز و لابه زياي كرد و نامه هاي تضرع آميزي براي رضا شاه نوشت، كه هيچكدام در دل سنگ او اثر ي نبخشيد. «(۲۷)

به نظر سيروس غني: (رضا شاه) در حوالي ۱۳۱۰ از مردی پنجاه و چند ساله خيلي پيرتر مينمود. هراس نزديك شدن مرگ يا اجل ناگهاني او را به اطرافيان صاحب اقتدار بدگمان ساخت. طولي نكشيده او هم به درد بي درمان سلاطين قرن نوزدهم ايران گرفتار شد و به تهمت زدن و ازبين بردن افراد قدرتمندي پرداخت كه رقيب خود مي انگاشت.

تيمورتاش به دلايل آشكار فردي كه رضا شاه بيش از او واهمه داشت. موفقيت او در اداره مملكت با كارداني و لياقت به زودي بلاي جاننش شد. ... آنچه آتش بدگماني شاه را بيشتر دامن زد گزارشهاي رئيس پليس وقت او - رقيب سر سخت تيمورتاش - بود كه مي گفت اعضاي كابينه و دولتيان، تيمور تاش را دست كم همتر از رضا شاه مي شمردند. رضا شاه خود آنقدر اختيارات به تيمورتاش داده بود كه تمامي حكومت فرمانبردار او شده بود. بنا بر اين شگفت آور نبود كه جرايد خارجي هرگاه چيزي راجع به ايران مي نوشتند، نقش تيمورتاش را برجسته مي كردند... گرايش رضا شاه به استبداد البته هيچ وقت از ميان نرفت، ولي در چند سال اول سلطنتش به اندیشه هاي گوناگون و دگرگون نسبتاً مجال خود نمائي داده بود. از حدود سال ۱۳۱۱ تا كناره گيري اش از

سلطنت در شهر یور ۱۳۲۰ خود کامه تر شد و حالت مطلق اندیشی اش بیشتر بروز کرد. دیکتاتوری به تمام معنا شد. مشغله و وسواس فکری رضا شاه این بود که پسرش به تاج و تخت برسد و دودمانش ادامه یابد، رفته رفته ابعاد بیماری کژ خیالی به خود گرفت. خاصه که رؤسای متوالی پلیس نیز این آتش را دامن می زدند. وقتی تیمورتاش را دردیماه ۱۳۱۱ از کار برداشت، وزارت دربار را به کل منحل کرد که تا آبان ۱۳۱۸ دو باره دائر نشد. اتهام و محکومیت رسمی تیمورتاش فساد ورشوه خواری و سوء استفاده از مقررات ارزی بود. رضاشاه تهمت مشتی جرایم غیررسمی از جمله نقشه براندازی خود و محروم ساختن ولیعهد از تاج و تخت را نیز به او بست. رضا شاه ظاهراً باور داشت که مشتی از وزیران دیگرهم در توطئه دست دارند. تیمورتاش را در مهرماه ۱۳۱۲ در زندان کشتند. فیروزهم به اتهامات ساختگی مشابهی در اردیبهشت ۱۳۰۹ مجرم شناخته شده بود و در دیماه ۱۳۱۶ در زندان به قتل رسید. باخود کشی داوردر بهمن ۱۳۱۵، گروه کوچکی که در موفقیت‌های سالهای نخست سلطنت رضا شاه بسیار دخیل بودند همه از میان رفتند.....» (۲۸)

مستندترین نوشته در باره چگونگی مرگ تیمورتاش، یادداشت‌های عباسقلی گلشائیان است که در آن زمان مدعی العموم دیوان جزای عمال دولت (دادستان دیوان کیفر) بوده است. گلشائیان درباره این واقعه اینگونه به قلم می آورد:

«مهرماه ۱۳۱۲ - مدعی العموم دیوان جزای عمال دولت هستم. چند روزی است وزیر محبوب ما آقای داور به وزارت دارائی منصوب شده اند. خیلی از پیش آمد ملولم. گرچه دو روز بعد مرا خواستند و اظهار کردند تو را به وزارت دارائی منتقل خواهم کرد. خبر تازه و مهمی که امروز دارم این بود که آقای صدرااشراف وزیر عدلیه با تلفن به من گفت آقای تیمورتاش در محبس فوت کرده اند، با طبیب قانونی برویم برای معاینه جنازه و تنظیم صورتمجلس. گفتم در مردن اشخاص معمول نبوده مدعی العموم برود خود طبیب قانونی کافی است. اظهار کردند که آقای آیرم رئیس نظمی تقاضا دارند مدعی العموم هم حاضر باشد. در این بین صدای تلفن بلند شد. آقای بهرامی رئیس تأمینات موضوع

را باز با تلفن یادآوری کرده و گفتند اتومبیل هم فرستادیم. اتومبیل تأمینات آمد. آقای دکتر قزل ایاغ طبیب قانونی هم آمدند. با هم به محبس قصر که مکرر دیده بودم رفتیم. در محبس آقای رئیس تأمینات و آقای سید مصطفی خان راسخ رئیس محبس و دکتر علیم الدوله طبیب قانونی و آقای سرهنگ سرداری رئیس پلیس حاضر بودند. در راهروئی که اطاق محبوسین مخصوص بود رفتیم. در اطاقی که بعد گفتند نصرت الدوله در موقع حبسش بوده وارد شدیم. روی تختخواب تیمورتاش خوابیده بود. بیجامه ابریشم سفید که روی سینه اش به حروف فرانسه الف و تا (A.T) برو دری شده بود بر تن داشت. رنگ بدن که سرد بود بکلی زرد و ناخن ها کبود بود. معاینه طبی به عمل آمد. مذاکراتی هم بین دکتر علیم الدوله و دکتر قزل ایاغ شد و ترتیب حمله قلبی که مدعی بودند عارض شده و در چه ساعت شب به آنها خبر رسیده و وقتی دکتر آمده تیمورتاش مرده بود نیز مذاکره شد و انفرمیه کشیک هم سئوالاتی کردند. در این گپ و دار آقای راسخ می گفت بلی چند روز بود مبتلی به آنژین دوپواترین بوده، بیچاره نمی دانست آنژین دوپواترین چیست یک چیزی یاد گرفته بود. در هر حال صورتمجلس نوشته شد. از آنجا بیرون آمدیم. وقتی به دیوان جزا رسیدیم دیدم دکتر قزل ایاغ به قدری ناراحت است که روی صندلی افتاد. قند داغ خواست. خورد و بعد از مدتی مکث و تأمل گفت: یک چیزی می گویم اما قسم بخور که به کسی نگویی. گفتم: چیست؟ گفت: تیمورتاش نمرده بلکه او را مسموم کرده اند. این حرف در نظر من غریب آمد. بعد گفت: اشتباه نکرده ام، مسلم است او را کشته اند. گفتم: پس چرا تصدیق کردید که به مرگ طبیعی مرد؟ گفت: می خواهی من هم مثل او بشوم؟. خداحافظی کرد و رفت. عصر بیچاره دچار حمله سختی شده بود. فردا که به عیادت او رفتم التماس کرد مبادا این حرف به جایی گفته شود که دودمان من بر باد خواهد رفت. معلوم می شود با حبس و بی ابروئی آتش کینه شاه خاموش نشده و این روزها که کاراخان کفیل وزارت خارجه روسیه در تهران است حدس می زنند وساطتی از تیمورتاش

کرده که در مرگ او عجله کردند.» (۲۹)

قتل تیمورتاش روز نهم مهرماه ۱۳۱۲، فردای سفر کاراخان معاون وزارت امور خارجه شوروی به تهران، اتفاق افتاد. مخبرالسلطنه هدایت نخست وزیر وقت ایران، ارتباط سفر کاراخان را با زندانی شدن تیمورتاش در "خاطرات و خطرات" خود تایید کرده و مهدی بامداد شرح مفصل تری در این مورد داده و می نویسد «در هشتم مهرماه ۱۳۱۲ کاراخان قائم مقام کمیسر امور خارجه شوروی ایران آمد و دولت تشریفات مفصلی برای پذیرایی از وی به عمل آورد و چند جلسه مذاکرات بین او و نخست وزیر و وزیر امور خارجه راجع به امور تجاری-اقتصادی و امور سرحدی صورت گرفت. ظاهر قضیه برای حسن تفاهم و ارتباط حسنه بین دو همسایه و امور مذکوره دربالا بود، لکن باطن امر و علت آمدن کاراخان به ایران فقط برای آزادی و رهایی تیمورتاش از بند بود و حتی این موضوع یعنی بخشایش و عفو تیمورتاش را هنگام ملاقات با شاه عنوان کرد، ولی شاه چون قبلا موضوع مورد بحث را کاملا درک کرده بود، موقعی که کاراخان موضوع تیمورتاش را پیش کشید و از شاه عفو و بخشایش او را تقاضا کرد، جواب داد از قرار معلوم حال مزاجی او خوب نیست ولی فکری در این باب می کنم.....بعد خود کاراخان برای تماشای زندان قصر رفت و نظرش از رفتن به قصر این بود که تیمورتاش را ملاقات کند، اما وقتی که از او جویا شد و جای او را پرسید، زندانبانها به وی گفتند: «چند روز است که در گذشته است....» (۳۰)

«درباره چگونگی قتل تیمورتاش در روز نهم مهرماه ۱۳۱۲، دکتر جلال عبده دادستان دیوان کیفر در جریان محاکمه مختاری آخرین رئیس شهربانی رضا شاه و همدستان او روایتی دارد و براساس پرونده های موجود می نویسد: «پزشک احمدی، تیمورتاش را برحسب دستور رئیس کل شهربانی وقت و رئیس زندان، با تزریق استرکنین مسموم می کند، ولی چون مختصر حیاتی داشته، به شهادت دکتر محمد خروش و اظهارات معین طبیب ابوالقاسم حائری، برای این که کار وی

زودتر تمام شود، بالش و پتو را بر دهان وی گذارده و خفه می کنند...» دکتر عبده می گوید: «در تعقیب این شکایت ها به سمت دادستان دیوان کیفر احساس وظیفه کردم؛ البته دست زدن به چنین اقدامی خالی از اشکال نبود که بتوان دادگاه انقلابی تشکیل داد، دادگاهی که طبعاً همراه با اختیارات بیشتری می توانست باشد تا کلیه کسانی را که دست خود را به خون دیگران آلوده کرده اند و یا به ترتیب دیگری به آزار مردم پرداخته بودند مورد تعقیب و مجازات قرار بگیرند و این را باید بیفزایم که شاه وقت با هیچ اقدامی که خاطرات دوران اختناق پدرش را به یاد آورد موافق نبود.» (۳۱) محاکمه مختاری و عوامل او در شهربانی از پرسرو صداترین محاکمات بعد از شهریور ۲۰ بود که دکتر عبده طی ادعانامه مفصلی ۴۰ مورد اتهام بازداشت غیرقانونی و مباشرت در قتل و اعمال خلاف قانون دیگر به مختاری نسبت داد و مختاری و وکیل مدافع او نیز ضمن مدافعات خود بیشتر روی این نکته تاکید داشتند که بیشتر آنچه واقع شده در اجرای اوامر شفاهی پادشاه وقت بوده و در واقع مختاری حکم مامور معذور را داشته است. دکتر عبده در پاسخ به این مدافعات نطق مفصلی در دادگاه ایراد کرد که موجب شهرت او گردید و در نتیجه در انتخابات دوره ۱۴ مجلس به نمایندگی تهران انتخاب شد. قسمتی از نطق این گونه است: در اینجا سعی خواهم کرد دستگاه مهیب شهربانی دیروز و چرخ های شیطانی آن را که بی گناهان بی شماری را در دم پاره های خود گرفته و آنها را نابود کرده، نشان بدهم تا معلوم شود آقای مختاری که امروز مظلومانه بر روی صندلی اتهام قرار گرفته دیروز چه کاره بوده است و به دست او چه سیناتی انجام گرفته است... هیئت محترم دادگاه به قیافه های رنگ پریده متهمین حاضر نگاه نکنید، در این موقع ارفاق روا مدارید، همان طور که این آقایان در موقع فرمانروایی خود به هیچ کس ترحم نکردند...» (۳۲)

ارسلان خلعتبری بعنوان وکیل ورثه سردار اسعد، اعمال ددمنشانه پزشک

احمدی، جلاد رضا خان که بدستور دیکتاتور؛ تیمورتاش، ارباب کیخسرو و شاهرخ، سردار اسعد و محمد فرخی یزدی و... را به قتل رساند و نگرش «رژیم استبدادی رضا شاه» نسبت به ایرانی و در کل انسان را، اینگونه بیان کرد: «می گویند و حقیقت هم دارد. و دوسیه ها نشان میدهد که احمدی برای هر قتل، انعامی می گرفت. اگر مقتول از کله گنده ها مثل سردار اسعد و تیمورتاش بود، انعامش از صد تومان و همین حدودها بود، و اگر از خرده پاها و اشخاص غیر معروف گمنام در تهران و زندان بودند، نفری ده الی پانزده تومان می گرفت، همان طوری که پاسبانها و مأمورین شهر داری برای سگ کشی از قرار سگی پنج قران یا یک تومان می گرفتند، این احمدی هم مقاطعه برای آدمکشی داشت، و محبوسین بی گناه را از روی مقاطعه مثل سگ می کشت، وقتی بین انسان و سگ در جامعه از لحاظ ارزش فرقی وجود نداشته باشد- برای کشتن سگ و انسان یک مقدار "استرکنین" لازم است- احمدی هم آدم می کشت اما با نرخ بیشتری و این اضافه نرخ خون انسان بر سگ نه از این جهت است که در نظر احمدی و دستگاهی (رژیم رضا شاه) که او در پناه آن کار می کرد، سگ با انسان فرق داشته، بلکه اضافه را در واقع برای آن تصدیق (گواهی فوت) می گرفت که دادن چنان تصدیق ها به غیراز او از عهده دیگری بر نمی آید.» (۳۳)

توضیحات و مأخذ

پی نوشت :

- ۱ - خسرو معتضد - پلیس سیاسی - نشر البرز - ۱۳۸۸ ، جلد ۱ - صص ۳۴۳ - ۳۴۶
- ۲ - اسناد و مکاتبات تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه، تهران، ۱۳۸۳ش؛ - صص ۲۳
- ۳ - - محسن صدر، خاطرات صدرالاشرف (محسن صدر)، چاپ اول، تهران، وحید، ۱۳۶۴ - صص ۲۳۶ - ۲۴۱
- ۴ - نصرت‌الله سیف پور فاطمی - «آینه عبرت، خاطرات دکتر نصرت‌الله سیف پور فاطمی» ، به کوشش علی دهباشی، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۸. صص ۷۱۹
- ۵ - باقر عاقلی ، روزشمار تاریخ ایران ، از مشروطه تا انقلاب ، جلد ۲، تهران نشر گفتار - ۱۳۷۲ - صص ۲۰۳
- ۶ - مرتضی مشیر - « دکتر مصدق در دوره قاجار و پهلوی » - نشر هنر - ۱۳۷۸ - صص ۱۳ - ۱۲
- ۷ - دکتر مرتضی مشیر - گوشه ای از خاطرات من در پنجاه سال اخیر - نشر گندم - ۱۳۷۷ - صص - ۲۴۹
- ۸ - یحیی دولت آبادی - حیات یحیی، چاپ دوم، تهران، عطار ۱۳۷۱، جلد ۴ - صص ۳۹۰ - ۳۹۱
- ۹ - هدایت ، مهدیقلی، (مخبر السلطنه) ، خاطرات و خطرات، چاپ چهارم ، تهران، زوار ، ۱۳۶۳ - صص ۳۹۶
- ۱۰ - یادداشتهای دکتر قاسم غنی - به اهتمام سیروس غنی - جلد اول - صفحات ۱۶۸ - ۱۶۷.

- ۱۱- خواجه نوری، ابراهیم؛ بازیگران عصر طلایی، تهران، نشر جاویدان، ۱۳۵۷- ص ۴۲
- ۱۲- صععود و سقوط تیمورتاش، دکتر جواد شیخ الاسلامی، انتشارات توس، ۱۳۷۹، ص ۹
- ۱۳- تقی زاده، حسن، زندگی طوفانی، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۲ - ص ۲۳۱
- ۱۴- هدایت، مهدیقلی، (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات، چاپ چهارم، تهران، زوار، ۱۳۶۳ - ص ۳۷۱
- ۱۵- نصرت الله سیف پور فاطمی، آیینہ عبرت، خاطرات دکتر نصرت الله سیف پور فاطمی- ص ۷۲۱ - ۷۲۰
- ۱۶- تقی زاده، سید حسن؛ زندگی طوفانی (خاطرات سید حسن تقی زاده) - ص ۲۳۰.
- ۱۷- همانجا، ص ۲۳۲
- ۱۸- دکتر جواد شیخ الاسلامی - صععود و سقوط تیمورتاش، - صص ۲۰۹ - ۲۰۸
- ۱۹- مصطفی فاتح «پنجاه سال نفت ایران» - انتشارات پیام - ۱۳۵۸ - ص ۲۸۵
- ۲۰- تقی زاده، حسن، زندگی طوفانی، به کوشش ایرج افشار، تهران، - ۱۳۷۲ - صص ۲۳۱-۲۳۲).
- ۲۱- هدایت مهدیقلی، (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات- ص ۳۹۵
- ۲۲- تقی زاده، حسن، زندگی طوفانی، ص ۲۳۴ - و نگاه کنید به هدایت، مهدیقلی، (مخبر السلطنه)، «خاطرات و خطرات» ص - ۳۹۷
- ۲۳- ویپرت بلوشر، سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاوس جهانداري، تهران : شرکت سهامی انتشارات خوارزمی - ص ۱۹۹
- ۲۴- خاطرات ابوالحسن ابتهاج ناشر: علمی چاپ : اول سال انتشار : ۱۳۷۱- جلد یک - ص ۳۶

- ۲۵ - باقر عاقلی ، تیمورتاش در صحنه سیاست ایران ، تهران ۱۳۷۱ ش، ص ۲۵۸-۲۷۰، ۲۸۲
- ۲۶ - دکتر مرتضی مشیر- « گوشه ای از خاطرات من در پنجاه سال اخیر» صص - ۲۵۳ - ۲۵۱
- ۲۷ - محمود طلوعی - «پدر و پسر: ناگفته ها از زندگی و روزگار پهلویها» - نشر علم - ۱۳۷۲ - ص ۳۰۴
- ۲۸ - سیروس غنی «ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها»، حسن کامشاد (مترجم) - نشر نیلوفر - ۱۳۸۵ - صص ۴۲۲ - ۴۲۳
- ۳۹ - به نقل از خاطرات عباسقلی گلشانیان - تیمورتاش در صحنه سیاست ایران تألیف باقر عاقلی - صص ۳۳۲ - ۳۳۱
- ۳۰ - مخبرالسلطنه) ، خاطرات و خطرات، - ص ۳۹۵
- ۳۱ - دکتر جلال عبده - «چهل سال در صحنه قضایی سیاسی و دیپلماسی ایران»، تهران؛ رسا، ۱۳۶۸، ج ۱، - ص ۱۶۳
- ۳۲ - جلال عبده، - همانجا - ص ۱۵۶، ۱۶۰
- ۳۳ - خسرو معتضد - « پلیس سیاسی» - صص ۳۱۷ - ۳۱۶

فصل هفتم

سراسیبهی سقوط

دکتر جواد شیخ الاسلامی در کتاب «صعود و سقوط تیمورتاش» بر اساس اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس دربارهٔ عبدالسحسین تیمورتاش می نویسد: سر نوشت تیمورتاش از سر نوشت امتیاز نفت داری و از اوضاع و احوالی که منجر به تجدید نظر در آن امتیاز گردید مجزا نیست و حتی می شود گفت مجزا شدنی نیست.

این امتیاز که در سال ۱۹۰۱ میلادی از طرف مظفردالدین شاه قاجار به مستر ویلیام ناکس داری سرمایه دار بریتانیایی (استرالیایی اصل) به مدت شصت سال داده شده بود (که حکومت انگلستان بعدها با خرید ۵۱٪ سهام این شرکت سهامدار عمده آن گردید) در اواسط سلطنت رضا شاه پهلوی، یعنی در ششم آذر ۱۳۱۱، به طور ناگهانی لغو شد و پس از چندین ماه کشمکش و مرافعه میان شرکت نفت ایران و انگلیس (مجری قرارداد داری) و دولت ایران، سرانجام قراردادی جدید (معروف به قرارداد ۱۹۳۳) در هشتم خرداد ۱۳۱۲ میان طرفین دعوا بسته شد که مبنای روابط آتی ایران با شرکت نفت گردید. با ملی شدن صنایع نفت ایران در نهم اردیبهشت ۱۳۳۰ قرارداد اخیر نیز خود به خود از بین رفت و فقط لاشه تاریخی اش بجا ماند.

تا زمانی که قرارداد داری (قرارداد ۱۹۰۱) الغا نشده بود کشمکش و اختلاف دائمی میان دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس جریان داشت و این اختلاف نظر عمدتاً ناشی از ماده ۱۰ امتیازنامه بود که حق السهم ایران را ۱۶٪ از سودخالص شرکت تعیین می کرد. محاسبه این «سود ناب» پس از کسر هزینه های گوناگون شرکت که غالباً ارتباطی به ایران نداشت، منشأ اختلاف دائمی میان دولت ایران و شرکت نفت شده بود که وزیر دربار ایران (نماینده تام الاختیار

پهلوی در مذاکرات نفت) چهار سال تمام کوشید آن را به نحوی رضایت بخش حل کند ولی متأسفانه توفیق نیافت.

استدلال منطقی تیمورتاش برای تجدید نظر در قرارداد داری (که بعد از سقوط وی نیز همین استدلال به کار می رفت) خلاصه اش این بود که دولت ایران به اسناد و دفاتر رسمی شرکت نفت دسترسی ندارد، یعنی عمداً کنار گذاشته شده ، و لذا از هزینه های واقعی آن بی اطلاع است هیچ نمی داند که محاسبه این « سود ناب» که همه ساله در ترانزنامه شرکت قید می شود چگونه و به چه ترتیب انجام می گیرد.

ایرادمهمی که تاکنون از طرف ملیون و رجال ملی ایران به سیاست نفت رضانشاه گرفته شده همان مسئله اضافه کردن ۳۲ سال بر مدت باقیمانده امتیاز و رساندنش به شصت سال است.

سید حسن تقی زاده (وزیر دارائی وقت) چه در خاطراتش و چه در نطقهائی که پیش از انتشار این خاطرات در مجلس شورای ملی و در محامع علمی ایراد کرده ، همیشه به صراحت اعلام داشته که مسئله تمدید امتیاز نفت جنوب در آخرین دور مذاکرات تهران (آوریل ۱۹۳۳) مطرح شد و رضا شاه که در اول کار مخالف جدی تمدید امتیاز نفت بود سرانجام در نتیجه فشار و تهدید سر جان کدمن (رئیس هیئت مدیره شرکت نفت که در رأس هیئتی برای عقد قرارداد جدید به تهران آمده بود) به خواست اولیای شرکت تسلیم و متن قرارداد ۱۹۳۳ را (با ماده معروف تمدیدش) پذیرفت و دستور تصویب آن را به هیئت دولت داد. اما اسناد مربوط به مذاکرات مفصل و طولانی این دوره - از ژانویه ۱۹۲۹ تا دسامبر ۱۹۳۲ - آشکارا نشان می دهد که رضا شاه از تمایل باطنی انگلیسیها به تمدید امتیاز نفت، به عکس آنچه تقی زاده و دیگران نوشته اند، از سالها قبل خبر داشته و اگر بادی وسیع و دقیق به این مسئله دشوار صنعتی و اقتصادی نزدیک می شده شاید اصلاً دست به لغو امتیاز (امتیاز داریسیه) نمی زده و مصالح ملی ایران را از راههائی بهتر و کوتاهتر و بی خطرتر تأمین می کرده است.

* * *

دربحجوه اختلافات ایران و انگلیس (ناشی از لغو شدن یک طرفی امتیاز نفت داری) یکی از کارمندان عالیرتبه وزارت خارجه بریتانیا چکیده ای از مذاکرات سابق طرفین را در عرض سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲، یعنی در عرض آن چهل سال پیش از لغو، برای اطلاع وزیر خارجه متبوعش (سرجان سیمون) تنظیم کرده که از لحاظ تاریخی واجد اهمیت خاصی است.

مفاد این سند مهم که ترجمه کامل آن در این بخش آورده می شود از مساعی خستگی ناپذیر وزیر دربار ایران برای استیفای حقوق حقه کشورش خبر می دهد. نیز مطلب مهم دیگری در این میان فاش می شود و آن این است که تیمور تاش در مذاکرات ژانویه ۱۹۲۹ (چهار سال پیش از بسته شدن قرارداد ۱۹۳۳) با تمدید دوره امتیاز نفت و رساندنش به شصت سال موافقت کرده بوده است که این موافقت، با در نظر گرفتن اوضاع و احوال آن، زمان بدون اجازه دیکتاتور وقت (رضاشاه پهلوی) تقریباً محال به نظر می رسد. متن انگلیسی این سند که تاریخ دهم ژانویه ۱۹۲۹ را دارد در دارالاسناد دولتی بریتانیا (P.R.O) با مشخصات: Fo 371 / 16933 ثبت گردیده است.

ما بخش سوم کتاب را به نقل کامل ترجمه فارسی این سند اختصاص می دهیم و امیدواریم که مطالب آن به رفع پاره ای از مشکلات این قضیه (تمدید امتیاز نفت جنوب) کمک کند.

سند ۲۳:

یادداشت تنظیم شده از طرف وزارت خارجه انگلیس در باره مراحل مختلف مذاکرات نفت میان دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس از ژانویه ۱۹۲۹ تا دسامبر ۱۹۳۲

دور اول مذاکرات در تهران: (اوایل ژانویه ۱۹۲۹)

در عرض مدت این مذاکرات، توافقهای زیرنسبت به تنظیم قرارداد جدید نفت میان جناب اشرف تیمورتاش و هیئت عالیرتبه شرکت به عمل آمد:

۱ - دولت ایران موافقت کرد که به جای امتیاز داری امتیاز جدید به شرکت نفت داده شود که مدت آن از تاریخ عقد قرارداد جدید (تابستان ۱۹۲۹) شصت سال باشد یعنی از ۱۹۲۹ تا ۱۹۸۹

۲ - به جای حق السهم سابق ایران تحت قرار داری که ۱۶٪ (شانزده درصد) از سود خالص شرکت تعیین شده بود، شرکت نفت ایران وانگلیس اعلام آمادگی کرد دولت ایران را در عواید شرکت نفت سهیم سازد به این معنا که مقداری از کل سهام شرکت را به ایران اختصاص دهد به طوری که دولت ایران با داشتن این سهام، بتواند نماینده ای در هیئت مدیره شرکت داشته باشد و عایدی ایران هم در آتیه بر مبنای توناژ (میزان استخراج نفت به حسب تن) محاسبه گردد و نه بر مبنای پورسانتاژ (در صدی از سود خالص شرکت).

۳ - پرداخت مبلغی مقطوع سالیانه به دولت ایران، و موافقت دولت ایران که به ازاء این پرداخت، شرکت نفت از تأدیه مالیات بر درآمد (طبق قوانین داخلی ایران)، از پرداخت مالیات بر سرمایه و از پرداخت عوارض گمرکی، معاف باشد.

۴ - شرکت موافقت کرد که از کل زمینهای نفت خیز ایران که امتیاز استخراج نفت در آن ها (تحت قرارداد داری) به شرکت نفت واگذار شده است، مساحت قابل ملاحظه ای به تدریج کسر و به دولت ایران برگردانده شود.

۵ - اغلب مواد مربوط به عملکرد معمولی شرکت در ایران، مورد موافقت قطعی طرفین قرار گرفت.

این مذاکرات به علت اختلاف طرفین در تفسیر حق السهم، میزان سهام ایران در کل تشکیلات شرکت نفت، نیز نحوه معافیت شرکت از پرداخت مالیات طبق

قوانین ایران، به شکست انجامید. تیمورتاش پافشاری می کرد که ۲۵٪ (بیست و پنج در صد) از کل سهام شرکت باید در اختیار ایران قرار گیرد به انضمام حق السهم ایران طبق صورت زیر:

الف - تا میزان شش میلیون تن از نفت استخراج شده، ۲ شلینگ در هر تن سهم ایران،

ج - از هشت میلیون تن تا ده میلیون تن ۳ شلینگ در هر تن سهم ایران،

د- افزون بر این میزان (از ده میلیون به بالا) سه شلینگ و نیم در هر تن. (در این تاریخ هنوز قانون مالیات بردرآمد در ایران وضع نشده بود که طبعاً شامل در آمد شرکتهای نیز شد.)

دور دوم مذاکرات نفت در لندن (از آوریل ۱۹۲۹ تا فوریه ۱۹۳۰)

در آستانه عزیمت سرجان کدمن (رئیس هیئت مدیره شرکت نفت) از ایران، تیمورتاش نسخه ای از طرح پیشنهادی خود را که مایل بود پایه تنظیم قرارداد بعدی قرار گیرد، برایش فرستاد. این نسخه همان موادی را که درسطور قبلی به آنها اشاره شده دنباله مذاکرات نفت بر پایه طرح تیمورتاش و طرح متقابل شرکت نفت (که موادمذکوردر فوق را دربرداشت) میان عیسی خان فیض کمیسر نفت ایران در لندن از یک طرف و نمایندگان مسئول شرکت از طرف دیگر، از سر گرفته شد. عیسی خان علاوه بر اینکه دائماً با تیمورتاش در تماس بود، از وجود "سرویلیام مکی لین تاک" نیز به عنوان مشاور مالی در جریان این مذاکرات استفاده کرد.

موضوعاتی که از نظر شرکت حائز اهمیت بودند، هر چند وقت یک بار میان هیئت مدیره شرکت و مشاوران حقوقی و مالی آنها مورد بحث و بررسی قرار می گرفت. در بخشی از این مذاکرات مستر جکس Mr. Jacks (مدیر محلی شرکت نفت در ایران) هم که در این تاریخ به لندن آمده بود شرکت داشت.

چندین طرح مختلف در جریان این مذاکرات تنظیم شد که نکات مورد توافق طرفین را به صورتی دیگر، یا به نحوی تعدیل شده، در بر داشت. نیز جدولهایی

که در آن درآمد ایران، تحت قرار داد آتز، محاسبه شده بود، تهیه شد و مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در همان حالی که بخشهای عمده سند جدید (که مواد مربوط به عملکرد شرکت را در معادن نفت ایران در بر می گرفت) علی الاصول مورد موافقت قرار گرفته بود، هنوز تکلیف ارقام نهائی مربوط به سهام دولت در شرکت نفت، حق السهم حاصل از فروش نفت بر مبنای مبلغی مقطوع در هر تن نفت استخراج شده، پرداخت مالیات به دولت ایران، درباره هیچکدام از این مواد توافق کامل حاصل نشده بود.

در بیست و یکم اوت ۱۹۲۹ سرجان کدمن در پاسخ استعلام جناب اشرف تیمورتاش که پرسیده بود مذاکرات نفت به کجا رسیده، وضع طرفین را به نحوی که در آن تاریخ وجود داشت، به اطلاع معظم له رساند و قول داد که تا ماه آینده پیشنهادی قطعی عرضه کند. سرجان کدمن در ضمن پیامش به وزیر دربار اعلام داشت که خیال دارد مسترهرن را به تهران بفرستند که موضع کلی طرفین را برای ایشان تشریح کند. این مطلب را به پیام خود افزود که شخصاً نیز آمادگی دارد در صورت لزوم به تهران بیاید و در مذاکرات دوجانبه با معظم له (جناب اشرف تیمورتاش) شرکت کند.

در سپتامبر ۱۹۲۹ نتیجه مباحثات هیئت مدیره شرکت درباره همین موضوع (عقد قرارداد جدید با ایران) توسط عیسی خان اطلاع دادند که مشغول تنظیم نامه ای هستند که در آن ایرادات و نظرات حکومت ایران مفصلاً توضیح داده شده است. از آنجا که احتمال نمی رفت این نامه پیش از اواخر اکتبر بدست اولیای شرکت برسد، نیز از آنجا که لااقل دو هفته وقت لازم بود که مفادش در لندن مورد بررسی قرار گیرد، سرجان کدمن به جناب اشرف در نامه خود توضیح داده بود که طبق محاسباتی که شخصاً انجام داده، حق السهم و درآمد سالیانه ایران از عواید نفت با شرایطی که مکانی برای عقد قرار داد جدید پیشنهاد کرده کمتر از آن میزانی است که در حال حاضر عاید دولت ایران می شود و این شرایط با آن قولها و وعده هایی که قبلاً در لندن به ایشان داده شده بود منافات دارد.

در اوایل اکتبر ۱۹۲۹ جناب اشرف تیمورتاش رسماً اعلام داشت که نظرات دولت

ایران که قرار است به شرکت نفت ابلاغ گردد، تقریباً تکمیل شده و ایشان امیدوارند که در عرض یکی دو روز آینده نسخه تکمیل شده را به لندن بفرستند. جناب اشرف در نامه خود به سرجان کدمن پیشنهاد کرده بود موقعی که مستر هرن به تهران می آید بهتر است عیسی خان فیض و سرویلیام مک لین تاک را نیز با خود همراه بیاورد. در ضمن، طرفین موافقت کردند تا موقعی که این نامه، لندن نرسیده است مذاکرات شرکت با عیسی خان عجالاً متوقف گردد. علاوه بر این تعویق، تعویق های دیگری هم پیش آمد ناشی از موضوعی که عیسی خان هنوز اطلاعات و تعلیماتی را که لازم داشت، از تهران دریافت نکرده بود و لذا سرجان کدمن تصمیم خود را دایره فرستادن مستر هرن به تهران به تاخیر انداخت.

در دهم ژانویه ۱۹۳۰ مستر جکس با تلگراف از تهران به سرجان کدمن اطلاع داد که جناب اشرف تصدیق می کند که شخصاً باعث این تأخیرها شده اند ولی در ضمن امیدوار هستند که تا اواسط فوریه یک فقره پیشنهاد قطعی تسلیم شرکت نمایند.

در هفتم فوریه ۱۹۳۰ آخرین طرح شرکت نفت که در جریان مذاکرات با عیسی خان در لندن تهیه شده بود تکمیل شد. اما در این مرحله بود که مباحثات و بررسیهای طرفین روی طرح مزبور، به تعویق افتاد زیرا معلوم شد که تلفیق بین خواسته های حکومت ایران، نظرات شرکت نفت در مورد میزان سهم آتی ایران در کل عملیات شرکت، حق السهم ایران از هر تن استخراج شده، و آن مبلغ مقطوع که شرکت قرار بود همه ساله به ایران بپردازد و از پرداخت مالیات معاف گردد، نیل به توافق درباره همه این مسائل، با شرایطی که طرفین پیش می کشیدند، عملاً غیرممکن است.

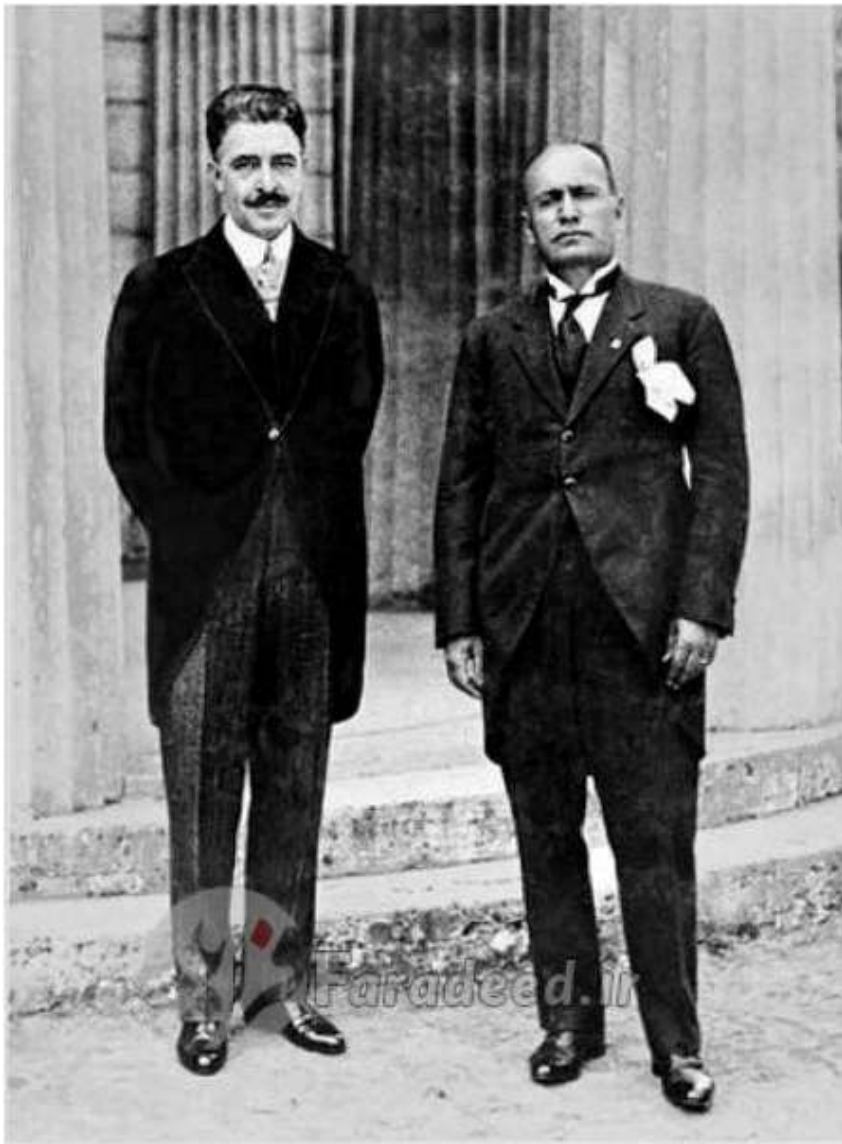
دور سوم مذاکرات نفت در تهران: از ماه مارس ۱۹۳۰ تا مارس ۱۹۳۱)

میان جناب اشرف تیمورتاش و مسترجکس رئیس کل تشکیلات شرکت نفت ایران

گرچه مذاکرات مربوط به تجدید نظر در قرار دادداری مسکوت گذاشته شد، مشورتها و تبادل نظرهای مهم در عرض این دوازده ماه (مارس ۱۹۳۰ تا مارس ۱۹۳۱) میان طرفین صورت گرفت زیرا در همین دوره بود که قانون اخذ مالیات از درآمد شرکتها و مؤسسات بازرگانی از تصویب مجلس شورای ملی ایران گذشت و از بیست و یکم مارس ۱۹۳۰ (برابر اول فروردین ۱۳۱۲) به معرض اجرا گذاشته شد.

دوروز بعد، یعنی در بیست و سوم مارس ۱۹۳۰ مسترجکس به جان کدمن چنین گزارش داد:

« در مصاحبه دیروزی ام با تیمورتاش، می خواستم بی آنکه معظم له نیت مرا درک کند، این نکته را کشف کنم که آن قول سابقشان که گفته بودند تا واسطه فوریه شرحی به شما خواهند نوشت چه شد. لذا به ایشان گفتم که تصویب لایحه اخذ مالیات از شرکتها و مؤسسات تجاری، درست در موقعی که مذاکرات مهم میان دولت ایران و شرکت نفت برای تجدید نظر در امتیازنامه داری در جریان است، ممکن است در لندن این طور تعبیر شود که دولت ایران ابدأ چنین خیالی ندارد. سپس به طور خیلی محرمانه به من گفت و اجازه داد گفته اش را اگر خواستم به اطلاع شما برسانم که تاخیر در پیشرفت مذاکرات صرفاً ناشی از این موضوع است که دولت می خواهد مذاکرات نفت را در لحظه ای بسیار مناسب به نتیجه مطلوب برساند. وزیر دربار به بیانات خود ادامه داد و گفت که در عرض چند هفته آینده تغییرات مهم در کابینه صورت خواهد گرفت و وزرائی جدید و با اقتدار که کفایت حل مسائل مهم و داخلی و خارجی، منجمله مسائل مربوط به نفت را داشته باشند، متصدی کارهای وزارتخانه ها خواهند شد. عمر مجلس فعلی به گفته وزیر دربار، در پانزده امسال به پایان می رسد و



بنیتو موسولینی - عبدالحسین تیمورتاش

اعضای کنونی مجلس که می خواهند دو باره انتخاب شوند، به طبع خیلی بیشتر از سابق به تصویب لوایحی که دولت تقدیم مجلس می کند علاقه نشان دهند!

تجدیدنظر در قرارداد داری یکی از اقدامات بسیار مهم دولت است که احتیاج به پشتیبانی بسیار قوی از طرف مجلس دارد. بنابراین بهتر است شرکت زیاد نگران نباشد چون لحظه ای که مذاکرات نفت دو باره باید از سر گرفته شود، کم کم دارد نزدیک می شود و به محض اینکه این مذاکرات پایان پذیرفت لایحه محتوای قرارداد جدید پیش از انحلال دوره قانون گذاری فعلی تقدیم مجلس خواهد شد.»

دریازدهم آوریل ۱۹۳۰ سرجان کدمن به نامه جکس چنین پاسخ داد:»

« درباره مذاکرات کلی با جناب تیمورتاش که در نامه اخیرتان به آن اشاره کرده اید، من منتظر اقدامات تهران هستم و هیچ اقدامی از این سو انجام نخواهم داد که محل آن مذاکرات گردد.

چنانکه می دانید تمام مساعی من متوجه این هدف است که طرحی مثبت که به حال طرفین مفید و رضایت بخش باشد، جای قرارداد سابق (قرارداد داری) را بگیرد و لذا حاضر صبر کنم تا آقای تیمورتاش قدم اول را بردارد. تمایل به رسیدن با توافقی در امتداد همین خطوط و تنظیم قراردادی سالم، دوستی انگیز، و پایدار، یکی از آرزوهای دیرین و اساسی من است.»

مباحثات و تبادل نظرها در باره موضوع مالیات بر درآمد طبق قوانین داخلی ایران - که مسائل دیگر را کم و بیش تحت الشعاع کرده بود - در سرتاسر سال ۱۹۳۰ ادامه یافت و در آخر همین سال (ماه دسامبر ۱۹۳۰) مستر جکس دو باره تهران را به مقصد انگلستان ترک کرد و تا ماه مه ۱۹۳۱ در لندن بسربرد که در مذاکرات اولیای شرکت نفت حضور داشته باشد.

دور چهارم مذاکرات در تهران و لندن: (از آوریل ۹۳۱ تا ژوئن ۱۹۳۲)

در اول آوریل ۱۹۳۱ جناب اشرف تیمور تاش در نامه ای خطاب به مستر گرین هاوس از او خواست از طرف وی از سرجان کدمن خواهش کند که نسبت به مطالب مندرج در نامه اش (خطاب به ایشان) توجه خاصی مبذول گردد. جناب اشرف در پیامش تاکید کرده بود که سرجان کدمن بلاشک با نظر او موافق است که مصالح طرفین ایجاب می کند، و به سود هر دو طرف است که روابطشان را بی درنگ بر پایه ای متین و مستحکم که متناسب با مقتضیات کنونی جهان باشد استوار سازند. جناب اشرف این نکته را نیز به پیامش افزوده بود که تمام اشکالات موجود که سد حسن تفاهم میان طرفین شده بود در حال حاضر از بین رفته است و تصویب قرار داد جدید به هیچ مشکلی برخورد نخواهد کرد اگر نکات چهارده گانه زیر قبلاً حل و فصل شوند:

- ۱ - تجدید نظر در مساحت نفت خیز کشور که استخراج نفت در آن، تحت قرارداد ۱۹۰۱ به شرکت نفت داری و اگذار شده است و تقلیل این مساحت.
- ۲ - الغاء حق احداث لوله نفت که امتیاز آن در سراسر کشور، تحت قرارداد داری، به مسترداری و اگذار شده است.
- ۳ - حل مسئله پرداخت حق السهم به ایران (از عواید نفت) و تعیین نرخ ثابت تا میزانی معین که از آن به بعد حق السهم ایران به نسبت افزایش استخراج نفت افزایش یابد.
- ۴ - جستن راهی برای مشارکت دادن دولت ایران در عملیات شرکت به نحوی که ایرانیان از منافع شرکت در کشورهای دیگر نیز بهره مند گردند.
- ۵ - پیدا کردن راه حلی برای این موضوع که مبلغی کافی تحت عناوین «حق السهم» و «عواید ناشی از مشارکت» به دولت ایران تعلق گیرد. و این مبلغ، در شرایط تولید نفت، به هیچ وجه کمتر از ۰۰۰ / ۰۰۰ / ۲ لیره استرلینگ در سال نباشد.

- ۶ - میزان استخراج نفت ایران به نحو تصاعدی افزایش یابد.
- ۷ - احداث پالایشگاهها در ایران برای تأمین نفت مورد نیاز کشور به نحوی که دیگر احتیاج به وارد کردن نفت و بنزین تصفیه شده از خارج نباشد.
- ۸ - توسعه معادن نفت شرکت در سایر کشورها به نحوی صورت گیرد که به تولید نفت ایران لطمه نزند.
- ۹ - حل مسئله پرداخت مالیات به دولت ایران توسط شرکت با رعایت قوانین داخلی ایران. این موضوع حائز اهمیت خاصی است زیرا دولت بریتانیای کبیر رسماً اعلام کرده است که این مسئله باید میان دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس حل و فصل گردد.
- ۱۰ - حل مسئله مالیات به طور موقت با پذیرفتن مفاد یادداشت ۲۵ ژانویه ۱۹۳۱ دولت ایران که تسلیم سرجان کدمن شده دایر بر اینکه آن مبلغ مقطوع سالیانه که شرکت قرار است برای معاف شدن از پرداختن مالیات داخلی به خزانه ایران بپردازد به هیچ وجه نباید کمتر از دویست هزار لیره باشد.
- ۱۱ - حل سریع اختلافات گذشته میان دولت ایران و شرکت نفت مربوط به مطالبات عقب افتاده ایران با توجه به این موضوع که دولت ایران نیاز شدید به افزایش پشتوانه طلای خود دارد.
- ۱۲ - موافقت شرکت نفت که محصولات نفتی خود را که در داخله کشور تولید می شود به همان قیمت تمام شده برای رفع نیاز دولت بفروشد و هیچ گونه مبلغ اضافی (به عنوان سود) روی آن نکشد.
- ۱۳ - تأمین نیازهای داخلی ایران از حیث نفت تصفیه شده و سایر مواد مشتق از نفت (بنزین و غیره) به قیمت منصفانه.
- ۱۴ - تأسیس یک شرکت فرعی برای استخراج نفت آباد در کرمانشاه. از آنجا که بعضی از مواد مندرج در این یادداشت با نکات پذیرفته شده در مذاکرات قبلی تباینی آشکار و تلفیق ناپذیرداشت، شرکت به این نتیجه رسید که ادامه بحث و گفتگو تحت چنین شرایطی غیرممکن است و تنها کاری که کرد این بود که در تاریخ بیست و دوم آوریل ۱۹۳۱ دریافت نامه تیمور تاش را ضمن یادداشت مختصری توسط مستر گرین هاوس به معظم له اطلاع داد و بقیه را به عهده

مستر جکس که در آن تاریخ در لندن بود واگذار کرد که پس از بازگشت به تهران نظرات شرکت را حضوراً برای وزیر دربار روشن سازد. پس از بازگشت مستر جکس به تهران در تابستان ۱۹۳۱، یک سلسله مذاکرات متوالی میان وی و جناب اشرف تیمورتاش صورت گرفت که در آنها آقایان تقی زاده، داور، و عیسی خان فیض (کمیسر نفت ایران در لندن) هم شرکت داشتند. عیسی خان در این تاریخ مخصوصاً برای شرکت در همین مذاکرات به تهران احضار شده بود.

مستر جکس در دیداری که در اول ژوئیه ۱۹۳۱ با تیمورتاش داشت به معظم له اطلاع داد که خواسته های ایران مندرج در نامه مورخ اول آوریل ایشان (مواد چهارده گانه) چنان سخت و غیر قابل قبول هستند که ادامه مذاکرات برای تجدید نظر در قرار داد داری را به کلی بی حاصل می سازند زیرا آن مواد طوری تنظیم شده اند که فقط حافظ منافع ایران هستند و کوچکترین اعتنائی به منافع سهامداران شرکت نفت ندارند.

در ملاقات بعدی میان تیمورتاش و مستر جکس (مورخ ششم ژوئیه ۱۹۳۱) مسئله مالیات بر درآمد (که طبق قانون تصویب شده در ایران به درآمدهای شرکت نفت تعلق می گرفت) نیز مسائل مربوط به ایجاد پالایشگاه و تجدید نظر در قرار داد داری مورد بحث و بررسی مجدد قرار گرفت. از آنجا که مذاکرات این جلسه اهمیتی فوق العاده در تاریخچه اختلاف نفت ایران و انگلیس احراز کرده است، عصاره نظرات جناب اشرف تیمورتاش که در آن جلسه ابراز شده است به طور خلاصه در زیر آورده می شود. « که خیلی طولانی تر از ملاقات قبلی بود،

۱ - مالیات بر عواید شرکت

جناب اشرف تیمورتاش گفت: حکومت ایران قادر نیست نرخ مالیات بر درآمد شرکتها را که طبق قانون تعیین شده است عوض نماید. اما درعین حال چنین قصدی هم ندارد که این نرخ را تا چند سال آینده افزایش دهد. اگر شرکت نفت

با خواسته دولت ایران دایره دریافت مبلغ دویست هزار لیره در سال (به ازاء معاف کردن شرکت از پرداخت مالیات) موافقت نماید حکومت ایران حاضر است رسماً تضمین بدهد که نرخ مالیات وضع شده را تا سه سال، حتی تا پنج سال، به هیچ وجه افزایش ندهد.

مستر جکس جواب داد مبلغی که جناب اشرف پیشنهاد می کنند دوبرابر آن مبلغی است که شرکت نفت، تحت قانون فعلی مالیات ایران، مکلف به پرداخت آن باشد. ولی به هر تقدیر، اگر دولت ایران حاضر باشد شرکت را برای بقیه دوران امتیاز از پرداخت مالیات معاف سازد، آنوقت وی (مستر جکس) حاضر است به شرکت متبوع خود- شرکت نفت ایران و انگلیس توصیه نماید که همه ساله مبلغ یکصد و پنجاه هزار لیره به طور مقطوع به دولت ایران بپردازد.

در اینجا جناب تیمورتاش پیشنهاد کرد که حاضر است نرخ مالیاتی را که شرکت مکلف به پرداخت آن می باشد تا مدت هشت سال تثبیت کند و به شرطی که دریافت مقطوع سالیانه ایران، به ازاء معافیت شرکت از پرداخت مالیات، همان دویست هزار لیره استرلینگ باشد. مستر جکس گفت حاضر است پیشنهاد جناب اشرف را به اطلاع هیئت مدیره شرکت نفت در لندن برساند ولی حاضر نیست به آنها توصیه کند که آن را حتماً بپذیرد.

۲ - مسئله تعیین حق السهم ایران از هر تن استخراج شده

طرفین موافقت کردند که بهتر است تعیین تکلیف این قسمت به زمانی موکول شود که کل قرارداد داری مورد تجدید نظر قرار گرفته باشد.

۳ - احداث پالایشگاه نفت در آبادان

موافقت شد که تعیین تکلیف این مسئله نیز به همان زمان تجدید نظر در قرارداد داری موکول گردد.

۴ - تجدیدنظر در قرار داد داری

پس از اینکه مسترجکس به اثرنامطلوب خواسته های چهارده گانه جناب اشرف (مواد مندرج درنامه اول آوریل ایشان) اشاره کرد وگفت این خواسته ها من حیث المجموع تأثیری بسیاربد درلندن بخشیده است ، معظم له جواب داد که محاسبات دولت ایران دراین زمینه بسیارساده است زیرا بر مبنای وجوهی که دولت درسه زمینه مختلف لازم دارد تنظیم شده است:

۱ - یک میلیون لیره (برای خرید طلا که کسری پشتوانه اسکناس مملکت را جبران کند).

۲ - یک میلیون لیره (برای انجام برنامه های اقتصادی واجتماعی).

۳ - پانصد هزار لیره (برای نوسازی ارتش).

جمعاً دومیلون و پانصد هزار لیره

جناب اشرف فرمودند بهتر است شرکت نفت و انگلیس درآتیه مبلغ یک میلیون وپانصد هزارلیره در سال به عنوان حق السهم ایران از شش میلیون تن تولید نفت بپردازد به اضافه مبلغی درمقابل تمديد امتیازنفت برای سی سال دیگر که بهای آن باید دقیقاً محاسبه و تعیین گردد .

در دنباله این مطلب جناب اشرف اظهار داشتند که دولت ایران یکی ازاین دو شق را خواهان است:

۱ - تضمین تولید، یا

۲ - تضمین مبلغی نقد که همه ساله ایران در یافت کند.

اگر شق اول ترجیح داده شود در آن صورت تولید نفت باید میان هشت میلیون وده میلیون تن درسال باشد وعایدی ایران ازهر تن استخراج شده ۵ شلینگ. اما اگر شق دوم پذیرفته شد آنوقت ایران باید درکل سهام شرکت (اعم از آنکه منبع استخراج نفت درداخل کشورباشد یا درخارج) سهم گردد و درآمدی کسب کندکه رقم کلی آن درسال کمتر از دو میلیون و پانصد هزارلیره

نباشد. درمقایل مخالف مسترجکس تیمورتاش خواسته خود را تعدیل کرد و حاضر شد که حق السهم ایران (درهرتن نفت استخراج شده) از ۳ شیلینگ آغاز و تدریجاً به ۱۰ شلینگ برسد. پس ازاینکه مسترجکس جواب داد که شرکت نفت حاضر نیست چنین پیشنهادی راحتی مورد بررسی قرار دهد. تیمورتاش جواب داد که در این صورت راه حل آشکار برای دولت ایران این است که مسئله تجدید نظر در قرارداد داری را یکسره کنار بگذارد و استیفای حقوق کامل خود را (که شامل حقوق گذشته هم می شود) تحت همان قرارداد از شرکت بخواهد.

در اینجا مستر جکس از حرف جناب وزیر دربار ابراز تعجب کرد و پرسید مگر دولت ایران حق السهم سالیانه خود را در عرض سنوات گذشته به طور کامل دریافت نکرده است که ایشان (آقای تیمورتاش) چنین راه حلی را ارائه می دهند؟

جناب اشرف در پاسخ مسترجکس اظهار داشت که حقوق کامل ایران، تحت قرارداد داری، شانزده درصد (۱۶ %) از منافع خالص شرکت است. اما نحوه محاسبه این منافع خالص یا «سود ناب» کاملاً در متن قرارداد تصریح نشده است و تا موقعی که این مشکل حل نشود دولت ایران واقعاً نمی داند چه مقدار از حق السهم خود را دریافت کرده چون هرچه در گذشته به دستش رسیده علی الحساب بوده. به این دلیل است که دولت ایران تصمیم گرفته راهی بیندیشد که به کمک آن بتوان «مخارج حقیقی» شرکت را ارزیابی کرد و سپس آن را از کل درآمد سالیانه کاست و به این ترتیب میزان « سود ناب» را بدست آورد.

شرکت در گذشته یک طرفی عمل کرده منجمله اینکه در سایر مناطق اینکه در سایر مناطق نفت خیز جهان که در آنجا سهامدار است از سهم ایران سرمایه گذاشته اما در مقابل منفعی که از این حیث بدست آورده دیناری به دولت ایران نپرداخته.

در پایان این مصاحبه مسترجکس به پیشنهادهای خود جناب اشرف در سال ۱۹۲۹ (دو سال قبل) اشاره کرد و گفت که در آن تاریخ ایشان (آقای تیمورتاش) دو شلینگ از هر تن نفت را به عنوان حق الاستراخ در ایران و ۲۵ % از کل

در آمد شرکت را (چه در ایران و چه در خارج) به عنوان حق السهم ایران قبول داشتند به شرطی که در آمد ایران از محصول نفت، تا سه سال بعد از امضای قرارداد جدید، کمتر از یک میلیون لیره در سال نباشد. اما شرکت نفت ایران و انگلیس فقط با تخصیص دادن ۲۰٪ از کل سهام شرکت به اضافه یک شلینگ و نیم در هرتن نفت استخراج شده موافق بود.

اختلاف میان پیشنهادهای طرفین در آن تاریخ چندان زیاد نبود اما پیشنهادهای جدید جناب اشرف با ارقامی که در سابق قبول داشتند اختلافی چنان وسیع پیدا کرده که شرکت به هیچ وجه قادر به پذیرفتن آنها نیست.

جناب اشرف جواب دادند که پیشنهادهای مربوط به دو سال قبل بوده و اوضاع و احوال از آن تاریخ به بعد خیلی فرق کرده با این نتیجه که پیشنهادهای سابق ایشان را باید مرده و از بین رفته تلقی کرد.

دور پنجم مذاکرات در تهران : (از ماه ژوئیه تا اوت ۱۹۳۱)

در تاریخ یازدهم ژوئیه ۱۹۳۱ مستر جکس ملاقات و مصاحبه مجددی با جناب تیمورتاش داشت که در آن مسائل زیرمورد بحث و بررسی قرار گرفت.

مسئله تعلق مالیات به درآمدهای شرکت طبق قوانین داخلی ایران

جناب اشرف تیمورتاش دوباره همان درخواست سابق خود را تکرار کرد و گفت که دولت متبوعش در مقابل این امتیازی که قرار است برای شرکت قایل شود و آنها را از پرداخت مالیات (تحت قوانین ایران) معاف دارد، هیچ مبلغی کمتر از ۲۰۰,۰۰۰ لیره در سال قبول نخواهد کرد. مستر جکس جواب داد، و جناب اشرف تصدیق کرد، که چون طرفین نمی توانند در این باره به توافق برسند تنها راه حلی که باقی می ماند این است که هر دو طرف کارشناسانی برای تعیین میزان مطالبات سالیانه تعیین کنند. مستر جکس سپس پیشنهاد کرد که این مبلغ مقطوع معادل ده درصد (۱۰٪) حق السهم ایران از سود خالص

شرکت باشد یا اینکه، به عنوان شق ثانی، برای هر یک میلیون تن نفت استخراج شده (تا حد نصاب چهار میلیون تن) پانزده هزار لیره، و برای هر میلیون تن (اضاف برحد نصاب مزبور) بیست هزار لیره به دولت ایران پرداخت گردد. جناب اشرف تیمورتاش اظهارداشتند که نمی توانند این پیشنهاد را بپذیرد و سرانجام میان طرفین توافق حاصل شد که مسترجکس در این باره با وزیر دارائی ایران (آقای حسن تقی زاده) صحبت کند.

تجدید نظر در قرار دادداری

جناب اشرف تیمورتاش مدتی طولانی در باره منفوریت قرار دادداری در چشم ایرانیان صحبت کرد و اظهار داشت که هیچ کابینه ایرانی قادر نیست با تجدید نظر در قرار داد مزبور موافقت کند مگر اینکه در هر نوع قراردادی که ممکن است جانشین قرارداد داری گردد امتیازات و شرایط مساعدتری برای ایران منظور گردد. جناب اشرف در دنباله بیانات خود اظهارداشتند که دولت ایران باید به یک در آمد کافی و تضمین شده دسترسی داشته باشد که حداقل آن درآمد به هیچ وجه نباید از بالاترین میزان دریافت شده توسط دولت ایران در عرض بهترین سالهای درآمد شرکت، (تحت قرار دادداری) کمتر باشد. پس از مقداری بحث و مکالمه درباره شرکت نفت عراق، و حق السهمی که به آنها داده می شود، تیمورتاش پیشنهادی برای تجدید نظر در قرارداد داری ارائه کرد که اگر قبول می شد مسئله تمديد امتیاز از بین می رفت. اما پس از مقداری صحبت در این باره، پس از اینکه معلوم شد موافقت شرکت با نظر جناب اشرف بدست آمدنی نیست، طرفین موافقت کردند که بحث در این باره ادامه نیابد. در مرحله آخر مذاکرات مسترجکس، با توجه به رویه جناب اشرف، دوباره به این موضوع اشاره کرد که بهتر است مسئله محاسبه حق السهم ایران (بر مبنای ۱۶٪ از سودناب شرکت) به عهده متخصصان و حسابرسان ویژه واگذار گردد. جناب اشرف جواب داد که استخدام کارشناسان و حسابرسان خارجی برای تقبل این قسمت متضمن مخارجی کلان است که دولت ایران در حال



سرجان کدمن (رئیس هیئت مدیره شرکت نفت)

حاضر محل تأمین اعتبارش را ندارد و فقط موقعی عهده دار این مخارج خواهد شد که از رسیدن به توافق مستقیم با شرکت کاملاً مایوس شده باشد. واگر کار به این مرحله کشید آنوقت، بنا به گفته وزیردربار: « ما کارشناسان خود را با روشهای بسیار مسالمت آمیز تعیین خواهیم کرد تا دعاوی ایران را امتحان کنند و سپس برای احقاق حقوق حقه خود که شامل وصول مطالبات عقب افتاده نیز خواهد بود علیه شرکت نفت اقامه دعوا خواهیم کرد».

نامه کدمن به تیمور تاش:

در هنگامیکه تیمور تاش برای همراهی با محمدرضا پهلوی که برای تحصیل عازم سوئیس بودند تدارک می دیدند، سرجان کدمن رئیس کل شرکت نفت نامه ای در هفتم اوت ۱۹۳۱ به تیمورتاش نوشت و اتخاذ سیاست وی را در قبال شرکت نفت ایران و انگلیس در زمان بحران شدید اقتصادی ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ در سرتا سر جهان که به جنگ جهانی منجر شد اشاره می کند. در این نامه آمده است: اجازه بفرمائید این نکته را قبلاً به طور مقدمه به استحضارتان برسانم که مستر جکس در تشریح وضع کساد بازار نفت در دنیا که حقیقتاً مایه تاسف است به هیچ وجه اغراق نگفته. گذشته از بحران شدید اقتصادی که اکنون سرتا سر جهان را فرا گرفته و افزایش مصرف سالیانه نفت و فرآورده های نفتی را متوقف کرده است، (و فقط خدا می داند که این وضع تا کی ادامه خواهد داشت) موضع شرکت نفت به دلایلی که در پائین ذکر می شود، فوق العاده متزلزل و بی ثبات شده است:

۱ - تولید نامحدود نفت از کانالهای جدید آمریکا و سرآزیر شدن آن به بازارهای جهانی،

۲ - ورود محصولات نفتی روسیه و رومانی به بازارهای اروپائی و روبرو کردن شرکت نفت ایران و انگلیس با وضعی که در آن دچار رقابت با تولیدات اضافی این دو کشور شده است که ما زاد نفت خود را به بهائی بسیار ارزان و غیر اقتصادی به مشتریان اروپائی عرضه می کنند.

۳ - پائین آمدن نرخ کرایه کشتیهای نفت کش به میزانی که تاکنون سابقه نداشته و کوتاه شدن راه ورود نفت به بازارهای جهانی.

در ادامه آن نامه آمده است: درلیست مسائل نوع اول، دومسئله اصلی هست که باید هر چه زودتر حل شود ولی هیچکدام حل نشده و به همان وضع سابق باقی است. اولی مسئله اخذ مالیات از شرکت نفت تحت قوانین جاری ایران است و دیگری مسئله پرداخت حق السهم ایران تحت قرارداد داری.

در مورد مالیات ما قویاً متمایل به این نظر بوده ایم که از هر حیث که تصور شود بهتر همین است که توافق کنیم برای چند سال آینده مبلغی موقوف به دولت ایران پرداخت شود که ضمناً برای خود ما هم، به هنگام محاسبه مسائل مالی آشکار گردد که در فواصل زمانی معین چه مقدار بدهکاریم. اما از مذاکراتی که تا امروز صورت گرفته بدبختانه چنین برمی آید که توافق درباره « مبلغی عادلانه» که در تمام اوضاع و احوال مورد قبول طرفین باشد، چقدر دشوار است.

بنابراین ما، یکی از طرفین قضیه، چنین احساس می کنیم که راه حل رضایت بخش برای هر دومان این باشد که برای سال ۱۹۳۰ رقمی تعیین کنیم که هر دو طرف راضی باشند و این رویه را چند سالی ادامه دهیم تا آن که بازار جهانی از حال رکود و کساد بیرون آید و آتیه بازار نفت صریح تر و روشن تر دیده شود. راجع به این قسمت، نامه ای جداگانه به مسترجکس می نویسم که می دانم به زودی ملاقاتی با شما خواهد داشت.

نسبت به حق السهم، شخصاً متمایل به آن عقیده هستم که در تمام اوضاع و احوال اگر پیشنهادهایی را که مسترجکس حضورتان تقدیم کرده است پایه عمل قرار دهیم، خیلی خوب خواهد شد. من هم مثل جنابعالی نگران این قسمت هستم که قضیه به شکایت و تعیین داور نکشد و اختلافات طرفین با توافق دوجانبی حل گردد. غرض اصلی مسترجکس هم از پیشنهادی که خدمتان داده بود همین بود که کار به داوری نکشد و امیدوارم که جناب اشرف پس از تفکر در این باره، پیشنهاد تسلیم شده را قبول فرمائید.

در باره مسائل مهم تر که میان جنابعالی و مسترجکس مورد بحث قرار گرفته، تجدید نظر در امتیازداری و غیره) در این مرحله که هستیم وارد شدن در جزئیات برایم مشکل است ولی ناچارم با کمال صراحت به اطلاعاتان برسانم که در حال حاضر اختلاف نظری شدید میان خواسته های دولت ایران و نظرات شرکت نفت در باره این موضوع که راه حل ممکن و عادلانه چیست و چگونه می توان به آن رسید، وجود دارد. خود من پس از تفکر زیاد به این نتیجه رسیده ام که کل مسئله تجدید نظر در قرارداد - منجمله تمدید مدت امتیاز - فقط موقعی می تواند به طور مؤثر و نتیجه میان طرفین مورد مذاکره قرار گیرد که زمان برای کار مساعدتر باشد و اوضاع و احوال آشفته کنونی که در بازار نفت حکمفرماست از بین رفته باشد. فقط در یک چنین زمانی عملاً مقدور خواهد بود و با یک دقت منطقی امکانات آینده را حساب کرد و ترتیب نقشه ای وسیع و فرگیر را داد که در مقابل تحولات زمان ایستادگی کند و اساسی محکم برای تعیین روابط اقتصادی طرفین تشکیل دهد.

از اطلاع بر این موضوع که جنابعالی در سپتامبر آینده عازم اروپا هستید خیلی معشوف شدم و امیدوارم بعد از ورودتان به سویس، در اولین فرصت مطلوب به دیدارتان نایل گردم.

در دور ششم مذاکرات در تهران:

در سی ام ماه اوت ۱۹۳۱ مسترجکس در کنفرانسی مهم که در خانه تیمور تاش تشکیل شد، شرکت کرد. حضار دیگر جلسه عبارت بودند از آقایان تقی زاده، وزیر دارائی، داور (وزیر دادگستری)، عیسی خان فیض و مسیو کلاویه (مدیر کل درآمدهای داخلی). در این جلسه موضوعات زیرمورد بحث و بررسی قرار گرفت:

۱ - مالیات در آمد قابل وصول از شرکت ها داخلی و خارجی

در آغاز جلسه، تقی زاده گفت که در بودجه سال آینده اش، مبلغ دویست هزار

لیره (۲۰۰, ۰۰۰) به عنوان دریافتی مقطوع از شرکت نفت، پیش بینی کرده و کمتر از این میزان در سال نمی تواند قبول کند. دنباله مباحثات سپس بر گشت روی همان خطوطی که در جلسات ششم و یازدهم ژوئیه محور مذاکرات قرار گرفته بود. جناب اشرف تیمور تاش اظهار داشت که قانون مالیات بر درآمد ایران اقلام زیر را مشمول مالیات داخلی قرار داده است.

- ۱ - فروش نفت در ایران،
- ۲ - استخراج نفت در ایران،
- ۳ - انتقال نفت توسط لوله به یکی از بنادر خلیج فارس و از آنجا به خارج،
- ۴ - تصفیه نفت در ایران.

سپس متدهائی که برای محاسبه بهای نفت خام به کار می رود، منابع شرکت نفت از فروش محصولات خود در ایران، منافی که شرکت از انتقال نفت به خارج یا تصفیه آن در ایران بدست می آورد، همه این مسایل مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

جناب اشرف تیمورتاش اظهار داشتند که نرخ مالیات بر شرکتها در کشورهای خارجی میان ۲۰٪ و ۳۰٪ نوسان دارد و موقعی که مردم ایران به این نوع مالیات عادت کردند حکومت ایران نرخ مالیات را متناسب با نیازهای کشور تغییر خواهد. جناب وزیر دربار سپس پرداخت به موضوع مالیات هنگفتی که شرکت نفت هر ساله به خزانه داری انگلستان پرداخته است و می پردازد. معظم له گفتند از آنجا که حکومت ایران اکنون دیگر از رسیدن به تفاهمی با حکومت انگلستان در مسئله مالیات مأیوس شده است به ناچار باید قضیه را مستقیماً ب خود شرکت نفت حل کند. اگر دولت انگلستان به توافقی در این ماده با دولت ایران رسیده بود شرکت دیگر مجبور نمی شد بار پرداخت دونوع مالیات یکی به دولت انگلستان و دیگری به دولت ایران را تحمل کند. لذا اگر تقصیری در این قضیه هست گناهش انگلستان است و نه ایران. ولی به هر حال صحبت اضافی در این باره لازم نیست زیرا طرفین موافقت کرده اند که منافع شرکت سال به سال ارزیابی شود.

۲ - نحوه محاسبه حق السهم ایران از در آمد شرکت نفت :

جناب اشرف مجدداً به شرح مبنای غلط محاسبه سود شرکت که سابقاً نیز به آن اشاره کرده بود پرداخت و گفت برای تعیین حق السهم ایران سیستمی باید مورد استفاده قرار گیرد که نه تنها قابل اطلاق به آینده باشد بلکه بدهیهای عقب افتاده را نیز در برگیرد. از آنجا که حکومت ایران هرگز قرارداد آرمیتاژ - اسمیت را به عنوان سندی معتبر نشناخته است مواد آن را نمی توان پایه تفسیر برای ارزیابی بدهیهای شرکت به ایران قرار داد. (توضیح: در این مذاکره تیمورتاش قراردادی که آرمیتاژ - اسمیت مستشار مالی امضاء کرده بود، برسمت نشاخت زیرا « دولت ایران مبلغی مقطوع (ظاهراً یک میلیون لیره) بابت کل مطالبات عقب افتاده خود دریافت می کرد و پرونده این ادعا بسته می شد. استدلال دولت ایران برای رد این سند همیشه این بود که قرارداد مزبور به تصویب مجلس شورای مجلس مالی ایران نرسیده است و بنابراین اعتبار قانونی ندارد.)

دولت ایران قبلاً امیدوار بود از طریق کنار آمدن با خود شرکت این مسئله حق السهم را به نحوی که مورد قبول طرفین باشد حل کند. اما اکنون که مذاکرات به شکست انجامیده انتظار حکومت ایران این است که شرکت نفت در مسئله تعیین بدهیهای گذشته اش با مقامات ایرانی همکاری کند. جناب اشرف سپس دلایل دولت ایران را برای بی اعتبار شناختن قرارداد آرمیتاژ اسمیت برشمرد و گفت یکی از مهمترین این دلایل مغایر بودن قرارداد امضا شده با قرار داد اصلی (قرارداد داری) است در حالی که امتیاز نامه داری از نظر ما: « قانون است و هیچ دولتی حق ندارد بدون اجازه مجلس شورای ملی آن را جرح و تعدیل کند.»

۳ - مسئله انتقال فعالیت‌های آینده شرکت به کشورها دیگر غیر از ایران

جناب اشرف گفتند دولت ایران باید پاره ای تضمینات در دست داشته باشد که

اگر روزی شرکت تصمیم گرفت مرکز عملیاتش را به کشوری دیگر منتقل سازد چنین انتقالی به منافع اقتصادی ایران لطمه نزنند. در این زمینه مخصوصاً به شرکت نفت عراق و این که فعالیتهای آتی شرکت ممکن است به خاک عراق منتقل گردد اشاره کردند.

مستر جکس درپاسخ جناب تیمورتاش به تشریح موضع شرکت نفت ایران و انگلیس در قبال شرکت نفت عراق پرداخت و گفت اگر دولت ایران به حرف شرکت گوش داده و در تمام شرکتهایی که شرکت نفت ایران و انگلیس در آنها سهیم است، منجمله شرکت نفت عراق، قبول مشارکت کرده بود از منافع شرکت اخیر هم به نسبت سهم خود بهره مند می شد.

جناب اشرف سپس اعلام داشت که نامه مورخ هفتم اوت ۱۹۳۱ سرجان کدمن راه تجدید نظر در قرار داد را به طور قطع بسته است. دولت ایران مدتی طولانی در انتظار و بلاتکلیفی به سر برده و سالها صبر کرده تا مگر مذاکرات برای تجدید نظر در قرار داد داری به نتیجه برسد اما هیچ بهره ای از این همه صبر و بردباری نبرده. لذا دولت متبوع وی ناچار است دامن قرارداد داری را محکم بچسبد و حقوق جقه خود را تحت همان قرار داد تا دینار آخر وصول کند. در قبال پرسش مستر جکس از آقای تیمورتاش که آیا ایشان حاضرند خاطر سرجان کدمن را مطمئن سازند که موضعی که حکومت ایران در حال حاضر نسبت به قرار داد آرمیتاژ اسمیت اتخاذ کرده هیچ نوع خدشه ای به صحت و به اصالت امتیاز داری وارد نخواهد کرد، جناب اشرف رسماً اعلام داشت که:

« امتیاز داری در حکم قانون است و لذا اجرای مفاد آن برای ر دو طرف الزام آور است. اعتبار این امتیاز را تاکنون کسی انکار نکرده و هرگز نخواهد کرد. امتیاز نامه داری قانونی است که جز با رضایت کامل طرفین نمی تواند لغو شود یا این که مورد جرح و تعدیل قرار گیرد. من حتی از این هم فراتر می روم و می گویم که از نظر حکومت کنونی ایران امتیاز نامه داری سندی است مقدس. متأسفانه کلیه اعمال استبدادی پادشاهان قاجار که پیش از نوشته شدن قانون اساسی ایران انجام گرفته حکم قانون را دارند و قبول مفاد آنها برای حکومتهای بعد از مشروطیت لازم است. امتیاز نامه داری به یک

پدر بیمار و سالخورده شباهت دارد که از بین بردنش ناجوامردی است و باید صبر کرد تا عمرش به طور طبیعی به سر برسد. لذا از طرف دولت متبوع به شما اجازه می‌دهم قول مؤکد ما را به سرجان کدمن ابلاغ کنید و بگوئید که ما امتیاز نامه داری را عملاً قانونی محکم و معتبر تلقی می‌کنیم.»

پس از یک اشاره مجدد به احتمال تسلیم این قضیه به یک دادگاه بین‌المللی (برای صدور رأی دواری) جناب اشرف اظهار نظر کردند که اگر چنین وضعی سرانجام پیش آمد شکایت دولت ایران از دست شرکت نباید شکایت از دولت انگلستان تلقی گردد و لذا روابط صمیمانه دولتین کماکان ادامه خواهد یافت. پس از اینکه مستر جکس قول داد نظرات و درخواستهای دولت ایران را بی‌درنگ به لندن مخابره کند و پاسخ شرکت را متقابلاً به اطلاع دولت ایران برساند، جلسه پایان یافت.

دور هفتم (ادامه مذاکرات نفت در تهران)

در اوایل سپتامبر ۱۹۳۱ جناب اشرف تیمورتاش تهران را به مقصد اروپا ترک کرد ولی در غیاب او مذاکرات مربوط به نفت در تهران میان وزیر دارائی ایران (آقای تقی زاده) و رئیس محلی شرکت نفت ایران و انگلیس (مستر جکس) وعده ای دیگر (وابسته به طرفین) ادامه یافت.

در اول اکتبر ۱۹۳۱ مستر جکس به سرجان کدمن گزارش داد که اگر دولت ایران در ارجاع قرارداد آرمیتاژ اسمیت به داوری و ابطال آن موفق گردد (که در این تاریخ مهمترین مسئله مورد بحث همین بود) راه برای عملی شدن مهمترین خواسته آنها، یعنی تجدید نظر در حق السهم ایران (قابل پرداخت از ۱۹۱۳ به بعد) گشوده خواهد شد.

در بیستم اکتبر ۱۹۳۱ از لندن به مستر جکس اطلاع داده شد که سرجان کدمن هنوز هم امیدوار است کلیه این مذاکرات مربوط به قرارداد آرمیتاژ اسمیت را به سوی کانالهای دیگر منحرف سازد. ایشان (سرجان کدمن) همیشه این آمادگی را داشته اند که قرارداد جدید را جایگزین قرارداد آرمیتاژ اسمیت سازند که ایرانیان مفاد آن را بهتر بفهمند

وموادش بیشتر قابل تطبیق با اوضاع و شرایط امروزی جهان باشد. همزمان با رسیدن به چنین تفاهمی با ایران، یا به هر تقدیر بلافاصله پس از نیل به این تفاهم، شرکت نفت ایران وانگلیس ممکن است بکوشد به توافقی با دولت ایران درباره بدهیهای گذشته اش برسد که مفادش نسبت به حال طرفین عادلانه باشد.

دور هشتم (آخرین دور مذاکرات نفت) در لوزان و لندن و پاریس

پیرو تلگرافات مختلف ودوستانه از لوزان میان جناب اشرف تیمورتاش و سرجان کدمن، و مسافرت سرجان کدمن به لوزان (به اتفاق دکتریانگ) جناب اشرف تیمورتاش در اوایل نوامبر ۱۹۳۱ وارد لندن شدند وبا رئیس هیئت مدیره شرکت نفت (سرجان کدمن) و سایر همکاران مذاکراتی را لندن شروع کردند که دنباله آن در پاریس ادامه یافت و به نتایج زیر انجامید:

۱ - یک فقره توافقتنامه مقدماتی میان طرفین امضا شد که جناب اشرف تیمورتاش پس از بازگشت به ایران در نامه مورخ ۲۵ مارس ۱۹۳۲ خودبه سرجان کدمن اطلاع داد که هیئت وزیران متن آن توافقتنامه را در ماه فوریه ۱۹۳۲ (ماه قبل) تصویب کرده است.

۲ - متنی کامل تر ودقیقتگر که در لندن تهیه شده بود در بیستم مه ۱۹۳۲ به تهران فرستاده شد.

۳ - یک فقره توافقتنامه فرعی میان طرفین به امضاء رسید که شرکت نفت به موجب آن متعهد شد مبلغی مقطوع (به میزان یک میلیون لیره) در ازاء کلیه مطالبات گذشته دولت ایران (از ۱۹۱۳ تا آخر دسامبر ۱۹۳۱) بپردازد.

بالاخره در پایان گزارش کارشناس وزارت خارجه انگلیس به وزیر خارجه متبوعش سرجان سیمون آمده است: «تاریخچه وقایعی که از ماه مه ۱۹۳۲ به بعد اتفاق افتاد و منجر به لغو امتیازنامه داری در ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ گردید به طور کامل در گزارش رسمی شرکت به سهامدارش قید شده است و تکرار آن لزومی ندارد.»

(پایان گزارش کارشناس وزارت خارجه انگلیس به وزیر خارجه متبوعش سرجان سیمون)

نظر عالی ترین عضو ایرانی شرکت نفت (مصطفی فاتح) درباره مساعی تیمورتاش برای استیفای حقوق ایران در مذاکرات سالهای ۳۲ - ۱۹۲۹ «... مذاکرات بین دولت و شرکت از سال ۱۹۲۷ به بعد تحت نظر تیمورتاش انجام می گرفت و از روی انصاف باید گفت تیمورتاش در تمام مدت مذاکرات کوشش فراوان داشت که اختلافات با شرکت به طرز خوبی رفع شده و منافع ایران به بهترین وجهی تأمین گردد.

متأسفانه در آخر کار رئیس مملکت (رضا شاه پهلوی) به اوطنین شد و تصور کرد که به نتیجه نرسیدن مذاکرات نفت تا اندازه ای مربوط به او باشد و فوری پس از لغو امتیاز داری او را از کار برکنار کرد. در صورتی که سوء ظن به تیمورتاش موردی نداشت.

در غالب مذاکراتی که در تهران بین وزیر دربار و مدیر شرکت صورت می گرفت من حاضر و ناظر بودم و دیدم که تیمورتاش نه تنها با جدیت تمام در صدد استیفای حقوق ایران است بلکه عجله هم در این کار می کند. وی هرگز قصد تعویق و به عقب انداختن کارها نداشت.» (۱)

(مأخوذ از کتاب پنجاه سال نفت ایران تألیف مصطفی فاتح - ص ۲۵)

توضیحات و مأخذ

- ۱ - دکتر جواد شیخ الاسلامی « ظهور و سقوط تیمورتاش » بر اساس اسناد وزارت خارج انگلیس - انتشارات توس ، ۱۳۷۹ ، صص ۱۸۰ - ۱۵۳

فصل هشتم

تیمورتاش، نصرت الدوله و داور بر اساس اسناد وزارت خارج انگلیس

۱ - از تیمورتاش به عنوان «برجسته ترین رجل سیاسی کشور» یاد می کند و آنهم در زمانی که برجسته ترین رجل سیاسی و مردمی امثال دکتر مصدق، مشیرالدوله، موتمن الملک و مدرس خانه نشین شده بودند یا در تبعید بسر می بردند.

۲ - رضا شاه از مثلث سیاسی تیمورتاش، نصرت الدوله فیروز و داور ترس می داشته است. برای متلاشی کردن این «مثلث سیاسی» که تقریباً زمام امور کشور را در دست داشتند، در تدارک وارد کردن ضربه نابوده کننده به هریک از آنها بوده است.

۳ - سررابرت کلایوت آکیدی کندکه «بالاخره جداً معتقد شده ام که رضا شاه حقیقتاً مایل است روابط ایران و انگلیس را برپایه ای محکم و بر اساس دوستی و احترام متقابل استوار سازد و برای نیل به این هدف، خیلی بی صبر و نگران است که مذاکرات جاری میان ایران و انگلیس برای بستن پیمانهای لازم هرچه زودتر به پایان برسند و اسناد مربوط امضا شوند.»

قسمت سوم گزارش آشکارا بیانگر هدفی است که به خاطر آن، رضا خان را رضا شاه کردند. پیش از امضای قرارداد ۱۹۳۳ و پس از شکست قرارداد ۱۹۱۹ و به دنبال کودتای ۲۲ فوریه ۱۹۲۱، شخصیت های ایران دوستی چون مصدق و مدرس، می دانستند و می گفتند: هدف از کودتا، اجرای آن قرارداد و تمدید قرارداد نفت است. همان روز که رضا شاه به جلسه هیأت وزیران رفت و پرونده نفت را در بخاری انداخت، بر اعضای هیأت وزیران نیز معلوم بود که قرار بر تمدید قرارداد است. اظهارات تقی زاده، وزیر دارائی وقت، که خود را «آلت فعل» خوانده و تقصیر تمدید قرارداد بردوش رضا شاه نهاده است، در این باره، شفاف است.



تیمور تاشی در یک مراسم رسمی

سند ۲۴: قسمتی از گزارش بسیار مهم و جامع سررابرت کلایو به مستر هندرسن وزیر خارجه بریتانیا در باره اوضاع عمومی ایران در سال ۱۹۲۹

• تهران - نهم ژانویه ۱۹۳۰ (سه سال پیش از الغاء امتیازداری)

عالیجناب

«... در عرض سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ سه رجل سیاسی، در هر سه دارای لیاقت و کفایت سیاسی زیاد، یکه تاز صحنه سیاستهای ایران بودند. این سه تن عبارتند بودند از: تیمورتاش (وزیردربار) داور (وزیر دادگستری) و شاهزاده فیروز میرزا (وزیردائی).

این مثلث سیاسی که تحت او امر اعلیحضرت رضا شاه کاری کرد از حد اعلای قدرت و نفوذ بر خوردار بود و بقیه اعضای کابینه منجمله نخست وزیر، مخبر السلطنه هدایت، فقط نامی داشتند و گرنه عناصری بودند بی بود و بی خاصیت. میان این سه رکن قدرت تیمورتاش از همه برجسته تر و به حقیقت نوعی «ابرمرد ایران» (Persien Superman) بود که به نظر از حیث هوش، معلومات، و قوای معنوی، یک سر گردن از سایر هموطنانش برتر می باشد.

ناظران سیاسی چنین می پنداشتند که تیمورتاش که فراز و نشیب های زندگانی سیاسی را پشت سر گذاشته، اکنون دیگر در کار خود جا افتاده و به عنوان برجسته ترین رجل سیاسی کشور که از اعتماد و اطمینان مطلق سرور تا جدارش برخوردار است، به رتق و فتق امور کشور اشتغال دارد.

۲ - اما قدرت سیاسی در تمام کشورها این عیب را دارد که عمرش کوتاه است و دریک کشور شرقی مثل ایران که در آن پادشاهی مستبد زمام امور را در دست دارد سیاستمداران سرشناس، حتی پیش از کشورهای دیگر، بر لب پرتگاه خطر ایستاده اند. به این دلیل کسی تعجب نکرد که سهل است، اگر بناست حقیقت مطلب گفته شود خیلها باطناً خوشحال هم شدند موقعی که در ماه ژوئن گذشته پس

از ختم مراسم سلام شاه ناگهان به رئیس شهربانی (سرتیپ محمد درگاهی) امر کرد که وزیر دارائی (شاهزاده فیروز) را توقیف کند و به زندان تحویل بدهد. امروز که قریب هفت ماه از آن تاریخ گذشته شاهزاده هنوز در منزلش محبوس و تحت نظر است و خود رئیس شهربانی هم که زمانی مورد توجه شاه بود در حال حاضر از خدمت منفصل شده است.

۳ - در ایران دلایل زیادی برای بازداشت فیروز اقامه می شود اما نظر شخصی من که هیچگونه مدرک قطعی برای اثباتش در دست ندارم، این است که شاه در آن لحظه که دستور توقیف فیروز را داد جداً به هراس افتاده بود که مباد ناراحتی های داخل کشور تبدیل به یک قیام عمومی از طرف ایلات متجاسر گردد و مخالفان رژیم پهلوی که در کمین نشسته اند از این فرصت برای برگرداندن سلطنت به قاجارها استفاده کنند. فیروز میرزا از شاهزادگان معروف قاجار و پسر ارشد شاهزاده عبدالحسن میرزا فرمانفرماست. پسر دائی اش شاهزاده اکبر میرزا (صارم الدوله) که تا چندی پیش استاندار ایالت فارس بود بی آنکه ظاهراً دلیلی بر ضد او اقامه شود، همزمان با توقیف فیروز میرزا بازداشت شد. وی نیز از شاهزادگان درجه اول قاجار است. یکی از برادران کوچک محمد علی شاه، شاهزاده سالار دوله، که اکنون به عنوان تبعیدی سیاسی، در حیفاً به سر می برد و هیچ وقت هم سلطنت رضا شاه را به رسمیت نشناخته است از مخالفان طراز اول سلسله پهلوی شمرده می شود. حکومت ایران با کمال اکراه حقوق بازنشستگی این شاهزاده را در خارج از کشور می پردازد و مواظب است که غائله ای از جانب او برپا نشود. مع الوصف، در این اواخر چنین احساس می شد که او نیز در پی فرصتی مناسب برافراشتن علم طغیان بر ضد رضا شاه است. و ظاهراً به همین دلیل که تیمورتاش چند هفته قبل (و بلاشک به دستور رضا شاه) حقوق ششماهه سالار دوله را پیشاپیش به خود من پرداخت و جداً خواهش کرد و دولت انگلستان همه نوع احتیاط لازم را بکاربرد که شاهزاده از محل اقامت خود در فلسطین پا بیرون نگذارد.

۴ - اگر این نظر که جداً به آن اعتقاد دارم صحیح باشد که رضا شاه از یک نهضت داخلی برای برگرداندن سلسله قاجار به تخت سلطنت می ترسد، باید

بگویم که ترس اعلیحضرت کاملاً بی مورد و از ذهن شکاکشان تراوش کرده است. اما نتایجی که از بازداشت فیروزمیرزا عاید رژیم شد خیلی عمیق تر و گسترده از آن بود که شاه تصور میکرد. نخستین و مهمترین نتیجه اش متلاشی شدن مثلث سیاسی بود که تقریباً دو سال و نیم زمام قدرت را در ایران قبضه کرده بود. ثانیاً اعتماد شاه نسبت به وزیردربار خلل برداشت چون تیمورتاش نزدیک ترین دوست فیروز بود. وی (تیمورتاش) دشمنان زیادی داشت که از این فرصت استفاده کردند و سوء ظن شاه را نسبت به وزیردربارش برانگیختند. با این که تیمورتاش در حال حاضر مقام و منصب سابق خود را کماکان دارد و بعد از شاه متنفذترین رجل ایرانی شمرده می شود، کسی باور ندارد که موقعیت و نفوذ کنونی اش همان باشد که پیش از بازداشت فیروز بود. به علاوه جنین به نظرمی رسد که جناب اشرف مقدار زیادی از انرژی و روح فعالیت سابق خود را از دست داده است. خسته به نظرمی رسد و بی گمان احتیاج به استراحت و رفع خستگی دارد. نتیجه این وضع، که توجه تمام همکاران سیاسی رانیز جلب کرده، این است که در حال حاضر اغلب کارها به بوته تعویق افتاده و هیچ گونه پاسخی قطعی برای حل مسائلی که پیش می آید داده نمی شود. وزیر خارجه (محمد علی فرزین) قهرمان طفره زدن و کارها را به اهمال گذراندن است. تنها اصل مؤثر و مقبول دیپلماسی ظاهراً این است که هرگز نباید کاری را که فردا انجام شدنی است امروز انجام داد. نخست وزیر (حاج مخبر السلطنه هدایت) که اکنون به مردی سالخورده تبدیل شده است علاقه خاصی به کارهای مملکتی نشان نمی دهد جز این که همه روزه حب تریاک خود را سر موقع، صرف کند و آخر ماه حقوقش را بگیرد.

۵ - از اینها گذشته، عوامل دیگری هستند که بطلان قضاوت ناظران سطحی را نشان می دهند. سقوط سنگین قیمت نقره، کسر بودجه هنگفت سال گذشته، سروصدای ناشی از ناپدید شدن مقدار کلانی گندم از انبارهای دولتی که قیمتش تقریباً به یک میلیون تومان سر می زند، و سرشکستگی احتمالی دولت اگر ادامه ساختمان راه آهن سراسری به مدتی نامعلوم به تأخیر بیفتد (که از ظواهر اوضاع پیداست چنین خواهد شد زیرا در عرض سال گذشته ارزش خرید قران (ریال)

۲۵٪ کاهش یافته است) همه اینها نشان می دهد که وضع مالی و اقتصادی مملکت چندان خوب نیست. عامل اخیر (به تعویق افتادن ساختمان راه آهن) ممکن است در عمل به نفع توده مردم تمام شود که هزینه ساختمان آن را به صورت مالیاتهای غیرمستقیم کماکان می پردازد.

۶ - نسبت به منافع بریتانیا در ایران، من هیچ دلیل نمی بینم که از اوضاع ناراضی باشیم. بانک شاهی انگلستان در تهران با کمال قوت و اعتبار مشغول کار است و موضع خود را در عرصه رقابت با بانک جدید التاسیس (بانک ملی ایران) کاملاً حفظ کرده است. شرکت نفت ایران و انگلیس پس از دفع موفقیت آمیز حملات تابستان گذشته که از طرف شورویها هدایت می شد و هدفش تحریک کارگران شرکت نفت به اعتصاب بود، اکنون در موقعیتی قویتر و مستحکم تر از سابق قرارداد زیرامقامات دولتی ایران که پی برده اند اگر میزان تولید نفت در نتیجه اعتصاب کارگران کاهش یابد حق السهم آنها نیز کاهش خواهد یافت، جداً دست به کار شده و خطر اعتصاب را در معادن نفت جنوب از بین برده اند. در این که آیا دولت ایران موفق به بستن قراردادی جدید با شرکت نفت بر مبنای همان خطوط پیشنهاد شده از طرف سرجان کدمن (رئیس کل شرکت) خواهد شد یا نه، باید صبر کرد و دید عاقبت کار چه می شود. اما اگر می شد ایرانیها را وادار کرد که در این زمینه معقول و منصفانه رفتار کنند، بسته شدن قرارداد جدید مسلماً به نفع شرکت تمام می شد. علی رغم مخالفت دولت ایران با تمدید امتیاز خط تلگراف هند و اروپا، شعب تلگرافخانه در ایران در عرض سال گذشته به طور معمول مشغول کار بوده و با مزاحمتی از طرف مقامات دولتی روبرو نشده اند.

شکایات واصل شده از طرف شرکتهای حمل و نقل انگلیسی دایر به بدرفتاری مأموران ایرانی با آنها، زیاده از حد متعارف نبوده است. گرچه کامیونهای متعلق به شرکتهای انگلیسی مکرر، و به نحوی بسیار آمرانه، از طرف مأموران ایرانی ضبط شده و مورد استفاده آنها قرار گرفته اند، در مقام ذکر حقیقت باید اعتراف کرد در این زمینه تبعیضی علیه انگلیسیها صورت نگرفته زیرا وسایل حمل و نقل

متعلق به سایر شرکتهای خارجی نیز به همین نحو، و غالباً به نحوی بدتر، ضبط شده و برای رفع نیازمندیهای دولت ایران به کار رفته اند.

۷ - داستانهای حاکی از کمک انگلستان به ایلات و قبایل سرکش ایران که در عرض تابستان گذشته ورد زبانها شده بود در هیچ نقطه ایران به طور جدی باور نشد. لذا اگر کسی مدعی بشود که در ایران امروز نهضتی بر ضد انگلستان وجود دارد، حتماً اغراق گفته است و اگر هم کنسولها و جاسوسهای شوروی این قبیل شایعات را پراکنده کرده باشند - و ما می دانیم که آنها غالباً دست به چنین کارهایی می زنند - از لحظه ای که محرزشده روابط دیپلماتیک میان انگلستان و شوروی در شرف استقرار است، این گونه تبلیغات ضد انگلیسی عمدتاً متوقف گردیده اند.

۸ - بلاخره جداً معتقد شده ام که رضا شاه حقیقتاً مایل است روابط ایران و انگلیس را برپایه ای محکم و بر اساس دوستی و احترام متقابل استوار سازد و برای نیل به این هدف خیلی بی صبر و نگران است که مذاکرات جاری میان ایران و انگلیس برای بستن پیمانهای لازم هر چه زودتر به پایان برسد و اسناد مربوط امضا شوند.

۹ - از مطالبی که در قسمتهای پیشین این گزارش آورده ام شاید چنین استنباط شود که هیچ لازم نیست ما در حل اختلافات خود با ایران شتاب ورزیم چون در عرض سال گذشته از این حیث (بسته نشدن پیمانهای جدید) زیان خاصی ندیده ایم. و در این ضمن، اوضاع ایران از سال گذشته بهتر نشده که هیچ، طبق شواهد ملموس تا حدی هم خراب شده است.

۱۰ - به این استدلال با طرح این سؤال جواب می دهم: آیا انگلستان با بستن قراردادهای جدید با ایران چیزی ازدست می دهد؟ و یا بلعکس، اگر این قراردادها را نبندد آیا ثمر خاصی عایدش می شود؟

۱۱ - از مسئله طلبان از ایران که بگذریم - که من هیچگاه نسبت به وصول آن خوشبین نبوده ام - با اجازه عالیجناب می خواهم نظر خود را در این زمینه به طور صریح ابراز کنم و بگویم که دولت انگلستان با رسیدن به توافقی با ایران در باره مسائل متنازع فیه میان دو کشور، حتی با حل اختلافات موجود در خلیج

فارس، هیچ کدام از مصالح سیاسی و اقتصادی خود را در این قسمت از جهان فدا نمی کند. فی المثل، اگر مرکز فعالیت‌های خودمان را در خلیج فارس از سواحل بد آب و هوای ایران به نقطه دیگری که آب و هوای سالم تری داشته باشد انتقال دهیم - به شرطی که دولت ایران خواسته های ما را در جزیره هنگام برآورده کند و به ادعای بی حاصلش نسبت به بحرین پایان بخشد - هیچگونه ضرری متوجه مصالح حیاتی بریتانیا در این قسمت از جهان نخواهد شد.

نرسیدن به توافقی با ایران درباره این مسائل مخصوصاً از این حیث برای انگلستان اهمیت دارد که عملاً می بینیم اگر ایرانیها جداً در صدد ایجاد مزاحمتهایی برای ما باشند - مثلاً با جلوگیری از ورود رزمناوهای انگلیسی به حریم بنادر ایران یا به انواع وسایل دیگر - این کار به سهولت از دستشان ساخته است.

۱۲ - خاطره تلخ قرارداد ۱۹۰۷ میان انگلستان و روسیه و قرار داد دیگری که ذکر آن همیشه با نام سیاستمدار فقید ما لرد کرزن و رزیدنت سابقمان در خلیج فارس (سرپرسی کاکس) توأم است، هنوز هم از ذهن غالب ایرانیان زوده نشد است. اما اگر روابط جدید خود را با ایران بر پایه تساوی کامل و احترام متقابل پایه ریزی کنیم، حتی به فرض این که ایران علی رغم ترقیات ظاهری اش ضعیف بماند، این عمل ما باعث خواهد شد که خاطرات تلخ گذشته به تدریج فراموش گردد و بریتانیا کبیر با رفتار صحیح خود نسبت به ایران و جهان اسلام عملاً ثابت کند که مصمم است نسبت به سلسله پهلوی و نسبت به آرزوهای مردم ایران حسن نظر و همدردی نشان دهد.

۱۳ - دو نسخه از این گزارش یکی برای حکومت هندوستان و دیگری برای کمیسر عالی بریتانیا در بغداد ارسال گردید. با احترامات: رابرت. ه. کلایو (۱)

● جواد شیخ الاسلامی می گوید: عواملی که منجر به سقوط و فنا ی تیمورتاش گردید، گرچه کلاً ناشی از این مسئله عدم موفقیتش در حل اختلاف با شرکت نفت نبود ولی تحت تأثیر جریاناتی قرار داشت که به طور مستقیم به همین مسئله، یعنی

گروه کوری که در مذاکرات نفت پیدا شده بود، پیوند می خورد. سرانجام انگلیسها به این نتیجه رسیدند که وجود خود تیمورتاش مانع حل مسئله نفت (به نحوی که آنها می خواستند) شده است و لذا وسایل سقوطش را از راههایی که دیپلماسی انگلیسی خوب با آنها آشناست فراهم کردند و آن مقاله لعنتی روزنامه تایمز که بیگمان به دستور وزارت خارجه بریتانیا نوشته شده بود، نه تنها بر عزل تیمورتاش صحنه گذاشت بلکه به عواقبی منجر شد که حتی برنامه ریزان سیاسی وزارت خارجه انگلیس انتظارش را نداشتند یعنی به مرگ وزیر بدبخت انجامید.» (۲)

نظر مصطفی فاتح درباره مذاکرات تیمورتاش با شرکت نفت و کوشش وی برای استیفای حقوق ایران در مذاکرات سالهای ۳۲-۱۹۲۹ اینست که: «...مذاکرات بین دولت و شرکت از سال ۱۹۲۷ به بعد تحت نظر تیمورتاش انجام گرفت و از روی انصاف باید گفت تیمورتاش در تمام مذاکرات کوشش فراوان داشت که اختلاف با شرکت به طرز خوبی رفع شده و منافع ایران به بهترین وجهی تامین گردد. متأسفانه در آخر کار، رئیس مملکت به او ظنین شد و تصور کرد که به نتیجه نرسیدن مذاکرات نفت تا اندازه ای مربوط به او می باشد و فوری پس از لغو امتیاز داری، او را برکنار کرد. در صورتی که سوءظن به تیمورتاش موردی نداشت. در غالب مذاکراتی که در تهران بین وزیر دربار و مدیر شرکت صورت می گرفت، من حاضر و ناظر بودم و می دیدم که تیمورتاش نه تنها با جدیت تمام در صدد استیفای حقوق ایران است بلکه عجله هم در این کار میکند. وی هرگز قصد تعویق و به عقب انداختن کارها را نداشت.» (۳)

«ولی یک هفته بعد از انفسال تیمورتاش، یعنی در ۲۹ دسامبر ۱۹۳۲، مستر هوروزیر مختار انگلیس در تهران گزارشی که به لندن فرستاد علل وجهات سقوط تیمورتاش را بدان سان که در محافل سیاسی پایتخت شایع داشت به اطلاع سر جان سیمون وزیر خارجه بریتانیا رساند. در قسمتی از این گزارش چنین آمده است:

«... اعلیحضرت رضا شاه از یک طرف نسبت به آتیه فرزند خود (منظورشاه مخلوع ایران است که در آن تاریخ سیزده ساله بود) سخت نگران است و از

طرف دیگر به طول عمر خود زیاد اطمینان ندارد. ظاهراً به این دو دلیل بود که تصمیم گرفت تا دیرنشد تيمورتاش را از مسند قدرت بردارد چون مطمئن است که اگر خودش ناگهان بمیرد، هیچ شورای سلطنت، با بودن تيمورتاش، زیاد دوام نخواهد کرد. (منظور نویسنده این است که تيمورتاش در اندک مدتی شورای نیابت سلطنت را کنار خواهد زد و خود جانشین پهلوی خواهد شد.)

* - تئوری دیگری هم درباره سقوط تيمورتاش رایج است. طبق این تئوری، وزیر دربار برای انجام مقاصد مهمی که در نظر داشت حل اختلافات ایران را با دو دولت همسایه - انگلستان و شوروی- عمداً به تاخیر می انداخت و این سیاست خطرناک درست به همان نتیجه ای که رضا شاه همیشه می کوشید از آن احتراز کند، منتهی گردید. یعنی روابط ایران را با دو همسایه مقتدرش خراب کرد...»

وزیرمختار انگلیس به گزارش خود ادامه می دهد:

« تصور می کنم خود شاه کاملاً تشخیص می دهد که میان رجال کنونی ایران، مردی به شخصیت و لیاقت تيمورتاش به این زودی پیدا کردنی نیست و بنابراین باید امیدوار بود که همان نظر مقامات رسمی که تاکنون اظهار شده صحت یابد و شاه طوری در باره وزیر دربارش رفتار نکند که برگشت مجدد او به خدمت مملکت امکان ناپذیر گردد.»

* - گزارش تلگرافی هور به سیمون مورخ ۲۹ دسامبر ۱۹۳۲. اسناد محرمانه

وزارت خارجه بریتانیا با مشخصات: FO371 / 16941

اما عقیده تصمیم گیران وزارت خارجه انگلیس و نظر تصمیم گیران وزارت خارجه انگلیس و نظر اولیای شرکت نفت (که هردو تيمورتاش را مغز متفکر اعمال رضا شاه و بنابراین مسئول القاء قرارداد داری می دانست) ظاهراً با عقیده مستر هور مخالف بوده است زیرا دو هفته بعد، یعنی در نهم ژانویه ۱۹۳۲، مقاله مشهور و بی امضای تایمز منتشر گردید.

به نظر شیخ الاسلامی این مقاله: «مقاله مضمونش نشان می دهد که به اشاره مقامات مسئول وزارت خارجه انگلیس یا اولیای شرکت نفت نوشته شده است، نویسنده با لحنی که سوء نیت باطنی اش را نشان می دهد و انسان را به یاد



فیروز فیروز (نصرت الدوله)

راهنمائیهای ماکیاوول برای از بین بردن حریف می اندازد، اول فصل مشبعی از لیاقت و کردانی تیمورتاش تعریف می کند و او را به عنوان طراح سیاستهای ایران و الهام کننده اعمال پهلوی به خواننده می شناساند و در همان حال، زمینه را برای وارد کردن ضربه نهائی آماده می سازد. آنگاه مسئله کناره گیری رضاشاه را از سلطنت، حتی احتمال مرگ او را، پیش می کشد و با اشاره به امکان تشکیل شورای نیابت سلطنت، چنین می نویسد:

«ناظران سیاسی مدتهاست پی به این نکته برده اند که اداره کننده حقیقی مملکت و روح تشکیلات کشور، همانا عبدالحسین خان تیمور تاش است. در موارد بسیار نادری که خود شاه در ملاءعام ظاهر می شود، آشکارا می توان دید که از آن سرباز تندرست و قوی بنیه پیشین چیزی جز نمای ظاهری باقی نمانده است. سن شاه در حال حاضر از شصت گذشته است و این سنی است که انسان را در مشرق زمین به اندازه هفتاد و پنج سال عمر اروپائی شکسته می کند. او خودش پی برده که بیماری ناگهانی، یا بالا رفتن سنوآت عمر، ممکن است در عرض سالهای آینده ناچارش سازد که از دخالت موثر در امور مملکت دست بر دارد و لذا مسئله واگذاری اختیارات سلطنتی به یک شورای نیابت سلطنت، ممکن است به زودی مطرح گردد. اما مسئله ای که فکر شاه را مشوش کرده این است: اگر زمام قدرت حقیقی در چنین شورائی بدست مردی بیفتد که هنوز جوان است، جاه طلب است، و در راه نیل به مقصود از انهدام هیچ قانون یا انسانی باک ندارد، در آن صورت باید دید یک بچه خردسال سیزده ساله چه شانسی برای جانشینی پدر دارد؟»

بقای سلسله پهلوی را فقط بدین وسیله می توان تضمین کرد که یک چنین مردی که قدرت و لیاقت فوق العاده اش مورد تصدیق همگان است از کار بر کنار گردد و جایش به مردی نظیر نكء الملک سپرده شود که نه جاه طلبی تیمورتاش را دارد و نه کوچکترین کاری را بی جلب توافق قبلی شاه انجام می دهد...».

(در سپتامبر همین سال نكء الملک فروغی، جای مخبر السلطنه هدایت را گرفت و نخست وزیر شد.)

«... در همین روزها که یکی از جلسات تاریخی هیئت وزیران با حضور خود

رضا شاه تشکیل شد، تقی زاده در خاطر اتش می نویسد:

«... در موقعی که برای تیمورتاش پرونده می ساختند، داور (دوست صمیمی تیمورتاش) در سفر بود. یعنی برای دفاع از عرضحال ایران در قضیه نفت به ژنو رفته بود. یک روز در جلسه هیئت وزراء، شاه روکرده متین دفتری (معاون وزارت دادگستری که در غیاب داور به جای او در جلسات هیئت وزیران شرکت می کرد) و پرسید: کار این پرونده (پرونده تیمورتاش) به کجا رسید؟ عجله کن و این کار را زود خاتمه بده که وقتی رفیقش (داور) از اروپا برگشت، دیگر در محظور و رودرواسی گیر نکند...»

وقتی داور از سفر برگشت و پیش رضا شاه رفت، بملاحظه رفاقت قدیمی که با تیمورتاش داشت هنوز امیدوار بود که شاید بتواند به نحوی وسایل استخلاص او را فراهم سازد. ولی دیگر نمی دانست که کینه رضا شاه نسبت به وزیر دربار سابق تا چه پایه است.

در این شرفیابی رضاشاه با لحنی کنایه آمیز به داور در قبال پرسش شاه که اظهار حیرت و بی اطلاعی کرده بود، رضاشاه دوباره پرسیده بود: مگر مقاله روزنامه تایم را نخوانده ای؟ داور جواب داده بود: چرا قربان، خوانده ام ولی از کجا معلوم که انگلیسیها این مقاله را عمدتاً برای صدمه زدن به تیمورتاش منتشر نکرده باشند؟ رضا شاه نگاه غضبناکی به داور کرده و گفته بود: گوشهایت را باز کن! والا میدهم اعدامت کنند.» (۴)

سیروس غنی در این باره می نویسد: (رضا شاه) برخوردارش با انگلستان هنوز احتیاط آمیز بود- جز در کشمکش نفتی سالهای ۱۹۳۳-۱۹۳۱ که چند تن از وزیرهایش به او گفتند بسیار بعید است که شرکت نفت در بحبوحه بحران اقتصادی جهان درخواست ایران را برای افزایش حق امتیاز بپذیرد و او به هشدار وزیران خود قعی نگذاشت... رضاشاه به اقتضای تربیت و تجربه و خلق و خوی مردی مستبد و خودرأی بود... در انتخابات دوره پنجم شروع به مداخله به نفع کسانی کرد که بدون هیچ غرولند در پی او می رفتند. تا به دوره هفتم رسید مجلس آلت فعل کامل او شده بود و احدی با دید او و نقشه های او برای نوسازی

کشور و ایجاد دولتی غیرمذهبی جرأت مخالفت نداشت... صدایش نرم و ملایم بود و به سختی به گوش می‌رسید، اما عصبانی که می‌شد فریاد می‌کشید و فحشهای رکیک می‌داد. (۵)

فاتح از قول تقی زاده صحنه سازی رضاشاه برای لغو امتیاز داری اینگونه شرح می‌کند:

«رضا شاه با مرحوم فروغی خصوصیتی داشت که با هیچ یک از وزرا و رجال مملکت آن خصوصیت را نداشت. غالباً افکار و نیات نهایی خود را با آن مرحوم در میان می‌گذاشت. در قضیه لغو امتیاز داری هم پیش از آنکه پرونده نفت راتوی بخاری ببندازد، فروغی را خواسته و محرمانه به او گفته بود: امروز می‌آیم به جلسه هیئت دولت و تشددی به تمام وزرا می‌کنم. به خود تو هم بد خواهم گفت ولی آن را به دل نگیر. این جریان را خودت محرمانه به تقی زاده هم بگو که او نیز پیشاپیش با خبر باشد. ولی غیر از شما دو نفر، هیچ کس نباید از این نقشه من مطلع شود. بعد که فروغی مرخص می‌شود و می‌خواهد از اتاق بیرون بیاید، دو باره از پشت سر صدایش می‌زند و می‌گوید: به تقی زاده هم نگو!...»

صحنه سازی به همان نحو که قبلاً به اطلاع فروغی رسیده بود، اجرا شد و رضا شاه پس از ورود به جلسه هیئت وزراء و کرد به نخست وزیر (مخبر السلطنه هدایت) و گفت:

«کار این پرونده نفت به کجا رسید؟ تا دیروز عذرتان این بود که برای تعیین تکلیف قضیه بهتر است دست نگاه داشت، تا وزیر خارجه از آنکارا برگردد. وزیر خارجه داخل چه آدمی است؟! تا وقتی که خودم هستم احتیاجی به حضور این وزیران وزیر نیست...»

بعد از گفتن این حرفها، پرونده نفت را برداشت و پرت کردتوی آتش بخاری و قاطعانه به وزرا دستور داد که بنشینند و ترتیب الغای داری را بدهند.

تقی زاده در ادامه خاطرات خود می‌گوید: «... وقتی شاه از جلسه بیرون رفت تیمورتاش بدبخت مثل بید می‌لرزید. او رو کرد به هیئت وزیران و گفت: آقایان،

شما تشویبی نداشته باشید. شاه به درمی گفت تا دیوار بشنود. اوروی سخنش با من بود و وزیر دارایی (تقی زاده) ...»

«هنگام لغو امتیاز داری مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) نخست وزیر بود و ایشان در صفحه ۵۰۳ کتاب خود موسوم به «خاطرات و خطرات» درباب الغای امتیاز داری چنین نوشته است:

«در ۱۳۱۱ کمپانی نفت خبر داد که سهم دولت از شرکت نفت در ۱۳۱۰ دویست هزار لیتر است، در صورتی که هفتصد هشتصد هزار تا یک میلیون بود. تیمورتاش به لندن رفت که در ضمن کارها با رئیس شرکت نفت صحبت کند. نتیجه به دست نیامد. در مراجعت چند روزی در مسکو معطل شد. معروف شد کیف کاغذ او مفقود شده است. اسمی هم از پاکروان برده شد. پس از مراجعت تیمورتاش، کدمن رئیس کل نفت (درکارهای ایران) به تهران آمد. در هر موقع که به تهران می آید، تیمورتاش از او میهمانی می کند. این نوبت، چون نوبت های دیگر، من هم بودم و بعد از شام نمی ماندم. دو روز بعد در ملاقات، شاه از من پرسید رئیس نفت چه صحبت می کرد؟. عرض کردم قبل از شام فرصت صحبت نبود و بعد از شام من نبودم.»

«شاه دوسیه نفت را خواسته است. ظاهراً چند روز گذشته، شب ششم آذر تیمورتاش دوسیه رابه هیأت آورد. شاه تشریف آوردند و متغیرانه فرمودند دوسیه نفت چه شد؟. گفته شد حاضر است. زمستان است، بخاری می سوزد. دوسیه را برداشتند انداختند توی بخاری و فرمودند نمی روید تا امتیاز را لغو کنید. تشریف بردند. نشستیم و امتیاز را لغو کردیم. وزیر خارجه (وزیر مالیه) به جکس مدیر مقیم اخطار کرد. از سفارت اعتراض آمد. تیمورتاش جواب لایق نوشت که وزیر آلمان تمجید کرد.

نوشتیم منافع دولت تامین نیست، لهذا امتیاز را الغا کردیم و برای قرار داد بهتری، از مذاکره مضایقه نیست، جواب سفارت هم در همین لحن داده شد.

چند روز بعد تیمورتاش توقیف شد. من در صحبت، تمجید وزیر آلمان را به عرض رسانیدم. فرمودند تو که با تیمور هم عقیده نبودی. عرض کردم حالاهم نیستم، اما حقایق را باید به عرض برسانم. ضمناً گفتم گیوم دوم (امپراطور

آلمان) که به بیسمارک کم لطف شد گفت در سر ملک خود برود. «از لندن خبر رسید که تایمز یا روزنامه دیگری نوشته بودند کیف کاغذ تیمورتاش به دست آمد و کشف شد که بست و بندی با شوروی داشته است. راست یا دروغ معلوم نشد و من از شاه چیزی نشنیدم. مطالب رایج در این دوره محرمانه است تا چه رسد به مطالبی که یک سرش در لندن است و نکته در مسکو ترساندن انگلیس بوده است. در کار نفت تغییرات دیگر کردند. مصارف انگلیس را اهل خبره ۴۲ میلیون لیره دیده بودند و کمپانی آلمانی حاضر بود بدهد، اگر تغییر کلی میسر می‌بود. امتیاز نفت برای آلمان صد میلیون ارزش داشت.»

کار تیمور به محاکمه کشید. صحبت از مبالغ گزاف می‌رفت. روز ۲۳ اسفند مقبل، وکیل او نزد من آمد که تخفیفی از شاه تقاضا کنم. روز ۲۴ اسفند، تولد شاه و افتتاح مجلس است. پس از برگزار شدن تشریفات مجلس، شرفیاب شدم. عرض کردم عنقریب اولاد تیمورتاش متوسل بخاکپای مبارک خواهند شد و امر خواهند فرمود برای آنها فکری بشود، زمینه ای که محکمه برداشت کرده است گزاف است. فرمودند خیال کردم برای تبریک آمده ای؟ عرض کردم زمین و آسمان تبریک می‌گویند. فرمودند رجوع به عدلیه کرده ام هر چه حکم کنند.

«شاه از سفیر افغانستان پرسیده بودند که سفرا در قضیه الغای امتیاز نفت چه می‌گویند؟ تصور نمی‌کنید که من در فسخ قرار داد محق باشم؟ سفیر می‌گوید منتظر نتیجه هستند، می‌فرمایند «حاضرم کار با انگلیس به اسلحه بکشد، ولو جانم در خطر باشد.» (۶)

۶ - (مصطفی فاتح «پنجاه سال تاریخ نفت ایران»، شرکت سهامی چاپ - ۱۳۳۵ - صص ۲۹۸ - ۲۹۷)

● دکتر نصرالله سیف پور فاطمی در باره خیر الغای امتیاز داری توسط تیمورتاش و مخیرالسلطنه اینگونه شرح می‌کند: شب هشتم آذرماه ۱۳۱۱، میرزا رضا خان افشار حاکم اصفهان، با تلفن از من خواهش کرد که فوری بدیدارش بروم. هنگامی که وارد اتاق پذیرائی او شدم، جمعی مانند اعتمادالتجار

از بازرگانان مهم اصفهان، امیرقلی امینی مدیر روز نامه اخگر، احمد عرفان مدیر عرفان، اعزاز نیک پی، حیدرعلی امامی، اعضای انجمن شهرداری و چند تن از نمایندگان اصناف گرد هم بودند. میزبان پس از پوزش از این که در آن شب سرد و دیر وقت موجب زحمت مدعوین شده، اظهار داشت خبر بسیار خوشی داشتم و خواستم هر چه زودتر آن را بعرض دوستان برسانم.

و بدنبال این مطلب، دو تلگرام، یکی از سوی عبدالحسین تیمورتاش و دیگری از طرف حاج مخبرالسلطنه، محتوای هر دو مضمون، خبر الغای امتیاز نفت جنوب بود.

حسب الامر مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاهی امتیاز ننگین داری که موجب ضرر و سرافکنگی و بدبختی ملت ایران بود از امروز ملغا و وزارت مالیه طبق نامه ای اولیای شرکت انگلیس و ایران را از این تصمیم دولت مستحضر ساخته، متمنی است جنابعالی هم خبر این تصمیم تاریخی شاهنشاه معظم را به استحضار مردم حوزه مأموریت خود رسانیده و آن را از اهمیت این اقدام بزرگ با خبر فرمائید.

تلگرافی هم از سوی تقی زاده وزیر مالیه به مستر جکسن رئیس کل شرکت نفت به مضمون زیر خوانده شد:

دولت ایران مکرر به اطلاع کمپانی نفت انگلیس و ایران رسانیده است که امتیاز داری مورخه ۱۹۰۱ مسیحی مصالح مملکت را تأمین نمی کند و لازم می دانست که هر چه زودتر پایه روابط دولت شاهنشاهی و کمپانی بر اساس تازه ای که مستلزم تأمین منافع واقعی مملکت ایران باشد گذارده شود. البته دولت ایران حقا و مطلقا نمی تواند خود را ملزم به اجرای مقررات امتیازنامه ای که قبل از رژیم مشروطیت داده شده با طرزی که اینگونه امتیازات در آن زمان و موقعیت امروزه مملکت را در نظر گرفته و منافع آن را مطابق این مقتضیات تأمین نماید.

دولت ایران از حق خود والغای امتیاز خود داری نمود. متأسفانه در مقابل صبوری دولت شاهنشاهی، کمپانی، هیچگونه اقدام عملی در تأمین منافع مملکت ایران بعمل نیاورده و برعکس هر چه بر توسعه و بسط کمپانی افزوده شده منافع ایران بیشتر دچار تضییع گردید. بنابراین دولت از نیل به مقصود از طریق

کمپانی مایوس شده ناچار راه تامین حقوق خود را منحصر به الغای امتیازداری دیده و این وزارتخانه برحسب تصمیم دولت شاهنشاهی اعلام می نماید که از این تاریخ امتیازداری ملغیاست و آن را بلا اثر می داند. در عین حال اگر کمپانی نفت انگلیس و ایران برخلاف گذشته حاضر شود منافع مملکت را مطابق نظر دولت بروفق عدالت و انصاف تأمین کند دولت ایران از اعطای امتیاز جدیدی به این کمپانی اصولاً امتناع نخواهد داشت» (۷)

● در تاریخ ششم آذر ۱۳۱۱ (مطابق با ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲) رسماً اعلام شد که چون مذاکرات با کمپانی نفت برای اصلاح قرارداد و تامین منافع ایران به جایی نرسید، رضا شاه پرونده نفت را در بخاری سوزاند و گفت از این تاریخ امتیاز نامه داری لغو می شود و مراتب نیز کتبا به شرکت نفت انگلیس در ایران اطلاع داده شده است.

تقی زاده وزیر دارائی وقت، نامه ای بشرکت نوشت. اطلاع داد که دولت ایران از آن تاریخ امتیاز نامه داری را لغو کرده و بلا اثر می داند و ضمن همان نامه متذکر شد که اگر شرکت حاضر باشد برخلاف گذشته منافع مملکت را مطابق نظر دولت بر وفق عدالت و انصاف تأمین نموده و وثائق لازمه را برای تأمین منافع مذکوره بدهد، دولت ایران از اعطای امتیاز جدید به آن کمپانی اصولاً امتناع نخواهد داشت. سه روز بعد مجلس شورای ملی باتفاق آراء تصمیم دولت را تأیید و نمایندگان نطقهای اعتراض آمیزی بر علیه شرکت ایراد نمودند.

روزنامه اطلاعات و سایر جراید در این روز شماره فوق العاده منتشر کردند و الغای قرارداد داری را اعلام کردند و به همین جهت در تهران و سایر شهرها مراسم چراغانی و شادمانی برپا شد.

در روز دهم آذر ۱۳۱۱ نیز در جلسه علنی مجلس شورای ملی، سیدحسن تقی زاده وزیر مالیه لغو امتیاز داری را اعلام کرد.

در این رابطه حاج محتشم السلطنه اسفندیاری، فهیم الملک فهیمی و علی دشتی سه تن از نمایندگان مجلس نیز نطقهایی در تایید اقدام دولت ایراد کردند و گزارش وزیر مالیه در لغو امتیاز داری به اتفاق مورد تصویب قرار گرفت. (۸)

۱۳۱۱ باز علی دشتی در مجلس شورای ملی از وزیر دارائی سئوالی راجع بحق الامتياز نفت کرده و میگوید:

«امروز که دولتها معاهده و رسای را لغو می کنند، دولت ما نبایستی نسبت بیک امتیاز نامه پوسیده که تمام یکطرفی است سهل انگاری کند و می دانم که این مسئله هنوز حل نشده و دولت اقدام جدی بعمل نیآورده است و چرا دولت در الغاء امتیاز داری مسامحه می کند؟»

وقایع بعدی که منجر بعقد قرار داد جدید شد، بتفصیل درجرايد وقت ذکر شده است. و در اینجا فقط باختصار رؤس آن ذکر می شود:

پس از الغای امتیاز، اول شرکت نامه اعتراضیه ای بدولت نوشته و تقاضای استرداد آن را نمود. متعاقب آن دولت انگلیس اعتراض رسمی کرده و تهدید کرد که اگر دولت نامه خود را تا یک هفته بعد مسترد ندارد، قضیه را بدیوان داوری بین المللی لاهه ارجاع خواهد کرد.

دولت ایران جواب صلاحیت دیوان داوری را رد کرد و دولت انگلستان هم مسئله را بشورای جامعه ملل رجوع نمود.

هیئتی مرکب از مرحوم علی اکبر داور وزیر دادگستری وقت و حسین علاء رئیس بانک ملی ایران و نصرالله انتظام بنمایندگی دولت ایران انتخاب و در دسامبر ۱۹۳۲ به ژنو عزیمت نمودند تا بشکایت دولت انگلستان جواب بگویند. پس از انجام مذاکرات در شورای جامعه و بوساطت مرحوم دکتر بنش وزیر خارجه چکسلواکی طرفین توافق کردند که مذاکرات برای عقد قرارداد جدیدی در تهران آغاز گردد.

● محمد علی موحد در باره وضعیت آن زمان نشریات و مردم ایران در هنگام لغو امتیاز داری اینگونه شرح می کند: «مسئله الغای قرارداد داری و بی اعتبار خواندن آن سابقه داشت، منتها سابقه آن نه در تحقیق ها و بررسیهای عالمانه اهل دقت و نظر بلکه در شعارهای جنجالی روزنامه نویسیها و سیاست پیشگان بود و ما به عنوان یکی از روشنترین نمونه ها از سر مقاله مورخ ۷ تیرماه

۱۳۱۱ روزنامه اطلاعات یاد میکنیم. در این مقاله میخوانیم:

در عصری که دنیا به مقررات عهدنامه های رسمی پشت پا میزند، قراردادهایی را که تمام نمایندگان دول امضا و مهرنموده اند زیر پا گذارده و اعتنا نمیکنند... امتیازی که هیچ رسمیتی به آن نمیتوان داد... و هیچ مرجعی نمیتواند ملت ایران را وادار به اجرای مقررات آن نماید... چگونه دولت و ملت ایران پس از بیداری و خاتمه آن دوره ظلمانی حاضر شده اند مواد و مقررات آن را محترم شمرده و به مدلول آن عمل نمایند؟...

این سرمقاله متین ترین و غیرجنگالی ترین روزنامه های کشور بود که درست پنج ماه پیش از آنکه رضاشاه پرونده نفت را در بخاری انداخت و سوخت، نوشته شده است. مقاله های روزنامه های دیگر از قبیل شفق سرخ و غیره از این هم رنگین تر مینمود. چه سخنی سخیف تر و سر به هوا تر و غیر مسؤولانه تر از اینکه پشت پا زدن به معاهدات رسمی و بی اعتنایی به اصول و موازین حقوق بین الملل را توصیه میکند. چه دره هولناکی است که میان شعار و شعور فاصله می افکند و چه فاجعه اسف انگیزی که شعاردهندگان خود نیز کم کم باورشان میآید و آن سطحیات میان تهی را حقیقت میانگارند! روز سوم آذر ۱۳۱۱، درست دو روز پیش از الغای قرارداد داری، علی دشتی یکی از وکلای پراوازه مجلس شورای ملی طی سؤالی از وزیر دارایی میگوید:

دولت باید يك قدری شهامت و شجاعت فکری داشته باشد... امروز که دولتها معاهده و رسای را لغو میکنند دولت ما نیایستی نسبت به يك امتیاز نامه پوسیده که تمام یکطرفی است سهل انگاری کند... چرا دولت در الغاء امتیاز داری مسامحه میکند؟

ملاحظه میفرمایید که اقدام رضاشاه مسبوق به این قبیل سوابق بود و خلق الساعه نبود.

شبی که رضاشاه امتیازنامه را درآتش انداخت و دستور داد تا الغای آن را اعلام کنند شب عید مبعث بود. روزنامه اطلاعات در همان روز عید شماره فوق العاده

انتشار داد و آن خبر را «بهترین عیدی از طرف شخص اول مملکت به ملت ایران» توصیف نمود. در تعقیب این خبر مراسم جشن و چراغانی در شهر تهران و همه ایالات و ولایات منعقد گردید... و حتی در سر گذرها و محلات شهر بساط طرب برپا کردند. بازرگانان و اصناف و طبقات مختلف هر دسته جداگانه جشن گرفتند. اطلاعات در شماره مخصوص خود نوشت:

این قدم بزرگ دولت صفحه افتخاری در تاریخ ایران باستان باز کرد. این زنجیر موهوم یا امتیازنامه از دست و پای مملکت باز شد...

شك نیست که رضاشاه انگشت بر رگ حساس ملت گذاشته بود. طی سی سال که از امضای قرارداد داری میگذشت آن قرارداد با عنوان میراث منفور حکومت استبدادی و نماد استثمار و غارتگری مورد لعن و نفرین آزادیخواهان ایران بود و رضاشاه خود را به عنوان قهرمان ملی جا میزد که دلیر و بی باک آن زنجیر را گسسته بود. این منجی قهرمان که دیروز شر خزل را از سر خوزستان کم کرد و بساط خانجانی و ملوک الطوائفی را برانداخت امروز نیز با الغای امتیازنامه نفت عنوان تازه ای در لوحه افتخارات خود ثبت کرد و چنین بود که به روایت تقی زاده:

رضاشاه هر چه زور داشت داد به اینکه بر ضد کمپانی نفت در ولایات چراغانی کردند و تلگراف زدند و فریاد بر ضد کمپانی بلند شد که ریشه انگلیسی ها را بکنند.

البته کسی در آن گرم بازار جشن قصه و شعار نمی اندیشید که به جای آن امتیاز نامه ننگین و منفور امتیازنامه ای ننگین تر و منفورتر خواهد آمد و آنانکه از عواقب و تبعات آن اقدام می هراسیدند جرأت آن نداشتند که در اصالت و اعتبار نشان افتخاری که قهرمان ملی به سینه خود زده بود شك و تردید روا دارند. (۹)

◀ اما مقاله مشهور روز نامه تایمز که جان تیمورتاش را بر باد داد:

«شاه و مستشارانش»

مورخ نهم ژانویه ۱۹۳۳

استعفای وزیر دربار ایران جناب اشرف عبدالحسین خان تیمورتاش در ۲۴ دسامبر ۱۹۳۲ اعلام شد. برای این استعفا نه دلیلی ذکر شد و نه بیانیه ای انتشار یافت که نشان بدهد استعفای معظم له به میل و تقاضای خودش بوده یا این که مجبورش کرده اند استعفا بدهد. جناب اشرف شش سال تمام وزیر دربار پهلوی، در عرض این مدت مغز متفکر حکومت ایران و ارزشمندترین خدمتگزار مقام سلطنت بوده است.

در عرض ششماه گذشته این خبر لاینقطع در تهران به گوش می رسید که تیمورتاش خیال استعفا دارد یا این که شاه در شرف برداشتن اوست. مع الوصف، چیزی اتفاق نمی افتاد. در دیدار اخیر شاه از مازندران (اوایل دسامبر ۱۹۳۲) تیمورتاش رسماً اجازه خواست که استعفا بدهد ولی تقاضایش قبول نشد. به دنبال این قضیه بازار شایعات دو باره رونق گرفت و اخبار گوناگون ورد زبانهای گشت: تیمورتاش از سمتش برکنار شده، تیمورتاش استعفا داده، شاه در ملامت تیمورتاش را کتک زده، و از این قبیل حرفها.

با وصف همه این شایعات جناب اشرف کماکان در پشت میز در وزارت دربار دیده می شد، در جلسات کابینه شرکت می کرد، و در آخرین جلسه هیئت دولت نیز که در تهران منعقد شد حضور داشت. در شامگاه روز جمعه ۲۳ دسامبر شاه او را به حضور خواست و پس از گفتگوهائی که میانشان صورت گرفت تیمورتاش دیگر وزیر دربار نبود. در حال حاضر جناب اشرف در منزل شخصی اش بیرون دروازه قزوین به سر می برد و احدی را برای ملاقات نمی پذیرد. به کسانی که قصد ملاقات ایشان را دارند همین قدر گفته می شود که جناب

اشرف کسالت دارند.

گرچه هیچ گونه توضیح قطعی درباره این استعفا داده نشده یکی از سه دلیل پائین، به احتمال قوی، می تواند علت سقوطش باشد.

۱ - اختلاف نظر با شاه در قضیه لغو امتیاز داری

تیمورتاش با عمل اخیر رضا شاه که امتیازنامه داری را دفعتاً لغو کرد کاملاً موافق نبود. وزیردربار سابق مردی است مجرب و جهاندیده که مسافرتها متعدد به کشورهای اروپائی انجام داده و با آئین دیپلماسی اروپائیان به اندازه خود دیپلماتهای غربی آشناست. وی از همان آغاز کارعواقب عمل شاهانه را پیش بینی کرد و میترسید که این اقدام بی مطالعه سرانجام به ضرر ایران تمام شود. میان وزیران و اطرافیان پهلوی او تنها کسی بود که این اندازه جرئت داشت آشکارا به اعلی حضرت بگوید که لغو کردن امتیاز نفت جنوب، آنهم با این طرز غیر مترقب، عملی خطا بود وی آن را به صلاح کشور نمی داند. اما همین صراحت لهجه و مخالفت آشکار با عمل شاه در ایران امروز مفهومی جز این ندارد که ناصح مشفق باید کنار برود.

۲ - دورنمای شورای نیابت سلطنت

ناظران بصیرمدتهاست متوجه این نکته شده اند که تیمورتاش مغز متفکر تشکیلات اداری ایران است و وظیفه چراغ راهنما را در اداره امورکشور ایفا میکند. در موارد نادر که شاه درملاً عام ظاهر می شود آشکارا می توان دید که آن سرباز تندرست و پرتوان سال پیش در حال حاضر دیگر از نیروهای جسمانی سابق برخوردار نیست. سن پهلوی در حال حاضر چند سالی از شصت گذشته است که این سن در ایران معادل سن یک پی مرد هفتاد و پنج ساله اروپائی است. همین مسئله که بالا سن، یا عوارض ناشی از بیماری، ممکن است تا چند سال دیگر قوه نظارت وی را بر امور مملکتی کاهش دهد، حقیقتی است که باید با آن



ورود به مسکو برای مذاکرات ۱۹۲۶

ربرو شد و علاج واقعه را پیش از وقوع اندیشید. در نتیجه، دورنمای تشکیل شورای نیابت سلطنت ذهن شاه را اشغال کرده است. او فکرمی کند که فرزند سیزده ساله اش چه شانسی برای رسیدن به مقام سلطنت دارد اگر زمام امور رشورای نیابت سلطنت بدست مردی بیفتد که هنوز جوان است، جاه طلب است، و در راه رسیدن به مقصود پابند هیچ گونه ملاحظات قانونی و اخلاقی نیست.

بقای سلطنت را در دودمان پهلوی فقط از این طریق می توان تضمین کرد که تمام مردان برجسته و جاه طلب کشور را از مسند قدرت برکنار شوند و جای آنها به افراد کم خطر که جاه طلب نیستند و تهورو استقلال رأی تیمورتاش را ندارند، کسانی مانند محمد علی خان فروغی وزیر خارجه فعلی، سپرده شود.

۳ - رفاقت با عبدالحسین خان دیبا (وکیل الملک)

در قضیه سقوط تیمورتاش یک دلیل دیگر که بیشتر جنبه خصوصی دارد ممکن است اثر خود را بخشیده باشد. تقریباً دو ماه قبل عبدالحسین خان دیبا رئیس محاسبات وزارت دربار به امرای علی حضرت ازکار برکنار شد. کارمند معزول ازدوستان نزدیک وزیر دربار بود و رجال عالی مقام کشور که عضو کلوب ایران بودند تقریباً همه شب آن دو را در باشگاه مشغول قمار می دیدند. تیمورتاش حتی پس از اخراج دیبا از دربار به روابط دوستانه اش با وی ادامه داد. گفته می شود که پهلوی از ادامه دو ستی وزیر دربارش با این فرد مغضوب ناراضی بوده و چون تیمورتاش به خواست ملوکانه که قطع رابطه با این مرد بوده اعتنا نکرده شاه به او اطلاع داده است که دیگر وزیر دربار نیست.

اکنون باید صبر کرد و دید آیا آن گروه از رجال کشور که هنوز در پیرامون شاه هستند می توانند ایران را با همان کفایت و قدرت تیمورتاش اداره کنند. در عرض چند سال گذشته که تمام تصمیمات مهم دولتی به وسیله وزیر دربار گرفته می شد این عده از رجال و وزراء که نقش حاشیه نشین را ایفا می کردند قوه تصمیم گیری خود را عملاً از دست داده بودند. حالا که دیگر تیمورتاش

در صحنه نیست تصمیمات سیاسی در کشور ممکن است احتیاط و طمانینه بیشتری گرفته شود اما در عین حال تا چشم کار می کند میان این عده از رجال که ظاهراً عهده دار وظایف وزیر دربار معزول خواهند شد کسی که شهادت و کفایت او را داشته باشد دیده نمی شود. حتی شایع است که شاه خیال دارد اختیارات بیشتری به مجلس تفویض کند و با پخش کردن قدرت میان وکلا از خطر « اعطای قدرت به شخصی واحد» مصون بماند.

این مسئله، یعنی تفویض اختیارات بیشتر به مجلس، ممکن است در طی زمان جامه عمل پوشد اما بعید به نظر می رسد که در اختلاف کنونی ایران و انگلیس (برسر الغای امتیاز نامه داری) کاری از دست وکلا ساخته باشد چون از مذاکراتی که در حال حاضر میان طرفین صورت می گیرد حکومت انگلستان با دولتی که منتخب مردم ایران باشد سرو کار ندارد بلکه با دستگاه قدرتی روبروست که در آن تمام کارهای مهم کشور توسط وزیرانی که به امریک نظامی مستبد روی کار آمده اند حل و فصل می شود گرچه حکومت به حسب ظاهر مدعی است که وظایف خود را تحت قانون اساسی سال ۱۹۰۸ انجام می دهد.

مجلس شورای ملی که اکنون مقدمات گزینش اعضای آن برای دوره نهم آماده می شود از نمایندگان تشکیل شده است که همه شان در دوره قبلی با نظر شاه و مقامات شهربانی از شهرهای مختلف کشور انتخاب شده اند. مجلس تقریباً هفته ای یک بار تشکیل جلسه می دهد تا قوانینی را که دولت پیشنهاد کرده تصویب کند یا به پیمانها و قراردادهائی که دولت بسته صحه بگذارد ولی در تدوین قوانین هیچ گونه دخالت مؤثر ندارد چون که آن را هیئت وزیران خودشان پیشاپیش انجام می دهند. اصولاً دیده نشده است که مجلس این قدر جرئت داشته باشد که لایحه ای را که دولت به مجلس داده رد کند. چنین جسارتی ممکن است به انحلال آنی مجلس، و حتی به مجازات اعضای آن، منتهی گردد.

افکار عمومی نیز از بالا تلقین میشود. مبارزه مطبوعاتی که چندی پیش ناگهان شروع شد و نویسندگان روزنامه ها حملات دسته جمعی خود را علیه شرکت نفت ایران و انگلیس متوجه کردند و خواستار لغو امتیاز داری شدند، همه این

کارها را یکی از وزیران کنونی هدایت می کرد که چیز تازه ای نبود چون در گذشته هم مبارزه های مطبوعاتی بر همین مبنا صورت می گرفت. اما عواقب ناشی از الغای امتیاز داری تعجبی ناگوار برای شاه و وزیرانش ایجاد کرد چون اینان عادت کرده بودند در داخله کشور هر کاری که به نظرشان مهم و لازم آمد قبلاً انجام دهند و سپس منتظر نتیجه اش باشند. تا ماه گذشته این تاکتیک همیشه با موفقیت اجرا شده بود و به این دلیل شاید طبیعی بود که شاه و مشاورانش چنین تصور کنند که در قضیه لغو امتیاز داری هم سرانجام دولت انگلیس تصمیم کابینه ایران را قبول خواهد کرد. اما جریان اوضاع نشان داد که تصور آنها در این مورد باطل بوده زیرا دولت انگلستان و شرکت نفت هر دو عکس العملی شدید نشان دادند، عمل دولت ایران را با قاطعیت رد کردند، و به شاه و وزیرانش فهماندند که در آتیه وارد هیچ نوع مذاکره جدی با دولت ایران نخواهند شد مگر این که مقامات مسئول حرف خود را پس بگیرند و قراردادی که مورد قبول طرفین باشد با شرکت نفت ببندند. به حقیقت، حکومت ایران هرگز چنین انتظاری نداشت که دولت انگلستان با این سرعت و قاطعیت وارد میدان عمل شود و قضیه را اول به دیوان دآوری لاهه و سپس به شورای جامعه ملل در ژنو بکشاند.

اکنون دعوی طرفین به حدی پیش رفته که عقب نشینی دیگر کار ساده ای نیست. از آن طرف پس گرفتن اقدام دولت و اقرار صریح به این که لغو امتیاز نامه داری عملی درست نبوده، ضعف مبتکر عمل یعنی خود شاه را نشان خواهد داد. تسلیم شدن در مقابل رأی جامعه ملل هم باز نوعی اقرار به ضعف تلقی خواهد شد. چون اکثریت مردم ایران با قدرت و اختیارات جامعه ملل آشنا نیستند و اگر دیدند که رأی شورای جامعه به ضرر ایران صادر شده، باز انتظار دارند که پادشاهشان گره این مشکل سیاسی را باز کند و هر نوع شکست حقوقی را در این زمینه شکست شخصی شاه تلقی خواهند کرد.

برخی از وزرای شاه اکنون دارند تشخیص می دهند که در این قضیه، الغای یکجانبی امتیاز نفت داری، خیلی تند رفته و بی گذار به آب زده اند. از این جهت باطناً خیلی خوشحال می شدند که قضیه طوری حل شود که آبرویشان

محفوظ بماند. به عبارت دیگر آرزو دارند که حکومت ایران به یک توافق فوری با انگلستان برسد. اما هیچکدام از این مشاوران عالی مقام (وزرای عضو کابینه) چنین جرئتی در خود نمی بینند که چنین پیشنهادی به شاه عرضه کنند چون خود اعلی حضرت کاملاً متوجه این نکته هستند که درمخمسه فعلی هر اقدامی که بوی ضعف از استشمام شود به حیثیتش لطمه خواهد زد. و درپیچ و خم این وضع ناهنجار ظاهراً هیچ مقام عالیترتبه ایرانی این حقیقت پیش پا افتاده را تشخیص نمی دهد که لغو یکجانبی امتیازها، سرمایه داران معتبر خارجی را رم خواهد داد و باعث خواهد شد که نهادهای بزرگ مالی معاملات آینده خود را با ایران مشروط به دریافت وجه نقد کنند و هیچگونه اعتبار مالی در اختیار ایران قرار ندهند

پایان مقاله روزنامه تایمز. (۱۰)

توضیحات و مأخذ

- ۱ - دکتر جواد الاسلامی « صعود و سقوط تیمور تاش» ، انتشارات توس - ۱۳۷۹ ، صص ۱۸۸ - ۱۸۳
- ۲ - پیشین - ص ۲۰۸
- ۳ - مصطفی فاتح «پنجاه سال تاریخ نفت ایران»، شرکت سهامی چاپ - ۱۳۳۵ - ص ۲۸۵
- ۴ - پیشین - صص ۴۹ - ۴۵
- ۵ - سیروس غنی « ایران برآمدن رضا خان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها» ، ترجمه حسن بامشاد - انتشارات نیلوفر - ۱۳۷۷ ، ص ۴۲۱
- ۶ - مصطفی فاتح « پنجاه سال تاریخ نفت ایران» ، شرکت سهامی چاپ - ۱۳۳۵ - صص ۲۹۸ - ۲۹۷
- ۷ - دکتر سیف پور فاطمی « رازهای ناگفته از داستان نفت» مجله ره آورد - شماره ۱۶۰ سال ۱۳۶۶ - صص ۱۴۳ - ۱۴۲
- ۸ - سید هاشم هوشی سادات «ماجرای طلای سیاه ایران(۹)» موزه مرکز اسناد شرکت نفت می ایران -
- ۹ - محمد علی موحد « بازخوانی پرونده قرارداد داری» فصلنامه بخار ، شماره نشریه ۶۸-۶۹
- ۱۰ - دکتر جواد الاسلامی « صعود و سقوط تیمور تاش» ، صص ۲۹۷ -

روایت علی مؤیدنابتی در باره چگونگی قتل تیمورتاش

علی مؤیدنابتی در نقد نوشته شیخ الاسلامی در بار، تیمورتاش می نویسد:

مطالعه مقاله ممتع آقای دکتر جواد شیخ الاسلامی در شماره ۶ و ۷ آینده سال ۱۱ تحت عنوان شیوه کاربرد اسناد که در ضمن آن موضوع قتل مرحوم تیمورتاش انشا شده بود خاطره‌ای را بیاد بنده آورد که در تأیید مقال ایشان شاید درج آن بيمورد نباشد.

در ایام حکومت مرحوم دکتر مصدق بنده روزی برای دیدار مرحوم تقی‌زاده که در دروس واقع بود رفتم. من و ایشان تنها بودیم و نمیدانم ایشان بچه مناسبت از دوره سلطنت رضا شاه پهلوی صحبت بمیان آوردند و در ضمن آن داستانها راجع به واقعه قتل تیمورتاش بیاناتی کردند که با آنچه نویسنده مقاله شرح داده‌اند با اندک اختلافی تطبیق میکرد. ایشان گفتند که موقعی که من وزیر دارائی بودم موضوع قرارداد نفت با انگلیس‌ها مطرح مذاکره بود. شبی که باید این قرارداد در هیئت دولت مورد بحث واقع شود، رضا شاه با حال عصبانی به هیئت دولت ورود نمود و گفت بالاخره این کار نفت بکجا انجامید. من هنوز جواب درستی نداده بودم که او پرونده نفت را که در روی میز بود از جلو من برداشت و در میان آتش بخاری انداخت و گفت بنشینید و ترتیب الغای لغو قرارداد داری را بدهید و خود از اطاق بیرون رفت. ما هم همین کار را کردیم و قرارداد نفت داری را ملغی ساختیم. فردای آنروز سرلشکر آیرم بمن تلفون کرد و گفت با شما کار لازمی دارم و هم‌اکنون منزل شما خواهم آمد. او در آنوقت رئیس شهربانی بود. طولی نکشید که بمنزل من آمد و پس از مقدماتی گفت آیا میدانید چه کسی گزارش دیشب هیئت دولت را به انگلیس‌ها داده است. من با نگرانی اظهار بی‌اطلاعی کردم. سرلشکر آیرم گفت که من یقین دارم که این دسته گل را تیمورتاش به آب داده و او بوده است که بلافاصله تمام جریان اخبار

دیشب هیئت دولت را با اطلاع انگلیسیها رسانیده است. آیرم این اظهارات را کرد و از منزل من خارج شد و من آنجا یقین کردم که با دشمنی سختی که او نسبت به تیمورتاش دارد دیگر کار آن بیچاره تمام شده است. من از آقای تقی زاده سؤال کردم که آیا تصور نمیفرمائید که انگلیسیها در این کار دست داشته‌اند، ایشان در پاسخ این پرسش حسب معمول جواب صریحی نفرمودند ولی از قیافه ایشان و طرز جوابشان این نظر تأیید میشد.

اگر بچگونگی جریان الغای قرارداد نفت و مخصوصاً سوزانیدن پرونده آن توجه کنیم می‌بینیم که جریان این امر بهیچوجه یک موضوع سری نبوده است، بلکه رضا شاه خودمیل داشته است که این خبر منتشر شود. تا از یکطرف خود را از وابستگی به انگلیسیها تبرئه کند و جلب نظر مردم را بنماید (در آنموقع هنوز بنظر مردم اهمیت میداد) و هم اینکه به انگلیسیها دندانی نشان دهد تا آنها بدانند که رضاشاه آن آدمی که آنها تصور میکردند و از او انتظارها داشتند نیست.

همانطوریکه در آن مقاله ذکر شده بود رضا شاه روز قبل از این واقعه موضوع را با مرحوم نذاع الملک فروغی در میان میگذارد و برنامه عمل خود را در هیئت دولت قبلاً با او میگوید. بنابراین چون عمل او مسبوق بسابقه و طبق نقشه قبلی بوده است اظهار عصبانیت او در هیئت دولت و به آتش افکندن پرونده نفت یک نوع جنبه تظاهری و ساختگی داشته است. چگونه عمل الغای قرارداد محرمانه بود، در حالی که فردای آنشب طبق اعلامیه الغای آن قرارداد را با اطلاع سفارت انگلیس رسانیده‌اند.

اما علت دستگیری و قتل فجیع تیمورتاش، تردیدی ندارد که انگلیسیها تیمورتاش را مخالف سیاست خود میدانستند و مصمم بودند که او را از میان بردارند. تیمورتاش در ایام جوانی تحصیلات خود را در روسیه در قسمت نظام کرده و با مرحوم امان الله میرزای جهانبانی هم‌مدرسه بود. او زبان روسی را خوب میدانست و بهمین جهت الفت و نزدیکی بسیار با روسها داشت. این خصوصیت او را با روسها، موقعی که او در زندان بود و کارخان به ایران آمد مشاهده کردیم. تیمورتاش برای مأموریتی بر حسب دستور رضا شاه به اروپا و از آنجا به روسیه شوروی رفت و در مسکو شاید ملاقاتهایی با مقاماتی کرد. برای

انگلیسیها خیلی آسان بود که برای چنین شخصی با تظاهراتی که داشت بدگمانی رضا شاه را برانگیزند و همین کار را هم کردند. آنها از راه‌های غیرمستقیم مطالبی را باطلاع شاه میرسانیدند که روزبروز بدگمانی او را نسبت باین شخص بیشتر میکردند. مثلاً یکی از روزنامه‌های ممالک شرقی را دستور میدادند که از تیمورتاش و فعالیت و سیاست او تعریف کند و بنویسد که چون ولیعهد طفل و ضعیف است بعد از مرگ رضا شاه تیمورتاش جانشین او خواهد بود. روزنامه‌ای را که در مملکت طبع و نشر میشد و ادار میساختند که آن خبر را با حروف درشت در روزنامه خود درج نماید. اینها همه شیطنتهای انگلیسیها بود تا کار آن مرد را بسازند. سرلشکر آیرم که از عمال خود آنها بود این مطالب را بنظر شاه میرسانید.

اما این موضوع را باید در نظر داشت که اگر بر فرض موضوع نفت هرگز بوجود نیامد و یا اینکه تیمورتاش هرگز پایش را بخاک شوروی نمیگذاشت باز هم نابودی و فنای او حتمی بود، زیرا محال بود که رضا شاه حتی یک نفر از کسانی را که دستش را گرفته و او را به تخت نشانیده بودند زنده بگذارد، یا اینکه در ردیف پائین‌تر بودند مطرود و منزوی نسازد. رضا شاه مانند یک استادکار متخصص بود که پس از اتمام کار خود تمام آلات و ابزارهای که با آنها کار کرده بود به دور میانداخت. داور که مرد باهوشی بود بواسطه همین پیش‌بینی قبلاً خودکشی کرد و سرلشکر آیرم نیز قبل از اینکه نوبت او فرارسد از ایران فرار نمود.

واقعه ترور سرلشکر امیر طهماسبی در راه اصفهان و قتل نصره الدوله و حبس و قتل سردار اسعد بختیاری و دیگران مولود همین بدگمانی و سوءظن شدید او بود. قتل فجیع مرحوم ارباب کیخسرو که یکی از آزاد مردان ایران بود و همچنین قتل مرحوم مدرس بهمین دلیلها بود.

* مجله آینده سال چهاردهم شهریور تا آبان ۱۳۶۷ شماره ۶ تا ۸

فصل نهم

تیمورتاش قربانی منافع انگلیس در ایران

نوشته تحقیقی محمدعلی اکبری میکائیل وحیدی راد تحت عنوان «تیمورتاش قربانی منافع انگلیس در ایران» در اینجا می آوریم:

گفتار حاضر به بررسی نقش عبدالحسین تیمورتاش در منظومه دیپلماسی کشور مان در دوره رضاشاه و نقش دولت انگلیس در حذف وی از صحنه سیاسی ایران می پردازد.

روش / رویکرد: رویکرد این مقاله بررسی موضوع با اتکا به اسناد وزارت خارجه انگلستان است که تا کنون از آن بهره برده نشده است.

یافته ها: تیمورتاش که در سمت وزارت دربار، سکان هدایت دستگاه دیپلماسی را نیز بر عهده داشت، با تکیه بر حمایت های رضاشاه وارد مذاکرات مستقیم با دولتمردان انگلیس شد و با اتخاذ سیاست عدم تقابل آشکار با قدرتهای موجود، ضمن نزدیکی استراتژیک به شوروی در جهت اعمال فشار بر دولت بریتانیا و با درپی شگرفتن منافع ملی کشورمان گام در این مذاکرات نهاد؛ اما مقاومت تیمورتاش در بسیاری از موارد ختلافی بین طرفین را موجب شد - که به عنوان «مسائل معوقه» از آنان یاد می شود- تا دیپلمات های آن کشور در مکاتبات خود با لندن عامل اصلی شکست مذاکرات خود با ایران را شخص تیمورتاش قلمداد نموده و به نوعی خواهان حذف وی از صحنه سیاسی ایران شوند.

مقدمه

با تأسیس دولت پهلوی، لزوم کسب استقلال سیاسی و اقتصادی نیز کاملاً ضروری بهن ظر می رسید. بنابراین، رضاشاه برای رسیدن به چنین هدفی وارد مذاکره با دولت بریتانیا شد که در این زمان با سپری شدن دوره توسعه استعماری، به دنبال حفظ مناطق تحت نفوذ خود بود. اما ایران در این زمان نیز فاقد امکانات و ابزارهای لازم به منظور پیشبرد راهبرد خود در قبال بریتانیا بود. لذا دولت ایران در نخستین گام سعی نمود با حل کردن مسائل خود با شوروی از وجود آن دولت در کنار خود به عنوان اهرم فشاری علیه بریتانیا در مذاکرات آتی با آن کشور بهره برداری کند، و در جهت همین سیاست بود که تیمورتاش، وزیر دربار را در ابتدای سفری محرمانه به مسکو فرستاد.

عبدالحسین تیمورتاش، از جمله افراد سرشناس دوره رضاشاه محسوب می شود که تحصیلات نظامی خود را در شوروی به اتمام رساند و در بازگشت به ایران صاحب منصب های دولتی شد. وی، در دوره مشروطه نیز جانب اعتدالیون را گرفت و تا روی کار آمدن کابینه رضاخان نیز بر این مسلک خود باقی ماند. تیمورتاش، در روند انتقال قدرت از خاندان قاجار به پهلوی، به سود رضاخان فعالیت کرد و به پاس آن در دوره رضاشاه به مقام وزارت دربار منصوب شد و در این سمت چنان قدرتی به دست آورد که در عمل به شخص دوم مملکت بعد از شاه تبدیل شد. وی، در این سمت، در سال ۱۳۰۶، سفر محرمانه های به شوروی انجام داد.

اما تحت فشار لندن برای پایان دادن به آن به تهران بازگشت و در ۷ دی ۱۳۰۶، علاقه دولت ایران را برای مذاکره با بریتانیا اعلام و ابراز امیدواری کرد این مذاکرات در تمامی زمینه ها، هرچه سریعتر به نتیجه برسد (FO. 371/ , 1927, Clive to Foreign Office, December 28, 12292). در این هنگام، تیمورتاش با شورویها به توافق رسیده بود و زمان برای گف توگو با انگلستان، که هر روز فشار را بر دولت ایران برای آغاز گف توگوها بیشتر م یکرد، مناسب ب هنظر م میرسید. لذا سه روز پس از اعلام تیمورتاش برای از سرگیری مذاکرات،

رضانشاه نیز در دیداری غیرمنتظره با سفیر بریتانیا، خواهان دستیابی به توافقی بر سر مسائل معوقه می شود.

آغاز مذاکرات

نخستین اقدام دولت بریتانیا نیز مشخص کردن مواردی بود که باید در این مذاکرات مورد بحث و بررسی قرار می گرفت؛ و پس از بررسی های فراوان، در نهایت در دوازدهم تیر ۱۳۰۷ سفیر بریتانیا این موارد را به وزارت خارجه پیشنهاد کرد:

۱. (الف) مبانی پیمان جدید، و
- (ب) تضمی نها، پس از الغای کاپیتولاسیون؛
۲. ترتیبات ویژه در ارتباط با شرکت نفت ایران و انگلیس؛
۳. تعرفه ها؛
۴. خطوط هوایی؛
۵. راه آهن دزداب [زاهدان]؛
۶. تضمین موقعیت بریتانیا در خلیج فارس و مسائلی چون ایستگاه بیسیم در بحرین و هنگام؛
۷. مسائل مربوط به تلگراف؛ و
۸. بده یها و مطالبات (FO. 671/ 13056, Clive to Foreign Office , January 3,) (1928)

نخستین واکنش وزارت خارجه بریتانیا در قبال این فهرست، حذف مسائل مربوط به خلیج فارس، همانند ادعای ایران بر بحرین و موقعیت ناوگان بریتانیا در جزایر هنگام و باسعدیو بود. وزارت خارجه، بحث در این مسائل را بسیار پیچیده عنوان کرده بود که خود نیازمند مذاکرات جداگان های می باشد. بنابراین، پیشنهاد شد این موارد به کلی از فهرست حذف شوند، مگر آنکه دولت ایران آنها را مطرح کند؛ که از سوی تیمورتاش نیز بی درنگ مطرح شد. همچنین، به کلیو توصیه شد از پرداختن به هر مسؤل های در ارتباط با موضوع شرکت

نفت خودداری نمایند (FO. 371/ 13056, Foreign Office to Clive , January 5, 1928)

تیمورتاش نیز با موارد پیشنهادی موافقت کرد و دو موضوع مورد علاقه خود برای گنجاندن در جریان مذاکرات، مسئله بحرین و عراق را خاطرنشان کرد. در ادامه نیز افزود اگر توافقات بر پایه همسانی قرار گیرد امید بیشتری به تصویب آن از سوی مجلس می رود (FO. 371/ 13056, Clive to Foreign Office, January 9, 1928) این پیشنهادهای تیمورتاش موجب عکس العمل شدید بریتانیا شد و باکستر معاون وزیر امروز خارجه بریتانیا نوشت:

«بیانات وزیر دربار بسیار نگران کننده است. چراکه وی دو مورد بسیار مهم، بحرین و عراق را مطرح کرده است که ما به هیچ وجه قادر به کوچکترین سازش درباره آنها نیستیم. لذا سر رابرت کلایو بایستی بی درنگ به این دیدگاه تیمورتاش اعتراض نماید و به وی تفهیم نماید که دولت اعلیحضرت پادشاهی بریتانیا نمی تواند بر ادعای مالکیت ایران بر بحرین صحنه گذارد. از سویی ما نمی توانیم به قیمت از دست دادن عراق، قراردادی با ایران امضاء کنیم» . (FO. 371/ 13056, Baxter Minute , January 9, 1928) این یادداشت که به تأیید اولیفانت (Oliphant) دبیرشرقی وزرات خارجه انگلیس و چمبرلن نیز رسید به خط مشی بریتانیا در مذاکرات با ایران نیز تبدیل شد. در این میان، سفیر بریتانیا درصدد برآمد برای رسیدن به توافقی همه جانبه از بدهی های ایران چشم پوشی کند. نخست وزیر بریتانیا در پاسخ به درخواست وزیر امور خارجه آن کشور در این ارتباط گفت که چنین کاری فقط باید به عنوان آخرین راه حل در نظر گرفته شود (FO. 371/ 13056, Chamberlain to Churchill, January 5, 1928) ولی چرچیل در ادامه بیان کرده بود که وی این راه حل را توصیه نمی کند، چراکه در قبال پارلمان باید پاسخگو باشد. از سویی احتمال داد شاید ایران با تغییر اوضاع قادر به باز پس دادن این بدهی باشد (FO. 371/ 13060, W. Churchill to Chamberlain, February 10, 1928) این بیان چرچیل، کلایو را ناامید کرد. چراکه وی قصد داشت از این بدهی ها به عنوان برگ برنده استفاده کند. بنابراین، وی به وزارت خارجه اطلاع داد که بدون چنین قول و قرارهایی

در ارتباط با مسئله بدهی ها، رسیدن به یک توافق همه جانبه با ایران بسیار سخت به نظر میرسد (FO. 371/ 13060, Quoted in Baxter Minute , February 14, 1928)

پیروزی دیپلماسی تیمورتاش

تیمورتاش، در قبال درخواست های بریتانیا سعی کرد روش سازشکاران های درپیش گیرد. لذا در برابر درخواست های آنها راه حل هایی را ارائه کرد. در باب تأسیس خط هوایی بریتانیا، وی کلیت تأسیس یک خط هوایی بین المللی را پذیرفت، ولی بحث درباره جزئیات آن را به مذاکرات دیگری موکول کرد. (FO. 371/ 13056, E 1740/ 47 /34, Teymourdash to Clive, March 14 1928) درباره تعرفه گمرکی، پیشنهاد تیمورتاش تقسیم تعرفه به یک تعرفه حداقلی و حداکثری بود که در صورت موافقت بریتانیا با لغو تعرفه گمرکی سال ۱۹۲۰، آن کشور می توانست حداقل تعرفه ها را بپردازد.

در مورد مسئله تضمین ها نیز تیمورتاش با فهرست ارائه شده بریتانیا، جز در یک مورد مربوط به استخدام بازرس قضایی خارجی موافقت کرد. این اقدام تیمورتاش در پذیرش تضمین ها، از نظر کلایو، بیانگر تساهل وی بود. اما در این هنگام، دولت بریتانیا متوجه شد که وزیر دربار ایران، موضوع استفاده یک کشور از حداقل تعرفه گمرکی را منوط به نداشتن قرارداد غیرکاپیتولاسیونی با ایران کرده است. ازسویی، در این زمان، آمریکا و فرانسه با پذیرش لغو کاپیتولاسیون در ایران، دولت بریتانیا را در موقعیت نامطلوبی قرار دادند. چراکه در این حین، مجلس شورای ملی ایران نیز در جلسه مورخ ۱۳ اردیبهشت ۱۳۰۷، قانون تعرفه ها را به تصویب رساند (۱). در چنین شرایطی، تا تاریخ اعلام شده از سوی ایران جهت الغای کاپیتولاسیون (۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷) فقط یک هفته باقی مانده بود؛ و اگر بر سر راه اجرای قانون تعرفه گمرکی مانعی به وجود می آمد، انگلستان مقصر جلوه داده می شد. با این سیاست تیمورتاش، انگلستان، با تعرفه گمرکی ایران موافقت کرد. در واقع، تیمورتاش،

با پذیرش تضمین های درخواستی بریتانیا، درمقابل، آن کشور را وادار به پذیرش تعرفه گمرکی جدید نمود (FO. 416/ 113, Clive to Henderson, , 1929 July 14). از اینرو، درست در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷، همزمان با موعد اعلام شده برای لغو کاپیتولاسیون، توافقنامه تعرفه گمرکی نیز بین طرفین به امضا رسید و براساس آن بریتانیا استقلال گمرکی ایران را به رسمیت شناخت. با این سیاست تیمورتاش، دولت بریتانیا از حقوق خود در مسئله کاپیتولاسیون و تعرفه گمرکی محروم شد؛ درمقابل، وی نیز مشمول حداقل تعرفه گمرکی شد. همچنین، اجازه پرواز بر فراز کرانه های خلیج فارس را برای هواپیماهای خود به دست آورد. این دست آوردها برای دستگاه دیپلماسی ایران به رهبری تیمورتاش یک پیروزی به حساب می آمد، چراکه حداقل امتیاز ممکن به انگلستان اعطا شده بود و نشان دهنده این امر بود که سیاست ایران در قبال انگلستان نیز از حالت یکسویه و انفعالی خارج شده است. اما از سوی دیگر، هنوز مسائل بسیاری نیز باقی بود که برای انگلستان از اهمیت بیشتری برخوردار بودند و آن دولت به آسانی حاضر به عقب نشینی از مواضع خود نبود. با پایان یافتن دور نخست، مذاکرات دور بعد به پاییز سال ۱۳۰۸ موكول شد که در آن مسائل مهم تری مطرح شد.

مسئله خلیج فارس در روابط فی مابین

مسئله خلیج فارس از مهم ترین مسائل مطرح بین دولت بریتانیا و ایران در دوره رضاشاه بود. اگر هندوستان نگین مستعمرات بریتانیا به شمار می رفت، خلیج فارس می توانست به واسطه موقعیت خود در حفاظت از این گوهر ارزشمند و ازسویی به خاطر منطقه نفت خیز جنوب ایران ارزشی همپای هند داشته باشد. درواقع، راه ارتباطی خلیج فارس و نفت منطقه به همراه هند را می توان دو گوهرگرانبهای تاج امپراتوری بریتانیا محسوب کرد. بنابراین، حفاظت از این گوهرها تحت هر شرایطی، حتی توسل به جنگ (FO. E 5315/3164/34 جنگ) Lord Cushendun to Sir R. Clive, November 7, 1929) ، از برنامه های

بریتانیا در آسیا به شمار می رفت. در این موضوع نیز تیمورتاش سرسختی خود را برای کسب منافع ملی ایران در پیش گرفت. در واقع، مقاومت تیمورتاش در این مسئله بود که دولتمردان بریتانیا را نسبت به اوبدبین کرد و در نهایت مسئله نفت نیز مانند تیر خلاصی بود که انگلیسی ها را در حذف او مصمم نمود. همانگونه که پیشتر نیز ذکر شد، دولت بریتانیا سفیر خود را از ورود به دو موضوع در مذاکرات با تیمورتاش منع کرد (FO. 371/ 13056, Foreign Office to Clive, January 5, 1928) یکی بحث مسائل مربوط به نفت و دیگری بحث خلیج فارس و جزایر آن بود.

خلیج فارس از دیرباز برای بریتانیا اهمیت ویژه ای داشته است. از اواخر قرن هجده، که بریتانیا قدم در عرصه تبدیل شدن به یک قدرت اقتصادی و تجاری نهاد، منافع آن کشور با منطقه خلیج فارس گره خورد و در قرن نوزدهم نیز اگرچه برتری بریتانیا در خلیج فارس توسط کشورهای چوچ فرانسه، روسیه، و آلمان به چالش کشیده شد؛ بریتانیا توانست قدرت مسلط خود را در این منطقه حفظ کند (Cooper, 1968.p.264) از طرفی، این منطقه، یک آبراه تجاری بسیار مهم به شمار می رفت و از سوی دیگر، برای دفاع از هندوستان که نگین انگشتر مستعمرات بریتانیا محسوب می شد، در دست داشتن خلیج فارس و ممانعت از ورود دشمنان به یک ضرورت تبدیل شده بود. با گذشت زمان نیز بر این اهمیت افزوده می شد، کشف نفت در جنوب ایران و احداث تأسیسات نفتی در آن منطقه، امکان حملات هوایی توسط شوروی به هندوستان و روابط بریتانیا با شیوخ اعراب بیشتر از گذشته بریتانیا را در حفظ موقعیت خود در خلیج فارس مصمم کرده بود. در سال ۱۹۲۸، کمیته دفاع سلطنتی بریتانیا نیز در گزارش خود اعلام کرد که «در حال حاضر اهمیت حفظ برتری بریتانیا در خلیج فارس نه تنها برای امپراطوری و امنیت هند کاهش نیافته بلکه بیشتر نیز شده است»

(The interim Report of Persian Gulf Sub-Committee of committee of imperial Defense, November 1928)

حتی در کابینه نیز این نظر بحث شد که «بریتانیا بر اساس موضعی مشابه نظریه

مونرو اعلام کند که علایق و منافع خاصی در خلیج فارس دارد و حاضر به پذیرش هیچگونه وساطت یا حکمیت خارجی نیست و برای حفظ موقعیت خود در صورت لزوم به زور نیز متوسل خواهد شد» (زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۲۵). اگرچه دولت بریتانیا این سیاست را پی نگرفت، بحث آن در کابینه می تواند گویای اهمیت فوق العاده خلیج فارس در سیاست های آن کشور باشد.

در این دوره تاریخی، دوره توسعه طلبی استعماری بریتانیا به سر آمده بود؛ ولی دولت بریتانیا به گونه دیگری در صدد نیل به اهداف استعماری خود در منطقه بود که همانا سیاست تحت الحمایگی بود که براساس آن شیوخ عرب با پذیرش تحت الحمایگی بریتانیا متعهد می شدند استقلال خارجی خود را به انگلستان واگذار نمایند و با هیچ کشوری بدون موافقت بریتانیا روابط سیاسی برقرار نکرده و اجازه تأسیس نمایندگی سیاسی به آن کشور ندهند (I. J. Seccombe and Lawless, 1986, p.550)، که نمونه آن را بر عراق اعمال می کرد؛ یا در جنوب ایران و در سواحل خلیج فارس تلاش می کرد با حمایت از ادعاهای شیوخ عرب، نوعی صیغه عربی به مناطق تحت قلمرو ایران دهد و با حمایت از ادعاهای آنها و با امضای قرارداد با شیوخ از منابع نفتی یا موقعیت استراتژیکی آن مناطق به سود خود بهره برداری کند. لذا اهمیت خلیج فارس در سیاست های بریتانیا، به آن کشور اجازه نمی داد تا مالکیت ایران را بر جزایر تنب، هنگام، و ابوموسی تأیید کند. در دستوری که از سوی وزارت خارجه

بریتانیا به کلایو ارسال شده بود، این امر به صراحت بیان شد که «در گفت وگوهای آتی خود با تیمورتاش این نکته را مدنظر قرار داشته باشید که حمایت از شیوخ عرب در برابر ایران از اصول اساسی سیاست ما در خلیج فارس است» (Foreign Office to Clive, Nonmember 7, 1928) حتی از مذاکره مستقیم

ایران با شیوخ عرب نیز برای حل اختلافات ممانعت به عمل می آورد. بریتانیا، برای تحکیم موقعیت خود، اقدام به تأسیس پایگاه هایی در خلیج فارس، باسعدو، و جزیره قشم کرد و نیروی دریای آن کشور بدون دریافت اجازه از دولت ایران وارد آبهای سرزمینی ایران می شد.

در این دوره نیز ناسیونالیسم نوپای ایران، برای بیرون راندن بریتانیا از خلیج

فارس وارد عمل شد، چراکه ایران فاقد هرگونه کشتی و ناوگان دریایی بود که با توسل به آنها بتواند بریتانیا را وادار به عقب نشینی نماید. در اواخر سال ۱۳۰۷، مأموران دولت ایران دستور یافتند از ورود کشتی های بدون مجوز به آبهای ایران جلوگیری کنند. در نهایت نیز تیمورتاش خواستار آن شد که ایران قبل از ورود کشتی های بریتانیابه خاک آن کشور مطلع شود (FO. 371/ 13067) (Teymourash to Clive, April 19, 1928), انگلستان نیز تا زمانی که از راه مذاکره امکان حل موضوع میسر بود، به تهدید و ارباب متوسل نمی شد؛ ولی در قبال خلیج فارس به فرماندهی کل نیروی دریایی بریتانیا مستقر در خلیج فارس دستور داده شد بود وضع موجود منطقه را به هر قیمتی، حتی با توسل به نیروی نظامی و جنگ حفظ نماید. (E5315/ 3164/ 34 Lord Cushendun to Sir R. Clive, foreign Office, November 7, 1929) تیمورتاش نیز احتمال این واکنش از سوی بریتانیا را دور از ذهن نمی دانست؛ در عین حال، با توجه به تحولات نوین در منطقه و جامعه بین المللی، چنین گمان می کرد که خواهد توانست انگلیسی ها را تحت فشار سیاسی قرار دهد و به کسب امتیازی از آنان نائل شود. به خصوص آنکه در مقابل تهدید نظامی انگلیسی ها، او نیز می توانست به حربه جامعه ملل و افکار عمومی داخلی و جهانی علیه سوابق استعمار انگلستان توسل جوید (زرگری نژاد، ۱۳۸۲، ص ۱۲۸). به همین دلیل، دولتمردان بریتانیا سعی می کردند از طرح دعوای ایران در جامعه ملل جلوگیری کنند چراکه به گفته اولیفانت: «اگر این موضوع به داوری بین المللی کشیده شود و رأی صادره به زیان ما باشد، موقعیت کشورمان در خلیج فارس به خطر می افتد. چراکه بحث داور یک بحث حقوقی است و نمی دانم به چه میزان می توان موضوعات حقوقی را از موضوعات سیاسی جدا نمود. اما مسئله خلیج فارس برای منافع ما بسیار حیاتی است (FO. 371/ 2175 Oliphant (foreign Office) to Mr. Wellesley, April 20, 1926).

در تابستان سال ۱۳۰۸، تیمورتاش رونوشت پیش نویس طرحی را در ارتباط با موضوع تعیین قلمرو دریایی ایران به سفیر بریتانیا در تهران ارائه کرد، که برای ارسال به مجلس شورای ملی تهیه شده بود. به بیان کلایو این طرح دارای

چهار بخش اصلی بود:

۱. ممانعت از ورود کشتی های جنگی بریتانیا به آبهای ایران،
۲. کنترل آبهای دریایی ایران توسط نیروهای ایرانی در مقابل تجارت برده،
۳. تسهیل در امر مقابله با قاچاق کالا، و
۴. به چالش طلبیدن موقعیت بریتانیا در هنگام و باسعدیدو For text of the draft (bill see

FO. 371/ 13775, Clive to Chamberlain, Enclosure 2, January 19, 1929) کلايو، در ادامه از طرح تیمورتاش در ارتباط با سیاست وی در تقسیم خلیج فارس به دو بخش ایرانی و عربی سخن به میان آورد، که براساس آن دولت بریتانیا در بخش عربی از آزادی برخوردار می شد، که البته این امر مستلزم توافقی درباره بحرین بود. ایران نیز به این ترتیب بر بخش ایرانی حاکمیت مطلق پیدا می کرد (FO. 371/ 13775, Clive to Cham berlain, January 19, 1929) تیمورتاش، برای به نتیجه رسیدن هرچه سریعتر طرح خود، همانند مسئله تعرفه گمرکی، تهدید کرده بود در صورت شکست مذاکرات در ای نباره وی به ناچار طرح تحدید قلمرو دریایی را برای تصویب به مجلس خواهد فرستاد (FO. 371.13773, Clive to Henderson, January 31, 1929) اما هم حکومت هند و هم دفتر اداره امور هندوستان خواهان در پیش گرفتن سیاست محکمی در قبال تیمورتاش شدند و در مورد مسئله بحرین نیز اعلام کردند که نمی توانند بر ادعاهای ایران مهر تأیید بزنند. لذا کلايو دستور یافت از هرگونه اقدام یا بحثی که حاکی از تأیید منافع ایران در خلی جفارس باشد خودداری کند (FO. 371/ 13775, Foreign Office

to Clive, January 29, 1929) . کلايو نیز تیمورتاش را متقاعد کرد از ارسال طرح خود به مجلس برای مدتی خودداری کند.

انگلیسی ها به هیچوجه حاضر نبودند ورود و خروج ناوگان دریایی خود را به بوشهر محدود کنند. از سو دیدگر، تیمورتاش خواهان آن بود که دولت بریتانیا همانند دیگر کشورهای مستقل در این زمینه با ایران رفتار کند و پیش از ورود کشتی های جنگی خود به آبهای ایران، مقامات ایرانی را از این امر مطلع نماید.

- در ۲۸ اسفند ۱۳۰۷، تیمورتاش به کلایو اطلاع داد که خواهان سرعت بخشیدن به مذاکرات در همهٔ مسائل موجود بین طرفین می باشد، به طور یکه در دههٔ اول تیر ۱۳۰۷ قادر به امضای یک توافقنامه باشیم (FO. 371/ 1299,) وزارت خارجه نیز با این درخواست موافقت و کلایو را به انجام آن ترغیب کرد
- لذا در (FO. 371/ 13776, Foreign Office to Clive, March 27, 1929) دستورالعمل جدید و بلند بالایی که به کلایو ارسال گشت، پیشنهاد شده بود پیش نویس عهدنامهٔ جدید شامل این موارد باشد:
- یک بند در ارتباط با روابط دوستانه دائمی،
 - بندی در ارتباط با عدم تجاوز،
 - یک بند شرط حکمیت،
 - هنگام (مبنی بر درخواست وزارت دریاداری درباره توافق ویژه های در زمینه فعالی تهای آنها در هنگام) ،
 - باسعیدو(مبن بیر اینکه دولت بریتانیا مایل ب هدست کشیدن از تمام حقوق خود برآن است) ،
 - بیسیم(دولت بریتانیا مایل ب هواگذاری سه ایستگاه ب یسیم ب هایران است)،
 - بحرین(صر فنظر کردن ایران از ادعاهای خود نسبت به آن)،
 - تنب و ابوموسی (صر فنظر کردن ایران از ادعاهای خود نسبت به آن)،
 - چش مپوشی از بده یهای ایران در دوره جنگ و بعد از جنگ،
 - دریافت بده یهای قبل از جنگ،
 - توافق دربارهٔ روند مذاکرات مربوط به مطالبات تجاری و شخصی اتباع بریتانیا،
 - مشخص کردن مبانی نظارت مشترک،
 - ورود کشت یهای جنگی،
 - قلمرو دریایی،
 - راه آهن دزداب، و
 - تلگراف.

یک توافق سه جانبه نیز باید درباره رودخانه ش طالرب ب هطور جداگانه امضا می شد.

(FO. 371/ 13276, Baxter Memorandum, March 25, 1929)

اما مذاکرات مربوط به پیمان همه جانبه به کندی پیش می رفت، که بخشی از آن به دلیل مکاتبات طولانی وزارت خارجه بریتانیا با حکومت هند و بخشی نیز به دلیل ارتباط مسائل با یکدیگر بود که تیمورتاش در همه آنها درگیر بود و آنها را به جلو می برد. لذا در این هنگام، تیمورتاش از طولانی شدن مذاکرات ابراز گلایه کرد. از سویی، وی امیدوار بود که تغییر دولت در لندن و روی کار آمدن حزب کارگر در آن کشور ممکن است به سود ایران باشد

(FO. 371/ 13771, Clive to Foreign Office, June 26, 1929)

نیز این مسئله را حل نکرد و در نهایت، بریتانیا دوباره علاقه خود را به تسویه مسائل باقی مانده و رسیدن به توافق اعلام کرد (FO. 371/ 13777, Foreign Office to Clive, June 29, 1929). اما سیاست بریتانیا اکنون به شکل دیگری درآمد، یعنی سیاستمداران بریتانیا با گنجاندن جزایری که هیچ اختلاف نظری درباره آنها وجود نداشت، در دستور کار جدید، سعی کردند با اعطای جزایر ایران به خود ایرانیان، آن کشور را ترغیب به امتیازدهی کنند (Bavand.1994.p.78) در ادامه همین سیاست، در ۱۹ مرداد ۱۳۰۸، سفیر بریتانیا در تهران نخستین پیش نویس پیمان همه جانبه را به تیمورتاش تحویل داد که تقریباً تمام بندهای آن با مخالفت تیمورتاش روبه رو شد. برای مثال در بند ۸ این پیش نویس آمده بود: « با نگرش به روابط دوستانه میان دولتین، موافقت می کنند که برپایه حفظ وضع موجود، همه مسئله های حل نشده در زمینه حاکمیت بر برخی جزیره های خلیج فارس، سوای جزیره های نامبرده در ماده های پیمان نامه کنونی (هنگام، با سعید و بحرین) را پایان یافته به شمار آورند، بویژه حاکمیت اعلیحضرت شاهنشاه ایران بر جزیره سیری و حاکمیت شیخ های جواسمی عمان بر تنب و ابوموسی را شناسائی می کنند (Fo. 371/ 13777. Clive to Arthur Henderson, August 10, 1929) تیمورتاش نیز در پاسخ به این پیش نویس به وزارت خارجه بریتانیا نوشت که جزیره های تنب و ابوموسی بی چو

ن و چرا متعلق به ایران است. از سوی، جزیره سیری قابل مذاکره نیست، چراکه ایران از سالهای بسیار دورپست گمرکی در آنجا دارد در مورد بحرین هم، ایران بدون دریافت امتیازی نمی تواند از ادعای خود برآن دست بردارد (FO. 371/ 13794, Randal Memorandum, November 6, 1929) انگلستان نیز از این پیشنهاد تیمورتاش استقبال نکرد (FO. 371/ 13777, Hen derson to Clive, September 25, 1929)

پیشنهاد گنجاندن جزیره سیری از سوی هندارائه شده بود تا به عنوان یک عامل حفظ آبرو برای ایران، جهت صر فنظر کردن از ادعاهای خود بر جزایر تنب و ابوموسی مورد استفاده قرار گیرد)

(FO. 371/ 13776, India Office to Viceroy, April 16, 1929) تیمورتاش استدلال می کرد که جزایر تنب به ایران نزدیک تر است تا به سواحل شیوخ عرب، و از سوی این جزایر به عنوان انبار کالاهای قاچاق مورد استفاده قرار م یگیرد و اینکه ایران هیچگاه ادعاهای شیخ شارجه را به رسمیت نشناخته است (FO E 4700/ 52/ 21, Clive to Henderson, September 16, 1929) در ادامه این گفت و گوها، تیمورتاش، در دیدار با سفیر بریتانیا، با جدیت تمام ابراز داشت دولت نمی تواند با از دست دادن بخشی از قلمرو کشور (بحرین و جزایر تنب و ابوموسی) خود را زیربارسیلی از انتقادات، به خصوص از جانب نظامیان، قرار دهد (

(FO. 371/14478 Clive to foreign Office, Enclosure Teymourdash meeting, April 15, 1930)

این درحالی بود که ناوگان بریتانیا در خلیج فارس از قاچاق کالا به ایران نیز ممانعت به عمل نمی آورد؛ چراکه این اقدام را از لحاظ تجاری به ضرر هم پیمانان عرب خود می دانستند و از سوی مانع مذاکره مستقیم ایران با شیوخ عرب می شدند.

با این مخالف تنها، هرگونه امیدی برای رسیدن به یک پیمان کلی از میان رفت. دولتمردان انگلیسی علت این شکست را به تیمورتاش نسبت می دادند که «با پیش کشیدن مسائل جدید و پیشنهادهای غیر موجه در جریان مذاکرات، باعث طولانی

شدن آن گشته است»

(FO. 371/ 14531, Foreign Office to Clive, January 30, 1930) از اینرو، دولت بریتانیا به سفیر خود در تهران دستور داد طی یادداشت قاطعی به تیمورتاش، وی را از طرح مسائل جدید برحذر داشته و به تسریع در امضا پیمان همه جانبه فرا بخواند

(FO. 371/ 1453, Foreign Office to Clive, January 30, 1930) در این میان، نمی توان پذیرفت که تیمورتاش در مذاکرات کوتاهی کرده است، بلکه از همان آغاز مذاکرات مربوط به مسائل خلیج فارس، وزار خارجه بریتانیا در اتخاذ کوچ کترین سیاستی در اینباره، مجبور بود با حکومت هند، نماینده عالیرتبه خود در عراق، نماینده مستقر سیاسی مقیم بوشهر، فرمانده عالی نیرو یدریایی در خلیج فارس، ودوایر بسیاری که در این مذاکرات منافی داشتند تبادل نظر کند، که خود این امر باعث طولانی شدن روند مذاکرات می شد.

مقاومت تیمورتاش

مذاکرات طرفین در این زمان معلق ماند و کلایو در گزارش خود به وزارت خارجه خاطر نشان شد، اگر تا اول خرداد ۱۳۰۹ مذاکرات از سر گرفته نشود، امکان ارسال نتیجه دفتر اداره مذاکرات به مجلس کنونی وجود ندارد (FO. 371/ 14532, Clive to Foreign Office, January 9, 1930) سرانجام، دولت بریتانیا مجبور شد به پیش نویسی که تیمورتاش برای رسیدن به یک پیمان کلی ارائه کرده بود بازگردد، مشروط بر اینکه این سند فقط به عنوان پایه ای برای از سرگیری مذاکرات نگر بسته شود و نه به عنوان پیشنهاد نهایی (FO. 371/ 14532, Baxter. Minute, February 7, 1930)

از سوی دیگر، کلایو به تیمورتاش اطمینان داد که دولت متبوع وی در قبال مسائل جاری و توافق درباره پیمان کلی، نگرش آشتی جویانه ای در پیش گرفته و توصیه کرد بر اساس پیشنهاد جدید، مذاکرات از سر گرفته شود. پیشنهاد های جدید دولت بریتانیا بدین شرح بود:

۱. نادیده گرفتن یک میلیون پوند از بدهیها ایران به بریتانیا،
 ۲. کمک به تأسیس ناوگان نیروی دریایی،
 ۳. صرفنظر کردن از باسعیدو،
 ۴. موافقت در پرداخت اجاره بها، به منظور استفاده از هنگام به عنوان انبار زغال سنگ کشتیها،
 ۵. واگذاری بیسیم هنگام به همراه تأسیسات و دو ایستگاه دیگر به جز هنگام،
 ۶. توافقی درباره راه آهن دزداب [زاهدان] که به سود ایران باشد، و
 ۷. گنجاندن یک بند عدم تجاوز، در ماده اول پیمان مطابق با میل وزیر دربار. در مقابل دولت بریتانیا نیز از دولت ایران توقع داشت که:
 ۱. از ادعاهای خود بر بحرین و جزایر تنب و ابوموسی صرفنظر کند؛
 ۲. بازنگری در عهدنامه منع برده فروشی (۲)، طوری که متضمن عزت نفس کامل ایران نیز باشد؛
 ۳. استفاده کشتیهای بریتانیا از هنگام، تحت یک پروتکل؛
 ۴. پرداخت ۵۱۰ / ۰۰۰ پوند از بدهیها به همراه ۴۹۰ / ۰۰۰ پوند سود آنها و توافق درباره طرحی که متضمن بازپرداخت در مجموع ۱ / ۰۰۰ / ۰۰۰ پوند از کل بدهیها باشد؛ و
 ۵. انجام ترتیباتی درباره ورود دیدار کشتیهای جنگی از بنادر ایران، که به جای اطلاع رسمی از طریق کانال دیپلماتیک، فقط به کنسول اطلاع دهند (FO. 371/ 14533, Clive to . Teymourash, February 21, 1930)
- تیمورتاش از پاسخ به این درخواست بریتانیا خودداری کرد و مذاکرات همچنان به حالت تعطیل ماند. تا اینکه چندین نشست بی نتیجه که در آن به مسئله بدهیها پرداخته شد در اواخر اسفند ۱۳۰۸ برگزار گشت. تیمورتاش گفت وگوهای بیشتر در مورد بدهیها را، تا زمانی که بریتانیا پیشنهاد درخوری ارائه ندهد، بی فایده توصیف نموده ابراز داشته بود که ایران همیشه به فکر نادیده انگاشتن تمام این بدهیها از سوی بریتانیا بوده است (FO.71/14533, Clive to Foreign Office, April 3, 1930)
- در این هنگام که سفیر بریتانیا در گزارش خود به وزارت خارجه، بن بست

مذاکرات را اعلام می کرد، بار دیگر تیمورتاش مسئله تنب را پیش کشید. ازسویی، باکستر نیز دریادداشتی نوشت که باید راه حلی برای مسئله تنب یافت تا یک جزیره سی نفر های که برای صاحب عرب آن، شیخ رأس الخیمه، هم ارزشی ندارد، باعث بن بست مذاکرات نشود. در ادامه، وی افزوده بود که تیمورتاش «سیاست یک جانبه» ای را اتخاذ کرده که به طور قطع قادر به پیش بردن آن نخواهد شد

(FO. 371/ 14533, Baxter Minute , May 2 , 1930)

در این زمان بود که به دلیل طولانی شدن مذاکرات با بریتانیا، شوروی نیز به تیمورتاش مظنون شد و نگران گرایش او به سوی بریتانیا شد. از سویی، خستگی ناشی از کار نیز باعث شد تا تیمورتاش برای مدتی از مذاکرات دور باشد. لذا در این مدت وزیر امور خارجه ایران، فروغی، در مذاکرات حضور می یافت. وزارت خارجه بریتانیا از این تغییر و تحول چندان خشنود نشد، ولی کلایو توضیح داد که تیمورتاش با این «روش اداره تک نفره» نمی توانست بیش از این دوام آورد

(Fo. 371/14533 Clive to Foreign Office, May 12, 1930)

مذاکره با فروغی نیز چندان برای بریتانیا دستاورد مثبتی در پی نداشت، چراکه وزارت امور خارجه به طور مستقیم زیر نظر تیمورتاش اداره می شد و وزرای خارجه تا روی کار آمدن محمدعلی فروغی، از خود استقلال رأی نداشتند. لذا کلایو در گزارش خود به لندن نوشت «اگرچه مذاکرات مهم بیا فروغی داشته است، ولی تیمورتاش، فروغی را در جریان تمام امور قرار می دهد و حتی آخرین یادداشتی که درباره بحرین برایم ارسال شده در ماشین تحریرشخص تیمورتاش تایپ شده است و قطعاً بوسیله تیمورتاش دیکته شده است (FO. 371/Clive to Henderson, July 15, 1930) فروغی نیز در دیدار با سفیر از سرسختی بریتانیا در موضوع تنب گله کرد و افزود در چنین شرایطی وی از عدم امکان امضا یک پیمان کلی نگران است (FO. 371/ 14534, Clive to

(Foreign Office, May 29 , 1930

در این زمان، مه مترین مسئله برای دولتمردان بریتانیا پیدا کردن راه حل مسالمت آمیزی درباره استفاده کشتی های آن کشور از هنگام بود. در سال ۱۳۰۷، بریتانیا به دولت ایران پیشنهاد اجاره آن را کرد که تیمورتاش بدان ترتیب اثر نداد. در سال ۱۳۰۸ نیز دولت انگلیس پیشنهاد اجاره ۵۰ ساله هنگام را مطرح کرد که ایران در مقابل یک پیشنهاد ۲۰ تا ۳۰ ساله را ارائه نمود، اجاره آن نیز از طرف دولت بریتانیا ۵۰۰ پوند پیشنهاد شد. این در حالی بود که تیمورتاش در ۲۲ مرداد ۱۳۰۹، در مقابل، اجاره آن را ۲۰۰۰ پوند به همراه بخشش کامل بدهی های ایران و صر فنظر کردن از ادعا بر تنب و ابوموسی به همراه صر فنظر کردن از امضای پیمان جداگان های در ارتباط با این ادعاها اعلام کرد و ادامه داد که ایران در قبال صر فنظر کردن از ادعاهای خود بر بحرین بایستی در مقابل هواپیمای دریایی و هواپیمای عادی دریافت کند و دانشجویان نیروی دریایی و هوایی ایران نیز باید دوره آموزشی رایگان در آن کشور بگذرانند. مسئله مالیات بر شرکت نفت نیز در همین جا مطرح شد (FO. 371/ 14534, Clive to Foreign Office, August 13, 1930) وزارت خارجه بریتانیا نیز با دیدن این پیشنهادها معتقد شد که این درخواست ها نشانگر پایان یافتن مذاکرات است. باکستر، در یادداشت خود نوشت که ایران با ذهنیت کنونی دیگر قادر به ادامه مذاکرات نیست. در ادامه نیز افزود که البته بریتانیا نخستین دولتی نیست که در مواجهه با روحیه ناسیونالیستی حاکم بر ایران ناکام می ماند، بلکه پیشتر شوروی، فرانسه و آلمان نیز با این مشکل روبه رو شدند

(FO. 371/ 14534, Baxter Minute, August 13, 1930) بنابراین، وزارت خارجه از کلیو خواست تا با ارسال یادداشتی ب هتیمورتاش، پیشنهاد ارائه شده را غیر جامع و آن را حاکی از عدم صداقت ایران در رسیدن به یک پیمان کلی اعلام کند

(FO. 371/ 14534, Foreign Office to Clive, August 16, 1930)

پیشنهادهای تیمورتاش

تیمورتاش نیز در قبال پیشنهادهای غیر قابل پذیرش دولت بریتانیا، طرح خود را، که بیشتر بر چهار نکته تأکید داشت، به سفیر بریتانیا تحویل داد. تیمورتاش، در این نامه، ابتدا مسئله اخذ مالیات از شرکت نفت را مطرح کرده و خواهان پرداخت آن از سوی شرکت نفت به ایران شد. سفیر بریتانیا به صورت مبهم ابراز داشت که این درخواست ایران در وزارت خزانه داری در حال بررسی است. اما تیمورتاش در ادامه بیان داشته بود در صورتی که دولت بریتانیا از پرداخت مالیات به ایران امتناع کند، ایران نیز مجبور خواهد شد خود بر شرکت نفت مالیات وضع کرده آن را وصول نماید.

در بخش بعد، تیمورتاش، به طرح مسئله نفت و مذاکره با شرکت نفت پرداخته، موفقیت این بخش از مذاکرات را منوط به حسن نیت دولت بریتانیا دانست. در حالیکه، سفیر بریتانیا با ابراز شگفتی از این سخن تیمورتاش منکر هرگونه دخالت دولت متبوع خود در مذاکرات مربوط به شرکت نفت شد. تیمورتاش نیز عنوان کرد دولت بریتانیا، به عنوان بزرگترین سهامدار شرکت نفت و همچنین صاحب منافع عظیم سیاسی در ایران، باید از مذاکرات ایران و شرکت نفت در جهت رسیدن به یک توافق حمایت کند.

تیمورتاش، در ادامه نامه، با بیان اینکه وی به دنبال محدود کردن رفت و آمدهای کشتی های دولت بریتانیا نیست می نویسد: دولت ایران همیشه مقدم آنها را گرامی داشته است، ولی باید آنها نیز بر اساس معاهدات بین المللی قبل از ورود به بنادر ایران ورود خود را اطلاع داده و از دولت ایران مجوز ورود دریافت دارند. البته، در مواقع اضطراری تنها کافی است که با حاکم محلی هماهنگی صورت گیرد. در ادامه نیز تیمورتاش بحث جزایر ابوموسی و تنب را مطرح نمود.

FO. 4369/ 19 / 34 Clive to Mr. A. Henderson, enclosure .)

(Timmourtache to Clive, April 15, 1930

پیشنهاد‌های تیمورتاش، در واقع، دربرگیرنده تمام فصول پیمان کلی بود که بعد از دو سال مذاکره از نظر دولت بریتانیا غیرقابل پذیرش به نظر می‌رسید. بریتانیا، پاسخی مبنی بر پذیرش یا رد این طرح نداد، حتی یادداشتی نیز به دولت ایران در تغییر نگرش خود در مذاکرات ارسال نکرد. اگر از تمام بدهی‌های ایران صرف‌نظر می‌کردند یا با پرداخت اجاره بهای بیشتری در ازای استفاده از هنگام موافقت می‌نمودند، باز بریتانیا مطمئن نبود که تیمورتاش در نهایت مذاکرات را به پایان برساند

(FO. 371/ 14534, Baxter Minute, August 19, 1930)

در ادامه این سیاست، وزارت خارجه از سفیر خود در تهران خواست که از ارائه پیشنهاد‌های بیشتر به تیمورتاش خودداری کند و در مقابل، نظر وی را در این مورد جویا شود که اگر دولت بریتانیا از مطالبات دوره جنگ خود صرف‌نظر کند، آیا وی حاضر به کنار گذاشتن ادعاهای ایران بر ابوموسی و تنب هست؟ (

(FO. 371/ 14534, Foreign Office to Clive, August 21, 1930)

در این زمان، بریتانیا مایل به عقب نشینی از مذاکرات خود با ایران نبود، لذا وزارت خارجه بریتانیا با ارسال دستورالعمل‌های جدیدی به کلایو، از وی خواست در ادامه این خط مشی، تیمورتاش را در جریان منافع حاصل از حل و فصل مسائل براساس پیشنهاد‌هایی که در مذاکرات مطرح شده قرار دهد (FO.

(371/ 14534, Henderson to Clive. Enclosure No. 1, August 28, 1930)

بن بست مذاکرات

درست در همین زمان در ایران، جنگ مطبوعاتی علیه بریتانیا در زمینه مسئله بحرین شروع شد که کلایو اعتقاد داشت این جنگ تبلیغاتی با حمایت دولت ایران انجام می‌شود، به همین خاطر، وی یادداشت شخصی شدیدالحنی به تیمورتاش نوشت و گفت: «مذاکرات اکنون نزدیک به دو سال است که ادامه دارد. امید داشتیم این مذاکرات ماه‌ها پیش به نتیجه دلخواه می‌رسید، اما اکنون به واهی بودن آن پی بردم... در حال حاضر نیز شاهد جنگ تبلیغاتی مطبوعات ایران

درباره بحرین هستیم .. لذا برداشت من این است که شاه و دولت ایران در حال حاضر تمایلی به انعقاد یک پیمان ندارند؛ بنابراین، ترجیح می‌دهم بدون تاخیر ایران را ترک کرده به مرخصی روم

(FO. 371/ 14535, Clive to Foreign Office, September 23, 1930)

تیمورتاش به طور شخصی به این نامه کلايو پاسخی نداد، ولی چند روز پس از آن وزیر امور خارجه ایران با ارسال پیامی خواهان از سرگیری مذاکرات شد. لذا در نشستی که در پی آن برگزار شد کلايو گفت که دولت متبوع وی در حال حاضر سه امتیاز دیگر نیز برای ایران در نظر گرفته است:

۱. اقدام سریع در جهت حل مسئله تلگراف هند- اروپا با لحاظ کردن شرایط سخاوتمندانه؛

۲. پذیرش مشروط پیشنهاد ایران، به عنوان پایه توافق، در ارتباط با مسئله راه آهن دزداب؛ و

۳. انتقال مقر نمایندگی بریتانیا از بوشهر، به محض تهیه مکان دیگر.

این پیشنهادها مورد توجه وزیر امور خارجه ایران قرار گرفت، ولی وزارت خارجه بریتانیا معتقد بود که کلايو تمام امتیازات تاکتیکی را- که با ارسال نامه اول شهریور ۱۳۰۹ خود به دست آورده بود- از دست داده است. بنابراین، اکنون فقط باید سیاست مقاومت را در پیش می‌گرفت و منتظر انعطاف ایران می‌شد (FO. 371/ 14535, Rendel Minute, October 1, 1930) و اگر ایران از ادعاهای خود بر «قلمرو دیگرکشورها در خلیج فارس دست برنمی‌داشت و آنچه که بریتانیا در هنگام نیاز داشت را واگذار نمی‌کرد (FO. 371/ 14535, Foreign Office to Clive, October 1, 1930) باید مذاکرات ب هحالت تعلیق درمی‌آمد.

در ۱۲ مهرماه نیز کلايو در دیدار با تیمورتاش، به وی اطلاع داد اگر ایران از ادعاهای خود بر جزایر صر فنظر نکند، بریتانیا از مذاکرات کنار خواهد کشید. تیمورتاش نیز در پاسخ ابراز داشت که اگر ایران تنب را به دست آورد، می‌تواند در مورد ابوموسی اغماض کند. اما کلايو با بی‌فایده خواندن مذاکره درباره جزایر، منکر، مالکیت بریتانیا بر جزیره تنب شد و از سوی دیگر یادآور شد، شیخی که مالک تنب است نیز علاقه ای به شرکت در این بده و بیستان ندارد و

در صورت یکه ایران، نگرش خود را در مذاکرات تغییر ندهد، وی ناگزیر است پایان مذاکرات را به لندن گزارش دهد،
(FO. 371/ 14535 Clive to Foreign Office October 5, 1930) به این ترتیب، بریتانیا پیشرفت در مذاکرات را منوط به اقدام ایران کرد. کلایو، پیش از عزیمت به لندن، به حضور شاه رسید. قبل از این دیدار، تیمورتاش در گفت و گویی با وی، تمام اقدامات فروغی را برداشت شخصی خود وزیر امور خارجه خواند.

کلایو این عمل تیمورتاش را حرکتی در جهت به تعویق انداختن مذاکرات صریح تلقی نمود.

(FO. 371/ 14535, Clive to Foreign Office, October 10, 1930) در دیدار با شاه نیز اعلام کرد که دولت متبوع وی نهایت تلاش خود را در جهت برآورده شدن درخواست های موجه ایران انجام داده است، اما دولت ایران به این مساعی توجه نکرده و شواهد نیز حاکی از عدم تمایل آن کشور به مصالحه در این زمینه است و سوء تفاهم های گذشته همچنان پا برجا هستند. شاه نیز به این گفتار کلایو جواب نداد (FO. 371/ 14535, Clive to Foreign Office, October 23, 1930)

شکست مذاکرات

درست زمانی که کلایو آماده عزیمت به لندن می شد، تیمورتاش پیشنهاد جدیدی را مطرح و اعلام کرد که حاضر است در دیدگاه های خود تعدیلاتی انجام دهد. از جمله اینکه کشتی های جنگی بریتانیا در مواقع ضروری بتوانند با اطلاع مسئول محلی بندرونه تهران، وارد بنادر ایران شوند. در مورد جزایر نیز پیشنهاد کرد که ایران حاضر است جزایر تنب و ابوموسی را برای مدت ۵۰ سال در قبال مبلغی همانند اجاره بهای هنگام اجاره دهد.

در ادامه، ابراز امیدواری کرد مذاکرات از طریق ارسال نامه هایی در نبود وی

نیز تداوم یابد. همچنین به کلایو اطمینان داد که وضع موجود (Status quo) در خلیج فارس بدون تغییر حفظ خواهد شد

(FO. 371/ 14535, Clive to Foreign Office, October 29, 1930. For more details of this meeting see FO. 371/ 14535, Clive to Henderson , October 28, 1930)

البته وزارت خارجه بریتانیا این تغییر نگرش تیمورتاش را اقدامی در جهت تحت تأثیر قرار دادن کلایو به منظور ارائه گزارشی مساعد در بازگشت به لندن توصیف کرد

(Rendel Minute, October 30, 1930, و FO. 371/14535)

درباره علت شکست مذاکرات، در گزارش سالیانه کلایونیز ابهام به چشم می خورد. وی، در بیان علت این امر نوشت که تعیین دقیق دلیل اصلی شکست مذاکرات امکا نپذیر نیست. ولی در ادامه متذکر شده بود که هدف ایران از پیمان همه جانبه، همان اراده تیمورتاش است و لاغیر. حتی شاه هم آن مقدار اطلاع دارد که تیمورتاش به وی می گوید.

اولیفانت نیز در یادداشتی نوشت که: تیمورتاش چشم خود را به مصر دوخته (۳) و «می خواهد هر آنچه را که می تواند، از دولت اعلیحضرت پادشاهی انگلستان بیرون کشد». به نظر می رسد گزارش ناآرامی های هندوستان، به ویژه حملات قبایل شورشی به پیشاور، باعث شده تیمورتاش به این سمت سوق یابد که بریتانیا به ناچار و بدون فوت وقت به مصالحه تن خواهد داد. البته، در این میان، حضور همیشگی شوروی رانیز نباید نادیده گرفت (FO.416/ 113, Clive to Henderson,) (May 22, 1931)

به هر حال، سرسختی انگلیسی ها باعث شد تا تیمورتاش دیگر رغبتی به ادامه مذاکرات از خود نشان ندهد و به گفته دولت مردان بریتانیا «صخره های بی استفاده (FO. 416/ 113 Clive to Henderson, May 22, 1931) را مانع هرگونه تفاهمی قلمداد کند. ولی موضوع اصلی برای تیمورتاش صخره های بی فایده نبود، بلکه بریتانیا با پافشاری بر خواسته های خود در زمینه دیدار ناوهای آن کشور از بنادر ایران، موقعیت ایران را به عنوان یک کشور مستقل خدشه دار می کرد و

حاضر به رعایت مفاد حقوق بین الملل در حق ایران نبود .

FO. 371/ 14535, Teymourdash to Clive, September 26, 1930. Enclosure (1, in No 1)

به هرحال، این لندن بود که بار دیگر به فکر از سرگیری مذاکرات با تیمورتاش افتاد و کلایو، بعد از گفت و گو با دوایر مرتبط با موضوع ایران، نامه ای از لندن در این زمینه به تیمورتاش ارسال و ابراز امیدواری کرد در بازگشت ب ه ایران مذاکرات از سر گرفته شود

FO. 371/ E 194/ 18/ 34, Enclosure in No 1, Clive to Timurtash, January (14, 1931)

در ادامه نیز با مرور کلی مفاد پیمان کلی که هنوز تحت بررسی بود، خاطر نشان شد که دولت بریتانیا نمی تواند موافقت پارلمان را درباره بخشش تمام بدهی های ایران جلب کند. همچنین، یادآور شد که مسئله مربوط به درآمدهای مالیاتی از شرکت نفت ایران و انگلیس نیز در چارچوب این پیمان نمی گنجد (FO. 371/ E 194/ 18/ 34, Enclosure in No 1, Clive to Timurtash, January 14, 1931).

اما تیمورتاش به این نامه کلایو پاسخی نداد. لذا تصمیم بر آن شد که کلایو به تهران بازگردد تا مذاکرات در تهران از سر گرفته شود. به کلایو توصیه موکد شد که نهایت احتیاط را در دیدگاه های خود در نظر داشته باشد، از وارد شدن در مسئله اجاره هنگام خودداری کند و در صورتی که تیمورتاش همچنان بر دیدگاه های سابق خود مصر بود (۲) پایان مذاکرات را اعلام کند و در هیچ زمینه ای توصیه یا پیشنهادی ارائه نکند (FO. 371/ 15337, Rendel to Clive, March 13, 1931)

پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که چرا لندن به سفیر خود سفارش می کند تا در برابر تیمورتاش مقاومت نکند و هیچ راه حلی ارائه ننماید؟

برای پیدا کردن پاسخ این پرسش باید به موقعیت تیمورتاش در ایران نگریم. تیمورتاش، در مذاکرات خود با بریتانیا تا این زمان موفقیت چندانی به دست نیاورده بود. مهم تر از همه افشاگری های جاسوس شوروی، آقابکف، بود که پس از فرار به فرانسه در ژانویه ۱۹۳۵ / دی ۱۳۰۸ دست به انتشار خاطرات خود در

روزنامه «لوماتن» فرانسه زد. وی، در خاطرات خود از فردی به نام «جاسوس شماره ۴ که یکی از کارمندان وزارت فوائد عامه بود که با تیمورتاش وزیر دربار هم نسبت داشت» (آقابکف، ۱۳۵۷، ص ۱۲۵) یاد می کند و همین اشارات وی باعث شد تا تیمورتاش در صحنه سیاست ایران از موقعیت شکننده ای برخوردار شود. از سوی دیگر، در هیئت دولت افراد جدیدی چون تقی زاده و فروغی وارد شده بودند که تیمورتاش چندان نفوذی بر روی آنها نداشت. لذا در این زمان از قدرت تیمورتاش به میزان فراوانی کاسته شده بود و ستاره اقبال او در حال خاموشی بود. بنابراین، بریتانیا نیز با آگاهی از موقعیت متزلزل تیمورتاش و با مقاومت بیشتر سعی کرد هر چه بیشتر وی را ناکارآمد جلوه دهد. چرا که بریتانیا به این نتیجه رسیده بود تا زمانی که تیمورتاش در رأس امور است، امکان رسیدن به شرایط بهتر برای حل مسائل معوقه وجود ندارد

(FO. 371/ E 2316/ 18/ 34, Clive to Henderson, April 22, 1931)

همان زمان، با بازگشت کلایو به ایران، دولت ایران به طور رسمی خواستار احضار کنسول بریتانیا در کرمان، کلنل نوئل (Colonel Noel)، و وابسته نظامی سفارت بریتانیا، کلنل داد (Colonel Dodd) شد.

در ابتدا، هیچ دلیلی از سوی دولت ایران برای این درخواست ارائه نشد، اما بعد اعلام شد زمانی که شاه در مراسم سان حضور داشته وی سر خود را به سوی دیگری چرخانده است.

اما دلیل اصلی این احضار بیشتر سابقه نوئل بود که در شبکه جاسوسی انگلستان فعالیت می کرد. از سوی، رضاشاه نیز شبکه کنسولگری بریتانیا در ایران را به شبکه جاسوسی تشبیه کرده بود که بیشتر به فکر تحریک مخالفان در ایران هستند تا انجام مأموریت های رسمی

(FO. 371/ 15337, E 1550/ 18/ 34, Clive to Oliphant, March 16, 1931)

. بالاین حال، کلایو در گزارش خود به وزارت خارجه تیمورتاش را عامل اصلی این احضار معرفی نمود

تا (FO. 371/ 15337, E 1550/ 18/ 34, Clive to Oliphant, March 16, 1931) درست زمانی که مذاکرات مربوط به نفت در جریان بود شخصیت تیمورتاش را

آشتی ناپذیر و ناسازگار جلوه دهد.

از سوی دیگر، در این زمان، نگرانی هایی در ارتباط با بازرگانی بریتانیا در پی تصویب قانون تجارت خارجی ایران بروز کرد. در لندن، تصویب این قانون را بیشتر برای مقابله با شورو یها تلقی می کردند، ولی اینکه فقط بانک ملی ایران از لحاظ قانونی مجاز به دخالت در مبادلات خارجی شد، از نظر انگلیسی ها این امر مخالف با روح توافق انجام شده با بانک شاهنشاهی بود.

در نهایت، به این نتیجه رسیدند که در غیاب کلایو، وضع موجود در خلیج فارس حفظ شده، ولی سیاست مسئله سازی ایرانیان (Pin-Prick Policy) تشدید شده است. از اینرو، وی در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۰ به وزارت خارجه چنین نوشت: «متأسفانه موقعیت ماچنان ضعیف است که قادر به مقابله به مثل نیستیم... درگیری ما در مسئله مهم شرکت نفت نیز باعث شده نتوانیم همانند شوروی، که به مراتب در موقعیت خیلی بهتری قرار دارد، اقدامات سرسختانه ای اتخاذ کنیم. لذا مسئله روابط ایران و بریتانیا نیازمند توجه جدی است» (FO. 371/ 15337, Clive to Foreign Office, April 10, 1931) کلایو، در نامه بعدی خود نیز نه تنها ادامه مذاکرات را بی فایده، بلکه ناشایست خوانده و دوباره در این میان به نقش منفی تیمورتاش اشاره کرد: «فکر نمی کنم بیرون از دربار احساسات ضد انگلیسی وجود داشته باشد... اما تیمورتاش اکنون در تعیین خط مشی سیاست های داخلی و خارجی چنان مطلق العنان گشته که، متأسفانه تا زمانی که وی در مسند کار باشد، امیدی به بهبود شرایط موجود نیست

(FO. 371/ 15337/ E 2316/ 18/ 34, Clive to Henderson, April 22, 1931) همچنین، وی در ادامه نوشت که به دلیل قانون انحصار تجارت خارجی، تجارت خارجی ایران فلج شده، به همین دلیل نیازی به ادامه مذاکرات درباره پیمان تجاری با ایران نیست. از سویی، جو غیردوستانه، حاکم در تهران نیز تداوم مذاکرات همه جانبه را بی اثر می کند و نیازی به تداوم آن نیز حس نمی شود. در گزارش دیگری خاطرنشان کرد تیمورتاش سعی می کند با ارتباط دادن این مذاکرات به مسئله گفت و گوهای مربوط به تجدید نظر در قرارداد داریسی تا آنجاکه امکان پذیر است، امتیازاتی از ما بگیرد (FO. 371/ 15337/ E 2382)

(18/ 34, Clive to Henderson, May 5, 1931)

در این میان، در وزارت خارجه بریتانیا نیز اتفاق نظری دیده نمی شد، در حالیکه عده ای چون رندل، سرپرست بخش شرقی وزارت خارجه، مشکل بریتانیا در ایران را فراتر از اعمال نظرهای شخصی تیمورتاش قلمداد می کردند. عده ای نیز همچون اولیفانت، وجود شخص تیمورتاش را مانع هرگونه تفاهم می پنداشتند

(FO. 371/ 15538/ E 3826/ 18/ 34, Oliphant Memorandum January 4, 1931)

. باکسترنیز توصیه می کرد که در شرایط فعلی از هرگونه اقدام تلافی جویانه اجتناب شود. چراکه معتقد بود در صورت وارد شدن در اینگونه اقدامات، این ایران است که تمام بر گهای برنده را جمع خواهد کرد. وی معتقد بود که ایران در شرایط فعلی ابزارهای بسیاری در اختیار دارد که با توسل به آنها می تواند به منافع بریتانیا ضربه وارد کند. از جمله اینکه، تداوم فعالیت شرکت نفت ایران و انگلیس مرهون لطف ایرانیان است اگر ایرانیان اراده کنند می تواند با تصویب قوانین، آیین نامه یا از طریق مالیات گیری و جز آن، موقعیت کنونی شرکت را مختل کنند. همانند کاری که در زمینه انحصار تجارت خارجی انجام دادند (FO.)

(371/ 15337, Baxter Memorandum, April 24, 1931)

درنشستی که با حضور دوایر و کمیته های ذینفع در مسئله ایران در لندن برگزار شد، روابط ایران و بریتانیا بسیار وخیم اعلام شد. با وخیم تر شدن روابط ایران و انگلیس حتی توجه نخست وزیر بریتانیا، رمزی مکدونالد ۱، نیز به این مسئله جلب شد و درباره علل سیاست تهای خصمانه ایران از وزارت خارجه سؤال کرد. وزارت خارجه نیز در پاسخ نوشت، از زمان جنگ جهانی اول ما شاهد رشد ناسیونالیسم سلطه جویی در ایران بوده ایم، کشوری که نهادها و افکار سیاسی در آن هنوز هم عقب مانده است و تمام تشکیلات و ادارات آن غرق در فساد م یباشد. ازسویی، شخصیت شاه و وزیردربار که از خارجی ها درهراس به سر میبرد خود عامل دیگری در بحرانی شدن روابط است. همچنین، به رنجش ایران از حضور بریتانیا در خلیج فارس اشاره شد. در ادامه این یادداشت آمده بود

که، با عنایت به موقعیت شرکت نفت، ما فاقد هرگونه اهرم فشار بر ایران هستیم درحالیکه ایران با استفاده از همین اهرم شرکت نفت می تواند منافع ما را به خطراندازد (FO. 371/ 15337, Vansittart to Macdonald, May 5, 1931) در اوایل ماه می، کلايو در گزارش خود به لندن نوشت تیمورتاش در گفت وگو با یکی از کارمندان عالیرتبه خارجی، بدون ذکر نام وی، چنین اظهار نظر کرده که تا وقتی که حزب کارگردد بریتانیا برسر کار است، وی می تواند بدون واهمه از اقدامات تلافی جویانه بریتانیا مذاکرات را ادامه دهد (FO. 371/ 15337, Clive to Foreign Office, May 6, 1931) با مشاهده این نامه بود که رندل نوشت: «وجهه ما در ایران چنان پائین آمده است که دولت ایران دیگر هیچ اهمیتی به حل و فصل مسائل معوقه با ما از خود نشان نمی دهد .

(FO. 371/ 15337, Rendal Minute, May 7, 1931)

در این زمان، کلايو از وزارت خارجه خواست تا با بازگشت وی به لندن موافقت کنند و قبل از عزیمت خود به بررسی روند مذاکرات سه ساله با ایران پرداخت. وی معتقد بود که مسائل موجود بین ایران و بریتانیا در یک دوره شش ماهه قابل حل و فصل بوده است، ولی طرف ایرانی آن را به تأخیر انداخت. وی، بر این باور بود که ایران باید از دست زدن به اقدامات شدید خودداری کند. در پایان نامه خود نیز، همانند گزارشهای گذشته خود، تیمورتاش را عامل اصلی شکست مذاکرات خواند

(FO. 371/ 15337, E 2316/18/34, Clive to Oliphant, Enclosure in No 1)

اولیفانت نیز با مشاهده نتیجه بررسی کلايو نوشت هنگامی که مذاکرات آغاز شد، وزارت دریاداری بریتانیا تأسیسات هنگام را برای حفظ منافع بریتانیا حیاتی تلقی می کرد اما «از آن زمان تاکنون آب بسیاری وارد خلیج فارس شده» از سویی وضعیت هند، مذاکرات سال ۱۹۳۰ با مصر و موقعیت شوروی، همه دست به دست هم داد تا ایران در مذاکرات خود با ما بسیار کندتر از آنچه که بود حرکت کند.

لذا وی نیز پیشنهاد کرد بریتانیا سیاست مشابهی اتخاذ کند، یعنی با گام هایی چنان آهسته که گویی توقیفی حاصل شده است (FO. 371/ 15338, Oliphant)

(minute, July 11, 1931).

بحث روابط ایران و انگلیس در مجلس سنای بریتانیا نیز مطرح شد و در آن یکی از نمایندگان مجلس به قانون انحصار تجارت خارجی ایران پرداخت که بازتاب گسترده‌ای در مطبوعات تهران داشت و آن را دخالت در امور داخلی ایران تلقی کردند. اندکی بعد، این موضوع در مجلس ایران نیز مطرح شد که فروغی در مجلس هرگونه مسؤلیت شکست مذاکرات را رد کرد و دلیل شکست مذاکرات را امتناع بریتانیا از شناسایی حقوق قانونی ایران دانست

(FO. 371/ 15338, Dodd to Henderson, July 15, 1931)

در اواسط تیرماه ۱۳۱۰، تیمورتاش، در یکی از آخرین گفت و گوهای خود با کلایو، بار دیگر اعلام کرد تا زمانی که بریتانیا در دیدگاه‌های خود تغییری ندهد، ایران تمایلی به امضای پیمان کلی با آن کشور ندارد (FO. 371/ 15338,)

(Clive to Henderson, July 5, 1931)

تیمورتاش، با ارسال نامه دیگری به کلایو، قبل از اینکه وی تهران را ترک کند، با بررسی روابط دو طرف از سال ۱۹۰۷ به بعد، بالحنی تند و با کشیدن جداولی سعی کرد بود نشان دهد که ایران به مراتب بسیار کمتر از آن چیزی که بریتانیا به دست آورده دریافت کرده است. در ادامه نیز صراحتاً فنظر کردن دولت بریتانیا از ادعای خود بر جزیره باسعید و را فقط «تصدیق حق ایران (FO. 371/ 15336, Clive to Henderson, Enclosure 3, June 11, 1931) خوانده بود.

در مورد راه آهن دزداب [زاهدان] نیز وجود این راه آهن را در جهت «منافع مشترک طرفین» خواند. در مورد ایستگاه تلگراف هنگام نیز معتقد بود که از آغاز این ایستگاه بدون اجازه ایران ساخته شده، در نتیجه باید به ایران تحویل داده شود (FO. 371.15338, Clive to Henderson, Enclosure 2, June 11, 1931)

(1931)

با این نامه تیمورتاش و بازگشت کلایو به لندن، مذاکرات تا زمانی که تیمورتاش برای سرکشی به سفارتخانه ایران در لندن رفت کاملاً متوقف شده بود. در بازگشت به تهران تیمورتاش اطمینان داد که مذاکرات را از سر خواهد گرفت چرا که وی متقاعد شده، دولت بریتانیا نگرش دوستانه‌ای در قبال ایران در

پیش گرفته است (FO. 416/ 113 Hoare to Simon, June 12, 1932) وزارت خارجه بریتانیا نیز به سفیر جدید خود، سررجینالد هوئر، اطلاع داد که هرگونه اقدام آغازین برای مذاکرات باید از سوی تیمورتاش انجام شود و اگر دو هفته پس از بازگشت تیمورتاش از لندن هیچ تغییری روی نداد، وی به حضور تیمورتاش رسیده و خواهان انجام ترتیباتی در مورد خط پرواز هوایی شود. اما تیمورتاش بدون تأخیر، به محض ورود خواهان از سرگیری مذاکرات شد. به هوئر نیز اطلاع داد که تمام امتیازات کسب شده توسط بریتانیا تا این زمان فاقد اعتبار است.

در ۲۱ بهمن ۱۳۱۰، مذاکرات تیمورتاش و هوئر، با حضور فروغی آغاز شد. در حالیکه، مذاکرات درباره کلیات پیمان ادامه داشت، تیمورتاش بار دیگر خواهان دریافت یک منطقه ارضی در برابر انصراف از حق ایران بر بحرین شد. در نشست دیگری، تیمورتاش خواهان عقب نشینی داوطلبانه بریتانیا از درخواست خود مبنی بر اجاره هنگام شد. در مقابل، ایران نیز ترتیباتی را در زمینه خط هوایی قائل می شد. چون در این زمان مسئله خط هوایی برای بریتانیا از اهمیت بسزایی برخوردار بود و مذاکرات در ایران به درازا می کشید، لندن تصمیم گرفت این خط را در سواحل عربی ایجاد کند و این تصمیم خود را به تیمورتاش اطلاع داد.

در اوایل خرداد ۱۳۱۱، باکنار گذاشتن مسئله خط هوایی، بار دیگر مسئله اجاره هنگام مطرح شد. هوئر، در این مورد به تیمورتاش گفت تاآنجا که به دولت وی مربوط می شود، امکان رسیدن به یک پیمان کلی بدون اعطای این امتیاز غیرممکن است. تیمورتاش نیز برای خروج از بن بست پیشنهادهای جدیدی بدین شرح مطرح کرد:

۱. تصدیق مرزی بلوچستان؛
۲. پرداخت بخشی از مالیات های اخذ شده از شرکت نفت به ایران، از سوی دولت بریتانیا؛
۳. کمک به خرید هواپیماهای نظامی؛
۴. تعهدی مبنی بر کمک به خرید کشتی جنگی، در صورت یکه ایران قصد

افزودن آنها به ناوگان خود را داشت. البته، ایران در حال حاضر چنین طرحی را در دستور کار ندارد؛ و

۵. التزامی مبنی بر حسن نیت بریتانیا زمانی که دولت ایران در آتیه به دنبال اخذ قرضه خارجی بود

(FO. 371/ 16967, Hoar to Simon, April 22, 1931)

چون مسئله بلوچستان مطرح شده بود و حکومت هند هیچ سودی در پیشنهادهای تیمورتاش برای خود متصور نبود، این پیشنهاد را به کلی رد کرد. به دنبال آن دولت بریتانیا نیز جواب منفی داد.

بااین جواب بریتانیا، دولت ایران نیز در ۲۹ شهریور ۱۳۱۱ اطلاع داد که به زودی ناوهای ایران از ایتالیا وارد خواهند شد، لذا هنگام را برای استفاده ناوگان خود نیاز دارند.

در ادامه نیز خواستار تخلیه سریع جزیره از ناوگان بریتانیا شدند. این در حالی بود که تیمورتاش همچنان با ارسال نامه هایی امکان اعطا امتیازی را خاطرنشان می شد.

اما در نهایت، نیز نه این نامه ها و نه نشست های بعدی که برگزار شد، هیچ کدام به حل مسائل بین طرفین کمکی نکرد و انگلیسی ها همچنان سرسختانه بر مواضع خود پای می فشردند. تا اینکه در ۶ آذر ۱۳۱۱، باالغای قرارداد داری از سوی ایران و همچنین دستگیری و مرگ تیمورتاش، مذاکرات به طور کلی به ورطه فراموشی سپرده شد.

نتیجه گیری

مذاکرات پنج ساله در حالی به پایان رسید که هیچ نتیجه ای برای طرفین در پی نداشت. طی آن، مسائل مورد بحث تغییر کرد، افرادی که این مذاکرات را پیش می بردند تغییر کردند خواست های حقیقی طرفین از این پیمان مورد شک و تردید قرار گرفت. در این میان این بریتانیا بود، که در اواخر مذاکرات، دیدگاههای سفت و محکمی در پیش گرفت و حتی به سفیر خود دستور داد از نشان دادن

هرگونه نرمش در برابر طرف ایرانی خود امتناع کند. از سوی دیگر، طی این مذاکرات مشخص شد که تیمورتاش نقش کلیدی در تعیین سیاست های کلی نظام نوین دارد و با آشنایی که با دیدگاه های وی در این مذاکرات به دست آوردند، وجود وی را مانع کسب امتیازات بیشتر تلقی کردند. به همین دلیل، سفرای بریتانیا در ایران، در گزارشهای خود به لندن از شخصیت ناسازگار و حتی عقده ضد انگلیسی

تیمورتاش سخن به میان می آوردند. بنابراین، وجود تیمورتاش برای کسب امتیاز نفت که همزمان در جریان بود مانعی به شمار می رفت که باید از سر راه برداشته می شد. (۱)

توضیحات و مأخذ

۱- محمدعلی اکبری - میکائیل وحیدی راد «تیمورتاش قربانی منافع انگلیس در ایران» تحقیقات تاریخی فصلنامه گنجینه اسناد : سال بیستم و سوم، دفتر سوم، (پائیز ۱۳۹۲)، صص ۶۹ - ۴۴

پی نوشت:

۱- ماده واحده- مجلس شورای ملی تعرفه گمرکی ضمیمه را تصویب و به دولت اجازه می دهد که با دول خارجه قراردادهای گمرکی مخصوصی که از تعرفه حداقل کمتر نباشد منعقد نماید. مدت این قرارداد از هشت سال نباید متجاوز نماید. تبصره: نسبت به مال التجاره دولی که بعد از ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۰۷ دارای قرارداد گمرکی قانونی با دولت ایران نباشند حداکثر تعرفه مصوبه معمول و مجری خواهد بود. مذاکرات مجلس دوره ششم تقنینیه، بی تا، ص ۴۲۲۸ .

۲ - یکی از مسائل مطرح در روابط ایران و انگلیس در این زمان، مسئله عهدنامه منع برده فروشی (۱۸۸۲) بود. که براساس آن کشتی های جنگی بریتانیا حق بازرسی کشتی های مظنون به حمل برده در خلیج فارس را به دست آورده بودند. در دوره رضاشاه وجود این عهدنامه خدشه ای به حیثیت ایران تعبیر می شد. بنابراین، تیمورتاش با استدلال اینکه ایران نیز قرارداد منع برده فروشی بروکسل (۱۸۹۰) را امضا کرده است خواهان لغو این عهدنامه شد، درحالیکه انگلستان از این عهدنامه به عنوان ابزاری برای حضور ناوگان خود در خلیج فارس بهره برداری می کرد و حاضر به لغو آن نبود. تیمورتاش نیز درمقابل، خواهان اعطای حق تفتیش کشتی های بریتانیا به ایران شد که از سوی بریتانیا به شدت رد شد. در نتیجه این مسئله نیز بدون نتیجه باقی ماند.

۳. در سال ۱۹۳۷ پیمانی بین بریتانیا و مصر در یکی از شهرهای سوئیس)

Montreux) به امضا رسید که بر اساس آن، مصر پس از ۵۰ سال اشغال توسط بریتانیا، به عنوان یک دولت مستقل شناخت شد.

منابع

- مذاکرات مجلس دورة ششم تقنینیه، تهران: مطبعه مجلس. بی تا.
- زرگر، علی اصغر (۱۳۷۲). تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دورة رضاشاه (کاوه بیات، مترجم). تهران: انتشارات پروین - انتشارات معین.
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۲). تیمورتاش: قربانی منافع ایران در خلیج فارس. تهران: مجله تاریخ دانشگاه تهران، ویژه نامه خلیج فارس، ۵ (۴).
- آقابکف، ژرژ سرگی یویچ (۱۳۵۷). خاطرات آقابکف (حسین ایوبیان، مترجم). تهران: انتشارات پیام.

Briton Cooper Busch (1968). Britain and the Persian Gulf, 1894-1914.

Berkeley: University

.of California Press

Davoud hermidas Bavand (1994). The historical, Political, and legal bases of Iran's sovereignty over the islands of tumb and abumusa. New York

I. J. Seccombe and R. I. Lawless (1986). Foreign Worker Dependence in the Gulf, and

the International Oil companies: 1910-50. New York: The Center for Migration Studies of New York

.FO. 371/ 12292, Clive to Foreign Office, December 28, 1927

FO. 671/ 13056, Clive to Foreign Office, January 3, 1928

FO. 371/ 13056, Foreign Office to Clive, January 5, 1928

FO. 371/ 13056, Clive to Foreign Office, January 9, 1928

FO. 371/ 13056, Baxter Minute, January 9, 1928

-
- .FO. 371/ 13056, Chamberlain to Churchill, January 5, 1928
- .FO. 371/ 13060, W. Churchill to Chamberlain, February 10, 1928
- FO. 371/ 13060, Quoted in Baxter Minute , February 14, 1928
- FO. 371/ 13056, E 1740/ 47 /34 , Teymourtash to Clive, March 14, 1928
- .FO. 416/ 113, Clive to Henderson, July 14, 1929
- FO. E 5315 / 3164/ 34 Lord Cushendun to Sir R. Clive, November 7, 1929
- FO. 371/ 13056, Foreign Office to Clive , January 5, 1928
- The interim Report of Persian Gulf Sub-Committee of committee of ,imperial Defense
- .November 1928
- .Foreign Office to Clive, Nonmember 7, 1928
- FO. 371/ 13067, Teymourtash to Clive, April 19, 1928
- FO. 371/ 2175 Oliphant (foreign Office) to Mr. Wellesley, April 20, 1926
- .FO. 371/ 13775, Clive to Chamberlain, Enclosure 2, January 19, 1929
- .FO. 371/ 13775, Clive to Chamberlain, January 19, 1929
- .FO. 371/ 13773, Clive to Henderson, January 31, 1929
- .FO. 371/ 13775, Foreign Office to Clive, January 29, 1929
- .FO. 371/ 13776, Clive to Foreign Office, March 20, 1929
- .FO. 371/ 13776, Foreign Office to Clive, March 27, 1929
- .FO. 371/ 13276, Baxter Memorandum, March 25, 1929
- .FO. 371/ 13771, Clive to Foreign Office, June 26, 1929
- .FO. 371/ 13777, Foreign Office to Clive, June 29, 1929

- .FO. 371/ 13777, Clive to Arthur Henderson, August 10, 1929
 .FO. 371/ 13794, Randal Memorandum, November 6, 1929
 .FO. 371/ 13777, Henderson to Clive, September 25, 1929
 .FO. 371/ 13776, India Office to Viceroy, April 16, 1929
 .FO E 4700/ 52/ 21, Clive to Henderson, September 16, 1929
 FO. 371/ 14478 Clive to foreign Office, Enclosure Teymourdash
 ,meeting, April 15 , 1930
 .FO. 371/ 14531, Foreign Office to Clive, January 30, 1930
 .FO. 371/ 14531, Foreign Office to Clive, January 30, 1930
 .FO. 371/ 14532, Clive to Foreign Office, January 9, 1930
 .FO. 371/ 14532, Baxter Minute, February 7, 1930
 .FO. 371/ 14533, Clive to Teymourdash, February 21, 1930
 .FO. 371/ 14533, Clive to Foreign Office, April 3, 1930
 FO. 371/ 14533, Baxter Minute , May 2, 1930
 .FO. 371/ 14533, Clive to Foreign Office, May 12, 1930
 .FO. 371/ 14533, Clive to Henderson, July 15, 1930
 .FO. 371/ 14534, Clive to Foreign Office, May 29, 1930
 .FO. 371/ 14534, Clive to Foreign Office, August 13, 1930
 .FO. 371/ 14534, Baxter Minute, August 13, 1930
 .FO. 371/ 14534, Foreign Office to Clive, August 16, 1930
 FO. 4369/ 19 / 34 Clive to Mr. A. Henderson, enclosure, Timmourtache
 to Clive, April

۱۹۳۰, ۱۵

محمدعلیا کبری

میکائیل وحیدی راد

کنجینه اسناد، شماره ۶۹ ۹۱

- .FO. 371/ 14534, Baxter Minute, August 19, 1930
 .FO. 371/ 14534, Foreign Office to Clive, August 21, 1930
 .FO. 371/ 14534, Henderson to Clive, Enclosure No. 1, August 28, 1930
 .FO. 371/ 14535, Clive to Foreign Office, September 23, 1930
 .FO. 371/ 14535, Rendel Minute, October 1, 1930
 .FO. 371/ 14535, Foreign Office to Clive, October 1, 1930
 .FO. 371/ 14535 Clive to Foreign Office, October 5, 1930
 .FO. 371/ 14535, Clive to Foreign Office, October 10, 1930
 .FO. 371/ 14535, Clive to Foreign Office, October 23, 1930
 .FO. 371/ 14535, Clive to Foreign Office, October 29, 1930
 FO. 371/ 14535, Clive to Henderson , October 28, 1930
 .FO. 371/ 14535, Rendel Minute, October 30, 1930
 .FO. 416/ 113, Clive to Henderson, May 22, 1931
 FO. 371/ 14535, Teymourdash to Clive, September 26, 1930. Enclosure
 .1, in No 1
 FO. 371/ E 194/ 18/ 34, Enclosure in No 1, Clive to Timurtash, January
 .14, 1931
 .FO. 371/ 15337, Rendel to Clive, March 13, 1931
 .FO. 371/ E 2316/ 18/ 34, Clive to Henderson, April 22, 1931
 .FO. 371/ 15337, E 1550/ 18/ 34, Clive to Oliphant, March 16, 1931
 .FO. 371/ 15337, Clive to Foreign Office, April 10, 1931
 .FO. 371/ 15337/ E 2316/ 18/ 34, Clive to Henderson, April 22, 1931
 .FO. 371/ 15337/ E 2382/ 18/ 34, Clive to Henderson, May 5, 1931
 FO. 371/ 15538/ E 3826/ 18/ 34, Oliphant Memorandum, January 4,

.1931

- .FO. 371/ 15337, Baxter Memorandum, April 24, 1931
- .FO. 371/ 15337, Vansittart to Macdonald, May 5, 1931
- .FO. 371/ 15337, Clive to Foreign Office, May 6, 1931
- .FO. 371/ 15337, Rendal Minute, May 7, 1931
- .FO. 371/ 15337, E 2316/ 18/ 34, Clive to Oliphant, Enclosure in No 1
- .FO. 371/ 15338, Oliphant minute, July 11, 1931
- .FO. 371/ 15338, Dodd to Henderson, July 15, 1931
- .FO. 371/ 15338, Clive to Henderson, July 5, 1931
- .FO. 371/ 15336, Clive to Henderson, Enclosure 3, June 11, 1931
- .FO. 371/ 15338, Clive to Henderson, Enclosure 2, June 11, 1931
- .FO. 416/ 113 Hoare to Simon, June 12, 1932
- .FO. 371/ 16967, Hoar t o Simon, April 22, 1932

فصل دهم

تأملی در علل صعود و سقوط تیمورتاش

به روایت حسن محمدی در باره « علل صعودی و سقوط تیمورتاش » :
 کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ، گفتمان سیاسی و فکری جامعه ایران را متحول و مقدمات تغییر نظام سیاسی را فراهم ساخت که در نهایت، از درون آن دیکتاتوری خودکامه و اقتدارگرا سر برآورد. کودتای ۱۲۹۹ ، صرفاً کودتائی تحمیل شده از سوی دولت های بیگانه همانند انگلیس نبود؛ بلکه طیف گسترده ای از روشنفکران، سیاستمداران و نخبگان ایرانی، شدیداً خواستار تغییرات اساسی و بنیادین در ساختار سیاسی و اجتماعی کشور، از طریق کودتا یا اقداماتی مشابه آن بودند. این مسئله، آشکارا در آثار نویسندگان آن دوره دیده می شود.

به هر حال، با توجه به بسترهای مساعد اجتماعی - سیاسی، کودتا با استقبال همگانی مواجه شد و رضاخان سردار سپه، اندکی پس از کودتا به شاخص ترین و مؤثرترین شخصیت کابینه های ایران تبدیل شد. اقدامات رضاخان در راه ایجاد نظم و امنیت و در کل، پیشرفت کشور، طیف گسترده ای از روشنفکران و نخبگان سیاسی را پیرامون او گرد آورد.

رضاخان، ابتدا با همکاری جمعی از آن روشنفکران در سال ۱۳۰۲ ش. خواست تا با طرح نظام جمهوری، زمینه را برای رسیدن به ریاست جمهوری و سپس پادشاهی برای خود آماده کند. ولی بنا به دلایلی که شرح آن از عهده این مقاله خارج است، موفق نشد.

شکست جریان جمهوریخواهی، موجب دلسردی رضاخان از رسیدن به هدفش نشد و این بار کوشید تا از طریق نهادهای قانونی به آرمان سیاسی خود جامه عمل بپوشاند. به همین خاطر کوشید تا پایه های دیگری از میان روشنفکران و نخبگان سیاسی برای رسیدن به آرزوهای سیاسی اش جستجو کند.

در همین هنگام بود که تیمورتاش دست رضاخان را به منزله همراهی فشرد و به اوقول همکاری داد. وی، فرزند يك زمیندار بجنوردی و دانش آموخته مدرسه نظام نیکلای روسیه بود. همچنین، نماینده دوره دوم، سوم، چهارم و پنجم مجلس ومدتی نیز حاکم گیلان (در فترت بین مجلس سوم و چهارم) و قبل از نمایندگی مجلس پنجم، والی کرمان و سیستان بود. باتوجه به این زمینه ها، اکنون به بررسی رابطه تیمورتاش و رضاشاه، از نمایندگی مجلس پنجم تیمورتاش تا مرگ او می پردازیم.

تیمورتاش و تلاش او برای رساندن رضاخان به سلطنت

انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی، در تابستان ۱۳۰۲ برگزار شد و تیمورتاش- که در آن دوره والی کرمان بود - از نیشابور به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید. در آن دوره، رضاخان سمت رئیس الوزرائی داشت و احمدشاه، به اروپا مسافرت کرده بود. تیمورتاش، پس از حضور در مجلس با ذکاوت و آینده نگری خود فهمید که قدرت واقعی مملکت در دست رضاخان است و همان طور هم پیش خواهد رفت و دیگر برای احمدشاه قاجار، جایی در کشور نخواهد بود. از این رو، هرچه بیشتر خود را به رضاخان نزدیک کرد تا خطری متوجه او نشود.

او، در مجلس پنجم نه در فکر نایب رئیسی بود و نه نطق کردن! ولی هر جا احساس می کرد که سردار سپه احتیاج به دفاع یا فعالیت و دوندگی دارد، در حق او دریغ نمی کرد و چون ریاست کمیسیون نظام مجلس با وی بود و سردار سپه بیشتر از همه کمیسیون ها با این کمیسیون سروکار داشت، خود به خود آن دو به هم نزدیک شدند، علی الخصوص « اطلاق عنوان « سردار » به او، بیش از پیش مشوق وی در کارها بود. (عاقلی، ۱۳۷۲، صص ۲۰۲ - ۲۰۳)

در شهریورماه ۱۳۰۳ - که سردار سپه کابینه خود را از نو تشکیل داد - تیمورتاش را به وزارت فواید عامه و تجارت منصوب کرد و فروغی را به سمت وزیرمالیه برگزید. از میان وزیران، تیمورتاش رابط بین سفارت شوروی و فروغی، رابط

سفارت انگلیس با رضاخان بود.

این دو نفر، می کوشیدند تا رضایت انگلستان و شوروی را نسبت به سلطنت رضاخان جلب کنند.

بعد از این که رضاخان به غائله شیخ خزعل در خوزستان خاتمه بخشید و قدرتی در مقابل خود نیافت، به فکر کسب مقام فرماندهی کل قوا افتاد. تنها مشکلی که سد راه هدف رضاخان گردید، مخالفت سیدحسن مدرس با طرح موضوع بود. سردار معظم (تیمورتاش)، داوطلب شد این مشکل را حل کند و برای این منظور، در شبی که قرار بود طرح واگذاری فرماندهی کل قوا به سردار سپه مطرح شود، او با مدرس در این باره رایزنی کرد. در نتیجه، مدرس از طریق سردار معظم به اقلیت پیغام فرستاد که من، طرح را با اصلاحاتی تأیید کرده ام، شما نیز رأی بدهید. اقلیت هم با متابعت از مدرس، رأی موافق خود را دادند. (عاقلی، ۱۳۷۲، ص ۲۰۴)

همان طور که قبلاً اشاره شد، تیمورتاش در زمان تصدیگری وزارت فواید عامه و تجارت، به عنوان بازوی چپ رضاخان، در صدد جلب رضایت شوروی برای سلطنت رضاخان بود و حتا در این راه زمینه واگذاری شیلات شمال را به روسها فراهم ساخت تا نظر مساعد آنها را نسبت به سلطنت رضاخان جلب نماید. اکثریت [مجلس] در سایه فعالیت و پشتکار فیروز و تیمور، دو وزیر باوفا از بیرون، و داور و دیگر هم‌دستانش در اندرون مجلس، بنای کار و فعالیت را نهادند و در اواخر مه ماه مطلب را آشکار کردند. (بهار، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۷۹)

تیمورتاش و یارانش، تمام تلاش خود را در درون و برون مجلس برای سلطنت به کار گرفتند و چون نیاز به تغییر قانون اساسی داشت و این کار با وجود اشخاصی مانند مدرس در مقام نمایندگی و مستوفی الممالک در سمت ریاست مجلس، امکان پذیر نبود. آنها با طرح نقشه هائی سعی در خارج کردن آن دوازده مجلس و سپردن ریاست مجلس به سید محمدتدین، نایب رئیس مجلس داشتند که او نیز از سر سپردگان رضاخان بود. بدین ترتیب، جریان امور را به نفع رضاخان به پایان هدایت کردند.

یحیی دولت آبادی، یکی از نمایندگان مجلس دوره قاجار و پهلوی، در این باره نوشته است: «تیمورتاش، از طرف سردار سپه به مجلس آمده تا مستوفی الممالک را ببرد به منزل سردار سپه، و او را به امر سردار سپه، تا بعد از تمام شدن کار در مجلس، آن جا توقیف نماید و چون خواست برود، عدم قبول ریاست مجلس را نوشته، به یکی از نمایندگان بدهد [تا] در مجلس بخوانند. مدرس هم، تا موقع خوانده شدن این ورقه در مجلس بنشیند و چون ورقه خوانده شد، بهانه به دست آورده، بگوید چون مجلس، رئیس ندارد، رسمیت نخواهد داشت.» (دولت آبادی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۳۸۴)

از روز پنجم آبان، داورو تیمورتاش - که قبلاً طرح تك ماده ای انقراض سلسله قاجار را تهیه و تدوین کرده بودند - نمایندگان هوادار سردار سپه را يك به يك به زیرزمین منزل رضاخان مخواندند و موافقت و امضای آنان را دریافت می داشتند و اگر کسی امتناع می ورزید، با وعده و وعید و یا تهدید و نصیحت، او را به امضا کردن وامی داشتند. (مکی، ۱۳۷۴، ج ۳، صص ۴۳۶ - ۴۳۷)

بالأخره در اثر کوشش و مساعی سرسپردگان رضاخان همچون تیمورتاش، داور، فیروز و...، مجلس شورای ملی، در روز نهم آبان ۱۳۰۴ طرح انقراض سلسله قاجار و واگذاری حکومت به رضاخان را تصویب کرد و تعیین سلطنت دائمی را، به رأی مجلس مؤسسان و گذاشت.

مجلس مؤسسان نیز در بیست و دوم آذر همان سال، چهار اصل از متمم قانون اساسی را اصلاح و سلطنت ایران را، به رضاخان پهلوی و اعقاب ذکور او واگذار کرد.

رضاخان نیز، در روز بیست و چهارم آذرماه در مجلس شورای ملی حضور یافت و طبق قانون اساسی، مراسم سوگند را به جا آورد و فردای آن روز، پس از جلوس بر تخت مرمر، پادشاهی خود را اعلام کرد.

انتخاب تیمورتاش به وزارت دربار

رضاشاه، پس از رسیدن به سلطنت، مقامات حساس کشوری را به افرادی که در راه سلطنتش کوشیده بودند، واگذار کرد و در این میان، تیمورتاش را به وزارت دربار پهلوی برگزید.

حال پیردازیم به این که چرا رضاشاه با وجود افرادی مطیع تر و سرسپرده تر و مهم تر از همه، افرادی با طول خدمت بیشتر مانند چراغعلی خان (امیر اکرم)، حسین دادگر (عدل الملک)، سرتیپ خدایارخان و فرج الله بهرامی (دبیر اعظم)، تیمورتاش جوان را به این مقام برگزید.

با بررسی شواهد و مدارک، می توان گفت که بجز تلاش تیمورتاش در رساندن رضاشاه به سلطنت، چندین عامل دیگر نیز در این انتخاب دخیل بوده است: از جمله این که، رضاشاه وزیر درباری می خواست که شایسته دربار پهلوی باشد. (خواجه نوری، ۱۳۵۷، ص ۴۲)

رضاشاه، می خواست دربارش را تا حد دربارهای اروپائی ارتقا دهد و برای این کار، کسی جز تیمورتاش را - که هم تحصیل کرده و هم باهوش و سخندان بود و همچنین به چندین زبان خارجی تسلط داشت - مناسب ندید.

از سوی دیگر، از آن جا که رضاشاه تربیت قزاقی داشت و تمام عمر خود را در سربازخانه گذرانده بود، در ابتدا آگاهی چندانی از امور سیاسی و کشوری نداشت. بنابراین، در دربار خود به کسی نیاز داشت تا امور کشوری را اداره کند و برای این کار، تیمورتاش را از همه مناسب تر دید. زیرا او، هم با شوروی ها و هم با انگلیسی ها مراوده و روابط حسنه داشت. این دلیل، در سخن خود رضاشاه کاملاً مشخص است که در ابتدای سلطنتش به تیمورتاش گفته بود: «از امروز به بعد ما دو نفر ایران را اداره خواهیم کرد. کارهای نظامی اش با من و کارهای سیاسی اش با تو.» (شیخ الاسلامی، ۱۳۷۹، ص ۹)

از دلایل دیگری که می توان برای انتخاب تیمورتاش برشمرد، تحصیلات نظامی او بود. همان طور که قبلاً اشاره شد، تیمورتاش دانش آموخته مدرسه

نظام نیکلای روسیه بود و رضاشاه، می دانست که او به خاطر تحصیلات نظامی اش، به لزوم دیکتاتوری و اطاعت کورکورانه و حاکمیت زور بر قانون اعتقاد دارد و برای رسیدن به هدفش، پایبند هیچ قانون و مقرراتی نخواهد بود. از قضا، پیش بینی رضاشاه درست از آب درآمد و تیمورتاش، همان کسی بود که رضاشاه نیاز داشت.

تیمورتاش، وزیر دربار پهلوی

تیمورتاش بعد از رسیدن به مقام وزارت دربار، نه تنها همه خواسته هائی که شاه از وزیر دربار داشت برآورده کرد، بلکه از آن نیز فراتر رفت و به فزون خواهی های خود ادامه داد و تا آن جا پیش رفت که شخص دوم مملکت شد. تیمورتاش، بلافاصله بعد از رسیدن به وزارت دربار، مراسم تاجگذاری پادشاه جدید را به رسم اروپائی انجام داد و چند روز پس از آن - که انتخابات دوره ششم مجلس شروع شد - نقش اساسی در انتخابات بازی کرد و اکثر مخالفان خود را از فهرست نمایندگان خط زد. بدین ترتیب، مجلس ششم نه به مثابه يك نهاد نیرومند ملی بلکه به صورت يك مؤسسه دولتی، زیر نظر وزیر دربار (تیمورتاش) آغاز به کار کرد (ملائی توانی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۵) او، همچنین تیرگی روابط ایران و شوروی را برطرف کرد و با آن ها پیمان دوستی و تجاری به امضا رسانید.

رضاشاه، در اوایل کار از سردار معظم (تیمورتاش) درباره مسائل دیپلماتیک، پروتکل و تشریفات سؤالاتی می کرد و تا يك سال، هر وقت سفیران و وزیران مختار خارجی به دیدار او می آمدند، سردار معظم را به عنوان مترجم دعوت می کرد و در کنار خود می نشاند.

حقیقت امر، این بود که رضاشاه در حضور سفیران و وزیران مختار خارجی احساس ضعف می کرد و قادر به مذاکره سیاسی با آن ها نبود. در آن هنگام تیمورتاش با آن زرنگی خاص به داد شاه می رسید و بی آن که حاضران



رضاشاه در سال‌های اول سلطنت به اتفاق تیمورتاش، وزیر دربار، و فروغی، نخست‌وزیر.



رضاشاه - علی اکبر داور

متوجه شوند، او را از مخصصه تکلم اصولی و صحیح با سفرا می رهانید و به همان خاطر، رضاشاه هرگز مایل نبود بدون تیمورتاش، کسی از رجال داخلی و خارجی را به حضور بپذیرد.

تیمورتاش، کوشید تا در این مدت از تمام رقبیان خود پیشی بگیرد و خود را هرچه بیشتر به رضاشاه نزدیک کند. وی، توانست فروغی رئیس الوزرا را کنار بزند و از او پیشی بگیرد. او، تا آن جا پیش رفت که رضاشاه بعد از استعفای مستوفی الممالک از ریاست وزرا، تعیین رئیس الوزرای جدید را به او سپرد و این امر، برای تیمورتاش فرصت مناسبی بود تا از آن بهره بجوید و هرچه بیشتر قدرت نمائی کند.

تیمورتاش برای این که مدیریت دولت را در دست بگیرد، سعی کرد کسی را به ریاست الوزرائی برگزیند که هم وجهه ملی داشته باشد و هم مجری اوامر او باشد و کسی را جز مخبرالسلطنه هدایت برای این کار مناسب ندید. پس او را به ریاست وزرا برگزید و در طول ریاست الوزرائی او، زمام امور را در دست داشت.

همان طور که گفته شد، تیمورتاش در انتخابات مجلس ششم دخالت داشت. دخالت او در انتخابات دوره هفتم، بیشتر شد و تمام کسانی را که حدس می زد با لویح و کارهای دولت مخالفت کنند، بکلی کنار گذاشت و مجلسی یکدست و مطیع اوامر خود به وجود آورد که در آن اصلاً از کسانی همانند مدرس، ملکا لشعراى بهار، دکتر مصدق و سیدحسن زعیم، خبری نبود.

[تیمورتاش] به قدری اعتماد شاه را جلب کرده بود که بدون مشورت و صلاحدید او کاری انجام نمی گرفت.

دولت، رئیس الوزرا، وزیران، والیان و حکام و نمایندگان، همه از طرف او انتخاب می شدند. سیاست خارجی را یکتا نه اداره می کرد. تمام سفرا و وزرای مختار از طرف او تعیین می شدند؛ حتا چند بار سازمان وزارت امور خارجه را تغییر داد. (عاقلی، ۱۳۷۲، صص ۲۴۸ - ۲۵۰)

تیمورتاش تا آن درجه پیش رفته بود که رضاشاه درباره او می گفت: تیمورتاش، وزیر دربار ماست و واسطه بین شاه و هیئت دولت. طرف اعتماد شاه و در هر

کاری نافذ است. روزی اعلیحضرت در هیئت دولت خطاب به وزرا فرمودند: قول تیمور، قول من است.» (هدایت، ۱۳۷۵، ص ۴۷۲)

این سخن، برای تیمورتاش کافی بود تا هرچه بیشتر قدرت خود را افزایش دهد. تیمورتاش، تنها راه دستیابی به رضاشاه شد و خویشتن دیگر رضاشاه گردید. (غنی، ۱۳۷۷، ص ۴۰۴)

از این تاریخ، او عملاً شخص دوم مملکت بود و با دو دوستش یعنی داور و فیروز، کارهای داخله و خارجه را به نحو مطلوب انجام می داد. البته این تکروی تیمورتاش، موجب ناراحتی و کینه دیگر خادمان شاه از او گردید. چنانچه عین السلطنه درباره او نوشته است: «وزیر دربار، چنان زهرچشمی از همه گرفته که مردم به اخلاق شاه سجده می کنند.» (عین السلطنه، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۷۷۰۰)

ویکی از همکارانش در هیئت دولت، بعدها درباره او نوشت: «مرحوم تیمورتاش، در زمان خود همه کاره بود و هیچ کار [ی] برخلاف نظر او انجام نمی گرفت و نظریات و خواسته های رضاشاه را بخوبی و درستی و صداقت و لیاقت انجام می داد؛ ولی افسوس که تیمورتاش، این بوذرجمهر عصر، مردی که نقص و عیبی مهم نداشت، از میان رفت.» (تقی زاده، ۱۳۷۹، ص ۴۲۲)

تیمورتاش، یکی از بنیادگذاران دیکتاتوری پهلوی - (طبری، ۱۳۵۶، صص ۹۵ - ۹۶) و مظهر قدرت و اراده شاه بود (دشتی، ۱۳۵۴، ص ۱۳۸). باتوجه به موارد ذکر شده، می توان پی برد که میزان نفوذ و تأثیر تیمورتاش در رضاشاه تا چه حدی بوده است.

رضاشاه از روز اول سلطنتش، از درآمد نفت راضی نبود. مذاکرات بین دولت ایران و شرکت نفت نیز در این پنج سال اخیر به نتیجه نرسیده بود. چون مدیران شرکت نفت، به هیچ وجه حاضر به امتیازدهی به ایران نبودند. تیمورتاش، در روز پانزدهم شهریور ۱۳۱۰ برای مذاکره با «سرجان کدمن» رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت نفت، عازم انگلستان شد. مذاکرات تیمورتاش با مدیران شرکت نفت در لندن، نزدیک به یک ماه طول کشید، ولی نتیجه ای به

دست نیامد. تیمورتاش، بناچار با وزیر امور خارجه انگلیس (سرجان سیمون) ملاقات و مذاکره کرد و از آن نیز نتیجه ای حاصل نشد.

وی، پس از ناکامی در مذاکرات نفت، از انگلستان عازم روسیه شد و در آن جا با استقبال باشکوهی مواجه شد و پس از مذاکره با مقامات شوروری به ایران بازگشت. پس از مدتی در روز اول دیماه ۱۳۱۱، تیمورتاش از خدمت وزارت دربار معاف و در خانه خودش تحت نظر گرفته شد.

او، حدود دو ماه در منزلش تحت نظر بود. در روز بیست و نهم بهمن ماه ۱۳۱۱، وی را به زندان منتقل کردند و پس از دو بار محاکمه، به جرم ارتشا و فساد مالی، به پنج سال حبس مجرد محکوم کردند و سرانجام در نهم مهرماه ۱۳۱۲، او را در زندان قصر از بین بردند.

علل سقوط تیمورتاش

همان طور که گفته شد، تیمورتاش چندی پس از برگشت از مسافرت اروپا، از مقام وزارت دربار کنار گذاشته شد. حال باید بپردازیم به این که چرا تیمورتاش به رغم این که خدمات شایان توجهی برای حکومت پهلوی انجام داد، از پست حساس خود کنار زده شد و چرا پس از برکناری، کشته شد؟ دلایل متعددی در این باره مطرح شده است و ما باید به بررسی صحت و سقم این دلایل و میزان تأثیر هر یک درباره تیمورتاش بپردازیم.

۱. قضیه نفت

یکی از مهم ترین عوامل سقوط تیمورتاش، قضیه نفت بود. همان طور که می دانیم، رضاشاه از درآمد نفت راضی نبود و سعی در افزایش سهم ایران از نفت داشت. از این رو، تیمورتاش از طرف شاه مأمور حل قضیه و مذاکره با شرکت نفت گردید و چون در کار مذاکره، خیلی سرسختانه و سخت گیرانه عمل می کرد و حاضر نبود هیچگونه امتیازی به انگلیسی ها بدهد، آن ها وجود تیمورتاش

را مانعی در راه رسیدن به هدف خود دیدند و از راه های غیردیپلماتیک وارد شدند. در مطبوعات خود به تعریف و تمجید از تیمورتاش پرداختند و او را همه کاره ایران نامیدند؛ تا با این کار، دیکتاتور بدگمانی مثل رضا شاه - که به قول تیمورتاش «حتا از هوائی که استنشاق می کند، هراسنک است» (عاقلی، ۱۳۷۲، ص ۳۵۴)، از او ظنین و وی را از میدان بدرکنند. توفیق نیافتن تیمورتاش در حل قضیه نفت و مخالفت او با شاه در شیوه غیردیپلماتیک لغو قرارداد (انداختن قرارداد در بخاری و لغو یکباره آن) نیز، مزید بر علت شد. با مطالعه در اخلاقیات و خصوصیات رضاشاه که به گفته یکی از نزدیکانش: «یک مستبد مبتلا به بیماری خودآزاری و مبتلا به جنون سوءظن بود که پیوسته خود را در معرض تهدید بدخواهان و خائنان و جاسوسان دو جانبه و سه جانبه یا چهارجانبه می دید که فقط برای خیانت به وی بدنیا آمده اند.» (اسفندیاری بختیاری، ۱۳۷۱، ص ۱۴۹)، می فهمیم که چنین عملی به خاطر سوءظن رضاشاه دور از انتظار نیست.

ناگفته نماند که بیشتر سوءظن رضاشاه در این قضیه، به روابط تیمورتاش با شوروی و قضیه شرکت او در مهمانی خصوصی وزیر جنگ شوروی مربوط است که آن را از رضاشاه مخفی نگاه داشته بود. ولی تیمورتاش در مذاکره با شوروی، هدفی جز ایجاد بیم در انگلیسی ها، برای راضی کردنشان به پذیرش شرایط ایران نداشت؛ کاری که به عنوان یکی از روش های دیپلماتیک، برای قبولاندن شروط خود به طرف مقابل در مباحثات سیاسی جا افتاده بود.

۲. ترس از برچیده شدن سلطنت

عامل دیگر در سقوط تیمورتاش، ترس رضاشاه از برچیده شدن تاج و تختش بعد از خود، با وجود شخصی فرصت طلب و زیاده خواهی چون تیمورتاش بود و آنچه بیشتر از همه به این عامل دامن می زد، مقاله مشهور تایمز بود که تیمورتاش را، مغز متفکر تشکیلات اداری ایران معرفی کرده بود و با اشاره به کهنسالی رضاشاه، نتیجه گرفته بود که با وجود تیمورتاش جاه طلب، با درگذشت شاه،

ولیعهد سیزده ساله هیچگونه اقبالی برای سلطنت نخواهد داشت. آن گاه راهکاری پیش روی رضاشاه گذاشته بود که او باید تمام مردان برجسته و جاه طلب کشور را همانند تیمورتاش، از مسند قدرت برکنار سازد و افراد کم خطر را همانند محمدعلی فروغی، وزیر خارجه فعلی - که ، جاه طلب نباشند - روی کار آورد (شیخ الاسلامی، ۱۳۷۹ صص ۲۹۳ - ۲۹۴). این نیز، ضربه ای بود که تیمورتاش از طرف انگلیسی ها خورد.

به تعبیر تقی زاده : « عمده مطلب، این بود که شاه » که شاه از هرکسی که جریزه داشت، وحشت می کرد. تمام را می خواست از میان بردارد، به خاطر پسرش؛ پسرش کوچک بود. شاید فکرش هم درست بود. چون اگر از بین می رفت، معلوم نبود آدم کوچکی در مقابل شخصی مثل تیمورتاش چه می توانست بکند.» (تقی زاده ، ۱۳۷۹ ، صص ۲۵۶-۲۵۵)

به نظر نگارنده، این عامل مهم ترین عامل سقوط تیمورتاش بود. زیرا موجودیت و بقای حکومت پهلوی را تهدید می کرد؛ حکومتی که رضاشاه برای به دست آوردن آن، عمر خود را گذاشته بود و برای حفظ آن حاضر به هرکاری بود! چنان که دیدیم در شهریور ۱۳۲۰ ، برای حفظ سلطنت در خاندان پهلوی، راضی به استعفا شد؛ کاری که هیچکس تصور آن را نمی کرد! میزان تأثیر این عامل، از گفته خود رضاشاه نیز مشخص می شود که تقی زاده از او نقل کرده است:

کسی به من [تقی زاده] گفت: [رضاشاه] گفته، تیمورتاش می خواهد، پسر مرا از میان ببرد (تقی زاده، ۱۳۷۹ ، ص ۲۵۸) و میزان تأثیر مقاله تایمز از آن جا روشن می شود که رضاشاه، طبق سفارش مقاله، عمل کرده و بعد از برکناری تیمورتاش، مخبر السلطنه هدایت را - که تیمورتاش به نخست وزیری برگزیده بود - برکنار و محمدعلی فروغی را مأمور تشکیل کابینه کرد.

۳. دوستی و معاشرت با وکیل الملك دیبا

یکی دیگر از عوامل سقوط تیمورتاش، دوستی او با عبدالحسین خان دیبا (وکیل الملك)، رئیس حسابداری دربار بود. گفته می شود که دیبا، شخصی بود که اصلاً پایبند اخلاقیات نبود و رضاشاه، اصلاً از او خوشش نمی آمد. برعکس، تیمورتاش روابط بسیار نزدیک و صمیمی با او داشت و در اکثر مهمانی ها و مسافرت ها، او و همسرش را خطاب می کرد - همراه خود می برد. « بلبل » - که وی را رضاشاه دنبال بهانه ای می گشت تا وی را از دربار بیرون کند. فوت پدرزن رضاشاه - که سبب آن را سکت قلبی به علت باخت در قمار به دیبا عنوان کردند - بهانه ای به دست رضاشاه داد.

« يك روز شاه به دفتر محاسبات وزارت دربار رفت و میزو صندلی او را درهم شکست و سپس به پیش خدمت دستور داد که: این مرد را از این جا بیرون کنید... و» فرخ، بی تا، ص ۲۹۱)

بعد از اخراج دیبا از دربار، تیمورتاش احساس خطر نکرد و به رغم خواست شاه، به روابط دوستانه خود با او ادامه داد تا عاقبت رضاشاه به خشم آمد و او را نیز از کار برکنار کرد.

این عامل گرچه موجب نارضایتی رضاشاه از تیمورتاش بود، ولی عامل سقوط تیمورتاش نمی باشد. معقول به نظر نمی رسد که رضاشاه به خاطر يك رابطه دوستی، تیمورتاش را به رغم خدمات شایانی که به حکومت پهلوی کرد و همچنان به وجود او در دربار نیاز داشت، برکنار کند.

۴. توطئه دوستان و رقیبان

تیمورتاش از زمان رسیدن به وزارت دربار، در تمامی کارهای مملکت بجز امور نظامی و لشکری، مداخله می کرد و هیچ کاری بدون اطلاع تیمورتاش صورت نمی گرفت. او به هیچیک از وزیران بجز داور، اعتماد نداشت. در این

میان وزیرانی بودند که با وجود تیمورتاش در رأس امور، خود را در سایه می دیدند و نسبت به تیمورتاش احساس کینه داشتند و منتظر فرصتی بودند تا موقعیت او را در نزد شاه متزلزل کنند و خودی به شاه بنمایانند. «تیمورتاش» در ظرف این دو سه سال، باد وکالت را از دماغ وکلانی که هنوز امر به آن‌ها مشتبه بود و خیال می کردند می توانند صاحب رأی و نظری در سیاست باشند، بیرون کرد.» (دشتی، ۱۳۵۴، ص ۱۳۹)

دومین ضربه بر قدرت و موقعیت بلامنازع تیمورتاش، با ورود فروغی و تقی زاده به کابینه ممبر السلطنه در دو پست کلیدی وزارت خارجه و وزارت مالیه، وارد آمد. فروغی، از ابتدا نسبت به تیمورتاش نظر مثبتی نداشت و او را عامل برکناری خود از مقام نخست وزیری در اوایل سلطنت رضاشاه می دانست و «تقی زاده هم، کسی نبود که زیر بار امثال تیمورتاش برود و به قول معروف، برای او تره خرد بکند که با غرور و تبختر در جلسات هیئت دولت حضور می یافت و به وزیران کابینه، حتا شخص نخست وزیر امر و نهی می کرد، ناگهان خود را در برابر کسانی یافت که نه فقط از او حرف شنوی نداشتند، بلکه علناً به مخالفت با او برمی خاستند و گاهی با لحنی تحقیرآمیز با وی سخن می گفتند.» (طلوعی، ۱۳۷۶، صص ۱۹۲ - ۱۹۱)

فروغی، هدایت و تقی زاده، در غیاب تیمورتاش - که در انگلستان مشغول مذاکرات نفت بود - شاه را نسبت به اقدامات وی ظنین می کردند. درباره توطئه چینی رقبای تیمورتاش، مهدی فرخ نوشته است: «باز هم یادم آمد از دیگران، از سایر وزرا، از آن هائی که ظاهراً مرعوب تیمورتاش بودند و اما در باطن برای سقوط او از هیچ تلاشی خودداری نمی کردند. یادم آمد که حاجی ممبر السلطنه هدایت، فروغی و تقی زاده، در باطن تا چه حد نسبت به تیمورتاش بدگمان بودند و باز هم یادم آمد هر بار که سرزده به این سه تن نزدیک می شدم، آن‌ها فوراً حرف خودشان را قطع می کردند. زیرا می پنداشتند که دوست نزدیک تیمور رسیده است و دیگر صلاح نیست که در مورد تیمورتاش مخفیانه گفتگو شود.»

(فرخ، بی تا، صص ۲۹۹-۳۰۰)

ناگفته پیداست که هدف این وزرا، فقط کاهش قدرت تیمورتاش بود و به کشته

شدن او راضی نبودند. اما باز کسانی مانند آیرم در دربار بودند که به قول متین دفتری برای دور کردن رجال استخواندار از اطراف شاه و یکه تاز شدن خودش پاپوش می دوخت و پرونده می ساخت.» (متین دفتری، ۱۳۷۰، ص ۷۳)

آیرم، از طرف شاه مأموریت داشت تا تیمورتاش را بشدت تحت نظر داشته باشد و او برای درهم ریختن قدرت وزیر دربار، از دادن هیچ گزارشی خلاف واقع مضایقه نکرد و او را عامل شوروی معرفی کرد و شاه نیز، گزارش های آیرم را باور می کرد و عکس العمل نشان می داد. خود تیمورتاش نیز در یادداشت های خصوصی اش - که در زندان می نوشت - دلیل مغضوب شدنش را فعالیت های تقی زاده، نواب و آیرم می دانست. (عاقلی، ۱۳۷۲، ص ۳۵۴)

همان طور که درباریان ناصرالدین شاه، وجود امیرکبیر را برای خود مضر می دیدند و با ترفندهای مختلف، ناصرالدین شاه را نسبت به او ظنین کردند و مقدمات عزل و تبعید او را فراهم ساختند و حتا بعد از تبعید، به خاطر ترس از بازگشت او، راحت ننشستند و دستور قتل او را از شاه گرفتند، رقیبان تیمورتاش نیز سرنوشت مشابهی برای او رقم زدند.

۵. ارتشا و فساد مالی

قضیه ارتشا، از این قرار بود که تیمورتاش، انحصار تجارت تریاک را در ازای گرفتن مبلغی به عنوان رشوه به میرزا حبیب الله امین التجار واگذار کرده بود و قضیه فساد مالی، به این ترتیب بود که تیمورتاش هنگام رفتن به اروپا، مبلغ معتنابهی پوند برای مصارف شخصی از بانک ملی خریداری کرده بود و هنگامی که در اروپا بود، بهای لیره به طور ناگهانی سقوط کرد و تیمورتاش پس از بازگشت به ایران، مابه التفاوت نرخ لیره را از بانک ملی پس گرفت. این ها، عواملی بود که تیمورتاش به خاطرشان دادگاهی شد و به زندان محکوم گردید. گرچه احتمال درستی آن ها زیاد است، ولی چندان مهم نبودند که رضاشاه بخواهد به خاطر آن ها وزیر دربار خود را - که به قول بلوشر «نه تنها چشم رضاشاه بود، بلکه گوش و دهان او نیز به حساب می آمد (بلوشر، ۱۳۶۹، ص ۲۴۸) - از کار برکنار کند.

از میان عوامل برشمرده بالا، دو عامل اول، ضربه ای بود که تیمورتاش از انگلیسی ها خورد و خودش پایه گذار عوامل سوم و پنجم بود و علت چهارم سقوطش را، از طرف دوستان خود دریافت کرد. اما این که تأثیر کدام عامل بیشتر بوده است، به نظر عامل دوم یعنی بیمناکی رضاشاه از فروپاشی سلطنتش، مهمترین عامل سقوط تیمورتاش بود و عامل چهارم یعنی توطئه رقیبان تیمورتاش، به عنوان مکمل عامل دوم عمل کرد و به برکناری و کشته شدن تیمورتاش انجامید.

شاهان پهلوی بویژه پهلوی اول، به رغم این که گام های بنیادینی در راستای توسعه یافتگی صنعتی، اداری و نظامی برداشتند، نه فقط مخالفان خود را عقب راندند، بلکه کسانی را هم که در رسیدنشان به قدرت نقش اساسی داشتند، از راه های مختلف (اعدام، تبعید و خانه نشین کردن) از صحنه سیاسی خارج کردند و تمام قدرت و اختیارات حکومت را در دست خود متمرکز ساختند.

عملاً تمام کسانی که برای کسب قدرت هم ترازوی با شاه می کوشیدند، رضاشاه با کمک گرفتن از يك رشته سازوکارها و شیوه های خاص خود، آن ها را از صحنه سیاسی طرد کرد (از غندی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۵). علاوه بر تیمورتاش، افراد دیگری هم مانند نصرت الدوله فیروز، علی اکبر داوروسردار اسعد بختیاری، به سرنوشت او گرفتار شدند.

نتیجه

تیمورتاش، به عنوان باوفاترین و پرتلاشترین یار رضاخان، وی را در رسیدن به سلطنت یاری رساند. او، با انجام اقداماتی برای خارج کردن مدرس و مستوفی الممالک از صحنه و کسب رضایت نمایندگان با وعده، تهدید و گرفتن امضای آنان برای زودن قاجار و کسب رضایت شوروی ها، سرانجام رضاخان را در سال ۱۳۰۴ به سلطنت رساند.

رضاشاه نیز برای جبران خدمات تیمورتاش و به خاطر استعدادها و لیاقت هایی که داشت و همچنین، به خاطر نیازی که در اداره کردن مملکت به او داشت، وی را به وزارت دربار برگماشت. تیمورتاش در مقام وزارت دربار - به خاطر استعدادهایی که داشت و آمادگی شرایط برای پیشرفتش - تا آن جا پیش رفت که

در تمام کارهای کشوری و سیاسی، دخالت و اعمال نظر می کرد و تبدیل به شخص دوم مملکت شد. پیشرفت سریع تیمورتاش، برای خودش مشکل به وجود آورد. زیرا رضاشاه پهلوی، به هیچ وجه وجود افراد باجریزه و نافذ را در کنار خود بر نمی تافت و از وجود آن ها برای بقای تاج و تخت خود نگران بود. لذا تصمیم گرفت به هر نحوی که شده، آنها را از پیش روی خود بردارد و نتیجه، همان شد که بر سر تیمورتاش آمد. تیمورتاش، در ظاهر به خاطر ارتشا و فساد مالی و درحقیقت، به خاطر کارهایی که ممکن بود در آینده انجام دهد، محکوم به حبس و سپس مرگ شد. (۱)

توضیحات و مأخذ

۱- حسن محمدی «تأملی در علل صعود و سقوط تیمورتاش»، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (فصلنامه گنجینه اسناد ۷۵ - پائیز ۱۳۸۸) صص ۲۵ - ۱۵

کتابنامه:

۱. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹). ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب. تهران: قومس.
۲. اسفندیاری بختیاری، ثریا (۱۳۷۱). کاخ تنهائی. نادعلی همدانی (مترجم). تهران: نشر مترجم.
۳. بلوشر، وپیرت (۱۳۶۹). سفرنامه بلوشر. کیکاووس جهانداری (مترجم). تهران: خوارزمی.
۴. بهار، محبتقی (۱۳۷۱). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (انقراض قاجار). تهران: امیرکبیر.
۵. تقی زاده، سیدحسن (۱۳۷۹). زندگی طوفانی (خاطرات). تهران: فردوس.
۶. خواجهن وری، ابراهیم (۱۳۵۷). بازیگران عصر طلائی (داور، تیمورتاش، آیرم، امیرطهماسبی، دشتی). تهران: جاویدان.
۷. دشتی، علی (۱۳۵۴). پنجاه و پنج. تهران: امیرکبیر. ۸. دولتا بادی، یحیی (۱۳۷۱). حیات یحیی. (ج ۴). تهران: عطار و فردوسی.
۹. سالور، قهرمان میرزا (عینا لسلطنه) (۱۳۸۰). روزنامه خاطرات عینا لسلطنه. (ج ۱۰). مسعود سالور و ایرج افشار (کوششگران). تهران: اساطیر.
۱۰. شیخا لاسلامی، جواد (۱۳۷۹). صعود و سقوط تیمورتاش (به حکایت اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس). تهران: توس.
۱۱. طبری، احسان (۱۳۵۶). جامعه ایران در دوران رضاشاه. بی جا: خلق.

- ۱۲ . طلوعی، محمود (۱۳۷۶). بازیگران عصر پهلوی (از فروغی تا فردوست). (ج ۱۰). تهران: علم.
- ۱۳ . عاقلی، باقر (۱۳۷۲). تیمورتاش در صحنه سیاست ایران. (فصلنامه گنجینه اسناد ۷۵ (پائیز ۱۳۸۸) تهران: جاویدان.
- ۱۴ . غنی، سیروس (۱۳۷۷). ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها. حسن کامشاد (مترجم). تهران: نیلوفر.
- ۱۵ . فرخ، مهدی (معتصما لسلطنه) (بت ۱). خاطرات سیاسی فرخ (معتصما لسلطنه). تهران: جاویدان.
- ۱۶ . متین دفتری، احمد (۱۳۷۰). خاطرات يك نخست وزیر. باقر عاقلی (کوششگر). تهران: علمی.
- ۱۷ . مکی، حسین (۱۳۷۴). تاریخ بیست ساله ایران. تهران: علمی .
- ۱۸ . ملانئت وانی، علیرضا (۱۳۸۱). مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۹ . هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه) (۱۳۷۵). خاطرات و خطرات. تهران: زوار.

فصل یازدهم

«عبدالحسین تیمورتاش و روابط خارجی ایران بر اساس اسناد نو یافته»

حسین آبادیان در مقاله ای تحت عنوان «عبدالحسین تیمورتاش و روابط خارجی ایران بر اساس اسناد نو یافته» اینگونه بررسی می کند: این مقاله با اتکاء به برگه هایی از اسناد دفتر مخصوص شاهنشاهی در اوایل دوره سلطنت رضاشاه، اسناد آرشیو ملی بریتانیا در لندن و اسنادی از آرشیو ملی امریکا در مریلند، موضوع گسترش موازنه تجاری و سیاسی ایران با شوروی را به بحث میگذارد و نقش عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار رضاشاه را در این زمینه بررسی می کند. این اسناد علل و عواملی را که بعدها باعث فروگرفتن تیمورتاش شد، در روندی تاریخی به بحث می گذارند و روایتی جدید از این موضوع عرضه می کنند. مسأله اصلی مقاله حاضر به نقش تیمورتاش در برقراری توازن در مناسبات خارجی با قدرت هایی مانند انگلیس، شوروی و آلمان اختصاص دارد، اما مخالفان داخلی و خارجی او را هم معرفی می کند و تأثیر این مخالفت ها را بر سرنوشت آتی وی به اختصار شرح میدهد.

مقدمه

عبدالحسین تیمورتاش، ملقب و مشهور به معززالملک و سردار معظم خراسانی، یکی از مهمترین بازیگران سیاسی ایران از دوره مشروطه تا سال ۱۳۱۱ شمسی است. او تحصیلکرده یکی از آکادمی های نظامی روسیه بود و به زبان روسی و فرانسه تسلط داشت. در زمان مشروطه به لحاظ مسلکی به جناح میانه رو مشروطه خواهان موسوم به "حزب اعتدالی" تعلق داشت. حزب رقیب این تشکیلات "حزب دمکرات" بود و رقابت های آشکار و نهان این دو حزب در

صحنه تحولات ایران عصر مشروطه و پس از آن، منجر به شکل گیری حوادث گوناگونی شد که در منابع و پژوهش های تاریخی انعکاس یافته است. از دوره شکل گیری احزاب سیاسی در دومین دوره قانون گذاری مجلس شورای ملی (۱۳۲۷ - ۱۳۲۹ق)، گروهی از سیاستمداران به برقراری نوعی توازن سیاسی بین دو رقیب دیرین خارجی یعنی روسیه و انگلیس و در آستانه بروز جنگ جهانی اول به اعلان بیطرفی کشور معتقد بودند. پس از جنگ، بقایای احزاب اعتدالی و دمکرات به اشکال گوناگون به فعالیت خود ادامه دادند؛ از آن میان تیمورتاش چندی به دنبال کودتای سوم اسفند به دستور سیدضیاء بازداشت شد. فاصله زمانی تشکیل کابینه نخست احمد قوام السلطنه (۱۰/۲۹ / ۱۳۰۰ - ۱۴ / ۳ / ۱۳۰۰ ش) تا سوم آبانماه ۱۳۰۲ (رئیس الوزرای رضاخان میرپنج)، مقارن بود با پنج نوبت تغییر کابینه و شکل گیری بحث جمهوریخواهی؛ و در چنین شرایطی، تیمورتاش به طیف میانه تعلق داشت، اما از آن پس به جریانهایی وارد شد که از رضاخان سردار سپه حمایت می کردند؛ و از آن جمله بود جریانی که تغییر سلطنت را محور فعالیت های خود قرار میداد. در نقطه مقابل تیمورتاش، حسینقلی خان نواب قرار داشت که از بقایای حزب دمکرات دوره مشروطه بود و این دو آشکارو نهان با یکدیگر رقابت میکردند. یکی از مهمترین عرصه های این تکاپوها موضوع سیاست خارجی کشور در اوایل سلطنت رضاشاه بود. تیمورتاش تلاش می کرد تا در ایران نوعی توازن سیاسی میان انگلستان، دولت بلشویکی روسیه و دولت آلمان (در زمان جمهوری وایمار)، برقرار شود؛ از آن جمله برقراری روابط حسنه با شوروی در همین راستا بود. همین موضوع باعث شد تا به او اتهام هایی زده شود که طبق آنها گویا وی روابطی ویژه با مقامات شوروی داشته است. معمولاً در منابع اینگونه نوشته شده که این اتهامات به بحث نفت در سالهای ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ (زمان دستگیری تیمورتاش) مربوط میشود، اما مقاله حاضر بر اساس اسناد بایگانی های داخلی و خارجی نشان میدهد اتهاماتی از این دست مسیوق به سابقه بوده و دست کم به اوایل دوره سلطنت رضاشاه میرسد؛ همین اتهامات سالها بعد باعث خارج شدن وزیر دربار مقتدر رضاشاه، از گردونه تحولات شد.^(۱)

اولویت سیاست خارجی ایران در سال ۱۳۰۵

پس از تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی (۱۳۰۴ ش)، یکی از مهمترین اولویت های سیاست خارجی رضاشاه مسأله شوروی بود؛ زیرا به لحاظ تاریخی چه روسیه تزاری و چه شوروی سوسیالیستی، در حال نمی توانستند در معادلات سیاسی ایران نادیده گرفته شوند. علت امر در مناسبات تجاری دو کشور نهفته بود. حتی در سال ۱۹۱۲ میلادی، یعنی هفت سال پیش از انقلاب اکتبر روسیه و شش سال پس از مشروطه، ۷۴٫۷٪ از کل مبادلات تجاری ایران با روسیه انجام میگرفت. (۲) با این که پس از انقلاب اکتبر سطح مبادلات بازرگانی دو کشور تا اندازه ای کاهش یافت، اما حدود دو سال پس از تغییر سلطنت، شوروی یکی از بزرگترین واردکنندگان کالاهای ایران بود، به گونه ای که ۲۱٪ از کل مبادلات تجاری ایران با این کشور صورت میگرفت. (۳) حکومت سوسیالیستی شوروی نیز مانند روسیه تزاری به کالاهای زراعی ایران نیازمند بود.

رضاخان در دوره رئیس الوزرای، پیش نویس طرحی را برای نقل و انتقال متقابل کالا بین دو کشور به امضا رسانید، (۴) اما این طرح توسط مجلس پنجم شورای ملی رد شد؛ زیرا گفته می شد طرح به گونه ای نیست که بتواند منافع ایران را تأمین کند. با تغییر سلطنت در ایران، روابط دو کشور نیز تا اندازه ای تیره شد؛ در بهمن ماه سال ۱۳۰۴ بانک شوروی در ایران از تبدیل روبل به ریال خودداری کرد. در همین ماه، بدون هیچ هشدار قبلی کلیه صادرات ایران به استثنای محصول پنبه به شوروی تحریم شد، انگلیسی ها علت امر را صرفاً فقدان توازن اقتصادی با کشورهای شرقی و ناچیز دانستن نظام حمل و نقل مناسب در شمال ایران دانستند. (۵) این مناسبات بیش از هر چیز به زیان ایران خاتمه مییافت، زیرا در آن زمان راه های ارتباطی که می توانست محصولات شمال کشور را به نواحی مرکزی و جنوبی ارسال کند، بسیار نامناسب بود، قطع ارتباط تجاری با شوروی می توانست ضربات مهلکی بر

اقتصاد ایران، به ویژه در بخش های شمالی، وارد کند. علت در پیش گرفتن این سیاست از سوی شوروی در برابر ایران واضح است؛ به باور شوروی ها، با استقرار رضاخان بر اریکه سلطنت، بریتانیا حلقه محاصره علیه اتحاد شوروی را تنگ تر می کرد و سیاست خصمانه بریتانیا علیه شوروی، از اروپای غربی تا خاورمیانه را دربرمی گرفت. همان گونه که برای بریتانیا امنیت منافع تجاری و حفظ هندوستان مبرم ترین موضوع در ارتباط با رضاخان به شمار می رفت، طرف شوروی هم در درجه نخست امنیت مرزهای خود را در برابر تهدیدات بریتانیا خیلی جدی مورد ارزیابی قرار می داد. نفوذ بریتانیا در ایران، تهدیدی علیه امنیت شوروی محسوب می شد، بنابراین شوروی ها تلاش می کردند سیاستی را در پیش گیرند تا بر اساس آن اصول عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر، عدم تعرض و بیطرفی از سوی دو کشور شوروی و ایران، سرلوحه سیاست خارجی قرار گیرد.

مواضع بریتانیا

نتیجه اولویت سیاست خارجی ایران در سال ۱۳۰۵ رامیتوان در ارتباط با سیاست های دوکشور شوروی و بریتانیا مورد تأمل قرارداد. از این رو، حکومت رضاشاه در طی سالهای ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ برای نیل به نوعی توافق مرضی طرفین روابط با شوروی را مورد تجدیدنظر قرار داد. بدیهی است که واسطه این روابط، عبدالحسین تیمورتاش، وزیر مقتدر دربار بود که توانست ابتکار عمل را به دست گیرد و گام هایی در راه بهبود روابط و مناسبات دو کشور بردارد، اما تلاش های او این توهم را دامن زد که وی به شوروی متمایل است. کار تا جایی پیش رفت که سر اوستین چمبرلین (Sir Austin Chamberlaine)، وزیر امور خارجه بریتانیا، از لورین (Sir Percy Loraine)، وزیر مختار کشور خود در تهران، خواست تا مراتب نگرانی بریتانیا را از اقدامات تیمورتاش به رضاشاه ابراز کند.^(۱) لورین در ملاقات با شاه صریحاً و آگذاری هرگونه امتیاز به شورویها را که مخالف موقعیت بریتانیا در ایران باشد، مردود شمرد و شاه را از عقد احتمالی چنین قراردادهایی برحذر داشت. سفیر انگلیس هشدار داد

اگر امتیازی به شوروی داده شود، بریتانیا و ادار خواهد شد به همان وضعیت کشمکش خود با روسیه - که از قرن نوزدهم شکل گرفته بود- رجعت کند؛ این موضوع سیاست عدم مداخله انگلیس در اوضاع داخلی ایران را عملاً منتفی می‌کرد.^(۷)

لورین به طور خاص به امتیاز شیلات اشاره کرد که در چارچوب عهدنامه مودت سال ۱۹۲۱ ملغی شده، اما دوباره در شرف احیا بود. امتیاز شیلات به واقع نفوذ روسیه تزاری را در سواحل جنوبی دریای خزر به ارمغان می آورد، موضوعی که به گمان انگلستان موقعیتی مسلط را برای شوروی در امتداد مرزهای شمالی ایران شکل می داد؛ لورین از احتمال وقوع این امر ابراز نگرانی کرد.^(۸)

به رغم چنین مسائلی، رضاشاه اعلام کرد که ناچار است به گونه ای با روسیه کنار آید. از این رو، چاره ای نبود جز این که دولت ایران از طریق امتیازات، به ویژه امتیاز شیلات، ضمن تداوم روابط سیاسی، امنیت مرزهای شمالی کشور را محفوظ نگاه دارد. این سیاست البته با این که بازگشتی بود به عصر امتیازات دوره ناصری،^(۹) اما وزارت امور خارجه بریتانیا تاحدودی به این اظهار نظرها، حسن نظر نشان داد.^(۱۰) به واقع رضاشاه نه می توانست با شورویها در بیفتد و نه قادر بود با آنها قطع رابطه کند، پس باید با در پیش گرفتن سیاست دفع الوقت، در موقعیت مقتضی ابتکار عمل را به دست گیرد. محمدعلی ذکاءالملک فروغی، رئیس الوزرای وقت هم در ملاقات با لورین از این که دولت ایران به حمایت بریتانیا پشت گرم است، سخن گفت و اشاره کرد که قطعاً در قبال فشار شوروی سرسختانه مقاومت خواهد کرد، اما به شکلی آرام و انفعالی؛ همچنین توضیح داد که دولتش دست به اقدامی نخواهد زد تا بر وخامت اوضاع افزوده شود.^(۱۱)

در اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ دولت شوروی با سفیر ایران در مسکو وارد مذاکره شد و اعلام آمادگی کرد تا با ایران برای انعقاد معاهده ای وارد مذاکره شود.^(۱۲) رضاشاه پیش از این که به این تقاضا پاسخی دهد، با لورین ملاقات کرد و در این ملاقات توضیح داد که سیاست خارجی او بر اصل رهایی از تهدید همسایه شمالی و توانمندی در مقابل هرگونه فشاری از سوی شوروی استوار

است. نکته مهمتر این که رضاشاه گفت با جلب حس همدردی بریتانیا نسبت به خود، می خواهد در صورت وقوع خطری ناگهانی از سوی شمال، روی حمایت بریتانیا حساب باز کند. بالاتر این که وی وقوع کودتای ۱۲۹۹ را برای رهایی کشور از چنگ روس ها دانست و گفت: در این که روسیه بلشویکی شده است اهمیتی وجود ندارد، زیرا غیرممکن است ایران بلشویکی شود، اما ایران از جانب روسیه همیشه مورد تهدید خواهد بود. رضاشاه همچنین به لورین گفت گرچه خواستار گسترش روابط نزدیکتر و بیشتر با انگلستان است، اما این موضوع باید با رعایت نهایت احتیاط همراه باشد. طبق برخی اسناد بریتانیا او به صراحت گفت در هر حال به خاطر پیروی از انگلستان مورد سرزنش است و اگر نتواند رابطه با بریتانیا را متعادل کند، بیشتر ملامت خواهد شد.^(۱۳)

چمبرلین از این اظهارات ابراز خوشنودی کرد، به شاه اطمینان داده شد که می تواند بر دوستی بریتانیا و همکاری نمایندگان این کشور در ایران تکیه کند. این یادداشت برای سر هارولد نیکولسون Sir Harold Nicolson. کاردار سفارت بریتانیا در تهران ارسال شد، زیرا اندکی پیش از این تاریخ، سر پرسی لورین به دلیل خاتمه مأموریت به لندن بازگشته بود.^(۱۴) با این همه، مالت Victor Mallet مسئول میز ایران در وزارت خارجه انگلستان نوشت: هیچ ایرانی نیست که به صداقت بریتانیا باور داشته باشد.^(۱۵)

تیمورتاش و مسئله روابط با شوروی

در تیرماه سال ۱۳۰۵ رضاشاه برای ایجاد توازن و جلب اعتماد روس ها، کابینه ای جدید تشکیل داد، ریاست وزرائی این کابینه با حسن خان مستوفی الممالک بود. اندکی بعد در اوایل مردادماه، تیمورتاش وزیر دربار به منظور حل و فصل مسائل بین دو کشور ایران و شوروی طی یک مأموریت خصوصی که از انظار مخفی نگه داشته شد، به مسکو اعزام گردید. اما حسن مشار مشهور به مشارالملک به سرعت خبر این سفر را به نیکولسون داد مبنی بر اینکه رضاشاه به تیمورتاش فرامینی داده است که حتی کابینه از مضمون آن

اطلاع ندارد، لیکن سفرای شوروی و ترکیه در جریان این سفر قرار گرفته اند. مشارالملك با اشاره به شورش لهاکخان^(۱۶) در خراسان که شایع بودمورد حمایت شوروی است، اظهارداشت بحران امنیتی خراسان ضرورت نیل به تفاهماتی ضروری با دولت بلشویکی رامضاعف ساخته است.^(۱۷) نیکولسون که البته با تیمورتاش میانه ای نداشت، تلاش کرد در گزارش این اظهارات به وزارت امور خارجه دولت متبوع خود، مأموریت وزیر دربار را امری توطئه آمیز تلقی کند.^(۱۸)

نیکولسون بعداً هم این سوءظن را دامن زد که مذاکرات تیمورتاش با روسیه و ترکیه، مقدمه ای است بر انعقاد یک پیمان سه جانبه بین سه کشور. او گزارش داد وزارت امور خارجه باید به دولت ایران تذکر دهد اگر معاهده ای علنی یا سری منعقد سازد که به قول آنها استقلال ایران را مورد مخاطره قرار دهد، دولت بریتانیا در مورد سیاست خویش در ارتباط با ایران تجدید نظرخواهد کرد.^(۱۹) لانسلات اولیفانت . Laneslat Oliphant دبیر بخش شرقی وزارت امور خارجه انگلیس هم نوشت حسن مستوفی، رئیس الوزاری جدید، شخصیتی است ضعیف، اما در مقابل، وزیر دربار مردی است ناآرام با ماهیتی متمرّد، بنابراین تمام این مذاکرات تا حدی نگران کننده است.^(۲۰) در این بین نشریه هفتگی خاور نزدیک و هندوستان،^(۲۱) دیدار تیمورتاش از مسکو را امری مرموز تلقی کرد که هدف آن نزدیکی بیشتر روابط ایران و شوروی است.^(۲۲) چمبرلین با این که نفس مذاکره با شوروی را چندان تهدیدی علیه منافع بریتانیا ارزیابی نکرد، لیکن به مأموران دیپلماتیک خود در مسکو و آنکارا تذکر داد تا نسبت به ماهیت مسافرت تیمورتاش هشیار باشند و نتایج مطالعات خود را به وزارت خارجه ارسال کنند.^(۲۳) رضاشاه به انگلیسی ها توضیح داد مأموریت تیمورتاش نباید باعث نگرانی آنها شود، زیرا او برای حل و فصل مسائل تجاری به مسکو رفته است، ضمن این که قرار است از نمایندگی های ایران در برلین، پاریس و لندن هم بازدید کند. سرانجام هم مأموریت تیمورتاش با فشار انگلیسی ها تغییر یافت و اهداف مأموریت وی به گونه ای خلاصه شد که رضایت بریتانیا جلب شود.^(۲۴) نتیجه این مذاکرات برای موقعیت تیمورتاش فوری و البته خطرناک بود.

بحرانهای داخلی و مأموریت تیمورتاش

از تابستان سال ۱۳۰۵ یعنی درست همزمان با مسافرت تیمورتاش، در تهران اخباری درباره بحران کابینه به گوش میرسید، این اخبار به گونهای به وزیر مقتدر دربار که اینک در مأموریت مسکو به سر می برد، رسانیده شد. تیمورتاش از فرج الله بهرامی، رئیس دفتر مخصوص رضاشاه، خواست تا از آن بحران، او را خبر داده و از نقش حسن مشار در این میانه سخن بگوید. متن تلگراف تیمورتاش به بهرامی بدین شرح بود: «به خاکپای همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه، خبر بحران کابینه مخصوصا که مذاکره ریاستوزراء [و] مشارالملک در اینجا سوء تأثیر بزرگ کرده؛ مؤثر در جریان مذاکرات، رفع بحران مفید، راپورتا به عرض خاکپای مبارک همایونی معروض.»^(۲۵) به دستود رضا شاه پاسخ زیر خطاب به تیمورتاش ارسال شد: «حضرت تیمورتاش وزیر دربار پهلوی، تلگراف حضرتعالی به شرف عرض خاکپای همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه رسید، میفرمایند معلوم میشود شما هم در تحت تأثیر محیط مسکو واقع شده اید، حسن مشار کیست؟ بی جهت خود را به این جعلیات مشغول نکنید.»^(۲۶)

پاسخ شاه به وزیر دربار، درست مقارن بود با دهان به دهان گشتن خبری دیگر در تهران. در اواخر شهریورماه سال ۱۳۰۵ شایع شد توطئه ای کشف شده است که قرار بوده ضمن آن رضاشاه را ترور کنند. مهمترین افراد دستگیر شده برخی افسران هنگ پهلوی قشون (هنگی که پرسنل آن وفادارترین نیروها به رضاشاه و محافظان شخصی او تلقی می شدند) بودند و از آن میان، سرهنگ محمود پولادین از مهمترین این افسران بود که مردی تحصیل کرده از قوای ژاندارمری و فرمانده هنگ پهلوی به شمار میرفت. اندکی بعد همراه با پولادین و عده ای دیگر از افسران قشون، میرزا محمدرضا تجدد مشهور به شیخ العراقین هم بازداشت شد. شیخ العراقین مدیر روزنامه تجدد و از نمایندگان مجلس

پنجم شورای ملی بود که نقشی مؤثر در برکشیدن رضاخان به تخت سلطنت داشت. در این بین سلیمان حنیم نماینده سابق کلیمیان در مجلس پنجم هم در

مضان اتهام قرار گرفت. برخی مقامات دیپلماتیک سفارت امریکا در تهران گزارش دادند که نیکولسون کاردار انگلیس در تهران از آنها خواسته است برای جلوگیری از دستگیری سلیمان حنیم که متهم به مشارکت در توطئه بود، به او کمک کنند. کاردار امریکا بیان کرده بود که حنیم در نزد جامعه یهودیان ایران خوشنام نیست، زیرا «جاسوس بریتانیا» شناخته می شود و حتی در دوره جنگ جهانی اول در اینتلجنس سرویس هم خدماتی ارائه داده بود. (۲۷) به نظر کاردار امریکا یکی از موضوعات مهم این است که در زمان قتل ایمبری، کنسولیار سفارت آنها در تهران، سرهنگ پولادین و یکی دیگر از متهمان به نام سرگرد روحالله خان که مأمور ویژه حمل جنازه ایمبری به امریکا بود، کمکهای فراوانی به این سفارت کرده بودند. وزارت خارجه امریکا از کاردار خود خواست تلاشهایی برای حمایت از حنیم صورت دهد، زیرا در قضیه کودتای ادعایی، امریکا دخالتی نداشته (۲۸) و بنابراین حمایت از او اشکالی تولید نمی کرد. در این بین دادگاه نظامی برای پولادین و دیگر متهمان تقاضای حبس کرد که خود نشانی بود از این که شایعه کودتا بی مبناست، اما شاه از این رأی ناراضی بود؛ بنابراین دستور داد حکم را مورد تجدیدنظر قرار دهند. دادگاه نظامی که دریافت بود منظور شاه چیست، پولادین را به اعدام محکوم کرد و برای دیگران تقاضای مجازات حبس نمود. پولادین در ۲۵ اسفند ۱۳۰۵ اعدام شد، سرتیپ حبیبالله خان شیبانی فرمانده ستاد ارتش که حاضر نشده بود این حکم را تأیید کند، به دستور رضاشاه از منصب خود استعفا داد. سلیمان حنیم هم زندانی شد، اما بالاخره در بیست و سوم آذرماه سال ۱۳۱۰ تیرباران شد.

همزمان با کشف شبکه ادعایی کودتای سرهنگ پولادین، شایعاتی در محافل سیاسی تهران سر زبانها بود مبنی بر این که تیمورتاش از مسکو به ایران بازخواهد گشت تا با وثوق الدوله و نصرت الدوله فیروز، که به شدت علیه حسن مستوفی فعالیت می کرد، کابینه ای تشکیل دهد و به احتمال ریاست آن را خود بر عهده بگیرد. (۲۹) در دیماه آن سال شایعه ائتلاف سه گانه مزبور قوت یافت و حتی حسین علاء، رئیس انجمن دوستی ایران و امریکا، هم در ملاقات با کاردار سفارت امریکا آن را تأیید کرد. (۳۰)

ماهیت مأموریت تیمورتاش

مأموریت تیمورتاش در روسیه از تابستان سال ۱۳۰۵ آغاز شد، در طی چند ماهی که وزیردربار خارج از کشور به سر می برد، دسیس های علیه وی جریان داشت و برخی از مخالفانش به رضاشاه گزارش می کردند که او در توطئه علیه شاه دخالت دارد. ناکامی وزیر دربار در مأموریت دیپلماتیک خویش بر سوءتفاهم ها میافزود؛ یکی از مهمترین مأموریت های وی تلاش برای خرید اسلحه از شوروی بود. اگرچه او در گزارش های رمز خود اطلاع میداد که در موضوع اسلحه «به عشق آباد دستورالعمل داده شد، برای تحویل حاضر کنند، موقع تحویل را اطلاع خواهند داد»،^(۳۱) اما مکاتبات موجود نشان میدهد هیچ گونه توافقی در این زمینه، صورت نگرفته بود. درحقیقت "ارکان حرب کل قشون" متعاقب این نامه نگاری ها تقاضا میکرد نتیجه اقدامات در زمینه خرید جنگ افزار را به مقامات مربوطه اطلاع دهند.^(۳۲) او آخر شهریورماه آن سال، رضاشاه دستور داد تیمورتاش پنج هزار قبضه تفنگ پنج تیر، صد قبضه مسلسل، پنج میلیون فشنگ پنج تیر و شش فروند طیاره از دولت شوروی خریداری کند و برای طیاره ها هم سه خلبان و سه مکانیک روسی به استخدام درآورد:

لذا حسب الامر ملوکانه مقتضی است برای ابتیاع طیارات و اسلحه و مهمات فوق، اقدامات سریعیه مبذول فرمایید و چون به وجود طیارات احتیاج فوری است، متمنی است در خرید طیارات و استخدام سه پیلت^(۳۳) و سه مکانسین فوق الذکر فوراً اقدام فرموده که هر چه زودتر خریداری و استخدام آنها صورت گیرد. در خاتمه تذکارا عرض مینماید که سابقاً صورت قیمت اسلحه و مهمات از طرف آتاشه نظامی شوروی داده شده بود، چون خیلی گران به نظر میآمد نوعی [اقدام] فرمایید که نسبت به قیمت سابقه تخفیف کلی گرفته شود و ضمناً قیمت آنها هم به اقساط تأدیه گردد.^(۳۴)

تیمورتاش با مقامات شوروی وارد مذاکره شد، اما آنها به هر دلیلی حاضر

نشدند. طیاره جنگی در اختیار دولت رضاشاه قرار دهند. وزیر دربار مراتب را به شاه اطلاع داد، وی از رئیس ارکان حرب کل قشون خواست این اطلاعات را به اطلاع شاه برسانند:

نخست این که شورویها فعلاً طیاره ای در اختیار ندارند، شاید بتوان یکی دو فروند از آنها گرفت، لیکن لازم است قبلاً سیستم طیاره های درخواستی مشخص گردد که فی المثل آیا بمبافکن می خواهند یا هواپیمای اکتشافی و یا نوعی دیگر. تیمورتاش نوشت: « بمب انداز هیچ ممکن نیست بدهند.» دوم این که شورویها ابراز تمایل کرده اند اگر طیاره ای از سوی ایران درخواست شود و فعلاً موجود نباشد، آن را در پنج تا شش ماه تولید کنند. تیمورتاش پرسید آیا خلبانها و مکانیکهای هواپیما لزوماً باید به استخدام دولت ایران درآیند یا با خرید طیاره موقتاً به آنها احتیاج وجود دارد و بعد از مدتی باید به شوروی بازگردند؟

وزیر دربار بدون اطلاع از این که اخبار مایوس کننده اش تا چه اندازه به فضایی مخالف وی در ایران دامن میزند، گزارش داد در روسیه مسلسل مورد نیاز ارتش ایران وجود ندارد، فقط مقداری از غنایم جنگی باقی مانده است که جمع آوری آنها یکی دو ماه زمان لازم دارد. طبق همین گزارش مسلسل ماکسیم در شوروی موجود بود، دیگر این که تیمورتاش قیمت اسلحه های سبک را هم به ارکان حرب کل قشون اطلاع داد؛ اما در نهایت پرسید: « آیا از اروپا نمیشود [اسلحه] خرید؟» (۳۵) این بدان معنی است که امکان خرید هیچ سلاحی از شوروی وجود نداشت.

رضاشاه نیز در پاسخ دستور داد: « اکنون که تهیه طیاره در روسیه ممکن نیست، به طوری که سابقاً هم تذکر داده شد، فعلاً برای خرید یک میلیون فشنگ مطابق شرحی که در سابق تذکر داده شده، با قیمت مناسب مذاکره و نتیجه را اعلام فرمایید.» (۳۶)

مأموریت آنکارا

مأموریت تیمورتاش در خرید طیاره از شوروی ناکام ماند، اما گزارش بعدی وی نشان می‌داد که او در عرصه‌ای دیگر هم نه تنها موفق نبود، بلکه پیشنهادهایی ارائه کرد که با سیاست بلندمدت بریتانیا در ایران مغایرت داشت. تیمورتاش در گزارش مفصلی از سفر به آنکارا سخن گفته است که ترك‌ها نیز از او «فوق العاده خوب پذیرایی» کردند. این گزارش نشان می‌دهد که ترك‌ها با ایران «یعنی با اعلیحضرت همایون شاهنشاه ارواحنا فدا» حاضر به همکاری بودند. با این همه، دولت ترك با دعوت دولت ایران برای کنگرهٔ ممالک اسلامی موافقت نخواهد کرد.»

تیمورتاش همچنین در گزارش خود نوشت، هم ترکیه و هم روسیه با حکومت جدیدالتأسیس ابن سعود در حجاز موافقت دارند، افغانستان هم با این حکومت موافق گردیده است و این دولت‌ها «خیلی مایل ارتباط مشارالیه [ابن‌سعود] با ایران هستند» گزارش شد این دولت‌ها از حسن موافقت ایران مطلع شوند، می‌توان با پسر ابن سعود که به آنکارا می‌آید ملاقات کرد و مذاکرات آغاز شود. معلوم بود برقراری ارتباط گستردهٔ ایران با حکومت عربستان دشوار بود؛ یک سال قبل، وهابیان به اماکن مقدس شیعیان حمله و آنها را تخریب کرده بودند، امری که حتی در مجلس ایران بازتابی گسترده یافت و با اعتراض‌های فراوان مواجه شد، بنابراین نه تنها گزارش تیمورتاش چندان مهم تلقی نشد، بلکه مغایر مصالح کشور ارزیابی گردید.

در آبان‌ماه سال ۱۳۰۵ بین تیمورتاش و سفیر انگلیس در آنکارا ملاقاتی صورت گرفت. او خطاب به سفیر گفت: هدف از مأموریتش حل مسائل معوقه بین ایران و کشورهای همسایه است، اگر این کار صورت گیرد دولت ایران خواهد توانست مساعی خود را در راه ازدیاد ثروت کشور مبذول دارد. تیمورتاش سفیر انگلیس را به این نکته توجه داد که ایران به شکلی دردناک گرفتار فقر و بدبختی است و سپس توضیح داد کشورش با روسیه، ترکیه، افغانستان، عراق و نیز بریتانیا

مسائلی دارد که هنوز حل نشده باقی مانده اند، این مسائل باید حل می شد و هیچ نقشه خاصی از مسافرت او در میان نیست. (۳۷) هونر (Hoare) سفیر بریتانیا در آنکارا نیز گزارش داد اگر تیمورتاش به دنبال عقد پیمانی با همسایگانش در مشارکت با روسیه باشد؛ چیزی که در نشریات انگلیس از آن به "معاهده آسیایی" یاد می شد، آنگاه باید گفت وزیر دربار قطعاً شغلش را از دست خواهد داد. با این وصف او نوشت هیچ قرینه ای در دست نیست تا نشان دهد تیمورتاش به دنبال عقد معاهده ای با همسایگان، یعنی ترکیه و افغانستان برای مشارکت با شوروی باشد. (۳۸) از آن سو رضاشاه با سفیر جدید انگلیس در تهران یعنی سر رابرت کلایو . Sir Robert Clive ملاقات کرد و به او اطمینان داد بیش از هر زمان دیگری مصمم است تا روابط نزدیکتری با بریتانیا برقرار سازد، زیرا این ارتباط برای ایران حیاتی است. (۳۹) تیمورتاش خلاصه ای از گفتگوهایش را برای دفتر مخصوص رضاشاه ارسال کرد. در گزارش او آمده است که وزیر امور خارجه ایران به چیچرین. Chechri ، کمیسر امور خارجی شوروی، گفته است طبق توافق های وزیر دربار با مقامات شوروی، مقرر شده تا در هیئت مدیره شیلات چهار عضو ایرانی و سه عضو روس حضور داشته باشند، «در صورتی که هیچوقت همچو مذاکره [ای] نبوده است.» توضیحات تیمورتاش نشان می داد او لا و ی از شایعه تفاهماتش با شورویها و انعکاس آن در محافل سیاسی ایران نگران است و ثانیاً مذاکرات با روس ها چندان امیدوارکننده نبوده است. بالاتر این که شوروی ها تهدید کرده بودند روابط تجاری خود را با ایران محدود خواهند ساخت و از قول آنها ادامه داد: سرحدات خودمان را خواهیم بست و [در این صورت] از تجدید روابط تیره، دشمنان مشترک، انگلیس بود. وزیر دربار در ادامه گزارش خود نوشت: عقیده بنده این است که وضعیت ایران فقط فقط به واسطه اعلیحضرت همایونی ارواحنا فداه خیلی خوب است، از این موقع باید با عجله استفاده کرد» و روابط با روسیه را بهبود بخشید؛ زیرا «اراده روس ها همیشه در سیاست شرق عامل مؤثر و با ترکیه در اجرای سیاست مشترک حقیقی» مشغولند. دیگر «به واسطه ارتباط کامل روسیه با ترک و افغان و برای دفع ضرر خود

روسیه که یگانه عامل خطرناک است و از ایران نگران است، کنار آمدن با روسیه ضرورت دارد، باقی بسته به رأی مطاع اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه است.» وزیر دربار توصیه کرد رضاشاه سفیر کبیر شوروی را احضار و از آنها رفع نگرانی نماید، به ویژه از این حیث که کمیسر امور خارجه روسیه یک هفته دیگر با وزیر امور خارجه ترکیه ملاقات خواهد کرد و رفع کدورت تا آن موقع «خیلی خوب است.» اودر پایان نوشت «توقف بنده در ترکیه بعد از [کنفرانس] انقوره (۴۰) مقتضی نیست، چهارشنبه یا پنجشنبه به برلن خواهم رفت، از خاکپای مبارک همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه استدعا دارد امر مطاع به تعیین تکلیف بنده در معاودت ایران صادر شود. متمنی است مراتب به عرض. خاکپای مبارک برسانید، منتظر جواب عاجل هستم.» (۴۱)

مسافرت به برلین و تشدید سوءظن‌ها

تیمورتاش پس از آنکارا روانه برلین شد تا مقدمات پیمانهای جدیدی را با جمهوری وایمار فراهم سازد. در این سفر او تلاش کرد روابط تجاری مستحکمی با آلمان برقرار کند: یکی از این اقدامات مذاکره با شرکتهای آلمانی برای احداث خطوط آهن ایران بود که منجر به عقد قراردادهایی شد؛ اقدام دیگر مذاکره با یکی از شرکتهای خطوط هوایی آلمان به نام بود که انحصار تأسیسات فرودگاهی، خطوط هوایی و امکانات مسافربری (Junkers) یونکرس را در ایران به دست می آورد. به علاوه مذاکراتی با برخی متخصصان آلمانی صورت گرفت و کارشناسانی از آن کشور استخدام شدند تا بر امور مالی بانک ملی ایران که در شرف تأسیس بود، نظارت کنند. انگلیسیها نمیتوانستند نسبت به این موضوع بی تفاوت باقی بمانند، از جمله بانک شاهنشاهی ایران که متعلق به انگلیسیها بود، نسبت به موضوع حساس شد. از دیگر سو، حسینقلی خان نواب که کینههای دیرینه نسبت به تیمورتاش داشت، فعالیت خویش را علیه او شدت بخشید، در کنار اینها دست اندرکاران سفارت انگلیس هم بیکار نبودند. به گونه ای

که حتی سقوط وی در آینده با رضایت وزارت خارجه بریتانیا مواجه شد. (۴۲) عقد پیمان همکاری با شرکت یونکرس چیز جدیدی نبود، این مذاکرات از تابستان ۱۳۰۴ شروع شده بود. از همان آغاز مذاکرات، دولت انگلیس تلاش میکرد تا آلمان نتواند انحصار خطوط هوایی ایران را به دست گیرد، از دیگر سو خود بتواند امتیازی برای پرواز شرکت خطوط هوایی بریتانیا در امتداد سواحل خلیج فارس به دست آورد. چنانکه بیان شد، گرچه شوروی حاضر نشد طیاره و خلبان را اختیار دولت ایران قرار دهد، اما آلمان حاضر شد دو خلبان و سه هواپیما در اختیار وزارت جنگ ایران قرار دهد. انگلیسیها متعاقب قرارداد آلمان و ایران به نگرانی‌هایی دامن زدند مبنی بر این که قرارداد مزبور باعث تسلط آلمان بر خط هواپیمایی نظامی ایران خواهد شد. این نگرانی وقتی شدت یافت که شرکت یونکرس متعهد شد در صورت بروز هرگونه جنگ یا بحرانی، برای دولت ایران، تسهیلات هوایی فراهم کند، نیز برای آموزشگاه هوایی ایران دو خلبان و دو هواپیما اختصاص دهد. (۴۳) انگلستان تلاش کرد به معاهده ورسای توسل جوید که طبق آن آلمانیها را از تأمین تجهیزات نظامی برای یک قدرت ثالث منع مینمود. اما این تلاشها به جایی نرسید و تیمورتاش این بار در کار خود نسبتاً موفق بود، صدها برگ سند وزارت جنگ از سال ۱۳۰۴ به بعد گویای این نکته است.

کارشکنی و سوءظن بریتانیا مانع از مسافرت تیمورتاش به لندن شد، امری که در برنامه مسافرتی او قرار داشت. به همین دلیل به ناچار به مسکو بازگشت و به رضاشاه نوشت، «اگرچه تمام نشدن کارها باعث تأسف است»، اما «از خاکپای مبارک اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه مستدعی است مرخص بفرمایند مسکو معطل نشده، مراجعت کنم.» (۴۴) او روز اول آذرماه ۱۳۰۵ از برلین اطلاع داد در حال حرکت به سوی مسکو است و بدون معطلی روانه ایران خواهد شد، سپس در خواست کرد «اگر امری باشد مسکو تلگراف فرمایید.» (۴۵) روز بعد دفتر مخصوص رضاشاه تلگرافی به مسکو مخابره کرد که در آن آمده بود: «حضرت وزیر دربار پهلوی، حسب المقرر معطل نشده فوری عزیمت ایران فرمایید، روز حرکت از مسکورا اعلام فرمایید

مسبق باشیم.» « (۴۶) تیمورتاش اطلاع داد روزشنبه وارد مسکو شده است، نظربه این که کشتی فقط روزهای دوشنبه از باکو به انزلی حرکت میکند، روزسه شنبه به انزلی که اینک به بندر پهلوی تغییر نام یافته بود، خواهد رسید. همچنین تقاضا کرد یک دستگاه اتوموبیل کامیون دربندر انزلی برای اومهیا گردد. (۴۷) وزیر دربار وارد مسکو شد و از آنجا به باکو آمد تا با کشتی به انزلی وارد شود. در باکو به ناگاه تلگرافی به دست او رسید به این مضمون: « حضرت وزیر دربار پهلوی، بر حسب امر مطاع مبارک همایونی ارواحنا فدها بلاتریدید مراجعت به مسکو فرموده و منتظر امر ثانوی باشید.» (۴۸) مشابه این تلگراف نیز به سفارت ایران در مسکو ارسال شد اما در مسیر باکو و درروستوف به دست وزیر دربار رسید. در این تلگراف به تیمورتاش دستور داده شده بود: «حسب الامر مطاع مبارک همایونی ارواحنا فدها از مسکو حرکت فرمایید و منتظر امر ثانوی باشید.» (۴۹) تیمورتاش حدس زد که علت دستور رضاشاه شاید این بوده باشد تا مذاکرات ناتمام با مقامات شوروی برای بهبود روابط خاتمه یابد و آنگاه به کشور مراجعت کند، بر این اساس بود که نوشت:

لازم میدانم مراتب ذیل را به عرض خاکپای مبارک همایونی ارواحنا فدها برسانم: اولاً بعداز ورود مسکو با جانشین کمیسر خارجه کاراخان ملاقات حاصل شد، ابتدا میگفت دولت شوروی عدم تعقیب مذاکرات را در مسکو علامت قطع مذاکرات میدانند و به سفیر روسیه دستور العمل داده شده همینطور به دولت ایران بگوید، جواباً مشکلات را در ندادن جواب عاجل تقویت کردم و قانع کردم که این اظهارات دولت شوروی مقبول نیست، به علاوه مشارالیه میگفت که در طهران نباید تصور شود که نبودن چچرین در مسکو باعث تعویق مذاکره با دولت شوروی خواهد شد، نظر دولت تغییر نمیکند. بعد از این مذاکرات مخصوصاً در حرکت از مسکو تعجیل کردم، بالنتیجه اظهارات اهمیت ندارد، مسکو قانع است. ثانیاً اگر امر مطاع مبارک در مراجعت بنده به مسکو برای تعقیب مذاکرات و اتمام کارها است، ممکن است از طهران مراجعت کنم ولی برای عرض راپرتها به خاکپای مبارک همایونی ارواحنا فدها و تعیین تکلیف کارها با دولت اجازه میخوام طهران بیایم. بعد از تعیین تکلیف کارها

برمیگردم والا معطل بودن بنده در مسکو برای پیشرفت کارها و ملاحظات عدیده مضر بوده، آمدن طهران لازم است. تکراراً جسارت میکنم که با اوضاع حاضر معطلی بنده در مسکو جز ضرر نتیجه ندارد، بعلاوه جنبه اقتصادی مأموریت بنده با عدم موافقت وزارت مالیه خراب و تا حال هفت هزار تومان از خودم خرج راه کرده ام و فعلاً فاقد موجبات مراجعت [به] مسکو هستم، متمنی است مراتب را به عرض خاکپای مبارک همایونی رسانده جواب مرحمت فرمایید تا شنبه که کشتی حرکت میکند. [در] بادکوبه منتظر جوابم. (۵۰)

قرائن نشان میداد نه تنها گزارشهای انگلیسیها علیه تیمورتاش مؤثر واقع شده است، بلکه روسها هم به دلیل توافقات برلین با او علناً وارد خصومت شده اند. تیمورتاش ظاهراً از تحرکاتی که در تهران علیه او وجود داشت، آگاه بود؛ به ویژه زمانی که دستوری بدین مضمون به وی داده شد: حضرت وزیر دربار پهلوی، تا وصول دستور ثانوی در بادکوبه تشریف داشته باشید» (۵۱) از این روی وی تلگرافی مجدد ارسال کرد «کاملاً خصوصی» خطاب به رئیس دفتر رضاشاه. در این تلگراف از دستور رضاشاه در مورد توقف وی «در بادکوبه تا وصول دستور ثانی» و اصرار او در بازگشت به ایران، یاد شد:

بیشتر شبیه به کم رحمتی اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه است که با [وصف] خدمات خود، نمیدانم بدبختانه چه چیز باعث آن شده است والا با اوضاع غیرمساعد دولت آذربایجان و بیحاصل بودن هر نوع مذاکره فعلاً با روسها؛ توقف بنده در بادکوبه جز تولید توهین و مشقت نتیجه ندارد... الحمدلله ایران وسیع است و اگر ورود بنده به طهران مقتضی نیست، ممکن است در قزوین یا رشت منتظر دستور باشم، اطلاع دارید که خانواده بنده ناخوش و منتظر است، در عالم دوستی استدعا میکنم اجازه حرکت بنده را به ایران، یا دستور ثانی را که اشاره فرموده اید با حقیقت مطلب زود تلگراف بفرمایید. (۵۲)

شواهد نشان میداد تیمورتاش در ارسال تلگراف مزبور عجله کرده است، زیرا رئیس دفتر مخصوص به او نوشت «حضرت وزیر دربار، حسب المقرر با اولین کشتی عزیمت طهران فرمایید.» (۵۳) همان روز تیمورتاش تلگرافی

دیگر ارسال کرد که در آن قید شده بود تلگراف قبلی پیش از رؤیت دستور رضانشاه ارسال شده است، بنابراین به زودی به سمت تهران حرکت خواهد کرد. ۶۴ (۵۴) نکته مهم در کلیه تلگرافهای رمز تیمورتاش این است که اولاً پیامهای او ابهام داشت، به گونه ای که متصدیان رمز قادر نبودند مطالب آنها را عیناً کشف کنند. به عبارت بهتر بسیاری از مطالب او با حدس و گمان کشف رمز می شد، این امر یا تعمدی بود و یا این که حقیقتاً کشف رمز مطالب او دشواری داشت. ثانیاً تیمورتاش مطالب به آن مهمی را همواره با اشاره و کنایه و البته با نهایت اختصار گزارش میکرد، همین موضوع باعث سردرگمی مقامات تصمیم گیرنده در تهران می شد. آیا به واقع تعمدی در کار تیمورتاش بود که این گونه پیامهای خود را ارسال می داشت، یا این که در ایران عده ای قصد داشتند با ابهام آفرینی در اطراف تیمورتاش و تلاش برای اثبات این که رفتار او رازآمیز است، اذهان و به ویژه ذهن شاه را نسبت به او مشوب سازند؟

نتیجه گیری

ماجرای فروگرفتن تیمورتاش در سال ۱۳۱۱ شمسی برخلاف تصور رایج ناگهانی اتفاق نیفتاد، ریشه های سقوط او را به لحاظ تاریخی باید به دوره حوادث مشروطه و از آن بالاتر اختلاف نظرهای رایج در دوره انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی جستجو کرد. با این که شایعاتی حول و حوش ارتباط های مرموز او با شورویها وجود داشت و البته سابقه تحصیلات او در روسیه به علاوه تلاش هایش برای گسترش روابط با دولت شوروی این ظن و گمانها را تقویت میکرد؛ اما گمان نگارنده آن است که فرایند کنار گذاشتن او از عرصه سیاست ریشه در اختلاف نظرهایی داشت که اصولاً به موضوع شوروی مرتبط نبود. تیمورتاش تلاش میکرد تا از یک سو، با دولتهای همسایه و از آن جمله شوروی مناسبات حسن همجواری برقرار نماید و از دیگر سو، مذاکرات با شرکتهای آلمانی در دوره جمهوری وایمار را برای تشویق آنان به سرمایه گذاری در ایران شدت بخشد. این تلاشها نه تنها باعث برافروختن آتش سوءظن انگلیسی ها می شد، بلکه سیاست در پیش گرفتن مناسبات حسنه با آلمان، شوروی ها را هم

نسبت به وی بدگمان میکرد. به همه آنها باید شایعات ریز و درشت پیرامون او را افزود، یکی از این شایعات مربوط بود به ماجرای کودتای سرهنگ پولادین و احتمال دخالت او در این کودتا؛ شایعه ای که واقعیت نداشت. موضوع دیگر اختلافات دیرینه حسینقلی خان نواب با تیمورتاش بود، فردی که بالاخره بعدها در مقام رئیس بانک ملی ایران او را به ارتشاء متهم کرد و اسناد لازم برای گرفتاری او را فراهم ساخت. گزارشهای حسن مشار، وزیر مالیه کابینه و از نزدیکان سفارت بریتانیا، نیز در بدبینی انگلیسی ها به وزیر دربار و رقم زدن سرنوشت او تأثیر فراوان داشت، باید سوءظن بانک شاهنشاهی ایران و البته شرکت نفت انگلیس و ایران را هم بر این فهرست افزود. کلیه این عوامل بودند که در سرنوشت نهایی تیمورتاش در سال ۱۳۱۱ مؤثر بودند. (۱)

توضیحات و مأخذ

۱- حسین آبادیان «عبدالحسین تیمورتاش و روابط خارجی ایران بر اساس اسناد نویافته» مجله تاریخ ایران - شماره ۱۵ - ۱۳۸۸ صص ۱۹ - ۱

پی نوشت ها

۱- نقش تیمورتاش در روابط خارجی ایران و از آن میان با انگلیس در حوضه خلیج فارس و در مواجهه با سیاست های شوروی و انگلیس در عرصه روابط خارجی، از سوی پژوهشگران مورد تأمل قرار گرفته است، اما نگارنده در مقاله حاضر بر اساس اسناد دفتر مخصوص شاهنشاهی کوشیده است تا تأثیر روابط خارجی را در موقعیت، منصب و فرو افتادن وی از آن موقعیت و منصب، بررسی کند. از جمله پژوهشها در اینباره، میتوان به این دو مورد اشاره کرد: غلامحسین زرگری نژاد، «تیمورتاش: قربانی منافع ایران در خلیج فارس» مجله تاریخ (ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران)، شماره ۴، اسفند ۱۳۸۴، صص ۱۴۰-۱۱۹

میکائیل وحیدی راد «دپلماسی تیمورتاش در قبال شوروی و انگلستان» پایان نامه کارشناسی ارشد رشته تاریخ ایران دوره اسلامی. دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۸

۲- علی اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات (تهران: پروین و معین، ۱۳۷۲)، صص ۱۴۹

۳- بر پایه گزارش های اسناد دفتر مخصوص شاهنشاهی، سال ۱۳۰۵ که در این مقاله بدانها پرداخته شده است. تهران: آرشیو موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۴- نک: حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳ (تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۲)، صص ۸۴-۷۷

Report on Economic Condition of Northern Iran, February 25/1926, FO

5-

.p. 4-5 .11485 / 371

Documents on British Foreign Policy, Vol. I, No. 654, p. 809 6-

۷ - گزارشی از موازنه قوا بین روسیه تزاری و انگلستان در این دوره توسط فیروز کاظم زاده ارائه شده است: فیروز کاظم زاده، روس و انگلیس در ایران؛ پژوهشی در باره امپریالیسم، ترجمه منوچهر امیری (تهران: فرانکلین، ۱۳۵۴)

.Lorain to Chamberlain, February 2/1926, FO. 371/11481 8-

۹ - در این مورد، نک: ابراهیم تیموری، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران (تهران: اقبال، ۱۳۳۲)

10- Lorain to Chamberlain, February 2/1926, FO. 371/E707/10/34

. Lorain to Chamberlain, February 6/1926, FO. 371/E1440/10/34 .11-

.Lorain to Chamberlain, Telegraph No. 182, May 14/1926, FO 12-
/۳۷۱E3006/644/34.

.Minute by Lorain, July 1/1926, FO. 371/E 4324/92/34 13-

.Chamberlain to Nicolson, July 28/1926, FO. 371/E5272/92/34 .14-

Minute by Malet, August 23/1926, FO. 371/E5272/92/34. 15-

۱۶ - لهاکخان افسر قشون بود، شورش او در نواحی سرخس روی داد و به سرعت توانست تا نزدیکی های مشهد پیشروی کند. جانمحمدخان علایی فرمانده قشون خراسان از مقابله با او فروماند و در نتیجه رضاشاه شخصا برای سرکوب شورش به خراسان رفت، بعد از این ماجرا او علایی را خلع درجه کرد و از مقام فرماندهی قشون خراسان عزل کرد.

.17- Nicolson to Chamberlain, July 28/1926, FO. 371/E4500/644/34

Ibid 18-

.Ibid.19-

Note by Oliphant, August 3/1926, FO. 371/E4520/544/34 .20-

Near East and India 21-

.The Near East and India, September 2/1926, p. 239 22-

Chamberlain to the British ambassadors to Moscow and Istanbul, August 3/1926 23-

FO. 371/E4520/644/34.

Nicolson to Chamberlain, August 14/1926, FO. 371/11494 24-

۲۵ - اسناد دفتر مخصوص شاهنشاهی، سال ۱۳۰۵ ، تیمورتاش به فرج الله بهرامی، از مسکو، مورخه ۲۳ اوت ۱۹۲۶ مطابق با اول شهریورماه ۱۳۰۵ ، پوشه ۲، سند ۴۵ .

۲۶ - همان، سال ۱۳۰۵ ، فرج الله بهرامی به تیمورتاش، مسکو، مورخه نهم شهریورماه ۱۳۰۵ ، کارتن ۲، سند ۱۲۳

27- US National Archive, Dispatch by Philip and Enclosures, No. 186, October

5/1926, 891.001P15/43

US National Archive, Letter to Philip by Shaw, November 16/1926 28-
F.W.891.001P15/43

.Ibid, Dispatch by Philip, No. 222, December 2/1926, 891.00/1397.29 -

Ibid, Dispatch by Philip, No. 242, January 11/1927, 891.00 30-

۳۱ - اسناد ارکان حرب کل قشون، سال ۱۳۰۵ ، تیمورتاش به رئیس ارکان حرب کل قشون، مورخه ۱۸ شهریورماه ۱۳۰۵ (تهران: آرشیو موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی).

۳۲ - همان، سال ۱۳۰۵ ، ارکان حرب کل قشون به تیمورتاش، مورخه ۲۴ شهریورماه ۱۳۰۵ ، پوشه ۲، سند ۳۵۱

۳۳ - خلبان.

۳۴ - همان، سال ۱۳۰۵ ، رئیس ارکان حرب کل قشون به تیمورتاش، مورخه ۲۴ شهریورماه ۱۳۰۵ ، پوشه ۲، سند ۳۵۰

۳۵ - اسناد دفتر مخصوص شاهنشاهی، سال ۱۳۰۵ ، تیمورتاش به فرج الله بهرامی، مورخه ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۶ مطابق با ۳۱ - شهریورماه ۱۳۰۵ ، پوشه

- ۲، اسناد ۳۳۸ - ۳۳۷
- ۳۶ - همان، سال ۱۳۰۵، فرج الله بهرامی به تیمورتاش، مورخه ۶ مهرماه ۱۳۰۵، پوشه ۲، سند ۳۳۹
- 37- British Records, Hoare to Chamberlain, November 26/1926, FO .
.E6324/644/34, telegram of November 19, No. 149/۳۷۱
- 38- .Ibid .
- 39 - .British Records, Clive to Chamberlain, November 17/1926, FO
371/.E6825/92/34
- ۴۰ - انکارا.
- ۴۱ - اسناد دفتر مخصوصشاهنشاهی، سال ۱۳۰۵، تیمورتاش به فرج الله بهرامی، مورخه ۲۵ آبانماه ۱۳۰۵، پوشه ۲، اسناد ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶
- ۴۲ - ابوالحسن ابتهاج، خاطرات، به کوشش علیرضا عروزی(تهران: علمی، ۱۳۷۱)، ص ۳۶-۳۵ برای آگاهی بیشتر زرگر. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ص ۳۱۵
۴۳. زرگر، ص. ۱۶۳
- ۴۴ - . اسناد دفتر مخصوص شاهنشاهی، سال ۱۳۰۵، تیمورتاش به فرج الله بهرامی، مورخه ۲۸ آبانماه ۱۳۰۵، پوشه ۲ سند. ۳۲۲
- ۴۵ - . همان، سال ۱۳۰۵، تیمورتاش به فرج الله بهرامی، از برلن، مورخه ۲۲ نوامبر ۱۹۲۶ مطابق با یکم آذرماه ۱۳۰۵، پوشه ۲، ش. ۳۲۲
- ۴۶ - . همان، سال ۱۳۰۵، فرج الله بهرامی به تیمورتاش، دوم آذرماه ۱۳۰۵، پوشه ۲، سند. ۳۲۱
- ۴۷ - . همان، سال ۱۳۰۵، تیمورتاش به فرج الله بهرامی، از مسکو، مورخه ۶ آذرماه ۱۳۰۵، پوشه ۲، سند. ۳۱۹
- ۴۸ - . اسناد دفتر مخصوص شاهنشاهی، سال ۱۳۰۵، فرج الله بهرامی به تیمورتاش، مورخه ۸ آذرماه ۱۳۰۵، پوشه ۲ سند. ۳۱۸
- ۴۹ - . همان، سال ۱۳۰۵، فرج الله بهرامی به تیمورتاش، مورخه ۸ آذرماه ۱۳۰۵، پوشه ۲، سند ۳۱۶

- ۵۰ - اسناد دفتر مخصوص شاهنشاهی، سال ۱۳۰۵، تیمورتاش به فرج الله بهرامی، مورخه ۱۵ آذرماه ۱۳۰۵، پوشه ۲ اسناد ۳۱۳ و .
- ۵۱ - همان، سال ۱۳۰۵، فرج الله بهرامی به تیمورتاش، مورخه ۱۵ آذرماه ۱۳۰۵، پوشه ۲، سند. ۳۱۱
- ۵۲ - همان، سال ۱۳۰۵، تیمورتاش به فرج الله بهرامی، از بادکوبه، ۸ دسامبر ۱۹۲۶ مطابق با ۱۶ آذرماه ۱۳۰۵، پوشه ۲ سند ۳۰۷
- ۵۳ - همان، سال ۱۳۰۵، فرج الله بهرامی به تیمورتاش، فوری، ۱۶ آذرماه ۱۳۰۵، پوشه ۲، سند. ۳۰۹
- ۵۴ - همان، سال ۱۳۰۵، تیمورتاش به فرج الله بهرامی، از باکو، فوری، ۸ دسامبر ۱۹۲۶، پوشه ۲، ش ۳۰۸

کتابنامه

- ابتهاج، ابوالحسن. خاطرات. به کوشش علیرضا عروزی. تهران: علمی، ۱۳۷۱
- ، اسناد دفتر مخصوص شاهنشاهی، تیمورتاش به دفتر مخصوص شاهنشاهی، مورخه ۲۵ آبان ماه ۱۳۰۵
- ۱۳۰۵ (تهران: آرشیو موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی). -۲- ش. ۳۲۸
- ۳۲۶، ۳۲۷،
- ۱۳۰۵ -۲- تیمورتاش به دفتر مخصوص شاهنشاهی، مورخه ۲۸ آبانماه ۱۳۰۵، ش. ۳۲۲
- تیمورتاش به دفتر مخصوص شاهنشاهی، از برلن، مورخه ۲۲ نوامبر ۱۹۲۶ مطابق با یکم
- ۱۳۰۵-۲- آذرماه ۱۳۰۵، ش. ۳۲۲
- ۱۳۰۵-۲- دفتر مخصوص شاهنشاهی به تیمورتاش، دوم آذرماه ۱۳۰۵، ش. ۳۲۱
- ۱۳۰۵ -۲- تیمورتاش به فرجالله بهرامی، از مسکو، مورخه ۶ آذرماه ۱۳۰۵، ش. ۳۱۹
- ۱۳۰۵-۲- فرجالله بهرامی به تیمورتاش، مورخه ۸ آذرماه ۱۳۰۵، ش. ۳۱۸

- ۱۳۰۵-۲- فرج الله بهرامی به تیمورتاش، مورخه ۸ آذرماه ۱۳۰۵، ش. ۳۱۶.
- ۱۳۰۵-۲- تیمورتاش به فرجالله بهرامی، مورخه ۱۵ آذرماه ۱۳۰۵، ش. ۳۱۴ و ۳۱۳.
- ۱۳۰۵-۲- دفتر مخصوص شاهنشاهی به تیمورتاش، مورخه ۱۵ آذرماه ۱۳۰۵، ش. ۳۱۱.
- تیمورتاش به دفتر مخصوص شاهنشاهی، از بادکوبه، ۸ دسامبر ۱۹۲۶ مطابق با ۱۶ آذرماه ۱۳۰۵-۲- ۱۳۰۵، ش. ۳۰۷.
- ۱۳۰۵-۲- دفتر مخصوص شاهنشاهی به تیمورتاش، فوری، ۱۶ آذرماه ۱۳۰۵، ش. ۳۰۹.
- . تیمورتاش به رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی، از باکو، فوری، ۸ دسامبر ۱۹۲۶، ش. ۳۰۸-۲-۱۳۰۵.
- . تیمورتاش به رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی، مورخه ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۶ مطابق با ۳۱ ۱۳۰۵-۲- شهریورماه ۱۳۰۵، ش. ۳۳۸ و ۳۳۷.
- ۱۳۰۵-۲- . رئیس دفتر مخصوص به تیمورتاش، مورخه ۶ مهرماه ۱۳۰۵، ش. ۳۳۹.
- . تیمورتاش به دفتر مخصوص شاهنشاهی، از مسکو، مورخه ۲۳ اوت ۱۹۲۶ مطابق با اول ۱۳۰۵-۲- شهریورماه ۱۳۰۵، ش. ۰۴۵.
- . دفتر مخصوص شاهنشاهی به تیمورتاش، مسکو، مورخه نهم شهریورماه ۱۳۰۵، ش. ۱۲۳/۲-۱۳۰۴.
- ، اسناد ارکان حرب کل قشون، تیمورتاش به رئیس ارکان حرب کل قشون، مورخه ۱۸ شهریورماه ۱۳۰۵
- ۱۳۰۵ (تهران: آرشیو موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی). -۲- ش. ۳۵۱

- عبدالحسین تیمورتاش و روابط خارجی ایران بر اساس اسناد نو یافته / ۲۱
 ۱۳۰۵ -۲- . ارکان حرب کل قشون به تیمورتاش، مورخه ۲۴ شهریورماه
 ۱۳۰۵ ، ش. ۳۵۱
- ۲- . رئیس ارکان حرب کل قشون به تیمورتاش، مورخه ۲۴ شهریورماه ۱۳۰۵
 ، ش. ۳۵۰
- ۱۳۰۵ . تیموری، ابراهیم. عصر بیخبری یا تاریخ امتیازات در ایران. تهران:
 اقبال، ۱۳۳۲
- زرگر، علی اصغر. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه.
 ترجمه کاوه بیات. تهران: پروین و. معین، ۱۳۷۲
- مجله تاریخ (ضمیمه مجله «. تیمورتاش: قربانی منافع ایران در خلیج فارس» .
 زرگری نژاد، غلامحسین
۱۱۹. - دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران). شماره ۴، اسفند ۱۳۸۴
 ، ص ۱۴۰
- کاظم زاده، فیروز. روس و انگلیس در ایران؛ پژوهشی درباره امپریالیسم. ترجمه
 منوچهر امیری. تهران:
 فرانکلین، ۱۳۵۴
- . مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران. ج ۳. تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۲
- . پایاننامه کارشناسی ارشد «. دیپلماسی تیمورتاش در قبال شوروی و انگلستان» .
 وحیدی راد، میکائیل
- . رشته تاریخ ایران دوره اسلامی. دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۸

British Records, Clive to Chamberlain, November 17/1926, FO.

/۳۷۱E6825/92/34.

British Records, Hoare to Chamberlain, November 26/1926, FO.

/۳۷۱E6324/644/34, telegram of November 19, No. 149.

Chamberlain to Nicolson, July 28/1926, FO. 371/E5272/92/34.

Chamberlain to the British ambassadors to Moscow and Istanbul, August

, ۱۹۲۶/۳FO. 371/E4520/644/34.

Documents on British Foreign Policy, op. cit, Vol. I, No. 654.

Lorain to Chamberlain, February 2/1926, FO. 371/11481.

Lorain to Chamberlain, February 2/1926, FO. 371/E707/10/34.

Lorain to Chamberlain, February 6/1926, FO. 371/E1440/10/34.

Lorain to Chamberlain, Telegraph No. 182, May 14/1926, FO.

/۳۷۱E3006/644/34.

Minute by Lorain, July 1/1926, FO. 371/E 4324/92/34.

Minute by Malet, August 23/1926, FO. 371/E5272/92/34.

۲۲ / تاریخ ایران

Nicolson to Chamberlain, August 14/1926, FO. 371/11494.

Nicolson to Chamberlain, July 28/1926, FO. 371/E4500/644/34.

Note by Oliphant, August 3/1926, FO. 371/E4520/544/34.

Report on Economic Condition of Northern Iran, February 25/1926, FO.

. ۱۱۴۸۵/۳۷۱

The Near East and India, September 2/1926. US National Archive,

Dispatch by Philip and Enclosures, No. 186, October

۸۹۱,۰۰۱ , ۱۹۲۶/۵P15/43.

US National Archive, Dispatch by Philip, No. 222, December 2/1926,

. ۱۳۹۷/۸۹۱,۰۰

US National Archive, Dispatch by Philip, No. 242, January 11/1927,

. ۱۴۰۴/۸۹۱,۰۰

US National Archive, Letter to Philip by Shaw, November 16/1926,

F.W.891.001P15/43.

فصل دوازدهم

تیمورتاش و مسئله بحرین

۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ش/۱۹۲۷ تا ۱۹۳۴م

امیر شیخ نوری؛ ابوذر خسروی در مورد «تیمورتاش و مسئله بحرین» می نویسد: بررسی تلاش‌های سیاسی دولتمردان ایران، در اثبات حاکمیت ایران بر بحرین از نمونه‌های بارز اثبات وجود شخصیت‌هایی است که از جان و مال خود، در راه اعتلای این سرزمین گذشتند. تیمورتاش از رجال سیاسی ایران عصر پهلوی اول و وزیر دربار وقت و شخص شماره دو دولت پهلوی اول بود. وی در این مدت، از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ش/۱۹۲۷ تا ۱۹۳۴م، به‌عنوان نماینده ویژه رضاشاه در نقش دیپلماتی کارکشته مأموریت یافت به هر طریق ممکن، حاکمیت ایران را بر جزایر و بنادر خلیج فارس به اثبات برساند. تیمورتاش در این راه، منازعه سیاسی با انگلستان را در پیش گرفت. به مذاکرات او با کلایو (Kliue)، نماینده انگلستان، در منابع کمتر توجه شده است؛ اما این امکان وجود دارد که بر اساس برخی اسناد و منابع موجود، گوشه‌هایی از این جریان را بازبینی کرد. طرح مسئله بحرین، در مقطع حضور تیمورتاش در دربار رضاشاه، به نتیجه‌ای نرسید؛ اما اقدامات او در زمینه معامله بر سر بحرین با انگلیس، نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی دوره پهلوی دوم داشت. در این تحقیق با رویکردی توصیفی و تحلیلی و با بهره‌گیری از اسناد تاریخی، به دنبال پاسخ به این سوال هستیم که اقدامات تیمورتاش در مناقشه ایران و انگلیس، دایر بر ادعای مالکیت ایران بر بحرین، متکی بر چه مستنداتی بود و چرا این ادعا به ناکامی کشید؟ فرض بر این است که تیمورتاش، به‌عنوان دیپلماتی فعال و به‌واسطه پیوند نزدیک با شخص رضاشاه، زبان گویای حکومت پهلوی در موضوع بحرین بود؛ هر چند این گستردگی اختیارات نهایتاً از عوامل حذف او شد.

مقدمه

در دوران حکومت رضاشاه موضوع جزیره بحرین، یکی از مهم‌ترین مسائل بحث در روابط ایران و انگلستان بود که کشمکش‌های طولانی میان این دو کشور را به همراه آورد. در آن دوران، بحرین برای انگلستان اهمیت سوق‌الجیشی بسیاری داشت و پل ارتباطی شبه‌جزیره عربستان و دیگر مناطق خلیج فارس به شمار می‌رفت؛ همچنین یکی از ایستگاه‌های مهم تدارکاتی نیروی دریایی انگلستان بود. از سوی دیگر، دولت پهلوی سیاست فعالی در قبال خلیج فارس در پیش گرفته بود. لذا، اعاده حاکمیت ایران بر بحرین و تثبیت قدرت ایران در آنجا می‌توانست علل مهمی، برای احیا قدرت تاریخی ایران در خلیج فارس باشد. بدین منظور، تلاش‌های ایران برای حل مسئله بحرین در این دوران، کشمکش‌ها و چالش‌های سیاسی طولانی میان ایران و انگلستان را موجب شد. از آنجا که دولت ایران همیشه بر این عقیده بود که بحرین جزء لاینفک ایران بوده است، به ناچار قضیه به جامعه ملل ارجاع داده شد. تاکید بر تعلق بحرین به ایران و تاکید بر مسئله جزایر، از جمله اقدامات ایران در آن دوران بود که تیمورتاش مسئولیت آن را بر عهده داشت. دولت ایران به منظور مبارزه با قاچاق کالا که در سواحل جنوبی کشور انجام می‌شد با توجه به اینکه قاچاقچیان از جزایر خلیج فارس استفاده می‌کردند بر آن شد که حاکمیت خود را بر جزایر خلیج فارس توسعه دهد. این اقدام مطرح‌شدن دوباره مسئله بحرین و دیگر جزایر را در روابط بین ایران و انگلستان باعث شد. با وجود کمبود منابع و اسناد تاریخی، در خصوص تحولات تاریخی ایران در دوره پهلوی اول و به‌خصوص در ارتباط با دربار رضاشاه، در دهه‌های اخیر مطالعاتی درباره شخصیت‌های سیاسی آن دوره صورت گرفته است. در خصوص پهلوی اول و تیمورتاش، در منابع اطلاعاتی وجود دارد که البته هیچ‌یک به‌صورت موضوعی به بررسی جوانب مختلف نپرداخته‌اند. در منابع مربوط به آن دوره، تیمورتاش همواره به‌عنوان یکی از اضلاع مثلث قدرت، در کنار داور قرار دارد. تحقیقات مجزایی که در خصوص شخصیت‌های درباری و شخص تیمورتاش صورت گرفته او را با چهره‌های متفاوتی بررسی

کرده‌اند. برخی او را به‌عنوان شخصیت فاسد و قدرت‌طلب و برخی دیگر با ملاحظه تلاش‌های وی در تامین منافع ایران درزمینه‌های مختلف، فردی جسور و کوشامعرفی کرده‌اند. در میان تحقیقات موجود، کتاب «صعود و سقوط تیمورتاش» نوشته جواد شیخ‌الاسلامی (۱۳۷۹) بیش از همه به چشم می‌خورد؛ البته نویسنده این اثر را بیشتر با توجه به اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس تدوین کرده است. تحقیق دیگری که در این خصوص صورت گرفته است با عنوان «تیمورتاش در صحنه سیاست ایران» تالیف باقر عاقلی (۱۳۷۲) است که با دیدگاهی انتقادی به موضوع می‌پردازد. غلامحسین زرگری‌نژاد (۱۳۸۲) نیز در مقاله‌ای با عنوان «تیمورتاش: قربانی منافع ایران در خلیج فارس» به بررسی تلاش‌های تیمورتاش در خلیج فارس و دسیسه انگلیسی‌ها در حذف او می‌پردازد. در این خصوص، همچنین در خاطرات سیاسی برخی شخصیت‌های دوره پهلوی مطالبی ارائه شده است. در میان اسنادسیاسی و رسمی انگلستان، از جمله مجموعه چند جلدی ایران و خلیج فارس ۱۸۲۰ تا ۱۹۶۶ که در اصل اسناد دیپلماتیک در روابط ایران و انگلیس در خصوص خلیج فارس است، نیز مطالب مفیدی ارائه شده است. در مقالات با موضوع مناسبات ایران و انگلستان و با محور خلیج فارس، به شخص تیمورتاش اشاراتی شده است. اما در این میان، تاکنون مقاله‌ای به‌صورت مجزا به بررسی نقش تیمورتاش در مسئله نپرداخته است. پرسش اساسی این تحقیق این است که اقدامات تیمورتاش در مناقشه ایران و انگلیس، دایر بر ادعای مالکیت ایران بر بحرین متکی بر چه مستنداتی بود و چرا این ادعا به ناکامی کشید؟ فرض غالب بر این است که ایران در دوره پهلوی اول، سیاست فعالی را در قبال مسائل خلیج فارس و تجدید حاکمیت ایران بر جزایر و بنادر آن در پیش گرفت. اقدامات تیمورتاش برای اعاده حاکمیت قطعی ایران در خلیج فارس، از سال ۱۳۰۶ ش/ ۱۹۲۷ م، آغاز شد و نهایتاً به یک دوره، مذاکرات فعال دیپلماتیک بین ایران و انگلیس منجر شد که تا سال ۱۹۳۲ م/ ۱۳۱۲ ش، ادامه یافت. با این وجود، به علل مختلف تیمورتاش شاهد نتیجه درخور توجهی از مذاکرات فشرده خود نبود و در نهایت، اقدامات او با شکست مواجه شد.

تیمورتاش و پهلوی

عبدالحسین خان نردینی که بعدها به تیمورتاش شهرت یافت، از شخصیت‌های سیاسی ایران دوره پهلوی است. وی نقش مهمی، در شکل‌گیری ایران جدید و قدرت سیاسی و اقتصادی آن در دوره پهلوی اول داشت. عبدالحسین در قریه تیمورتاش از توابع بجنورد و در خانواده‌ای روستایی متولد شد (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۲: ۱۲۱). از آنجایی که تبار اشرافی نداشت، تحت‌تاثیر دسته‌بندی‌های سیاسی دوران گذار از قاجار به پهلوی قرار نگرفت. او در سال ۱۳۲۷ ق/ ۱۹۰۹ م، در دوره دوم مجلس شورای ملی، به‌عنوان نماینده قوچان پا به عرصه سیاست گذاشت. پس از انحلال مجلس دوم، به خراسان بازگشت و به سردار معظم ملقب و اندکی بعد به ریاست قشون خراسان منصوب شد. در دوره سوم مجلس، به‌عنوان نماینده قوچان وارد مجلس شد و با انحلال مجلس، به حکومت گیلان رسید. سردار معظم در مجلس چهارم نیز حضور یافت. وی در این مجلس عضو حزب سوسیالیست بود (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۸: ۱۰). به‌دنبال کودتای سال ۱۲۹۹ ش/ ۱۹۲۰ م و قدرت‌یابی رضاخان، تیمورتاش به علت گرایش‌های سوسیالیستی و اندیشه‌های ملی‌گرایانه، به سردار سپه نزدیک شد. او از مشوقان پایان حکومت قاجاریه بود و در سال ۱۳۰۴ ش/ ۱۹۲۵ م، در کابینه سوم مشیرالدوله، با منصب وزارت دادگستری و در کابینه دوم و سوم سردار سپه، در وزارت فواید عامه وارد نظام دیوانی شد. عمر سلسله قاجار در ۹ آبان ۱۳۰۴/ ۱۹۲۵ م، به پایان رسید. در ۲۸ آذر همان سال، از طرف رضاشاه فرمانی صادر شد مبنی بر اینکه وزارت دربار به عبدالحسین خان تیمورتاش واگذار شود (دشتی، ۲۵۳۵: ۱۲ و ۱۳۶). تیمورتاش در تمام سال‌هایی که به‌عنوان وزیر دربار خدمت می‌کرد، در مجلس نیز نماینده نیشابور بود (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۸: ۱۰). مهم‌ترین علت پیشرفت او در دربار این بود که به علت خوی ملی‌گرایانه، استبداد رضاخانی را برای استقلال و نجات ایران از دست روسیه و انگلیس مفید می‌دید (مکی، ۱۳۶۲: ۶۵). تیمورتاش از خانواده‌های روستایی بود و هیچ‌گاه دستگاه حاکم به

سیاست‌های اودیدگاه منفی نداشت؛ از این رو، نظرهای او در دوره زمامداری در وزارت دربار، تاثیر مهمی بر تصمیمات رضاشاه می‌گذاشت (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۹: ۹۷ تا ۹۹). با وجود اینکه در کار دیگر وزارتخانه‌ها نیز مداخله می‌کرد شاه مانع اونمی‌شد (مخبر، ۱۳۶۱: ۴۷۲). دشتی در این باره می‌نویسد: «تیمورتاش در ظرف آن دو سال اول که عهده‌دار وزارت دربار بود... [آن‌هایی را] که خیال می‌کردند می‌توانند در سیاست نظری داشته باشند بیرون کرد» (بهار، ۱۳۶۳: ۹۳ تا ۹۵). به این علت بود که ارائه چهره‌ای ملی از رضاخان، تمایل او به شاه ایران را موجب شد (ملیکف، ۱۳۵۸: ۷۸). وزیر دربار در تمامی دوره مذاکرات ایران و انگلستان، از همان ابتدا تا زمان دستگیری، حضور فعال داشت (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۲: ۱۲۳).

تیمورتاش و نیروی دریایی ایران در خلیج فارس

تیمورتاش از همان ابتدای حضور در دربار، به مسائل خلیج فارس توجه کرد (بهار، ۱۳۶۳: ۹۴؛ ۴۸، ۴۷، ۴۶؛ Amirahmadi, 1996: 47, 48). در آن زمان، دولت ایران در ادامه سیاست‌های خود، در خصوص جزایر و بنادر جنوبی دست به تحرکاتی زد که تشکیل نیروی دریایی نمودی از این برنامه بود. در این خصوص، تیمورتاش نیز نقش بارز خود را ایفا کرد (ملیکف، ۱۳۵۸: ۷۸). رضاخان قبل از تاج‌گذاری، در مسافرتی که به جنوب رفت متوجه کمبود کشتی در خلیج فارس شد. او برای عبور از بوشهر به خرمشهر، پس از یک انتظار طولانی، مجبور شد با کشتی تجاری انگلیسی سفر کند (۶۵۵ - ۶۱۷ - ۳۹۸ & - ۳۹۵: ۲۰۰۰ Burdett & Seay). بیشتر در قضیه شیخ‌زرعل نیز این کمبود کاملاً احساس می‌شد. با وجود سرکوبی این شورش، ناتوانی ایران در اجرای عملیات دریایی به‌خوبی نمایانگر بود و این عوامل، لزوم ایجاد نیروی دریایی را بیشتر محسوس می‌کرد (رائین، ۱۳۵۰: ۷۷۹). پیشتر در سال ۱۳۰۲ ش/۹۲۳ م، زمانی که رضاخان فرمانده نیروهای نظامی ایران بود، احکامی به نیروهای نظامی مستقر در کشتی‌ها ابلاغ کرد که آنان را به پوشیدن لباس مخصوص و استفاده از درجات

نیروی دریایی موظف می‌ساخت (مهدی‌نیا، ۱۳۸۰: ۴۶۳؛ وثوقی، ۱۳۸۴: ۵۱۵). با استقرار حکومت پهلوی، تقویت نیروی دریایی در دستور کار قرار گرفت. رضاشاه با ساخت راه‌آهن سراسری و اتصال تهران به خورموسی و بندر شاهپور، بندر بوشهر و بندر عباس را نیز توسعه داد. هم‌زمان، فعالیت ایران در منطقه و تلاش برای تثبیت قدرت سیاسی باعث شد که روابط ایران و انگلیس متحول شود. در واقع، تیمورتاش تحت‌حمایت رضاشاه مأمور تحکیم مواضع ایران در خلیج فارس بود. تیمورتاش در این مقطع بارها با نامه‌هایی به مسئولان وقت، بر لزوم تاسیس نیروی دریایی تاکید می‌کرد و از این‌رو، برای خرید کشتی به اروپا رفت. در سال ۱۳۰۷ش/۱۹۲۸م، عازم اروپا شد و چند فقره قرارداد خرید کشتی امضا کرد (ماتیر، ۲۰۰۵: ۱۰۴ تا ۱۰۶). کشتی کوچک مظفری که از دوره قاجاریه باقی مانده بود، به‌عنوان پایه نیروی دریایی ایران عصر پهلوی قرار گرفت. همچنین، پس از سرکوبی غائله خزرعل، سه کشتی او به ناوگان نیروی دریایی پیوست (رسایی، بی‌تا: ۳۷۶ تا ۳۷۹). در ۲۹ اسفند ۱۳۰۶ش/۱۹۲۷م، بودجه نیروی دریایی در مجلس شورای ملی تصویب شد و در سال ۱۳۰۷ش/۱۹۲۸م، پس از بازگشت تیمورتاش از اروپا، سفارش ساخت ۲ فروند ناوشکن ۹۵ تتی و ۴ فروند ناو توپدار ۳۲۰ تتی به کارخانجات ناپل ایتالیا داده شد و یک افسر ایرانی، به نام اردشیر سپهبدی، مأمور تماس و پیگیری با دولت ایتالیا شد (رایین، ۱۳۵۰/۲: ۷۸۰). برای داشتن نیروی دریایی، غیر از ناو، به دریانوردان باتجربه و آزموده نیز نیاز بود؛ بنابراین، افسران جوان برای آموختن فن دریانوردی و گذراندن دوره مهندسی دریایی و فرماندهی، به ایتالیا اعزام شدند تا در دانشکده دریایی این کشور تحصیل و کسب مهارت کنند (Amirahmadi, 1996: 58؛ Bavand, 1994: 84). اولین گروه اعزامی، در سال ۱۳۰۶ش/۱۹۲۷م، دوره‌هایی مانند موتور، بی‌سیم، برق، ملوان و سکان را در ایتالیا گذارند؛ همچنین در سال ۱۳۰۹ش/۱۹۳۰م، هم‌زمان با ساختن کشتی‌ها، عده‌ای تحت فرماندهی سرگرد توپخانه، غلامعلی بایندر، عازم ایتالیا شدند (رایین، ۱۳۵۰: ۲/۷۸۲). با تعلیم و آموزش افسران و دانشجویان ایرانی، ساختمان ناوهای ایران نیز پیشرفت می‌کرد؛ بالاخره در سال ۱۳۱۰ش/۱۹۳۱م، ناوها

برای بهره‌برداری و حرکت به سوی ایران آماده شدند. ۲۵۰ نفر سرباز از خرمشهر به ایتالیا روانه شدند تا به‌طور عملی روی ناوها، مانورهای مخصوص دریایی را فراگیرند؛ بالاخره در خرداد سال ۱۳۱۱ ش/ ۱۹۳۲ م، این ناوها به فرماندهی ناخداغلامعلی بایندرکه رضاشاه اورابه سمت فرماندهی نیروی دریایی جنوب منصوب کرده بود از راه کانال سوئز، دریای سرخ، اقیانوس هند و دریای عمان به خلیج فارس وارد شدند (مقتدر، ۱۳۳۳: ۱۰۹؛ خلیلی، ۱۳۷۳: ۱۳۷). نیروی دریایی خلیج فارس، در سه گروه جداگانه کار خود را آغاز کرد؛ دسته اول ناوهای ببر و پلنگ ۹۵۰ تنی و همای ۱۰۰۰ تنی بود. ناوهای ببر و پلنگ ظرفیت ۲ توپ ۱۰۴ میلی‌متری و ۲ توپ ۷۶ میلی‌متری و ۲ توپ مسلسل سنگین را داشتند و با ۷ تن افسر و ۷۲ تن ملاح و گروهبان اداره می‌شدند. در این ناوها تجهیزات و لوازم آسایش، برای استراحت و زندگی افسران تعبیه شده بود. از ناو هما که تقریباً فرسوده شده بود و امکان حرکت نداشت برای تقویت کادر درجه‌داران فنی، به‌عنوان آموزشگاهی دریایی استفاده می‌شد (رسایی، بی‌تا: ۳۹۳). دسته دوم ناوهای ۳۲۰ تنی شاهرخ، شهباز، سیمرخ و کرکس بود که مسلح به ۲ توپ ۷۶ میلی‌متری و ۲ قبضه مسلسل سنگین ۷/۶ میلی‌متری بودند و به تناسب ظرفیتشان، وسایلی از قبیل بی‌سیم، نورافکن، قایق نجات، اطاق‌های خواب و غذاخوری، حمام، درمانگاه و... داشتند. دسته سوم که به دسته ساحلی معروف بود، ۱ ناو یک‌کبر ۴۰۰ تنی و ۱ ناوچه ۱۷۱ تنی به نام شاهین را شامل می‌شد. این ناوچه مین جمع‌کن بود و دستگاه جمع‌آوری مین در پاشنه آن قرار داشت و آبخوران ۱ متر بود و در آغاز پهلوی نامیده شد (اسدی، ۱۳۸۱: ۱۳۸). مهم‌ترین علل ایجاد نیروی دریایی در این زمان عبارت بود از: حفاظت از سواحل و جزایر؛ زمینه‌سازی برای نظارت بر امور بحرین و دیگر جزایر؛ جلوگیری از قاچاق کالا؛ جلوگیری از مهاجرت ایرانیان ساکن مناطق جنوب؛ رونق تجارت در مناطق جنوب. بدین ترتیب، با تلاش‌های افرادی همچون تیمورتاش و با حمایت رضاشاه، هسته مرکزی نیروی دریایی ایران با چندین افسر جزء و عده‌ای ملاح و چند کشتی و ناو پایه‌گذاری شد (Amirahmadi, 1996: 24-25). تاکید بر تعلق بحرین به ایران و تاکید بر مسئله جزایر، از جمله اقدامات بعدی

تیمورتاش بود. همچنین، دولت ایران به منظور مبارزه با قاچاق کالا که در سواحل جنوبی انجام می‌شد و با توجه به این مطلب که قاچاقچیان از جزایر خلیج فارس استفاده می‌کردند بر آن شد که حاکمیت خود را بر جزایر خلیج فارس گسترش دهد (زرگری، ۲۵۷: ۱۳۷۲ و ۲۵۸). طی گشت‌زنی در سواحل خلیج فارس، در جزیره تنب یک قایق باربری متعلق به اتباع دبی توقیف شد. دولت ایران با این استدلال که جزیره تنب تحت حاکمیت ایران است کالاهای مکشوفه را به فروش رساند. این اقدام در حالی صورت گرفت که چندی پیش نیز، قایق‌های نیروی دریایی ایران در اطراف جزایر دیده شدند. این عمل باعث مطرح‌شدن دوباره مسئله جزایر در روابط بین ایران و انگلستان شد و جریانی از مذاکرات میان دو کشور، در موضوع حاکمیت بر جزایر خلیج فارس مطرح شد. تیمورتاش از طرف ایران مامور مذاکره با انگلیس شد (موحد، ۱۳۸۰: ۶۷).

تیمورتاش و جزایر و بنادر خلیج فارس

اعمال سیاست تثبیت حاکمیت قانونی ایران بر لنگرگاه‌های ورودی دریایی و رودخانه‌ای، از جمله نخستین اقدامات تیمورتاش برای اعاده حقوق بین‌المللی از دست‌رفته ایران بود. در سومین سال سلطنت پهلوی، هیئت وزیران دستور العملی رابه تمام مقامات ایرانی در بنادر و جزایر خلیج فارس ابلاغ کردند که از آن پس، هیچ کشتی خارجی بدون کسب مجوز حق پهلوگیری در بنادر خلیج فارس راندارد. این اقدام در بدو امر، با مخالفت وزارت امور خارجه انگلستان روبه‌رو شد؛ اما انگلیسی‌ها چاره‌ای جز پذیرش مذاکرات مستقیم با ایران نداشتند. موقعیت جدید، از جمله اوضاع بین‌الملل و تقویت نیروی دریایی ایران و رواج روحیه ملی‌گرایی، تیمورتاش را در مذاکرات با کلایو در موقعیت خاصی قرار می‌داد (Adamiyat, 1954: 249-254). تیمورتاش با استفاده از این فرصت، ابتکار عمل را در دست گرفت و در ۹ اردیبهشت ۱۳۰۷/۱۹۲۸، به سفیر انگلستان اطمینان داد که ایران از این پس، به دنبال اعاده حاکمیت خود بر خلیج فارس خواهد بود و برای تغییر وضع موجود، تلاش‌های لازم را به عمل خواهد آورد. سررابط

کلایو، وزیرمختار انگلستان در ایران، که از این پس به عنوان نماینده انگلستان مأموریت مذاکرات با تیمورتاش را برعهده داشت در همان ابتدای کار، در گزارشی به مستر آستین چمبرلین، وزیر خارجه انگلستان، آورد که عمده حرف تیمورتاش تعلق بی‌چون وچرای جزایر خلیج فارس به ایران است و پافشاری بر این موضوع که انگلیسی‌ها جزایر را به صورت غیرقانونی اشغال کرده‌اند (Burdett & Seay, 2000: 620, 619).

اقدام تیمورتاش در زمینه بنادر و جزایر، از همان آغاز ورود او به عرصه سیاست نمودار شد. در سال ۱۳۰۶ ش/۱۹۲۷م، حاکم ایرانی بنادر و جزایر خلیج فارس، در نامه‌هایی به دربار وضعیت نابسامان رفت‌وآمد کشتی‌ها در بنادر را تشریح کرد. به درخواست تیمورتاش، حاکم بنادر و جزایر مستقر در بوشهر اعلام کرد که هیچ‌یک از کشتی‌های خارجی بدون اعلام قبلی حق ورود به بنادر و خروج از آنجا را ندارند. به دستور تیمورتاش، حاکم ایرانی بنادر خلیج فارس از نماینده انگلستان در بوشهر خواست که ورود و خروج تمام کشتی‌های انگلیس را قبل از حرکت اطلاع دهد. همچنین تمام مقامات ایرانی در بنادر و جزایر موظف شدند تا از پهلوگیری کشتی‌های خارجی، در اسکله آبادان برای سوخت‌گیری بدون مجوز جلوگیری کنند. این قوانین خوشایند انگلیس نبود و حتی وزارت خارجه این کشور، به این دستورالعمل‌ها شدیداً اعتراض کرد؛ اما پس از مشاهده جدیت مقامات ایرانی در این زمینه، به ناچار راهی جز مذاکره مستقیم و حل‌وفصل مسائل به وجود آمده نیافت (Morcy, 1987: 12؛ وثوقی، ۱۳۸۴، ۴۹۷ و ۴۹۸). وزیردارایی ایران نیز با تأیید موضع تیمورتاش و حاکم بنادر اعلام کرد که این وضع، به‌خصوص در بندر روبه رشد آبادان که به حیات خلوت انگلیسی‌ها تبدیل شده بود، با سخت‌گیری بیشتری اعمال خواهد شد. تیمورتاش در مقابل اعتراض وزیر خارجه انگلستان اعلام کرد که نتهنای این وضعیت ادامه خواهد یافت بلکه ایران وجود شعب اداره بنادر بصره و غیره را در ایران به رسمیت نمی‌شناسد و این وضع خلاف حقوق بین‌الملل است (اسناد و مکاتبات تیمورتاش، ۱۳۸۳: ۹۷). هم‌زمان، یکی از اقدامات مهم تیمورتاش در دوران

زاماداری اش امضای قرارداد جدی گمرکی با انگلیسی‌ها بود که در مقایسه با قراردادهای پیشین، حقوق ایران را لحاظ کرد. در دوره‌های بعد، این‌گونه اقدامات تیمورتاش نقش مهمی در دشمنی انگلیسی‌ها با او و در نهایت عزل و مرگ او به دست رضاخان داشت. مسئله تأسیس خط هوایی از دیگر موضوعات روابط میان ایران و انگلیس در این سال‌ها بود که تا سال‌های بعد از ۱۳۰۷ ش/۱۹۲۸م، همچنان ادامه یافت. دولت انگلستان در نظر داشت خط هوایی میان مصر و هندوستان (کراچی) را از طریق بصره و خلیج فارس احداث کند. بدین منظور، با یادداشتی در ۲۳ تیرماه ۱۳۰۴ ش/۱۹۲۵م، از ایران درخواست استقرار سرویس مزبور را کرد (اسناد وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۰۶ ش، ک ۴، ش ۱۷ تا ۵۰). در این زمان، کارگزاران انگلیسی در گزارش‌های خود به لندن، همواره تیمورتاش را یکی از موانع دستیابی انگلستان به مقاصد سیاسی و تجاری می‌دانستند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۹: ۹۱ و ۹۲). اقدام بعدی تیمورتاش، در زمینه خلیج فارس را می‌توان در قضیه اروندرود دید (زرگری، ۱۳۷۲: ۱۹۵). در این دوره، انگلیسی‌ها با ایجاد روابط نزدیک با بختیاری‌ها و شیوخ قبایل جنوب عراق و کعبی‌ها، قصداً عمل نفوذ بیشتر در تجارت اروندرود را داشتند (Amirahmadi, 48-52: 1996). از این رو، در سال ۱۹۲۳م/۱۳۰۲ ش، هم‌زمان با شکل‌گیری کشور جدید عراق تیمورتاش به رسمیت شناختن این کشور و مذاکره بر سر تعیین مرزها را منوط به تعیین وضعیت حقوقی اروندرود دانست (زرگری، ۱۳۷۲: ۷۹). شیخ‌الاسلامی در کتاب صعود و سقوط تیمورتاش، درباره دیدگاه او به اروندرود معتقد است که طبق نامه‌ای که کلایو به چمبرلن ارائه کرده است، کلایو به بهبودی اوضاع تجاری در خورموسی، به وسیله تیمورتاش اعتراض کرده و ادامه این وضع را به ضرر تجارت انگلستان در آبادان و شرکت نفت ایران و انگلیس و تجارت اروند و بصره دانسته است. خورموسی در این زمان، توسط تیمورتاش روند توسعه و آبادانی را طی می‌کرد و تیمورتاش سعی می‌کرد تا با رونق‌دادن به تجارت این منطقه، انگلیسی‌ها را در آبادان و اروندرود به پای میز مذاکره بنشاند. همچنین، طرحی برای تأسیس راه‌آهن از خورموسی به مناطق مرکزی ایران در دست اجرا بود (ملکوتی، ۱۳۲۷: ۸۵).

یکی دیگر از اقدامات تیمورتاش در زمینه مسائل خلیج فارس، مربوط به قضیه جاسک بود. انگلیسی‌ها سعی می‌کردند به هر نحو ممکن، اجازه تاسیس پایگاه هوایی را از ایران بگیرند و تیمورتاش پس از مقاومت سخت، تنها موافقت کرده اجاره زمین فقط به مدت سه سال باشد (زرگری، ۱۳۷۲: ۲۰۹). در زمینه نفت و فسخ قرارداد داری و قرار داد ۱۹۳۳م/۱۳۱۲ش، نیز تیمورتاش نقش مهمی داشت و همواره از حقوق کارگران و بومیان جنوب ایران، در مقابل مسئولان شرکت دفاع می‌کرد (گذشته چراغ راه آینده، ۱۳۶۲: ۳۱ و ۵۳، Toye, 1993: 244/4). جزیره هنگام از دیگر مسائل مناقشه میان ایران و انگلیس در این سال‌ها بود. نفوذ انگلیس در این جزیره، روز به روز افزایش می‌یافت و به درجه‌ای رسیده بود که در جزیره بدون اجازه از دولت ایران، مرکز بحریه و ساختمان تلگراف و تلفن و بی‌سیم احداث شده بود و کشتی‌های جنگی و هواپیماهای انگلیسی، به رفت و آمد مشغول بودند (روزنامه حبل‌المتین، س ۳۶، ۱۳۰۶، ش ۲۰: ۱۸ و ۱۹). از اواخر دوره نادرشاه، بحرین در دست خاندان آل خلیفه بود. آل خلیفه یکی از شاخه‌های عتوبیان بودند که از نجد، به سواحل خلیج فارس مهاجرت کردند. این گروه، در ابتدا حاکمیت ایران بر بحرین را برای خود مفروض می‌داشتند؛ اما از دوره قاجاریه و به واسطه کم‌توجهی دولت مرکزی ایران، به نامه‌های ارسالی شیوخ بحرین که بیشتر به علت نبود کشتی، برای رفت و آمد به آنجا بود زمینه برای انعقاد معاهدات تحت‌الحمایگی انگلیس با شیوخ بحرین، به خصوص از سال ۱۸۶۱م/۱۲۷۹ق، فراهم شد. انگلستان از آن پس، تا استقرار حکومت پهلوی توانست با انعقاد قراردادهای تحت‌الحمایگی با شیوخ سواحل جنوبی موقعیت خود را به عنوان قیم شیوخ به تثبیت برساند. پس از جنگ جهانی اول، انگلیس به عنوان قدرت برتر سواحل جنوبی مطرح بود. دخالت‌های انگلیس در بحرین و سایر مناطق خلیج فارس، در دوران پهلوی اوج گرفت و این هم‌زمان بود با شکل‌گیری جریان مقابله با استعمار، در میان اهالی بحرین که در دهه‌های بعد به کرات بروز یافت (روزنامه حبل‌المتین، س ۳۱، ۱۹۲۳، ش ۱۶: ۱۴). دولت انگلستان برای مقابله با جریان‌های مخالف و برای آنکه به اعمال خود مشروعیت ببخشد و همچنین عکس‌العمل حکام و شیوخ محلی

را برنیانگیزد به بهانه‌های مختلف، با شیوخ قراردادهای امنیتی منعقد کرد و خود را ملزم به تامین امنیت شیوخ دانست (Toye, 1993: 378-384). جزیره بحرین یکی از مسائل مهم و بحث‌برانگیز در روابط ایران و انگلیس، در دوران سلطنت رضاشاه و بعد از آن بود که کشمکش‌های طولانی میان ایران و انگلستان را به همراه آورد. باعزل شیخ عیسی، در هنگام مسافرت به ایران و روی کار آمدن شیخ‌حمیدبن عیسی آل‌خلیفه، نفوذ انگلستان در این جزیره روبه افزایش گذاشت (وثوقی، ۱۳۸۴: ۴۹۹). حکومت پهلوی سیاست فعالی را در قبال خلیج فارس در پیش گرفته بود؛ لذا، اعاده حاکمیت ایران بر بحرین و تثبیت قدرت ایران در آنجا، می‌توانست نمود بارزی از اعاده حاکمیت ایران در خلیج فارس باشد (وثوقی، ۱۳۸۴: ۵۰۰). ادعای ایران به علت وجود تعداد بسیاری از نفوس ایرانی‌الاصل در آن منطقه قوت می‌گرفت. بنابراین، تلاش‌های ایران برای حل مسئله بحرین در این دوران، کشمکش‌ها و چالش‌های سیاسی طولانی میان ایران و انگلستان را موجب شد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۸: ۸۰). تا پیش از کودتای ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م، دولت ایران یازده بار در صدد اعاده حاکمیت خود، بر بحرین برآمد و هر بار تلاش ایران، در برابر مخالفت انگلستان به جایی نرسید (زرگری، ۱۳۷۲: ۲۴۶؛ ۵۵۷ و ۵۵۸؛ ۵۵۸، ۵۵۷، ۵۵۸؛ Burdett & Seay, 2000: 557, 558). بعد از کودتا نیز این روند ادامه یافت. در سال ۱۹۲۲ م/۱۳۰۱ش، انگلستان از ایران خواست از ادعای خود، درباره بحرین دست بردارد؛ ولی وزیر امور خارجه وقت نپذیرفت و در عوض، اعلام کرد که دولت ایران حاضر است مسئله حاکمیت خود، بر بحرین را به حکمیت یک هیئت بررسی گذارد و رأی این هیئت را بپذیرد. ولی انگلستان از پذیرش چنین طرحی سرباز زد (زرگری، ۱۳۷۲: ۲۴۷). از زمانی که خبر انعقاد قراردادهای انگلستان با امیرنجد، بر سر سواحل جنوبی خلیج فارس منتشر شد تلاش ایران تشدید یافت (Toye, 1993: 2/133).

تشدید منازعه بر سر بحرین (مذاکرات تیمورتاش و کلایو)

در سال ۱۹۱۵م/۱۳۹۵ش بین سرپرسی کاکس، نماینده انگلستان مقیم در خلیج فارس، و سلطان نجد معاهده‌ای منعقد شد و این معاهده را در تاریخ ۱۸ ژوئیه سال ۱۹۱۶م/۱۲۹۶ش، نایب‌السلطنه هندوستان و حکومت آنجا تصویب کرد. معاهده دیگری به‌همین منوال، در ۲۰ مه ۱۹۲۷ م/۲۹ اردیبهشت ۱۳۰۶، بین انگلستان و حجاز در جده منعقد و در آن استقلال عمل شیخ بحرین عنوان شد (رمضانی، ۱۹۶۶: ۲۴۷ و ۲۴۸). از آن جایی‌که ایران عضو جامعه‌ممل بود و ماده ده اساسنامه جامعه، تمامیت ارضی دول عضو را تأمین می‌کرد، ایران با تلاش تیمورتاش، موضوع را به جامعه‌ممل ارجاع داد. براساس جوابیه وزارت امور خارجه به سؤال تیمورتاش، مبنی بر عکس‌العمل ایران در قبال این قضیه، چنین برداشت می‌شود که وزیر خارجه ایران در جامعه‌ممل، با رد ماده ششم عهدنامه در رابطه با موضوع بحرین، معتقد به حفظ حقوق حقه ایران در بحرین بوده است. وی بحث درباره جزئی از خاک ایران، با کشورهای دیگر را اضافی و منافی با تمامیت ارضی ایران دانسته است. همچنین، ایران اعتراض‌هایی را علیه مداخلات انگلستان، در زمینه صدور مجوز مسافرتی برای اتباع بحرین، به جامعه‌ممل فرستاد (گزیده اسناد خلیج‌فارس، ۱۳۷۲: ۸۹ و ۹۰ و ۱۴۳). مدتی بعد، وزیر خارجه ایران نامه‌ای به سفیر انگلستان در تهران فرستاد (Adamiyat, 1954: 134). همچنین با تلاش تیمورتاش، دولت ایران به حاکمیت انگلستان بر بحرین اعتراض و یادداشتی به جامعه‌ممل تقدیم کرد (رمضانی، ۱۹۶۶: ۲۴۸). استین چمبرلین، وزیر خارجه وقت، در جواب اعتراض ایران به ماده ششم عهدنامه جده، اعلام کرد که دولت انگلستان هیچ‌وقت مالکیت یا حق مالکیت ایران را بر بحرین تصدیق نکرده است و به عقیده دولت انگلستان، این ادعا پذیرفتنی نیست. وی سپس اضافه کرد دولت انگلستان جزایر بحرین و سکنه آن را تحت حمایت خود می‌داند (گزیده اسناد خلیج‌فارس، ۱۳۷۲: ۱۵۴). یکی از

نمایندگان انگلیس در مجلس عوام آن کشور، در نطقی گفت: «در ماده ششم عهدنامه نجد... قید شده که شاه حجاز و نجد ملتزم می‌شود با بحرین و شیوخ امارت قطر و سواحل عمان... دوستی برقرار کند و حافظ آن‌ها نیز باشد. همین معاهده است که با مالکیت و تمامیت ارضی و استقلال دولت ایران منافات دارد...» (نشأت، ۱۳۴۴: ۴۸۱). سرسختی تیمورتاش و طرح انکارناپذیر بودن حق حاکمیت ایران بر بحرین، به هر حال انگلیسی‌ها را به این مهم واقف کرد که نمی‌توان منافع سیاسی و اقتصادی ایران در منطقه خلیج فارس را نادیده گرفت و برای حل مشکلات پیش‌آمده، باید مذاکراتی صورت گیرد. در ۱۱ مرداد ۱۳۰۷ ش/۱۹۲۸م، وزارت خارجه ایران در نامه‌ای به سفارت انگلیس علی‌را مبنی بر حاکمیت ایران بر بحرین آورد؛ سپس اعلام کرد که در سال ۱۲۸۷ق/۱۸۶۹م، دولت انگلستان بر ایرانی‌بودن جزیره بحرین تاکید کرده است (گزیده اسناد خلیج فارس، ۱۳۷۲: ۱۱۹ و ۱۵۵). در قسمتی از سند مربوط به همان سال آمده است: «دولت انگلستان شیخ بحرین را فقط برای جلوگیری از دزدی دریایی و تجارت برده و نگاهداری نظم خلیج فارس، وادار به اجرای این تعهدات می‌سازد. اگر دولت ایران حاضر باشد که قوای کافی در خلیج فارس برای این مقاصد نگاه دارد این مملکت از یک وظیفه پرزحمت و پرخرجی خلاص خواهد شد» (Adamiyat, 1954: 259). کفیل وزارت امور خارجه انگلیس در ایران، در قسمتی از نامه خود که بر اساس یک اصل حقوق بین‌المللی آورده بود به سفارت انگلیس چنین می‌نویسد: «یک خاکی متعلق به یک مملکت مستقلی باشد ممکن نیست از آن مملکت قانوناً مجزا شود و مادامی که حق مالکیت، به واسطه یک سند رسمی مثل قرارداد به دولت دیگری منتقل نشده و یا الحاق آن قطعه و یا استقلال آن از طرف مملکتی که مالک قانونی آن رسماً شناخته نشده باشد. اینکه جزایر بحرین متعلق به ایران می‌باشد مثل تمام حقایق تاریخی بدیهی است. هیچ‌وقت دولت مستقلی در عالم مثل بحرین وجود نداشته و هیچ‌وقت دولت ایران از حاکمیت خود بر جزایر مزبور صرف‌نظر نکرده و این حق خود را به دولت دیگری منتقل ننموده و هیچ‌یک از شیوخ جزایر مزبوره را به‌عنوان حکمران مستقل شناخته است». در این نامه که برای رد ماده ششم عهدنامه جده آورده شده بود، چنین

آمده است: «بحرین دائماً و بلاانقطاع در قرون سابقه جزء ایران بوده و جز در زمان تسلط پرتغالی‌ها از ۱۵۰۷ تا ۱۶۲۲ م، که در آن تاریخ ایران جزایر امجداً به تصرف درآورد» (گزیده اسناد خلیج فارس، ۱۳۷۲: ۱۲۴ و ۱۱۸). در اواخر سال ۱۳۰۷ ش/۱۹۲۸ م، چمبرلین، وزیر خارجه وقت انگلستان، بار دیگر ادعای ایران را رد کرد. از آنجایی که ایران بار دیگر، حاضر به پذیرش پاسخ وزارت خارجه و سفارت انگلیس نبود، این امر زمینه‌ساز تمایل دو طرف برای برقراری مذاکرات شد. بحث دربارهٔ دیگر جزایر اختلافی بین ایران و انگلستان، در همین سال‌ها اوج گرفت و در باب آن‌ها، میان دو طرف بحث‌های پراکنده‌ای بروز یافت (Burdett & Seay, 2000: 437, 438; 618-623). از این رو، مذاکره در دستور کار دولت‌مردان انگلستان قرار گرفته بود. اداره امپراتوری و حفظ موقعیت موجود، هدف اصلی خطمشی انگلستان در آن مقطع بود. تا زمانی که امکان آن می‌رفت که از طریق مذاکرات با ایران، موقعیت انگلستان وضع عادی و قانونی به خودگیرد حفظ وضع موجود بهترین راه حفاظت از منافع انگلستان بود. در واقع، مذاکرات واکنشی در قبال ناسیونالیسم ایرانی و حساسیت‌های ملی ایرانیان بود که در چهره شخصیت‌هایی همچون تیمورتاش نمودیافته بود. تیمورتاش طرح مذاکره با طرف انگلیسی را به خصوص در مقطع ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۴ م/۱۳۰۷ تا ۱۳۱۱ ش، صورت داد. در فاصله این سال‌ها، مذاکرات ایران و انگلستان دربارهٔ موضوعات دیگری، همچون مسائل تجاری و نفت نیز انجام پذیرفت (Burdett & Seay, 2000: 396-398 & 439). تیمورتاش در پی آن بود که مسئله بحرین را در خلال معاهده‌ای کلی حل کند که شامل تمام موضوعات اختلافی ایران در خلیج فارس و مناطق جنوب بود. سیاست کلی تیمورتاش دربارهٔ قضیه بحرین و جزایر سه‌گانه این بود که همواره، مقامات انگلیسی را به کشاندن قضیه به جامعه ملل تهدید می‌کرد (مجتهدزاده، ۱۳۸۲: ۱۰۴ و ۱۰۵). تیمورتاش به علت تمایلات شدید ناسیونالیستی، به توافق جده شدت عمل نشان داد و این شدت عمل او، در مسئله بحرین را موجب شد (Amirahmadi, 1996: 137 & 138)؛ گزیده اسناد خلیج فارس، ۱۳۷۲: ۸۵ تا ۹۴). پس از آنکه معلوم شد هر دو طرف بر مواضع

خود پافشاری می‌کنند اندیشیده شد که مذاکرات را باید، براساس یک فرمول پذیرفتنی برای طرفین طرح‌ریزی کرد. پیشنهادهایی را تیمورتاش و طرف انگلیسی مطرح کردند که به‌طور کلی در چند نمونه خلاصه می‌شود. در نخستین دور مذاکرات تیمورتاش و کلايو، برای تیمورتاش این مسئله عینیت یافته بود که انگلستان حاضر به گذشتن از سیاست استعماری خود، در جزایر خلیج فارس نیست؛ به‌علاوه، به علت موقعیت زمانی حاکم بر روابط بین‌الملل که بعد از جنگ جهانی اول ایجاد شده بود و کشورها دست‌اندازی و طرح ادعاهای ارزی را چندان بر نمی‌تافتند، مسئله بحرین از حساسیت خاصی برخوردار بود. از یک سو، ایران برای اثبات حاکمیت خود بر بحرین، به جای اقدام مستقیم نظامی می‌بایست موضوع رابه شکل قانونی به جامعه‌ممل ارجاع دهد؛ از سوی دیگر، نیروی دریایی انگلستان ضمن به نمایش گذاشتن توان دریایی خود، خواهان اعطان کردن هر نوع امتیازی به ایران در بحرین بود. دولت انگلستان نیز نمی‌خواست موضوع به جامعه‌ممل ارجاع داده شود؛ چراکه رقبای سیاسی و استعماری انگلیس در پی فرصتی برای ضربه‌زدن به منافع این کشور بودند. از این رو، تیمورتاش درصدد نوعی معامله یا فروش جزیره بحرین برآمد. تیمورتاش ابتدا برای حل و فصل مسئله بحرین دو پیشنهاد کلی به انگلستان داد:

۱. مسئله را به رأی و حکمیت یک مرجع سوم یا بی‌طرف واگذار کنند؛

۲. نخست دولت انگلستان ادعای ایران را بر بحرین به رسمیت بشناسد و ایران نیز هم‌زمان، حقوق خود را به دولت انگلستان خواهد فروخت؛ در آن صورت، دولت مزبور می‌تواند یا آن جزیره را خود نگه دارد یا به شیخ واگذار کند (Toye, 1993: 4/382). به عقیده تیمورتاش، بدین طریق هم وجهه دولت ایران محفوظ می‌ماند؛ هم خواسته دولت انگلستان تامین می‌شد که همان حفظ وجهه سیاسی و دست برتر در سواحل جنوبی خلیج فارس بود؛ هم مسئله‌ای حل می‌شد که از دوره قاجاریه تاکنون، هیچ‌یک از مقامات دو طرف نتوانسته بودند به نتیجه‌ای برسانند. وزیر دربار ایران اطمینان داد که مجلس و مطبوعات ایران و

منطقه، از جمله روزنامه حبل‌المتین و روزنامه‌های جنوب، نیز با شادمانی و سرور این رامحل را به فال‌نیک خواهند گرفت. وی معتقد بود این اقدام، به‌هر حال از بروز جنگ و درگیری شبیه جنگ سال ۱۸۶۷م/۱۲۸۵ق، ایران و انگلیس جلوگیری می‌کرد (گزیده اسناد خلیج‌فارس، ۱۳۷۲، ۱۹۶؛ Adamiyat, 1954: 289). زمانی‌که کلایو درباره علت طرح و مفهوم ضمنی دقیق‌تر این خریدوفروش از تیمورتاش پرس‌وجو کرد، تیمورتاش پاسخ داد که این بیشتر، رامحلی است برای حفظ وجهه و آبروی ایران تا کسب مال‌ومنال برای دولت ایران. ولی انگلستان این پیشنهاد را نپذیرفت؛ زیرا در ناحیه بحرین، برای ایران حقوقی قائل نبود که بخواهد در ارتباط با آن معامله کند (Toye, 1993: 4/ 378-384). درمقابل ادعاهای سرسختانه انگلیس، تیمورتاش درصدد بود قضیه را به نحو دوستانه فیصله بخشد. تیمورتاش در مذاکرات خود با کلایو، سفیر انگلستان، این پیشنهاد را نیز مطرح کرده بود که در مقابل انصراف ایران، انگلستان این جزایر را از ایران اجاره کند؛ البته نه به‌عنوان منطقه‌ای در کانون منازعه، بلکه به‌عنوان بخشی از خاک ایران که دولت ایران آن را به اختیار خود، به اجاره طولانی انگلستان داده است. یا اینکه با همین عنوان، بحرین را از ایران بخرد (Burdett & Seay, 2000: 646-648). درمقابل این پیشنهادهای تیمورتاش، کلایو نه‌تنها حاضر به پذیرش نبود بلکه تلاش می‌کرد ایران را به این نکته ترغیب کند که حاکمیت ایران بر بحرین، به‌واسطه توجه‌نکردن ایران، مدت‌ها قبل به پایان رسیده است و آل‌خلیفه مدت‌ها قبل از آن تاریخ، به اختیار خود، معاهده تحت‌الحمایگی را با دولت انگلستان منعقد کرده است. از جمله تلاش‌های نماینده انگلیس در مذاکرات، استفاده از اصل وقت‌کشی بود. استفاده از این اصل، برای زمینه‌سازی تغییرندادن دروضع موجود و واداشتن تیمورتاش برای پذیرش مواضع خود بود؛ اما برای اینکه طرف ایرانی را همچنان در وضع موجود قراردهد و ازارجاع موضوع، به جامعه‌ملل جلوگیری کند، پیشنهادهایی رامطرح کرد. از جمله دستورالعمل مورخ ۲۲ مه ۱۹۲۹/۱۳۰۸ش، چمبرلین به کلایو که در آن انعقاد معاهده کلی را متضمن سه اصل اساسی می‌دانست:

۱. ترک ادعای ایران درباره بحرین؛

۲. ماده‌ای که در آن ایران استقلال شیخ بحرین و روابط خاص او را با دولت انگلستان به رسمیت بشناسد؛

۳. شاه ایران روابط خاصی که میان حاکم مستقل بحرین و دولت انگلستان وجود دارد، بشناسد و این به معنای شناسایی غیرمستقیم استقلال بحرین خواهد بود (زرگری، ۱۳۷۲: ۲۵۴). در واقع، این نکات به هیچ وجه، از سوی تیمورتاش پذیرفتنی یا قراردادن به عنوان پایه‌ای برای مذاکرات نبود؛ چون در اصل، همان موقعیت قبلی انگلستان در بحرین را که ایران بارها به آن اعتراض کرده بود در وضع و شکلی قانونی و مطابق با معاهدات بین‌المللی قرار می‌داد. اگر ایران به هر شکل ممکن و حتی به شکل شفاهی، با قرار گرفتن آن‌ها به عنوان اصول مذاکره موافقت می‌کرد، از آن پس، انگلستان به راحتی می‌توانست یک گام خود را درباره بحرین جلو ببرد و ایران را در مذاکرات، با شکست مواجه کند. از این رو، در مقابل نظرهای کلایو، تیمورتاش ضمن رد پیشنهادهای مطرح شده، در صدد صورت‌بخشیدن به نوعی معامله بود؛ از این رو، بعد از رد پیشنهادهای قبلی، طرح دیگری را مطرح کرد که بر اساس آن هر دو دولت ایران و انگلستان استقلال بحرین و حق حاکمیت شیخ‌محمدبن عیسی را بر سرنوشت جزیره به رسمیت می‌شناختند. تیمورتاش همچنین اعلام کرد که ایران حاضر است در برابر دریافت مابه‌ازای مشخصی از دولت انگلستان که به عنوان هزینه‌های مالی و مبالغ دیگر بود، از حق حاکمیت خود بر بحرین صرف‌نظر کند. هدف او از این پیشنهاد آن بود که وجهه سیاسی مناسبی از ایران در میان شیوخ ارائه کند و حسن‌نیت ایران را در مسائل خلیج فارس، به طرف‌های قضیه به اثبات برساند. مابه‌ازایی که او طلب می‌کرد به این قرار بود: نخست آنکه ایران چند واحد شناور دریایی مثل ۶ فروند ناوچه توپدار ۲۰۰ تتی و ۴ فروند ناو توپدار ۱۰۰۰ تتی،

به صورت هدیه دریافت کند. دیگر آنکه او لغو تمام بدهی‌های ایران به اتباع و دولت‌های انگلستان و هند را خواستار بود (گزیده اسناد خلیج فارس، ۱۳۷۲: ۲۰۲).

این درحالی بود که سیاست کلی انگلیسی‌ها در بحرین، بر ضرب‌هزدن به منافع ایران تمرکز یافته بود؛ پس عزل شیخ عیسی و روی کار آمدن شیخ حمد بن عیسی، ۱۳۴۱ تا ۱۳۶۱ ق/۱۹۲۳ تا ۱۹۴۲ م، که به خوبی تطمیع شده بود در همین راستا صورت گرفت (مجتهدزاده، ۱۳۷۵: ۱۴۵). شیخ حمد برای تشکیل عدلیه از ۳۰۰ نفر بلوچ و عرب، به سرپرستی کاپیتان اسمیت انگلیسی استفاده کرد. همچنین، گمرک بحرین را به فردی انگلیسی سپرد؛ بدین ترتیب امور بحرین، به صورت کامل در دست انگلستان قرار گرفت. در دوره قبل از مذاکرات تیمورتاش در مطبوعات ایران، در خصوص بحرین و نفوذ انگلستان و حقانیت مالکیت ایران بر آنجا مقالات بسیاری منتشر شد (روزنامه حبل‌المتین، سال ۱۹۲۴، ۳۲، ش ۱۸: ۱۴ تا ۲۰؛ س ۳۶، ۱۳۰۶، ش ۱: ۲ تا ۱۲). شیخ حمد بن عیسی از شیوخ سرسپرده و از اجداد شیوخ کنونی بحرین، در تمامی دوران پهلوی اول خود را به طور کامل در تابعیت انگلیسی‌ها قرار داد. او با وعده برخی اصلاحات بر سر کار آمد؛ اما اندکی بعد، ابزار سرکوب ساکنان جزیره با حمایت انگلیسی‌ها به کار افتاد و بسیاری از مخالفان استعمار انگلستان، به هند تبعید شدند. انگلستان در سال ۱۳۴۲ ق/۱۹۲۵ م، برای مهار اوضاع، سر چارلز بلگریو را به بحرین فرستاد (داک، ۴۴). بلگریو که سررشته حکومت بحرین را به چنگ داشت، افسارگسیختگی خاندان حاکم را تا حدی مهار کرد و به‌ویژه پس از کشف نفت، به اصلاحات متعددی دست زد. شیخ حمد در سال ۱۳۴۸ ق/۱۹۲۹ م، با شرکت نفت بحرین (باپکو) که امتیاز آن در دست شرکت استاندارد اویل آمریکایی بود، قراردادی بست و امتیاز ۶۹ ساله استخراج نفت را به آن کمپانی واگذار کرد. از آنجایی که نارضایتی‌ها در بحرین تداوم یافت دولت انگلستان سعی می‌کرد از راه‌های دیگری، نظیر تحریک احساسات ضدایرانی در میان اعراب بحرین یا تقویت اختلافات سنی و شیعه و

وضع مقرراتی درباره عبور و مرور ایرانیان به بحرین، ایران را وادار به پذیرش شکست کنند (حبل‌المتین، سال ۳۳، ۱۹۲۵، ش ۱۶: ۱۶ تا ۱۹؛ ش ۱۹: ۳۸ تا ۲۰؛ روزنامه اطلاعات، سال اول، ۱۳۰۵ ش، ش ۲: ۲۰).

بدین ترتیب، با سیاست سرچارلز بالگریو که طراح نام جعلی خلیج عربی نیز شناخته شده است و افزایش اعتراضات ایرانیان به این مسائل، جریان لزوم اعاده حاکمیت ایران بر بحرین تقویت شد. در خلال سال‌های دهه ۱۹۲۰م، بحرین از اهمیت فوق‌العاده‌ای برای منافع انگلستان برخوردار بود و به‌عنوان مرکز ثقل استراتژیک منطقه خلیج فارس درآمد. به‌صورتی‌که انگلستان در سال ۱۹۳۵م/۱۳۱۴ش، در آنجا دست به تأسیس پایگاه دریایی زد. در این مقطع زمانی، آگاهی از ارزش نفت و وجود منابع نفتی عمده‌ترین عامل تقویت توجه انگلستان به بحرین بود (زرگری، ۱۳۷۲: ۲۴۶). کلايو برای حل کامل مسائل، در ۱۱ ژانویه ۱۹۲۹ م/۱۳۰۹ ش، پیش‌نویس معاهده‌ای کامل را تهیه کرد. موضوع معاهده به دو قسمت تقسیم شده بود (Kelly, 1957: 59-62). قسمت اول شامل نکاتی بود که به ایران واگذار می‌شد و قسمت دوم، شامل انتظاراتی بود که در مقابل قسمت اول از ایران می‌رفت. نکات قسمت اول در هشت بخش به شرح زیر بود: ۱. واگذاری باسیدو به ایران؛ ۲. واگذاری سه ایستگاه بی‌سیم در سواحل جنوب ایران به این دولت؛ ۳. بیرون‌بردن نمایندگی مقیم انگلستان از خاک ایران؛ ۴. واگذاری راه‌آهن دزداب؛ به فرض اینکه دولت هند ادعایی بر آن ننماید. ۵. اجازه داشتن کنسول در بحرین؛ ۶. یاری‌رسانی به ایران در زمینه حل اختلاف با عراق؛ ۷. یاری‌رسانی به ایران در گفتگو با شرکت نفت؛ ۸. چشم‌پوشی از بدهی ۱ میلیارد و ۱۵۰ میلیون لیره‌ای ایران (FO.371/1928 (E.1147:34). قسمت دوم شامل: ۱. برآورده شدن نیازهای دریایی انگلستان در جزیره هنگام؛ ۲. چشم‌پوشی ایران از ادعا بر بحرین؛ ۳. چشم‌پوشی ایران از ادعا بر جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی؛ ۴. انتخاب روشی مناسب از جانب ایران هنگام دیدن کشتی‌های انگلستان، در سواحل ایران و حل مسئله قرنطینه؛ ۵. محدود شدن آب‌های سرزمینی ایران به ۵/۴ کیلومتر؛ ۶. حل ادعای

سندی‌کای راه‌آهن ایران و دیگر ادعاها؛ ۷. به رسمیت شناختن استقلال عراق؛ ۸. حل رضایت‌بخش مسئله تلگراف کلایو به چمبرلین (FO, p/2474/1929, E. 1285, 11 March 1929). در مذاکرات بعد، در ۷ نوامبر ۱۳۰۷/۱۹۲۸ش، میان کلایو و کوشندان مسئله چراغ‌های دریایی و راه هوایی جنوب نیز به این نکات اضافه شد (FO. 617/1929, E 5315/3164/34). دولت ایران در مقابل موضوع بحرین و جزایر به شدت مخالفت کرد.

تلاش تیمورتاش برای ارجاع مسئله به جامعه ملل

بدین ترتیب، تا نیمه سال ۱۹۲۹م/۱۳۰۷ش، پیشرفت چندانی در مذاکرات حاصل نشد. دیگر برای تیمورتاش مشخص شده بود که انگلیسی‌ها به دنبال حل مسئله نیستند؛ بلکه می‌خواهند با خسته‌کردن طرف مقابل از زمان استفاده کنند. در همان سال، تغییراتی در کابینه انگلستان رخ داد و حزب کارگر جایگزین حزب محافظه‌کار بالداوین شد؛ پس آرتور هندرسون، به‌عنوان وزیر خارجه، جایگزین چمبرلین شد. هندرسون به طرفداری از سیاست انگلستان، در حفظ وضع موجود پرداخت و در نتیجه، مذاکرات کلایو قطع شد. تیمورتاش در سال ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ش، با همراهی وزارت خارجه، تلاش‌هایی برای بازگرداندن جزایر صورت داد. در ۲۴ فوریه، وزارت خارجه انگلیس در پیامی به کلایو نوشت: «بر اساس اطلاعات دریافتی پرچم ایران در جزایر افراشته شده... پادشاه انگلستان هیچ حق مالکیت بر این جزایر نداشته و در مورد افراشتن پرچم... هیچ حق تقدم ندارد و بنابراین از جناب‌عالی انتظار می‌رود در مورد اعاده وضع موجود اقدام فرمائید (گزیده اسناد خلیج فارس، ۱۳۷۲: ۳۵۵). در سال ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ش، ایران به علت نقض حاکمیت خود بر بحرین، توسط انگلیسی‌ها به جامعه ملل مراجعه کرد. علت این رجوع، تفویض حق استخراج منابع نفت جزیره بحرین به یک سندی‌کای انگلیسی بود. دولت ایران معتقد بود بحرین یکی از مناطق جدایی‌ناپذیر ایران است و هرگونه امتیازی که بدون اجازه دولت

مرکزی به دیگران داده شود از اعتبار ساقط است (Burdett & Seay, 2000: 648). در آن موقع، در لندن این باور وجود داشت که دولت ایران نه فقط از جهت نفع شخصی موضوع نفت بحرین را به جامعه ملل ارجاع داده است؛ بلکه احتمال کلی می‌رود که شوروی و دیگر قدرت‌ها، ایران را به این عمل تشویق کرده‌اند (موحد، ۱۳۸۰: ۶۷). در همین رابطه محمدعلی فروغی، وزیر امور خارجه وقت، در نامه‌ای به وزیر مختار انگلیس در تهران نوشت: «طبق خبرهایی که در جرائد مختلف منتشر گردیده است، یک سندیکای انگلیسی از شیخ بحرین امتیاز استخراج نفت جزیره را تحصیل کرده است. نظر به اینکه جزایر بحرین جزء لاینفک ایران می‌باشد، در حق حاکمیت ایران بر این جزایر ابدأ جای تردید نیست» (گزیده اسناد خلیج فارس، ۱۳۷۲: ۲۰۲). موضوع با کارشکنی انگلیسی‌ها در جامعه ملل بررسی دقیق نشد و مجمع مثل سابق، تنها با بررسی‌های جزئی مسئله را خاتمه داد. در ۱۳۱۰ش/۱۹۳۱م، انگلیس با الزام شیخ بحرین با امضای قراردادی جدید، تسلط خود را بر بحرین محکم‌تر کرد. دولت ایران در پانزدهم تیرماه، در قالب نامه‌ای سرگشاده به این موضوع اعتراض کرد. در سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۱م/۱۳۱۱ و ۱۳۱۰ش، مذاکراتی درباره موضوع بحرین صورت گرفت و بار دیگر، پیشنهادهایی در آن مطرح شد که در نهایت به نتیجه نرسید. از جمله در سال ۱۳۱۰ش/۱۹۳۱م، روزنامه احرار چاپ بیروت تلگرافی را از تهران منتشر کرد؛ براساس این تلگراف، دولت ایران پیشنهاد دولت انگلیس را در باب اداره مشترک حکومت بحرین و شرکت در انتخابات بلدیّه و فرستادن یک نفر کمیسر عالی از طرف دولت ایران در بحرین رد کرده بود (نشأت، ۱۳۴۴: ۴۷۷). حبیب‌الله هویدا، نماینده سیاسی ایران در حجاز و نجد، در نامه‌ای به وزارت امور خارجه معتقد به مالکیت مطلق ایران بر بحرین بود (Adamiyat, 1954: 102). اصل موضوع میان طرفین طرح‌کردنی بود؛ اما با توجه به اینکه این پیشنهاد، به منافع ایران در بحرین چندان توجه نمی‌کرد و همچنین، به علت موقعیت اتباع ایرانی در بحرین، در ظاهر امر انگلستان نیز با این وضع موافق نبود. در این زمان، ایرانیان از شیعیان و اهل سنت که عمدتاً از اهالی لارستان و مناطق اطراف

بودند، موقعیت خاصی در بحرین داشتند و بخش مهمی از اقتصاد بحرین و مناطق ثروتمند آنجا در دست ایرانیان بود. موقعیتی که انگلیسی‌ها با ادامه آن مخالف بودند و همواره، به‌دنبال پایان‌دادن به موقعیت ویژه ایرانیان بودند (زرگری، ۱۳۷۲: ۲۵۳ تا ۲۵۵). انگلیسی‌ها هم‌زمان در مذاکره با تیمورتاش، طرح‌هایی برای محدودکردن ورود و خروج ایرانی‌ها به جزیره اعمال کردند و شیخ‌حمیدبن‌عیسی را برای اجرای این طرح‌ها تحت‌فشار قرار دادند. از جمله این طرح‌ها این بود که اعطای گذرنامه به ایرانیان، به‌سختی صورت می‌گرفت و ایرانیان تحت‌فشارهای شدیدی بودند (اطلاعات، س ۳، ۱۳۰۸، ش ۱۲۰: ۶۹۷؛ حبل‌المتین، س ۳۷، ۱۳۰۸، ش ۷ تا ۲۷: ۲۷ تا ۲۸). در این سال‌ها که زمینه برای توافق میان تیمورتاش و کلایو فراهم شد مسئله جزایر سه‌گانه نیز به‌شدت تداوم یافت (عیدروس، ۱۹۵۰: ۹۰). هم‌زمان با جریان مذاکرات، مسئله ارتباط بحرین و جزایر سه‌گانه نیز در مذاکرات بین تیمورتاش و کلایو مدنظر قرار گرفت (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۹: ۸۷؛ FO,371/18980:E.1147/1147/34). باوجوداین، در این مذاکرات سیاست انگلستان بر این اصل استوار بود که موقعیت انگلستان در بخش‌های جنوبی خلیج‌فارس درخور مذاکره نیست؛ به‌علاوه، انگلیس هیچ‌یک از ادعاهای ایران در این بخش از خلیج‌فارس را به‌رسمیت نمی‌شناخت (زرگری، ۱۳۷۲: ۴۶۱). درواقع، انگلیسی‌ها با بهانه قراردادن قراردادهای صلح دریایی که از سال ۱۸۲۰م تا آن زمان، با شیوخ منعقد کرده بودند خود را قیم شیوخ می‌دانستند و معتقد بودند که تنها انگلیسی‌ها حق نظارت بر مسائل سیاسی و روابط شیوخ با قدرت‌های دیگر را دارند. به‌تدریج، این تمایلات تهران را به طرفی سوق داد که از منافع اصلی انگلستان در خلیج‌فارس سوال نکند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۹: ۲۲۷). در فوریه ۱۳۰۸/۱۹۲۹ش، تیمورتاش اعلام کرد که احتمالاً طرفین به توافقی پذیرفتنی دست خواهند یافت (ماتیر، ۲۰۰۵: ۱۰۴ تا ۱۰۶). در آگوست همان سال، کلایو اعلام کرد که آیا تیمورتاش آمادگی دریافت مبلغی، در مقابل دست‌برداشتن از مسئله جزایر سه‌گانه دارد؛ اما تیمورتاش این عقیده را رد کرد. در جریان مذاکرات بعدی، کلایو اعلام کرد که به‌عقیده تیمورتاش اگر حقوق ایران در

جزیره تنب بزرگ به رسمیت شناخته شود، ایران جزیره ابوموسی را به عنوان جزئی از محدوده شارجه به رسمیت می‌شناسد (قاسمیان، ۱۳۹۰: ۵۰۱ و ۵۰۲). در دور بعدی مذاکرات، سر رابرت کلایو از سوی شارجه و تیمورتاش از سوی ایران شرکت کردند. در ابتدا، کلایو خواستار ۵ هزار روپیه، به عنوان خسارت ناشی از ضرب‌هزدن به منافع دبی بود. طبق این ادعا این خسارت را قایق‌های موتوری ایران، در پی توقیف قایق تجاری اهالی دبی به وجود آورده بودند. ایران این ادعا را نادیده گرفت و کلایو به این نتیجه رسید که: «چون عدم دریافت غرامت وجهه انگلستان را نزد اعراب تخریب خواهد کرد این مبلغ باید دریافت گردد» (Toye, 1993: 3/223, 255-280). اما با توجه‌نکردن تیمورتاش به مسئله، خسارت درخواستی هرگز پرداخت نشد و تیمورتاش پیشنهاد داد که قضیه به دادگاه بین‌المللی ارجاع شود (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۹: ۲۳۱). موضوع قایق دبی، حتی به روزنامه‌های انگلستان و هند نیز کشیده شد (گزیده اسناد خلیج فارس، ۱۳۷۲: ۳۱۶، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۴۱، ۳۴۳). کلایو در گزارش محرمانه هشت اکتبر ۱۳۰۹/۱۹۳۰ش، به چمبرلن نوشت: «سپس راجع به جزایر به گفتگو پرداختیم، من از وزیر دربار پرسیدم که حکومت ایران چه منفعتی در گرفتن این جزایر می‌بیند... جواب داد که... جزایر جزء لاینفک ایران است و... اشغال شده است»

(Kelly, 1957: 69). استدلال ایران این بود که در سال ۱۹۰۳م/۱۳۱۷ق، پرچم شیوخ عرب با تحریک انگلستان بر جزایر نصب شده است (قاسمیان، ۱۹۳۰: ۴۹۹ و ۵۰۰). در آوریل ۱۳۰۹/۱۹۳۰ش، تیمورتاش پیشنهاد کرد که شیخ راس‌الخیمه در مقابل دست‌برداشتن از ادعای مالکیت جزایر تنب، مبلغی را از طرف ایران دریافت کند (Abdollah, 1987: 178). مقامات انگلستان مسئله مذکور را نزد شیوخ مطرح و شدیداً شیوخ را به رد موضوع تحریک کردند (ماتیر، ۲۰۰۵: ۱۶۷؛ 637؛ Burdett & Seay, 2000). این مهم نشان می‌دهد در قضیه مناسبات ایران، با شیوخ محلی سواحل جنوبی انگلیسی‌ها خود، یکی از مهم‌ترین موانع حل و فصل قضیه به صورت مسالمت‌آمیز بودند؛ در نتیجه، انگلیسی‌ها از عوامل مهم تداوم قضایای مطرح بودند (قاسمیان، ۱۳۹۰: ۴۹۹

تا ۵۰۳). به دنبال اعلام شیوخ، مبنی بر نپذیرفتن پیشنهاد ایران کلایو اعلام کرد که قادر به حل این مسئله نیست؛ پس ایران باید مسئله بحرین و جزایر تنب و ابوموسی را تنها با پذیرش به رسمیت شناخته شدن حقوق ایران در جزیره تنب پایان یافته تلقی کند؛ وی همچنین عقیده داشت که درباره جزیره ابوموسی می توان با شیخ شارجه وارد مذاکره شد (جفری ولدانی، ۱۳۷۶: ۲۱۳). در واقع، هدف اصلی کلایو اعلام ایران مبنی بر پذیرش موقعیت انگلستان در مناطق جنوبی خلیج فارس بود و جزیره تنب، به علت قرار گرفتن در نزدیک سواحل ایران می توانست به عنوان وجه المصالحه بحرین و جزیره ابوموسی باشد؛ چون بعدها ممکن بود مسائلی را در روابط میان ایران و انگلستان، به عنوان قیم شیوخ ایجاد کند (قاسمیان، ۱۳۸۸: ۳۳۳ تا ۳۳۶). این در حالی بود که به عقیده تیمورتاش هر سه جزیره تنب و ابوموسی همراه با بحرین جزو لاینفک ایران بودند که زمانی با سیاست های استعماری انگلستان اشغال شده بودند. ۲. به گفته کلایو تیمورتاش در نهایت، برای پیشرفت مذاکرات پیشنهاد داده بود که با پذیرش طرح حاکمیت مشترک بر بحرین یا اجاره آن به انگلستان، جزیره تنب را شیخ به مدت ۵۰ سال، به ایران اجاره دهد. در مقابل شیخ از حقوق گمرکی معاف و حق حفظ باغات خود، در جزیره تنب را داشته باشد (گزیده اسناد خلیج فارس، ۱۳۷۲: ۸۵ تا ۹۵)؛ اما کلایو این پیشنهاد را رد کرد و آن را عملی ندانست. البته با توجه به اینکه انگلستان در این زمان، به دنبال به اجاره گرفتن جزیره هنگام بود، می توان گفت که اندیشه اجاره جزایر را نه تیمورتاش، بلکه کلایو مطرح کرد. به علاوه، ماتیر نیز خود می پذیرد که انگلستان به علت نیاز به کسب موافقت ایران در اجاره جزیره هنگام، از ایده اجاره تنب حمایت می کرد؛ اما شیوخ حاضر به پذیرش آن نبودند (قاسمیان، ۱۳۹۰: ۵۰۱). در سال ۱۹۳۰، نماینده سیاسی انگلستان در خلیج فارس اعلام کرد که تیمورتاش در حال مذاکره با راس الخیمه است و شیخ ضمن پذیرش پایین کشیدن پرچم خود از جزیره تنب، با نماینده ایران به توافق ضمنی دست یافته است. این توافق نامه مسئله سکان جزیره تنب و همچنین معافیت آنان از حقوق گمرکی را که خود، متضمن تابعیت آنان از ایران بود مدنظر قرار داده

بود (Toye, 1990: 4/ 19-21). به‌دنبال افشای توافق تیمورتاش و شیخ راس‌الخیمه، در سال ۱۹۳۱، کدخدای جزیره هنگام گزارش داد که شیخ راس‌الخیمه از افراشتن پرچم انگلستان در جزیره تنب بزرگ خودداری کرده است (گزیده اسناد خلیج فارس، ۱۳۷۲: ۳۶۳). در همان روز، تیمورتاش در نامه‌ای به وزارت امور خارجه اطلاع داد که گزارش‌هایی از بوشهر رسیده است و براساس آن انگلستان برای خنثی‌کردن توافق ایران و شیخ راس‌الخیمه اعلام کرده که تنب بزرگ را به‌مدت ۵۰ سال از شیخ راس‌الخیمه اجاره کرده است (مجتهدزاده، ۱۳۸۲: ۶۳). در آگوست ۱۹۳۲/ شهریور ۱۳۱۱ش، تیمورتاش بار دیگر پس از مشاهده کارشکنی‌های مکرر انگلیسی‌ها، در مسیر حل مسئله جزایر سه‌گانه و بحرین، اعلام کرد که در صورت شناختن حق حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه حاضر است از حق حاکمیت خود، بر بحرین صرف‌نظر کند (مجتهدزاده، ۱۳۷۵: ۷۳). در واقع، این چندی‌بار بود که در طول مذاکرات بحث معامله بر سر بحرین پیش می‌آمد. باوجوداین، مشخص شد که انگلیسی‌ها حاضر به واردشدن به وضعیت آرامش در مذاکرات نیستند و به‌دنبال تداوم اختلافات در منطقه هستند. بدین‌ترتیب، تیمورتاش تلاش‌هایی برای ایجاد ارتباط مستقیم میان ایران و شیوخ و کنارزدن انگلستان، به‌عنوان یکی از طرفین مذاکرات کرد (Kelly, 1957: 98 & 69). در سال ۱۳۱۲ش/ ۱۹۳۳م، فرماندار بندرعباس و سایر مقامات ایرانی با کشتی از تنب بزرگ بازدید کردند. در این بازدید، در نتیجه توافق محرمانه‌ای که از قبل بین طرفین به وجود آمده بود شیخ شارجه، به علامت احترام به ایرانیان، پرچم خود را در جزیره به‌حالت نیمه‌افراشته درآورد (Burdett & Seay, 2000: 653). بازدیدهای نیروی دریایی جنوب ایران از جزایر ایرانی در خلیج‌فارس که از چندی پیش آغاز شده بود در این دوران به تناوب تکرار شد (Toye, 1993/4: 379-380). براین اساس معلوم می‌شود که تیمورتاش، طبق گزارش‌های کلايو، برای حل مسئله فرمول خاصی برای فروش بحرین به انگلیسی‌ها و در مقابل، حاکمیت بلافصل ایران بر جزایر سه‌گانه ارائه کرد (Amirahmadi, 1996: 49 & 50؛ مجتهدزاده، ۱۳۷۵، ۶۴ و ۶۵). وی در برخی مواقع، طی مذاکرات با کلايو در زمینه جزایر سه‌گانه،

طرح‌هایی را برای اجاره تنب بزرگ داد که ظاهراً با موافقت شیخ نیز مواجه شد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۹: ۱۱۲ و ۱۱۳، ۱۲۱ تا ۱۲۴). توجیه تیمورتاش در رابطه با طرح مذکور آن بود که بحرین مرکز قاچاق کالا به سواحل ایران است؛ پس حال که ایران از بحرین محروم می‌ماند باید لاقلاً با استفاده از امکاناتی که در مقابل فروش بحرین یا استقرار نیروی نظامی در جزایر تنگه هرمز به دست می‌آورد، مانع فعالیت قاچاقچیان در سواحل ایران شود. این طرح‌ها نیز به علی که از جمله آن‌ها کارشکنی انگلیسی‌ها بود، با موفقیت روبه‌رو نشد و در نتیجه در سال ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ش، مذاکرات در باب این موضوع قطع شد (FO, 1930, E.10/8/5588:461). کلابو در زمان مذاکره با تیمورتاش سعی می‌کرد تا به هر طریق ممکن مسئله را به شکل حقوقی، به‌نفع شیوخ حل‌وفصل کند (Mirfendereski, 1985, Bavand, 1994). پس از آنکه تیمورتاش از خود، نوعی نارضایتی نشان داد انگلستان برای حل مسائل جزایر خلیج فارس، طرحی عمومی را مطرح کرد که شامل ۱۵ ماده بود. طبق این طرح، ایران می‌بایست از حقوق خود در بحرین و ابوموسی و تنب عقب‌نشینی می‌کرد و در مقابل، انگلستان ایستگاه‌های تلگراف لنگه و بوشهر و هنگام را به ایران انتقال می‌داد. تیمورتاش با بیان اینکه حاکمیت ایران بر مناطق مذکور، مسلم و ردنشدنی است این پیشنهاد را نپذیرفت؛ پس کل ایده معاهده عمومی خلیج فارس بی‌نتیجه ماند. تیمورتاش در ژوئیه ۱۳۱۲/۱۹۳۳ش، بار دیگر اعلام کرد که در مقابل شناسایی حق حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی حاضر است از حق خود بر بحرین بگذرد؛ اما هم‌زمان با رد مسئله از سوی کلابو، بحران نفتی ایران و انگلستان مطرح شد (Kelly, 1957: 69 & 70).

به‌دنبال لغو قرارداد داری در سال ۱۹۳۳م/۱۳۱۲ش و تداوم آن تا سال ۱۳۱۳/۱۹۳۴، مذاکرات طرفین با محدودیت مواجه و تقریباً قطع شد. از این‌رو، تلاش‌های تیمورتاش برای مذاکره مستقیم با شیوخ تجدید شد؛ اما تلاش‌های مکرر انگلستان، در ممانعت از انجام این توافق که ظاهراً تنب را به‌طور کامل در اختیار ایران قرار می‌داد مانع اصلی پیشبرد مذاکرات بود. به همین علت، مسئله در سال‌های بعد با اعتراضات ایران ادامه یافت (Toye, 1993: 2/ 143).

مذاکرات تیمورتاش و کلایو در سال ۱۳۱۱ش/۱۹۳۲م، به شکست انجامید (زرگری، ۱۳۷۲: ۲۵۵؛ جعفری ولدانی، ۱۳۷۶: ۲۱۳). از جمله علل شکست این مذاکرات مواضع انگلستان، در برابر ایران بود. در مجموع، هدف انگلستان از مذاکرات سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۳م/۱۳۰۵ تا ۱۳۱۱ش، تغییر موضع ایران در خصوص اشغال تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی از سوی انگلستان، به قواسم بود (Amirahmadi, 1996: 58؛ Bavand: 1994:84). بدین ترتیب، با پایان دوران حضور تیمورتاش در دربار و شروع جنگ جهانی دوم، بار دیگر تمام فرصت‌ها از دست رفت و مسئله بحرین، همچنان حل نشده باقی ماند و به دوره بعد منتقل شد.

پایان کار تیمورتاش

روز پنجشنبه اول دی ۱۳۱۱ش/۲۲ دسامبر ۱۹۳۲م، پاکتی با مهر دربار به دست تیمورتاش رسید که در آن نوشته بود از این تاریخ در دربار سمتی ندارید. به علت نفوذ بیش از حد تیمورتاش در رضاشاه، بعید به نظر می‌رسد کسی یاری بدگویی از وی را نزد شاه داشته باشد. به همین علت، باید ریشه‌های عزل ناگهانی و قتل سریع وی را در جای دیگری جستجو کرد (زرگری، ۱۳۷۲: ۲۵۵). تیمورتاش دو بار محاکمه شد. حسین مکی در تاریخ بیست ساله ایران از تیمورتاش نقل می‌کند: «وزیر دربار می‌گفت مردم را به جرم سیاسی تعقیب نکنید؛ زیرا در حال و آینده، آن‌ها طرفدار پیدا می‌کنند؛ ولی اگر کسی به نام دزدی تعقیب شد، از میان می‌رود و هیچ کس هم رغبت به مساعدت و یادآوری از او نخواهد کرد» (مکی، ۱۳۶۲: ۱۹۲ تا ۱۹۵). بدین ترتیب، تیمورتاش به جرم دزدی و ارتشاء، یعنی گرفتن ۱۰۰ هزار تومان رشوه از امین‌التجار اصفهانی، در تجارت تریاک محاکمه و به حبس محکوم شد و پس از ۸ ماه حبس، در زندان قصر جان سپرد. سه روز پس از مرگ تیمورتاش، وزیر مختار وقت انگلیس در تهران در گزارشی محرمانه، به وزیر امور خارجه دولت متبوع خود می‌نویسد: «عبدالحسین‌خان تیمورتاش سه روز پیش، در زندان قصر قاجار درگذشت... مردی بود که روحانیت، دولت و کشور انگلیس،

همگی زمام قدرت خود را به دست وی سپرده بودند و از طریق او بود که پرتو عنایات شاه بر اتباع کشور می‌تابید؛ اما سرشت بی‌تابش هنوز در پی ترقیات بیشتر می‌گشت؛ زیرا هر خواسته‌ای به خواسته دیگر و هر قدرتی به قدرتی بیشتر، منتهی می‌شد» (زرگری، ۱۳۷۲: ۲۵۶). فرضیاتی چند برای سقوط ناگهانی تیمورتاش مطرح شده است: افزایش اقتدار تیمورتاش؛ وساطت روس‌ها برای بخشش او که باعث بدگمانی بیشتر شاه شد؛ جاسوسی تیمورتاش برای روس‌ها (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۲: ۱۲۲)؛ تعلل و تعمد تیمورتاش، در حل اختلافات با انگلستان و روسیه؛ درنهایت، مقاومت فزاینده تیمورتاش و مخالفت جدی وی با سیاست انگلیسی‌ها. این‌ها از جمله عوامل مهم و احتمالی است که در طرد و حذف او اعلام شده است (مکی، ۱۳۶۲: ۱۸۹ و ۱۹۰؛ تقی‌زاده، ۱۳۶۸: ۲۳۲ تا ۲۳۴)؛ اما مهم‌ترین علت را پس از کارشکنی مقامات انگلیسی، باید در خودمحوری و زیاده‌روی‌های او در تصمیمات سیاسی دانست که با خوی رضاشاه سازگاری نداشت (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۹: ۴۴ تا ۴۹). اگرچه به گفته دشتی، شاه حتی پس از عزل تیمورتاش قصد نداشت او را به قتل برساند (دشتی، ۲۵۳۵: ۱۵۱) و تنها، اتهام روسی‌بودن او و تحریکات کارگزاران انگلیسی در این دو تصمیم نقش داشت. شیخ‌الاسلامی با ارائه اسنادی نقش سفیر انگلستان را بسیار مهم می‌داند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۹: ۹۰ تا ۹۲، ۱۳۸ و ۱۳۹). انگلیسی‌ها اعلام کردند تا زمانی‌که تیمورتاش بر سر کار است امید چندانی به حل مسائل بین ایران و انگلیس نیست (زرگری، ۱۳۷۲: ۲۷۲ و ۲۷۳). انگلیسی‌ها با توطئه چنان شاه را تحت‌تأثیر قرار دادند که گفته می‌شد اگر تیمورتاش بر سر کار باقی بماند انگلستان ممکن است برای حفظ منافع خود، دست به اقدامات جدی بر ضد سلطنت رضاشاه بزند (دشتی، ۲۵۳۵: ۱۵۱؛ زرگری‌نژاد، ۱۳۸۲: ۱۳۸). از این‌رو، سرنوشت تیمورتاش از سرنوشت جزایر خلیج‌فارس و امتیاز نفت داری مجزا نبود. تیمورتاش طی مذاکراتی طولانی، بین سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۱ش/ ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲م، تمام تلاش خود را برای اعاده حقوق ایران و بالطبع، در تضاد با منافع انگلستان در منطقه مصروف کرد. مذاکراتی که از دیدگاه انگلیسی‌ها قطعاً برای ایران، نباید

به نتیجه‌ای مثبت می‌رسید. در نتیجه تلاش‌های تیمورتاش بود که در سال ۱۹۳۴م، شیخ راس‌الخیمه تصمیم خود، مبنی بر بازگرداندن تنب را اعلام کرد و هم‌زمان پرچمی که در سال ۱۸۲۰م/۱۲۳۵ق، انگلیسی‌ها برای او طراحی کرده بودند (قاسمیان، ۱۳۸۷: ۴۰۵ تا ۴۰۸) پایین کشید و در مقابل در سال ۱۹۳۵م/۱۳۱۴ش، پرچم ایرن را در جزیره برافراشت؛ اما در ادامه، با فشارهای انگلستان بر شیخ راس‌الخیمه و تهدید آن‌ها مبنی بر واگذاری جزیره به شیخ شارجه، باردیگر در آوریل ۱۹۳۵/اردیبهشت ۱۳۱۴ش، شیخ راس‌الخیمه پرچم خود را در تنب برافراشت (جعفری‌ولدانی، ۱۳۷۶: ۲۲۷ تا ۲۲۹).

انگلستان در مقابل تصمیم راس‌الخیمه، برای بازپس‌دادن جزیره تنب بزرگ به ایران اعلام کرد «تنب و ابوموسی همان وضع جزیره سیری را دارند و هنگامی که رزمنان اورمند انگلستان (HMS Ormand) به منظور مطالعه و بررسی از خلیج فارس دیدار نمود، حکومت پادشاه از حکومت ایران تقاضا کرد تا به ماموران خود در جزیره سیری اطلاع دهد که ناو یاد شده از آن جزیره نیز دیدار خواهد کرد» (Toye, 1993: 4/ 157). جمله‌ای به مطلب فوق افزوده شده بود که به تقاضای مزبور، به معنی شناسایی حق و عنوان ایران به جزیره تعبیر نشود (مجتهدزاده، ۱۳۷۵: ۶۴).

بدین ترتیب، تیمورتاش در نتیجه اقدامات پی‌درپی خود، در نهایت موفق شد شیوخ راس‌الخیمه و شارجه را به پذیرش حق حاکمیت ایران بر جزایرتنگه هرمز وادارد؛ اما عزل و حذف او از صحنه سیاسی ایران، بار دیگر زمینه را برای تغییر وضعیت منطقه و تجدید حیات انگلیسی‌ها در منطقه فراهم کرد. رضاشاه نیز در سال‌های منتهی به جنگ جهانی دوم، در مقایسه با دوره حضور تیمورتاش، کمتر مسائل جزیره بحرین را مدنظر قرار داد؛ در نتیجه، موضوع به دوره پهلوی دوم کشیده شد. جنگ جهانی دوم در ۱ سپتامبر ۱۹۳۹ م / ۱۰ شهریور ۱۳۱۸ش، آغاز شد و متفقین که در صدد پیداکردن راهی برای کمک به ارتش سرخ بودند پس از بررسی‌های فراوان، بهترین و مطمئن‌ترین راه ممکن برای رسیدن به این هدف را استفاده از بنادر خلیج فارس دیدند که به راه‌آهن سراسری نیز متصل شده بود. بنابراین، روسیه و انگلیس به توافق رسیدند و برای اشغال ایران متفق شدند و به شیوه‌ای که به

دیگر دشمنان خود یورش می‌بردند، از جنوب و شمال و غرب، به ایران هجوم آوردند (مهدوی، ۱۳۷۵: ۷۱؛ مقتدر، ۱۳۳۳: ۱۱۹ و ۱۲۰). این رویداد، درگیری میان نیروهای انگلیسی و نیروی دریایی تازه تاسیس ایران را منجر شد؛ در نتیجه، ناوگان دریایی ایران که طی سال‌های اخیر به فرماندهی شهید بایندر، عملیات‌های گشت‌زنی متعددی در منطقه در کارنامه داشت، با سیاست انگلیسی‌ها به سرنوشت تیمورتاش دچار و تمامی ناوگان دریایی رضاشاه نابود شد.

نتیجه

تیمورتاش و مسئله خلیج فارس، از جمله مهم‌ترین مسائل عصر رضاشاه است که به مسئله حاکمیت ایران بر بحرین و جزایر تنب و ابوموسی و همچنین، امتیاز نفت داری مربوط می‌شود. به نظر می‌رسد سرنوشت تیمورتاش نیز از این دو مسئله جداشدنی نیست؛ چه او در جهت احیای حق حاکمیت ایران بر خلیج فارس و به‌دست‌آوردن حق‌السهم بیشتر از نفت جنوب، برای ایران تمام تلاش خویش را مصروف کرد. تیمورتاش از جمله شخصیت‌های سیاسی ایران دوره پهلوی اول بود که در جریان مذاکرات ایران و انگلستان، بر سر مسائل مختلف خلیج فارس و از جمله موضوع حاکمیت ایران بر بحرین نقش بارزی ایفا کرد. حاکمیتی که از آغاز سده ۱۹، به واسطه نفوذ روزافزون انگلیس در بحرین نادیده گرفته شده بود. تیمورتاش بارها در نامه‌هایی به مسئولان وقت، بر لزوم تاسیس نیروی دریایی تاکید کرد و از این‌رو، برای خرید کشتی مامور اروپا شد. طرح ادعای حاکمیت ایران بر بحرین از سال ۱۳۰۵ ش/۱۹۲۷ م، رسمیت یافت. مذاکراتی که تیمورتاش برای حاکمیت ایران در خلیج فارس صورت می‌داد از سال ۱۳۰۶ ش/۱۹۲۸ م، آغاز شد و تا سال ۱۳۱۱ ش/۱۹۳۲ م، به طول انجامید. در آن تاریخ یک قرارداد سیاسی میان انگلستان و امیر حجاز امضا شد؛ براساس این قرارداد، توافق شد روابط میان امیر عبدالعزیز و تحت‌الحمایگان انگلستان، یعنی بحرین و قطر و امارات متصالحه، گسترش یابد. دولت ایران این قرارداد را «تلاش ویژه انگلستان برای خدشه‌دار ساختن موقعیت

حقوقی سرزمینی ایران در خلیج فارس» شناخت و علیه آن اعتراض کرد. دولت ایران همزمان با اعلام تشکیل حکومت متمرکز، برای تعیین تکلیف مرزها، دو قرارداد با عراق و افغانستان بست. از این پس، طرح حاکمیت بر بحرین توانست روحیه ملی را در ایران تقویت کند. دولت ایران در ادامه سیاست‌های خود، در مناطق جنوبی و در خصوص جزایر، با تلاش شخصیت‌هایی همچون تیمورتاش، دست به تحرکاتی زد که تشکیل نیروی دریایی نمودی از این برنامه بود. به جز بحرین و جزایر سه‌گانه، دولت ایران برای مبارزه با قاچاق کالا بر آن شد که حاکمیت خود را بر جزایر خلیج فارس گسترش دهد. با آغاز مذاکرات بین ایران و انگلستان، مسئله بحرین نیز در صورت مذاکرات بین تیمورتاش و کلایو قرار گرفت. سیاست انگلستان در این مذاکرات، بر این اصل استوار بود که موقعیت این کشور در بخش‌های جنوبی خلیج فارس موضوعی مذاکره‌ناپذیر است. به علاوه، انگلیس نمی‌توانست هیچ‌یک از ادعاهای ایران را نیز در این بخش از خلیج فارس به رسمیت شناسد. تیمورتاش اعلام کرد که در صورت شناختن حق حاکمیت ایران بر جزایر حاضر است از ادعاهای ایران بر بحرین صرف‌نظر کند. همزمان، فرماندار بندرعباس و سایر مقامات ایرانی از تنب بزرگ بازدید به عمل آوردند؛ اما به هر حال، انگلیسی‌ها در دوره تیمورتاش، به روش‌های مختلف سعی می‌کردند برای حفظ موقعیت خود، در مسیر ایجاد تفاهم میان ایران و شیوخ سنگ‌اندازی کنند. در نهایت، مذاکرات تیمورتاش و کلایو با کارشکنی انگلیسی‌ها به شکست انجامید؛ اما این خود زمینه‌ای شد برای مذاکرات جدی و قاطعانه ایران در دوره پهلوی دوم و پذیرش این مهم از سوی انگلیسی‌ها که ایران هرگز از حقوق خود، در منطقه خلیج فارس دست‌بردار نخواهد بود. از جمله علل شکست مذاکرات تیمورتاش و کلایو مواضع انگلستان در مقابل ایران بود. در مجموع، هدف انگلستان از مذاکرات سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۴م/۱۳۰۶ تا ۱۳۱۳ش، تغییر موضع ایران در خصوص شیوخ سواحل جنوبی خلیج فارس بود. از مهم‌ترین نتایج مذاکرات تیمورتاش و کلایو در زمینه بحرین و جزایر سه‌گانه این بود که به تدریج شیوخ عمان متصالح، حاضر به پذیرش حاکمیت ایران بر جزایر تنگه هرمز شدند. به دنبال آن، مذاکرات پنهانی

بین مقامات ایرانی و شیخ راس‌الخیمه شروع شد. در نتیجه آن در سال ۱۹۳۴م/۱۳۱۳ش، شیخ راس‌الخیمه پرچم خود را از جزایر پایین کشید و مسئله بحرین به همان شکل، به دوره پهلوی دوم کشانده شد؛ اما به‌هرحال مذاکرات تیمورتاش و انگلیسی‌ها، در دهه‌های بعد، به‌عنوان پایه و اساس بسیاری از مسائل میان ایران و انگلستان، درخصوص جزایر خلیج‌فارس و بحرین بود. استرداد جزایر سه‌گانه هم‌زمان با استقلال بحرین در سال ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ش، بی‌تاثیر از چانه‌زنی‌های دوران تیمورتاش نبود. (۱)

توضیحات و مأخذ

۱- امیر شیخ نوری؛ ابوذر خسروی «تیمور تاش و بحرین» مجله پژوهش های تاریخی ۰ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره ۵، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۲، صص ۱-۲۲

۲ - «تیمورتاش و کوشش برای افزایش درآمد نفتی ایران»، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، مرداد ۲۴، ۱۳۹۷

پی نوشت ها: «تیمور تاش و بحرین»

1- FO 416/113: 49, Annud Confidential Report of British Legation in Tehran for the year 1928, Pare. 147, pp.23-4; Fo 416/113: 91, Annual Confidential Report of British Legationiv Tehran for they year 1929, Pare. 156, p.23

2- Document on British foreign policy, 1919-1939,series IA,vol.VII,no,371:p.658

مراجع
کتابنامه
الف) کتاب ها

- اسناد مکاتبات تیموتاش وزیر دربار رضاشاه (۱۳۱۲-۱۳۰۴)، (۱۳۸۳)، تهران: مرکز اسناد ریاست جمهوری.

- اسدی، بیژن، (۱۳۸۱)، خلیج فارس و مسائل آن، تهران: سمت.

- باوند، داوود هرمیداس، (۱۳۷۷)، مبانی تاریخی و سیاسی و حقوقی مالکیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- بهار، ملک الشعراء، (۱۳۶۳)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- تقی زاده، سیدحسین، (۱۳۶۸)، زندگی طوفانی؛ خاطرات سیدحسین تقی زاده، تهران، محمدعلی علمی.
- جعفری ولدانی، علی اصغر، (۱۳۷۶)، نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی، تهران: وزارت امور خارجه دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- خلیلی فر، محمدرضا، (۱۳۷۳)، توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه، تهران: جهاد دانشگاهی.
- دشتی، علی، (۲۵۳۵)، پنجاه و پنج، تهران: امیرکبیر.
- رایین، اسماعیل، (۱۳۵۰)، دریانوردی ایرانیان، ج ۲، تهران: بی نا.
- رسایی، فرج الله، (بی تا)، دو هزار و پانصد سال بر روی دریاها، تهران: ستاد فرماندهی نیروی دریایی شاهنشاهی.
- زرگری، علی اصغر، (۱۳۷۲)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران: پروین.
- زندفرد، فریدون، (۱۳۷۹)، ایران و جهان پر تلاطم؛ خاطراتی از دوران خدمت در وزارت امور خارجه ۱۳۵۹، تهران: شیرازه.
- شیخ الاسلامی، جواد، (۱۳۷۹)، صعود و سقوط تیمورتاش؛ به حکایت اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس، تهران: توس.
- فاتح، مصطفی، (۱۳۳۵)، پنجاه سال نفت ایران، تهران: سهامی چاپ.
- کیوان، پهلوان، (۱۳۸۳)، رضاشاه (از الشتر تا الاشت)، تهران: آرون.
- گرگانی، منشور، (۱۳۲۵)، سیاست انگلیس در خلیج فارس و جزایر بحرین، نفت و بحرین؛ تاریخ و جغرافیای بحرین و اسناد مالکیت ایران، تهران: طهوری.
- گزیده اسناد خلیج فارس، (۱۳۷۲)، ج ۱، تهران: مرکز اسناد و تاریخ

- دبیرمآسی وزارت امور خارجه.
- گذشته چراغ راه آینده، (۱۳۶۲)، تهران: جامی.
- ماتیر، توماس، (۲۰۰۵)، الجزر الثلاث المحتله لدوله الامارات المتحده العربيه، طناب كبرى، طناب صغرى و ابوموسى، ابوظبى، مركز الدراسات و البحوث الاستراتيجيه.
- مجتهدزاده، پيروز، (۱۳۸۲)، كشورها و مرزها در منطقه ژئوپولتيك خليج فارس، ترجمه و تنظيم، حميدرضا ملك محمودى نورى، تهران: دفتر مطالعات سياسى و بين الملل.
- _____، (۱۳۷۵)، جزاير تنب و ابوموسى رهنمونى در كاوش براى صلح و همكارى در خليج فارس، ترجمه و تنظيم حميدرضا ملك محمودى نورى، تهران: دفتر مطالعات سياسى و بين الملل.
- مقتدر، غلامحسين، (۱۳۳۳)، كلید خليج فارس، بى جا: بى نا.
- مكى، حسين، (۱۳۶۲)، تاريخ بيست ساله ايران، استحكام ديكتاتورى پهلوى، تهران: ناشر.
- ملكوتى، مجتبى، (۱۳۲۷)، راه آهن ايران، تهران: چاپخانه خواندى ها.
- مليكف، اس، (۱۳۵۸)، استقرار ديكتاتورى رضاخان در ايران، ترجمه سيروس ايزدى، تهران: اميركبير.
- موحد، محمدعلى، (۱۳۸۰)، مبالغه استعمار، تهران: كارنامه.
- مهدى نيا، جعفر، (۱۳۸۰)، سلطنت دويست و پنجاه و هفت پادشاه در ايران، ج ۳، تهران: پاسارگاد.
- وثوقى، محمداقبر، (۱۳۸۴)، تاريخ خليج فارس و ممالك همجوار، تهران: سمت.
- _____، (۱۳۸۱)، تحولات سياسى صفحات جنوبى ايران: مجموعه گزارش هاى كارگزاران بنادر و جزاير مسكونى خليج فارس، تهران: وزارت امور خارجه.
- نشأت، صادق، (۱۳۴۴)، تاريخ سياسى خليج فارس، تهران: شركت نسبى كانون كتاب.

- العیدروس، محمدحسن، (۱۹۵۰)، الجزر العربیه و الاحتلال الايرانی نموذج للعلاقات العربیه الايرانیه، دبی: دارالعیدروس للکتاب الحدیث قاهره، درالکتاب الحدیث.

(ب) مقالات

- زرگری نژاد، غلامحسین، (۱۳۸۲)، «تیمورتاش: قربانی منافع ایران در خلیج فارس»، مجله تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۵، سال ۴، ص ۱۱۶ تا ۱۳۵.

- قاسمیان، سلمان، (۱۳۸۷)، «زمینه‌های انعقاد قرارداد ۱۸۲۰ و نتایج آن»، در مجموعه مقالات همایش خلیج فارس، تهران: دانشگاه تهران، ص ۳۹۲ تا ۴۱۱.

- _____، (۱۳۸۸)، «تهدید منافع انگلستان و سفر لرد کرزن به خلیج فارس»، در مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات ایران و استعمار انگلیس، تهران: مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۳۲۷ تا ۳۴۹.

- _____، (۱۳۹۰)، «نقدی بر مباحث تاریخی کتاب: الجزر الثلاث المحتله لدوله الامارات العربیه المتحده»، در پژوهشنامه خلیج فارس، تهران: خانه کتاب: ص ۴۸۰ تا ۵۱۶.

(ج) روزنامه‌ها

- روزنامه حبل‌المتین، سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۰ ش.

- روزنامه اطلاعات، سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ ش.

(د) لاتین

- Amirahmadi, H., (1996), Small Island, Big Policies. The Thanb's and Abumus in the Persian Gulf, New York, Martins Press.

- Abdollah, M., (1987), the United Arab Emirates, London, Croon Helm.

- Adamiyat, F., (1954), Bahrain Islands: A Legal and Diplomatic Study

of the British - Iranian Controversy. New York: F. A. Pager.

- Bahrain in rivalries between Iran and England ,(1861-1971.(
- Burdett, A.L.P & Seay. A., (2000), Iran in the Persian Gulf 1820-1966, volume3:)1919-1932(, UK, British Library cataloguing Publication Data. Archive Edition.
- Document on British Foreign Policy)1919-1939(, series IA, vol.VII, no, 371.
- Bavand, Davoud, H.,)1994), The Historical, political and Legal Bases of Irans Sovereignty over the Islands of Tonb and Abu Musa, New York, Internet Concepts Incorporated.
- Mirfendereski., (1985), "The Tamb Islands Controversy, (1887-1971), A Case Study in Claims to Territory in International Law, Tufts University of Massachusetts.
- Kelly, J. B., The Persian Claim to Bahrain, International Affairs, (Royal Institute of International Affairs 1944), Vol. 33, No. 1. (Jan., 1957), pp. 51-70.
- Political Diaries of the Persian Gulf.
- Toye, L.,(1993), The lower Gulf Islands: Abumusaa and the Tanbs) vol.2, Archive Editions, an imprint of Archive international Group.

فصل سیزدهم

الول ساتن : مأموریت متمدانه شرکت

الول ساتن در کتاب «نفت ایران» وضعیت اجتماعی و امکانات زندگی کارگران و کارکنان شرکت نفت و ایران انگلیس را اینگونه بررسی و ارزیابی کرده است: پس از امضای امتیاز جدید، شرکت برای مدتی رفتارش را با کارگران ایرانی تغییر داد. اما برای برطرف کردن یا تعدیل شکایتهای بسیاری که در طول فعالیت ۳۰ ساله اش از طرف دولت ایران مطرح شده بود هیچ کوشش مرثری انجام نداد.

شرکت بارها ادعا کرده بود که دستمزد پرداختی اش از هر دستمزدی که در مناطق دیگر ایران پرداخت می شد بهتر است. در واقع این ادعا نیز مورد مناقشه و مخالفت قرار گرفت. مقایسه دستمزدها با ملاک دستمزدهای داخلی برای یک شرکت ثروتمند بریتانیا به هیچ وجه صحیح به نظر نمی رسید. سطح کلی دستمزدها در شرکت همیشه خیلی پایین بود. حتی پس از اینکه در سال ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ افزایش عمده ای از طرف دولت ایران به شرکت تحمیل شد، هنوز دستمزدها در مقایسه با هزینه زندگی افزایش قابل توجهی نیافته بود.

اگر اساس محاسبات، نرخ مبادله ریال نسبت به پوند باشد که در دوران جنگ و پس از آن به طور مصنوعی بالا نگاه داشته شده بود، حداقل دستمزد یک کارگر غیر ماهر تا آن تاریخ (۱۸۴۶ / ۱۳۲۵) روزی یک شلینگ ثابت مانده بود. اگر قدرت خرید واقعی به ریال در نظر گرفته شود، دستمزدها خیلی کمتر از یک شلینگ بوده است. در سال ۱۹۳۶ / ۱۳۱۵ به نرخ جاری، یک پوند ۸۰ ریال و حداقل دستمزد یک شلینگ یعنی ۴ ریال بود. در سال ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ در شرایطی که هزینه زندگی بیش از ۹۰۰ درصد افزایش یافته بود حداقل دستمزد برای منطقه خوزستان را ۴۰ ریال تعیین کرد و به این ترتیب، قدرت خرید را تقریباً به



آبادان ۱۹۰۶ قبل از تأسیسات پالایشگاه



پالایشگاه آبادان

سطح سال ۱۹۳۶ / ۱۳۱۵ بازگرداند. اصرار به پرداخت دستمزد برای یک روز تعطیل در هفته نیز بهبود اندکی ایجاد کرد. دستمزدی که به این ترتیب تعیین شد بر این اساس محاسبه می شد که ضروریترین نیازهای معیشتی یک فرد را تأمین کند. لیست اقلامی که دستمزد بر اساس آن تعیین شد، در گزارش « اداره بین المللی کار» در سال ۱۹۵۰ / ۱۳۲۹ آمده است. این لیست تصویری از استاندارد تعیین شده را ارائه می دهد. کل اعانه از انواع مواد غذایی در هر ماه، ۱۰۰ کیلو گرم شامل ۶۷ کیلو گرم نان بود. البته این میزان اعانه برای یک کارگرمناهل یا مجرد یکسان بود. به همین ترتیب، انتظاری رفت یک کارگر و خانواده اش در یک اطاق تقریباً ۱۲ متری سکونت داشته باشند. جیره سالانه لباس، شامل: یک دست لباس زمستانی، یک دست لباس تابستانی، زیرپوش، شورت و چهارجفت جوراب بود. کارگرمی باید از محل ۷۵ درصد اعانه لباس خود، پوشاک تمام افراد خانواده اش را نیز تأمین می کرد. یقیناً دهقانان و کارگران زیادی در ایرن بودند که چیزی بیشتر از این نداشتند. اما جای تعجب این بود که نمایندگان کشوری پیشرفته و صنعتی مانند بریتانیا، از این خرسند باشند که به کارگران شرکت کمتر از دستمزد محلی حقوق نمی دهند!

البته شرکت ادعا می کرد که تنها معدودی از کارگرانش عملاً از این حداقل دستمزد برخوردارند. این ادعای آنکه آمار و ارقام گزارش اداره بین المللی کار نشان می داد، درست بود. از ۶۱۴ ، ۴۲ نفر کارگر روزمزد در سال ۱۹۴۹ / ۱۳۲۸ تنها ۱۱۶۷ نفر عملاً دستمزد ناچیز روزی ۴۰ ریال را دریافت می کردند. اما آنچه که به نظرمی رسد از چشمان هیئت نمایندگی اداره بین المللی کار دور مانده بود- هر چند که آنها توانستند آن را از محاسبه ارقام خود به دست آورند- این واقعیت بود که ۴۳۳ ، ۴۰ نفر کارگری یعنی حدود ۹۵ درصد کل کارگران کمتر از ۸۰ ریال در روز دریافت می کردند. این مبلغ ارزش اسمی هفته ای ۴ پوند را داشت، اما در واقع ارزش آن کمتر از یک چهارم این رقم و تنها دوبرابر حداقل دستمزد بود. کارگران صنایع نفت در همان موقع در ایالات متحده ساعتی ۱ / ۶۵ دلار دریافت می کردند. این مبلغ حدود شش و نیم برابر متوسط مزدی بود که شرکت نفت انگلیس و ایران در سال پیش از آن پرداخت می کرد. این دستمزد

ممکن است استثنائاً خیلی بالا باشد، اما در هیچ منطقه ای خارج از خاورمیانه، حد متوسط دستمزد، پایین تر از ایران تعیین نشده بود.

وضع در رده های بالاتر شغلی نیز چندان بهتر نبود. در واقع یکی از دلایلی که شرکت قادر نبود به تعداد کافی ایرانی ها را برای انجام امور اجرایی تربیت کند، این بود که دستمزد و حقوق پیشنهادی برای کسی که خواهان ترقی بود، بطور کلی رضایت بخش نبود.

عملکرد دیگر شرکت که چهره ارقام رسمی اش را بهبود می بخشید، اجیر کردن تعداد زیادی کارگر قراردادی بود. این افراد در لیست دستمزدهای شرکت نبودند و از هیچ تسهیلاتی که برای کارگران شرکت در نظر گرفته بود، استفاده نمی کردند. با مراجعه به گزارش با ارزش اداره بین المللی کار که شرکت به طور شتاب زده ای از آن منظور دفاع کامل از اقدامات خود استقبال کرد می توان دریافت که در سال ۱۹۴۹ / ۱۳۲۸ تعداد ۴۱۰ ؛ ۱۶ نفر به صورت کارگر قرار دادی اجیر شده بودند. اغلب آنها کارگران غیر ماهری بودند که به عنوان کارگر موقتی، فقط به هنگام احتیاج اجیر می شدند.

نباید تصور کرد که امنیت شغلی کارگران دائم در شرکت خیلی بهتر از کارگران قراردادی بود. حتی پس از تغییرات سال ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ چشم انداز استخدام دائم کارگران خیلی خوب نبود. ارقام نشان می دهد که حتی در سال ۱۹۴۸ / ۱۳۲۷، ۲۱ درصد کارگران روزمزد از کار اخراج شدند. در آن زمان شرکت موظف بود به هنگام اخراج کارگران در ازای هر سال کامل کار، یک هفته دستمزد بپردازد. این قرار نمی توانست فشار سنگینی بر منابع مالی شرکت داشته باشد، زیرا ۵۹ درصد کارگرانی که در سال ۱۹۴۸ / ۱۳۲۷ اخراج شدند کمتر از یکسال کار کرده بودند و ۲۸ درصد دیگر، اندکی بیش از یک سال سابقه کار داشتند.

پیش از شروع جنگ، هیچ خطاری برای اخراج کارگران لازم نبود. برداشتن شماره های آنها از مقابل در ورودی به این معنی بود که آنها باید برای دریافت اوراق تسویه حساب خود به اداره کار مراجعه کنند. گاهی اوقات تنها کارگران را معلق می کردند و به این ترتیب، تا زمانی که در جای دیگری به کار گمارده

شوند، آنها را از دریافت مزد محروم می ساختند. مدت تعلیق ممکن بود یک هفته و یا بیشتر به طول انجامید. این روش به منظور اعمال نظم نیز به کار می رفت و در مقابل سوء رفتار، چند روز تعلیق از کار به عنوان تنبیه عمومی به کار می رفت.

ترس از بی کاری همیشه در ذهن کارگران شرکت وجود داشت. بیکار شدن به مفهوم از دست دادن مزد، امتیازات شغلی و محروم شدن از مسکن بود که برای به دست آوردن آن مبارزه شدیدی جریان داشت و نیز موجب محرومیت از حقوق بازنشستگی می شد. حقوق بازنشستگی در صورتی پرداخت می شد که کارگری توانست به کار بازگردد و برای مدت لازم جهت بازنشسته شدن دوام بیاورد. جای تعجب نبود که کارگران پس از گسترش ناگهانی جنگ جهانی اول، نسبت به ادامه قراردادکارشان و نیز نسبت به توسعه پالایشگاههای شرکت در خارج از ایران شدیداً نگران بودند. نزدیک به ۷۰ درصد کارگران شرکت در آبادان استخدام شده بودند. از سوی دیگر، سیاست گسترش پالایشگاهها در خارج از ایران تأثیر فراوانی بر افزایش بیکاری در صنعت نفت داشت. وقتی پالایشگاه لاندرسی (Landarcy) در ژوئن ۱۹۲۲ / خرداد ۱۳۰۱ در نزدیکی سوونسی (Swansea) افتتاح شد، سر چارلز گرینوی با مباحثات اظهار داشت که پالایشگاه ۲۰,۰۰۰ نفر استخدام خواهد کرد. دولت ایران معتقد بود که تصفیه نفت ایران در خارج از ایران نقض ماده ۱۶ امتیازداری است که شرکت راملزم به استخدام هر چه بیشتر ایرانی ها در عملیات خود می کند.

یک منبع دیگر شکایتهای درازمدت، استخدام خارجیها به وسیله شرکت نفت انگلیس و ایران بود. قرارداد ۱۹۳۳، تا حدودی ماده ۱۶ امتیاز داری را تعدیل کرد. بر اساس این ماده شرکت ملزم بود صنعتگران و کارکنان فنی و تجاری خود را «تا آنجا که اشخاص با صلاحیت و با تجربه در ایران یافت شود» از اتباع ایران انتخاب کند. در عین حال، مسلم بود که «مستخدمین غیر فنی شرکت منحصرأ از اتباع ایران خواهند بود.» علاوه بر این، شرکت تعهد کرد که در تهیه یک طرح عمومی همکاری کند که «برطبق آن هر سال و مرتباً تعداد مستخدمین غیر ایرانی را کاهش داده و به جای آنها به طور تصاعدی در کوتاهترین

مدت ممکن از اتباع ایرانی گمارد.»

این ماده بیشترین مزاحمتها را برای شرکت ایجاد کرده بود. در سال ۱۹۳۸ / ۱۳۱۷ ویلیام فریزر (Sir William Fraser) ، یکی از مدیران شرکت، به تهران آمد تا درباره شرایط عمومی کار در صنعت نفت، و به ویژه ، پیرامون طرحی که امتیاز برای کاهش تعداد مستخدمین خارجی در نظر گرفته بود با داور، وزیر عدلیه وقت، بحث و گفتگو کند. در آن هنگام تعداد مستخدمین شرکت ۱۰۰۰ ، ۳۰ نفر بود که حدود ۲۰۰۰ نفر آنها را خارجیا تشکیل می دادند. به داور گفته شد از آنجا که عملیات شرکت احتمالاً با سرعت بیشتری گسترش خواهند یافت، نتیجه مطلوب می تواند به راحتی، با کاهش تصاعدی نسبت مستخدمین خارجی به جای کاهش تعداد آنها، به دست آید. با وجود این، سر ویلیام فریزر خاطر نشان ساخت که امیدوار است نهایتاً بتواند کارها را با حدود ۶۵۰ نفر مستخدم خارجی انجام دهد. وی اضافه کرد پیشنهادی ارائه شده که اولین مرحله آن در خلال پنج سال به اجرا گذاشته خواهد شد. بر طبق این قرار، در صورتی که تسهیلات آموزشی ایران به گسترش خود ادامه دهد، تا سال ۱۹۴۳ / ۱۳۲۲ تعداد مستخدمین خارجی به حدود ۱،۵۰۰ نفر یا کمتر خواهد رسید.

هر چند داور با این طرح موافقت کرد، اما به دلیل اینکه با مفاد و روح امتیاز مغایرت داشت، دولت آن را تصویب نکرد و به عنوان یک توافق موقتی Modus Vivendi) برای پنج سال برقرار ماند. به این ترتیب، شرکت توانست بیش از ۸۰۰ نفر در اولین سال به تعداد مستخدمین خارجی خود بیفزاید. جنگ در آغاز موجب کاهش اندکی در تعداد مستخدمین شرکت در تمام سطوح شد. اما چندی بعد، تعداد مستخدمین پی در پی افزایش یافت. این اقدام همراه با ورود کارکنانی از فلسطین و از شرکت نفت برمه - پس از فتح برمه توسط ژاپنی ها - صورت گرفت.

موافقت نامه داور در سال ۱۹۴۳ / ۱۳۲۲ به طور رسمی تجدید نشد، گرچه ظاهراً به عنوان دستور کار تلقی شد. در سال ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ از کل ۴۲،۰۰۰ نفر مستخدم شرکت، تعداد خارجیا به اندک بیس از ۴۰۰۰ نفر افزایش یافته بود. این افزایش به نسبت ۱۰ درصد بود، در حالی که در سال ۱۹۳۸ / ۱۳۱۷

همین نسبت ۷ درصد بود. این نسبت در مشاغل بالاتر بسیار بیشتر بود. از سوی دیگر، در حالی که حقوق مستخدمین خارجی بین سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۵ / ۱۳۱۸ و ۱۳۲۴ از ۱۷۴۴ به ۲۴۷۸ (پوند) افزایش یافته بود، حقوق مستخدمین ایرانی از ۱۴۹۶ به ۱۴۷۹ کاهش پیدا کرد. در سطح صنعتگران، ارقام مربوط به سالهای ذکر شده برای مستخدمین خارجی از ۶۵۱۶ به ۶۲۵۴ کاهش پیدا کرده بود، و برای مستخدمین ایرانی از ۹۷۹ به ۱,۵۵۲ افزایش یافته بود. حتی نسبت ۱۰ درصد مستخدمین خارجی به داخلی، پس از اینکه تعداد زیادی کارگر غیرماهر ایرانی جذب شد به دست آمد.

ایرانی ها خاطر نشان می ساختند که در خلال ۱۵ تا ۲۰ سال گذشته تحول عظیمی در سیستم آموزشی کشور رخ داده است. بنابراین، باید تعداد زیادی ایرانی وجود می داشت که بسیاری از کارهای غیر فنی شرکت را انجام دهد. برای مثال، مشاغلی در زمینه امور اداری، آموزشی، حسابداری، خدمات بهداشتی، ساختمانی، راه آهن، حمل و نقل ماشینی و غیره. هیچ یک از این مشاغل نیازمند آموزشی فنی خاص نبود که در خصوص کارگران متخصص نفت ضروری خوانده شود. لذا هیچ بهانه ای برای اینکه بیگانگان در عمل، جایگزین ایرانی ها در مشاغل بالاتر شوند وجود نداشت. کنار گذاشتن کامل ایرانی ها از مشاغل عالی اجرایی صرفاً می توانست موجب خشم و ناراحتی شود. تعداد اندکی از تحصیل کرده های ایرانی فارغ التحصیل بریتانیا، فقط توانستند در رأس ادارات کوچک شرکت قرار گیرند. حتی یکی از آنها - مصطفی فاتح - با سابقه خدمت بیش از ۲۵ سال، سرانجام با مسئولیت خاص تأمین رفاه برای مستخدمین ایرانی، دستیار مدیر عامل شد.

پس از سال ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ کارکنان خارجی اندکی کاهش یافتند. فلسطینی ها اخراج شدند و مستخدمین شرکت نفت برمه، به برمه بازگشتند. با وجود این، در سال ۱۹۴۹ / ۱۳۲۸ از مجموع ۷۰,۰۰۰ نفر کارمند ۴۵۰۰ نفر آنها خارجی بودند (۲۵۰۰ نفر بریتانیایی و بقیه هندی و پاکستانی) کارکنانی خارجی ۸ درصد کل مستخدمین بودند و از آن پس این نسبت ثابت ماند. در حالی که تعداد کارکنانی ایرانی به ۷۰,۰۰۰ نفر بالاترین رقم در مارس ۱۹۵۱ / اسفند ۱۳۲۹ -

افزایش یافت. سرانجام پس از ۱۳ سال طرح داور به اجرا گذاشته شد. شرکت به لحاظ اخلاقی - به دلیل احتیاج به جایگزین کردن کارمندان خارجی - و نیز به لحاظ حقوقی - به علت رعایت مفاد امتیاز - مجبور بود دانشجویان ایرانی را برای تصدی مشاغل عالی تربیت کند. این امر به طور عمده توسط «مؤسسه فنی آبادان» و اعزام دانشجویان به بریتانیا برای آموزش بیشتر انجام می شد. آماری از تعداد فارغ التحصیلان هر سال وجود ندارد. اما با قضاوت از روی تعداد افرادی که این دو نوع آموزش را گذرانده اند، متوسط فارغ التحصیلان باید حدود ۱۵ نفر در بریتانیا و ۲۰۰ نفر در آبادان باشد. احتمالاً بیشترین افراد در شرکت جذب شده و تعدادی هم علت جذاب نبودن پیشنهاد استخدام در خوزستان، از کار برای شرکت خود داری کرده بودند. با در نظر گرفتن اینکه به طور متوسط سالانه به ۲۰۰ نفر فارغ التحصیل نیاز بود تا جایگزین ۲۵۰۰ نفر مستخدم خارجی شوند که در خلال سالهای ۱۹۳۸ و ۱۹۵۰ / ۱۳۱۷ و ۱۳۲۹ جذب شرکت شده بودند، می توان نتیجه گرفت که تسهیلات آموزشی با همه زرق و برق خود تنها حدود نیمی از نیاز لازم را برای انجام الزامات امتیاز تأمین می کرد.

خشم علیه بیگانگان تنها از طرف کسانی که از به دست آوردن کارمبایوس شده بودند ابراز نمی شد، بلکه زخم عمیقی نیز از تبعیض بین ایرانی ها و بریتانیایی ها به جای مانده بود. در این مورد یک خط تمایز نژادی وجود داشت. هندی ها و پاکستانی ها نیز مانند ایرانی هادرشئونات و موقعیت پایینی قرار می گرفتند. کلیه کارکنان به ۳ طبقه تقسیم شده بودند. در اولین طبقه (عملاً تا اواخر دهه ۱۹۳۰ / ۱۳۰۹ طبقه اول خوانده می شد) کارمندان اروپایی از هر مرتبه ای جای داشتند. تعداد معدود و دست چین شده ای از ایرانی های دارای تحصیلات عالی از بریتانیا در این طبقه بودند. طبقه دوم، دربرگیرنده حقوق بگیران اداری و فنی ایرانی، هندی و پاکستانی بود. اینها اغلب در بریتانیا تحصیل کرده، اما شرایط کافی برای پذیرفته شدن در طبقه اول نداشتند. طبقه سوم ۳ گروه را شامل می شد: صنعتگران - شامل هندی ها، پاکستانی ها و نیز ایرانی ها کارگران ماهرو کارگران غیر ماهر که صرفاً ایرانی بودند. این تقسیم بندی هم به لحاظ حقوق و دستمزد و هم

به لحاظ مسکن، بیمارستان، حمل و نقل، باشگاهها، تفریحات و به طور کلی در مورد کلیه شئون زندگی جمعی رعایت می شد.

شرکت نفت انگلیس و ایران از تهیه مسکن درجه یک و تسهیلاتی که برای مستخدمین فراهم ساخته بود، فخر می فروخت. بازدیدکنندگان، اعضای پارلمان، کارشناسان امور کارگری و روزنامه نگاران با توجه به شناخت اندکی که از شرایط عمومی ایران داشتند، در این زمینه اتفاق نظر داشتند. اما باید به خاطر داشت آنچه که توسط شرکت فراهم می شد ناشی از نوع دوستی نبود. وقتی شرکت به ایران آمد منطقه مورد علاقه اش چیزی جز یک صحرای خشک نبود. بنابراین، شرکت مجبور بود راه و پلهای جدید بسازد و برای کارگران خود مسکن خدمات فراهم سازد. زیرا این اقدامات از جمله وظایف اساسی شرکت در عملیات تولید بود. این اقدامات همان قدر ضروری بود که برپایی دکل های حفاری یا برجهای تجزیه و تفکیک اهمیت داشت. این تسهیلات برای کارمندان تدارک دیده شده بود که از ماورای بخار وارد می شدند و قرار بر این گذاشته شده بود که همه چیز برای آنها را انتخاب می کرد و کشیش ها را برای انجام مراسم مذهبی برمی گزید، خشمناک بودند. اما هر جا مربوط به مردم ایران می شد چنین نیازی در کار نبود. امکانات درستیبه اندازه ای تدارک دیده می شد تا دسترسی به کارگر، با درجه و استاندارد لازم را تأمین کند و نه بیشتر.

یکی از کارمندان بریتانیایی تازه وارد که دارای وجدانی تأثیر پذیر بود، توجیهات مقامات شرکت را چنین بازگو نموده است: «عضوهیئت مدیره یک بار برای من (در سال ۱۹۵۰ / ۱۳۲۹) توضیح داد که باید به خاطر بسپارم، ما در اینجا باید به عنوان یک شرکت تجاری، صرفاً برای به دست آوردن نفت عمل کنیم. ساختمان جاده ها، خانه ها، مدارس، کاشتن درخت، ایجاد باغ، ساختن بازارها و سینماها در مناطقی که اگر شرکت حضور نمی داشت، موجود زنده ای در آن یافت نمی شد، باید در نازلترین سطح ممکن انجام شود. این مطالب در پاسخ به پرسشهای جستجو گرانه من در این مورد داده شد که چرا شرکت نفت انگلیس و ایران اجازه داده است بازاری به کثیفی بازار آبادان در کنار بزرگترین پالایشگاه جهان وجود داشته باشد. من پرسیدم آیا این چیزی نیست که باید از آن شرم

داشت؟ پاسخ این بود که ما نباید زیاد مداخله کنیم. اگر ما اندک امتیازی بدهیم آنها بیشتر از آن در خواست خواهند کرد. بنابراین بهترین کار این است که هر جا ارائه خدمات برای عملیات شرکت ضرورتی ندارد، اصلاً چیزی ندهیم.» این نکته باتوجه به شرایطی که برای دریافت مسکن تعیین شده بود به خوبی روشن می شود. تنها کارمندانی به هنگام استخدام حق داشتند از مسکن استفاده کنند که از ماورای بحار آمده باشند. کارمندان استخدام شده در محل باید برای دریافت مسکن در نوبت قرار می گرفتند. اولویت در نوبت به طور عمده به حقوق یا دستمزد و تا حدودی هم به مدت خدمت بستگی داشت. نیاز کارمندان محلی به مسکن در حد نیاز کارمندان خارجی بود. چراکه مناطق نفتی از نزدیکترین شهرها فاصله زیادی داشت و هیچ مسکن مناسبی جز آنچه به وسیله شرکت آماده شده بود، در آن نزدیکیها وجود نداشت. کارمندان دفتری و صنعتگران عالی رتبه که از حقوق بهتری برخوردار بودند، معدود کسانی بودند که می توانستند برای به دست آوردن یک اطاق در طول یک زمان منطقی حساب باز کنند. یک کارگر ماهردون پایه ممکن بود مجبور شود ۳۰ سال صبر کند. یک کارگر غیرماهر اصلاً امیدی نداشت البته ۴۰ درصد مزد بگیران شامل این دوطبقه اخیر می شدند.

عملکرد این سیستم را می توان از روی ارقام مشاهده کرد. در سال ۱۹۴۹ / ۱۳۲۸ برای ۳۲۹۵ کارمندان حقوق بگیر خارجی و ۳۱۶۲ کارمند حقوق بگیر ایرانی مسکن فراهم بود. از مستخدمین حقوق بگیر ایرانی ۱۱۸۱ نفر، یعنی حدود ۲۷ درصد فاقد مسکن بودند. همچنین ۱۱۸۲ نفر مزد بگیر خارجی و ۹۳۶۳ مزد بگیر ایرانی دارای مسکن بودند. ۷۸۷، ۲۷ درصد بگیر ایرانی - در حدود ۸۰ درصد فاقد مسکن بودند و این در صورتی است که از ۰۰۰، ۱۶ ایرانی که به صورت قراردادی کار می کردند سخنی گفته نشود. روی هم رفته، از ۴۹۳، ۵۱ نفر مستخدمین ایرانی ۵۲، ۵۲۵ نفر آنها مسکن داده شده بود. این آمار که مربوط به گزارش اداره بین المللی کار است تمایز روشنی بین خارجیها و ایرانی هایی که در آپارتمانهای مجردی و خانوادگی مسکن داده شده اند، قائل نشده است. از این رو نمی توان گفت که چه تعداد از این ۵۰۰، ۱۲ نفر متأهل بوده اند. احتمالاً

زیادین است که اغلب آنها متأهل بوده اند. به این ترتیب، شاید ۳۰,۰۰۰ نفر یا یک ششم جمعیت شهرهای نفتی درخانه های شرکت زندگی می کردند. پنج ششم بقیه جمعیت مجبور بودند در آلونک های برپاشده درحلی آباد «روبه توسعه» بسربرند. «شهرهای نفتی صرفاً برای خدمت به منافع شرکت نفت انگلیس و ایران به وجود آمده بودند.

ساختمانها مانند مستخدمین به درجات اول، دوم و سوم تقسیم شده بود. کارمندان بریتانیایی درخانه ها یا آپارتمانهای کاملاً مبله منزل داده می شدند و بعضی از اعضای دون پایه، برای سال اول مجبور بودند به زندگی در یک اتاق رضایت دهند. ایرانی های عضو طبقه اول دارای مسکن مشابه اما با فضای کوچکتری بودند. برای این منظور آنها را در منطقه جداگانه ای جا داده بودند که ساختمانهای تازه تری با در نظر گرفتن این مسئله بنا شده بود. کارمندان طبقه دوم - ایرانی و خارجی - نمی توانستند امید داشته باشند چیزی بهتر از خانه ای چهار اتاقه که فقط قسمتی از آن مبله بود به دست آوردند. بیشتر متأهلین باید به سه اتاق یا حتی دو اتاق رضایت می دادند و مجردین معمولاً هر دو نفر در یک اتاق زندگی می کردند. مسکن مزدبگیران دارای درجه نازلتری بود. اثاثیه در آنها وجود نداشت، اتاقها (که هرگز بیشتر از سه اتاق نبود) کوچکترین بود و شرایط بهداشتی و تسهیلات دیگر از ابتدایی ترین شکل بر خوردار بود. داشتن باغچه در کشوری که وجود آن تسلی هر فردی است، منحصرأ از امتیازات کارمندان بریتانیایی بود.

ساختمانها مرغوبیت کافی نداشت. تمام خانه ها از دهه ۱۹۳۰ / ۱۳۰۹ به بعد در لندن طراحی و با اسکلت فلزی و سقف پیش ساخته، و با هزینه عظیمی از بریتانیا وارد شده بود؛ بدون اینکه شرایط آب و هوای محلی را در نظر بگیرند. برای نمونه، درجه حرارت گاهی در سایه تا ۴۹ درجه سانتیگراد افزایش می یافت. البته بسیاری از کارمندان بریتانیایی دارای وسایل خنک کننده بودند. شاید تصور شده بود که ایرانی ها قادرند هر طور شده آب و هوای کشور خود را تحمل کنند، حتی اگر از تهران و یا تیریز آمده باشند، جایی که زمستانها برف سنگینی در آن بر زمین می نشیند.

شرکت ادعا می کرد که هیچ کارفرمایی در ایران، مسکنی به خوبی آنچه که

شرکت نفت انگلیس و ایران برای کارگردان ایرانی فراهم ساخته تهیه نکرده است. البته هیچ شرکتی در ایران ملزم به ساختن هیچ مسکنی برای مستخدمین خود نبود. زیرا آنها در مناطق شهری عمل می کردند. جایی که مسکن مناسب شرایطی در حد خانه هایی که شرکت تهیه کرده بود، وجود داشت.

طبق ماده ۱۷ امتیاز، شرکت «مسئول سازمان دادن،... تدارک، کنترل و حفظ بهداشت و خدمات پزشکی بود.» گزارش «اداره بین المللی کار» آمارجالی در این باره ارائه داده است، اما تفاوت تدارکاتی را که برای مستخدمین خارجی و ایرانی وجود داشته مشخص نکرده است. بنابراین، تفسیرگمراه کننده ای در باره بعضی از واقعیتها ارائه می دهد. حتی بدون این تمایز، ارقام زیاد قابل نیست.

گزارش اذعان می کند که «در کشورهای پیشرفته اروپایی در بیمارستانها، برای هر ۱۰۰۰ نفر بین ۱۰ تا ۱۵ تخت در نظر گرفته شده است... اما در آبادان به علت مرگ و میر بیشتر و شرایط بد مسکن، احتیاج به تخت بیمارستان ممکن است بیشتر باشد. زیرا برای بیمار، ماندن در خانه نامناسب است. اغلب بیماران باید در خانه روی فرش یا تشک، آن هم در اتاقهای غیر بهداشتی که در آن تعداد زیادی از افراد خانواده زندگی می کنند، بخوابند.» در مجموع، ۵۹۰ تخت بیمارستانی توسط شرکت برای جمعیتی حدود ۱۸۰,۰۰۰ نفر تهیه شده بود. با توجه به اختصاص ۲۱۰ تخت دیگر برای بخش بیماریهای مسری، به طور متوسط ۴ / ۴ تخت برای هر ۱۰۰۰ نفر وجود داشت. شرکت می کوشید این تعداد را با این ادعا که تنها مسئول مستخدمین خود است، توجیه کند. وابستگان کارمندان (اگر ایرانی بودند) تنها می توانستند معالجه سرپایی شوند و تعداد ۴۰ یا ۵۰ هزار نفر از کلیه خدمات پزشکی و بیمارستانی محروم بودند.

با در نظر گرفتن تعداد تخت بیمارستانی برای کارکنان خارجی و وابستگان آنها دست کم به میزانی که در گزارش «اداره بین المللی کار» ذکر شده بود - می توان گفت که به طور متوسط برای هر ۱۰۰ نفر کارمند حقوق بگیر ایرانی (بدون وابستگان آنها) ۱۲ تخت و برای مزد بگیران ایرانی ۱۱ تخت پیشبینی شده بود. متخصصین در ایران، با توجه به شرایط سختی که در اغلب مناطق حاکم بود

۲۰ تخت بیمارستانی را برای هر ۱۰۰۰ نفر، رقمی منطقی می دانستند. دوشرکت دولتی «راه آهن» و «دخانیا» که برای کارمندان خود خدمات بیمارستانی فراهم می ساختند، حد متوسط ۱۲ تخت برای هر ۱۰۰۰ نفر را رعایت می کردند. یکی از جدیترین انتقادات به خدمات شرکت ای بود که هیچ زایشگاهی در اختیار نداشت و بعضی از مناطق کوچکتر حتی فاقد ماما بود. البته شرکت به دلایل انسانی و نیز برپایه مفاد امتیاز، ملزم به فراهم کردن خدمات کافی پزشکی بود.

میزان خدمات پزشکی فراهم شده نباید تنها به کمیت محدود می شد. پزشکان ایرانیها اغلب شکایت می کردند با پزشکان بریتانیایی که کارشان به طور عمده معالجه کارمندان بریتانیایی بود تماسی ندارند یا تماسشان اندک است و، در نتیجه، نمی توانند از تجارب آنها بهره مند شوند. تنها ۵۷ درصد کادر پزشکی ایرانی بودند و همانند بخشهای دیگر شرکت، پستهای اجرایی به آنها واگذار نمی شد. در واقع آنها انتظاری بیش از تصدی مسئولیت درمانگاهی را نداشتند. کار درمانگاهها این بود که کارگران بیمار را معاینه و اعلام کنند آیا می توانند به کار خود ادامه دهند یا خیر. در این مورد هم شکایتهایی وجود داشت مبنی بر اینکه طبق برآوردهای آماری، به طور متوسط ۹۴ درصد از بیمارانی باید برای ادامه کار مناسب باشند، و این در کار پزشکان موانعی ایجاد می کرد. برای بیمارانی که توانایی انجام کار نداشتند دارو تجویز می شد. اگر بیماری شانس زیادی می آورد یا اینکه به شدت مریض بود، مستحق یکی از تختهای کمیاب می شد. فضا آنچنان نبود که پزشک با وجدانی بتواند مسئولیت خود را انجام دهد و بسیاری از آنها ترجیح می دادند در قسمتهای دیگر کشور با درآمد کمتری کار کنند.

آمارها کامل نیستند، اما با وجود این، آشکار می سازند که برای شرکت دلیلی وجود ندارد تا نسبت به برتری خدمات بهداشتی خود مباحثات کند. بلکه برعکس، خدمات بهداشتی نسبت به وظیفه ای که به عهده داشتند کاملاً نارسا بود. شرکت هیچ دلیلی برای خوشنودی از خود نداشت که موجب صدور اعلامیه ای از طرف مدیریت آن در سال ۱۹۳۷/۱۳۱۶ خطاب به کارمندان عالیرتبه شود، این اعلامیه کمی پس از تصویب اولین قانون کارخانجات ایران صادر شد. قانون

مزبور شامل شرکت نفت، ونیز کلیه شرکتهایی صنعتی درسراسر کشور می شد. اعلامیه شرکت نفت انگلیس و ایران بسیاری از مواد این قانون را به عنوان اینکه غیر عملی است به نقد کشیده بود. قانون مزبور مؤسسات صنعتی با شرایط معینی راملزم ساخته بود تا خدمات بهداشتی وسیعی را تدارک ببینند. این خدمات شامل تسهیلات شست و شو، توالت، لباس کار، مهد کودک وامثال آن می شد. همچنین از آنها خواسته شده بود تا طرح جامعی برای بیمه تصادفات فراهم سازند. اعلامیه خاطرنشان می ساخت که شرکت نمی تواند برای هماهنگ شدن با قانون جدید، عملیات خود را تعدیل کند. این قانون بدون تردید بسیاری از بخشهای کشور عملاً به صورت نوشته باطله ای درآمد. مادر هیچ جا بیشتر از مناطق نفتی خوزستان دچار چنین سرنوشتی نشد.

حدود ۱۰۰ سال بعد، قانون جدید بیمه های اجتماعی تدوین شد. به نظرمی رسید شرکت باردیگر راهی برای فرار از این مشکل پیدا کرده است. بر پایه گزارش اداره بین المللی کار، «وجه دیگر بیمه های اجتماعی (اولین بیمه اجتماعی فقط شامل بیمه تصادفات صنعتی و بیماری می شد) که بر اساس قانون کار ۱۹۴۹ / ۱۳۲۸ اعمال شد شامل ازدواج، بارداری، حمایت از خانواده های بزرگ، تولد فرزند، تدفین و کمک هزینه می شد. بر اساس قانون جدید، منابع این طرح باید با اخذ ۳ درصد مالیات از کل در یافتی مزد بگیران تأمین می شد. از این میزان یک درصد را کارگرو ۲ درصد را کارگرو ۲ درصد را کارفرما تقبل می کرد... اما در شرکت نفت انگلیس و ایران وجوهات این بیمه منحصرأ از دستمزد کارگران تأمین می شد، زیرا شرکت با توجه به اعانات ویژه ای که تعهد کرده بود برای کارگرانش فراهم سازد، با موافقت دولت از پرداخت سهمش خود داری می کرد.»

این نمونه ای بارز از درک نادرست نمایندگان اداره بین المللی کار از موقعیت بود. شرکت نفت هرگز ادعا نکرد که موضوعاتی همچون «تولد، ازدواج بارداری، حمایت از خانواده های بزرگ، مشکلات حقوقی و مرگ» نیز شامل کمکهای آن می شود. هر چند شرکت به علت معافیت از پرداخت مالیات، طبق مفاد امتیازنامه حق داشت وجوهات را نپردازد.

شمردن کاستی های بی پایان خسته کننده خواهد بود. برای مثال، نیم میلیون گالون آب (از مجموع ۴۸۰ میلیون گالون آب مصرفی) به جمعیت حدود ۲۰۰۰ نفری آبادان اختصاص یافته بود. یعنی برای هر نفر روزانه ۱۰ گالون (یک کارمند بریتانیایی انتظار داشت دو برابر این مقدار آب را تنها برای دوش حمام روزانه اش مصرف کند). حتی برای محله های مسکونی شرکت، برق کافی تأمین نشده بود، چه رسد به خارج از آن (برای مثال شهر آبادان ۲۲۵ کیلو وات برق داشت. این مقدار برق تنها برای تأمین روشنایی یک خیابان در حومه لندن کافی است). بدتر از همه کمبود تأسیسات مدارس بود. از جمعیت ۲۰۰۰، ۲۰ نفری که در سن مدرسه بودند، تنها برای ۲۵۰۰ نفر مدرسه وجود داشت.

مقامات شرکت استدلال می کردند که شرکت مجبور نیست هیچ نوع تسهیلاتی برای افرادی جز مستخدمین خود فراهم سازد و معتقد بودند این وظیفه دولت ایران است که برای آنها امکانات فراهم کند. پاسخ طبیعی دولت ایران به این نوع ادعاها به خوبی از طرف ارزیابان اداره بین المللی کار بیان شده است: «مشکلات مناطق نفتی به علت عملیات شرکت ایجاد شده است. دولت در گذشته متحمل هزینه های سنگینی در این نواحی شده است و نمی توان انتظار داشت پول و کوشش بیشتری را صرف تأسیسات عظیمی کند که به وسیله شرکت برپا می شود.»

ظاهراً شرکت فکری کرد که دولت باید میلیونها تومان از ذخایر ناچیزی را صرف توسعه این منطقه کند. منطقه ای که اگر شرکت در آن حضور نمی داشت منطقه ای غیر مسکونی بود. با این حال، وقتی ایرانی ها با ملامت مطرح ساختند که بیشتر از این بایستی از منابع نفت خود بهره ببرند، با امتناع شرکت روبه رو شدند. بر این اساس، دولت بیش از آنچه که انتظار داشت از خوزستان به دست آورد، می باید برای آن خرج می کرد. چه رسد به اینکه منافع صنعت نفت به ۹۶ درصد بقیه کشور هم برسد.

در خلال همین مدت شرکت میلیونها پوند برای توسعه صنایع خود در داخل و خارج از ایران صرف کرد، به ساختن پالایشگاههایی در سراسر جهان همت گماشت، یک سازمان عظیم بازاریابی برپا کرد، و به توسعه منابع جدید

تهیه نفت در کشورهای دیگر اقدام کرد تا در صورت لزوم بتواند با ایران به رقابت بپردازد (مانند کویت که توانست در سال ۱۹۵۱ / ۱۳۳۰ به رقابت با ایران اقدام کند). تمام این فعلیتهای به زبان پیشرفت و منافع عمومی در ایران انجام گرفت. دولت ایران کاملاً حق داشت شاکی باشد که صنعت نفت به طور کلی منافع اندکی برای ایران داشته است.

حق السهم ایران به طور نسبی ناچیز بود. به گونه ای که هیچگاه بیش از ۱۵ درصد بودجه دولت را تشکیل نمی داد و فقط بخش بسیار کوچکی از کل درآمد ملی بود. بخش اندکی از جمعیت به صورتهای مختلف از تسهیلات و خدماتی که به وسیله شرکت فراهم شده بود، مستقیماً استفاده می کردند. کل جمعیت مناطق نفتی تنها ۱ درصد ساکنین کشور را تشکیل می داد. حداکثر کمتر از یک ششم این تعداد از خانه های شرکت استفاده می کردند.

در خارج نیز محدوده دقیقاً تعیین شده برای مستخدمین شرکت، خط محکم و استواری کشیده شده بود که اجازه نمی داد قطره ای از امکانات به خارج نفوذ کند. طبیعی بود منطقه ای که چنین صنعت عظیمی در آن تأسیس شده است در طول چند سال به صورت واقع فعال و موفقی درآمد داشته باشد. اما خارج از حدود مایملک شرکت، رکود به همان شدت گذشته وجود داشت. بدتر از همه، جمعیت به صورت گسترده ای افزایش یافته بود، بدون اینکه امکانات و تسهیلات لازم برای آنها فراهم شده باشد. از کل ثروتی که از زمین به دست می آمد قطره ای به دولت مرکزی در تهران و قطره ای نیز به مستخدمین ایرانی شرکت داده می شد؛ بخش کمی از درآمد، به توسعه تأسیسات نفت در ایران اختصاص می یافت که بی تردید تا زمان واگذاری آن به ایرانی ها ارزش خود را از دست می داد. قسمت دیگری نیز صرف تقویت شرکت در سراسر چشم گیری داشته باشد. این در صورتی است که از مبالغ هنگفتی که در خلال این مدت به دولت بریتانیا و سهام داران پرداخت می شد، سخنی نگوییم.

شرکت می کوشید رفتار خود را چنین توجیه کند که «اگر در خارج از محدوده مشخص مایملک خود دست به کاری بزنیم، به انجام فعلیتهای سیاسی و مداخله در امور داخلی ایران متهم خواهیم شد.» این یک بهانه خود به خودی و رهنمودی

اصولی در تمام اظهارات سیاسی شرکت بود. به طور طبیعی شرکت در امور داخلی ایران مداخله زیادی می کرد. سازمانی چنین عظیم در کشوری مانند ایران که صنعتی نشده بود، نمی توانست بدون اعمال فشار آگاهانه یا غیر آگاهانه به کل دستگاه حکومت، عمل کند. خود مختاری شرکت با عدم حضور مقامات دولتی در مراکز کوچکتر نفتی به اندازه کافی تأمین شده بود. در مناطق دیگر، با مدیون کردن مقامات به شرکت به دلیل تأمین مسکن، خدمات و دیگر تسهیلاتی که در اختیارشان گذاشته می شد، این خود مختاری به حد کافی تأمین می شد. حتی رای یک فرد آگاه هم ساده نبود که در چنین شرایطی بی طرف باقی بماند. یا از تشکیلاتی که در حقیقت خود به نحوی به آن بستگی داشت، پیروی نکند.

شرکت از درک این مسئله که دلایلش بهترین استدلالهای ممکن را برای ملی کردن صنایع نفت فراهم می کند غافل بود. شرکتی با آن غفلت در امور کشور به صورتی «مداخله» می کرد که برای هیچ شرکت خارجی دیگری ممکن نبود. اگر برای ایران این امکان وجود داشت که به جای دریافت تنها ۵ تا ۱۰، یا حتی ۲۰ میلیون ارز خارجی در سال، کل ارزش صادرات نفت خود را دریافت کند، توسعه کشور سریعتر صورت می گرفت. این درآمدی بود که ایران برای واردات تولیدات صنعتی از غرب به شدت به آن احتیاج داشت. در آن صورت دیگر مسئله، تنها ساختن چند هزار خانه در آبادان و مسجد سلیمان نبود، بلکه مسئله تأمین تراکتور مزارع صنعتی خوزستان، برچیدن حلبی آباد ها در تهران، لوله کشی آب در اصفهان و هزار و یک طرح روی کاغذ مانده دیگر نیز مطرح می شد.

مستخدمین خارجی شرکت از همه اینها بی خبر بودند. چگونه ممکن بود از این مسائل آگاه شوند؟ در ورای صحراهای گسترده و تپه های برهنه که تأسیسات نفت را از هرسو احاطه کرده بود چیزی ندیده بودند. آنها در حقیقت امکاناتی برای مسافرت نداشتند و تشویقی هم برای این کار صورت نمی گرفت. حتی تعداد اندکی که از فرصت نادر مرخصی داخلی برخوردار می شدند با این اعتقاد که مسافرت در داخل ایران کار خطرناکی است، سفر به بصره، بمبئی و مناطق

مطمئن تردیدگررا ترجیح می دادند. هیچ کس روزنامه های فارسی و حتی روزنامه فرانسوی زبان «ژورنال دو تهران» را که از سال ۱۹۳۴ / ۱۳۱۳ روزانه در پایتخت منتشر می شد، ندیده بود و نمی خواند. شرکت روزانه «بولتن اخبار جهان» را منتشر می ساخت، اما بولتن به ندرت کلمه ای راجع به ایران داشت.

در این اواخر، مقامات شرکت حتی سعی می کردند روزنامه های فارسی را که بین مستخدمین ایرانی پخش می شد، جمع آوری کنند. این کار با انتشار بولتن فارسی زبان شرکت و مجله هفتگی آن که مسائل را به سود خود مطرح می کرد انجام می گرفت. از شناخت تاریخ ایران (که از تاریخ بریتانیا بسیار کهنسال تر است)، فرهنگ و نقش اساسی آن در تمدن یا حتی آگاهی از اینکه چنین چیزهایی در ایران وجود داشته است، کاملاً چشم پوشی می شد. هنر ایرانی برای اغلب کارمندان بریتانیا شرکت نفت انگلیس و ایران، پارچه های بنجل ابریشمی قلابدوزی شده، یا دست بندهای استخوانی بدرنگی بود که توسط فروشندگان دوره گرد طماع به درخانه آنها آورده می شد. از دید آنها خط فارسی حروف تصویری عجیبی بود که بر بعضی از تابلوهای اطراف پالایشگاه با چاههای نفت، به صورت «استعمال دخانیات ممنوع است» یا «خطر! چاه در حال حفاری است» نقش بسته بود. ایران به نظر آنها گدای ژنده پوشی بود که از کنار خیابان می خزید و یا به کارگری بی رمق و روزه دار در ماه رمضان توصیف می شد. گذشته ایران از دیدگاه آنها به مثابه سکه های نامفهومی بود که به وسیله بچه های خاک آلود از میان خرابه های مسجد سلیمان پیدا می شد.

مناسبات شخصی بین بریتانیایی ها و ایرانی ها تشویق نمی شد و قبلاً مشاهده کردیم که چگونه تبعیض نژادی حاکم بود. جدا سازی ایرانی ها و خارجی ها تقریباً به صورت کاملی، چه در امور عمده مانند استخدام یا مسکن، یا در استفاده از اتوبوسها، سینماها و باشگاهها رعایت می شد. تنها یک باشگاه مختلط وجود داشت: باشگاه گلستان با ۳۰۰ عضو برگزیده که ۱۶۰ نفر آنها ایرانی و ۴۰ نفر خارجی بودند. تقسیم عضویت محملی بود تا وانمود شود باشگاه توسط اعضای ایرانی آن کنترل می شود. در حالی که این باشگاه هرگز به وسیله اعضا کنترل

نمی شد، بلکه آن را مدیریت شرکت نفت انگلیس و ایران مثل همه باشگاههایی که شرکت تأسیس کرده بود، کنترل می کرد.

شرکت روی کاغذ ادعا کرد که تماس بین افراد را تشویق می کند. شرکت طرح این موضوع را که به مستخدمین بریتانیایی داری وقت، انرژی و علاقه کافی برای گذاراندن امتحان زبان فارسی جایزه می دهد، به عنوان نشانه ای از تمایل خودبه تماس با ایرانی ها مطرح می ساخت. شرکت به بعضی از کارمندان خاص خود مأموریت می داد تا با مقامات ایرانی «تماس» بگیرند و توجه آنها را برای فعالیتهای عمومی «رفاهی» جلب کنند. حتی یک بار شرکت به تشکیل یک «محل فرانسوی» همت گماشت، تابریتنایی هایی که به زبان فرانسه صحبت می کردند با ایرانی های آشنابه زبان فرانسه ملاقات کنند. اما این باشگاه برای مدت زیادی دوام نیافت. درمقایسه، با فعالیتهای اجتماعی دیگری که در انحصار بریتانیایی ها بود، مخالفتی وجود نداشت؛ باشگاههایی مانند انجمن هنرهای دراماتیک، رقص، گلف، تنیس و باشگاههای قایقرانی و سرگرمیهای خصوصی که ایرانی ها در آن جایی نداشتند.

شرکت با استفاده از القایی که از هندوستان عاریه گرفته شده بود، به صورت مبتدلی روی امتیازات تأکید می کرد. بریتانیایی ها «صاحب» و زنهای آنها «خانم صاحب» نامیده می شدند. اصطلاحاتی که حتی آن دسته از ایرانی هایی را که دارای رتبه مشابه بودند از همکاران بریتانیایی جدا می کرد. یک بار در مرکزی کوچک، بخشنامه ای از طرف یک باشگاه عالی رتبه انتشار یافت که ضمن اعلام تشکیل جلسه آینده باشگاه؛ اظهار امیدواری کرده بود تمام «پنج خانم صاحب حضور به هم رسانند» احساس ششمین خانم عضو باشگاه که زن یک ایرانی عالی مقام بود، با دریافت این کارت به خوبی قابل تصور است.

حوادث و رفتارهایی از این نوع استثنایی نبود. نادراین بود که یک ایتالیایی شخصاً برای همنشینی با ایرانی ها اقدام کند. اگر چنین اتفاقی صورت می گرفت به عنوان خطا تلقی می شد. حتی ملاقات با یک ایرانی عالی مقام هم عجیب بود. آمیزش با ایرانی دون پایه هرگز شنیده نشد. فجیع ترین مسئله، موضوع چند دختر بریتانیایی بود که با دانشجویان ایرانی در بریتانیا ازدواج کرده

بودند و اکنون توسط میهن پرستان بریتانیایی، از حقوق اجتماعی محروم شده بودند. چنددختر ایرانی که با بریتانیایی ها ازدواج کرده بودند، وضع بهتری داشتند و آنها از طرف زنهای بریتانیایی بایکوت شده بودند، اننا دست کم جایی در میان جامعه ایرانی داشتند.

در چنین شرایطی بیشترین سرزنش باید متوجه مدیریت و مقامات عالی شرکت باشد. وقتی معاون مدیرعامل یا یک سرپرست بتواند ۲۰ سال در ایران بماند، اما فقط یک جمله آن هم برای خریدن ویسکی فارسی بیاموزد، مدیران مسئول به صورت اهانت آمیزی از ایرانی ها صحبت کنند و اجازه ندهند کسی به خانه های آنها رفت و آمد کند، وقتی که مدیریت به طور رسمی، چاپلوسانه در خصوص استعداد و توانایی ایرانی ها سخن بگوید، اما آشکارا به عنوان افراد حقیقی به آنها اهانت کند، دیگر جای تعجب نیست که کارمندان تازه وارد که الگوی دیگری جز این ندارند، خود به خود از رفتار مشابهی پیروی کنند.

با چنین رفتاری نسبت به ایرانی هایی که اسماً از نظر اجتماعی با بریتانیایی برابر (بعضی می گویند برتر) بودند، مشکل نیست نظر غالب بریتانیایی ها را در مورد کارگران یا ۵۰,۰۰۰,۰۰۰ مزد بگیری که در تمامی روزهای حیاتشان با آنها در تماس بودند تصور کرد. به نظر آنها ایرانی ها نژادی «مقاوت»، «سیاه»، «حرام زاده» و «ایکبیری» بودند. به کسی گفته بودند که تنها راه اداره آنها، نهیب زدن و ترساندن شان برای تسلیم شدن است. تأسف بار بود که پلیس دیگر اجازه نمی داد کسی برای خود کارت ساعت کاربزند. در حالی که او ضاع در گذشته خیلی بهتر از این بود.

نقل یک حادثه از حوادث بسیار، می تواند رفتار عادی حاکم در شرکت را مجسم کند. این نوشته از یادداشتهای خاطرات روزانه نویسنده گرفته شده است:

«تنها مورد تشنج مربوط به یک شاگرد مکانیک تهرانی بود که در امور ساختمانی کاری کرد. وی (حدوداً و آخر فوریه / اوایل اسفند) توسط سرکارگش آقای ... اخراج شد. انسان به سادگی می تواند وضع او را تصور کند. عکس العمل مقامات شرکت این نبود که سرکارگر اروپایی را تنبیه کنند، بلکه تلاش کردند تا مسئله با انتقال مکانیک تهرانی به اداره دیگری حل شود. انتقال با

مشکل روبه رو شد، و سرانجام او را اخراج کردند. شاگرد مکانیک هیاهوی زیادی به راه انداخت وی به مسئول ساعت کار حمله کرد، زیرا نتوانسته بود پولش را در موعدهی که می خواست دریافت کند. پس از آن مزاحمتهایی در اداره کار ایجاد کرد تا اینکه توسط پلیس دستگیر شد. من اعتقاد دارم که او به رئیس پلیس نیز حمله کرده است. دیگر خبر ندارم چه بلایی به سرش آوردند. این کارگر به علت اینکه در تهران سکونت داشت نسبت به افراد محلی از آگاهی بیشتری برخوردار بود و هوشیاری سیاسی داشت. این تنها یک نمونه از رفتار احمقانه اروپایی ها با ایرانی هاست، یعنی دشمنی به جای همکاری. حتی در میان افراد کاملاً آگاه نیز این تعصب تژادی دیده می شد. اگر تعصب از بین نرود، شرکت از بین خواهد رفت.»

این پیش بینی که در سال ۱۹۳۶ / ۱۳۱۵ به عمل آمده بود، ۱۵ سال بعد تحقق پیدا کرد.

الول ساتن «نفت ایران»، ترجمه رضا رئیس طوسی - مؤسسه انتشارات صابرین - ۱۹۷۲، صص ۱۲۱ - ۱۰۳

فصل چهاردهم

آبادان

ابوالفضل لسانی در کتاب «طلای سیاه یا بلای ایران» در اواسط سالهای ۲۰ شمسی درباره آبادان می نویسد: در ساحل بستر آرام و عریض شط العرب و در کنار دشت وسیع و هموار جزیره ای که بطول ۶۴ و عرض ۳ تا ۲۰ کیلومتر در دلتای شط العرب قرار گرفته شهری است بنام آبادان.

اشخاصی که با کشتی وارد این شهر شده و یا از آنجا می گذرند با مناظر و چشم اندازهای زیبایی مواجه می شوند که از دیدن آن بیاد بنادر متری و معمور کشورهای آباده و برساکنین این شهرشک میورزند. ولی کسانی که از جاده اهواز با اتومبیل به این شهر بیایند در قدم اول به اجزارهائی بر خورد می کنند که حتی با قبرستانهای متروک نیز قابل مقایسه نمی باشد.

این شهرداری ظاهری فریبنده و طنین انداز و باطنی فاسد و متعفن می باشد که قسمت اول همیشه کوس میان خالی تبلیغات خداوندان نفت را بصدا در آورده و قسمت دوم سندی است که بردگی و عقب ماندگی و محرومیت کارگران ایرانی را ثابت می کند... این شهر هم مانند سایر شهرهای صنعتی کشورهای عقب مانده برای عده ای انگشت شمار بهشت موعود و برای بقیه جهنم سوزان است.

این شهردر ناحیه ای واقع شده که زمینش خشک بوده و هوایش بسیار ناگوار است. زمستانش خیلی کوتاه و مطبوع و تابستانش بقدری طولانی است که برای بهار و پائیز مجالی باقی نمی گذارد. گرمای این منطقه طاقت فرسا و هوای مرطوب آن در اغلب اوقات خفه کننده است.

اشخاصی که نام این شهر را از دور می شنوند بهیچوجه نمی توانند مختصات آن را درک کنند. عقیده کسانی هم که برای اولین بار وارد این شهر می شوند مربوط است باینکه با کدام یک از جنبه های مثبت و یا منفی ماشینیسیم که با تمام



نخستین کشتی که برای تخلیه کالا، وسایل و تجهیزات نفتی در ساحل آبادان پهلو گرفت .

سال ۱۲۸۸ شمسی (۱۹۰۹ میلادی)

معایب و محاسن خود بطور وضوح بر این شهر صنعتی حکومت می کند موجه شده باشند. زیرا کسانی که پس از عبور از کوهستانهای برهنه جنوب و بیابانهای خشک خوزستان بدعوت اولیاء شرکت نفت وارد این شهر شده و در تمام مدت اقامت خود از تازه ترین وسائل اسایش که در اختیار میزبانان است استفاده کرده باشند چنین تصور می نمایند که در عالم خواب و خیال وارد جهان تازه ای شده اند که در آنجا قوای طبیعت مقهور و ترقی و تکامل علوم و صنایع گشته و ساکنین آن در اثر تصویری سراسر سعادت و آسایش غوطه ورمی باشند.

برعکس کارگرانی که برای رهایی از رنج بیکاری، دهقانانی که برای فرار از مظلالم طاقت فرسای اربابهای بی انصاف پیشه وران کوچکی که برای نجات از چنگال گرسنگی و فنا، جوانان فراغ التحصیلی که برای ورود به جامعه کار و کوشش و بالاخره تمام این افراد اعم از کارگر و کارمند و طبیب و آموزگار که برای تقلا در راه تحصیل شرایط زندگانی بهتری بنا بدعوت نام و شهرت این شهر صنعتی از اقصی نقاط ایران وارد آبادان می شوند. در قدم اول با شهری مواجه می گردند که مردم آن از هر هرگونه مظاهر حیاتی محروم می باشند. این شهر در نظر این دسته از تازه وارد هاما مانند قبرستان سوخته ای بود که اسکلت های سیاه و دودزده مردگانش با نیروی عامل مجهولی به حرکت درآمده و شبانه روز بدون هیچگونه اراده ای عملیات یکنواختی را تکرار می نمایند.

ولی رویهمرفته اختلافات فاحش زندگانی طبقات مختلف در این شهر بحدی است که تمام نویسندگان و روزنامه نگاران ایرانی و خارجی که از نزدیک آنرا دیده اند اعم از چپ و راست و اعتدالی نام آبادان را با فقر و ثروت، سعادت و بدبختی، صحت و بیماری یکجا ذکر می نمایند.

یکی از دکترهای طب برای تشریح گرمای تابستان آبادان به برادر خود چنین در تهران می نویسد:

« درجه حرارت تابستان این شهر و رنج و عذابی را که مرمان فاقد وسایل آن در یکی از روزهای (شرجی) تحمل می نمایند قابل توصیف نبوده و مثل آنستکه انسان در مرداد ماه هر آن با لباس زمستانی وارد حمام گرمی شود ولی همین هوای گرم برای کسانی که از وسایل صنعتی شرکت نفت بهره مندهستند از هوای

پس قلعه شمیران نیز خنگ ترمی باشد.»
 «یکی از نویسندگان روسیه که در سال ۱۳۲۵ آبادان را دیده است در بیان اختلاف موجود بین زندگانی دوطبقه مشخص در دوطرف این شهر چنین می نویسد:
 «محل انگلیسی نشین آبادان در امتداد ساحل شط العرب قرار دارد که نسیم روح بخش شط العرب بر خیابانهای زیبای آن میوزد ولی همین نسیم موقعی به محله های ایرانی نشین این شهر می رسد که از روی پالایشگاه گذشته و با بوی نفت خام و دود آمیخته شده است.»

تاریخچه شهر آبادان آنطوریکه مدارک نشان می دهد از چهل سال پیش شروع می شود. ساختمان پالایشگاه در زمستان سال ۱۹۰۹ - ۱۹۱۰ میلادی شروع شد و از همان تاریخ این محل سیر تکاملی خود را برای در آمدن بصورت یک شهر صنعتی بزرگ آغاز نمود. پس از جنگ جهانی اول عملیات ساختمانی شرکت در این شهر توسعه یافته و بروسعت و ظرفیت پالایشگاه بتدریج افزوده شد بطوریکه امروز در پالایشگاه وسایر مؤسسات شرکت نفت در این شهر در حدود ۴۰ هزار کارگر مشغول کاری باشد و این رقم در حدود ده هزار نفر بیش از کلیه کارکنانی است که در سال ۱۹۳۰ میلادی در تمام خاک ایران در استخدام شرکت بوده اند.

برای اینکه شهر آبادان را بهتر بشناسیم لازم است بخش های مختلف آن را یکا یک مورد مطالعه قرار دهیم. شهر آبادان از لحاظ مناطق مسکونی بدو قسمت می شود:

- ۱ - مناطق مسکونی آزاد ، ۲ - مناطق مسکونی متعلق به شرکت نفت.
- الف - مناطق مسکونی آزاد نیز بدو قسمت می شود.

شهر آبادان

این قسمت در بین دو کانال مصنوعی و شطالعرب و خیابان بریم و بوارده قرار دارد.

کانالهای مذکور که در آبادان به نام " حفار " نامیده می شوند بن بست بوده و فقط

بوسیله مجرای باریکی به یکدیگر متصل می گردند. از کانال شمالی که با سیمان ساخته شده و از دو طرف دارای دریچه‌های تنظیم ارتفاع آب می باشد، بمنظور تنظیم جریان آبروهای شهر استفاده می شود و کانال جنوبی که به شط العرب راه دارد، چون درکنار کارخانجات و انبارهای مصالح ساختمانی حفر شده برای بارگیری سنگ و آهنک و آجروشن و ماسه که بوسیله کرجی‌های بزرگ شراعدار برای بارگیری و باراندازی دیده می شود. این کرجی‌ها برای حمل و نقل کالا بین آبادان و خرمشهر و بصره و کویت و بحرین و بنادر خلیج فارس رفت و آمد می کنند.

کلیه ادارات دولتی و مدارس و بازارها و نمایندگی‌های شرکت‌های بازرگانی در این قسمت از شهر قرار دارند.

خیابان‌های معدود و کوتاه این شهر که طویل‌ترین آنها از چندصد متر تجاوز نمی کند کم‌وسعت و بطور ناقصی اسفالت شده است. اغلب خانه‌ها کوچک و مصالح ساختمانی عمده آن از آجر و گل و خشت خام می باشد. مجاری عمیق و مکشوف فاضل‌آب که از وسط کوچه‌ها می گذرد بر تنگی آنها می افزاید.

عده معدودی از این خانه‌ها دارای لوله آب تصفیه شده می باشند و بقیه که سکونت در اطاق‌های تاریک و بدون منفذ آن بسیار دشوار است، آب مصرفی را با اشکال زیادی از لوله‌هایی که در وسط هر محله‌ای نصب شده است تهیه می نمایند. این قسمت از شهر آبادان محل سکونت کسبه و پیشه‌وران و تجار و اعضای ادارات دولتی و عده‌ای از کارگران (که واجد شرایط استفاده از خانه‌های شرکت نفت نیستند) می باشد.

احمدآباد

این محله که می توان آنرا کوی کارگران نامید بشکل مستطیل در بین خیابان‌های آبادان - بهمنشیر و آبادان بوارده و بوارده شمالی و قبرستان مسلمین محصور شده است. این محله نیز نظیر شهر آبادان می بشاد با این تفاوت که چون تازه‌سازتر است بهمین جهت در خیابان‌بندی آن دقت بیشتری بعمل آمده است



یک خیابان در سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۳ در منطقه احمد آباد آبادان



خیابان شاهپور آبادان زویروی بیمارستان شرکت نفت قبل از انقلاب ۵۷

ولی در عوض مردمانش فقیرتر و خانه‌هایش پوشالی‌تر و شلوغ‌تر است بنحوی که حتی دکان‌های این ناحیه نیز از این گونه موجودات سرگردان مملو می‌باشد. فقط در ابتداء و وسط این محله نیست که کپرهای احدائی از بوریا و تخته باعث رونق خانه‌های گلی و نیمه‌آجری اطراف شده است، بلکه در انتهای این محله مساکن مخصوصی دیده می‌شود که از روی هم گذاشتن چند قطعه حلبی زنگ‌زده، گونی پاره، شاخه درخت خرما، لنگه کفش مندرس و سفال شکسته بوجود آمده.

مهمترین مسئله مشکلی که سکنه آبادان و احمدآباد با آن مواجه هستند، مسئله کمیابی خانه است و این مسئله لاینحل طبق اظهار پیران این شهر با پیدایش آبادان بوجود آمده و هنوز هم ادامه داشته و روز به روز مشکل‌تر می‌گردد. همین مسئله است که میزان کرایه خانه رابترز سرسام‌آوری بالا برده بطوری که هرکس می‌توانست در چند مترمربع زمین با روی هم گذاشتن مقداری گل و بوریا و تخته، دخمه‌های تنگ و باریکی بنام اطاق بسازد ماهیانه عایدی مهمی بدست آورده و هرکارگری که می‌خواست در این شهر زندگی کند باید سهم نسبتاً مهمی از دستمزد ناچیز خود را به کرایه خانه اختصاص می‌داد.

متأسفانه چنین بنظرمی‌رسد که این مسئله مهم و حیاتی که روز بروز مشکلی‌تر می‌شود بطریق معمولی بهیچوجه قابل حل نباشد. زیرا انجمن شهر و شهر داری بقدری در اینمورد بی‌غلاقه‌گی و عدم توجه خود را ثابت کرده اند که اولیاء شرکت نفت برای رد انتقادات صحیح و منطقی اصلاح طلبان ملی آنرا بهترین بهانه خود قرار داده اند.

گواینکه فرضاً هم اگر شرکت نفت بتعداد تمام کارگران خود خانه بسازد و شهرداری نیز در امرخانه‌های آبادان و احمد آباد توجهی نماید - چون د طبق یک برنامه دقیق و قدیمی وی که قاعده کلی رژیم اقتصادی کهنه برای پائین آوردن ارزش واقعی کارگر وجود تعداد زیاد پیکار و برای بالا بردن ارزش عملیات عمومی شرکت نفت وجود نقاط ضعف عمیقی در موسسات دولتی لازم می‌باشد. بهمین جهت باز هم حل مسئله خانه مشکل بنظر رسیده و اشکال این مسئله تا موقعی قوس صعودی خود را خواهد پیمود که امور مربوط بکارگران

آبادان نیز مانند سایر کشورهای مترقی جهان تحت نظارت دقیق تشکیلات سندیکایی قرار گیرد که بوسیله خود آنها تشکیل شده باشد.

در این شهر نیز مانند تمامی شهرهای ایران برای کارگران و مردمان فقیر و اطفال آنها هیچگونه وسیله تفریح و یا سرگرمی موجود نیست. یگانه وسیله تفریح کودکان بینوای آبادان همبازی شدن با میکروبهای فراوان و مخوف مجاری فاضل آب بوده و تنها محل اجتماع و سرگرمی مردان فقیر این ناحیه میخانه ها و مراکز فحشاء و محلات استعمال تریاک و شیره می باشد. زیرا کارگران و طبقات محرومی که محکوم بتولید بدون قید و شرط بوده و فرزان علیل و بی پناهی که در این راه یگانه وارث تحمل رنج و عذاب پدران خود خواهند بود بایستی به مرگ تهدید شوند تاب و تب راضی کردند.

۲ - مناطق مسکونی متعلق بشرکت نفت: این منطقه نیز بچند ناحیه زیر تقسیم می گردد:

الف - پارک آریا

این ناحیه بشکل ذوزنقه بین شهر آبادان و ادارات استخدام و اوقات شرکت و پالایشگاه قرار دارد. ساختمان این خانهها آجری و منظم و دارای حیاط و باغچه و سالن پذیرائی و حمام و لوله آب و برق و باد زدن الکتریکی سقفی می باشد. در این ناحیه کارمندان طبقه ۲ دفتری و فنی که دارای سابقه خدمت نسبتاً طولانی هستند سکونت دارند. (این مناطق بعد از جنگ جهانی دوم ساخته شد)

ب - بهمنشیر

این ناحیه از مقابل دبیرستان رازی و خیابان بریم - بوارده شروع شده و در چندین ردیف در امتداد خیابان آبادان - بهمنشیر از یک طرف و دیوار قسمت مخازن نفت پالایشگاه از طرف دیگر تا روبروی باغات بهمنشیر ادامه دارد. خانه‌هایی که در ابتداء و انتهای هر ردیف قرار دارند چهار اطاقی و بقیه سه اطاقی

می باشند. ساختمان این خانه‌ها نیز آجری بوده و دارای همان وسائل مذکور در ناحیه قبلی است؛ ولی از لحاظ وسعت و طرز ساختمان در درجه بعداز خانه‌های پارک آریا قرار دارد، بخصوص اینکه خانه‌های ۳ اطاقی این ناحیه فاقد باغچه نیز می باشد.

در این ناحیه چند ردیف خانه دو اطاقی نیز ساخته شده که بهیچوجه فاقد سکونت نیست. این خانه‌ها عبارت از یک چهار دیواری محصور و بدون منفذ بوده که از وسط بوسیله دیوار کوتاهی بدو قسمت شده و بوسیله چراغی که در بالای دیوار وسط کار گذارده شده است، روشن می گردد.

در این ناحیه نیز کارمندان فنی و دفتری طبقه ۲ و کارگران با سابقه سکونت دارند. تعداد خانه‌های این ناحیه بالغ بر ۴۵۵۷ دستگاه است.

ج - فرح آباد و بهار:

این دو ناحیه جدید الاحداث و متصل به هم از منتهی الیه منطقه فوق الذکر شروع شده و در امتداد خیابان بهمنشیر - خرمشهر تا انتهای شمالی دیوار شرقی پالایشگاه ادامه دارد.

ناحیه فرح آباد در زمان جنگ گذشته ساخته شده و مقرسربازان هندی ارتش انگلیس مقیم ایران بود.

پس از اعتصابات تیر ماه ۱۳۲۵ آبادان شرکت نفت خانه های فرح آباد را که ۳ اطاقی بود برای سکونت کارگران به ۳ اطاقی مبدل نموده و در جوار آن نیز عملیات ساختمانی را در ناحیه بهار آغاز کرد.

در فروردین ماه ۱۳۲۶ که نگارنده به آبادان رفتم ساختمان این دو ناحیه هنوز تکمیل نشده بود ولی طبق اظهار نماینده شرکت نفت تصمیم آن شرکت بر این بود که در این دو ناحیه ساختمانهای لازم را بنماید. تعداد خانه های این دو ناحیه ۱۵۰۰ دستگاه می باشد که رویهم رفته بطرز نسبتاً مناسبی ساخته شده است.

د - کلبه‌های گلی

این کلبه‌ها که بالغ بر ۸۹۰ دستگاه می باشد در زمان جنگ برای سکونت کارگران ساخته شد.

هنگامی که شخص تازموردی به حفره‌های تنگ و تاریک داخلی آن نگاه می کند شاید فکر کند که شرکت نفت این محل را در زمان جنگ برای نگاهداری چهارپایان ارتش متفقین ساخته باشد ولی موقعی که از خود شرکت نفت سوال نماید فوراً رفع اشتباه شده و معلوم می گردد که شرکت نفت این محل را برای سکونت کارگران ایرانی ساخته است.

در همین ناحیه است که هنگامیکه در خرداد ماه ۱۳۲۵ هیئتی مرکب از «مستر کائبرت» نماینده محافظه کار و «مستر جونس» و «مسرلی» نمایندگان حزب کارگر پارلمان انگلستان برای مشاهده اوضاع آبادان به ایران آمدند، نگارنده از مستر کائبرت که قبلاً نیز رئیس بانک شاهنشاهی همدان بود پرسیدم که آیا در مخروبه ترین قراء اروپا اسطبلی نظیر این خانه دیده است.

نامبرده در جواب اظهار کرد ممکن است اسطبلی نشیر این ساختمانها دیده باشد ولی تا کنون چنین خانه ای در هیچ جا ندیده سات.

آری اینجا، در اطاق‌های قبرمانند این کلبه‌ها که در دیوارهای کج و معوج آن هیچ روزنه‌ای برای تهویه وجود ندارد، در این دخمه‌هایی که در تابستان به گرمی کوره آهنگری بوده و در زمستان از سقف و دیوارهای آن آب سرازیر می شود، موجوداتی زندگی می کنند که از هر چیزی بی ارزش‌تر بوده و کارگر ایرانی نام دارد.

برای تحصیل خانه در نواحی فوق‌الذکر ظاهراً بایستی شرایطی را که با حقوق و سابقه خدمت در شرکت متناسب می باشد دارا بود. ولی چون کارگران زیادی هستند که با دارا بودن این شرایط سالها از تحصیل خانه محروم مانده‌اند، معلوم می شود که طالبین سکونت در خانه‌های شرکت نفت بایستی علاوه بر دارا بودن شرایط بالا مورد توجه خاص شرکت نفت باشند.

بوارده

در جنوب شهر آبادان، در منطقه وسیعی که شامل خانه‌های قشنگ خیابان‌های زیبا، درخت‌های سبز و خرم، چمن‌های شاداب، استخر شنا، زمین‌های تنیس و فوتبال، باشگاه و سینما و رستوران‌های درجه اول می باشد، ناحیه با صفای بوارده قرار دارد. خانه‌های این ناحیه به چندین درجه تقسیم شده است که بهترین آنها به کارمندان انگلیسی تعلق دارد. این ناحیه زیبا که محل سکونت کارمندان طبقه اول ایرانی و هندی است اگرچه از هر حیث بمیزان بسیار عالی از نواحی سابق‌الذکر جلوتر است با اینحال با ناحیه انگلیسی‌نشین بریم نیز قابل مقایسه نمی باشد.

درست است که در این ناحیه کارمندان طبقه اول از قبیل دکتر، مهندس، پزشک، استاد، حسابدار و امثال آنها سکونت دارند و مانند همکاران انگلیسی خودلباس تمیز پوشیده و برای رفع عطش و یسکی و سودا نوشیده و در شب نشینی‌ها و مجالس رقص شرکت می کنند؛ و اگرچه بعضی از سکنه این ناحیه برای اینکه در موقع اضافه‌حقوق عقب‌نمانده و یا اینکه مبادا با تظاهر به ملیت شغل خود را از دست داده و بنا به مقتضیات این کشور راه گدائی پیش گیرند؛ به میل یا اکراه ایرانیانی را که در زیر آفتاب سوزان و به کمک عرق بدن و دود نفت پوست‌شان را سوخته و دباغی‌شده و از صورت و شکل ظاهری یک بشر طبیعی خارج شده‌اند، مورد خشم و غضب قرار می دهند و بالاخره با اینکه عده‌ای از آنان در این خوش‌رقصی راه افراط را پیش گرفته و برای اثبات وفاداری خلل‌ناپذیر تمام مقدسات ملی خود را نیز در این راه به پست‌ترین وضعی قربانی می کنند؛ با اینحال چون ایرانی هستند، چون نفت مال آنهاست، چون موجر این ثروت ملی می بشاند، چون بنا به عرف امپراطوران نفت بایستی با امتیازاتی که خیلی کمتر از امتیازات مستأجرین است ساخت و راضی باشند، لذا بوارده نیز به میزان استحقاق آنها ساخته شده است.



ناحیه بریم و پالاشگاه ابدان

بریم

این نام بر منطقه‌ای اطلاق می‌گردد که در قسمت شمالی پالایشگاه احداث شده و محل سکونت کارمندان انگلیسی شرکت نفت است.

از ترکیب ویلاهای باشکوه و زیبایی که در میان انبوه درختان سبز و گل‌های رنگارنگ قرار گرفته‌اند، باغ‌های باصفائی که در تمام فصول سال شاداب بوده و هرروزه رنگی درمی‌آیند، خیابان‌های صیقلی و مشجری که از همه جا گذشته و این عروسک‌های زیبا و تپه‌های گل و سبزه را با نظم و ترتیب جالبی به قطعات مختلف تقسیم میکنند، لطافتی که از وزش نسیم آرام و مطبوع شطالعرب در میان این گل‌ها و سبزه‌ها و خیابان‌های قشنگ جریان دارد و همچنین از صدها زیبایی و محاسن دیگر، این ناحیه بوجود آمده که همواره در آغوش یک آرامش مطبوع و سحرآسائی لمیده است.

در درون خانه‌های پر سعادت این ناحیه همه‌گونه وسائل آسایش موجود بوده و با بودن این وسائل نه گرما، نه سرما، نه رنج و نه زحمت، نه فقر و نه بیماری به هیچ‌وجه بدرون این خانه‌ها راه ندارند.

اگر بگوئیم که این ناحیه یک بهشت کاملی است در گفته خود هیچ مبالغه نکرده‌ایم. زیرا در اینجا نیز درست مانند همان بهشت مصنوعی و معروف «حسن صباح» رئیس مذهب اسماعیلیه، مقامات مسئول این کشور مسحور اعجاز خدایان نفت گشته بردگی و عبودیت آنان را می‌پذیرند.

آری از اینجا در این منطقه قشنگ و آرام، در این گلستان بهشت‌آسا و فریبنده‌ای که از همه جا و همه چیز آن بوی صلح و صفا برمی‌خیزد، تمام اختلافات طبقاتی که منشاء تمام نزاع‌های نژادی و مذهبی، و منبع و تمام فسادهای اجتماعی، تمام فتنه‌های آبادان سرچشمه می‌گیرد.

تا موقعیکه این کاخهای باشکوه با تمام مظاهر عالی خود در کنار لجن زار احمد

آباد برپا می باشند. تا هنگامیکه این بهشت موعود درمقابل دوزخ سوزان آبادان قرار دارد. تا زمانیکه این دسته گل روح بخش درمیان خارهای زهر آلود اطراف جلوه گری می کند. نا رضایتی های شدید و خطرناک مردمان آبادان نیز ادامه خواهد داشت و تا وقتیکه شرایط زندگی درنوحی سابق الذکر تا این اندازه ویا شدیدتر می باشد. میزان نارضایتی مردم آبادان و فاصله بین کارگزاران و فرمان فرمایان نفت بهمین درجه مخوف خواهد بود.

* ابوالفضل لسانی «طلای سیاه یا بلای ایران» مؤسسه انتشارات امیرکبیر ،
۱۳۵۷ - صص ۲۹۴ - ۲۸۴

فصل چهاردهم

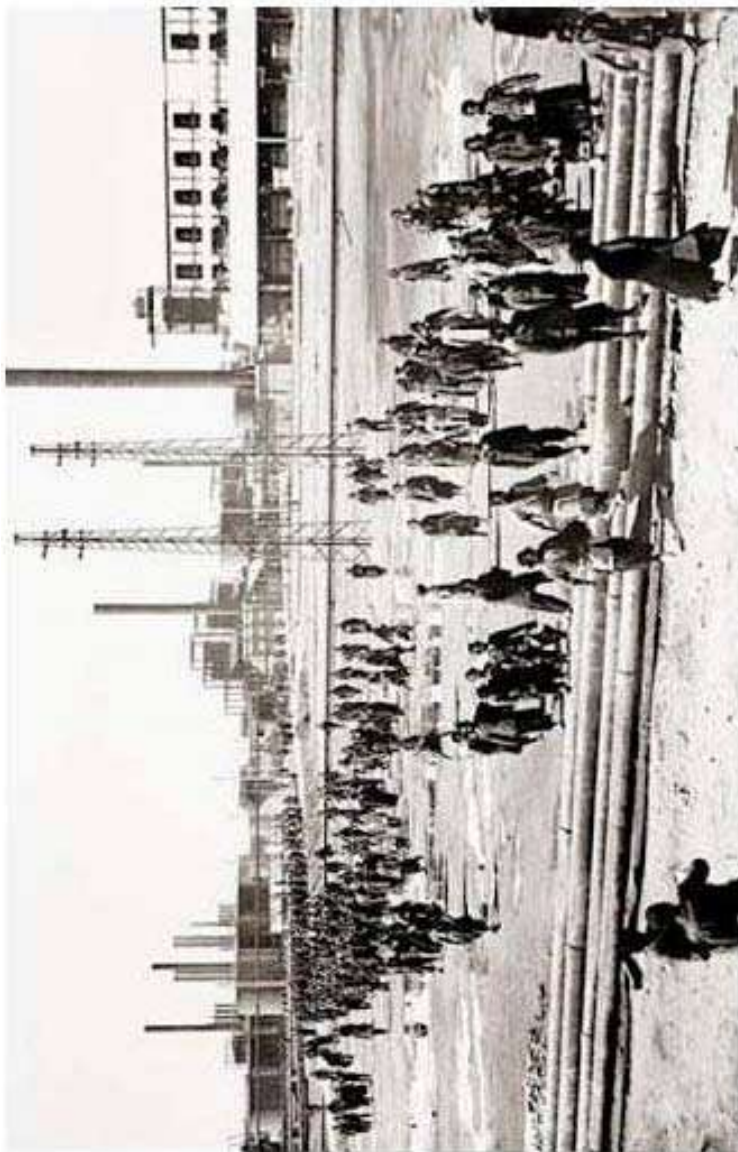
از خاطرات یوسف افتخاری: جنبش کارگری در صنعت نفت ایران

بازگشت به ایران

یوسف افتخاری در کتاب خاطرات خود تحت عنوان «خاطرات دوران سپری شده» می نویسد:

بعداً دوباره از باکو به آستارا برگشتم چون آستارا را پدر بزرگ من آباد کرده بود، در آنجا نفوذ داریم. گمرک آنجا در اجاره پدر بزرگم بود و امین بندر به حساب می‌آمد. بنابراین آنجا آشنا زیاد داشتیم. سفارش کردم اسبی حاضر کنند تا شب رد شوم. صاحب اسب گفت: این اسب راه را بلد است و شما را میبرد. فقط متوجه باشید که سرتان به درخت نخورد. همانطور که گفته بود اسب خودش ما را رساند و در آن سوی مرز مرا تحویل گرفتند. برادرم در بندر پهلوی بود، شب رفتم آنجا خوابیدم و فردا شب به رشت آمدم.

برادرم از ورود من اطلاع نداشت ولی میدانست در روسیه هستم و برای او عادی بود. فکر نمی‌کرد آمدن من جنبه سیاسی دارد. در رشت یک ارمنی بود که در مسکو کمکش کرده بودم تا تحت عمل جراحی قرار گیرد، او در رشت عکاس بود. در آن وقت که برای عبور از شهری به شهر دیگر جواز میدادند. او رفت و یک جواز شهربانی برایم درست کرد که به تهران بیایم. در تهران در منزل یکی از رفقا به نام عطاالله آرش که مکانیک و راننده خوبی بود منزل کردم. آن موقع حسابی را ملاقات کردم. او از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و از محصلین دوره اول "کوتو" بود. حسابی و تعدادی از کمونیست های ایرانی برای شرکت در کنگره دوم حزب کمونیست ایران (که به کنگره ارومیه شهرت یافت و ظاهراً در اوکراین تشکیل شده بود) عازم شوروی بودند و از من خواهش کرد که در ایران باشم تا برگردد. و گفت که تهران خالی



زمان پایان کار در پالایشگاه آبادان ، ۱۲۹۲

است. در این مدت من دو ماه در تهران بودم و فکر کردم که در تهران هم میشود فعالیت کرد. ما یک اتحادیه ای از محصلین تشکیل دادیم و این اتحادیه به سرعت توسعه پیدا کرد. البته آن وقت در ایران دانشگاه نبود. فقط یک مدرسه عالی طب، یک مدرسه عالی حقوق و یک مدرسه عالی کشاورزی بود. در آن زمان اعتصابات تشکیلی دادیم. محصلین خواسته هایی داشتند. خواسته هایشان درست خاطر م نیست. ولی موفق شدند. تدین وزیر فرهنگ بود. تنی چند از این محصلین بعدها نیز آشنایی خود را حفظ کردند، مانند دکتر شفیع که اهل گیلان بود و در مدرسه شوروی تدریس میکرد و ضمناً درس هم میخواند، بعداً دکتر شده بود و در رشت مطب داشت. دکتر جلال عبده بود، دکتر پاکپور بود که بعداً دندان پزشکی شد. عده ای از آنها بعداً دانشگاه رفتند و پزشک شدند و بعدها نیز لطف و محبت آن روزهای اتحاد و اتفاق را داشتند.

در آن زمان خوزستان بزرگترین مرکز صنعتی کشور بود. ولی در سایر نقاط هم مراکز کارگری وجود داشت. بزرگترین اتحادیه کارگری ایران در بندر انزلی بود که تحت سرپرستی آخوندزاده بود. آخوندزاده را بعد از ایران تبعید کردند. رشد و توسعه این اتحادیه به معاملات تجاری ایران و شوروی بستگی داشت، اگر این معاملات تجاری توسعه پیدا میکرد، تعداد کارگران و اعضای اتحادیه زیاد و تشکیلات قوی میشد و اگر تجارت نبود کم کم تحلیل میرفت. در تهران نیز اتحادیه ای داشتیم که بیشتر کارگران چاپخانه و کفاشها و امثالهم در آن عضویت داشتند.

در این مرحله در تهران فعالیت کارگری نداشتم. فقط در امور دانشجویی شرکت کردم. ولی از جمله کسانی که من با آنها آشنا بودم و میدانستم در امور کارگری فعالیت دارند همان عطا الله خان آرش بود و برادرش رضاقلی که عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست بود و در چاپخانه کار میکرد. برادرش نقش مهمتری داشت. یکی دیگر کارگر کفاشی بود به نام حقیقت که بعدها عضو حزب توده شد و اسمش را به کی مرام تغییر داد. این کارگران با حزب کمونیست ایران مربوط بودند. من در میان آنها فعالیت نکردم و آشنایی هم نمی دادم.

خوزستان

بالاخره در اواسط سال ۱۳۰۶ عازم خوزستان شدم. این اقدام از چند لحاظ عمل دشواری بود و امید چندانی به موفقیت آن نداشتیم. اولاً: نه من، نه حزب کمونیست، نه سندیکا و نه رفقای ماهیچ یک از اوضاع خوزستان کمترین اطلاعی نداشتیم. آنها فقط می گفتند که به محض ورود تو در خوزستان دستگیرت خواهند کرد.

دومین مسئله این بود که ورود آرامنه و ترک ها به خوزستان خیلی مشکل بود و تحت نظر قرار می گرفتند. این امر دلایل سیاسی داشت. چرا که می ترسیدند خطرناک باشند.

من راه را دور کردم و از راه لرستان رفتم. برای اینکه لرستان شلوغ شده بود ناچار شدم از طریق اصفهان و شیراز و بوشهر و با کشتی بروم. ورود به خوزستان آنهم توسط کشتی کار بسیار مشکل بود. یک ارمنی از اصفهان با من همراه بود و با هم در یک ماشین بودیم. دوتا بچه هم داشت و آنها را برای ادامه تحصیل به هندوستان میبرد. این ارمنی پیرمرد و فوق العاده سنگین بود. از بابت بچه هایش هم نگرانی داشت که مبادا ژاندارم ها نظر داشته باشند. بچه هایش هم قشنگ بودند. به من اطمینان کرد و خودش و هم بچه هایش را به من سپرد. تا برازجان آمدم ولی چون باران میآمد یک هفته در آنجا ماندیم. شب اول در یک قهوه خانه تازه تعمیر اقامت کردیم. صبح دیدم این پیرمرد نمیتواند از جا بلند بشود. چه کنیم و چکار نکنیم. از ادارات پرسیدم، گفتند تلگراف خانه نزدیک است. رفتم پیش رئیس تلگراف خانه و بیماری پیرمرد ارمنی را مطرح کردم و گفتم که دارد می میرد. گفت ما در اینجا هم اتاق داریم هم بخاری. پیشخدمت هم به شما می دهیم و هیچ نگران نباشید. بروید و بیاوید. آدم پیرمرد را به آنجا برده و تا یک هفته در برازجان بودیم.

بعد از یک هفته بطرف بوشهر حرکت کردیم. در راه واسموس جاسوس معروف آلمان خیلی به ما کمک کرد. چون وقتی که ماشین ها گیر میکرد با دستگاهی که

داشت می آمد و ماشین را بیرون می کشید.

پس از مدتی به بوشهر رسیدیم. پیرمرد ارمنی به پاداش خدمت من یک بطر مشروب داد و گفت این ساخت خودم هست. من هم مشروب نمیخوردم و آن را که هم شیشه اش قشنگ بود هم خودش زیبا بود، رنگش هم خوب بود، گذاشتم توی چمدانم و از هم جدا شدیم.

دو سه روز در بوشهر بودم و بعد با کشتی عازم خرمشهر شدم. دیدم در کشتی عده ای از گرمای اتاق ها به عرشه آمده و نشسته اند و دارند مشروب میخورند. یکی مثل داش مشدی ها گفت: بفرمایید. من نزدیک شدم و به آنها گفتم اجازه بدهید من سفره شما را رنگین تر کنم. آدمم و این مشروب را به آنها دادم. مثل این که دنیا را داده اند. پرسیدند که تو چه کاره ای و کجا زندگی می کنی؟ گفتم والله من بیکارم درقم دست فروش بودم و حالا میگویند خوزستان کار هست و به آنجا میروم شاید کاری پیدا کنم. یکی از آنها گفت: "به جدم تو استخدام شدی." معلوم شد اسم او بهشتی است و آنها مأمور اداره طرق هستند. بهشتی گفت من اصلا خودم تو را استخدام میکنم. هرکس پرسید بگو من کارمند دولتم. دیگر نگو من از قم می آیم. من این را از خدا میخواستم و بهترین وسیله ای بود برای ورود من چون با یک عده کارمند دولت بودم. با هم آمدیم خرمشهر نه آنها را تفتیش کردند و نه پرسشی مطرح شد. یکی از آنها که مأمور دادگستری بود گفت من جزایری هستم و این هم سیدعباس خان بهشتی است و با هم به اهواز رفتیم.

در آنجا در مهمان خانه "اسلام" منزل کردیم. شنیده بودم یکی از رفقای ما آنجا در فرهنگ کار میکند. به سید عباس خان گفتم که من یک گردشی بکنم. گفت: من هم میروم البرز رئیس شهربانی را ببینم. معلوم میشد با البرز دوست است. من هم رفتم علی آوینی را که در اداره فرهنگ کار میکرد پیدا کردم. گفت اینجا تحت نظر است و به یک طریقی منزل ما بیا. گفتم می آیم. فقط دو سه روز میمانم که اینها بروند. آدمم منزل و سیدعباس خان گفت پاشو برویم. گفتم کجا؟ گفت برویم استخدامت کنم. آمدیم اداره طرق. یک مهندس روس بود گویا راه جلفا را او ساخته بود. به این مهندس روس گفت که این خط فارسیش خیلی خوب است و به وجودش احتیاج است. او هم گفت خیلی خوب بیاید استخدام بشود.

برگشتیم به منزل ولی همین که خارج شد چمدانم را برداشتم و یک یادداشتی گذاشتم که من برگشتم بروم آذربایجان. چون در آنجا یکی از اقوام فوت کرده و من دیگر نمیتوانم بمانم.

منزل آوینی آمد. آوینی گفت من یک همسایه ای دارم که از وضع خوزستان کاملاً مطلع است و اگر اجازه میدهی او بیاید با شما صحبت بکند. او اینجا دبیر است و تدریس میکند. گفتم بیاید و آمد. دیدم جوانی نیک و از ملیون است. او را انگلیس ها اذیت کرده و از آبادان به اهواز تبعید کرده بودند. گفت: شما چه کمکی میخواهید؟ گفتم یکی این است که شما به من اطلاع بدهید ببینم مرکز کارگری اینجا کجاست؟ گفت آبادان. گفتم میتوانید کمک کنید من بی سروصدا وارد آنجا بشوم. گفت من یکی از رفقایم را میخواهم که بیاید و در آبادان برایتان اتاقی اجاره کند. او شما را با خودش خواهد برد و جای ساده و راحتی است. همین کار را هم کرد و از رفیقش که اسمش هژبری بود دعوت کرد و آمد. مثل اینکه یک جایی کار میکرد که خانه اجازه میدادند. یک اتاق برای من اجاره کرد و به آبادان رفتم. حالا نوبت پیدا کردن کار بود.

چگونه در پالایشگاه کار پیدا کردم

پالایشگاه آبادان از باکو بسیار مجهزتر و بهتر بود و مانند باکو نفت به دریا نمی ریخت و ناراحتی ایجاد نمی کرد. در آبادان انگلیسی ها محله خاص خود را داشتند و هیچ کس را به آن راه نمی دادند. حتی اگر یکی از انگلیسی ها نیز با یک زن ایرانی ازدواج می کرد، او را نیز از آنجا رد می کردند. اسم محله انگلیسی ها بریم بود.

واقعاً در وسط این جزیره یک بهشتی برای آنها ساخته شده بود که همه چیز داشت. محل شنا، باشگاه و خانه های عالی و مجهز داشتند و راحت بودند. کسی



هم حق ورود به آنجا را نداشت. محله دیگری بود به اسم بوارده، این محل عرب نشین بود، ولی انگلیسی ها نظر داشتند آن را از چنگ اعراب در بیاورند. اکثر خانه های اعراب از حصیر و پوریا ساخته شده بود و انگلیسی ها بارها آنجا را آتش زدند و اجازه ساختمان و تعمیر مجدد نمی دادند. محله دیگری بود به اسم احمد آباد. این احمدآباد به نام یک احمد نامی بود گیلانی که شهردار آنجا بود. احمد مزبور در جریان اعتصاب کارگران توسط انگلیس ها زیر ماشین رفت. احمدآباد کثیف ترین محله ای بود که در عمرم دیده بودم و حتی توالت هم نداشت و مردم لب آب می نشستند. البته آبادان کلا این طور کثیف بود، ولی کاتالهایی حفر کرده بودند که با جزرومد این مدفوع و کثافات به دریا می رفت. ولی احمدآباد این چیزها را هم نداشت. غالباً بیماری ها از آن جا شروع می شد. وضع کارگران بسیار بد بود. یک کارگر که سوابق خیلی زیادی داشت حداکثر حقوقی که می گرفت نه تومان و حداقلش شش تومان یعنی روزی دو رالا بود. کارگرها خیلی با عسرت زندگی می کردند. انگلیسی ها نفت کثیف و به درد نخور را در چاله ای می ریختند و زنان کارگران برای تأمین سوخت منزل به آنجا می آمدند و پیت هایشان را آورده و پر می کردند و می بردند. نفت به سر و کله شان می ریخت. لباسشان پاره پاره بود و از این رو عورتشان پوشش مناسبی نداشت و انگلیسی ها با زنانشان می آمدند و عکس بر می داشتند. این قبیل حرکات انگلیسی ها و بدبختی کارگران ایرانی یک تنفر عجیبی ایجاد کرده بود. خلاصه زمینه را برای تشکیلات و سازمان کارگری خود انگلیسی ها آماده کرده بودند دیگر احتیاجی به تحریکات نبود.

ولی مسئله استخدام من حل نشده بود. چون می بایستی بروم میان کارگران و خارج از کارگر نمی شد کاری کرد و به علاوه فوراً می فهمیدند. می بایستی حتماً استخدام بشوم. نحوه استخدام این بود که کارگران به محوطه می آمدند و انگلیسی ها می رفتند و از بالا نگاه می کردند. کارگرهای بیکار جمع می شدند هر یکی گردن کلفت تر و تازه نفس تر و سالم تر بود او را استخدام می کردند و مرا که جثه ام کوچک بود و خودم هم ضعیف تر بودم استخدام نمی کردند. دو ماهی سرگران بودم، پولم هم تمام شده بود. وضع هم داشت بسیار خراب می

شد. یک روز که جلوی اداره استخدام نشسته بودم و با کارگرا دوزبازی می کردیم یک انگلیسی بلند قد از "آفیس" بیرون آمد. رئیس آنجا بود. یک دقتی کرد و چیزی به فارسی گفت و رد شد و به اداره برگشت. در اداره محمود نامی بود و منشی آنجا، آمد بیرون و گفت مستر شما را می خواهد. من فکر کردم اینها که می گویند انگلیسی ها فوراً می گیرند حتماً این یک حدسی زده. وارد دفتر او شدم و پرسید که شما چکاره هستید؟ گفتم حتماً مستر شناخته. گفتم والله من دستفروش بودم حالا آمدم این جا. می گویند کار نیست. حالا می خواهم برگردم ولایتیم پول ندارم. سرگردان شدم. گفت سواد داری؟ گفتم سواد ندارم اما یک کمی خواندن و نوشتن بلدم. گفت: سوهان کاری بلدی؟ گفتم پیش یک نفر سه چهار ماهی کار کرده ام. (سوهان کاری بلد بودم، چون در کارخانه تراموای سازی در مسکو سالی دو ماه کار می کردم.) گفت: شما را یک جایی می فرستم برو کار کن. گفتم: متشکرم. گفت: برو یک عریضه بنویس و بیاور، من موافقت می کنم و شرح می نویسم.

آمدم به شهر، یک عده ای نشسته بودند با ماشین هم می نوشتند. به یکی از آنها گفتم یک عریضه ای بنویس. عریضه ای نوشت که من زن و بچه دارم، بیکارم و به من کار بدهید. ولی لحن عریضه به من برخورد. زن و بچه ندارم که به انگلیسی ها تملق بگویم و صدقه بخواهم. گفتم نه این را نمی خواهم. گفت این فرمی هست که به ما سپرده اند خیلی مظلومانه بنویس. عریضه را برداشتم آوردم اداره پلیس. به انگشت نگاری رفتم. در انگشت نگاری یک ارمنی نشسته بود. جواب کرد و گفت: برو برای من آب خوردن بیاور. در آن موقع مغرور بودم و با ناراحتی رفتم که آب بیاورم. استکان از دستم افتاد و شکست و شروع کرد

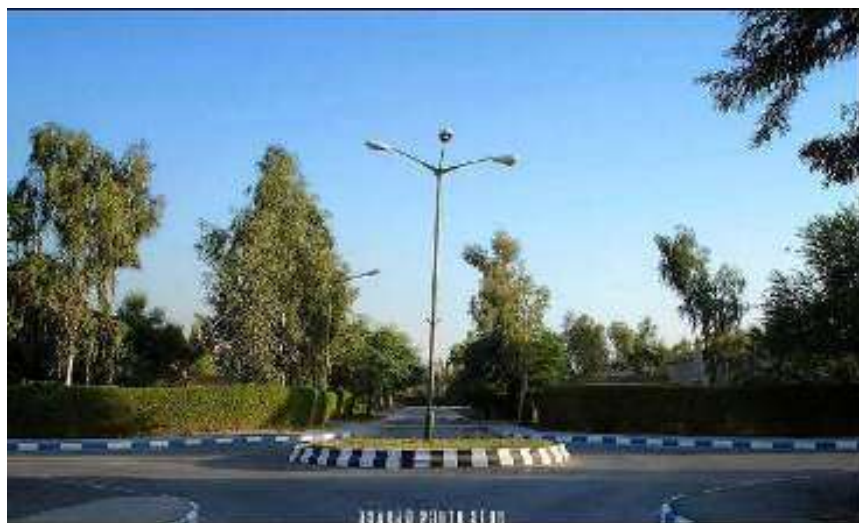
به تمام ایرانی ها فحش دادن. خواستم بلند بشوم و بزنم. دیدم نه همه اینها باطل می شود. هرچی گفت سرم را پائین انداختم. بالاخره انگشت نگاری تمام شد. بعد گفتند به بهداری انگلیسی ها برو. در آنجا نیز کارم تمام شد و ما را فرستادند یک جایی که "ورک شاپ" می گفتند. اینجا به ظاهر آموزشگاهی بود که در آن به بچه ها کار یاد می دادند ولی در واقع یک مرکزی بود که هر کجا کارگر

می خواستند از این جا این یک عده را می فرستادند. کار که تمام می شد بر می گشتند به همان جا. سوهان کاری و این قبیل چیزها هم یاد می دادند. گاهی مرا این طرف و آن طرف می فرستادند و خوب بود. می توانستم در پالایشگاه بگردم. به تدریج تحقیق کردم و با آن دسته از کارگران که با خزعل مبارزه کرده بودند هم آشنا شدم و مقدمه کار را فراهم کردم.

تشکیل اتحادیه کارگری در میان کارگران صنعت نفت

قبل از ورود من به آبادان جریاناتی بود که انگلیسی ها موافق آن نبودند. یکی از آنها این است که گروهی از پارسی های فارسی زبان از هندوستان بلند می شوند و برای کشاورزی به آبادان می آیند. آنها به کشت و زرغ مشغول می شوند و چون زمین بکر و آنها هم وارد بوده و آب هم به قدر کافی هست، محصول عجیبی می دهد. انگلیسی ها که می بینند اگر این کار رونق بگیرد از لحاظ مزد کارگر رقیب پیدامی شودموقعی که محصولشان می رسد، یک شب کل محصول و اموال آنها را آتش می زنند. پارسی های هندوستان متوجه شده و دستگاهشان را جمع می کنند و می روند. ولی نهضت کارگری نبوده، هیچ صحبتی از این که کارگری باشد و متحد باشد و با هم مبارزه بکنند اینها در بین نبود. گویا هندی ها اتحادیه ای برای خودشان داشته اند ولی ایرانی ها نداشتند. ایرانی ها از هندی ها یک مقدار تنفر داشتند، چون هندی ها بیشتر به آنها آقایی می کردند. حالا باید رفیقی پیدا می کردم، رقفا را اول از میان کسانی پیدا کردیم که احساسات ملی داشتند و باشیخ خزعل مبارزه کرده بودند. اولین کسی که پیدا کردم، شعبان کاوه بود. شعبان کاوه یکی از متخصصینی بود که بار سنگین را با دستگاهش بلند می کرد، دستگاهی بود به نام "ریگ". شعبان کاوه آدم پاکی بود. با این که بی سواد بود هم عاقل بود و هم با تجربه. علاوه بر این آبادانی ها را هم خوب می شناخت، کم کم به خانه اش راه پیدا کردم. به تدریج خیلی صمیمی شدیم. پس از مدتی برایش فاش کردم کی هستم و نظرم چیست. فوق العاده خوشحال شد. گفت که حتما پیش ما بیا. دومین کسی که کاوه معرفی کرد و من

دنبالش رفتم و پیدا کردم حسنعلی ثابتی بود. سومین شخصی که پیدا کردم نجاری به اسم وفایی بود. وفایی را بعدا من به مسکو فرستادم تا آنجا درس بخواند. به تدریج درمیان کارگران نفوذ کردیم و تشکیلات را فوق العاده گسترش دادیم. کار به سرعت پیش می رفت. حالا مشکل این بود که چگونه در خوزستان مسافرتی کنم. برای این که انگلیسی ها همه جا سیم کشی کرده بودند و کسی حق ورود نداشت. مهمان خانه هم نبود. می پرسیدند که کجا می روی و برای چی آمده ای و با کی کار داری و کجا منزل می کنی؟ بنابراین این رفتن به شهرها مشکل بود. من هم ترک زبان بودم. رفقا وسایل را فراهم کردند، قصد داشتیم به آجاجاری بروم، آجاجاری سیم کشی شده و دم درش مأمور ایستاده بود. از هیچ کجا هم نمی شد وارد شد، اطرافش هم کوه بود. می خواستیم به آنجا بروم، با رفقا مشورت کردم که چه کنم و چه طهور وارد بشوم. گفتند اینها به هندی ها بیشتر اطمینان دارند تا ما و اینجا هندی ها کفاشی دارند. ما چهارتا کفش از او می گیریم تو ببر به طرفش بده و به عنوان این که کفش می بریم وارد شو. البته رفقایشان را نیز معرفی کردند که با اینها بنشینیم و صحبت بکنیم. آدمم دم در آجاجاری گفتیم با کی کار دارم. بعد دیدم یک هندی خیلی پیر آمد و خیلی هم مهربان بود. آمد و بغل گرفت و بوسید و چمدان ها را برداشت. گفتیم نه من برمی دارم. یکی خودش برداشت و یکی من برداشتم. آمدیم خانه اش. حالا محبت این پیرمرد موجب عقیماندن کار ما شده، هرکجا می روم این روی محبتی که جاها را به من نشان بدهد با من می آید. بالاخره گفتیم من با شما که می روم خجالت می کشم. من این چند روزی که اینجا هستم می خواهم این کوه ها و همه جا را ببینم و بگردم. اگر شما با من نیایید من بهتر می توانم بگردم، چون من جوانم. قبول کرد. رفقا را پیدا کردم و تشکیلاتی به راه انداختم. بعد به وسیله خود کارگرا توانستیم همه جا تشکیلات بدهیم. تشکیلات ما وسعت پیدا کرده بود و محتاج به کادر بودیم. کادرها می بایست اداره شود و عیب کار این بود که همه چیز در خوزستان قدغن بود. ایرانی ها حق



پریم آبدان



احمد آباد آبدان

نداشتند باشگاه، شرکت تعاونی و هرچیزی که جنبه اجتماعی دارد، داشته باشند. من به دیدن رئیس فرهنگ آبادن رفتم و گفتم که می خواهیم باشگاه ورزشی داشته باشیم. ما هم ایرانی هستیم، جوان خیلی خوبی بود و اجازه داد. آمدیم اولین باشگاه ایرانی را برپا کردیم. انگلیسی ها غوغا کردند. اما مردم، زن و مرد و کوچک و بزرگ آمدند برای تماشا و خوشحال بودند که ایرانی هم باشگاه دارند. انگلیسی ها فوراً اطرافش را گرفتند و تحت نظر بود. دو ماه کشمکش داشتیم. باشگاه فقط فعالیتهای ورزشی داشت ولی برای جلب مردم بسیار خوب بود و تمام شهر روبه آنجا آمده بود. بعد از دو ماه باشگاه را از طرف استانداری بستند و دیگر باز نشد.

برای تشکیلات به کادر احتیاج بود و لذا مدرسه ای شبانه و محرمانه تشکیل دادیم و من به افرادی که مورد اطمینان بودند مطالبی راجع به سندیکاها تدریس می کردم. شخصی را به من معرفی کرده بودند که اهل آستارا بود و میرایوب شکبیا نام داشت. مثل این که بعدها در ارومیه به اتهام همکاری با پیشه وری کشته شد. به او گفتم که شما این جا نمی توانید هیچ کاری بکنید چون متوجه می شوند. از فرنگ آمده بود و آنجا تدریس می کرد. به شکبیا گفتم که شما محرمانه فقط بیایید فارسی درس بدهید. کادر مختصری تشکیل داده بودیم ولی کافی نبود. در این بین رحیم همداد که از محصلین کوتو واز مسکو با من آشنا بود، یک سال بعد از ورودم از طرف سندیکای جهانی به کمک من آمد. ارتباط با سندیکای جهانی از چند جهت برقرار بود. ما مکاتباتمان را به علی آوینی می دادیم. او هم در تهران تحویل سندیکا می داد، آنها هم رد می کردند. به این طریق ما ارتباط داشتیم. عده ای از رفقای ما مانند حسین شرقی و آرش و برادرش رضاقلی در تهران بودند. رضاقلی با آن که کمونیست و عضو کمیته مرکزی بود ولی سندیکالیست بود. کارش بیشتر امور کارگری بود و با اتحادیه کارگری سروکار داشت.

در خوزستان تشکیلات ما بسیار کامل شده بود. طوری بود وقتی که رحیم همداد آمد من یک روزه او را استخدام کردم. ولی از لحاظ مادی خیلی در مضیقه بودیم. من با هشت تومان حقوق استخدام شدم که بعد ده تومان شد. ماهی هشت

تومان هم رحیم می گرفت. جمعاً هیجده تومان. البته من سپرده بودم پول را او خرج کند چون من بلد نبودم. یک خانه دربست گرفته بودیم، به چهار تومان، می ماند چهارده تومان. با چهارده تومان ما دو نفر باید زندگی می کردیم. یادم هست که حتی یک روز هم بیرون غذا نمی خوردیم چون نمی توانستیم. اما هفته ای یک روز به نخلستان می رفتیم. یک کرمانشاهی بود که قهوه خانه داشت. می گفتند دستپخت خوبی دارد، آدم با محبتی بود. یک روز زودتر از رحیم رسیدم، گفتم یک چایی برایم بیاورید، وقتی رحیم آمد گفتم من یک چایی اضافه خوردم گفت ما نداریم من نمی دهم. گفتم تو بده من در چیز دیگر صرفه جویی می کنم، اینقدر ما از نظر مالی در مضیقه بودیم و همین هم سبب موفقیت ما شد. چون می دیدند یک آدمی که وضع زندگیش این طوری است دیگر سیاسی نمی تواند باشد. از اول تا آن روزی که ما گرفتار شدیم انگلیسی ها توجهی نداشتند، تشکیلات فوق العاده وسعت پیدا کرده بود و ما می توانستیم کارهای برجسته ای انجام بدهیم.

اعتصاب

در آن موقع مذاکراتی درباره نفت شروع شده بود، انگلیسی ها می بایست بعد از سی سال تأسیسات را تحویل ایران می دادند و مرخص بشوند و دیگر ادعایی نداشته باشند. ولی انگلیسی های خواستند آن را تمدید بکنند. یکی از نقشه هایشان از برقراری حکومت رضاشاه این بود که این قرارداد تمدید بشود و مدت سی سال را شصت سالش بکنند. ما در این موقع نفوذ داشتیم. حتی میان افراد ملی هم نفوذی داشتیم و از ما خوششان می آمد. قرار بود روزی که این قرارداد به مجلس می رود به کارگران بگوییم که اعتصاب بکنند. بنابر این دستور دادیم که کم کم آماده بشوند. تا این که یک روز کارگری با کارگر اتحادیه دیگر دعواش می شود. یکی از آنها می رود به منشی می گوید که آن یکی مرا به عضویت در دعوت می کرد. منشی خیر می دهد و می روند خانه او را می گردند و یک مرامنامه ای که البته دستی نوشته شده بود بیرون می آورند. انگلیسی ها هم به افرادی حمله می کنند که در تأسیس باشگاه شرکت داشتند.

می آیند باشگاهی ها را می گیرند و ما را هم گرفتند. اما قبل از این که ما را بگیرند ما پیش بینی هایی کرده بودیم. از جمله عده ای از کارگران را که انگلیسی ها برای دائم اخراج کرده بودند، ما وارد شهربانی کرده بودیم. یک عده از پلیس ها در آبادان و اهواز و جاههای دیگر از رفقای خودمان بودند. اینها در جلسات ما شرکت می کردند. در عین حال که آژان و پلیس بودند در جلسات ما شرکت می کردند. باشگاهی ها را گرفتند. رکهن الدین مختاری رئیس کهل شهربانی خوزستان بود. برای تحقیقات از اهواز به آنجا آمد.

قبل از این که ما را بگیرند یک گرفتاری عجیبی پیش آمد. وقتی که من شنیدم رفقا را گرفته اند به یکی از کسبه که واسطه مکاتبه ما تا تهران بود گفتم، آنجا سری بزنند و اگر نامه ای آمده پاره بکنند. آمدم پیش او نامه ای آمده بود، کنجکاو می بود و ادانته نامه را بخوانم. بالای مغازه اش قهوه خانه بود، رفتم بالا و خواندم. دیدم حسین شرفی که از محصلین دوره اول کوتو بود به تهران آمده و نامه ای نوشته که آمده ام و بعد از این می خواهم با هم مکاتبه داشته باشیم و آدرس هم این است. اگر این نامه به دستشان می افتاد، تهران غافل گیر می شد و همه را می گرفتند. من نامه را خوانده و تمام کرده بودم که دیدم مفتشی به نام رضا مفتش که همه او را می شناختند بالا می آید. آهسته نامه را در

جیبم گذاشتم. گفت شما را پایین می خواهند. فکر کردم پایین که رفتم نامه را پرت می کنم توی جوب و فرار می کنم. بعد به شهربانی رفتم و می پرسم چه می گویند؟ ولی آمدم دیدم رئیس تأمینات با دو تا پاسبان آنجا ایستاده اند و این نامه هم توی جیب من است. آمدم شهربانی رئیس شهربانی یک آدم مغروری به نام سلیمان خان بود. گفت بفرید. ما به همراه دو تا پاسبان و یک مفتش و یکی هم رئیس تأمینات راه افتادیم. وسط راه پرسید خانه تان کجاست؟ گفتم خانه ما را چه کار داری؟ اینها خیال کردند خانه ما در اطراف آن باشگاهی است که ما گرفته بودیم. در این موقع فرصتی بود نامه را در جیبم پاره کنم اما بیرون نمی توانستم بریزم. گفت می خواهیم منزلتان یک چایی بخوریم. گفتم این را اول به من می گفتید اون مشرق است ولی این جا مغرب است. رئیس تأمینات یک مقدار به رضا مفتش توپید که تو نفهمیدی اینها تا حال کجا هستند و کجا نیستند؟

آمدیم به منزل. گفت در نزن قفل را باز کردم و وارد شدیم. قبلاً دستور داده بودم که اورا و هرچه هست بسوزانند. دیدم شعبان کاوه با رحیم همه آنها را سوزانده اند. حالا خمیر می کنند. آب می ریزند. گفت اینها چکار می کنند گفتم هیچی اورا قی که جنس توی آن می پیچند زیاد می شد و ما اینجا صندوق شهرداری نداریم این است که می سوزانیم. فقط یکی از ادوات چاپ مانده بود که آب نشده بود چون ما قبلاً بیانیه هایی تکثیر کرده بودیم که در موقعی گاه قرارداد سرجان کدمن به مجلس می رود ما اعتصاب به راه بیاندازیم. در این موقع که این گفتگوها در جریان بود دوتا از کارگرها هم وارد شدند. شدیم پنج نفر. رئیس تأمینات گفت که تمام سوخته ها را جمع کنید و ببرید. بعد منزل را تفتیش کرد و یک مقدار عکس که داشتم برداشت، خانه ما هم بوریا و حصیر بود و روی زمین هم هیچی غیرخاک نبود و گفت: ببین ما هیچی برداشتیم، اینهارا برداشتیم خودت هم نگاه کن و در را ببند. من رفتم یک مقدار از تکه پاره های نامه را از جیبم انداختم روی خالک ها، اما باقیش هنوز در جیبم بود. بعد آمدیم بیرون دیدم رئیس شهربانی با ماشین رسید. گفتم: من این طوری نمی روم، رئیس شهربانی گفت نه، توی ماشین بنشین و آنها پاپلیس می روند. نشستم و از ناشی گری پلیس خوب استفاده کردم. آنها مرا وسط نشانندند. ماشین که تند می رفت، یواش یواش باقی تکه های نامه را پرت کردم، دیدم دیگر نمانده است. تا آن وقت خودم را باخته بودم. بعد شروع کردم به اینها متلک گفتن که انگلیسی ها به شما دستور دادند ما را بگیرید. خجالت نکشیدید، این اوراق سوخته را انگلیس باید بگوید چی هست، اوراق سوخته باید علیه انگلیس باشد. شما خجالت نکشیدید باشگاه را بستید؟ حالا آمدید افراد باشگاه را می گیرید که علیه انگلیس هستند. از لحاظ نامه خیالم راحت شده بود.

به شهربانی رسیدیم. زندان سه تا اتاق داشت دو تا اتاق عمومی بود و گویا یک اتاق هم برای اشخاص محترم نگاه داشته بودند. تختی داشت، ملاقه تمیزی داشت. در را بستم. هوا خیلی گرم بود. ۱۳ اردیبهشت بود، داشتیم خفه می شدیم. نصف شب دیدم پاسبان آمد که آقا بفرمایید شما را می خواهند، اینها نصف شب زندانی را صدا می کردند که مرعوب بشود و بترسد و اقرار کند. از زندان که



نمای هوایی خانه های کارکنان شرکت نفت ، ناحیه بریم آبادان - سال ۱۳۳۰ شمسی

بیرون می آمدم در حیاط شهربانی دیدم یک عده ای از رفقای ما را آورده اند و روی زمین نشسته اند با هم صحبت می کنند. بعد مرا بردند پیش مختاری، مختاری تحقیق می کرد و رئیس تأمینات می نوشت. معلوم شد املاش خوب نیست. مختاری گفت او را عوض کنید. یک افسری آمد و بازجویی ادامه ادامه یافت و پرسید از کجا آمده ای همینها را که قبلاً گفته بودم که از قم آمدم و این حرفها را گفتم. بعد گفت این اوراقی که از خانه شما بیرون آمده چه هست؟ گفتم او را باطله است. ما این اوراق را همیشه می سوزانیم. وسیله چاپ را نشان داد گفت این توی جیب کسی می رفت؟ گفتم چرا. جیب نایب حسن خان. (یکی از آنها اسمش نایب حسن خان بود و جیب بزرگی داشت) گفت نایب حسن خان را صدا کنید. آنها صدا کردند. اتفاقاً درست اندازه جیبش بود. گفت که این از خانه شما آمده این چی است؟ گفتم والله این را معمولاً در کارخانه نجارها به کار می برند و از خانه من بیرون نیامده است. من دزد نیستم که مال شرکت را بدزدم و به خانه ببرم. این از خانه من بیرون نیامده است. مال نجارها است. حتماً از آنجا برداشته اند. از این مسائل زیاد پرسید و مرا برگرداندند. اما من از خدا می خواستم که بازجویی طول بکشد، چون اتاق بازجویی بادبزن داشت و خنک بود، اتاق من گرم بود و خفه می شدم. برگشتم و خوابیدم. یک پاسبان در را باز کرد وارد شد، دیدم از رفقای خودمان است. گفت من با رفقایم مربوطم. آنها اجازه می خواهند که دستور اعتصاب بدهم. پرسیدم به سرعت می توانی به آنها بررسی؟ گفت وسیله داریم، می رسیم. فکر کردم که اگر صدای ما در نیایاد قرارداد بسته می شود، قرارداد داری تمدید می شود و ما می بازیم. گفتم دستور بدهید اعتصاب بکنند.

دستور اعتصاب صادر شد. در این بین تحقیقات رکن الدین مختاری ادامه پیدا کرد. می پرسیدند که چند سال داری؟ نام فامیلتان چی هست؟ کجاها بودید؟ کسانی که منازل شما می آمدند آیا چیزی دستشان بود یا نبود؟ رحیم و کاوه در خانه شما چکار می کردند و این اوراقی که اینها آب می کردند چه بوده و این اوراق چاپی که به دست آماده چیست و از کجا آوردی، از این حرفها. البته جویش معلوم بود گفتم رحیم همداک پسرخاله من است و همین جا

هم با من زندگی می کنند، منزل خودش هست. اوراق هم اوراق باطله و مال بقال و کسبه است که به ما می دهند. اینجا هم صندوق شهرداری نیست و ما اینها را می سوزانیم. در مراحل اول صحبت در این حول و حوش بود. صحبت های ما را هم کارگرهای داخل حیاط می شنیدند چون هوا گرم بود و پنجره ها را باز گذاشته بودند و مطلع می شدند که جریان چیست.

مأمورین شهربانی تمام مراکز فساد را گشتند که ببینند من آنجا پا گذاشته ام. تمام شهر و کارگران را گشتند تا ببینند من غیر از آن ده تومان که می گرفتم پولی خرج کرده ام یا نه؟ ولی چیزی نبود. واقعاً هم نبود، نه این که از چشم آنها دور بماند. بنابر این مطمئن شدند که کارگرها خودشان عمل کرده اند. منتها اینها که از شمال و آذربایجان آمده اند، حتماً یک احساساتی هم دارند ولی در بازجویی چیزی نبود که زیاد فشار بیاورند فقط رحیم همداد را خواب بند کردند. خوابش را گرفتند. مرا هم آمدند که دستبند قبانی بزنند من هم شروع به مسخره کردن آنها کردم و دلیلش این بود که من قبل از این زندان هم درنازین قلعه اردبیل زندانی شده بودم و این و این برای من آنطوری که برای یک آدم تازه کار خوفناک و ترسناک است نبود. درمقابل اینها ایستاده بودم حتی سخت گرفته بودم که چرا آلت دست انگلیسی ها هستید؟ می گفتند: ما مثل شما وطن پرستیم، وظیفه ما این است که نظم را برقرار کنیم و از این حرفها. بعد خبر آوردند که فردا می خواهند ما را به اهواز ببرند. در زندان آبادان بودیم و دستورا اعتصاب را هم داده بودیم و اعتصاب هم حتماً باید به عمل می آمد. برای این که اگر در اعتصاب تأخیری شد قرارداد را سرجان کدمن منعقد می کرد و دست پر بر می گشت. مامی خواستیم که این قرارداد را به هم بزنیم. غیر از ما هم کسی نبود. برای این که این دیکتاتوری رضاشاه تمام آزادی خواهان را به جای خودشان نشده بود. بسیاری از رجال درصدد این بودند که به دستگاه شاهنشاهی ملحق بشوند. باز هم وکالت و وزارت و این چیزها برقرار باشد. بنابراین فکر نمی کردند که در هیچ نقطه از ایران صدایی بلندشود و همین طور هم شد. در هم سندیکا اتحادیه داشتیم، ولی اتحادیه فوق العاده ضعیف بود و علاوه بر وضع، فساد هم آن را مرکز گرفته بود، فساد عبارت از این بود که به سندیکای جهانی گزارشی نادرست داده

بودند. که هفتاد هزار نفر عضو دارند، در صورتی که این طور نبود. یک عده کفاش داشتند که (کارگر صنعتی هم نبودند) و حدود صد نفری هم از حمال های انزلی. بنابر این نه از رفقای ماکسی می توانست اقدامی بکند و نه دیگران. عشایر بعداً یک مقدار سر و صدا در آوردند، عشایر قشقایی و آن هم بعد از اعتصاب بود و بنابر این لازم بود این اعتصاب به هر قیمتی است انجام بگیرد. دستور اعتصاب داده شده بود و البته آنها نمی دانستند که دستور اعتصاب داده ایم و به من خبر آوردند که صبح عده ای را به اهواز می برند. صبح زود هنوز هوا روشن نشده بود آمدند سراغ من. گفتند بیایید بیرون و رفتیم بیرون. دیدیم ماشین حاضر است. گفتند منزل خودت می رویم، لباس و هر چه لازم داشتی بردار. در منزل مقداری لباس برداشتم. در ضمن دیدم که از تکه پاره های آن نامه هم خبری نیست. از این لحاظ هم فکرم راحت شده بود. وقتی از منزل به شهربانی رسیدیم دیدم صدای زیادی می آید. فهمیدم که کارگران اعتصاب کرده اند. مانزدیک می شدیم به شهربانی آنها هم نزدیک می شدند که شهربانی را محاصره بکنند. ما آمدیم. کارگران هم رسیدند و شهربانی را محاصره کردند. مدتی طول نکشید که کشتی جنگی انگلیسی آمد، هر چه قوای نظامی در خوزستان، و همچنین هر چه پلیس مسلح بود به آبادان آورده بودند. اول آبادان را محاصره و بعد به کارگران حمله کردند. در آن مرحله تقاضای کارگران این بود که رفقای ما را آزاد کرده و به حرفهای ما گوش کنید. مختاری آمد و به اینها قول شرف داد که شما به خانه هایتان برگردید و فردا ما اینها را مرخص می کنیم. اینها گناه نکرده اند اینها اعتصاب کرده و می گویند دیگر کار نمی کنیم، مقصر که نیستند.

کارگران برگشتند خانه هایشان، صبح نگذاشتند آنها از خانه هایشان بیرون بیایند، دستگیری ها شروع شد. در حدود سیصد نفر زن و مرد را گرفتند. از بیرون هم دیگران به اعتصابیون ملحق شدند. زنهای کارگر نیز همگی در اعتصاب شرکت کردند. همچنین اهالی خرمشهر، ملیون خرمشهر آمدند به آبادان و در اعتصاب شرکت کردند، اعتصاب در واقع فقط مال کارگرها نشد و عمومیت پیدا کرد. البته اطراف کارگر شروع شد و دیگران هم به کارگران ملحق شدند. آنها را گرفتند. در حدود سیصد نفر با ما بودند، در اهواز نیز یک

عده را زندانی کردند، یک عده از زنها هم آزاد بودند. زندانی در کار نبود. همه ما را به عمارتی آورده بودند که مال شهرداری بود و در آنجا تحقیقات می کردند. من و رحیم را از کارگران جدا نگهداشته بودند. در آبادان مرتب کسانی را که مضمون می شدند می گرفتند.

حرکت بود و از حرکت می ترسیدند که مجدداً شروع شود. ولی سرجان کدم فوراً حرکت کرد و رفت و قرار داد را نتوانستند ببندند و مدت نفت تمدید نشد. منظور آنها تمدید نفت بود که موفق نشدند. یکی از مقاصد اعتصاب ما این بود که این قرارداد را به هم بریزیم و نگذاریم، این اولین بار بود که در ایران عصر پهلوی با نهضت ملی قراردادی را به هم می زدند.

شرکت زنان در اعتصاب ۱۳۰۸

جا دارد از نقش زنان هم در اینجا صحبت شود. ما وقتی که شروع به سازماندهی کردیم، هر فردی از کارگران را که جمع کردیم به مرور به خانواده اش هم نفوذ کردیم و اولین اتحادی که از طریق این فرد به وجود می آمد با همسر یا دختر او بود. بنابراین در یک خانواده ای که ماعضو داشتیم، عائله اش هم تقریباً عضو اتحادیه محاسبات می شدند. منتها مردان حوزه ه ای مرتبی داشتند ولی زنان حوزه ه ای مرتبی نداشتند. می ترسیدیم آنها گیر بیافتند. به همین حوزه ها ی خانوادگی اکتفا می شد مگر اینکه لازم می شد به زنان مأموریت بدهیم، وقتی که در شهربانی زندانی بودم بعضی شبها که مختاری کار نداشت ما را صدا می کرد و با من صحبت می کرد. یک شب گفت آقای اردبیلی تعجب نمیکنم که یوسف اردبیلی بلند شده و لنگان لنگان کاری پیدا نکرده، آمده آبادان با ماهی هشت تومان کار می کند، ولی در ایران که هنوز حجاب است، شما چه طور توانستید این تشکیلات را به وجود بیاورید. من از این تعجب می کنم، که تو چطوری میان آنها رفته ای و نگفتند نامحرم است، نگفتند این کیست و از کجا آمده؟

ما در میان کارگران و عائله کارگر نفوذ پیدا می کردیم، منتها در میان آنها

بعضی ها بسیار هشیار بودند و جنبه این کار را اصلاً داشتند. خودشان حسن استقبال می کردند. می دیدند که منافع شوهر و همسرشان در این است که در این اتحادیه باشد و خواهان این اتحادیه باشد. جلب می شدند. یکی از آنها به نام زهرا که اگر اشتباه نکنم همسر صادق یامصدق نام بود. درست نظرم نیست ولی زهرا هرگز فراموشم نمی شود یک زنی بود از اهالی لرستان و واقعاً زن مبارزی بود. زهرا به خانواده ها و حوزه ها، یعنی حوزه های خانوادگی سرکشی می کرد چون حوزه جداگانه ای از زنها نداشتیم، دستوراتش را از ما می گرفت و به آنها می داد. ضمناً همان طور که گفتیم، یک کلاس محرمانه‌ی سیاسی داشتیم که همان جا اگر کسانی سواد فارسی کم داشتند، فارسی درس می دادیم و من خودم یک اطلاعات سیاسی و سندیکایی به آنها می دادم. بنابراین، یک عده‌ای را به سطح کادر و نیمه کادری رسانده بودیم. و یکی از این کادرها زهرا بود.

زهرا از زن‌های مبارز لرستان بود و موقع اعتصاب اولین کسی که جلوی شرکت نفت برای کارگران نطق کرد و گفت دستور اعتصاب صادر شده، او بود. گویا چیزی که گفته بود، زیاد هم موثر واقع شده بود. او گفته بود در صورتی که زن مبارزه می‌کند، مرد نمی‌تواند مبارزه نکند.

وقتی ما را اسیر کردند و به اهواز آوردند، زهرا هم آمد. البته زندانی نبود. زهرا آمد و رفت پیش مختاری و گفت: من می‌خواهم یوسف را ببینم. مختاری گفت: یوسف چه کاره‌ی توست؟ گفت: برادر من است. مختاری گفت: تو لری و او ترک است تو چطور خواهر او شدی؟ گفت: ما از آن لرها و ترک‌ها هستیم، که با هم خواهر و برادریم. من هم باید حتماً او را ببینم. آمد. پلیس هم وسط ما ایستاد. زهرا گفت: برو کنار. چنان حکم کرد، که پاسبان اطاعت کرد و دور شد. گفت: من با برادرم صحبت می‌کنم. گفت: از خارج خواستند پولی به ما برسانند، من قبول نکردم. گفتیم: ما طلا داریم، می‌فروشیم می‌دهیم تا رفقای ما در زندان مصرف کنند. من بسیار خوشحال شدم و دست‌اش را بوسیدم. گفتیم: خوب کاری کردی. مهم این است، که آدم از کسی چیزی نگیرد و مدیون کس نشود. گرسنه می‌مانیم و نیاز و احتیاجی هم نداریم. بنابراین، زهرا از لحاظ عقیده و از لحاظ اخلاق به تمام معنی یک زنی بود که می‌شد قهرمان نامید. منتها عیب کار در این است، که در ایران اغلب زنها بی

سواد و کم سوادند و تحصیل نمی‌کنند.

بعدها شنیدیم که پس از اعتصاب روزنامهٔ حبل‌المتیان چاپ کلکته خوب از کارگران دفاع کرد و حمله کرده به دولت. جراید مصر خوب از آنها دفاع کردند و حتی نوشتند که ما باید مبارزهٔ ضد استعماری را از ایرنیه‌ها و از کارگران ایرانی یاد بگیریم. شنیدیم که یکی از رفقای ما رفته بود به مسکو و در کنگرهٔ سندیکای جهانی هم خوب حمله کردند به نمایندگان کارگران انگلیس که شما چرا در موقعی که کشتی جنگی دولت انگلیس به کارگران ایران حمله کرده بودند از انگلیسی‌ها انتقاد و از کارگران دفاع نکردید. همین برای ما دلخوشی بود. یک شعری هم لاهوتی در دفاع از ما به نام "به رفیق محبوسم" گفته بود. البته این دفاعیات در روحیهٔ زندانی‌ها تأثیر می‌کند و خوب است، خبر جراید هم می‌رسید.

خلاصه بعد که ما را آوردند به اهواز. دیگر خواسته‌های کارگران هم مطرح شد. خواسته‌های ما زیاد بود: قرارداد تمدید نشود و انگلیسی‌ها باید از ایران بروند چون ظلم می‌کنند. علاوه بر این که ثروت ما را می‌برند ظالمند و ظالم باید از ایران برود. این جنبهٔ سیاسی بلند مدتش بود. کوتاه مدتش این بود که اخراج دائم کارگران با اصطلاح پروندهٔ سیاه از بین برود، دلیل ندارد که کسی را تا ابد اخراج بکنند. در این جور موارد بیشتر کسانی را اخراج می‌کردند که مصدوم شده و دیگر نمی‌توانستند کار بکنند و بیمه هم نبودند. ما تقاضا کردیم اخراج اینها موقوف بشود، شکنجهٔ کارگزاران برود. کارگران را شکنجه می‌کردند. دستوری دادند که برو کله ات را به دیوار بزن. این بدبخت اگر نمی‌کرد اخراج ابد می‌کردند. کارگر مسکن نداشت و کنار شط می‌خوابید. اینها برای کارگران مسکن نمی‌دادند. زندهایشان گرسنگی می‌کشیدند. غالباً عورتشان باز بود. وضعیت عجیبی بود که من در جای دیگر ندیده بودم. حتی در تاجیکستان هم که خیلی عقب مانده بود. در آنجا هم اینطور نبود. جای وحشت آوری بود. نمی‌دانم انگلیسی‌ها بین خودشان چه فکر می‌کردند. آخر اینهاها مگر انسان نبودند، می‌خواستیم حقوق کارگر اضافه بشود و اتحادیه از طرف شرکت به رسمیت شناخته بشود. قضاوتی بین طرفین بشود، مذاکره ای بشود، ظلم در حق دیگران نشود، از این قبیل چیزها خواستیم.

بعد از دوسه روز تحقیقات موقوف شد. عبدالله خان بهرامی مدیر کل وزارت

دادگستری به اهواز آمد. بهرامی خودش را به من معرفی کرد که من رئیس شهربانی مرحوم خیابانی بودم، خودم آزادی خواهم و اعلیحضرت هم احساسات عجیبی نسبت به آزادی دارد. مرا پیش شما فرستاده اند که بگویم اعلیحضرت می فرمایند اول سلطنت من است، می خواهم سروصدایی بلند نشود. بیایند و این نهضت را کنار بگذارند هر کاری، حرفه ای می خواهند در تهران به او بدهیم و دیگر به آنجا برنگردد و اگر کسی این پیشنهاد را قبول نکند تا ابد در زندان می پوسد و از بین می رود و حالا خودت می دانی، گفتیم که نه. موضوع، موضوع من نیست و ما علیه دولت هم هیچ اقدامی نکردیم، بر علیه شاه قیام نکرده ایم، اعتصاب ما راجع به شاه هیچ صحبتی نمی کند. که اعلیحضرت اول سلطنتش باشد یا واقعاً آزادی خواه باشد. اینها اصلاً مطرح نیست موضوع ایران هم مطرح نیست. ما هستیم و انگلیسی ها.. شما خودتان قاضی خوبی هستید و می توانید قضاوت بکنید، قضاوت بفرمایید. آمده اند ثروت ما را می خورند و خودمان را هم شکنجه و تحقیر می کنند. وقتی که می گویم که آقا ما با این مصیبت کار نمی کنیم شما می آورید زندانی و شکنجه می کنید. خواب رحیم را گرفتند و مرا هم آوردند دستبند قبانی بزنند. بعد رفتند گفتند که این به شکنجه می خندد. رکن الدین مختاری گفت بیخود اذیتش نکنید، اگر چیزی هم بداند لج می کند و نمی گوید. بعد آمدند و گفتند رئیس گفته برود استراحت بکند. عبدالله خان بهرامی گفت شما یا در زندان می میرید و یا بیایید شغل و کار هر چه می خواهید به شما بدهیم، بروید تهران و این قبیل کارها را هم دیگر انجام ندهید. گفتیم نه.

این قضیه شرکت نفت باید مطرح بشود و خواسته های ما را گوش بکنید. اگر مشروع است عمل بکنید. بعداً اگر گفتید من اهواز نمانم، اهواز نمی مانم، بگویید خوزستان نمانید نمی مانم، بگویید ایران نمانید از ایران هم می روم، هیچ فرقی نمی کند. برای من جا و مکان فرق نمی کند. ولی موضوع این است که کمپانی نفت و ظلم انگلیسی ها، باید از سرما رفع بشود. عبدالله خان دست خالی برگشت و رفت و دو ماه رفقای ما آنجا بودند.

بعداً حدود صدوپنجاه نفر از کارگران زندانی را به زندان خرم آباد نزد امیر احمدی فرستادند. عده ای را هم به زندان آبادان و رحیم همداد را هم به زندان

خرمشهر فرستادند. بعد از مدتی از طرف شهربانی آمدند و گفتند که باید اتاق خودتان را تخلیه کنید صاحبانش آنها را می خواهند. گفتم بروید هر چه اثاثیه هست بفروشید. اثاثیه دو رجل سیاسی را به ده تومان فروختند. یعنی قیمتش هم بیشتر از این نبود. زندگی ما اینطوری بود. بنابر این نمی توانستند ایراد دیگری بگیرند. در زندگی ما غیر از آن چه به عنوان دستمزد از شرکت گرفته بودیم، پول یا گشایش دیگری نبود. بنابر این دهانشان بسته بود و تا زمانی که پیشه وری و دیگران را رفتند دهانشان بسته بود و از ما می ترسیدند. اغلب درزندان هم می آمدند و تملق می گفتند که انشاءالله مرخص می شوید. بعد از دوماه رضاشاه به خوزستان آمد. فصل پاییز بود، گفتند که به مناسبت ورود رضاشاه درصد حقوق کارگران را بالا بردیم و "بولک لویست" هلیسوت سیاه را موقوف کردیم و برای کارگرهای عائله مند هم بسرعت خانه ساخته خواهد شد که بتوانند در مسکن شرکت ساکن باشند.

رضاشاه دستور داد که اینها را به تهران ببرید. بعد از برگشتن رضاشاه ما را به تهران آوردند. بیشتر این امتیازات نتیجه اعتصاب بود و نه مسافرت شاه. روحیه کارگرا در بیرون خوب بود. حتی روحیه ما که در زندان تهران بودیم خوب بود. بعد از آن که از زندان هم بیرون آمودم، روحیه را حس کردم. روحیه شان خوب بود و همان رویه را نسبت به انگلیسی ها داشتند و مخالفتشان برقرار بود. ما را به تهران آوردند. من و رحیم همداد و یک نفر سورن نام ارمنی بود که گویا در نظام وظیفه بود. بعد از اعتصاب برای اینکه بگویند یک طرفه و انگلیسی یک عده از آن جاسوسهای خیابانی و مشهور انگلیسیها را گرفتند و تبعید کردند. یکی از آنها هم نبی دزفولی که با ما بود که می آوردند تحویل شهربانی دزفول بدهند. یک نفر هم که ایرانی بود و اهل بصره گویا برای آقاولی که استاندار آنجا بود کار می کرد و جاسوسی می کرد. اسمش را گذاشته بودیم وطنی. برای ایران از بصره خبر می آورد.

* یوسف افتخاری «خاطرات دوران سپری شده» (۱۲۹۹ تا ۱۳۲۹)، بکوشش

کاوہ بیات و مجید تفرشی، صص ۴۴ - ۲۸

فصل پانزدهم

در کنار یا بر کنار از کارگران ایران آبادان، اردیبهشت ۱۳۰۸

کاوه بیات تحت عنوان «درکناریا برکنار از کارگران ایران آبادان، در اردیبهشت سال ۱۳۰۸» درباره کارکنان و کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس می نویسد: در آستانه یک رویارویی مهم و طولانی میان دولت ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران که بیش از نیم قرن بر تاریخ معاصر ایران تأثیر نهاد، در پالایشگاه آبادان - قلب امپراتوری شرکت نفت، درخوزستان - یک اعتصاب گسترده کارگری رخ داد. این اعتصاب که در نوع خود نخستین اعتصاب کارگری مهم بود که در ایران رخ میداد، دولت ایران را در موقعیت دشواری قرار داد. با توجه به تلاش های جاری دولت ایران برای پایان نهادن به موقعیت برتر شرکت نفت درخوزستان که در آن دفاع از حقوق پایمال شده کارگران ایرانی نقش سیاسی و اخلاقی مهمی را احراز کرده بود از یک سو، و نگرانی ذاتی نظام رضا شاهی از هرگونه عمل مستقل که می توانست چیرگی مطلق نظام مزبور را زیرسؤال برد، از سوی دیگر، رویه ای که می بایست اتخاذ شود به هیچ وجه روشن نبود.

اگرچه در نهایت بنا به دلایلی چند، از جمله ماهیت استبدادی نظام پهلوی و توانایی دولت بریتانیا در تفسیر کل ماجرا به یک توطئه خطرناک بلشویکی، دولت ایران بر سرکوب قهرآمیز تظاهرات کارگران تصمیم گرفت ولی به گونه ای که تحولات بعدی نیز نشان داد، در این عرصه فقط کارگران ایرانی صنعت نفت سرکوب نشدند، بلکه ناسیونالیسم نوپای ایرانی هم بخشی از تحرک و توانایی خود را از دست داد.

با حذف کارگران از مبارزه ای که با شرکت نفت جریان داشت، نقش این عامل در تاریخ نگاری ایران معاصر نیز جنبه ای مجمل و حاشیه ای یافت. در بسیاری

از بررسی های اساسی و مهمی که در مورد تاریخ صنعت نفت منتشر شد، حتی یک پاورقی جزیی نیز به این موضوع اختصاص نیافت. این بی-توجهی به انضمام تلاش پیش گفته مراجع و منابع انگلیسی در توصیف اعتصاب آبادان به یک «توطئه بلشویکی»، با گرایش دیگری که بعدها شکل گرفت، یعنی تعبیر کل این تغییر و تحول به یک واقعه کارگری محض نیز در تثبیت وجه حاشیه ای و مکتوم آن مؤثر واقع شد.

امتیاز نفت داری

در سال ۱۹۰۱ دولت ایران امتیاز «تفتیش و تفحص و پیدا کردن و استخراج ... گاز طبیعی و نفت و قیر و موم...» را به مدت شصت سال به ویلیام ناکس داری، یکی از اتباع استرالیا، اعطا کرد. در آوریل ۱۹۰۹، یعنی حدود هشت سال بعد، پس از بررسی و اکتشافات گسترده برای تعیین وجود نفت به حدی که از استخراج آن از لحاظ اقتصادی به صرفه باشد، شرکت نفت انگلیس و ایران برای بهره برداری از امتیاز داری تاسیس شد. نخست در خرمشهر، مرکز اداری شرکت و مسجد سلیمان که حوضه های نفتی را در خود جای داده بود، مراکز تاسیس شد و آنگاه شرکت برای رساندن نفت به اسکله-های مستقر در کنار خلیج فارس و همچنین پالایشگاهی که در آبادان در حال احداث بود، خطوط لوله ای را بر پا داشت.

در سال های پایانی دهه ۱۳۰۰ شمسی/۱۹۲۰ میلادی استخراج نفت از ۸۰۰۰۰ تن در سال ۱۹۱۳ به حدود ۶/۰۰۰/۰۰۰ تن در سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸ افزایش یافته، و در عین حال تعداد کارگران ایرانی شاغل در شرکت نفت نیز از ۵/۷۰۸ نفر در سال ۱۹۱۳ به ۱۶/۳۸۲ نفر در سال ۱۹۲۸ رسیده بود. اگر چه این توسعه سریع صنعت نفت در خوزستان مواهبی نیز به دنبال داشت - از جمله یک منبع درآمد جدید برای ایران - ولی نگرانی هایی را نیز به دنبال آورد. قدرت فوق العاده شرکت نفت در حوزه جنوب غرب ایران که موجب تضعیف حاکمیت ایران گشته بود، یکی از مهمترین این نگرانی ها بود. در کنار این نگرانی عمده،

مسائل دیگری نیز دامنگیر ایرانیان بود از جمله وضعیت اسف بار کارگران ایرانی که آن نیز به تدریج اهمیتی فزاینده یافت. آبادان به شهرکی تبدیل شده بود، در هم و پر جمعیت، مجموعه ای از محله های شلوغ و کثیف فاقد بسیاری از خدمات عمومی ضروری چون آب آشامیدنی و غیره. علاوه بر این وضعیت نابسامان که خود زمینه ساز هر گونه اعتراض و آشوب بود، فقدان هر گونه رویه جا افتاده ای برای رسیدگی به نارضایي های صنفی کارگران نیز مزید بر علت بود. در اواسط دهه ۱۳۰۰/۱۹۲۰ گروهی از کارگران هندی و عرب شرکت نفت که در قیاس با کارگران ایرانی از شرایط بهتری نیز برخوردار بودند، توانستند برای ابراز نارضایتی خود از شرکت، دست به نوعی اعتصاب بزنند ولی در آن زمان کارگران ایرانی نه آمادگی شرکت در چنین اقداماتی را داشتند و نه خود می توانستند رأساً چنین اقداماتی را سازمان دهند.

ناآرامی های آبادان

در ۲ مه ۱۹۲۹ / ۱۲ اردیبهشت ۱۳۰۸، مدیریت شرکت نفت انگلیس و ایران که از وجود یک تشکیلات مخفی در میان کارگران ایرانی اطلاع یافته بود، تصمیم گرفت که این موضوع را به اطلاع سرتیپ فرج الله خان آق اولی حکمران و مأمور فوق العاده خوزستان برساند و از او برای جلوگیری عاجل و قاطع از بروز هر گونه «آشوب» احتمالی تقاضای کمک کند.

در ملاقاتی که میان استاندار خوزستان، فرماندار آبادان و ای.اچ ال کینگتون، مدیر پالایشگاه آبادان صورت گرفت، قرار بر سرکوب سریع و اساسی تشکیلات مزبور گذاشته شد و در خلال عملیاتی که تحت سرپرستی سرهنگ رکن الدین خان مختاری رئیس نظمیة خوزستان صورت گرفت ۴۵ نفر بازداشت شدند. از میان بازداشتی ها ۲۰ نفر در استخدام شرکت نفت بودند و مابقی را کارگران سابق شرکت تشکیل می دادند.

همزمان با این تحولات، در تهران نیز تی. ال. جکز نماینده شرکت در مرکز نیز با عبدالحسین خان تیمورتاش، وزیر دربار مقتدر وقت ملاقات کرد. وی در این

دیدار با تشبیه کل این ماجرا به یک توطئه بلشویکی که نه فقط ضربه زدن به شرکت که برآشفتن کل جنوب را مطمع نظر داشت توانست موافقت تیمورتاش را برای شدت عمل بیشتر جلب کند. لهذا در ۶ مه / ۱۶ اردیبهشت هنگامی که تشکیلات برجای مانده از کارگران شرکت نفت برآن شد که در اعتراض به بازداشت رفقاییشان از حضور کارگران در پالایشگاه آبادان جلوگیری کند و درگیری هایی نیز صورت گرفت، یک واحد نظامی به آبادان اعزام شد و تجمع کارگران را بر هم زد.

بر اساس گزارش رئیس پست و تلگراف آبادان از تحولات آن روز «... ساعت نه و نیم قبل از ظهر موقعی که عملیات کمپانی دسته دسته سرکار می-رفتند هیاهوی غریبی شنیده شد و دفعه با کمال مهابت و شتاب مراجعت نمودند. از قرار تحقیق چون عده ای که چند روز قبل بنا به معرفی کمپانی توقیف شده-اند، برای این بوده که می خواستند راجع به قلت حقوق اعتصاب نمایند، امروز عملیات تصمیم داشتند بر علیه کمپانی قیام و خساراتی به مؤسسه وارد بیاورند. گویا نظمیۀ قبلا اطلاع پیدا کرده، به محض بروز شورش، عده آژان مأمور به معیت سرهنگ رکن الدین خان و حاکم و رئیس نظمیۀ با اتومبیل رسید، قبل از اینکه عملیات داخل مؤسسات بشوند از آنها جلوگیری کردند و کلیه [را] تا مقابل اداره پست و بانک شاهنشاهی عقب نشاندند. کمپانی می-خواست عده [ای] رنگولی [؟] را برای کار برده، عملیات جلوگیری کرده و مانع رفتن آنها شدند. آژان-ها و امنیۀ جمعیت را ساکت نمودند و یک عده سه چهار هزار نفری مقابل پست ایستاده بودند که غفلتا سیصد و چهار صد نفر از بین آنها به سمت مؤسسه کمپانی حمله آورده، جلو رفتند...»

اگر چه با اقدام نیروهای انتظامی جمعیت متفرق شد و اوضاع عجالتا تحت کنترل قرار گرفت، ولی هنوز وضع متشنج بود. حدود ۲۰۰ کارگر «مظنون» به لرستان تبعید شدند ولی مقامات هنوز از آن بیم داشتند که فعالین کارگری با استفاده از تقارن ایام محرم با این روزها، بار دیگر برای تعطیل پالایشگاه اقدام کنند. بالین حال در پی تدابیر ویژه حکومت چون استقرار واحدهای نظامی تقویتی - از جمله یک دستگاه زره پوش در آبادان، ایام محرم نیز گذشت و مشکل خاصی پیش نیامد.

با خاتمه یافتن ماه اردیبهشت، «ناآرامی های آبادان» نیز به پایان رسید؛ این تحولات برای مدتی چنان موجبات نگرانی مقامات شرکت نفت و سفارت بریتانیا را فراهم ساخت که حتی خواهان حصور یک ناو جنگی انگلیسی در حوالی آبادان شده بودند تا در صورت اقتضا وارد عمل شود.

فعالیت های کمونیستی

در مجموعه تحولاتی که مقامات ایرانی و انگلیسی را به سرکوب تشکیلات نوپای کارگری در آبادان سوق داد، فعالیت های کمونیستی نقش مهمی داشت. پس از کنگره پنجم کمینترن (ژوئن ۱۹۲۴ / خرداد ۱۳۰۲) و تصمیم مسکو مبنی بر «بلشویزه» کردن نهضت کمونیستی جهانی که در کنگره ششم کمینترن (ژوئن ۱۹۲۸ / خرداد ۱۳۰۷) نیز مجدداً مورد تایید قرار گرفت، احزاب مختلف کمونیست فرمان یافتند که هر یک در حوزه های خود، خط مشی رادیکالتری را اتخاذ نمایند. حزب کمونیست ایران نیز که به دلیل تفاهم سیاسی ایران و شوروی در سال های نخست دهه ۱۹۲۰ / ۱۳۰۰ برای اولیه خود را از دست داده بود، بر آن شد که رویکرد جدیدی را اتخاذ کند. در پی مصوبه کنگره دوم حزب کمونیست ایران (دسامبر ۱۹۲۷ / آذر ۱۳۰۶) مبنی بر تجدید سازمان تشکیلات کارگری گروهی از عوامل تعلیم دیده کمونیست مانند یوسف افتخاری، رحیم همداد و علی امید ... به حوضه های نفتی خوزستان اعزام شدند. وضعیت اسفناک کارگران ایرانی صنعت نفت و انبوهی از نارضایی های ملموس و گسترده چون تبعیض آشکار میان کارگران ایرانی و خارجی، شرایط سخت زیستی، دستمزد اندک از آنجایی که با سر آغاز رویارویی رسمی دولت ایران برای واداشتن شرکت نفت به تجدید نظر در قرارداد داریسی توام شده بود زمینه مساعدی را جهت فعالیت و تبلیغات عوامل مزبور فراهم ساخت. این گروه که در پاییز ۱۳۰۶ / ۱۹۲۷ به خوزستان اعزام شدند در آنجا به تعداد دیگری از هواداران و فعالین کمونیست که از قبل در خوزستان حضور داشتند، ملحق شده و با استفاده از فعالیت های گسترده تری که در آن مقطع بر ضد

شرکت نفت جریان داشت - از جمله تلاش ملیون برای سازماندهی کارگران بر ضد شرکت - توانستند کار خود را پیش ببرند. در عرض مدت زمانی کمتر از یک سال آنها موفق شدند تشکیلاتی را در میان کارگران سازمان دهند که آمادگی آن را داشت به نحوی صریح و علنی رو در روی شرکت نفت قرار گیرد. آنها پس از یک رشته فعالیت های اولیه در مراکز و چون آموزشگاه فنی شرکت که از لحاظ جذب افراد زمینه ای مساعد بود، تشکیلاتی مخفی را سازمان دادند که بر اساس گروه های سه نفری مرتبط با یکدیگر سامان یافته بود. به نوشته یوسف افتخاری «... چون کارگران نفت و اکثریت اهالی خوزستان با شرکت نفت مخالف بوده و از آن شرکت متنفر بودند، ایجاد و توسعه تشکیلات چندان اشکالی نداشت اما اداره کردن و رهبری و هدایت افراد به مقصد با نداشتن افراد وارد در مسائل کارگری بی اندازه مشکل و دشوار بود. بنابراین مجبور بودیم بیشتر اوقات جلسات را صرف مباحثات سیاسی و تشکیلاتی کرده، بدین وسیله عده [ای] کادر رهبری تهیه نماییم». اما علیرغم اینگونه دشواری ها در نهایت این اقدامات به گونه ای که ملاحظه خواهد شد - با پیشرفت روبرو شد و عرصه را برای رویارویی با شرکت نفت فراهم ساخت.

فعالین کمونیستی که در این زمینه فعالیت داشتند از لحاظ آموزش و سازماندهی کارگران ایرانی صنعت نفت نقشی مهم ایفا کردند ولی این نقش به رغم اهمیتی که داشت، فقط یکی از چندین و چند عاملی بود که در نهایت به سرریز یک اعتراض و شورش گسترده منجر شد؛ اگر چه برخی از این فعالیت ها جنبه ای کاملاً سری داشتند و در ارتباط با دستورالعمل های صادره از حوزه های کمونیستی صورت گرفته بود، ولی عرصه اصلی کار، عرصه ای باز و آشکار بود و در تطابق کامل با مبارزه صریحی که ملیون ایرانی بر ضد شرکت در پیش گرفته بودند؛ مبارزه ای برای خاتمه دادن به چیرگی کامل شرکت نفت انگلیس و ایران بر مقدرات خوزستان که مدت ها پیش از شروع فعالیت های کمونیستی در این حوزه آغاز شده بود و از لحاظ حمایت عمومی از پایگاه اجتماعی و سیاسی به مراتب و سیعتری نیز برخوردار بود.

ناسیونالیسم ایرانی

پس از یک رشته عملیات نظامی در اواخر سال ۱۳۰۳ که به یک دوره نسبتاً طولانی از خودمختاری عملی و آزادی عمل شیخ خزعل حکمران خوزستان خاتمه داد، بازسازی اقتدار و حاکمیت ملی بر این ایالت در صدر اولویت های ناسیونالیسم نو پای ایران قرار گرفت؛ و با توجه به چنین اولویتی، دور نبود که محدود کردن فعالیت های خود سرانه شرکت نفت و همچنین وضعیت اسفناک کارگران ایرانی ای که در استخدام آن بودند نیز مورد تاکید و توجه قرار گیرد. همانگونه که الکینگتون، مدیر تاسیسات شرکت نفت در آبادان در گزارشی تحت عنوان «برآوردی از وضعیت سیاسی خوزستان با توجه خاص به ناآرامی کنونی» خاطر نشان ساخت، بعد از سفر اخیر رضا شاه به خوزستان در نوامبر ۱۹۲۸/آذر ۱۳۰۷، با هدف اصلی «نشان دادن این امر که کل خوزستان نیز همانند دیگر ایالات بخشی از امپراتوری ایران...» بود که مبارزات جاری برای کاستن از موقعیت ممتاز شرکت ضرباهنگی تندتر به خود گرفت.

در خلال این سفر بود که برخلاف انتظار و تدارکات شرکت نفت، رضا شاه از دیدار از تاسیسات شرکت در خوزستان امتناع کرد. برای روزنامه شفق سرخ که این ماجرا را گزارش کرد نارضایی عمومی از شرکت نفت مهمترین عاملی بود که رضا شاه را به چنین اقدامی وادار کرد؛ «... کمپانی در کلیه معاملات خود با مردم رویه عالیجنابی و حتی انصاف را رعایت نکرده و غیر از جلب نفع و اظهار خودنمایی و اعمال نفوذ رویه-ای ندارد. مردم بالطبع از تکبر و نخوت فروشی آنها عاجز بودند، مامورین کمپانی خود را فقط نماینده مؤسسه اقتصادی نمی خواستند فرض کنند و ترجیح می دادند که در کلیه امور مداخله کنند. حتی اداره سیاسی داشتند که حال اسم آن اداره مبدل شده است به اداره اطلاعات و این اداره سیاسی مثل سفارتخانه یک دولت قوی در یک دولت ضعیف مداخله در هر امری می نمود.... روی هم رفته قبل از استقرار سلطنت پهلوی رویه کمپانی نفت جنوب بی شباهت نبود به رویه ای که کمپانی هند

شرقی ... دو قرن قبل در هندوستان اتخاذ کرده بود. به این دلایل و به دلیل صدها مطلب جزئی دیگر مردم اینجا نظر خوبی به رویه کمپانی نفت جنوب ندارند. البته در این صورت احساسات چندان موافق نبود به اینکه پادشاه خود را نیز میهمان آنها ببینند...»

به نوشته ال‌کینگتون در گزارش پیش گفته در پی بازگشت رضا شاه به تهران : «... از مواضع مقامات حکومتی معلوم بود که به آنها دستورالعمل داده شده است که در عین بذل هر گونه مساعدت و حفاظت از شرکت، در اینکه صاحب واقعی خانه چه کسی بود نیز جای کوچکترین پرسشی بر جای نگذارند.»

در کنار مبارزه تبلیغاتی وسیعی که از تابستان ۱۳۰۷ در مطبوعات بر ضد شرکت نفت آغاز شده بود، سخنان مخبر السلطنه هدایت در جلسه ۲۰ نوامبر ۱۹۲۸ / ۲۹ آبان ۱۳۰۷ مجلس شورای ملی در معرفی برنامه هیئت دولت نیز از این جهت مهم و درخور توجه تلقی شد. وی خاطر نشان ساخت که «... البته دولت شاهنشاهی معتقد به دادن امتیازات مطابق اصول و شرایط امتیازات گذشته نبوده و اجازه دخول هیچ نوع سرمایه را که مؤید و مروج نفوذهای سیاسی باشد، نخواهد داد و امیدوار است که خود دارندگان امتیازات گذشته متوجه خواهند بود که شرط حتمی جلب مساعدت کامل دولت شاهنشاهی منوط به تجدید نظر و اصلاح آنها است...» در چارچوب یک چنین تحولاتی بود که وضعیت کارگران ایرانی صنعت نفت نیز اهمیتی بیش از پیش یافت.

مسئله کارگران ایرانی

وضعیت کارگران ایرانی از دیرباز یکی از مضامین مهم در ارتباط با شرکت نفت بود. بر اساس قرارداد داری شرکت نفت متعهد شده بود که به استثنای امور فنی و مدیریت، از کارگران ایرانی استفاده کند؛ ولی این توافق هیچگاه رعایت نشد و حضور طیف گسترده ای از کارگران هندی و عرب در این حوزه از دیرباز موضوع شکوه و شکایت ایرانیان قرار داشت. یکی از آخرین تنش

هایی که در این زمینه پیش آمد آن بود که در مارس ۱۹۲۸/اسفند ۱۳۰۶ شایع شد که شرکت نفت قصد دارد ۱۰/۰۰۰ کارگر ایرانی را اخراج و به جای آنها کارگران عرب و هندی استخدام کند، و این شایعات باعث آن شد که بیش از ۲۰۰۰ کارگر ایرانی در برابر اداره امور کارگری شرکت در آبادان گرد آمده و در خلال تظاهراتی که صورت گرفت، سنگ هایی نیز به طرف اداره مزبور پرتاب شد.

اگر چه در آغاز مقامات ایرانی بیشتر به جنبه «کمی» این امر نظر داشتند تا وجه «کیفی» آن، یعنی ملزم داشتن شرکت به استخدام تعداد هر چه بیشتری از کارگران ایرانی، ولی به تدریج - و با توجه به ملاحظات جدید که در قبال شرکت پدیدار گشت، جنبه «کیفی» این ماجرا نیز اهمیت یافت، یعنی شرایط کار و زندگی کارگران ایرانی.

در خلال مبارزه تبلیغاتی ای که مطبوعات ایران از اواخر تابستان ۱۹۲۸/۱۳۰۷ بر ضد شرکت آغاز کردند علاوه بر تعدادی از جراید چپ گرا چون طوفان که از دیرباز منافع بریتانیا را در ایران هدف حمله و انتقاد داشتند، تعدادی از جراید غیر چپ و شبه رسمی تهران نیز وارد کار شدند؛ جرایدی چون اطلاعات، ستاره ایران و شفق سرخ که آنها نیز وضعیت اسفناک کارگران ایرانی صنعت نفت را مورد توجه قرار دادند. علاوه بر این جراید داخلی پاره ای از نشریات ایرانی چاپ خارج مانند حبل المتین، کلکته و چهره نمای قاهره نیز که در قیاس با جراید داخلی از آزادی عمل بیشتری برخوردار بوده و لهذا مواضع تندتر و صریح تری نسبت به انگلیسی ها به طور کلی و شرکت نفت به طور اخص، داشتند، در توضیح بیشتر این مقوله می توان به مقاله «معامله شرکت نفت جنوب با کارگران» به قلم محمود خوزستانی اشاره کرد که در اوایل مهر ماه ۱۳۰۷ در شفق سرخ منتشر شد. در این مقاله پس از اشاره به وضعیت «به نهایت درجه فجیع و رقت آور ... کارگران ایرانی شرکت نفت ایران و انگلیس در خوزستان و مخصوصاً در آبادان...»، در توضیح جزئیاتی دقیق تر وضعیت دستمزدهای آنان بررسی شده بود؛ اینکه «... اسما ماهی نه تومان حقوق دارند اما پس از وضع اجرت ایام تعطیل یعنی روزهای شنبه و

جریمه-هایی که بر آنها تحمیل می شود، قریب به هفت تومان و کسری ماهانه اجرت می گیرند.» و این در حالی بود که اکثر آنها «... به تفاوت از پنجاه تا صد و پنجاه تومان به کسبه و دکاندارهای آبادان مقروضند [و] بعضی از این کارگران که دارای زن و بچه باشند حالشان با این اجرت کم خیلی بدتر است و کلبه سیاه و پوشالی آنها منتها درجه فقر و مسکنت و ذلت را در نظر یک نفر انسان حساس تجسم میدهد.»

محمود خوزستانی در ادامه این مقاله، در بررسی علل توفیق شرکت نفت در پیشبرد خواسته هایش برخلاف منافع ملی ایران، بی علاقه‌گی «مامورین دولتی را به حفظ مصالح جمهور» و جهل کارگران ایرانی و فقدان «حس دفاع از نفس» را در میان آنها مهم دانست. به نوشته او در چنین وضعیتی «... اگر فرضاً وقتی معدودی از کارگران بخواهند کلمه ای در دفاع از حقوق خود بگویند کمپانی می تواند به دست مامورین وطن پرست (!) آنها را سرکوب و از توحید مساعی آنها جلوگیری کند.» به عقیده او «... در هیچ جای دنیا نظیر این معامله وجود ندارد و در صورت موجودیت، کارگر و کارفرما و یا کارگران در تشکیل اجتماع و دفاع از حقوق خویش آزادند یا دولت در این قبیل امور دخالت کرده و از تعدیات سرمایه داران نسبت به کارگران که توده زحمتکش ملت را تشکیل می دهند جلوگیری می نماید...»

با این حال «مسئله کمپانی نفت و معاملات او در خوزستان» فقط به موضوع کارگر و سرمایه دار محدود نبود، «... آمال استعماری جوانان انگلیسی مستخدم شرکت نفت که غالباً اعضاء سابق قشون یا اداره سیاسی هندوستانند سربار مقاصد سرمایه داری ارباب سهام خارجی گشته و گلوی کارگر بیچاره ایرانی را به درجه اختناق فشار می دهد و ... اگر از طرف دولت اقدام جدی تدافعی اخذ نشود عنقریب حالت معنوی مستعمراتی در رأس خلیج فارس ایجاد شده و میکروب این جذام اجتماعی نه تنها خوزستان و جنوب ایران، بلکه سایر نقاط مملکت را خواهد خورد.»

در کنار طرح و بحث مضامینی از این دست در عرصه افکار عمومی ایران، در خوزستان نیز ترکیبی از شخصیت های محلی و مقامات دولتی که با اقدامات

یکسویه شرکت نفت و مداخلات دائمی آن در امور محلی مخالف بودند رکن اصلی رویارویی با شرکت نفت را تشکیل دادند؛ کسانی چون میرزا حسین خان موقر نماینده خرمشهر در مجلس شورای ملی از جمله این شخصیت های محلی بودند. موقر از صاحبان محلی سرمایه بود که علاوه بر املاک و مغازه هایی که در آبادان داشت، به دلیل تبار بوشهری اش در میان جمعیت بوشهری و تنگستانی خوزستان نیز صاحب نفوذ بود. در میان مقامات محلی نیز به افرادی چون محمدحسین بدیع، کنسول ایران در بصره می توان اشاره کرد که از چهره های شاخص ضد انگلیس در این دوره بود و یا مرزبان مسئول گمرکات خوزستان که حتی در یک مرحله از سوی مقامات انگلیسی به اختفاء یک محموله اسلحه در منزلش متهم شد.

در واقع باشگاه های کارگری ای که در تشکل و آموزش کارگران ایرانی صنعت نفت نقش اساسی ایفا کردند در پی سفر فوق الذکر رضا شاه و با حمایت کسانی چون میرزا حسین خان موقر تاسیس شدند. اگر چه پس از مدتی با توجه به مخالفت های فزاینده شرکت نفت، تلاش موقر برای افتتاح یکی از شعب این باشگاهها در آبادان به نتیجه نرسید و باشگاه های فعال در اهواز و خرمشهر نیز تعطیل شدند ولی همانگونه که الکینگتون در یکی از گزارش هایش خاطر نشان ساخت از این مرحله به بعد «... موقر مجبور شد که با پنهان کاری بیشتری مقاصد خود را دنبال کند. باشگاه ها [به فعالیت] خود ادامه دادند ولی از این مرحله به بعد به صورت انجمن های مخفی و برخوردار از کمک های معتدابه و متشکل براساس خطوط مشخص کمونیستی...»

تحریکات و تبلیغاتی که به اعتصاب و تظاهرات اردیبهشت ۱۳۰۸ منجر شد از دو وجه مشخص برخوردار بود. روزگار سخت و دشوار کارگران ایران، دستمزدهای نازل و شرایط نامناسب زیستی... یعنی مسائل صرفاً طبقاتی یکی از این وجوه را تشکیل می داد و سعی و تلاشی در جهت مرتبط ساخت این قضیه با رویارویی جاری ایرانیان با دولت بریتانیا و نماد چیرگی آن، یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران نیز وجه دیگرش را.

یکی از بیانیه هایی که در همان ایام منتشر شد خود به روشنی گویای این دو

جنبه است. در این بیانیه که خطاب به «پدر تاجدار، مقامات حکومتی و دربار ما» صادر شده بود از تیره روزی کارگران ایرانی - «اولاد شریف و نجیب داریوش» - سخن به میان آمده بود که تحت ظلم و ستم انگلیسی ها و به ویژه کارمندان و واسطه‌های هندی آنها قرار داشتند؛ کارگرانی که «... در راه شرکت نفت هر چه داشتند فدا کردند ولی اینک جز اینکه در دمای ۱۲۵ درجه [فارنهایت] خوزستان لوله و مواد سنگینی را برشانه هایشان حمل کنند، کار بهتری نداشتند.» در انتهای این بیانیه نیز از سرتیپ فرج الله خان که «حامی و مدافع واقعی حقوق ملت ایران» توصیف شده بود، خواسته شد که «جامعه کارگران خوزستان را تحت حمایت خود گرفته و بدین وسیله دست ظلم و ستم شرکت نفت را از سر گروهی از زحمتکشان تحت ستم و بیچاره ... کوتاه سازد.»

بعد از تظاهرات و اعتصاب اردیبهشت ۱۳۰۸ نیز اگر چه مقامات شرکت نفت در بیانات و اظهارات خویش بیشتر بر نقش عوامل شوروی و ماهیت کمونیستی این تحرکات تأکید داشتند ولی عملاً بیشتر از وجه ایرانی امر نگرانند تا وجه به اصطلاح «بلشویکی» آن. از این رو از میدان به در کردن و برکناری آن دسته از مقامات ایرانی که از نظر آنها، پشتیبان اصلی این ماجرا بودند نیز در اولویت قرار گرفت؛ کسانی چون موقر و دیگر خویشان او در خوزستان یا مرزبان مسئول گمرکات.

در کنار یا برکنار از کارگران ایرانی؟

برای تشکیلات حاکمه ایران، مسئله به مراتب پیچیده تر از این بود و اولویت های کار نیز به این روشنی نبود. برای مثال تیمورتاش که در یک ملاقات اولیه با تی.ال.جکز نماینده شرکت نفت در تهران در ۵ مه/۱۵ اردیبهشت، برداشت وی از وخامت وضع را در خوزستان زیر سؤال نبرد و در نتیجه در صدور فرامین لازم جهت همراهی مقامات محلی در سرکوب اعتراضات کارگری نیز درنگ نکرد، در خلال ملاقات دومی که با او داشت، در پذیرش خواسته‌های

مقامات شرکت نفت - و به ویژه مواردی که به تنبیه و برکناری مقامات «خاطی» ایرانی مربوط می شد - تردید نشان داد. الکینگتون در گزارشی دیگر این دگرگونی «تاسف بار» را حاصل اطلاعات غلط و توصیه های نادرست «عناصری چند» دانست که: «... نسبت به منافع ما دشمنی می ورزند، و از میان آنها ما به ویژه نسبت به میرزا حسین موقر ظن داریم.» به نوشته الکینگتون این امر می توانست موجب نگرانی جدی باشد «... و اگر نتوان وزیر دربار را به تجدید نظر در دیدگاهش متقاعد ساخت، باید منتظر واکنش بسیار خطرناکی در مراکز عملیاتمان باشیم.»

اگر بار دیگر تحولات آتی اغراق آمیز بودن برآورد شرکت نفت از وضعیت خوزستان را ثابت کرد و «واکنش بسیار خطرناکی» در آن حوزه روی نداد ولی برداشت آنها از دگرگون شدن طرز تلقی مقامات ایرانی و به وجود آمدن تردیدهایی در میان آنها کاملاً درست بود. در اوت ۱۹۲۹/مرداد ۱۳۰۸ شفق سرخ در مقاله ای به مناسبت انتشار گزارش سالانه شرکت نفت، از عملکرد شرکت در قبال کارگران ایرانی به شدت انتقاد کرد. در این مقاله که «حال کارگران ایرانی، به مناسبت جلسه عمومی سالیانه کمپانی نفت جنوب» نام داشت، آمده بود که «... سیاست نفت ایران و انگلیس در جنوب ایران بر اساس تخویف و تهدید مستخدمین و کارگران بنا شده و اداره کنندگان شرکت مذکور به جای آن که سعی کنند از راه ترفیبه حال کارگران ایرانی اسباب تحبیب و ترضیه آنها را فراهم کنند کوشش دارند همیشه احساسات آنها را خفه کرده و آنها را چشم بسته نگاه دارند...»

سپس شفق سرخ در دفاع از خواسته های بر حق کارگران ایرانی، از سرتیپ فرج الله خان آق اولی حکمران خوزستان انتقاد کرد که اگر چه «ماموری درستکار و نجیب» است «... اما غافل از دسائس اجانب و وظیفه ناشناسی مامورین زیر دست خویش...» به اشتباه «... عده ای از منشی ها را به مجرد سوء ظن دستگیر و تبعید کرده اند...» و هنگامی هم که «... کارگران آبادانی که قبلاً به علت کمی اجرت ناراضی بوده اند به عنوان پرتست بر ضد این اقدام یک روز اعتصاب کرده اند، حکمران خوزستان [سرتیپ فرج الله خان] را در تحت

اوضاع نامساعدی از سیاست مملکت راضی به دستگیری و تبعید و حبس عده ای متجاوز از صد نفر از منشیان شرکت و سر دسته های کارگران و متفرق نمودن اعتصاب کنندگان به قوه قهریه نموده اند»

شفق سرخ در نفی روایات مقامات شرکت نفت از این ماجرا و به ویژه تأکید آنها بر ماهیت «بلشویکی» ناآرامی های آبادان، خاطرنشان ساخت اگر چه بیشتر چنین به نظر می آید که «... مامورین ما در خوزستان صلاح مملکت و مقتضیات سیاست آن روزه را چنان دیده اند که موقتا با تقاضای نامعقول شرکت در استعمال قوا بر ضد عمله ایرانی و جلب و حبس و تبعید عده ای از مستخدمین موافقت نمایند...» ولی بعید به نظر می رسد که «... حقیقت مطلب بر خود آنها هم مشتبه شده و باور نموده باشند که کارگران و مستخدمین ایرانی واقعا توطئه داشته و در تحت تأثیر تعلیمات اشتراکی قرار گرفته اند...». به نظر شفق سرخ اگر دولت «... یک نفر مأمور جدی و وطن پرست [را] برای تحقیق قضیه به خوزستان بفرستد معلوم خواهد شد که ایدا توطئه هم برای اغتشاش یا آتش زدن تصفیه خانه درکار نبوده است و اگر شکایتی از طرف عمله شده تنها شکایت ساده کارگری از کمی اجرت بوده است...»

تشکیلات حاکمه اگر چه به ارزش اخلاقی و سیاسی همراهی کارگران ایرانی در رویارویی جاری با شرکت نفت واقف بود ولی در عین حال خود به هیچ وجه نمی دانست که چگونه می توان با آن کنار آمد. محمدرحیم بدیع کنسول ایران در بصره که پیشتر نیز به او اشاره شد، از منتقدین دیرینه فعالیت های شرکت نفت در خوزستان و به ویژه رویکرد آن در قبال کارگران ایرانی بود. او بعد از بروز ناآرامی های آبادان از خوزستان بازدید و گزارش مفصلی نیز در این زمینه به وزارت امور خارجه تسلیم کرد. این گزارش از لحاظ ترسیم شمه ای از تردید و تزلزل پیش گفته جالب و درخور توجه است؛ به عقیده او اگر چه کارگران ایرانی در مدعیات خود بر ضد شرکت نفت کاملاً محق بودند و حتی در این زمینه به نقل از یکی از مامورین محلی، خاطر نشان ساخت که بحث قصد آشوب و بلوای کارگران بی اساس بوده و «... کمپانی برای بدنام ساختن اجزای ایرانی و اخراج آنها این تهمت را به ایشان زده است...»، ولی با این

حال بر این اعتقاد بود که «... اقدام حاکم آبادان به موقع بوده است و فدوی هم عقیده ندارد در نقطه سرحدی مثل آبادان کارگران بهانه برای مداخلات انگلیسی‌ها تهیه کنند...»

بدیع که در مقام یکی از نمایندگان دولت احتمالاً هم از مخاطرات بالقوه نهفته در هر گونه حرکت مستقل کارگری آگاه بود و هم از ارزش و اهمیت آن در مقابله جاری با شرکت نفت، توصیه کرد که «... یک کمیسیون دائمی از طرف دولت در آبادان به ریاست نماینده مخصوص وزارت جلیله فواید عامه» و عضویت کسانی چون حکمران خرمشهر و همچنین حکمران و روسای پست و شهرداری آبادان تشکیل شده و به صورت منظم به «... تمام شکایات اجزاء و کارگران ایرانی رسیدگی و بر طبق امتیازنامه و قوانینی که در سایر کمپانیهای نفت معمول و متداول است در احقاق حق و ترضیه حال آنها اقدام نماید. هر گاه کمپانی اجحاف می کند، جلوگیری و اگر اجزاء و کارگران تقصیر دارند آنها را تنبیه بسازند و هر ماه راپورت جامع الاطرافی از وضع کمپانی و طرز معیشت کارگران و مستخدمین آنها به مرکز تقدیم نماید...»

برای نشریه حبل المتین که این گونه تحرکات کارگری را امری عادی و طبیعی دانسته و مقتضی «... محیط امروزه [که] در همه جا عملجات را هم به فکر راحتی خود انداخته، زحمت خود را کمتر و اجرت خویش را بیشتر می جویند...»، که با توجه به توسعه تدریجی صنایع در ایران، از این به بعد نیز «... این گونه آوازه‌ها در نقاطی که عملجات مجتمع شوند همه روزه پیش آمده و خواهد آمد...» بر ضرورت تدوین یک قانون کار تأکید گذاشت؛ «... اولین وظیفه دولت و مجلس است که برای این جماعت روز افزون قانون وضع نموده تا وظایف عملجات و تکلیف مالکیتی معین باشد...»

تا جایی که می دانیم نه «یک نفر مأمور جدی و وطن پرست» برای رسیدگی به ناآرامی های آبادان و اعلان برائت کارگران از اتهام قصد بلوا و آشوب به خوزستان اعزام گردید و نه دولت و مجلس «برای این جماعت روز افزون قانون وضع نمود تا وظایف عملجات و تکلیف مالکین معین باشد». یک

«کمسیون دائمی» نیز به گونه ای که بدیع در ذهن داشت و پیشنهاد کرد، تاسیس نشد و اگر هم تاسیس می شد، بعید به نظر می آمد که بتواند جایگزین یک حرکت مستقل کارگری گردد.

در واقع با سرکوب تظاهرات اردیبهشت ۱۳۰۸، تحرکات جاری در عرصه رویارویی با شرکت نفت انگلیس و ایران بخشی از تاب و توان خود را از دست داد. اگر چه برای مدتی این نهضت ادامه یافت، ولی وجه کارگری آن که تا پیش از این از جمله نکات مهمی بود که جراید ایران در لزوم احقاق حقوق ایرانیان، گوشزد می کردند، به دست فراموشی سپرده شد. از این به بعد تأکید جراید بیشتر بر جنبه های حقوقی و مالی قرارداد داری قرار گرفت تا سیه روزی و بیچارگی کارگران ایرانی کمپانی نفت جنوب.

در نوامبر ۱۹۳۲/آذر ۱۳۱۱ پس از یک رشته مذاکرات طولانی و بی نتیجه میان دولت ایران و هیئت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران، ایرانیان تصمیم گرفتند که امتیاز داری را لغو کنند. با آن که لغو امتیاز مزبور نیز به نحوی یکجانبه اعلان گردید ولی اندک زمانی بعد، پس از ارجاع قضیه به جامعه ملل دولت ایران وادار شد، با عدول از بسیاری از خواسته های پیشینش، قرارداد جدیدی را امضا کند که به هیچ وجه قرارداد رضایتبخشی نبود. در بررسی علل تسلیم سریع و تقریباً بی قید و شرط دولت ایران در برابر خواسته های شرکت نفت (و دولت بریتانیا)، فقدان یک تکاپوی واقعی محلی - از جمله یک تحرک نیرومند کارگری که می توانست بخش مهمی از این تکاپوی محلی را تشکیل داد - نیز از جمله عواملی است که می توان مورد توجه قرار داد.

حدود بیست سال بعد، در اواخر دهه ۱۳۲۰، ایران با تحرکات مشابهی روبرو گردید که می توانست دولت را در برابر معضلی همانند معضل پیشین قرار دهد؛ بروز گاه به گاه ولی فزاینده مجموعه ای از نارضایتی ها و اعتراضات صنفی در میان کارگران صنفت نفت جنوب، در تلاش ارتقا دستمزدها و بهبود وضعیت زندگانی که از نظر مقامات دولتی چیزی جز یک «آشوب کارگری» نبود و در عین حال شکل گیری دور جدیدی از تحرکات ضد انگلیسی که یک

تجدیدنظر اساسی در مفاد امتیاز نفت جنوب را مد نظر داشت. ولی این بار برخلاف دوره قبل، کارگران از صحنه حذف نشدند. فروپاشی نظام استبدادی رضا شاه در پی وقایع شهریور ۱۳۲۰ عرصه را بر یک فضای جدید سیاسی گشود؛ عرصه ای که در آن در چارچوب یک تکاپوی گسترده ملی در جهت کوتاه کردن دست شرکت نفت از خوزستان، یک تحرک مستقل کارگری نیز پا گرفت. آنچه در دوره قبلی روالی متعارض و ناهمگون یافت، اینک همسو و هم گام شد و به نتیجه رسید.

توضیحات و مأخذ

۱- کاوه بیات : در کنار یا بر کنار از کارگران ایران آبادان، اردیبهشت ۱۳۰۸ گفتگو شماره ۴۴

یادداشت ها:

□ این گزارش در نشست «فراز و نشیب نوسازی آمرانه در ترکیه و ایران» که در ۱۹-۲۰ سپتامبر ۲۰۰۳ در مؤسسه بین-المللی تاریخ اجتماعی IISH آمستردام برگزار گردید، ارائه شد. امید است که گزارش کاملتری از واقعه آبادان و زمینه های تاریخی و اجتماعی آن به زودی منتشر شود. ک.ب.

۱ . برای مثال بنگرید به ابوالفضل لسانی، طلای سیاه یا بلای ایران، تهران، ۱۳۲۹؛ مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت، تهران ، ۱۳۳۴، فواد روحانی، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران، ۱۳۵۲

۲ . برای آگاهی از یک تلاش اولیه جهت ارائه یک تفسیر کارگری محض از وقایع خوزستان بنگرید به مقاله «وضعیت کارگران نفت جنوب در ایران» ستاره سرخ، سال دوم، شماره های ۷-۸، فروردین - اردیبهشت ۱۳۰۹ همچنین بنگرید به ویلم فلور، اتحادیه های کارگری و قانون کار در ایران ۱۹۰۰-۱۹۴۱، ترجمه دکترا ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات طوس، ۱۳۷۱، صص ۶۰-۷۱

Ronald W. Ferrier, "The Development of the Iranian Oil Industry" in .
H. Amirsadeghi (ed.), Twentieth Century Iran, William Heineman Ltd.,
۹۳-۹۸, pp.۱۹۷۷London,
,Ibid .

و همچنین فلور، پیشین، ص ۶۲

. British Petroleum Archive (BPA), ۱۷'۶'۱۹۲۹ Labour Welfare, ۵۹۰۱۱, (از دوست گرامی آقای مجید تفرشی که تصویر مجموعه ای از اسناد زیرببط آرشیو شرکت نفت را در اختیار نگارنده قرار دادند، تشکر می-شود)

.Ferrier, The History of the British Petroleum Company, Vol. ۱, London, p. ۴۳۲

.Sir John Cadman to Brig - General Sir Clayton, British High Commissioner in Baghdad ۲۴May, ۱۹۲۹; Copies of Telegrams Regarding Recent Dispatches in Persia, ۲nd May - July ۱۹۲۹, pp. ۱-۲, BPA. ۵۹۰۱۰

.From Tehran to Abadan, ۵th May, ۱۹۲۹, No.۹۷. Copies of Telegrams, p.۱, BPA ۵۹۰۱۰

۲, Ibid. p.۹۲, No.۱۹۲۹th May, ۶Form Abadan to London, .

۱۰ . گزارش رئیس پست و تلگراف خرمشهر به وزارت پست و تلگراف، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۸ به نقل از نفت در دوره رضا شاه ، اسنادی از تجدیدنظر در امتیازنامه داری (قرارداد ۱۹۳۲)، اداره کل آرشیو، اسناد و دفتر موزه ریاست جمهور، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸، صص ۹۹-۱۰۰

nd June, ۲۲E. H. Elkington (Abadan), To H. E. Medlicott (London), . ۵۹۰۱۰, BPA ۱۹۲۹

, ۱۸۸۱-۱۹۶۵in Iran Political Diaries, ۱۹۲۸Persia, Annual Report, .

, Dr. R. M. Burell (General Editor), Archive Editions, ۱۹۲۷-۱۹۳۰: ۸Vol. ۴۵۵, p. ۱۹۹۷

Hugh Seton - Watson, the Pattern of the Communist Revolution, .

۱۰۴-۱۱۰, pp. ۱۹۶۰Methuen and Co. Ltd., London,

۱۴ . سپهر ذبیح، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه محمد رفیعی

مهرآبادی، تهران، انتشارات عطایی، چ ۲، ۱۳۷۸، صص ۱۰۸-۱۲۱
 ۱۵. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: یوسف افتخاری، خاطرات دوران سپری
 شده ۱۲۹۹-۱۳۲۹، به کوشش کاوه بیات و مجید تفرشی، تهران: انتشارات
 فردوس، ۱۳۷۰، صص ۲۹-۳۶ و ۱۱۵-۱۳۴

۱۶. همان

۱۷. همان، ص ۱۲۶

۱۸. همان

E. H. Elkington, An Appreciation of the Political Situation in Kuzistan .
 , ۱۹۲۹th June ۱۷with Special reference to the Present Unrest at Abadan,
 ۵۹۰۱۰, BPA ۴p.

۲۰. شفق سرخ، ۱۲ آذر ۱۳۰۷؛ برای آگاهی از تفسیر سفارت بریتانیا از این
 سخنان و تحولات ذیربط بنگرید به:

Persia, Annual Report, ۱۹۲۸in Iran Political Diarie, ۷op. cit., p. ۲۷۳
 ۴E. H. Elkington, An Appreciation... op. cit. p. .

۲۲. اطلاعات، ۲۹ آبان ۱۳۰۷

۲۳. بنگرید به نفت در دوره رضا شاه، پیشین، صص ۱۵-۷ و ۳۲-۳۴ و ۴۲

۲۴. همان، صص ۳۵-۳۸

۲۵. برای آگاهی از نمونه ای از یکی از انتقادات اولیه روزنامه طوفان از
 شرکت نفت بنگرید به مقاله ای از فخرالدین شادمان تحت عنوان «ب.پ.» در
 شماره ۲۸ شهریور ۱۳۰۶ همان روزنامه.

۲۶. شفق سرخ، ۸ مهر ۱۳۰۷

۲۷. همان

۲۸. همان

۲۹. برای آگاهی بیشتر از سرگذشت موقر بنگرید به: محسین رکن زاده
 آدمیت، دانشمندان و سخن-سرایان فارس، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۴۰، ۵
 جلد، ج ۵، ص ۵۲۶. همچنین زهرا شجیعی، نمایندگان مجلس شورای ملی در

بیست و یک دوره قانونگذاری، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۴، ص ۳۷۱

.Jacks [?] To E. H. Elkington, ۷th June ۱۹۲۹, BPA ۵۹۰۱۰

برای آگاهی از رویه نسبتاً مساعد مقامات محلی نسبت به کارگران ایرانی و خواسته‌های آنان بنگرید به یوسف افتخاری، پیشین، صص ۳۳-۴۴، و ۱۴۳-۱۱۵

.E. H. Elkington, An Appreciation..., op.cit., p.۶

.Notice, enclosed with a letter from Abadan, ۱۵, ۶, ۲۹, BPA ۵۹۰۱۰

.Sir John Cadman to Brig- General Sir Gilbert Clayton, op. cit.,; see Annual Report, ۱۹۲۸ in Iran political Diaries, op.cit., p..۴۵۵

اشاره به حضور ناو «فروزه» شوروی در خرمشهر و ارتباط احتمالی آن با وقایع جاری از دیگر مطالبی بود که مقامات انگلیسی در پر و بال دادن به وجه «بلشویکی» ماجرا عنوان کردند.

.Interview with his highness Teymourdash on the ۲۹th of May. ۱۹۲۹, p.۲, BPA ۵۹۰۱۰

.E. H. Elkington, to Medlicott, ۲nd June ۱۹۲۹, p.۴. BPA ۵۹۰۱۰

۳۶. شفق سرخ، ۳۰ مرداد ۱۳۰۸

۳۷. همان

۳۸. همان

۳۹. گزارش محمد حسن بدیع به وزارت امور خارجه، ۲۴/۲/۱۳۰۸، در نفت در

دوره رضا شاه، پیشین، صص ۱۰۸-۱۱۱

۴۰. همان

۴۱. حبل المتین، شماره ۳۷، ۱۴ خرداد

فصل شانزدهم

تورج اتابکی: از عمله تا کارگر؛ زایش طبقه کارگر در صنعت نفت ایران -

تورج اتابکی وضعیت کارگران صنعت نفت ایران را این چنین بررسی می کند:

در نخستین ساعات یک روز بهاری، پنج خرداد ۱۲۸۷ (۲۶ می ۱۹۰۸)، در پی ماهها اکتشاف و حفاری در جنوب غرب ایران، یکی از چاهها در دامنه‌های رشته کوه زاگرس- نه چندان دور از ویرانه‌های یک معبد پارسی، تخت سلیمان- سرانجام به نفت رسید. استخراج نفت در سال ۱۲۸۷ و متعاقب آن ساختن پالایشگاه نفت، اسکله حمل و نقل و شهرهای شرکتی در جنوب غربی ایران، فصل نوینی در تاریخ ایران گشود. بابت بهره‌مندی از انحصار مطلق بر سر استخراج، تولید و بازاریابی نفت، شرکت نفت ایران و انگلیس که اکنون با نام بریتیش پترولیوم (BP) خوانده می‌شود، کارزار عظیمی را جهت استخدام کارگر و در وهله اول با طرح جذب نیروی کار ایلات و ساکنان روستاهای نزدیک به راه انداخت. لیکن، در منطقه‌ای که نیازهای انسانی کم و ارزان بودند، قانع ساختن مردان جوان برای ترک سبک زندگی سنتی‌شان جهت تعویض با محیط صنعتی نو که به طور ریشه‌ای الگوی کار متفاوتی داشت، کار چندان ساده‌ای نبود. آنان که به نیروی کار صنعتی نفت پیوستند از آن پس، تحت تسلط نظم کاری یک اقتصاد پیشرفته صنعتی درآمدند که نهایتاً نخستین گروه‌های طبقه کارگر ایران مدرن را ساختند. به هنگام استخدام نیروی کار برای صنعت نوپای نفت، تغییرات جمعیتی چشمگیری رخ داد. شهرهای نفتی نوآباد عملاً تمام روابط اجتماعی، سازمان اجتماعی و ساختار اجرایی حکومت را در سطوح محلی و ملی دگرگون کردند.

با بررسی این تغییرات، این پژوهش بر آن است که یک درک تجربی و کیفی از

زندگی روزمره کارگران ایرانی در صنعت نفت به دست دهد. با استفاده از گفته‌های کارگران، منابع شرکت نفت ایران و انگلیس، بایگانی وزارت امور خارجه انگلستان، اسناد ملی ایران و دیگر منابع، این پژوهش در پی یافتن پاسخ به پاره‌ای پرسش‌هاست: اینکه نخستین گروه‌های کارگران در صنعت نفت ایران چه کسانی بودند؟ فرآیند عملی استخدام، ساختار استخدام، بنگاه‌های استخدام و ارتباطات شخصی چگونه عمل می‌کرد؟ چه روش‌های تهدید یا ترغیب توسط واسطه‌ها برای استوار کردن تعهد کاری به کار می‌رفت؟ الگوهای سنتی زندگی جماعتی که بیشتر نیروی کارشان به زمین وابسته بود، تا چه حد دگرگون شد؟ فهم کارگران از دستمزد کار و نظم کار در صنعت جدید چه بود؟ شرکت نفت چگونه نظم کار را تحمیل می‌کرد و تداوم می‌داد؟ چگونه نیاز برای دستمزد نقدی رشد یافت؟ و نهایتاً، افراد کارگران چگونه به باز نمود خود رسیدند و هویت طبقاتی‌شان شکل گرفت؟ و در آخر اینکه نگاه جامعه، دولت یا شرکت نفت به باز نمود طبقاتی کارگران چگونه بود؟

چارچوب نظری پژوهش من شامل دو سطح متکی به هم از تحلیل است: اشکال کار و ساختار طبقاتی. مفهوم اشکال کار، تمامی وجوهات تحلیل‌های کار را در برمی‌گیرد، مثل ترکیب قومیتی نیروی کار، ساختاریابی نیروی کار (استخدام، مهارت‌ها، آموزش و تحصیلات)، مناسبات کار (شیوه‌های مزدهی و نظم کار) و مهاجرت نیروی کار، تحرک و ادغام. در سطح ساختار طبقاتی، هدف من تحلیل ساختاریابی طبقه کارگر، هم در شکل افقی آن است و هم عمودی.

بعد افقی عموماً با مناسبات میان کارگران و اینکه چگونه کار در صنعت نفت، هویت فرهنگی آنان را تحت تاثیر قرار داد، سروکار دارد. مساله این است که صنعت نفت چگونه قید و بندهای خویشاوندی و پیوستگی ایلاتی را که سلوک و رفتار اجتماعی‌شان، به طور سنتی مبتنی بر آن بود دگرگون کرد. پرسش اینجاست: آیا پویایی‌های پروتئریزه‌سازی معنای اراده شخصی و اعتماد به نفس را میان کارگران، جایگزین ساخت یا خیر و آیا منجر به توسعه یک همبستگی جمعی شد



پالایشگاه بی بیان مسجد سلیمان



پالایشگاه بی بیان و باشگاه گلف مسجد سلیمان

یا نه؟ همچنین بر آنم که پاسخی به این پرسش بیابم: چگونه تجربه کار صنعتی معنای جمعی هویت طبقاتی و همزمان، معنای همپای فردگرایی را ارتقا بخشید؟ تحلیل بعد عمودی به پیچیدگی روند کار به عنوان یک وجه چشمگیر تاریخ کار در صنعت نفت ایران می‌پردازد و به چندجانبگی مناسبات کار بین کارگران و دیگر بازیگران اصلی در فرآیند کار ارجاع می‌دهد. تلاش می‌کند شیوه‌های کنترل کار و کاربستشان توسط هر یک از بازیگران اصلی را توضیح دهد. نمایندگان دولت بریتانیا، دولت هند، شرکت نفت ایران و انگلیس؛ دولت ایران و گروه‌های انسانی یکجلمان و کوچ‌رو. هر یک از این بازیگران در یک علاقه مشترک سهیم بودند: کارصنعت را به طور موثری برسانند. اما ابزاری که آن‌ها برای نظارت بر نیروی کار داشتند، به گونه‌ای گسترده متنوع بود: پاداش‌های فردی و حقوق قراردادی با ارباب و تهدید توأم بود.

کشف نفت

در آغاز قرن نوزدهم، کشف و کنترل ذخایر قابل اعتماد وایمن نفت یکی از چالش‌های اصلی شرکت‌های بریتانیایی در سراسر جهان بود. امپراتوری روسیه، میدان نفتی باکو را در اختیار داشت که پس از میادین نفتی ایالات متحده، در آن زمان دومین ذخیره نفتی بزرگ شناخته شده در جهان بود. این مالکیت به همان میزان به روسیه توان کنترل بر بازارهای نوظهور و گسترش‌یابنده انرژی را می‌داد. رقبای بریتانیایی‌شان مشتاق بودند که با کشف و نگهداری ذخایر جدید نفتی در سراسر جهان، این وضعیت را تغییر دهند. در اردیبهشت، ویلیام داری، سرمایه‌گذار استرالیایی با حمایت سفارت بریتانیا در تهران، در دستیابی به امتیازی کامیاب شد که حقوق انحصاری «کاوش، فراهم آوردن، استخراج، توسعه، ارائه مناسب برای تجارت، انتقال و فروش گاز طبیعی، نفت خام، آسفالت و آزوکریت در تمام حوزه سراسری امپراتوری ایران، به استثنای پنج استان شمالی به مدت ۶۰ سال» را ممکن می‌ساخت.

مستثنا کردن استان‌های شمالی از این قرارداد به وضوح کنشی بود برای اجتناب

از به خطر انداختن مناسبات بین ایران و همسایه شمالی‌اش، روسیه. یک سال پس از حصول این امتیاز دست و دل‌بازانه، شرکت نفت برای نخستین بار فعالیت‌هایش را، در بخش غربی کشور آغاز کرد. هرچند، عواید محدود نفت به دست آمده در منطقه، حجم معاملات پیش‌بینی شده را برآورده نکرد. این مساله عوامل داری را که اکنون «شرکت استخراج اولیه» نامیده می‌شود، متقاعد کرد که به سوی جنوب کشور حرکت کنند، به سوی استان خوزستان.

پس از افزایشی کلان در عواید نفت و یک رشته از معاهدات پیچیده مالی در لندن، شرکت نفت ایران و انگلیس در تاریخ ۲۵ فروردین ۱۲۸۸ تاسیس شد. شرکت نفت ایران و انگلیس با سرمایه موجودی دو میلیون پوند، استخراج، تولید و بازاریابی نفت ایران را در انحصار خود درآورد و مزیت تمامی حقوق قید شده در امتیاز داری را دارا بود. مزید براینکه، شرکت نفت استانی بختیاری را نیز با سرمایه‌گذاری مبلغ ۳۰۰ هزار پوند، برای تضمین حمایت سران محلی ایل بختیاری، تاسیس کرد. پس از این کامیابی در کشف ذخایر نفتی، فوری‌ترین وظیفه‌ای که شرکت نفت ایران و انگلیس با آن روبه‌رو شد، چالش انتقال نفت از سر چاه نفت به بازار، به صورت خام یا پالوده (تصفیه) بود. برای بهینه ساختن سوددهی، شرکت تصمیم گرفت که نفت را در داخل ایران تصفیه کند، جایی در مجاورت خلیج فارس به شرکت نفت ایران و انگلیس امکان دسترسی آسان به بازار جهانی را می‌داد. در امتداد خط ساحلی، جزیره آبادان در گوشه شمال غربی خلیج فارس - در سمت آبراه اروندرود - لنگرگاه مناسبی برای تانکرهای حمل و نقل عرضه می‌کرد و مکانی مناسب برای ساختن پالایشگاه به نظر می‌آمد. ساخت پالایشگاه آبادان در آبان ۱۲۸۸ آغاز شد. سه ماه بعد، در دی ماه ۱۲۸۸، پروژه بلندپروازانه‌ای برای ساختن ۲۲۰ کیلومتر خط لوله برای انتقال نفت از میادین مسجدسلیمان به آبادان شروع شد.

استخدام نیروی کار برای صنعت جدید

پیش از کشف نفت در مسجد سلیمان و هنگامی که هنوز عملیات نقشه‌برداری در جریان بود، کارکنان میدانی، شماری بیش از «دوجین حفار، تعدادی آهنگر و مکانیک، یک حسابدار، یک سرپرست حمل و نقل، یک پزشک، یک دستیار و چند قاطرچی محلی» نبود. نیازهای نیروی کار برای پیشبرد عملیات، مشتمل بر تجهیزات کار، عمدتاً از طریق مذاکرات با روسای ایل بختیاری برآورده می‌شد. در گزارشی که در سال ۱۲۸۶ توسط مهندس برادشاو، کسی که مسئول کارهای جاده‌سازی بود، تدوین شده، به کارگرانی که به وسیله صمصام‌السلطنه برای ساخت جاده به مسجد سلیمان فرستاده شده بودند، اشاره می‌شود. به طور مشابه، آرنولد ویلسون از خاطرات خود به عنوان افسر سیاسی بریتانیا در منطقه می‌گوید، وقتی که او اغلب با روسای قبایل کوچک در منطقه ارتباط می‌گرفت تا از آنان نیروی کار، دسته حیوانات و حتی تجهیزاتی از حصیر، جو، چوب برای سوخت و دیگر اقلام مورد نیاز شرکت را بخواهد. در یک قرارداد دیگر، که در سال ۱۲۸۷ بین شیخ خزعل و کاکس، نماینده مقیم سیاسی انگلیسی امضا شد، شرکت نفت به شیخ خزعل پیشنهاد «تضمینی مبنی بر اینکه هیچ یک از افراد قبیله بی‌اجازه شیخ به کار گمارده نشوند» را می‌دهد. هرچند، در جریان کار معلوم شد که در تمامی مذاکرات برای استخدام نیروی کار، نیاز برای نیروی انسانی محافظ فعالیت‌های شرکت نفت، ماشین‌آلات و پرسنل آن بغرنج‌تر از تامین نیروی انسانی برای کار در روی چاه یا جاده‌سازی بود.

کار در منطقه‌ای بود که دولت مرکزی ایران نمی‌توانست قدرت فرونکاستنی‌اش را اعمال کند. شرکت به سرعت دریافت که برای پیشرفت کار نه تنها باید به دولت مرکزی رو کند، بلکه حمایت روسای ایل و قبایل محلی را نیز داشته باشد، کسانی که همکاریشان برای محافظت از شرکت در مقابل حملات احتمالی کوچ‌روها و یکجامانانی ضروری بود که بحق، شرکت نفت را به تصرف

زمین‌های مرتع و کشتشان متهم می‌کردند. گوشه چشم روسای ایل و قبایل، همچنین برای تامین نیروی کاری که شرکت نیاز به آن داشت، حیاتی می‌نمود.

در آغاز قرن بیستم، ساختار قدرت در ایلات بختیاری که در آن زمان بزرگترین ایل در جنوب غربی ایران بود، مبتنی بر پنج جایگاه طبقاتی بود. این جایگاه‌های طبقاتی با منزلت اقتصادی تعریف می‌شد، اندازه گله‌ای که داشتند و زمین‌های روستایی که تخصیص یافته بود، این جایگاه‌ها شامل ایلخان و جانشینش ایل بگ، خان، کلانتر مسئول طایفه، کدخدا مسئول تیره و نهایتاً، پایین‌ترین مرتبه در هر ایل، یعنی عمله می‌شد. عمله خود دربرگیرنده تفنگچی، چوبکی، توبره‌کش و دست‌پتی بود. عمله مصداق عمل‌کننده، در پایین‌ترین مرتبه ایل جای داشت و شاید جز رمه کوچک از چند بز و گوسفند، صاحب مکنتی نبود. عمله نیازهای لجستیکی ایل را برآورده می‌کرد و با مسایل عینی روزمره در ایل سروکار داشت، از جمله حفاظت از مردمان ایل در برابر تعدی بیگانگان بیرون از ایل. عمله در حقیقت نخستین گروه از بختیاری‌ها بود که با کار کردن در سرچاه‌های نفت و حفاظت از اموال شرکت به عنوان نگهبان، به صنعت نوظهور نفت پیوستند.

اما با فوران نفت در میدان نفتون، مساله استخدام گسترده نیروی کار به یکی از جدی‌ترین چالش‌های پیش‌روی شرکت نفت بدل شد. آرنولد ویلسون به یاد می‌آورد که اغلب کارگران ماهر و نیمه‌ماهر از هند می‌آمدند و شماری نیز از بخش‌های دیگر ایران؛ دیگر بنادر خلیج فارس و نیز امپراتوری عثمانی که آن زمان بین‌النهرین را زیر سلطه داشت. کارگران ایرانی، به جز بنایی، نجاری و نقاشی که اکثراً توسط کارگران ماهر اصفهانی انجام می‌گرفت، در کنار فعالیت‌های ساخت جاده و نقل و انتقال، عموماً به عنوان کارگر غیرماهر در عملیات حفاری، به کار گمارده می‌شدند. در سال‌های بعد و به تدریج ترکیب قومی نیروی کار به سود یک نیروی کار عمدتاً ایرانی تغییر کرد.

در پایان سال ۱۲۸۸، همچنان که عملیات حفاری شرکت نفت گسترش می‌یافت، خط لوله انتقال، کار گذاشته شد و پالایشگاه نفت آبادان شروع به تولید کرد. صنعت نو، نیروی کار به سرعت در حال رشد را در خود جای داد. در طول یک سال، شمار کارگران ایرانی در عملیات میدانی به ۴۵۷ نفر، برای خطوط لوله‌گذاری به ۷۷۰ نفر و در آبادان به ۵۹۰ نفر رسید.

ترکیب نیروی کار در مراحل اولیه استخدام هر چند با مسامحه، با شروط امتیاز نفت هزار و ۲۸۰ تنظیم شده بود، اما گاه مورد اعتراض بحق مجلس شورای ملی و دولت ایران قرار می‌گرفت. کارگران ایرانی به کار گمارده شده، هم از کوچ‌روها بودند و هم از بزرگان یکجامان و عمده‌ترین بخش کارگران غیرماهر را تشکیل می‌دادند. استخدام عمده به علت تغایر سبک زندگی ایلاتی و الزامات کار در شرکت نفت ایران و انگلیس به زودی به معضلی بزرگ برای شرکت نفت ایران و انگلیس بدل شد. ایل به طور فصلی دو بار در سال کوچ می‌کرد: در اواخر بهار، دشت‌های سوزان کویری در جنوب را به همراه گله‌ها و دسته‌هایشان به سوی ارتفاعات شمالی و رشته‌کوه‌های برف گرفته زاگرس پشت سر می‌گذاشت، جایی که مراتع تازه در انتظار بود. این بیلاقشان بود. در اواخر پاییز، هنگامی که علف در هوای یخزده فلات مرتفع زاگرس از بین می‌رفت، ایل دوباره به سمت زمین‌های پست‌تر، در جست‌وجوی مرغزار و علف تازه در دشت که مقدار فراوانی از غذای گله‌های گوسفند و بز را تامین می‌کرد، سرازیر می‌شد. این قشلاقشان بود. قشلاق همچنین، فصلی برای بازاریابی بیشینه (مازاد) محصولاتشان و خرید نیازهایشان در بازارهای شهرهای دزفول، شوش‌تر، رامهرمز و اصفهان بود. زندگی در ایل نیاز چندانی به پول نداشت و مبادله‌ای که برای رفع نیازها انجام می‌شود به گونه‌ای گسترده، پایاپای انجام می‌شد.

کوچ فصلی برای تمامی اعضای ایل بختیاری اجباری نبود. مثلاً، هنگامی که خشکسالی‌های دوره‌ای اتفاق می‌افتاد وقتی که آب و هوا در بیلاق و قشلاق مساعد نبود، یکی از اعضای ایل، معمولاً از گروه «عمله» به نزد خان می‌رفت

و درخواست اجازه برای ماندن می‌کرد. رخصت ماندن، معمولاً اعطا می‌شد. همان طور که اشاره شد، از میان همین عمل‌ها بود که شرکت نفت ایران و انگلیس نخستین کارگران غیرماهرش را در آغاز به عنوان دستیار در عملیات های اولیه آماده‌سازی و حفاری، یا در جاده‌سازی و انتقال و بعدها در لوله‌گذاری نفت، یا در ساخت پالایشگاه نفت آبادان، تامین می‌کرد. از آنجا که شرکت نفت در تمام طول سال به فعالیت می‌پرداخت، مهم‌ترین چالش، به روشنی این بود که چگونه نیروی استخدام شده خارج از فصل نیز برای شرکت بماند و با ایل کوچ نکند: «... مردان کمی برای شش ماه می‌آمدند و سپس باز می‌گشتند، ایلپاتی به گله‌هایش، شهرنشین به شهرش وابسته است. این قضیه، تا اندازه‌ای به آب و هوا وابسته بود. چندتایی ایلپاتی، در دامنه‌های داغ، در خلال ماه‌های تابستان باقی مانده بودند. آن‌ها با نخستین نفخه داغ بادهای تابستانی، با گله‌هایشان در جست‌وجوی علف، به ارتفاعات می‌رفتند و تا پاییز در آنجا می‌ماندند.»

در کنار دشواری ایمن ساختن ذخیره دائمی کارکنان، آشنایی و قبول انضباط کاری، نظم و ترتیب و وقت‌شناسی، هم برای کارفرما و هم کارگران، حتی چالش برانگیزتر شد: «برای جذب مردان ایلپاتی جهت خدمت در شرکت، چشم‌انداز پرداخت منظم و آسایش مضاعفی که حقوق ماهانه ممکن است به همراه داشته باشد، به هیچ‌روی کافی نبود؛ به هنگام استخدامشان باید تدابیری اتخاذ می‌شد تا ضمانتی بر استمرار کارشان می‌داد.»

استخدام کارگر و اسکان کارگر

عمله استخدام شده، رفته رفته با سبک زندگی جدید صنعتی خو گرفت. برخی از آنان دسته جدیدی از نیروی کار را تشکیل دادند که به عنوان «سرکار» شناخته می‌شدند. سرکارها از «سرکارگراها» یا فورمن‌ها (foremen) متمایز بودند. دومی شاخه‌ای از نیروی کار رانمایندگی می‌کرد که در روزهای آغازین شرکت نفت ایران و انگلیس مختص کارگران ماهر اروپایی یا هندی بود. در میان دیگر

نقش‌ها، سرکار، نیروی کار لازم برای شرکت را نیز تامین می‌کرد. اگر در نخستین روزهای کاوش نفت، «خان» بود که از طریق مذاکره با شرکت نفت، تامین‌کننده اصلی نیروی کار شرکت بود، حالا دیگر، سرکارها بودند که نه تنها بر کارایی نیروهای استخدامی جدید نظارت می‌کردند، بلکه مسئولیت استخدام کارگران جدید را هم بردوش داشتند و به ازای هر استخدام جدید مبلغی پاداش نیز دریافت می‌کردند. به این سان، در نخستین سال‌های شکل‌گیری صنعت نفت در ایران، کارکرد میانجی‌گرانه سرکار، تنها فراخواندن افراد برای نیروی کار جدید در صنعت روبه گسترش نبود، بلکه تضمین ماندگاریشان نیز بود. ماموریتی دوگانه: سرکار هم استخدام‌کننده بود، هم ناظم.

عمل استخدام نخست توسط خان بختیاری و سپس سرکار تا آغاز پالایشگاه آبادان که ساختش از پاییز ۱۲۸۸ شروع شده بود، ادامه یافت؛ در بهار ۱۲۹۱ نخستین بخش نفت خام پالایش شد. با گسترش فعالیت‌های شرکت نفت ایران و انگلیس و خصوصاً ساختمان پالایشگاه آبادان، شرکت تصمیم به گسترش حوزه فعالیت‌هایش گرفت. به زودی دفتر کار تازه‌ای در محوطه پالایشگاه آبادان تاسیس شد و یکی از وظایف مهم این دفتر، تلاش برای ساماندهی اشتغال با پایان بخشیدن به کار فصلی، به سود اشتغال دائمی بود. تاکید بر این سیاست استخدامی، روابط اجتماعی میان کارگران را شکلی تازه بخشید. با آموزش نسلی نو برای کار در صنعت نفت، تأثیر این سیاست به فراسوی کارگاه‌ها رفت و فرهنگ جدیدی را در فضای عمومی شهرهای نفتی ایران شکل داد.

با گسترش عملیات‌های حفاری و ساخت جاده‌های دسترسی و خطوط لوله برای انتقال نفت به خلیج فارس، به تدریج جماعتی در محل، اقامت یافت و مساله سلامت و اسکان پیش آمد؛ نجاران اصفهانی و آهنگران شوشتری و دزفولی، به طور منظم مشغول به کار شدند. مهاجرت انسانی به مسجدسلیمان، چه به نیت جست‌وجوی حرفه‌ای در صنعت نفت چه جهت خدمت‌رسانی به کارکنان این صنعت، مرزهای شهرهای نوآباد را توسعه داد. میدان نفتی‌ای که در سال ۱۲۸۹،

۵۲۳ کارمند و کارگر را در خود جای داده بود، رفته رفته به شهر شرکتی‌ای توسعه پیدا کرد که اینک با نام مسجدسلیمان و به سال ۱۳۰۰، جمعیتی بالغ بر ۱۷ هزار داشت. درحالی که شرکت نفت ایران و انگلیس به کارکنان اروپایی خود اقامت در خانه‌های بیلاقی آجری و به کارکنان هندی سکنی در خانه‌های سازمانی بزرگ را ارائه داده بود؛ اعضای ایرانی باید در پناهگاه‌هایی که از چوب یا بامبو که به سستی به هم وصل و با برگ‌های نخل مسقف شده بودند، زندگی می‌کردند. تنها در دوره پس از جنگ جهانی اول بود که شرکت نفت ایران و انگلیس نخستین پروژه مسکن برای کارگران ایرانی را آغاز کرد. برای ایجاد انگیزه‌ای بیشتر جهت نگهداشتن کارگران، شرکت نفت، مراقبت‌های اولیه پزشکی رایگان را برای کارگران و خانواده‌هایشان در مسجدسلیمان انجام داد. اقدامات دیگری نیز جهت مطلوب ساختن کار در شرکت نفت انجام شد، از جمله فراهم کردن بازار محلی، که کارگران می‌توانستند با صرف دستمزدشان غذا، لباس، تنباکو و کالاهای تزئینی بخرند. نخستین بازار از این نوع در مسجدسلیمان برپا شد. مهاجران شوشتری نخستین دستفروشان این بازار بودند. آنان همچنین مهاجران پیشگامی بودند که در حومه نخستین چاه نفت، اجتماعی تشکیل دادند. محله‌شان «کلگه» نامیده می‌شد. به زودی محله‌هایی از پناهگاه‌های مسقف شده با برگ‌های نخل توسط کارگران تازه استخدام شده شکل گرفت. محله‌هایی چون «سرکوره» یا «مال کریم». به هر حال، وقتی که مهاجران جدید از سرتاسر ایران، برای پیوستن به شرکت نفت بالنده و روبه رشد می‌آمدند، خطوط جداکننده قومی- اقلیمی در مقابل گسترش شهر نمی‌توانست مقاومت کنند. رفته رفته همه مسجدسلیمانی بودند و هویت‌های اقلیمی پیشین اگرچه محو نمی‌شد، اما به سایه می‌رفت.

استخدام کارگر و نظم کار

در روزهای آغازین صنعت نفت، گزارش‌های متعددی درباره کارگرانی داریم که پس از تنها چند روز کار، بدون هیچ اطلاع قبلی، به سادگی محل کار را ترک کرده‌اند. برای غلبه بر این مشکل، شرکت قواعد مخصوصی جهت پرداخت

دستمزد تنظیم کرد. به جای پرداخت روزانه دستمزد، که در روزهای نخست نه به ریال که به روپیه هندی پرداخت می‌شد، اجرت به صورت هر دو هفته یکبار پرداخت می‌شد. این نخستین گامی بود که شرکت نفت برای تامین تداوم کار به اجراء آورد. هرچند که در درازمدت، این قاعده جدید پرداخت دستمزد تبعات دیگری به همراه داشت، مثلا کارگران را، به زیر قرض نزول‌خواران بازار کشاند، اما به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر تداوم کار را تضمین کرد.

برخی اقدامات شوم نیز جهت پافشاری برنظم کار اتخاذ شد. هرچند که هیچ ارجاع مستقیمی به جریمه یا تنبیه بدنی در منشور قواعد کار شرکت نفت ایران و انگلیس وجود ندارد، اما در اسناد شرکت نفت ایران و انگلیس گاه به رویدادی می‌رسیم که نشان از چنین رفتاری دارد. از جمله، یک گزارش محرمانه از میدان نفت، به تاریخ اول مرداد ۱۲۹۰ داریم که در آن یک سرکارگر انگلیسی با لگد ضربه‌ای به سینه کارگری ایرانی زده و او را متهم به تنبلی و سست‌کاری کرده است. واکنش خشمگینانه و متقابل کارگر ایرانی، هم سرکارگر انگلیسی و هم مدیر میدان را سخت مبهوت کرده، چرا که «پیش از این هرگز هیچ بومی‌ای جرات نکرده که حتی دستش را برای یک اروپایی بلند کند.» از پی رویدادی دیگر و همسنگ، شرکت نفت ایران و انگلیس، جریمه‌ای به مبلغ ۵۰ قران برای هر توهین از سوی کارگران ایرانی به کارکنان اروپایی وضع می‌کند؛ جریمه‌ای که در صورت تکرار به دو برابر می‌رسد. روزهای طولانی کاری و اندازه‌گیری مدرن زمان از شیوه‌هایی بود که توسط شرکت نفت برای ایجاد نظم کاری مرسوم شد. روایات کارگران ایرانی همگی نشان از آن دارد که در سال‌های نخست فعالیت شرکت نفت، هیچ روز کاری استاندارد برای کارگران وجود نداشت. از کارگران ایرانی، درست مثل کارگران هندی یا عثمانی، انتظار می‌رفت که همگی هفت روز هفته، از طلوع خورشید تا غروب آفتاب کار کنند. چند سال بعد، در هنگامه جنگ جهانی اول، سامان روز کاری جدیدی به اجرا درآمد: شش روز در هفته، بین ۹ تا ۱۲ ساعت در روز، منوط به فصل سال. کار، در طول زمستان، از ساعت شش صبح آغاز و در شش عصر پایان می‌یافت و در تابستان از شش صبح تا سه بعدازظهر ادامه داشت. در روزهای آغاز فعالیت شرکت

نفت، یکشنبه و نه جمعه، به عنوان روز تعطیل انتخاب شده بود. هرچند که در سال های بعد، روز تعطیل از ظهر پنجشنبه آغاز و جمعه را نیز در بر می گرفت. اگرچه ایران آن زمان آرام آرام به تجربه نوسازی برخاسته بود، اما آهنگ زندگی مدرن شهری هنوز فراگیر نبود. ایران جامعه ای بود از مردمانی که زمانشان را در روزها و ماهها می شمردند، نه در دقیقه ها و ثانیه ها. جایی که ساعت شانس اندکی داشت تا نقشی را به عنوان تمهید عملی مفیدی برعهده گیرد. در صنعت نفت، تولید روزانه به دو شیفت متشکل از ۱۲ ساعت زمان کاری، تقسیم شده بود. در غیاب استفاده گسترده از ساعت، تنها راه برای آگاه ساختن کارگران از نظم زمانی در محل کار، استفاده از بوقی بود که آن را فیدوس می خواندند. بانگ فیدوس که معمولاً از فراز برجها نواخته می شد در شش صبح و شش بعد از ظهر دوبار در روز نواخته می شد تا شروع و پایان روز کاری را نشان دهد. پنجشنبه ها به علت کوتاه بودن روز کاری، بانگ فیدوس را فقط در ظهر می شد شنید.

در ۱۳۰۸، کارگران پالایشگاه آبادان اعتصابی را برای بهبود بخشیدن به شرایط کاری و دستمزدشان برپا کردند. در میان خواسته های حدود ۹ هزار کارگر اعتصابی کاهش روز کاری از ۱۰ ساعت به هفت ساعت در تابستان و هشت ساعت در زمستان بود. کارنامه این اعتصاب را جایی دیگر بررسی کرده ام.

خودآگاهی طبقاتی و پذیرش منزلت طبقاتی کارگران

پیش از این اشاره رفت که عمده ایل چگونه زندگی ایلاتی را ترک کرد و به صنعت نفت پیوست؛ چگونه نظم نوکاری را پذیرفت، دستمزد روزانه دریافت کرد و در مجاورت محل کار سکنی گزید. آیا می توان این فرآیند را به مثابه دگرگونی بنیادین در ایفای نقشی جدید برای او در نظر گرفت؟ اینکه او منزلت سنتی اش را، برای کارگر شدن، ترک کرد؟ آیا منزلت جدید اجتماعی اش بیشتر خیالین بود تا واقعی؟ اگر این فرآیند حاصل یک تغییر واقعی اجتماعی بود، پس بازتابش را

چگونه می‌توان رصدکرد؟ و اگر تنها یک امری خیالین بود، تغییرخیالین در منزلت او چگونه در شرایط واقعی زندگی‌اش انعکاس می‌یافت؟

تفسیر شکل‌گیری طبقه کارگرو بازنمایی آن به عنوان نتیجه مستقیم تغییر ساختار اقتصادی و توسعه سرمایه‌داری، در تاریخ‌نگاری «کار» بسیاری از جوامع، چه غربی و چه شرقی، معمول است. از این منظر، ایران نیز مستثنا نیست. در تاریخ‌نگاری «کار» در ایران، تفسیر استاندارد شکل‌گیری و بازنمایی طبقه کارگر عموماً در روایات مطرح مارکسیست‌های غایت‌گرا یافت می‌شود. می‌گویم مارکسیست‌های غایت‌گرا، چراکه می‌توان نگاه مارکسی داشت و غایت‌گرا نبود. استدلال مارکسیست‌های غایت‌گرا کم و بیش از این دست است: نوعی رشد و بسط مناسبات سرمایه‌داری در اروپای غربی، در توسعه غول‌آسای صنایع سنگین و تولید انبوه کالاها متجسد می‌شود. ترقی قدرت‌های اروپایی به گسترش حیطه قدرتشان منوط بود، نه تنها برای اضافه کردن بازارهای جدید، بلکه همچنین حصول مواد خام که به شدت مورد نیاز صنایعشان بود. نتایج این فرآیند، معیاری برای تقسیم کار جدید در سطح جهانی ایجاد کرد. از نیمه قرن نوزدهم، ایران به این مناسبات جهانی سرمایه‌داری پیوست و در پایان قرن، با دخول توسعه سرمایه‌داری در ایران و ادغامش در بازارهای جهانی، نیروی کار به عنوان طبقه کارگر جدید سرشته شد. با این وجود، تحکیم آگاهی طبقه کارگر تنها توسط اتحادیه‌های کارگری و از قبل مبارزات کارگری و جنبش‌های سیاسی‌ای که کارگران ایرانی در اوایل قرن بیستم سازماندهی کردند، محقق شد. اما شکل‌گیری طبقه کارگر (درحقیقت شکل‌گیری همه طبقات) هم حاصل فرآیندی مادی است و هم فرآیندی گفتمانی. اینکه مدعی باشیم که تنها گذار از «طبقه در خود» به «طبقه برای خود» است که کارگران را به هویت طبقاتی خویش آگاه می‌کند و از «برای خود» هم تنها «سازمان‌گرایی طبقاتی» مرادمان باشد، یعنی اینکه، کارگر تا به آن مرتبت نرسد، به هویت طبقاتی‌اش آگاه نیست. اما پرسش فراساختارانه اینجاست که در غیاب سازمان‌گرایی طبقاتی، هرگاه انسان کارورز به هویت خود برسد و جامعه نیز او را با هستی خودباز نمودش

(selfrepresentative) بپذیرد، چرا نباید از تکوین هویت طبقاتی سخن گفت؟

شکل‌گیری طبقه کارگر در صنعت نفت ایران، همان‌قدر فرآیندی مادی است که گفتمانی. شناخت و خود‌بازنمود یک هستی جدید اجتماعی زبانی نو و واژگانی نو خلق می‌کند. در شکوائیه‌ها و عریضه‌هایی که کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس به مجلس شورای ملی و دولت فرستاده‌اند، شاهد شکل‌گیری زبانی هستیم که نشان از آگاهی طبقاتی دارد. از سوی دیگر، زبانی را هم که مجلس و دولت و گاه شرکت نفت به کار می‌برند، زبانی است متحول و مبتنی بر شناخت جایگاه کارگران. نمونه‌ای به دست دهم: در یکی از نخستین مکاتبات بین کمیسر نفت دولت ایران و کاردار ایران در لندن درباره استخدام کارگران در صنعت نفت، در اشاره به کارگر غیرماهر از واژه «عمله» استفاده شده است. در همان نامه واژه «کارگر» تنها برای کارگرماهر به کار رفته است. در سال‌های بعد، نیروی کار غیرماهر در صنعت نفت توسط کارفرما و ارگان‌های دولتی، همچنان «عمله» (عملجات) و گاهی «کولی»، (coolli) یا «تندیل» (tandil) خطاب می‌شد. این کردار تا اواخر دهه ۱۳۰۰ همچنان جاری بود. در آن زمان، یعنی سال‌های نخست حیات صنعت نفت، کارگران ایرانی نیز در شکوائیه‌هایشان خود را «عمله» و از جمع «عملجات» می‌خواندند و واژه «کارگر» را برای هندیان به کار می‌بردند. اما از پی جنگ جهانی اول در شکوائیه‌ها و عریضه‌های کارگران، رفته‌رفته به کاربرد واژه «کارگر» برای معرفی خود می‌رسیم. مثلاً، در عریضه‌ای که به مجلس شورای ملی به سال ۱۳۰۳ رسیده، از وضعیت کار و زندگی نیروی کار آبادان به «بیش از اندازه رقت‌انگیز و فراسوی تحمل انسان» یاد می‌شود: «هر ماه، شرکت مبلغی را از حقوقمان کسر می‌کند، به بهانه اینکه پرداخت کامل حقوق، کارگران را ملزم به کار در تابستان نمی‌کند. بنا بر آنچه که شرکت مدعی است، پرداخت کامل حقوق، کارگران را از ماندن بر سرکار طی تابستان که هوا گرم است، باز می‌دارد.» نمونه‌ها از این دست بسیار هستند.

با پایان جنگ جهانی اول، حدود ۱۰ سال پس از کشف نفت در خوزستان،

صنعت نفت به تدریج نیروی کار ثابت و ماندگار خود را به دست آورد. نیروی کاری که خود را «کارگر» می‌خواند و «کارگر»ش می‌خواندند. کارگری که دیگر عمه ایل نبود و در کنار هویت طبقاتی‌اش، هویت‌های نوساخته و نیز کهن دیگری نیز داشت: آبادانی، مسجدسلیمانی، خوزستانی و سرانجام، ایرانی. طبقه کارگر در صنعت نفت ایران اینک دیگر قوام یافته بود و می‌رفت تا سهم خود را در نوسازی ایران به جای آورد.

* این نوشته، خلاصه ترجمه فصلی از کتاب «صد سال تاریخ اجتماعی صنعت نفت ایران» است که به زودی به انگلیسی منتشر خواهد شد.

* تورج اتابکی «از عمه تا کارگر؛ زایش طبقه کارگر در صنعت نفت ایران»، ترجمه: آرش اسدی، منبع تاریخ ایرانی ۲۵ اسفند ۱۳۹۲

فصل هفدهم

کارگران هندی صنعت نفت ایران در اواخر قاجاریه و دوران پهلوی اول

جمشید نوروزی و فاطمه معزی «کارگران هندی صنعت نفت ایران در اواخر قاجاریه و دوران پهلوی اول» اینگونه بررسی کرده اند:

«باتوجه به هم جواری تاریخی ایران و هند و قدمت روابط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی آن هاهمواره شماری از ایرانیان و هندیان در سرزمی نه‌ای یکدیگر حضور داشتند و در زمینه های فرهنگی و اقتصادی فعالیت می کردند. در این پژوهش تاریخی با رویکرد توصیفی تحلیلی و بر مبنای داده های اسناد و منابع سیر حضور و اشتغال کارگران هندی در صنعت نفت ایران از اواخر عهد قاجاریه تا پایان سلطنت پهلوی اول و پی آمدهای آن بررسی می شود. در این نوشتار این موضوع بررسی می شود که حضور و اشتغال کارگران هندی در صنعت نفت ایران چرا و چگونه صورت گرفته و چه پی آمدهایی در جامعه ایران به جا گذاشته است؟ یافته ها بیان گر آن است که ورود کارگران هندی به صنعت نفت ایران و استمرار حضور آنان به علت عواملی چون سیاست مدیران بریتانیایی شرکت نفت ایران و انگلیس برای استفاده از نیروی کار متخصص و ارزان و نیز تأمین منافع اقتصادی بریتانیا بوده است. این امر باعث شده است کارگران هندی که با گذر زمان در جایگاه يك اقلیت در نواحی ای چون خوزستان مستقر شدند، ضمن حفظ برخی مظاهر فرهنگی و آداب و رسوم خود، تأثیرهای اندک فرهنگی و زبانی در این مناطق به جای گذارند.

۱. مقدمه

پیشینه ارتباطات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایرانیان و هندیان و سابقه حضور هندی ها در ایران بسیار طولانی است. در زمینه قدمت این مناسبات گسترده اگر نخواهیم از دوران باستان سخن بگوییم، اشاره به دوران صفویه کفایت می کند که این امر در مقاله ها و کتاب های بعضی پژوهشگران داخلی و خارجی مورد توجه قرار گرفته است. هم چنین، در برخی از سفرنامه ها و منابع اصلی به جامانده (۹۰۷ - ۱۱۳۵ ق)، مطالب و شواهد در خور توجهی برای مناسبات از دوره حکومت صفویه ایرانیان و هندیان دیده می شود. با وجود اختلاف ها و جنگهای معدود میان حکام ایران و شبه قاره هند، به دلایلی چون رونق مناسبات اقتصادی و امنیت راهها شمار قابل توجهی از تجار هندی در ایران و شماری از تجار ایرانی در شبه قاره هند حضور داشتند (نوروزی و رضایی ۱۳۹۴: ۱۶۵).

مراکز استقرار تجار هندی در قلمرو ایران عصر صفوی پراکنده بود، اما بیشترین تجمع آن ها در اصفهان و شهرها و بنا در جنوبی بود. کمپفر (E. Kaempfer) در سفر خود به ایران، که در دوره سلطنت شاه سلیمان صفوی (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ ق) انجام گرفته است، تعداد هندی های مقیم اصفهان را حدود ده هزار نفر برآورد می کند (کمپفر ۱۳۶۰: ۵۷، ۱۹۷)، حضور جمعیت هایی به این میزان در پایتخت صفویه نشان می دهد که آنان برای زیست اجتماعی از آزادی عمل نسبی برخوردار بودند. هم چنین، به نظر می رسد، هندی های مقیم اصفهان عناصری از مظاهر فرهنگی و سبک زندگی خویش را حفظ کرده بودند. افزون بر این، آن ها با کمترین مزاحمت و دردسر در کنار اقلیت های دیگر کسب و کار می کردند (سیلوا ای فیگروا ۱۳۶۳: ۳۲۶).

مقر مهم دیگر تجار و مهاجران هندی در ایران بندر عباس بود. هندی های مقیم این بندر به دو گروه مورهای مسلمان و بانیان بت پرست تقسیم می شدند. گروه دوم، در کنار اشتغال به امور اقتصادی چون تجارت و دلالی، ظاهراً آداب و سنن



سیکلین ، محله هندی نشین آبادان- سال ۱۳۰۰

قومی خود را به جا می آورد (بازماندگان خمیری ۱۳۹۰ : ۲۸۶) به نوشته کمپفر (۱۳۶۰ : ۱۹۷) « این ها طبق رسوم و آیین خاص خود زندگی می کنند و حق دارند لباس خاص خود را بپوشند، به زبان خود سخن بگویند و از دین خود پیروی کنند». این مهاجران برای برگزاری مراسم اعیاد محلی خاص داشتند (همان: ۲۱۹)؛ البته گاه، به عللی چون وارد کردن ضررهایی به اقتصاد ایران، مورد تهاجم قرار می گرفتند. حتی زمانی فرمانی برای شکستن بت های معابد آن ها صادر شد، اما این قبیل فرمان ها و برخوردها آن قدر تکرار نمی شد که باعث شود شمار

قابل توجهی از آنان ایران راترك کنند (حسینی ۱۳۵۲ : ۵۴۱) (۵۴۱). به غیر از تجار، مندرجات برخی تحقیقات منتشره (جعفریان ۱۳۷۹ : ۸۰۰) از حضور بردگان و کنیزان هندی در این دوره تاریخی سخن می گویند.

بعد از سقوط صفویه، به علت هرج و مرج و ناامنی حاکم بر ایران، زمینه مناسب استمرار فعالیت تجار هندی تا حدود زیادی از میان رفت و بسیاری به موطن خویش بازگشتند. با وجود بازگشت تجار هندی از ایران، دیگر گروه های اجتماعی چون کارگران هندی در مناطق جنوبی ایران کمابیش حضور داشتند. با این که اطلاعاتی مفصل درباره گروه اخیر در دست نیست، به نظرمی رسد که بخشی از کارگران هندی در اموری مانند بازرگانی، ماهی گیری، و کشتی رانی به کار اشتغال داشتند.

به دنبال اکتشاف نفت در ایران، در سال ۱۳۲۱ ق/ ۱۲۸۲ ش/ ۱۹۰۳ م زمینه حضور و اشتغال گروهی دیگر از هندی ها در صنعت نفت ایران مهیا شد. بخشی از این زمینه ها متأثر از مقارن بودن سلطه بریتانیایی ها در شبه قاره هند و نفوذ قابل توجه آنها در حکومت وقت ایران بود؛ البته در شیوه سلطه و نفوذ بریتانیایی ها در اموراتصادی ایران و هند تفاوت هایی وجود داشت. هندی هایی که در اواخر حکومت قاجاریه به ایران آمدند بیش تر کارگران ماهر مورد نیاز صنعت نفت بودند که عمدتاً در خوزستان مستقر شدند. اولین کمپانی های خارجی شاغل در استخراج نفت ایران، در جست و جوی یافتن کارگران ارزان قیمت و کم در دسر، شماری از هندی ها را به خدمت گرفتند. این قبیل کارگران هندی تا

چندسال بعد از خاتمه سلطنت پهلوی اول در صنعت نفت ایران باقی ماندند. حضور کارگران هندی در ایران، همانند حضور تجار هندی در دوره صفویه، دارای پی آمدهای فرهنگی و اجتماعی بود.

این مقاله که بر مبنای مندرجات پاره ای از اسناد و منابع تاریخی و تحقیقات جدید به شیوه توصیفی تحلیلی تنظیم شده است دوره زمانی بین سالهای ۱۲۸۲ - ۱۳۲۰ در برمی گیرد. در پژوهش حاضر تلاش شده است که با تکیه بر اسناد و منابع در دسترس گوشه هایی از زندگی اجتماعی، مشکلات، و مسائل کارگران هندی و خانواده هایشان در مناطق نفت خیز خوزستان تبیین شود. هم چنین، بیان زوایایی از فرایند ترکیب و تلفیق و حذف و استقرار برخی مظاهر فرهنگی و آداب و رسوم کارگران هندی در محل اقامتشان طی چند دهه از دیگر اهداف در این مقاله است.

پیش تر، برخی پژوهش ها در خصوص کارگران هندی شرکت نفت ایران و انگلیس به زبان فارسی و انگلیسی صورت گرفته است. مثلاً ویلم فلور (W. Floor) در کتاب اتحادیه کارگری و قانون کار در ایران (۱۳۷۱)، ذیل عنوان «وضع در قلمرو اپک» حضور کارگران هندی در کنار کارگران ایرانی و نقش این حضور را در شک لگیری اعتصاب ها و اعتراض ها ، در اواخر دوره قاجاریه و اوایل دوره پهلوی بررسی کرده است. مقاله دیگر، «صنعت نفت و تحول جمعیتی و شغلی در مناطق نفت خیز جنوب ایران» به قلم ربابه معتقدی، محمد امیر ، شیخ نوری، و تورج اتابکی است که در شماره دوم دوفصل نامه تحقیقات تاریخ اجتماعی (پاییز و زمستان ۱۳۹۲) منتشر شده و روند استخدام کارگران بومی و خارجی را در صنعت نفت ایران بررسی کرده است. تازه ترین پژوهش منتشر شده در این زمینه، مقاله دیگر، «دوراز دیار، دردیاری نو» ۱ تألیف تورج اتابکی است که در شماره نخست فصل نامه مرد منامه (پاییز ۱۳۹۵) به چاپ رسیده است. در مقاله مزبور کارنامه و زمانه کارگران مهاجر هندی در ایران، از همان آغاز کشف نفت تا زمان آغاز جنگ ایران و عراق (۱۳۵۹ ش)، با تکیه بر اسناد مراکز آرشیوی چون آرشیو شرکت بریتیش پترولیوم، آرشیو ملی هندوستان، و آرشیو ملی بریتانیا بررسی شده است. در پژوهش حاضر، سعی

بر آن بوده است تا با استفاده از مندرجات تعدادی از اسناد منتشر نشده در ایران مسائلی جزئی تر چون مهاجرت خانواده های کارگران هندی، مشکلات پیش روی آنان، مسائل آموزشی فرزندان این مهاجران، و وضعیت زندگی آنان در ایران بررسی شود.

موضوعاتی که در این مقاله بررسی می کنیم عبارت انداز: دلایل وزمیننه های حضور هندی ها در صنعت نفت ایران، چگونگی زندگی کارگران هندی شاغل در صنعت نفت ایران در اواخر عهد قاجاریه و دوران سلطنت پهلوی اول، و پی آمدهای حضور این گروه در ایران است.

۲. پیدایی زمینه اولیه حضور کارگران ماهر هندی در صنعت نفت ایران

قرارداد نفتی میان ایران و ویلیام ناکس داریسی (W. K. D'Arcy) در نهم صفر ۱۳۱۹ ق/ هفتم خرداد ۱۲۸۰ ش/ بیست و هشتم می ۱۹۰۱ م به مدت ۶۰ سال منعقد شد. قراردادی که براساس آن سرمایه گذار بریتانیایی اجازه تفتیش و تفحص و استخراج نفت، حفر چاه های نفت، احداث حوض ها، محل تلمبه، تأسیس کارخانه، و... را در سراسر ایران به غیر از آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان، و استرآباد به دست آورد (نفت در دوره رضا شاه ۱۳۷۸ : ۶ - ۱۵) سه ماده از این قرارداد هجده ماده ای مستقیماً به نیروهای انسانی مربوط می شد. ماده پنجم مربوط به حق داشتن مهندسان از جانب شرکت مزبور بود. براساس این بند طرح ریزی و نقشه کار گذاشتن لوله ها با مهندسان صاحب امتیاز یا خود او خواهد بود.

مطابق مندرجات بند هشتم صاحب امتیاز باید يك یا چند نفر از اهل خیره را به منظور تفتیش برای کشف معادن نفت بفرستد (همان: ۱۱).

ماده دوازدهم قرارداد داریسی بر تابعیت ایرانی کارگران مورد نیاز برای استخراج نفت عمل و فعله که در تأسیسات فوق کاری کنند باید رعیت اعلی حضرت شاهنشاه باشند، به استثنای اجزای علمی از قبیل مدیر و مهندس و عماق و مباشرین» (همان). در روزگاری که «۹۰ درصد جمعیت فعال کشور در کشاورزی مشغول

بودند» (موحد ۱۳۹۴ : ۵۷)، کارگر واژه ای بی جایگاه بود، زیرا فعالیت صنعتی جدی ای ایران صورت نمی گرفت تا پی آمدش کارگر به معنای صنعتگرو اهل حرفه صنعتی باشد. روستاییانی که به استخدام شرکت داری درمی آمدند به صورت موقت کاری کردند و در هنگام برداشت محصول به روستاهای خود بازمی گشتند. عشایر نیز دائماً کوچ می کردند و اسکان دائم برای آنها مقدور نبود (معتقدی و دیگران ۱۳۹۲ : ۱۲۳ - ۱۲۴).

برلز (H. T. Burls) مهندس معدن و زمین شناس بریتانیایی، پیش از ورود گروه داری مأمور تهیه گزارش از دومیدان نفتی ذهاب (چپاسرخ) و دره بیدشد. او در گزارش خود به تاریخ سوم ربیع الثانی ۱۳۱۹ ق/ بیست ونهم تیر ۱۲۸۰ ش/ بیستم جولای ۱۹۰۱ م در خصوص میدانی نفتی چپاسرخ در کرمانشاه تعداد کافی کارگر گردبا دست مزد روزانه يك قران را بر آورد کرد. به نوشته او یگانه شرط استخدام آنان جلب همکاری خان محلی با اعضای کمپانی بود (برلز ۱۳۹۵ : ۵) او در خصوص وضعیت استخدام کارگر در منطقه دره بید نوشت:

ساکنان عرب در حوالی، با کمک شیخ محلی، می توانند مشغول به کار شوند؛ بدون شك در ابتدا مشکلاتی وجود خواهد داشت، اما با پرداخت های منظم و رفتار خوب تعداد کافی می توان به دست آورد. مهم ترین عامل در تعامل بابومی ها روش برخورد با آن هاست، زیرا به افراد غریبه ای که وارد منطقه می شوند با شك نگاه می کنند (همان: ۳).

داری بعد از دریافت گزارش های دقیق مورد اشاره فعالیت خود را در ۱۹۰۲ م در غرب ایران آغاز کرد. به این ترتیب، مهندسان حفار لهستانی و انگلیسی به هم راه رینولدز (G. B. Reynolds) کارشناس انگلیسی نفت که به استخدام داری درآمده بود، وارد قصر شیرین شدند (موحد ۱۳۹۴ : ۶۰) آهن گران اروپایی، بازرس ترك، و معاون ان و پزشك

هندی هم به علت نبود نیروهای متخصص ایرانی در این عملیات حضور داشتند. ظاهر آن حضور این افراد ناقض مفاد قرارداد نبود (نفت چپاسرخ کرمانشاه ۱۳۹۴ : ۱۳). هندی، واسای رستم چی، ۲ نه تنها در خدمت هیئت حفاران بود، بلکه افراد محلی نیز. (در صورت بروز مشکل زیر نظر او درمان می شدند) (همان: ۶۹).

کار اکتشاف نفت در حالی در ایران آغاز شد که داری و بریتانیایی ها مطابق مندرجات قرارداد ملزم به استفاده از کارگر ایرانی بودند، اما عملی شدن این موضوع به راحتی مقدور نبود. در دوره نصاری (حک: ۱۲۶۲ - ۱۳۱۳ ق) عده زیادی از ایرانیان ساکن نواحی شمال و شمال غربی ایران به قفقاز مهاجرت کردند و در صنایع نفت مشغول کار شدند. پدیده ای که با گذشت زمان و توسعه این صنعت در روسیه رو به فزونی گذاشت (اتابکی ۱۳۹۰: ۶۱ - ۹۶) در ۱۹۰۵ م، یعنی مقارن با تغییر عملیات حوزه اکتشاف نفت از غرب به جنوب ایران، حدود ده هزار کارگر ایرانی در حوزه های نفتی باکو مشغول به کار بودند (همان: ۷۵)، اما این مهاجران محدود به سرزمین های شمالی ایران بودند و از بخ شهای مرکزی و غربی و جنوبی ایران مهاجرتی به قفقاز صورت نگرفت و ساکنان این مناطق با کار صنعت نفت آشنا نبودند. سابقه حضور استعماری بریتانیا در هندوستان و به تبع آن گام برداشتن در جهت صنعتی شدن این کشور باعث شد هندی ها با سابقه کار در مراکز صنعتی آشنا بشوند و بیش از ایرانیان آماده حضور در صحنه های استخراج نفت باشند. کشف نفت و ساخت پالایشگاه در برمه (۱۳۰۳ ق/ ۱۲۶۵ ش/ ۱۸۸۶ م) طیفی از کارگران را با عنوان کارگران نفتی در هندوستان برسرکار آورده بود. از این رو، بریتانیایی ها به علت ضعف مهارتی نیروی کار ایرانی ساکن در بخش های جنوبی این سرزمین هندی ها را استخدام می کردند. بریتانیایی ها هندی ها «شگردان مستعدی» دانستند که تاحدی از معلمان بریتانیایی خود آموزش هایی چون تقسیم کار و بازده اقتصادی را فراگرفته بودند (ویلسون ۱۳۹۴: ۴۱).

۳. اعتراض اولیه ایران به اشتغال کارگران هندی در صنعت نفت

حضور کارگران هندی در صنعت نفت، که نقض ماده دوازدهم قرارداد ایران و داری بود، اعتراض دولتمردان ایرانی را موجب شد. عبدالحسین میرزا فرمانفرما، حاکم وقت کرمانشاه، ناراضیتی خود را در این باره اعلام کرد با

بی توجهی رینولدر مهندس باشی معادن نفت جنوبی ایران « (نفت چیا سرخ کرمانشاه ۱۳۹۴: ۴۵) مواجه شد. در ۱۳۲۱ ق/ ۱۲۸۲ ش ۱۹۰۳ م رینولدر برای تمدید قراردادش به بریتانیا سفر کرد (حسن نیا ۱۳۹۴: ۱۰۹). بعد از رفتن او روزن پلانتر (R. Plaenter) که پیش از این سابقه حضور در صنایع نفت آسام و باکو را داشت جای او را گرفت. محمدحسن خان شیخ الملك سیرجانی، که در جایگاه واسطه ای میان شرکت داری و دولت ایران عمل می کرد، ضمن نامه ای به تاریخ بیس توششم محرم ۱۳۲۱ ق/ سوم اردیبهشت ۱۲۸۲ ش/ بیست و چهارم آپریل ۱۹۰۳ م به فرمانفرما از اقدام روزن پلانتر برای جلب نظر او در خصوص اخراج کارگران خارجی شرکت نفت تمجید کرد. در بخشی از این نامه آمده است:

به محض این که فهمید میل مبارک حضرت اقدس اشرف روحی فداه بر این است که عمله جات از اتباع دولت علیه باید باشد، فوراً در صدد تغییر و تبدیل آنها برآمد و فعلاً جز دوسه نفر خدمتگزاران مهندس باشی که به طبیعت و حال او بلدیت حاصل کرده اند، با چهار پنچ نفر گاریچی که متصل باید با گاری از بغداد اسباب و آلات حمل نمایند، دیگر احدی از عمله جات خارجه نیست. تمام اتباع دولت علیه هستند؛ اگر ایرانیها می توانستند گاری راهم راه ببرند، آن ها را نیز تغیر می داد، ولی مخصوصاً تجربه کردیم ایرانیها نتوانستند. به این واسطه، آن ها را تبدیل نکرده اند؛ و الا، مانعی نبود (نفت چیا سرخ کرمانشاه ۱۳۹۴: ۵۳).

در ادامه مقاله متوجه می شویم که این امر به صورت موقت روی داد و شرکت داری بی توجه به اعتراض های مسئولان ایرانی به استخدام کارگران غیر ایرانی ادامه داد.

۴. افزایش کارگران هندی صنعت نفت و اعتراض دوباره ایرانیان

بعد از آن که سرمایه داری در دوره چهار ساله حفاری های منطقه غرب رو به پایان گذاشت، او قصد فروش و واگذاری امتیاز خود را به شرکت های مشتاق دیگر داشت. این مسئله ای بود که موجب نگرانی مقامات حکومتی

بریتانیا شد و به فکر اتخاذ تدبیر مناسب برای ممانعت از این عمل برآمدند. به دنبال این سیاست، شرکت نفت برمه برای سرمایه گذاری مشترك وارد صحنه استخراج نفت ایران شد. حاصل این توافق تشکیل شرکت سندیکای امتیازات (concession syndicate) در بیست و نهم صفر ۱۳۲۳ ق/ پانزدهم اردیبهشت ۱۲۸۴ ش/ پنجم می ۱۹۰۵ بود (موحد ۱۳۹۴ : ۶۱). تغییر حوزه حفاری برای نفت در ایران از پیش نهادهای شرکت نفت برمه بود. به این ترتیب، نیروهای حفاری از غرب ایران به جنوب یعنی ماماتین و شاردین و نفتون ۲ (مسجد سلیمان) روی آوردند (ابطحی ۱۳۸۴ : ۳۹). تیم حفاری، در رجب ۱۳۲۳ ق، در جنوب به حفاری مشغول شد (حبل المتین ۱۳۲۳ : ۶ - ۷) در جریان تغییر حوزه حفاری از غرب به جنوب ایران، به کارگرفتن کارگران غیر ایرانی هم چنان مدنظر مسئولان شرکت نفت برمه بود. این امر اعتراض دوباره برخی از مسئولان ایرانی را برانگیخت. نمایندگان مجلس شورای ملی در این باره اعتراض کردند و جوادخان سعدالدوله، نماینده طبقه اعیان در دوره اول مجلس شورای ملی، در جلسه هفتم ذی القعدة ۱۳۲۴ ق این موضوع را بررسی کرد. سعدالدوله خواهان حضور نماینده کمپانی دولت ایران (عبدالعلی خان صدیق السلطنه) در مجلس شد تا درباره این موضوع توضیح دهد. در بخشی از نطق اعتراضی این نماینده آمده است:

«عمله جات باید رعایای مسلمان ایرانی باشند، ولی از قرار معلوم تمامی عمله جات از ارمنه و رعایای عثمانی و هندی و غیر این ها از رعایای خارجه هستند که مسئولان باید به چرایی این امر پاسخ دهند (میرزا صالح ۱۳۸۴ : ۷۷) در جلسه پنجم ذی الحجة ۱۳۲۴ ق، وزیر معادن (میرزا نظام الدین مهندس الممالک کاشی) و صدیق السلطنه برای پاسخ گویی به مسئله استخدام کارگران غیر ایرانی در مجلس حاضر هم شدند. وزیر معادن در پاسخ به سعدالدوله توضیح داد که بعد از تذکر دولت ایران که «همه عمله جات ایرانی هستند مگر سی نفر» آنها نیز شامل مقامات بالا، تکنسین ها، و «عمله جات ایرانی» می شوند که حضورشان ناقض قرارداد نیست. صدیق السلطنه نیز در پاسخ به سعدالدوله

اظهار داشت تا به حال مأموریتی برای حضور در منطقه جنوب نداشته و منتظر است که «چاه نفت بیرون بیاید» (همان ۱۰۶) سعدالله که از پاسخ نماینده دولت وزیر معادن قانع به نظر نمی رسید هنوز مصمم بود که «آن سی نفر را که خارجه اند هم معلوم کنید چکاره هستند» (همان).

فشار نمایندگان مجلس شورای ملی باعث شد تا صدیق السلطنه برای نخستین بار از مناطق نفتون و ماماتین بازدید کند. نتیجه بازدید اعتراض به رینولدز برای حضور نجاران و آهن گران ترك عثمانی بود. به نظر صدیق السلطنه، در حالی که صنعت گران اصفهانی این تخصص را داشتند آوردن عثمانی ها توجیهی نداشت. در مقابل این اعتراض، رینولدز پاسخ داد که این گروه در زمره کارگران محسوب نمی شوند و ایرانیان این تخصص را ندارند (معتقدی و دیگران ۱۹۹۲ : ۱۳۰). به این ترتیب، بریتانیایی ها بی توجه به اعتراض های رسمی مقامات ایرانی هم چنان کارگران غیر ایرانی را در زمینه اکتشاف نفت به کار گرفتند.

۵. فوران چاه نفت و ساخت پالایشگاه و تداوم حضور روزافزون هندی ها

با کشف نفت در مسجد سلیمان در بیست و چهارم ربیع الثانی ۱۳۲۶ ق/ پنجم خرداد ۱۲۸۷ ش/ بیست و ششم می ۱۹۰۸ م شرکت نفت انگلو پرشین (anglo-persian oil company) شکل گرفت که مجموعه ای از سهام داران قبلی بود؛ با این حال، داریسی نیز در هیئت مدیره شرکت جدید حضور داشت (موحد ۱۳۹۴: ۷۰). در این مرحله، وزارت امور خارجه بریتانیا تصمیم گرفت به منظور حفاظت از نیروی اکتشاف و حفاران بیست سرباز فوج هجدهم بنگال رابه فرماندهی آرنولد تالبوت ویلسون (A. T. Wilson) به جنوب ایران اعزام کند (ویلسون ۱۳۹۴: ۴۶). این نظامیان اهل پنجاب و مسلمان بودند (همان: ۹۴). هزینه سربازان هندی به مراتب کمتر از سربازان بریتانیایی بود که «جیره سطح بالا و نیازمندی ها و سوخت و گوشت و لوازم پرخرج» می خواستند (همان: ۱۷۰).

کشف نفت در منطقه مسجد سلیمان پیدایی مباحثی چون ضرورت ساخت

پالایشگاه، مسئله اسکان و استقرار نیروهای متخصص، و استخدام کارگران مشخص و دائمی را به دنبال داشت. آندرو کمپبل (A. Campbell) از سوی کمپانی نفت برمه در بهار ۱۳۲۷ ق / ۱۹۰۹ م برای بررسی و تعیین منطقه ساخت پالایشگاه به جنوب ایران آمد. محل انتخابی او منطقه عبادان / آبادان بود (British Petroleum Archive 1931) ساخت پالایشگاه برعهده مهندسان پالایشگاه برمه گذاشته شد. مهندسان پالایشگاه برمه گذاشته شد. کارگرانی که برای این کار به استخدام درآمدند کارگران ماهر هندی بودند که پیشتر تجربه ساخت پالایشگاه را در شهر رنگون واقع در برمه (rangoon) داشتند (موحد ۱۳۹۴: ۷۲)

دیگر عامل مؤثر در استخدام کارگران هندی برای عملیات ساخت پالایشگاه آن بود که تحمل هوای گرم و شرجی منطقه خوزستان برای آنها سهل تر از کارگران اروپایی بود (British Petroleum Archive 1931: 15) ویلسون در گزارشی مربوط به همین دوران از حضور «کثیر» کارگرانی از هندوستان و ساکنان بنادر و جزایر خلیج فارس می نویسد (ویلسون ۱۳۹۴: ۲۱۶)

درکنار ارگران ماهر عمدتاً هندی که مشاغل مشخص داشتند، شماری از روستاییان منطقه و حتی استادکارانی که مهارت های لازم را نداشتند هم استخدام شدند و در کارهای سنگینی که مهارت خاصی لازم نداشت به کار گرفته شدند. دست مزد قابل توجه شرکت باعث تشویق مردانی از لرستان، ایل بختیاری، و کردستان برای کار در پالایشگاه شد. (British Petroleum Archive 1931: 15) در تصاویر به جامانده از ساخت خط لوله و پالایشگاه آبادان کارگران ایرانی دیده می شوند که در حال حمل لوله های انتقال نفت به پالایشگاه اند (www.petrophoto.ir).

عامل مؤثر دیگر در ترغیب انگلیسی ها برای به کارگیری شمار بیش تری از کارگران هندی در صنعت نفت ایران بروز برخی تعارض ها بین کارگران ایرانی و هندی صنعت نفت بود. مسئله برتری کار هندی ها در نظر مدیران انگلیسی باز خوردی منفی در کارگران ایرانی داشت. کارگران ایرانی با بی اعتنایی به توصیه های مدیران شرکت نفت برای پرهیز از طرح اختلاف با هندی

ها شیوه خود را در کارپیش می گرفتند؛ این امر باعث تأخیر در اجرای طرح های مورد نظرمی شد. این مسئله بر حضور تعداد بیشتری از کارگران هندی که بعضاً مهارت خاصی هم نداشتند می افزود (British National Archive Fo 460/3 1909) (گذشت زمان نشان داد که شرکت نفت آنگلو پرشین به عللی ترجیح می دهد برخلاف تعهد خود نیروی کار غیر ماهر خود را نیز از هند تهیه کند، زیرا استخدام این کارگران به مراتب به صرفه تر و ارزان تر از استخدام کارگران کرد و لر ایرانی بود. (British National Archive Fo 460/3 1911) از سوئی دیگر، حاکم محمره (شیخ خزعل) انتظار داشت که کارگران بومی عرب به هنگام بهره برداری از خرما در نخلستان ها حاضر باشند (ibid) امر، یعنی غیبت مقطعی کارگران عرب، به روند کار صنعت نفت لطمه می زد.

۶. چگونگی روابط کارگران هندی با کارگران ایرانی صنعت نفت

در آمارهای سال آغاز ساخت پالایشگاه (۱۹۱۰ م / ۱۳۲۸ ق) تعداد کارگران هندی ۶۰-۷۰ نفر در مقابل ۴۰۰ کارگر ایرانی و ۴ اروپایی بود (فلور ۱۳۹۶). احتیاج به نیروی کار بیش تر در پالایشگاه ورود کارگران هندی را در ظرف یک سال افزایشی قابل توجه داد. در ۱۳۲۹ ق / ۱۹۱۱ م تعداد کل کارگران هندی در مجموع ۳۳۴ نفر در مقابل ۱۸۸۴ نفر ایرانی بود. بر اساس این آمارها بی شترین تعداد کارگران هندی در آبادان، یعنی محل ساخت پالایشگاه، فعال بودند که شمار آنها به ۲۱۸ نفر می رسید. در قسمت خط لوله نیز در مقابل ۷۷۰ نفر کارگر ایرانی ۴۹ نفر کارگر هندی مشغول به کار بودند (حسن نیا ۱۳۹۴ : ۲۵۱ - ۲۵۲).

ویلسون که مدتی سرپرستی هیئت نظامیان هندی در خوزستان را بر عهده داشت متوجه تفاوت فرهنگی میان ایرانیان و نیروهای هندی و تعارض های پدید آمده ناشی از این امر بود: (ویلسون ۱۳۹۴ : ۱۰۴) اگرچه با ورود این تعداد کارگر هندی واکنش ها و برخوردهایی بین آنان و بومیان ایرانی روی داد، با گذر زمان، به تدریج موارد تنش زای رخ داده بین دو طرف کم تر شد و کم کم

فضای زندگی برای کارگران مهاجر در ایران باز شد و ارتباط اجتماعی میان این دو فرهنگ متفاوت به آهستگی برقرار شد. در صورت بروز برخی مشکلات، کنسول گری بریتانیا برخی مسائل کارگران هندی را پی گیری و حل می کرد (همان: ۲۱۷)

پاره ای از مشکلات کارگران هندی شاغل در صنعت نفت ایران به پی آمدهای ناشی از زندگی و کار در سرزمینی دیگر و نیز روابط آن ها با بومیان ایرانی ارتباط داشت و بخشی دیگر به عملکرد مسئولان شرکت نفت در نادید هگرفتن وضعیت کاروندگی آنان در ایران مربوط م یشد. برای نمونه، کارگران هندی ساخت پالایشگاه تا زمان ساخته شدن مقری مستحکم برای آنان در کلبه های حصیری یا چادرها مقیم بودند (British Petroleum Archive 1931).

برخی دیگر از مشکلات و گرفتاریهای کارگران هندی عبارت بودند از: حوادث کاری، اختلافات دینی، و تفاوت در سبک زندگی که بعضاً به امور بهداشتی مربوط می شد. مثلاً، در بیست و ششم ذی القعدة ۱۳۲۹ ق/ بیس توششم ۱۲۹۰ ش/ هجدهم نوامبر ۱۹۱۱م میان کارگران هندی و محافظان بختیاری شرکت نفت انگلوپرشین در آبادان درگیری روی داد. این امر به اعتصاب اغلب کارگران هندی به غیر از سبک های فنی کار منجر شد. کارگران هندی برای حل مشکل خود به کنسولگری بریتانیا در خرمشهر رفتند و مشکلات فراوان خود را مطرح کردند. با این حال، سرانجام با ترغیب و تشویق کنسول بریتانیا يك روز بعد سر کار خود

حاضر شدند. (Political Diaries of the Persian Gulf 1990, vol. 4 : 459)

از دیگری آمدهای حضور کارگران هندی شیوع برخی بیماری های واگیردار در جنوب ایران و بروز اختلاف نظر بین ایرانیان و مهاجران در شیوه جلوگیری از انتشار این بیماری ها بود. برای نمونه، در سال ۱۹۱۱ م/ ۱۳۲۹ ق هم زمان با ساخت خط لوله انتقال نفت از مسجد سلیمان به آبادان و پالایشگاه بیماری وبا در این مناطق شایع شد. شیوع این بیماری دو پی آمد داشت: یکی تعویق در ساخت و ساز به علت مرگ و میر کارگران (فلور، ۱۳۹۶) و دیگری نمایان شدن بیش از پیش اختلاف های فرهنگی میان کارگران مهاجر و بومی. یکی از شیوه های جلوگیری از شیوع بیماری سوزاندن اجساد مبتلایان بود. این امر که

میان کارگران هندومذهب امری رایج بود برای کارگران ایرانی مسلمان امری غیرقابل پذیرش و ناممکن به نظر می رسید (عباس شهنی ۱۳۷۴ : ۱۲۰) مطابق با برخی گزارشها، مناسبات میان ایرانیان و نیروهای هندی شرکت نفت ایران وانگلیس همیشه توأم با دشمنی و خشونت نبود. به عبارت دیگر، این روابط و مناسبات گاه دوستانه بود و گاه به واسطه مواردی چون برتری این اتباع خارجی نزد مدیران انگلیسی خشم ایرانی ها برانگیخته می شد. ویلسون در یکی از گزارش های خود از روابط دوستانه دو نقشه بردار هندی با بومیان ایرانی سخن می گوید (ویلسون ۱۳۹۴ : ۱۸۰). منبعی دیگر گزارشی از دعوی کارگران لر با راننده هندی لکوموتیو ارائه کرده است؛ مطابق با این گزارش، کارگران لر که جمعیتی بالغ بر ۱۵۰۰ نفر بودند در اعتراض به تصادف مرگ بار یک کارگر لر با لکوموتیوی که راننده آن هندی بود مدتی تجمع کردند. لره های معترض

اعلام کردند که از دفن همکار خود تا زمانی که راننده خون بهای او را پرداخت نکند خودداری می کنند. معترضان بعدازمدتی، به علت دریافت نکردن پاسخ موردانتظار، واکنش تندتری نشان دادند و دست به تخریب و انهدام کارگاه های شرکت زدند. سرانجام این اعتراض با دخالت کنسول گری بریتانیا و دست گیری سه تن از رهبران معترضان خاتمه یافت. (41: Political Diaries of the Persian Gulf 1990, vol. 5)

۷. اعتراض های کارگران هندی به وضعیت کاری و پی آمدهای آن

از محاسن حضور کارگران هندی و عملکرد آن ها در محیط کار آگاهی تدریجی کارگران بومی ایرانی از حقوق قانونی کارفرما و کارگر بود. با اتفاق هایی مشابه آن چه در بالا اشاره شد، بعدازمدتی، اعتصاب هندی ها از حالت اعتراض به کارگران یا محافظان ایرانی به اعتراض به رفتار کارفرمایان انگلیسی تبدیل می شد. برای نمونه، در بیست و هفتم ربیع الاول ۱۳۳۹ ق/ هجدهم آذر ۱۲۹۹ ش/ نهم دسامبر ۱۹۲۰ م کارگران هندی که در این زمان تعدادشان به سه هزار

نفر می رسید در اعتراض به وضعیت کاری خود دست به اعتصاب زدند. برخی خواسته های آنان عبارت بودند از: افزایش دست مزد، تقلیل ساعات کار روزانه، دریافت دست مزد برای اضافه کار، بهبود وضع بهداشت، و تغییر رفتار توهین آمیز کارمندان با کارگران (فلور ۱۳۷۱: ۴۴) گذشت کمتر از ۲۴ ساعت از این اعتصاب، کارگران ایرانی هم به علی چون «دست مزد اندک، تسهیلات ناکافی، و شرایط زندگی کثیف» به کارگران معترض هندی پیوستند (اتابکی ۱۳۹۵: ۳۲) اتحادیویوند این دوطیف کارگردستاورد و سرانجامی خوش داشت و شرکت نفت انگلیس با پذیرفتن برخی خواسته های اعتصاب کنندگان حقوق آن ها را ۸۰ درصد افزایش داد (فلور ۱۳۷۱: ۴۴)

نتیجه گرفتن از اعتصاب یادشده مشوق کارگران ایرانی و هندی برای تداوم گاه گاه این قبیل اعتصاب های کارگری شد. دوسال بعد، در اردیبهشت ۱۳۰۱ ش/ می ۱۹۲۲ م، بار دیگر کارگران هندی به وضعیت حاکم اعتراض کردند. برخی گزارش ها حاکی از محق بودن این قبیل اعتصاب ها و وضعیت «فلاکت بار» کارگران هندی است. به نوشته اتابکی:

هیچ محدودیتی برای ساعات کار روزانه وجود ندارد. تا پیش از شروع اعتصاب زغال و یخ به کارگران داده نمی شد. کارگران به دلیل عدم توجه شرکت نفت به خواسته های رفاهی شان در تابستان به دلیل گرمای و در زمستان بر اثر ذات الریه می میرند. (۱۳۹۵: ۳۳)

به هر حال، مسئولان کمپانی نفت انگلیس و ایران در واکنش به اعتصاب سال ۱۳۰۱ ش دعاوی مطرح شده در این اعتراض ها را کذب و بی اساس خواندند. هم چنین این بار، به جای پاسخ به خواسته ها، بهترین راه را در اخراج کارگران اعتصابی دیدند. به این ترتیب، در ۱۳۰۱ ش/ ۱۹۲۲ م دو هزار نفر از مجموع ۴۹۴۲ نفر (ساکما ۸۸۰۹۳ - ۲۴۰) کارگر هندی از کمپانی نفت انگلیس و ایران اخراج شدند و با کشتی به هندوستان بازگردانده شدند. اکثر کارگران اراجی هندی پیروانین سیک بودند (اتابکی ۱۳۹۵ - ۳۴) شدت واکنش کمپانی در برخورد با این اعتراض های کارگری به گونه ای بود که روزنامه تائمز لندن در گزارش خود احتمال تکرار اعتصاب هایی از این دست را بعید دانست (بهبودی ۱۳۸۸: ۲۴).



مسجد "رستگومی" ها، تلفیق زیبایی معماری هند و ایران

چندی از این اخراج گسترده نگذشته بود که روزنامه شفق سرخ در تیرماه ۱۳۰۱ ش خبر اعتصاب کارگران ایرانی در مسجدسلیمان و آبادان و ورود حاکم خوزستان (شیخ خزعل) رابه این جریان منتشر کرد. در بخشی از گزارش این روزنامه آمده است:

به واسطه پاره ای اختلافات، چندی قبل عملیات معادن جنوب چند روزی اعتصاب و تعطیل نموده بودند که پس از مذاکرات و استعلام تقاضاهای آن ها سردار اقدس [شیخ خزعل] نیز به مسجدسلیمان آمده، نمایندگان آن ها را احضار، و وعده انجام مقاصد حقه ایشان را که تحت ده یازده ماده است داده بودند. اینک درخصوص یکی از درخواست های مهم ایشان که خار جنمودن عملیات هندی از خدمت معادن بوده از طرف دولت نیز اقدام شده و در نتیجه موفقیت حاصل گردید که عملیات هندی را، که بالغ بر چهار هزار نفر می شوند، منفصل و به هندوستان عودت دهند و به جای آنها. عملیات ایرانی استخدام نمایند (شفق سرخ ۱۳۰۱: ش ۴۱).

از دیگر پی آمدهای اعتصاب ها و اعتراضات خیرساز کارگران هندی باز شدن مجدد فضا برای بحث درباره حضور نداشتن اتباع بیگانه در صنعت نفت ایران در برخی محافل دولتی و حکومتی ایران بود. برخی نامه نگاری ها بین وزارت مالیه، وزارت امور خارجه، و سفارت بریتانیا از پی گیری دولت ایران برای رسیدگی به مسئله حضور کارگران خارجی در شرکت و برخورد با نقض ماده دوازدهم قرارداد داری حکایت دارد (ساکما، ۸۸۰۹۳ - ۲۴۰).

برای نمونه، نماینده دولت ایران در شرکت نفت ایران و انگلیس (فریدالسلطنه) در بهمن ۱۳۰۰ ش به استخدام بی رویه «عملیات هندی و چینی» اعتراض کرده بود که پاسخی درخور نیافت (نفت در دوره رضا شاه ۱۳۷۸: ۱۵)

باگسترش عملیات صنعت نفت در ایران به تدریج تعداد کارگران ایرانی در مقابل کارگران هندی افزایش یافت، اما باوجود کاهش تدریجی شمار کارگران هندی، برخی تأثیرهای کارگران هندی در کارگران ایرانی از میان نرفت. کارگران ایرانی برای طرح برخی خواسته ها و اعتراضات هایشان از رفتار کارگران هندی الگو برداری کردند. هم چنین، آن ها ب هم مرور مهارت لازم را برای رهبری و

هدایت اعتراض ها و طرح خواسته های خود یافتند. رفتار تبعیض آمیز مسئولان شرکت نفت انگلیس و ایران با کارگران ایرانی و غیرایرانی از لحاظ حقوقی و معیشت پی آمدهایی چون تشدید اعتراضه ای کارگری را به دنبال داشت. این قبیل رفتارها از سوی کارگران ایرانی صنعت نفت در اوضاع و احوالی

صورت می گرفت که در این ایام جنبش چپ کارگری در همسایه شمالی ایران (شوروی) رونق زیادی داشت؛ اگرچه نمی توان درباره نفوذ این جنبش در کارگران صنعت نفت ایران اظهار نظر قطعی کرد، اما در سالهای بعد جدیت بیشتری در رفتارهای اعتراضی کارگران شاغل در صنعت نفت دیده م میشود. برای نمونه، در اسفند ۱۳۰۶ ش شایع شد که کمپانی نفت جنوب قصد اخراج ده هزار نفر کارگر ایرانی را دارد (همان: ۳۶). این شایعه باعث تجمع کارگران ایرانی در مقابل اداره کارگزینی شرکت و «سنگ باران» این محل شد (همان:

۳۸). در مقابله با این معترضان شماری از کارگران هندی و عرب با سنگ اندازی به سوی کارگران معترض ایرانی برای بی اثر کردن این اعتراض ها گام برداشتند. (اتابکی ۱۳۹۵: ۳۷)

به نظر کاوه بیات (۱۳۹۰: ۲۰۰)، نقد نشریات آن روزگار به تفاوت قائل شدن میان کارگران هندی و ایرانی از عواملی بود که تاحدی در تشویق کارگران ایرانی به تداوم اعتراض ها نقش داشت. برای نمونه، نویسنده ای به نام محمود خوزستانی در روزنامه شفق سرخ در مقایسه وضعیت کارگران هندی و ایرانی نوشت:

چرا کمپانی باعمله ایرانی این طور رفتاری کند و عمله و کارگران هندی را با حقوق بیش تری از هند آورده و به آن ها همه گونه وسایل آسایش و منزل و مخارج ایاب و ذهاب می دهد؛ برای این که کار را یک سره به دست ایرانی ها ندهد و اگر روزی کارگر ایرانی بخواهد مطالبه حقوق خود را بنماید، در قسمت های عمده کارخانجات از وجود کارگر ایرانی بی نیاز باشد (شفق سرخ ۱۳۰۷: ۱)

۸. اقامت گاه کارگران هندی در آبادان و برخی اماکن عمومی آنها

کشف نفت در مسجدسلیمان و ساخت پالایشگاه در آبادان و حضور جمعیتی متشکل از اقوام و ملیت های مختلف با جایگاه های اجتماعی متفاوت موجب رونق آبادان و مسجدسلیمان شد. شرکت نفت ایران و انگلیس برای کارگران و کارکنان خارجی پالایشگاه،

که به تدریج تعدادشان افزایش می یافت (فلور ۱۳۹۶)، محله های مسکونی ساخت. جزیره آبادان در زمان انعقاد قرارداد اجاره میان کمپانی نفت ایران و انگلیس و شیخ خزعل جمعیتی حدود ۲۴ هزار عرب بومی داشت. این جمعیت در روستاهای گوناگون این جزیره سکونت داشتند و درنخلستان های شیخ خزعل مشغول به کار بودند (همان).

آبادان با ساخت پالایشگاه تبدیل به شهرکی سازمانی با ساختار طبقاتی شد. خانه سازی برای کارمندان و سازندگان اروپایی و کارگران هندی و ایرانی شرکت نفت انگلیس و ایران به صورت جدا از هم در مناطق متفاوت آغاز شد (www.historiae.org/abadan.asp). با ساخت محله هندی ها در حد واسط محله های اروپاییان و ایرانیان ظاهر آ تلاش شده است که تعادلی بین دو فرهنگ دور از هم برقرار شود. محل های که خانه های مسکونی کارمندان اروپایی در آن واقع بود بریم (brime) نام گذاری شد. کارگران هندی در منطقه ای ساکن شدند که در ابتدا منطقه کولی ها ۳ نام داشت. این محله مدتی بعد به علت سکونت سیک ها نام سیک لین (sikh lane) گرفت و در نهایت، به محله هندی ها تغییر نام داد سیک ها سیک لین (اتابکی ۱۳۹۵: ۲۷)

در محله هندی ها مسجد سنیان، مسجد شیعیان، و معبد هندوها ساخته شد (همان: ۲۹) مسجد رنگونی های آبادان یادگاری از کارگران سنی مذهب رنگونی است که طی سالهای ۱۹۲۱ م - ۱۳۰۰ ش / ۱۹۱۲ - ۱۲۹۱ ساخته شد (کعبی فلاحیه، مسجد رنگونی ها). در ساخت بخشی از ساختمان های این مسجد که در جنوب [شرقی] پالایشگاه و کنار اروندرود واقع شده بود از لوله های نفت و ریل راه

آهن در سقف و کف آن استفاده شد. این مسجد ساخته شد تا نیاز مسلمانان هندی را برای برپایی نماز و عبادت و گردهمایی برطرف کند (همان).
 امکانات زندگی برای کارگران هندی شرکت نفت اسفناک بود، اما هنوز در مقایسه با امکانات کارگران ایرانی از کیفیت بالاتری برخوردار بود. کارگران هندی به صورت جمعی در اتاق هایی به شکل سرپازخانه روزگاری گذراندند. کارگران ایرانی نیز تا ۱۳۰۳ ش / ۱۹۲۴ م در همان کپرهای حصیری و چادر های به جامانده از زمان اقامت کارگران هندی زندگی می کردند (حسن نیا ۱۳۹۴: ۲۴۳؛ یعقوبی نژاد ۱۳۷۳: ۱۷۹ - ۱۸۰) بیمارستان مجهز هندی ها به نام بیمارستان کمپانی در مجاورت شرکت نفت قرار داشت. در مقابل، بیمارستان ایرانی هادر محله کثیف و بدبوی شیخ قرار داشت و فاقد تجهیزات مناسب بود. به علت این قبیل تبعیض های آشکار کارگران ایرانی صدای اعتراض خود را از طریق نوشتن شکوائیه به مرجع قانون گذاری مجلس شورای ملی رساندند (اتابکی ۱۳۹۵: ۳۶)

۹. توسل کارگران هندی به مقامات ایرانی برای اقامت و حل مشکلاتشان

مسئله مسکن نامناسب گروهی یکی از مشکلات کارگران هندی شاغل در صنعت نفت ایران بود. مشکل دیگر محدودیت های اعمال شده برای مهاجرت خانواده های این کارگران به ایران بود. مسئولان بریتانیایی شرکت نفت انگلیس و ایران به کارگران هندی اجازه نمی دادند که خانواده خود را به هم راه داشته باشند (ساکما، ۱۷۵۳۱ - ۲۴۰) با گذشت زمان از استقرار کارگران هندی در ایران، شماری از آنان مایل به حضور خانواده های خود در ایران و حتی کسب مجوز اقامت در ایران بودند. این درخواست گویای آن است که آن ها خود را جدا از جامعه ایرانی نمی پنداشتند.

جمعی از کارگران مسلمان هندی با درک تمایلات باستان گرایانه رضا شاه و اهمیت آن در منظر حکومت پهلوی، در آذر ۱۳۰۶ ش، در عریضه ای خطاب به رضا شاه پهلوی خود را «ایرانی نژاد» با «محبت فوق العاده به ایران» خواندند

؛ سپس در ادامه عریضه از او خواستند «حکمی به حکومت هندوستان و رئیس کمپانی نفت انگلیس و ایران صادر فرمایند تا بعد از این به ما اجازه آوردن عیال بدهند؛ کمپانی نفت ذمه داری بگیرد که خانه ای «عیال بار به ما بدهد» (همان). از جمله دلایل محکمه پسند کارگران معترض هندی برای طرح خواسته های اشاره شده، علاوه بر اظهار عشق به «آب و خاک ایران» ، دو مسئله بود: یکی مسلمانی و دیگری برهم زدن توطئه استعمار. در بخشی از عریضه شماری از کارگران مسلمان هندی به شاه ایران آمده است:

راضی نیستند که پول اسلام در کفرستان که هندوستان باشد خرج بشود... از پول مسلمانان کفار نفع بخورند. همین است که ما می خواهیم عیالات ما این جا باشند تا خرج آن ها همین جا بشود. پول ایران بایستی در کیسه ایرانی ها برود تا برادران اسلامی ما ایرانیان ترقی بکنند. همین است که کمپانی نفت اجازه به آوردن عیال نمی دهد (همان).

میل به مهاجرت و استقرار در ایران و تلاش برای حل برخی از مشکلات از طریق عریضه نوشتن به مسئولان ایرانی فقط محدود به کارگران هندی شاغل در منطقه نفت خیز جنوب ایران نمی شد. برای نمونه، براساس مندرجات اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی، در ۱۳۰۱ ش، شماری از تجار ثروتمند هندی مستقر در دزدآب/ زاهدان نیز به هم راه تعدادی از تجار ایرانی در نام های رسمی به وزارت معارف و اوقاف به دنبال تأسیس مدرسه برای فرزندان خود بودند (ساکما، ۲۸۴۸۲ - ۲۴۰).

۱۰. دائر شدن مدرسه هندی ها در آبادان و مشکلات ادامه فعالیت آن

چند سال بعد از طرح خواسته هایی چون رفع ممنوعیت ورود همسران و خانواده کارگران هندی شاغل در خوزستان یا تقاضای تأسیس مدرسه برای دانش آموزان هندی در زاهدان، تعداد اطفال هندی در آبادان به اندازه ای رسید که شرکت نفت انگلیس و ایران به صورت غیررسمی به افتتاح دبستان خصوصی برای اطفال هندی در شهر آبادان اقدام کرد. اقدامی با مخالفت دولت ایران مواجه

شد. در این باره، وزارت دارایی ایران در نامه ای به شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران از این که در «طرف این چند سال» اطلاعی درباره دائرکردن مدرسه به دولت ایران داده نشده بود ابراز تعجب کردند (ساکما، ۳۴۹ - ۲۴۰). شرکت نفت در مقابل اعتراض دولت ایران تأسیس مدرسه رامنکرشد و از کودکستان مخصوص کودکان سه تا شش سال در بهمنشیر سخن گفت. به نوشته مسئولان شرکت نفت، این کودکستان برای مدتی به منظور نگه داری «کودکان افزارمندان هندی» تأسیس شده و در زمان نگارش نامه (۱۳۱۸ ش) تعطیل شده بود (همان). گرچه بعدها تحقیقات وزارت امور خارجه مشخص کرد که این کودکستان مسئله ای جدا از دبستان «هند و انگلیس» است. در یکی از اسناد مرتبط با این موضوع آمده است:

تاریخ تأسیس آن تحقیقاً معلوم نیست، ولی این قسمت محرزاست که در حدود چهار پنج سال جریان داشته و مفتوح بوده است؛ دبستان دارای شش کلاس بود و عیناً برنامه مدارس هندوستان در آن تدریس می شد. موادی که در آن تدریس می شده اردو، عربی، انگلیسی، جغرافی، تمام به طرز آموزشگاه های هندوستان، ولی تدریس زبان فارسی در آن نمی شده است. مدیر دبستان يك نفر هندی بود (همان).

قطعاً فعالیت این مدرسه و حضور هر روزه کودکان و عده ای معلم در محلی خاص از دید شهربانی رضا شاه در آبادان پنهان نبود. در هر حال، شرکت نفت انگلیس و ایران پی گیر بازگشایی این مدرسه بود، از این رو، در تماس مکرر با اداره فرهنگ و اوقاف خوزستان خواهان مشخص شدن علت تعطیلی مدرسه و رفع موانع بازگشایی آن شد (همان). رئیس باشگاه هندی ها نیز، که انگلیسی بود، با مراجعه به اداره فرهنگ و اوقاف خوزستان برای بازگشایی این مدرسه تلاش کرد (همان).

۱۱. حضور قابل توجه کارگران و صنعتگران هندی در پالایشگاه نفت آبادان

با آغاز عملیات ساخت و ساز تأسیسات پالایشگاه نفت آبادان و راه سازی مرتبط با نفت در خوزستان چند شرکت بریتانیایی هندی در هندوستان به تأمین کارگرو نیروی فنی و کارمند اداری موردنیاز شرکت نفت ایران و انگلیس مشغول شدند. از جمله کارگران ایرانی که به استخدام پالایشگاه آبادان درآمدند عده ای بنا و نجار بودند. در بقیه قسمت های فنی و غیرفنی حتی پیش خدمت ها و آشپزها نیز هندی بودند (اتابکی ۱۳۹۵: ۱۵). سیستم خطوط ارتباطی نیز بر عهده هندی ها بود که از این طریق چگونگی حرکت و فشار نفت از تلمبی (tembi) ۴ مسجد سلیمان به ایستگاه بعدی گزارش داده می شد (حسن نیا ۱۳۹۴: ۲۷۷).

کارمندان اداری و دفتری هندی ویژگی هایی داشتند که باعث رجحان آنان بر ایرانی ها و در برخی موارد حتی انگلیسی ها می شد. از جمله این ویژگی ها تسلط آنان به زبان انگلیسی بود که در نتیجه آن احتیاجی به مترجم و واسطه برای انتقال دستورات کارفرمایان انگلیسی نبود و کارفرمایان در ارتباط مستقیم با مرئوسان و زیردستان خود بودند. گذشته از آشنایی کارفرمایان انگلیسی با خل قوخی هندی ها، نداشتن منافع ملی و میهنی هندی ها در ایران نکته مهم دیگری بود که باعث می شد در مقایسه با کارگران ایرانی کار مقامات شرکت نفت در برخورد با کارگران و اخراج آنان سهل تر و بی دردسزتر باشد؛ مزیت دیگر استخدام هندی ها سطح توقع پایین آنها بود که هزینه کم تری برای شرکت نفت داشت (ویلسون ۱۳۹۴: ۱۷۰) با توجه به ویژگی های اشاره شده، تعداد کارگران هندی در پایان عملیات ساخت پالایشگاه نفت آبادان به هزار نفر رسید (اتابکی ۱۳۹۵: ۱۷) با راه اندازی پالایشگاه نفت آبادان، مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران بیش از گذشته به کارگران ماهر هندی احتیاج پیدا کردند. شرکت نفت به دنبال استخدام کارگران ماهر در مشاغل مانند «پرچ کوبی، رانندگی، مکانیکی، مونتاژ، ریخته گری آهن و برنج، و قالب سازی» بود (همان: ۱۸)

، اما در نگاه نخست چنین به نظر می‌رسید که قوانین مهاجرت هندوستان موانعی برای اشتغال و مهاجرت این کارگران ایجاد می‌کند؛ از این رو، شرکت نفت انگلیس و ایران برای حل مشکل قوانین مهاجرت با حکومت هند مذاکره کرد. از نکات جالب در پاسخ حکومت هند به اعتراض شرکت نفت انگلیس و ایران آن بود که بیان شد مانع عمده حضور کارگران ماهر هندی در صنایع نفت خلیج فارس نه قوانین مهاجرتی، بلکه هزینه بالای زندگی در این مناطق است که سبب بی میلی صنعت گران هندی برای کار در این مناطق می‌شود (همان: ۱۹). به کارگیری کارگران هندی در صنعت نفت برای بریتانیا به قدری مهم بود که با آغاز جنگ جهانی اول ارتش و درباری بریتانیا استخدام کارگران ماهر هندی با سابقه اشتغال در شرکت نفت انگلیس و ایران را منع کرد. با این حال، کارگران هندی به علت «مشکلات ناشی از جنگ، گرانی مخارج زندگی، و شیوه اجباری کار» (همان: ۲۱) این ممنوعیت را نادیده گرفتند و به هندوستان بازگشتند تا به استخدام ارتش بریتانیا دربیایند. برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که شماری از این کارگران از طریق نامه نگاری با دوستان و بستگان خود در هند به آنان توصیه می‌کردند که به استخدام شرکت نفت انگلیس و ایران در نیایند (همان: ۲۰).

۱۲. تنوع قومی و مذهبی کارگران هندی صنعت نفت ایران

کارگران هندی از مناطق مختلف هند و با مذاهب و ادیان گوناگون در شرکت نفت انگلیس و ایران مشغول به کار بودند. از جمله این گروه‌های قومی و مذهبی عبارت‌اند از رنگونی‌های سنی مذهب شاغل در ساخت پالایشگاه آبادان، کارگران سنی مذهب اهل چیتاگونگ شاغل در بخش مهندسی بندرگاه و حمل و نقل دریایی، سیک‌های پنجابی شاغل در بخش رانندگی و مشاغل تکنسین و مأمور امنیتی، اهالی مدرس شاغل در کارهای دفتری، و گازارهای مسلمان پنجابی برای رخت شویی (همان: ۲۱).

۱۳. ایجاد فاصله هندی ها با دیگر گروه های شاغل در صنعت نفت

در عملیات احداث تأسیسات نفتی و ساخت پالایشگاه آبادان با مدیریت بریتانیایی ها سه گروه عمده حضور داشتند: کارفرمایان و متخصصان انگلیسی، کارگران و کارمندان دفتری هندی، و کارگران ایرانی. مسئولان و مدیران عالی رتبه و بریتانیایی تبار شرکت نفت انگلیس و ایران، بنابر رویه دیرینه استعماری بریتانیا، بر رعایت فاصله بین این سه گروه اصرار و تأکید داشتند. برابری و تناسبی در خصوص امکانات رفاهی یا میزان حقوق و اجرای نظم و نظام اداری بین این سه گروه حاکم نبود. گرچه هندی ها در مقایسه با بریتانیایی ها در رتبه پایین تری قرار داشتند، اما هنوز از بسیاری جهات در موقعیتی برتر از ایرانیان بودند. برای نمونه، در ۱۹۲۹ م / ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ ش کارگر ماهر ایرانی چهارده تابست تومان دستمزد می گرفت، اما در این سال مدیران و کارمندان انگلیسی از ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ تومان دریافتی داشتند؛ در این زمان کارگران و کارمندان هندی قطعاً مبلغی بیش تر از کارگران ایرانی دریافتی داشتند (فلور ۱۳۷۱ : ۱۳۶). این قبیل تبعیض ها و تفاوت ها باعث بروز واکنش و خشم کارگران ایرانی می شد.

به موازات تلاش انگلیسی ها برای حفظ فاصله و مرزبندی هندی ها با ایرانی ها آنها بر آن بودند تا فاصله گروه هندی ها با انگلیس یها هم در بسیاری از امور حفظ شود. برای مثال، در بحث استفاده از کتاب خانه کمپانی برای کارکنان هندی ترجیح مسئولان بریتانیایی بر این بود که کتاب خانه ای از کتاب های اضافی و کهنه برای این کارگران ایجاد شود تا اعضای انگلیسی از عضویت آنان دلچرکین نشوند. (www.historiae.org/abadan.asp p 9) هم چنین، هندی ها بیمارستانی جدا داشتند که از نظر کیفیت از بیمارستان انگلیسی ها پایین تر بود. با این حال، بیمارستان هندی هادر مقایسه با بیمارستان کارگران ایرانی وضعیت و تجهیزات بهتری داشت. (ibid)

در برخی موارد کارمندان دفتری هندی بر کارگران ایرانی برتری پیدا می کردند

و گاه گاه اجازه حضور د محافل بریتانیایی ها را می یافتند. برای نمونه، در يك برنامه بازدید از ناو جنگی بریتانیا کارمندان دفتری هندی به هم راه اعضای اروپایی برای شرکت در این مراسم دعوت شدند. (ibid) برخی مسئولان شرکت نفت دلایل وزمین ههای این قبیل اقدامات جداسازی گروه های شاغل در صنعت نفت را به سیاست دولت ایران مرتبط می کردند و این گونه اظهار می داشتند که مسئولان ایرانی علاقه ای به « نزدیکی و هم بستگی فرهنگی بین نیروی کار » ندارند (اتابکی ۱۳۹۵ : ۳۱)

۱۴. تداوم رویه به کارگیری هندی ها در صنعت نفت بعد از لغو قرارداد

داریسی

به دنبال اقدام رضا شاه پهلوی در لغو قرارداد داریسی در ۱۳۱۲ ش/ ۱۹۳۳ م قرارداد جدیدی در سال ۱۹۳۳ م بین ایران و بریتانیا منعقد شد. شیوه استخدام کارگران بر اساس ماده شانزدهم این قرارداد تغییر کرد. ماده شانزدهم چهاربند داشت که بند دوم به انتخاب « صنعت گران و مستخدمین فنی و تجاری » از بین اتباع خارجی و استخدام « مستخدمین غیر فنی » از بین اتباع ایرانی مربوط می شد. بند دیگر این ماده به موضوع طرح تقلیل « مستخدمین غیر ایرانی » و افزایش تصاعدی شمار کارکنان ایرانی در « کوتاه ترین مدت ممکن » اختصاص داشت. مندرجات بند چهارم شرکت نفت انگلیس و ایران را ملزم به پرداخت مبلغ دوهزار لیره استرلینگ برای آموزش اتباع ایرانی در رشته های مرتبط با صنعت نفت در بریتانیا می کرد (نفت در دوره رضا شاه ۱۳۷۸ : ۴۲۷).

با گذر زمان مشخص شد که این ماده نیز همانند قرارداد داریسی نادیده گرفته می شود.

در همان آغاز امضای قرارداد به وزارت مالیه گزارش داده شد که « چهارصد نفر هندی » به

استخدام شرکت نفت درآمده اند (ساکما، ۲۴۸- ۲۴۰). در بخشی از جوابیه تکراری شرکت نفت به اعتراض دولت ایران آمده است: « استخدام خارجی ها

در مواقعی که شرکت نقشه ساختمانی وسیعی در جلو دارد یا در مواردی که برای عملیات مؤسسات خود محتاج به استخدام است، در صورت فقدان کارگر ماهر ایرانی، ممکن است گاه گاه اتفاق بیفتد» (ساکما، ۴۶۷۶ - ۲۴۰)

عبارت «گاهگاه» در جوابیه شرکت نفت معنایی متفاوت داشت و برخلاف انتظار امری دائم در رویه کاری شرکت نفت بود. شرکت نفت انگلیس و ایران به دنبال راه کارهای مختلف برای استخدام کارگران هندی به جای کارگران ایرانی بود. برای نمونه، رئیس اداره کارگزینی شرکت نفت انگلیس و ایران در بمبئی در ۱۳۱۶ ش به انتشار اعلانی در روزنامه های بمبئی اقدام کرد. در این اعلانات از ایرانیان ساکن هندوستان برای استخدام در شرکت نفت ایران و انگلیس دعوت به عمل می آمد. انتشار این اطلاعیه باعث هجوم بسیاری از هندی ها به کنسول گری ایران در بمبئی شد. این مراجعان پرشمار، با ادعای ایرانی نژاد بودن، خواهان دریافت گذرنامه ایرانی و استخدام در شرکت نفت بودند (ساکما، ۴۶۷۶ - ۲۴۰).

مدتی بعد از انتشار اعلامیه های استخدام در شرکت نفت، سفارت ایران در دهلی با ارسال گزارشی به وزارت خارجه ایران اعلام کرد که تعداد زیادی از هندی ها به کنسول گری بمبئی مراجعه کرده اند و ادعای تابعیت ایرانی دارند. در بخشی از این گزارش آمده است:

... هر روز گرفتار جماعتی از این گروه هستیم که همه خود را ایرانی نژاد و بعضی هم از کثرت و لغ دخول در خدمت نفت خود را از احفاد امام زین العابدین ... قلم داده و آن حضرت را هم ایرانی می دانند ... (همان).

کارگران هندی ای که با این شیوه به استخدام شرکت درمی آمدند کاملاً از حیث حقوق و مزایا با کارگران ایرانی متفاوت بودند (همان). این امر در اوضاع و احوالی صورت می گرفت که کارگران ایرانی با بهانه هایی چون مشکل نظام وظیفه یا بالا بودن سن از استخدام در شرکت نفت بازمی ماندند. در این زمان، استخدام «یکی دو نفر از ارامنه ایرانی» (همان) از شگردها و راه حل های شرکت نفت برای تظاهر به رعایت مندرجات قرارداد و متعهدماندن شرکت به اجرای بند شانزدهم قرارداد جدید بود.

تخلفات اشاره شده شرکت نفت در جذب کارگران هندی در حالی روی می داد که اداره گمرک بندر محمره وظیفه داشت تعداد کارگران هندی را به دولت گزارش دهد؛ حتی برای نظارت دقیق تر مأموری از اداره اطلاعات نیز در گمرک خرمشهر حاضر می شد، اما به نظر می رسد یگانه مرجع اطلاع دقیق برای محاسبه و اعلام شمار کارگران هندی مسئولان خود کمپانی بودند، زیرا بسیاری از این کارگران از بنادر و مجاری دیگر به غیر از بندر خرمشهر وارد ایران می شدند. این ناکامی امری است که خود دولت ایران آن روزگار نیز به آن معترف بود (ساکما، ۲۲۵۰ - ۲۴۰). .

با آغاز جنگ جهانی دوم و بروز مسئله احتیاج روزافزون به نفت تقاضا برای به کارگیری کارگران هندی در شرکت نفت، به منظور بالابردن ظرفیت تولید، رو به افزایش گذاشت. به این ترتیب، مسئله حضور هندی ها در شرکت نفت به شکل سابق بازگشت.

به گونه ای که، تعداد کارگران هندی در برخی گزارش های رسمی به عدد ۲۴۹۸ نفر رسیده است (اتابکی ۱۳۹۵ : ۲۶).

۱۵. نتیجه گیری

ارتباط ایرانی ها و هندی ها با یک دیگر و حضور آنان به قصد کار یا مهاجرت در سرزمین های همدیگر سابقه ای طولانی دارد. حضور هندی ها در ایران زمین در اواخر قاجاریه و عهد پهلوی اول متأثر از کشف و استخراج نفت در ایران و فعالیت انگلیسی ها در استخراج نفت و ایجاد تأسیسات نفتی چون پالایشگاه آبادان در مناطق جنوب ایران است.

به واسطه سیاست انگلیسی ها در به کارگیری نیروی هندی در عملیات استخراج نفت و اداره صنایع نفتی ایران شمار درخور توجهی از هندی ها به ایران آمدند و در مناطقی چون خوزستان مشغول کار شدند. انگلیسی ها که در این ایام برهند حکم رانی داشتند با ترفندهای مختلف رویه به کارگیری هندی ها را مستمر نگه داشتند و به گونه ای اعتراض های گاه گاه مسئولان ایرانی را رفع می کردند.

هندی هادرایام اشتغال در صنایع نفتی ایران با گرفتاری ها و تبعیض های متفاوتی روبه رو بودند. افزون بر مخالفت گاه گاه ایرانی ها با هندی ها، انگلیسی ها هم تبعیض های چندی را به این اقلیت روا می داشتند.

با ملی شدن صنعت نفت ایران (۱۳۳۰ ش) و خارج شدن انگلیسی ها از مسئولیت اداره شرکت نفت انگلیس و ایران تداوم حضور هندی ها در ایران سخت تر شد و بسیاری از آنها به موطن خود بازگشتند. در چند دهه پیش از ملی شدن صنعت نفت هند یها در سمت کارگر، پیش خدمت، و کارمند صنعت نفت در جنوب ایران حضور داشتند و کمابیش جایگاهی بین مردم برخی شهرها چون آبادان پیدا کرده بودند. بعد از ملی شدن صنعت نفت، گرچه از تعداد هندی ها در شرکت نفت کاسته شد، برخی از مهاجران هندی مقیم جنوب ایران هم چنان در ایران ماندگار شدند و به کسب و کارهای دیگر روی آوردند. شماری از این قبیل هندی ها افرادی بودند که بعد از ملی شدن صنعت نفت، با کسب موافقت مجلس شورای ملی، توانستند اجازه اقامت در ایران بگیرند (اتابکی ۱۳۹۵ - ۳۸).

به واسطه حضور چند دهه ای شمار درخور توجهی از هندی ها در جنوب ایران دادوستدهای فرهنگی و تمدنی ایرانیان و هندیان را در برخی شهرهای خوزستان شاهدیم.

آن ها به تدریج به اقلیت قومی مشخص و اثرگذاری در جنوب ایران تبدیل شدند. یکی از نشانه های بارز این امر آن است که بعضی از واژگان هندی به زبان فارسی راه یافته اند. از دیگر شواهد حضور طولانی هندی ها در خوزستان حفظ اسامی و آثار برخی اماکن و بناهای بازمانده از آن روزگار در شهرهایی چون آبادان و خرمشهر است. از این میان، می توان به مواردی چون محله هندی ها، باشگاه و رستوران هندی ها، سینما، بازار، و مکان های دینی آن ها چون مسجد رنگونی ها اشاره کرد. حفظ این قبیل اسامی و آثار در خوزستان گویای آن است که بعد از گذشت مدت ها از حضور هندی ها در این منطقه دیگر آن ها قومی کاملاً غریب نبودند و تاحدی بستر تلفیق فرهنگی و نژادی و زبانی هندی ها با ایرانیان در شهرهایی چون آبادان هموارتر شده بود. (۱)

توضیحات و مأخذ

۱ - جمشید نوروزی*فاطمه معزی** تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - دوفصل نامه علمی پژوهشی، سال هفتم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶ - صص ۲۳۲ - ۲۰۷

پی نوشت ها

۱. در ۱۹۰۷ م به علت نارضایتی از پزشک هندی دکتر ام. وان. یانگ جا نشین او شد که درکنار طبابت امور اطلاعاتی را هم انجام می داد (حسن نیا ۱۳۹۴ : ۱۹۹)
۲. نام میدان نفتون در ۱۳۰۵ ش به مسجدسلیمان تغییر یافت.
۳. بر وزن پولی به معنای کارگر؛ خود انگلیسی ها هم کولی (coolie) می گفتند (کعبی فلاحیه ۱۳۹۵ : ۲۱۸)
۴. روستایی در چهار کیلومتری مسجدسلیمان.

کتاب نامه

ابطحی، علیرضا (۱۳۸۴)، نفت و بختیار یه، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
 در: دولت و «مهمانان ناراضی: فرودستان ایران در حاشیه های امپراتوری تزاری» ، (اتابکی، تورج) ۱۳۹۰
 فرودستان: «فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایران» ترجمه آرش عزیززی، تهران: ققنوس.
 فصل نامه مرد منامه ، ترجمه شهرام غلامی، ش ۱ ، « دور از دیار، در

- دیاری نو»، (اتابکی، تورج (۱۳۹۵)
- «بندر عباس ی در دوره صفوی براساس سفرنامه های اروپایی»، (بازماندگان خمیری، احمد (۱۳۹۰)
- پژوه شناخته خلی جفار، س دفتر سوم.
- کارگران هندی صنعت نفت ایران در اواخر قاجاریه و دوران پهلوی اول ۲۳۱
- برلز، اچ. تی. (۱۳۹۵)، گزارشی بر میدان نفتی ذهاب (چیاسر خ)، ترجمه عبدالرضا مقدسی، تهران:
- موزه ها و اسناد صنعت نفت ایران.
- بهبودی، هدایت الله (۱۳۸۸)، روزشمار تاریخ معاصر ایرا، ن ج ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.
- در: دولت و فرودستان: «درکنار یا برکنار از کارگران ایران: آبادان اردیبهشت ۱۳۰۸»، (بیات، کاوه (۱۳۹۰)
- فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایرا، ن به کوشش تورج اتابکی، ترجمه آرش عزیزی، تهران: ققنوس.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹)، صفویه در عرصه دین و فرهنگ و سیاس، ت ج ۲، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ۱۱ رجب.، حب لالمتین (۱۳۲۳)، ش ۳
- ۱۹۱۴، تهران: امیرکبیر. - حسن نیا، محمد (۱۳۹۴)، تاریخ نفت ایران ۱۹۰۱
- حسینی، عبدالحسین (۱۳۵۲)، وقایع السنین و الاعوا، م تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران:
- کتاب فروشی اسلامیه.
- ۲۴۰؛ ۳۴۹؛ ۲۴۰؛ ۲۸۴۸۲؛ ۲۴۰؛ ۱۷۵۳۱؛ ۲۴۰؛ سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما). ۸۸۰۹۳
- ۲۴۰؛ ۲۲۵۵۰؛ ۲۴۰؛ ۴۶۷۶؛ ۲۴۰؛ ۲۴۸

سیلوا ای فیگروآ، گارسیا د (۱۳۶۳)، سفرنامه دن گارسیا د سیلوا فیگوئروآ
سفر اسپانیا در دربار شاه

عباس او، ل ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.

۶ سرطان.، شفق سرخ (۱۳۰۱)، ش ۴۱

۸ مهر.، ش ۱۰۵۷، «معامله شرکت نفت جنوب با کارگران»، (شفق سرخ)
۱۳۰۷

عباس شهنی، دانش (۱۳۷۴)، تاریخ مسجد سلیمان، ن تهران: هیرمند.

۱۹۴۱، ترجمه ابوالقاسم سري، - فلور، ویلم (۱۳۷۱)، اتحادی ههای

کارگری و قانون کار در ایران: ۱۹۰۰

تهران: توس.

<<http://www.abadan.wiki/fa/309>> - بازگویی آبادان، ن > ۲، «شروع

روزگار مدرن آبادان»، (فلور، ویلم) ۱۳۹۶

کعبی فلاحیه، احمد (۱۳۹۳)، واژگان هندی در گویش مردم آبادان، ن تهران:
اندیشه فردا.

کعبی فلاحیه، احمد (۱۳۹۵)، واژگان هندی در گویش بومی خوزستان،
تهران: مؤلف.

موزه اسناد و «مسجد رنگونی ها: نماد معماری هندی در شهر آبادان»، (کعبی
فلاحیه، احمد) ۱۳۹۵

<www.petromuseum.ir> صنعت نفت ایران

کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۰)، سفرنامه کمپف، ر ترجمه کیکاووس جهانداری،
تهران: خوارزمی.

صنعت نفت و تحول جمعیتی و شغلی»، (معتقدی، ربابه، محمدمیر شیخ نوری،
و تورج اتابکی) ۱۳۹۲

. تحقیقات تاریخ اجتماع، ی ش ۲، «در مناطق نفت خیز جنوب ایران

موحد، محمدعلی (۱۳۹۴)، خواب آشفته نفت: از قرارداد داری تا سقوط رضا
شاه، تهران: کارنامه.

۲۳۲ تحقیقات تاریخ اجتماعی، سال هفتم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

۱۳۲۶ ، تهران: مازیار. - میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۸۴)، مذاکرات مجلس اول ۱۳۲۴

نفت چپاسرخ کرمانشاه: منتخبي از اسناد حكومتي عبدالحسين ميرزا فرمانفرما (۱۳۹۴)، به كوشش

منصوره اتحاديه (نظام مافي)، اسماعيل شمس، سعيد روجي، تهران: نشر تاريخ ايران.

نفت در دوره رضا شاه: اسنادي از تجديد نظر در امتيازنامه دارسى (۱۳۷۸)، تهيه و تنظيم اداره كل آرشيو اسناد و موزه دفتر رئيس جمهور، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي.

«نقش بانيان و تجار هندي در اقتصاد ايران عصر صفوي» (، نوروزي، جمشيد و شهرام رضاني) ۱۳۹۴

. مجله پژوهشهاي تاريخ ايران و اسلام، ش ۲۱

ويلسون، آرنولد تالبوت (۱۳۹۴)، س فرنامه ويلسون در جنوب غربي ايرا، ن ترجمه و توضيحات

علي محمد ساكي، به كوشش فريبرز ساك يمهر، خرم آباد: شاپورخواست.

يعقوبي نژاد، علي (۱۳۷۳)، رئيس نف ، ت تهران: يادواره كتاب.

Political Diaries of the Arab World: Persian Gulf 1904-1965 (1990-1998), vol. 4, 5, England

.Redwood Press ltd

www.petrophoto.ir

British Petroleum Archive (1931), "Abadan in its Early Days", Naft 7,

ARC 176326, George

.Thomson, no. 4, July

.British National Archive Fo 460/3 (1909), Mohammerah, November 3

.British National Archive Fo 460/3 (1911), Mohammerah, March 29

www.historiae.org/abadan.as

فصل هیجدهم

صنعت نفت، برآمدن «کارگر» در ایران

تورج اتابکی در پژوهش دیگر خود بنام «صنعت نفت، برآمدن «کارگر» در ایران» در باره کارگران در صنعت نفت ایران آورده است: در ساعات اولیه یک روز بهاری، ۲۶ مه ۱۹۰۸، بعد از ماه‌ها اکتشاف و جستجو در جنوب غرب ایران بالاخره یکی از چاه‌های حفر شده در دامنه کوه زاگرس در حوزه تخت سلیمان که در حوالی ویرانه‌های یک معبد اشکانی قرار داشت به نفت رسید. تأسیسات گسترده راه‌سازی، احداث لوله‌های سراسری نفت، ساخت و ساز یک پالایشگاه، ایجاد بنادر بارگیری و شهرک‌هایی که توسعه شرکت نفت به دنبال آورد، راه را بر فصل نوینی بر تاریخ نیروی کار در ایران گشود. شرکت نفت انگلیس و ایران که بعدها به شرکت ملی نفت ایران و بریتش پترولیوم تغییر یافت برای تأمین نیروی کار لازم نخست به حوزه‌های عشایری و روستایی مناطق اطراف روی آورد که تهیدستان بسیاری رادر خود داشت. آنگاه این نیروی کار تحت فرایند یک تطبیق و نظم‌پذیری در یک چارچوب گسترده صنعتی قرار گرفت که در نهایت هسته‌های اولیه طبقه کارگر را در ایران تشکیل داد؛ قدیمی‌ترین و گسترده‌ترین پرولتاریای صنعتی و معدنی در خاورمیانه.^۱

توسعه سریع صنعت نفت و دگرگونی جمعیتی شهرهای نفتی با استخدام نیروی کار جدید برای صنایع رو به گسترش نفت عملاً بر کل مناسبات و ساختارهای اجتماعی و دولتی و ساختارهای اداری محلی تأثیر نهاد. با این حال طولی نکشید که روشن شد فرایند استخدام نیروی کار غیر ماهر آنچنان هم که به نظر می‌آمد آسان نیست. در منطقه‌ای که نیازهای انسانی کم و کم‌بها بود، تشویق مردان جوان به ترک شیوه سنتی زندگی و روی آوردن به یک فضای صنعتی با



تعدادی از منازل کارگری شرکت نفت در مسجد سلیمان

اسلوب‌های کاملاً متفاوت کاری و دیسپلین کاری دشوار بود. با در نظر داشتن یک چنین دگرگونی‌هایی، در این نوشته سعی می‌شود از طریق بررسی وضعیت مادی زندگی روزانه کارگران ایرانی صنعت نفت و همچنین ورود به جهان درونی تجربه عمومی محل کار در سال‌های آغازین فعالیت شرکت نفت به درکی از زندگی کارگان ایرانی صنعت نفت دست یابیم. این بررسی با استفاده از روایات کارگران و اسناد آرشیوهای شرکت نفت و سازمان اسناد ملی ایران پرسش‌های ذیل را مد نظر دارد: هسته‌های اولیه کارگران صنعت نفت ایران از ترکیب چه کسانی تشکیل شده بود و فرایند عملی استخدام، ساختارهای استخدامی، عوامل استخدام و ارتباط‌های شخصی آنها از چه قرار بود؟ برای حفظ و تداوم اسلوب استخدام و اشتغال از سوی واسطه‌های کارگری چه نوع فشاری تحمیل می‌شد؟ شیوه‌های سنتی و پیوندهای جمعی که بخش قابل توجهی از نیروی کار را وابسته زمین ساخته بود، تا چه اندازه تغییر کردند؟ تصور کارگران از کار مزدوری و نظم کاری در یک مقیاس صنعتی چه بود؟ و بالاخره و مهم‌تر از همه آن که کارگران خود را چگونه عضو یک طبقه پنداشته و از سوی کارفرما، شرکت نفت و جامعه به طور کلی چگونه نگریسته می‌شدند؟

ملاحظات چندرموردی‌کرد نظری، روش‌شناسی و سطوح و واحدهای تحلیل

در طول سه دهه گذشته، انحصار نگاه اروپا و آمریکای شمالی محور بر تاریخ نگاری کارگری توسط مطالعات رو به افزایش تاریخ کار در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین تا حدودی زیر سؤال رفته است. مع‌هذا تحولات صورت گرفته از این منظر در خصوص خاورمیانه و به ویژه ایران ۲ - به استثنای ترکیه ۳ - بسیار کند بوده است. رشد دانش و آگاهی نسبت به تاریخ کار در ایران از طریق ترویج داده‌های جدید و بیشتر آثاری که در مورد تاریخ کار در ایران نگاشته شده‌اند بر اساس شیوه‌های مبتنی بوده‌اند مأخوذ از بررسی‌های کلاسیک اروپایی و آمریکای شمالی تاریخ کار که در نیمه نخست قرن بیستم دست بالا را داشته‌اند. ۴ در این بررسی که بخشی از آن در این فصل ارائه می‌شود، فرض کار بر دو

سطح متقابلاً پیوسته تحلیل استوار شده است: مفهوم کار و ساخت طبقاتی. در سطح اول تمامی جوانب تحلیلی کارمانند ترکیب قومی، شکل‌گیری کاری (استخدام، مهارت‌ها، تعلیم و کارآموزی)، روابط کاری (دستمزدها و انضباط کاری)، مهاجرت کاری، تحرک و ادغام مورد توجه قرار دارد. در حالی که اکثر قریب به اتفاق نیروی غیرماهر از دل کوچ‌نشینان عشایری و گروه‌های زارع استخدام می‌شدند، بخش اصلی نیروی کارماهر و نیمه‌ماهر را کارگران مهاجر تشکیل می‌دادند. برای بررسی تاریخ اولیه فرایند استخدام نیروی کار در صنعت نفت ایران دو پرسش اصلی را باید مد نظر قرار داد:

الف - نیروی کار محلی به چه صورت نیاز موجود به کارگر غیرماهر، نیمه‌ماهر، و ماهر را برطرف ساخت؟ اگر اصولاً چنین نیازی را برطرف کرده باشد - و ...
ب - با توجه به کاستی‌هایی که از لحاظ عرضه محلی نیروی کار وجود داشت، مهاجرت‌های داخلی نیروی کار چه شکلی به خود گرفت؟

از طریق بررسی این دو پرسش در عین لزوم توجه به تراکم جمعیت در سطح محلی، شیوه واردات نیروی کار را می‌توان به سه مقوله ذیل تقسیم کرد: کشش تقاضا، فشار عرضه و وجود یک شبکه سازمان یافته. برای مقوله کشش تقاضا باید آنچه را که واسطه‌های کاریابی یا دوایر استخدام می‌توانستند برای جذابیت بیشتر طرح خود ارائه کنند و از آن مهمتر آنچه که بعد از فرایند اشتغال کارگر تحت استخدام را به استمرار کار وامی‌داشت، بررسی کرد.

از سوی دیگر فشار عرضه معمولاً به وضعیت سیاسی و اقتصادی محل صدور نیروی کار ارتباط دارد. دگرگونی‌های پیش آمده در ساختار اجتماعی - اقتصادی، رشد نیروی کار، دشواری‌های اقتصادی یا تنش‌های سیاسی از جمله عواملی هستند که یا به تنهایی و یا به صورت پیوسته، نحوه فشار عرضه کار را شکل می‌دهند. و بالاخره مقوله وجود یک شبکه سازمان یافته مهاجرت که در فرایند آن روابط شخصی نقش مؤثری را ایفا کرده و غالباً عواملی دیگر چون کشش تقاضا و فشار عرضه را نیز تحت الشعاع قرار می‌دهند.^۵

در سطح ساختار طبقاتی به تحلیل شکل‌گیری ساختاری طبقه کارگر در دو سطح عمودی و افقی توجه می‌شود. سطح افقی بیشتر به روابط میان کارگران

معطوف است و چگونگی تأثیر اشتغال در صنعت نفت بر هویت فرهنگی آنان. پرسش‌هایی چون تأثیر صنعت نفت بر دگرگونی پیوندهای خویشی و قبیل‌های کارگران که رفتار و عملکرد اجتماعی آنها بر اساس آن استوار بود را مدنظر دارد. میزان تأثیر صنعت نفت بر هدایت روابط شخصی میان کارگران را نیز شامل می‌شود. این که آیا پویای پرولتری گردانی به شکل‌گیری نوعی حس اراده شخصی و اتکاء بر خود در میان کارگران منجر شد یا خیر نیز از جمله دیگر پرسش‌های این سطح از تحلیل است و این که آیا این فرایند به نوعی همبستگی جمعی میدان داد نیز به هم‌چنین. علاوه بر این چگونگی تأثیر تجربه کاری بر ایجاد یک حس هویت جمعی طبقاتی و در عین حال، یک حس متقابل تفرد نیز مورد توجه قرار داد.

سطح عمودی تحلیل به پیچیدگی‌های فرایند کار به عنوان یک وجه در خور توجه از تاریخ کار در صنعت نفت ایران توجه دارد. روابط چند سویه جوانب کاری را بین کارگران و بازیگران اصلی فرایند کار و این که هر یک از عاملان آن را چگونه به کار می‌گیرند مورد بررسی قرار داده است. توضیح شیوه‌های کنترل کاری و این که هر یک از عاملان یعنی موجودیت استعماری شرکت نفت؛ جوامع فوق‌العاده پیچیده متمرکز و مبتنی بر روابط طبقاتی جوامع ایلی که تنش‌های بیرونی و درونی از وجوه ممیزه آنهاست؛ و یک دولت متمرکز که در یک رشته روابط متفاوت با آن در تعامل بود این عوامل را به کار می‌گرفتند در همین زمره می‌گنجد. اگر چه هر یک از این بازیگران می‌توانستند در پیشبرد امور صنعت نفت نفعی مشترک داشته باشند شیوه‌هایی که از طریق آنها کنترل کاری اعمال می‌شد اشکال مختلفی به خود می‌گرفت؛ از تحمیل نوعی سیاست گفتاری، پاداش و حقوق فردی گرفته تا عواملی چون ترس، تهدید و خشونت. به علاوه این که کارگران صنعت نفت چگونه به شیوه‌های اولیه واکنش‌های متعارف و غیرمتعارف و احتمالاً مقاومت در برابر شرایط متعارض دست یافتند نیز از دیگر نکات مورد توجه این بررسی است.

کشف نفت

در واپسین ایام قرن نوزدهم میلادی، کشف نفت به یکی از مهمترین وظایف پیش روی مؤسسات بریتانیایی در سراسر جهان تبدیل شده بود. در حالی که امپراتوری روسیه با در دست داشتن حوزه نفتی باکو (دومین حوزه نفتی جهان بعد از ایالات متحده) این بازار جدید و رو به توسعه انرژی را در اختیار داشت ۶ انگلیسی‌ها سخت در تلاش بودند که با کشف منابع جدید نفت در سراسر جهان این ترتیب رازیرسئوال ببرند. در مه ۱۹۰۱ ویلیام ناکس داری، یک کارآفرین و تبعه استرالیایی بریتانیا با کمک سفارت بریتانیا در تهران توانست انحصار «تفنیش و تفحص و پیدا کردن و استخراج و بسط دادن و حاضر کردن برای تجارت و نقل و فروش ... گاز طبیعی و نفت و قیر و موم طبیعی ... [را] ... در تمام وسعت ممالک ایران ...» به استثنای ولایات شمالی کشور را «... در مدت شصت سال ...» کسب نماید. ۷ مستثنی داشتن ولایات شمالی البته اقدامی بود در جهت جلوگیری از تیرگی روابط ایران با همسایه شمالی‌اش روسیه تزاری. یک سال بعد از اعطای این امتیاز گسترده، شرکت نفت نخست در بخش‌های غربی کشور به فعالیت دست زد ولی به دلیل ذخایر محدود نفت در این حوزه که با انتظارات آنها مطابق نبود، نماینده داری که در این هنگام شرکت بهره‌برداری اول خوانده می‌شد تصمیم گرفت حوزه کارهای خود را به خوزستان واقع در جنوب غرب کشور منتقل کند.

در پی تحصیل عایدات نفتی چشمگیر و بعد از یک رشته عملیات پیچیده مالی در لندن، شرکت نفت انگلیس و ایران بر اساس کل امتیازات قرارداد داری در ۱۴ آوریل ۱۹۰۹ در لندن تأسیس شد. در حالی که شرکت نفت انگلیس و ایران با سرمایه‌ای معادل ۲/۰۰۰/۰۰۰ لیره اکتشاف، تولید و بازاریابی نفت ایران را عهده‌دار شد، برای جلب رضایت و همچنین پشتیبانی سران بختیاری یک شرکت محلی نفت بختیاری را نیز با سرمایه‌ای معادل ۳۰۰/۰۰۰ لیره تأسیس کرد. فعالیت در حوزه‌ای که دولت مرکزی ایران در عمل اقتدار چندانی بر آن نداشت،

شرکت نفت را به این نتیجه رساند که برای پیشبرد کارهای خود محتاج ایلات محلی و به ویژه بختیاری خواهد بود. همکاری بختیاری‌ها نه فقط از لحاظ تأمین امنیت شرکت نفت در برابر هر گونه دستبرد احتمالی بلکه از نظر تأمین نیروی کار نیز مهم بود.

بعد از کشف نفت، چگونگی حمل آن از چاه‌ها به بازار نفت خام یا پالایش آن، مهمترین موضوعی شد که شرکت پیش روی داشت. شرکت نفت تصمیم گرفت تا جای ممکن سودآوری خود در حوزه پالایش نفت را افزایش دهد. از آنجایی که خلیج فارس دور از دسترس نبود شرکت نفت می‌توانست بازار جهانی را نیز در دسترس داشته باشد. جزیره آبادان واقع در منتهی الیه جنوب غربی خلیج فارس که در جوار آبراه اروندر رود (شطالعرب) نیز قرار داشت جایگاه مناسبی بود جهت بارگیری کشتی‌های نفتکش. به همین جهت نخست در اکتبر ۱۹۰۹ کار احداث یک پالایشگاه در آن حدود آغاز شد و آنگاه در ژانویه سال بعد نیز کار احداث حدود ۲۲۰ کیلومتر لوله نفت شروع شد که قرار بود محصول استخراج شده از حوزه‌های نفتی مسجد سلیمان را به آبادان بیاورد.

در روزهای اول فعالیت‌های شرکت نفت تعداد کسانی که در این حوزه کار می‌کردند از «ده دوازده نفر حفار، چند آهنگر و مکانیک، یک حسابدار، یک ناظر حمل و نقل، یک طبیب، یک معاون و چند چاروادار محلی» تجاوز نمی‌کرد. ۸ کارگران محلی معمولاً از میان ایلات محل و به صورت فصلی استخدام می‌شدند. با این حال با فرا رسیدن روزهای پایانی سال ۱۹۰۹ که با توسعه فعالیت‌های حفاری شرکت نفت، حمل و نقل خطوط لوله و همچنین سنگ بنای پالایشگاه نفت توأم شد، تعداد کارکنان این صنعت نوپا افزایش چشمگیری یافت. در عرض یک سال تعداد کارگران ایرانی شاغل در حوزه‌های نفتی به ۴۵۷ نفر رسید و تعداد آنهایی که در بخش لوله‌های نفت و آبادان اشتغال داشتند نیز به ترتیب به ۷۷۰ و ۵۹۰ افزایش یافت.

در آن روزهای اولیه نیروی کار هندی بخش اصلی نیروی کار نیمه‌ماهر را تشکیل می‌داد. کارگران ایرانی در کنار امور مربوط به راهسازی و حمل و نقل

بیشتر برای کارهای ساده حفاری مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفتند. (البته به استثنای امور بنایی، نجاری و نقاشی که برای آنها از کارگران ماهر اصفهانی استفاده می‌شد.) مع‌هذا با گذشت ایام کفه ایرانی ترکیب ملیتی نیروی کار به تدریج سنگین‌تر شد.^۹

استخدام کارگر برای صنعت نوپا

تا پیش از فوران نفت در مسجد سلیمان هنگامی که هنوز بررسی‌های اکتشافی جریان داشت، هر گونه نیازی به نیروی کار از طریق مذاکره با سران عشایر بختیاری تأمین می‌شد. در سال ۱۹۰۷ در گزارشی به قلم اچ ای. بردشاو یکی از مهندسان شرکت به کارگرانی اشاره شده است که برای احداث جاده مسجد سلیمان از سوی صمصام‌السلطنه بختیاری اعزام شده بودند و «در دسر»هایی که پیش آوردند آرنولد ویلسون نیز در یادداشت‌های روزانه‌اش در اشاره به روزهایی که در مقام یک افسر سیاسی بریتانیا در آن حوزه فعالیت می‌کرد از ارتباط معمول خود با «روسای عشایری جزء» می‌نویسد که «از طریق آنها برای تأمین کارگر، دواب و حتی جو وعلیق و همچنین هیزم و دیگر کالاهای محلی» مورد نیاز شرکت نفت اقدام می‌کرد. ۱۰ در خلال رشته مذاکراتی که در سال ۱۹۰۸ میان شیخ خزعل، شیخ محمره (خرمشهر بعدی) و پرسای کاکس نماینده مقیم بریتانیا در خلیج فارس صورت گرفت شرکت نفت «به او تضمین داد که بدون اجازه (شیخ خزعل) هیچ ایلپاتی استخدام نخواهد شد.»^{۱۱} با این حال چنان که روشن شد در میان تمامی مذاکراتی که برای استخدام نیروی کار جریان داشت، کارهایی چون ترتیب محافظت از تأسیسات، وسایل و خدمه شرکت از همه دشوارتر بود.

در آستانه عملیات مسجد سلیمان، در نوامبر ۱۹۰۵ بین سرکنسول بریتانیا در اصفهان و سردار اسعد «سخنگوی اصلی» سران بختیاری از هردو خاندان ایلپبگی و ایلخانی توافقی صورت گرفت که بر اساس آن سران بختیاری در مقابل یک مقرری سالانه ۲۰۰۰ لیره‌ای متعهد می‌شدند برای حفاظت از اموال شرکت در

قلمرو بختیاری از میان طوایف تابعه خود قوایی را تشکیل و معین دارند. ۱۲ در پی این توافق یک گروه هشتاد نفری از بختیاری‌ها مأمور شدند تا از سه نقطه حفاظت از محل‌های حفاری راعه‌دارگردند. قرار بر آن بود که خوانین بختیاری به هر یک از این نگهبانان سالانه بین پنجاه تا صد تومان دستمزد بپردازند. علی‌ق اسبان آنها را نیز می‌بایست فراهم کنند. ۱۳ به زودی روشن شد که این نگهبانان که صرفاً از تیره‌های عمده دوروبرایلخانی بودند «حتی یک پول سیاه نیز به عنوان دستمزد» دریافت نمی‌کردند و می‌بایست مایحتاج خود را از «دیگر راه‌ها» تامین کنند. ۱۴ تنها در مارس ۱۹۰۹ بود که در پی توافق شرکت نفت و سران بختیاری قرار شد با اختصاص بودجه‌ای معادل ۶۰۰ لیره که از ۲۵۰۰ لیره شرکت از ترتیب سال‌های پیش کسر می‌شد نگهبانان مزبور حقوق خود را مستقیماً از سرپرست‌هایشان دریافت کنند. ۱۵

با این حال بعد از فوران نفت در میدان نفتون مسجد سلیمان که یک منطقه کم جمعیت بود، موضوع استخدام گسترده نیروی کار به یکی از مهمترین مسائلی بدل شد که شرکت نفت در پیش روی داشت. آرنولد ویلسون از آن روزها چنین یاد می‌کند: «نیروی کار در خور توجهی از هندوستان و بخش قابل توجه دیگری نیز از سایر نقاط ایران وارد می‌شود و تعدادی هم از بنادر خلیج فارس و ترکیه (عثمانی)» ۱۶

از این رو بررسی شکل‌گیری اولیه نیروی کار در صنعت نفت ایران مستلزم بررسی مهاجرت‌های درون منطقه‌ای به خوزستان است. ترکیب نیروی کاری که در مراحل اولیه کار استخدام می‌شدند تا حدودی تحت الشعاع مفاد امتیاز داری بود و برای بررسی بیشتر به جوانبی از مفاد این قرارداد اشاره می‌شود. بر اساس ماده ۱۲ قرارداد داری مقرر شده بود «عمله و فعله که در تأسیسات فوق کار می‌کنند باید رعیت شاهنشاه باشند به استثنای اجزای علمی از قبیل مدیر و مهندس و عماق و مباشرین» ۱۷ بر اساس این توافق شرکت نفت انگلیس و ایران در استخدام نیروی کار ماهرونیمه‌ماهر از فراسوی مرزهای ایران - بیشتر هندوستان آزادی عمل داشت. برای نیروی کار غیرماهر نیز شرکت نفت بیشتر به نواحی مجاور حوزه‌های نفتی که سرزمین کوچ‌نشینان و رعایای بختیاری بود

توجه داشت. با این حال در سوابق این قاعده کلی، مستثنیاتی نیز به چشم می‌خورد. برای مثال در نامه‌ای از صدیق السلطنه کمیسر دولت ایران در امور نفت به وزیر مختار ایران در لندن از استخدام باربر تبعه عثمانی توسط شرکت نفت یاد شده است. ۱۸ آرنولد ویلسون که در آن زمان کفالت کنسولگری بریتانیا را برعهده داشت در واکنش به این موضوع به ضرورت «تأمین نیروی کار خارجی برای امور غیر فنی» نیز تأکید نهاد. به نوشته او «اعراب محرمه کشاورزانی بودند که با صرف یک نیروی کار نسبتاً اندک، معاش چشمگیری از اراضی خود کسب می‌کردند. و در مجموع احتمالاً در قیاس با بسیاری از دیگر کشاورزان ایرانی، از رفاه بیشتری برخوردار بودند. برای تن سپردن به کارهای دشوار

تحت هیچ محذوری نیستند و ترجیح می‌دهند چنین نیز نکنند.» ۱۹

اعتراض صدیق السلطنه و ملاحظات ویلسون بیشتر به نوع استخدام شرکت نفت در حوزه‌های جنوب غربی یعنی کرانه خلیج فارس مربوط می‌شد که اکثریت جمعیت آن را طوایف عرب تشکیل می‌دادند. حال آنکه در بخش‌های شمالی به سمت حوزه‌های نفتی مسجد سلیمان، قسمت عمده نیروی کار غیرماهر را کوچ نشینان بختیاری و کشاورزانی یکجانشین تشکیل می‌دادند.

برای درک بهتر فرایند استخدام جا دارد از ساختار ایلی و شیوه زندگی بختیاری‌ها نیز سخنی در میان آید. در میان عشایر کوچ‌نشین جنوب غرب ایران، بختیاری‌ها بزرگترین واحدا ایلی را تشکیل می‌دهند. بختیاری‌ها سالی دو مرتبه کوچ می‌کردند. در اواخر بهار همراه با رمه‌هایشان دشت‌های خشک جنوب را ترک گفته به ارتفاعات شمال دامنه‌های برف گرفته زاگرس و مراتع سرسبز آن می‌رفتند، یعنی به بیلاق. و در اواخر پاییز نیز با پژمرده شدن مراتع به سبب سردی هوا از نو ارتفاعات را پشت سر گذاشته و به دشت‌های جنوب، یعنی قشلاق مراجعت می‌کردند.

بختیاری‌ها در خلال این کوچ فصلی ایام بیلاق را بیشتر در چادرهای خود سپری می‌کردند ولی به هنگام رسیدن به قشلاق در حوالی روستاهایی چون لالی و انبال در خانه‌هایی سنگی یا خشتی اقامت می‌کردند. یکی از ناظران عینی در توصیف این زندگانی ابتدایی چنین نوشت: «ساکنین این قسمت از ایران که

می‌بایست در آنجا کار می‌کردیم بیشتر از کوچ‌نشینان رهمدار تشکیل شده بودند و در درجه اول عشایر معروف بختیاری. بختیاری‌ها به دنبال علف حرکت می‌کردند... در چادرها یا کپرهایی ابتدایی زندگی می‌کردند... حوایج آنها اندک و دشواری‌های زندگانی‌ای از این نومعمولاً برایشان محسوس نبود. به پول نیاز چندانی ندارد و اگر هم داد و ستدی می‌داشتند بیشتر به شکل پایاپای صورت می‌گرفت. شرکت می‌بایست از این توده انسانی کوچرو نیروی کار مورد نیاز خود را تأمین کند.» ۲۰

در اشاره به ساختار طبقاتی بختیاری در سال‌های نخست قرن بیستم از سه مقوله عمده می‌توان سخن گفت: بزرگ رهمداران که خوانین ایل بودند، رهمداران متوسط، و آنهایی که یا هیچ رهم‌ای نداشتند و یا مایملک آنها به چند گوسفند و بز محدود بود. در ایل بختیاری معمولاً از این مقوله اخیر تحت عنوان «عمله» یاد می‌کنند. این گروه - عمله به صورت مفرد و «عمله‌جات» به صورت جمع - شامل آن بخش از افراد ایل می‌شد که به نوعی نیازهای خدماتی را برطرف می‌کردند عمل‌کننده یا کارگزار ایل بودند؛ حفاظت از رهم‌ها را در مقابل دستبردهای خارجی و متقابلاً ترتیب دستبرد به مجامع غالباً یکجانشین اطراف نیز از جمله وظایف اصلی آنها بود.

کوچ فصلی برای تمامی آحاد بختیاری جنبه اجباری نداشت، معمولاً نظر به خشکسالی‌های گاه به گاه که وضعیت بیلاق یا قشلاق تعریفی نداشت. عشایر - و غالباً اعضای عمله، می‌توانستند از خان اجازه بگیرند که همانجا بمانند و این اجازه نیز معمولاً صادر می‌شد. در مراحل اولیه کار، شرکت نفت نیروی کار غیر ماهر خود را بیشتر از میان این عمله‌جات استخدام می‌کرد؛ نخست در مقام مشاغلی چون کارگر دم دستی تشکیلات حفاری، کارگر راهسازی یا حمل و نقل و بعدها نیز در نصب لوله‌های نفت و احداث پالایشگاه آبادان.

استخدام نیروی کار هم از میان کوچ‌نشینان بختیاری و هم یکجانشینان زارع، جنبه‌ای فصلی داشت و معمولاً بیش از شش ماه به طول نمی‌انجامید. البته برای شرکت نفت که عملیاتش جنبه فصلی نداشت مسئله اصلی آن بود که چگونه این نیروی کار استخدام شده را بر مبنایی فراتر از محدودیت‌های فصلی حفظ کند.

«... تعداد اندکی برای شش ماه آمده و سپس مراجعت می‌کردند؛ ایلیاتی به رماهش و شهری به شهرش. این امر تا حدودی از آب و هوا متأثر بود؛ حال اگر نگوئیم هیچ یک، تنها تعداد محدودی از عشایر در طول تابستان در کوهپایه‌های گرم و شرعی مانده بودند. با وزش نخستین بادهای گرم تابستانی، همراه با رماه‌هایشان در جستجوی علف به ارتفاعات رفته و تا پاییز آنجا می‌ماندند.» ۲۱

در کنار دشواری‌های استخدام دائم، ارائه و پذیرش انضباط کاری، نظم‌پذیری و وقت‌شناسی نیز از دیگر مشکلاتی بود که هم باعث گرفتاری کارفرما بود و هم موجب در دسر کارگر: «صرف جلب ایلیاتی به خدمت شرکت از طریق چشم انداز یک دستمزد مرتب و آسایشی که این دستمزد می‌توانست به دنبال آورد، کفایت نمی‌کرد. برای تحت استخدام نگهداشتن آنها نیز می‌بایست اقداماتی اتخاذ شود.» ۲۲

موقعیت واسطه‌های کارگری در مراحل نخست استخدام نیروی کار

عمله‌هایی که به استخدام درآمدند به تدریج به این شیوه جدید زندگانی خو گرفته و با تبدیل به کارگرانی ثابت، هسته اولیه نیروی کاری را تشکیل دادند که به عنوان سرکار - تلخیص سرکارگر - شناخته شدند. سرکار از فرمن، یک مقوله دیگر کاری که در مراحل نخست فعالیت‌های شرکت نفت فقط به کارگران ماهر اروپایی اطلاق می‌شد، متمایز بود. استخدام نیروی کار برای شرکت از جمله وظایف سرکار بود. اگر در روزهای نخست استخراج نفت این خوانین بختیاری بودند که از طریق مذاکره با شرکت نفت، عرضه‌کننده اصلی نیروی کار را تشکیل می‌دادند، اینک این سرکارها بودند که در کنار نظارت بر کارکرد کارگران جدید، استخدام نیروی کار جدید را بر عهده داشتند و برای هر کارگر جدیدی که استخدام می‌کردند، پاداشی نیز دریافت می‌داشتند. از این رو در سال‌های نخست شکل‌گیری صنعت نفت در ایران، کارکرد افراد واسطه - سرکارها - فقط به استخدام نیروی کار در جهت تأمین خواسته‌های این صنعت رو به توسعه محدود نبوده، تأمین تبعیت آنها از این وظایف جدیدشان را نیز

شامل می‌شد: وظیفه‌های دوگانه هم در مقام استخدام‌کننده و هم در مقام سرکارگر در مراحل بعد.

روش استخدام نیروی کار از طریق خوانین بختیاری و سرکارها تا افتتاح پالایشگاه آبادان ادامه یافت. احداث پالایشگاه آبادان در اکتبر ۱۹۰۹ آغاز و در مه ۱۹۱۲ برای نخستین بار مقادیری نفت پالایش گردید. ۲۳ در پی توسعه فعالیت‌های شرکت نفت و مخصوصاً بعد از احداث پالایشگاه، شرکت بر گسترش دادن دامنه کارهایش تصمیم گرفت. حوزه این فعالیت‌ها «فقط به کار نفت محدود نبوده، اجازه فعالیت در مقام بازرگان، بانکدار، ... مالک کشتی و نفتکش و انواع معاملات کالایی را شامل می‌شد. حق تأسیس خرید و توسعه شعب، مراکز تجاری، کارخانه‌ها، انبارها، باراندازها و کشتی‌ها، و همچنین خرید یا شراکت با هر موسسه یا فردی که در این زمینه‌ها کار می‌کرد نیز صادر شد.» ۲۴ در یک چنین چارچوبی بود که اندک زمانی بعد یک اداره کار جدید در محوطه پالایشگاه آبادان تأسیس شد.

پایان دادن به کار فصلی و تبدیل آن به یک کار دائم از جمله وظایف مهمی بود که بر عهده این اداره کار جدید قرار گرفت. برای تحقق این امر اداره کار، با تأکید و توجه بر روابط پدر و پسری در شبکه کاری موجود، خود نیز شیوه‌ای مشابه اتخاذ کرد و استخدام فرزندان کارگران را «برای نوعی کارآموزی ابتدایی در خصوص استفاده از ماشین تراش و ابزار ماشینی ساده» تشویق کرد. ۲۵ این خط مشی ترجیحی استخدام باعث پیدایش نوع جدیدی از ترکیب انسانی در صنعت نفت شد که چندین نسل از کارگران را شامل می‌شد و تأثیر آن از حوزه کارگاه‌ها فراتر رفته فرهنگ جدیدی را در ساحت عمومی شهرهای نفتی جنوب ایران شکل داد.

با توسعه میادین استخراج نفت و احداث خطوط لوله جدید برای رساندن این نفت به خلیج فارس و همچنین احداث راه‌های جدید «به تدریج جوامع جدیدی در عرصه کار شکل گرفته و مسائلی چون بهداشت و مسکن نیز پدیدار شدند؛ نجارهای اصفهانی و فلزکارهای دزفول و شوشتر با دستیابی به کار مستمر، به تدریج قرار یافتند.» ۲۶

اداره کار برای استخدام نیروی کار هم از میان کوچ‌نشینان و زارعین یکجانشین بختیاری و هم از میان نیروی کار غیربختیاری که از شهرها می‌آمدند در شهرهای عمده جنوب ایران دست به کار شد. «بخش اعظم تجهیزات پیچیده آبادان و همچنین مسجد سلیمان و اهواز توسط این افراد و همچنین ایلیاتی‌ها کار می‌شد، زیرا در حقیقت در قیاس با شهری‌ها، ایلیاتی‌ها برای کار با این ماشین آلات، تمایل و قابلیت بیشتری نشان می‌دادند.»^{۲۷}

در خلال سال‌های بعد اداره کار برای استخدام نیروی بیشتر حالتی تهاجمی اتخاذ کرد که به عامل فشار عرضه مربوط می‌شد و دشواری‌های اقتصادی حاکم بر نقاط مبداء نیروی کار. اتخاذ یک چنین شیوه‌های استخدام حتی مقامات رسمی ایرانی را نیز نگران کرد. شرکت نفت برای یافتن نیروی کار غیرماهر جهت اشتغال در ساخت و سازهای نسبتاً سنگین‌اش در آبادان برای شناسایی متقاضیان کار مأمورانی را به شهرهایی چون بوشهر و بندر عباس اعزام داشت.

از متقاضیان کار خواسته می‌شد که با مهر یا اثر انگشت خود بر ورقه‌ای مشتمل بر شرایط استخدامی خود صحه گذارند ولی از آنجایی که اغلب بی‌سواد بودند از مفاد سندی که به صحه آنها رسیده بود اطلاعی نداشتند. از جمله شرایطی که در این نوع اسناد منظور می‌شد یکی نیز این بود که اگر بخواهند از خدمت شرکت نفت خارج شده و یا در عرض شش ماه مرخص شوند، به خرج خود به موطن‌شان مراجعت خواهند کرد و دیگر آن که نمی‌توانستند از شرکت طلب مسکن یا سوخت مجانی نمایند.

بعضی از این کارگران به محض ورود به آبادان و ملاحظه شرایط سخت کار و زندگی در آنجا وضعیت بهتری را می‌خواستند ولی در صورت پیش آمد یک چنین وضعیتی شرکت مطابق با برنامه‌های تخطی‌ناپذیر کاری خود، کار را به اخراج کارگر ناراضی خاتمه می‌داد. در سازمان اسناد ملی عرایضی ملاحظه می‌شود به امضای جمعی از این کارگران اخراجی که بدون هیچ پشتوانه‌ای و فاقد هر گونه امکانی برای مراجعت به موطن خود در این شهر جدید نفتی گرفتار شده بودند. یکی از معدود گزینه‌هایی که افراد مستأصلی از این دست پیش رو داشتند آن بود که توسط هوری (بلم‌های یک نفره) از شط‌العرب گذشته

به صورت غیر قانونی، بدان سوی مرز بروند. ۲۸ در واقع دولت ایران بیش از هر چیز نگران این گونه تردهای برون مرزی غیر قانونی بود و برای پیشگیری از این گونه موارد معمولاً از شرکت نفت می‌خواست در قبال کارگران مهاجر اخراج شده اعتدال بیشتری نشان دهد. ۲۹

استخدام کارگران و نظم کاری

همان‌گونه که پیشتر خاطر نشان شد در سال‌های نخست شکل‌گیری صنعت نفت، کارکرد دوگانه عامل استخدام کارگران متضمن دو امر علیحده بود: یکی استخدام نیروی کار جدید برای این صنعت رو به گسترش و دیگری نیز تأمین همراهی و تبعیت آنها از این وظایف جدید. پاره‌ای از مقررات کاری در یک چنین چارچوبی اعمال می‌شد.

در مورد ترک کار پاره‌ای از کارگران بعد از چند روز کار و بدون هیچ‌گونه هشدار قبلی، گزارش‌های متعددی ملاحظه می‌شود. ۳۰ شرکت نفت برای فائق آمدن بر این مسئله برای پرداخت دستمزدها مقررات جدیدی را وضع کرد. به جای پرداخت روزانه دستمزد که در روزهای نخست به جای قران ایرانی به روپیه هندی پرداخت می‌شد، قرار شد هر دو هفته یک بار پرداخت صورت گیرد. این نخستین اقدامی بود که شرکت برای تداوم بخشیدن به کار اتخاذ کرد. علاوه بر این برای سرکار نگهداشتن کارگران، شرکت یک فروشگاه یا بازار محلی بر پا داشت که کارگران در آن می‌توانستند مایحتاجی چون غذا، لباس و تنباکوی خود را بخرند. نخستین این مؤسسات در مسجد سلیمان تأسیس شد. برای جذابیت بیشتر کار در شرکت نفت تسهیلات دیگری نیز چون خدمات رایگان بهداشتی یا اقامت رایگان در خوابگاه‌های مشترک کارگری نیز ارائه می‌شد (مورد اخیر صورتی دائمی نداشت).

برای اعمال نظم و انضباط کاری از شیوه‌های نامطلوب هم استفاده می‌شد. اگر چه در منشور مقررات کاری شرکت نفت انگلیس و ایران به مواردی چون جریمه نقدی یا تنبیه بدنی اشاره نشده است ولی در آرشیو شرکت نفت اشاره به اعمالی

از این دست، کم و اندک نیست.

بر اساس یک گزارش محرمانه مورخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۱۱ که از یکی از حوزه‌های کاری ارسال شده بود هنگامی که یکی از فرمان‌های بریتانیایی به نام ملوی یک کارگرای ایرانی را به دلیل آن که «درست» کار نمی‌کرد، با پرتاب لگدی به سینه‌اش مضروب کرد. واکنش خشمگینانه کارگر مزبور باعث شگفتی مدیر کارگاه شد، زیرا «هیچ‌گاه پیش از این یک بومی حتی جرأت نکرده بود روی یک اروپایی دست بلند کند و به رغم تمامی معایبی که مانند تنبلی و غیره دارند، معمولاً در قبال جریمه‌ها و حتی مشقت و لگدی گاه به گاه، سر به زیر داشته و شکایت چندانی مطرح نمی‌شد.» ۳۱ بعد از این واقعه، اسناد موجود از صدور هشدار از سوی یکی از مهندسان اروپایی - مدیری به نام آقای ریچی - یاد می‌کند که در آن برای هر خاطی «۵۰ قران جریمه معین شده بود که در صورت تکرار تعرض، دو برابر می‌شد.» ۳۲

اعمال روز طولانی کارواخذ معیارهای مدرن شمارش زمانی از دیگر جوانب جدید نظم کاری بود که شرکت نفت پیش آورد. بر اساس روایات آن دسته از کارگران ایرانی که نخستین مجامع نیروی کار بومی صنعت نفت را تشکیل می‌دادند، در مراحل نخست عملیات شرکت نفت برای کارگران یک روز کاری استاندارد وجود نداشت. از کارگران ایرانی نیز همانند کارگران هندی یا اتباع عثمانی که از آنها به عنوان «ترک» نیز یاد می‌شد انتظار می‌رفت از طلوع آفتاب تا هنگام غروب و هر هفت روز هفته را کار کنند. ولی چند سال بعد، در آستانه جنگ اول جهانی روز کاری ترتیب دیگری یافت؛ شش روز در هفته از نه تا دوازده ساعت در روز مطابق با شرایط فصل؛ از شش صبح تا شش بعد از ظهر در فصل زمستان و از شش صبح تا نه بعد از ظهر در تابستان. شرکت نفت در مراحل نخست کار، یکشنبه را به جای جمعه روز تعطیل معین کرده بود ولی در سال‌های بعد از ظهر پنج‌شنبه تا روز جمعه تعطیل محسوب می‌شد. زندگی شهری که تحت تأثیر مستقیم مدرنیزاسیون قرار داشت، هنوز روح و روان حاکم بر فرهنگ ملی را تعیین نمی‌کرد، در جامعه‌ای که هنوز از یک طبقه بالای اهل ادب و همچنین قشر عظیمی از زارعین تشکیل می‌شد که ایام را

«به صورت روز و ماه می‌شمرند و نه دقایق یا ساعات، ساعت نمی‌توانست در مقام یک وسیله سودمند عملی نقش چندانی ایفا کند.» ۳۳ با توجه به فقدان ساعت جیبی یا دیواری، آنچه کارگران را از نوعی نظم کاری در کارگاه آگاه می‌کرد، بوق یا آژیر بود که معمولاً بالای برج‌ها نصب می‌شد.

به صدا درآمدن بوق دو مرتبه در روز - صبح زود و اوایل عصر، بیانگر شیفت نیروی کار بود. یک روز کاری به دو بخش دوازده ساعتی تقسیم می‌شد و شیفت کاری نیز به همین ترتیب. ۳۴ بوقی که در صنعت نفت به صدا در می‌آمد فیدوس خوانده می‌شد؛ روزی دومرتبه، شش صبح و شش بعدازظهر به صدا در می‌آمد. ۳۵ روزهای پنج‌شنبه به دلیل کوتاه بودن روز کاری، ظهر به صدا در می‌آمد. در سال ۱۹۲۹ کارگران پالایشگاه صنعت نفت برای شرایط بهتر کاری و دستمزد بالاتر دست به اعتصاب زدند. یکی از خواسته‌های این کارگران - حدودنه هزار نفر از کل پانزده هزار نفری که نیروی کار حوزه‌های نفتی را تشکیل می‌دادند - کاهش ساعت کاری از ده ساعت به هفت ساعت در تابستان و هشت ساعت در زمستان بود. ۳۶ نظر به این که نیروهای پلیس اعتصاب را در هم شکستند این خواسته نیز معوق ماند. ۳۷

عمله یا کارگر

تا اینجای کار سرگذشت «عمله» ای دنبال شد که با ترک مرتع یا روستای خود، از طریق واسطه‌ای به خدمت صنعت نفت درآمد و آنگاه با وارد شدن به یک نظم کاری متمایز، مزد بگیر روزانه شد. ولی آیا این فرایند را می‌توان نوعی ارتقاء از سطح نازل «عمله» به سطح بالاتر «کارگر» تعبیر کرد؟ این مرتبه جدید تخیلی بود یا واقعی؟ اگر واقعی بود، این واقعیت را چگونه می‌شد ملاحظه کرد و اگر هم تخیلی، این وضعیت تخیلی باحضور واقعی چه پیوندی داشت؟ فرایند شکل‌گیری و نمایندگی طبقه کارگر به مثابه حاصل مستقیم دگرگونی‌های ساختاری اقتصادی و توسعه سرمایه‌داری پارادایمی است که تاریخ‌نگاری نیروی کار بسیاری از جوامع را تحت‌الشعاع قرار داده است، چه در شمال و چه در

جنوب، و ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. در تاریخ‌نگاری نیروی کار ایران نیز این پارادیم متعارف نحوه برآمدن و نمایندگی طبقه کارگر را می‌توان در نوع روایاتی ملاحظه کرد که معمولاً در چارچوب آراء فرجام‌شناسانه مارکسیست‌ها ارائه شده‌اند. در اشاره به نوع استدلال‌های آنان می‌توان به حکایت ذیل اشاره کرد؛ در پی رشد و توسعه مناسبات سرمایه‌داری در اروپای غربی که توسعه عظیم صنایع سنگین و تولید انبوه کالایی را در دل خود جای داده بود، قدرت‌های رو به رشد اروپایی نه فقط برای دستیابی به بازارهای جدید بلکه برای کسب مواد خام مورد نیاز صنایع خود در صدد گسترش حیطه اقتدار خود برآمدند. حاصل فرایندهایی از این دست به ایجاد شالوده یک تقسیم کار جدید، آن هم در عرصه جهانی منجر شد. از اواسط قرن نوزدهم ایران نیز در شبکه جهانی سرمایه‌داری گرفتار آمد و تا اواخر آن قرن با شروع توسعه سرمایه‌داری در آن کشور و ادغام ایران در بازار جهانی، نیروی کار نیز به یک طبقه کارگر تبدیل شد. با این حال شکل‌گیری آگاهی طبقاتی طبقه کارگر فقط از طریق نهضت‌های صنفی و سیاسی‌ای حاصل شد که کارگران ایرانی در اوائل قرن بیستم آنها را تجربه کردند. و آری اینچنین بود - به گونه‌ای که در ادامه این گفتارهای باسماه‌ای می‌خوانیم - که طبقه کارگر ایران پا به عرصه وجود نهاد. ۳۸

مع هذا نارسایی یک چنین «تعریف متعارف، ساختارگرا و ذهنی از کارگر و طبقه کارگر» به گونه‌ای که زاخاری لاکمن با تأکید بر «یک برداشت محدود از چیزی که آن را می‌توان نوعی تلاش و تکاپوی واقعی» نامید، موضوعی است که می‌توان آن را زیر سؤال برد. ۳۹

زاخاری لاکمن در بررسی نحوه شکل‌گیری طبقه کارگر در مصر، اسلوب‌های مشابهی را در تاریخ‌نگاری این حوزه ردیابی می‌کند؛ از جمله در نوشته‌های پیشین خودش که اینک می‌بایست موضوع نقد قرارگیرد: به عقیده او «شکل‌گیری طبقه کارگر (در واقع شکل‌گیری تمام طبقات) به همان اندازه که یک فرایند مادی است یک بر ساخته گفتاری نیز محسوب می‌شود. در مصر نیز همانند دیگر جای‌ها طبقه کارگر به مثابه یک پیکر واحد و «کارگر» در مقام نوعی پدیده ذهنی می‌تواند به صورتی مفید در مقام یک محصول، یک اثر و نه

صرفاً یک عملکرد مادی (مثلاً کار روز مزدی در مؤسسات بزرگ در اثر توسعه سرمایه‌داری) بلکه از طریق ارائه مقوله‌های راجع به هویت کارگری و طبقاتی، مردم را - (که در همه حال، مقوله‌ای مبهم است) - به زبانی مجهز کرد که بتوانند با آن تجارب خود را سامان بخشیده و از جهان پیرامون و جایگاه‌شان در آن و همچنین امکانات نهفته در آن، نه فقط یک درک بلکه انواع متعارضی از درک‌های مختلف را فرا چنگ بیاورند، حاصل نوعی گفتار خاص هم تلقی گردد. به علاوه این مقوله‌ها همیشه حاصل تعارضاتی است که در خلال آن از طریق ارائه یک طرز تلقی از خود، جامعه و جهان، نیروهای مختلف برای تحقق نوع خاصی از یک طرح اجتماعی - سیاسی درصدد گردآوردن گروهی حول یک محور هویتی برمی‌آیند.» ۴۰

در مطالعه و بررسی شکل‌گیری طبقه کارگر در صنعت نفت ایران که «هر اندازه فرایندی مادی است، یک فرایند گفتار هم محسوب می‌شود.» رویکرد اصلی را در آن می‌بینیم که نیروی کار فعال در این حوزه چگونه بعد از یک فرایند طولانی که در خلال آن به استخدام درآمد و تحت یک نظم جدی کاری قرار گرفت به تصور جدیدی از خود به عنوان یک گروه مشخص با یک هویت اجتماعی مشترک دست یافت.

یک چنین بازنمایی رامی‌توان دیدگاهی شمایل نگارانه از همبستگی گروه تلقی کرد، پدیده‌ای که از طریق جدل فرهنگی زندگی روزمره آنها را گرد می‌آورد و آن هم نه فقط از طریق شکل دادن به گونه‌های دیگر از هویت. با بهره‌گیری از اصطلاحات مطرح شده از سوی ریموند ویلیامز در اینجا ما با شکل‌گیری نوعی آگاهی عملی روبرو هستیم؛ نوعی آگاهی که عملاً آن را زندگی می‌کنیم و در تعارض با آنچه تصور می‌شود آن را زندگی کرده‌ایم. ۴۱ در کنار بررسی بازنمایی‌های فردی تعلق به یک طبقه، طرز تلقی کارفرما - شرکت نفت - و کل جامعه و نحوه شناسایی آنها از این بازنمایی اجتماعی و نوع تعریف و نشانه‌ای که به دنبال می‌آورد نیز به همان اندازه اهمیت دارد.

با این حال این شناسایی، بازنمایی واژه‌ها و اصطلاحات خاص خود را پدید می‌آورد. اصطلاحات جدیدی که هم از سوی کارفرما به کار گرفته می‌شد و هم

ازسوی نیروی کار معمولاً با هم تفاوت داشت. در این نوشته برای شناسایی نخستین مقوله از اصطلاحاتی که در این عرصه مطرح شده عریضه‌هایی مناسب دیده شد که به امضای نیروی کار رسیده بود. و برای مقوله دوم نیز به مکاتبات صورت گرفته میان دوایر مختلف دولتی در ایران و یا مکاتبات آنها با شرکت نفت می‌توان مراجعه کرد که گویای طرزتلقی آنها از نیروی کار شاغل در صنعت نفت است.

در یکی از نخستین مکاتبات صورت گرفته میان کمیسیونر نفت دولت و وزیر مختار ایران در لندن راجع به مسائل مربوط به استخدام نیروی کار در صنعت نفت، در حالی که از نیروی کار غیر ماهر که تنی چند از اتباع عثمانی را نیز شامل می‌شد، به عنوان عمه یا کولی (حمال) یاد می‌شود در همان نامه از اصطلاح کارگر صرفاً برای نیروی کار غیر آسیایی - از جمله اتباع بریتانیا، استرالیا، پرتقال و همچنین تعدادی از اتباع عثمانی استفاده شده بود. ۴۲ در خلال سال‌های بعد نیز کارفرما و دوایر دولتی کماکان نیروی کار غیرماهر صنعت نفت را عمه و هراز گاه نیز کولی و تندیل می‌نامیدند. ۴۴

در مقوله نخست نیز در مراحل اولیه حیات صنعت نفت نیروی کار خود را در همان حدود بنده حقیر و جان نثار همایونی و رعیت شناسایی می‌کرد. در میان عرایض مربوط به سال‌های پیش از جنگ اول جهانی نمونه‌ای ملاحظه نشد که در آن نیروی کار خود را عمه یا کارگر خوانده باشد. همان‌گونه که پیشتر خاطر نشان شد در این دوره اصطلاح عمه صرفاً توسط کارفرما یا دوایر دولتی و آن هم برای قائل شدن وجه تمایز میان بخش‌هایی از نیروی کار غیر ماهر مورد استفاده بود. ولی در ادوار بعد از جنگ اول در بعضی از عرایض در اشاره به نیروی کار از اصطلاح کارگر نیز استفاده شد. در عریضه‌ای که در سال ۱۹۲۴ به مجلس شورای ملی ارسال شد، در کنار ارائه تصویری از شرایط کار و زندگی در کارگران آبادان که (فوق‌العاده دشوار و فراتر از تحمل شد) توصیف شده بود، از نیروی کار به عنوان کارگر یاد شده بود:

«عبادان قصبه‌ای است جمعیت و سکنه‌اش غالباً مردمان فلک‌زده‌ای هستند که از نبودن کارترک دیار خود را نموده و در آن هوای گرم خوزستان و بودن

ناخوشی در سالی نه ماه با ماهی سی روپیه حقوق در اداره نفت مشغول کارگری گردیده‌اند و هر ماه از حقوق آنها به عنوان جرم یک مقداری کسر می‌نمایند. صراحتاً رئیس کمپانی اظهار داشته بود که ما هر گاه بخواهیم به قدر مخارج کارگران حقوق بدهیم در ایام تابستان که هوا گرم می‌شود به بلاد خودشان مراجعت می‌نمایند. بر ما لازم است همیشه آنها را مقروض بگذاریم.» ۴۵

ریاست مجلس شورای ملی در واکنش به این عریضه از وزارت امور خارجه خواست که برای تضمین برخورداری کارگران شرکت نفت از حمایت و رسیدگی دولت ایران از هیچ اقدامی فروگذار نکند.

با فرا رسیدن مراحل نهایی جنگ اول جهانی، یعنی حدود ده سال بعد از کشف نفت در خوزستان، صنعت نفت که هم بر شبکه‌ای گسترده برای استخراج نفت تکیه داشت و هم یک پالایشگاه جا افتاده، اینک یک نیروی کار مختص خود داشت که بخش اعظم آنها را کارگران غیر فصلی تشکیل می‌دادند. شرایط کار و زندگی این نیروی کار، خود به شکل‌گیری یک هویت طبقاتی جدید در میان آنها میدان داد؛ هویتی متمایز از عملة پیشین. در زبانی که هم از سوی نیروی کار اتخاذ شد و هم از سوی کارفرما این نماد زبانی جدید - کارگر - جایگزین عملة شد. به تدریج طبقه کارگر جدید در صنعت نفت ایران متولد شد.

توضیحات و مأخذ

تورج اتابکی «صنعت نفت، برآمدن «کارگر» در ایران»، گفتگو شماره ۶۰

یادداشت‌ها:

*. این نوشته تحت عنوان اصلی:

From 'Amaleh (Labour) to "Kargar" (Worker) Recruitment, Work Discipline and Making of the Working Class in The Persian/Iranian Oil Industry"

خلاصه‌ای است از بخش اول کتابی به همین قلم و در دست نگارش با عنوان صد سال تاریخ اجتماعی نفت ایران.

۱. در آستانه تغییر قرن کارگران شاغل در صنایع ایران با اشتغال بر رقمی معادل ۲۳۵۰۰ نفر، حدود ۷۰ درصد از کل نیروی کار کشور را تشکیل می‌دادند.

Touraj Atabaki, Willem Floor and Nazanin Sadeghi, History of Labour Relations ۱۵۰۰-۲۰۰۰. <http://socialhistory.org/en/projects/history-labour-1500-2000-relations-1500-2000-relations->

۲. به نوشته ویلم فلور «بررسی‌های صورت گرفته در مورد "طبقه کارگر در ایران بسیار اندک است و بیانگر یک بی‌علاقگی کامل به این موضوع" بنگرید به:

Willem Floor, "the Brick workers of Khatunabad: A striking record (۱۹۵۳-۱۹۷۹)", International Review of Social History, (December ۲۰۰۳) p. ۴۲۶.

۳. برای بررسی‌های جدید در تاریخ نیروی کار در عثمانی و ترکیه بنگرید به: Touraj Atabaki and Gavin Brockett, (Eds.) Ottoman and Republican Turkish Labour History (Cambridge and New York: Cambridge University Press ۲۰۱۰). Ahmet Makal, Ameleden Isciye-Erken Cumhuriyet Donemi Emek Tarihi Calismalari (Istanbul: Iletisim Yayinlari, ۲۰۰۷); Donal Auataert, Miners and the State in the Ottoman Empire: The Zonguldak Coalfield, ۱۸۲۲-۱۹۲۰. (Oxford: Berghahn Press, ۲۰۰۶); Donald Quataert, Ottoman

Manufacturing in the Age of the Industrial Revolution (Cambridge University Press, ۲۰۰۲)

۴. برای یک بررسی جامع پیرامون تاریخ نگاری کلاسیک نیروی کار بنگرید به:

Marcel van der Linden, and Lex Heerma Van Voss, "Introduction", in Lex Heerma van Vos and Marcel van der Linden, (eds.), *Class and Other Identities: Gender, Religion and Ethnicity in the Writing of European Labour History* (New York: Berghahn, ۲۰۰۲) pp. ۱-۳۹

۵. Mirzanur Rahman, "Recruitment of Labour Migrants for the Gulf State: The Bangladeshi Case", ISAS Working Paper, Institute of South Asian Studies, National University of Singapore, (۱۳۲), ۶ September. ۲۰۱۱

۶. بهره‌برداری آزاد از ذخایر نفتی شبه جزیره آبخوران در کناره دریای مازندران در سال ۱۸۷۲ به سرعت آن حوزه را به تولید کننده حدود ۹۵ درصد از کل نفت مصرفی روسیه تبدیل کرد. سرمایه دولتی روس برای بهره‌برداری از منابع زیرزمینی قلمرویی که در آغاز دست اندازی امپراتوری بر آن، صرفاً اهمیتی استراتژیک و نظامی داشت وارد کار شد و در اواخر قرن نوزده خط مشی نیرومند و دولت محور صنعتی سازی روسیه راه را بر توسعه سریع صنایع داخلی و همچنین توسعه طرح بزرگ معدنی و گسترش شبکه‌های راه آهن در مناطق جنوبی امپراتوری روسیه گشود. بنگرید به:

(London, ۱۷۰۰-۱۹۱۴ M.E. Fakus, *The industrialization of Russia*, ۱۹۷۲), ۶۴-۶۶, and ۴۴-۴۶ pp.

۷. در اثر «شکوفایی نفتی» حاصل از این دگرگونی‌ها جمعیت باکو از ۰۰۰/۱۳ نفر در ۱۸۵۹ به ۱۱۲/۰۰۰ نفر در سال ۱۸۷۹ و ۰۰۰/۳۰۰ نفر در سال ۱۹۱۷ افزایش یافت. افزایش تعداد نیروی کار فعال در حوزه نفتی باکو از ۱/۸۰۰ نفر در ۱۸۷۲ به ۳۰/۰۰۰ نفر در ۱۹۰۷ نیز از دیگر تحولات این دوره بود. بنگرید به:

(۱۹۹۹ Encyclopaedia of Islam, Cd-Rom edition (Leiden,

London: R. W. Ferrier, *The History of the British Petroleum*, Vol. ۱. ۱۹۸۲ Cambridge University Press, p. ۱۱۴).

۹. وضعیت نیروی کار مهاجر هندی در صنعت نفت ایران در نوشته‌های که قریباً

منتشر خواهد کرد بررسی شده است.

. ۱۰ Arnold T. Wilson, S.W. Persia. Letters and Diary of a Young Political Officer. ۱۹۰۷-۱۹۱۴ (London: Reader Union Limited, ۱۹۴۲) p. ۲۸

. ۱۱ R. W. Ferrier, p. ۱۲۴

. ۱۲ Lockhart, Unpublished Record of the Anglo - Iranian Oil Company, vol. ۱: ۱۹۰۱-۱۹۱۸. P. ۶۸

۱۳ . وزیر مختار بریتانیا در تهران به وزارت امور خارجه بریتانیا، تهران، ۱۸ مه ۱۹۰۶

۱۴ . Ibid., p. ۹۰

. ۱۵ R. W. Ferrier, p. ۱۲۸

. ۱۶ Ibid. p. ۱۲۳

. ۱۷ J. C. Hurewitz, Diplomacy in the Near East and Middle East: A Documentary Record, op. cit.

۱۸ . سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران - (از این پس سما) - ش ۲۴۰۰۱۴۷۸۸ - صدیق السلطنه به وزیر مختار ایران در لندن، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۰

. ۱۹ Lockhart, Unpublished Record of the aAnglo- Iranian Oil Company, vol. I: ۱۹۰۱-۱۹۱۸. P. ۱۴۶

. ۲۰ Williamson, J. W., In a Persian Oil Field. A study in Scientific and Industrial development (London: Ernest Benn, ۱۹۲۷) p. ۱۲۰

. ۲۱ Ibid.

. ۲۲ Ibid.

. ۲۳ R. W. Ferrier, p. ۱۵۱

. ۲۴ Ibid., p. ۱۲۸

. ۲۵ Ibid.

. ۲۶ Arnold T. Wilson, Persia (London, Ernest Benn Limited, ۱۹۲۳) p. ۹۷

. ۲۷ Ibid

۲۸ . برای یک روایت داستانی از عبور غیرقانونی از مرز توسط که در آبادان معمول بود بنگرید به نسیم خاکسار، قفس طوطی جهان خانم (آلمان، ۱۹۹۱)، ص ۱۴۷.

۲۹. برای این عرایض بنگرید به ساما ۲۴۰۰۴۴۲۹،
 ۳۰. ساما، ۲۴۰۰۰۴۳۳۸
۳۱. British Petroleum Archive (BP) ARC، ۲۴ July ۱۹۱۱th.
 ۳۲. Ibid.
۳۳. Carlo M. Cipolla, *Clocks & Culture*, ۱۳۰۰-۱۷۰۰, London, Collins, ۱۹۶۷,
 ۸۸p.
۳۴. برای یک مطالعه تطبیقی راجع به زمان و نظم کاری در ایران و عثمانی
 بنگرید به:
- Touraj Atabaki, "Time, Labour Discipline and Modernization in turkey and iran", in Touraj Atabaki, *The State and the Subaltern: Society and Politics in Turkey and Iran* (London: I. B. Tauris, ۲۰۰۷) pp. ۱-۱۶.
۳۵. در شمال ایران - سواحل جنوبی دریای مازندران - بوقی که به کار می‌رفت
 سیستو خوانده می‌شد (برگرفته از واژه روسی Svistok بدان معنا). یکی از
 سیستوها در کارخانه ابرایشم بافی امین‌الضرب در شهر رشت نصب شده بود.
۳۶. اردشیر آوانسیان، صفحاتی چند از جنبش کارگری و کمونیستی در دوران اول
 سلطنت رضا شاه (۱۹۲۲-۱۹۳۳)، بنگاه نشریات حزب توده، ۱۹۷۹، صص ۸۳-
 ۷۵.
۳۷. برای یک بررسی مفصل‌تر پیرامون تلاش‌های کارگران ایرانی برای کوتاه
 کردن روز کاری بنگرید به:
- Touraj Atabaki, "The Comintern, the Soviet Union and Labour Militancy in Interwar Iran", in Stephanie Cronin (ed.), *Russia and Iran* (London: Rutledge, Forthcoming).
۳۸. برای مثال بنگرید به علی آشتیانی، «تشکیل طبقه کارگر در ایران»، نظم نوین،
 (۵)، ۱۳۶۰.
۳۹. Zachary Lockman, "Reflection on Labour and Working - Class History in the Middle East and North Africa", in... p. ۱۳۶.
۴۰. Zachary Lockman, "Imagining the Working Class: Culture, Nationalism, and Class Formation in Egypt, ۱۸۹۹-۱۹۱۴", *Poetics Today*, (۱۵) ۲. pp. ۱۵۹-۵۸

۴۱ Raymond Williams, *Marxism and Literature* (Oxford: Oxford University Press, ۱۹۷۷) p. ۱۳۱.

۴۲. برای بررسی دقیق‌تر موضوع عرایض در ایران:

International Review of Social History ۴۶, Supplement ۹ Petitions in Social History, ۲۰۰۱; Irene Schneider, *The Petitioning system in Iran: State, Society and Power Relations in the Late ۱۹th Century*, Harrassowitz Verlag, Wiesbaden, ۲۰۰۶. Mansoureh Ettehadieh Nezam- Mafi, "The Council for the Investigation of Grievances: A Case Study of Nineteenth Century Iranian Social History", *International Society for Iranian Studies*, (۲۲)۱, ۱۹۸۹; John Chalcraft "Engaging the State; Peasants and Petitions in Egypt on the Eve of Colonial Rule" *IJMES* (۳۷). ۲۰۰۵

۴۳. ساما، ۲۴۰۰۱۴۷۸۸، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۰

۴۴. ساما، ۲۹۳۰۰۵۸۹۲، ۲۷ اوت ۱۹۲۱. واژه تبدیل در جنوب و جنوب شرق آسیا معمولاً برای فورمن یا سر کارگر به کار می‌رفت. بنگرید به:

Russell Jones (ed), *Loan-words in Indonesian and Malay* (Jakarta: KITLV & Yayasan Obor, ۲۰۰۸). p. ۳۱۲

«نش و روش اینگونه نخبگان، در زمان پهلوی اول و دوم این بود که از طریق یک رهبر مقتدر برخوردار از حمایت قدرت سلطه گرجی، می توان دست به اصلاحات در جامعه ایران زد. آنان سلطه بجانند، یعنی سیاست آن روز انگلستان را در ایران، این سان توجیه می کردند. آنها این واقعیت را می دانستند که رضا خان یک فرد نظامی قدر و دارای انواع ضعفها می باشد. این نخبگان با دست خود مکانیزمی را ایجاد کردند که خود قربانی آن شدند. بی اعتناء به آزادیها و نقض استقلال ایران، سرسپرده شخصی شدند که فرمانده قوای قزاق در کودتای ۱۲۹۹ بود. او در کاپنه سیاه ۱۰۰ روزه سید ضیاء طباطبائی، وزیر جنگ شده با حمایت دولت انگلیس و با «من حکم می کنم» که میاگر اقتدارگرانی قانون شناس است، لقب سردار سپی و مقام نخست وزیری یافت. هنوز هم تشنه قدرت، بدون اینکه از تاریخ درس عبرت بگیرند، این طرز فکر و روش را دنبال می کنند.»

بچون فروغی ما، تیمورتاش ما، نصرت الدوله ما و داور ما و...، غالباً مستندی را می تراشند و خود خد مکتزار او می شوند و از «استیازات» بنگی «رهبر» برخوردار می شوند. اینان، طرز فکر و رفتار خود را از تربیتی دارند که در خانواده و محیط اجتماعی یافته اند. آمریت (Authority) در کار بردن زور، فروکاسته می شود و ارزش اول می گردد. بنیاد خانواده و بنیادهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و دینی بر اساس آزادی و احترام به حقوق یکدیگر تعریف نشده و شکل گرفته است بلکه بر اساس آمریت سازمان یافته اند.»